بلغة تامة

قَالَ قَيِّمُ القرآنِ و ترجمانه امیر المومنین یا کمیل لا تأخذ عنّا الّا تکن منّا
وقال الصّادق من عرف انّا لا نقول الّا حقّا فلیکتف بما یعلم منّا

بر عالی و دانی
سلسلهٔ عقلاء علماء پوشیده
نباشد که چون قرآن موجود
در ایدی ناس از خاصّه و عامّه خالی
نیست آیه از آیاتش از تفسیر و تنزیل و
یعنی قره و صادر سوء حیه اصلاً و جعلاً نصّاً و این امر
مهمّ الی الان در انظار قاصره و افکار حاسّه
مشتبه الحال بوده و این مراد مهمّه در هیچیک از کتب
و تفاسیر خاصّه فضلاً از عامّه حاصل نشده و نمیشود
لذا این تفسیر از ائمّه هدی علیهم السلام نوشته شد
تا برهان مدّعا باشد و ناسخ باشد
بقیّه تفاسیر عالم را و مدار
کلام باشد از اهل و
والسّلام علی من
اتّبع الهدی
ونهی النّفس عن
الهوی

کتاب فضل

لا یأتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه تفسیر امام امین

هذا
تفسیر الائمة ناسخ
تفاسیر الامة والخاصة
والعامة الی عامة الانام
الی طامة القیام فلله
الحمد فی کل کلام

ذلک هدی ورحمة للمتقین

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی حمد فی الکتاب نفسه وجعل الحمد اول محل نعمته واخر جزاء اهل طاعته وصلی الله علی محمد مبین آیاته وعلی آله ابواب رحمته ومعادن حکمته واللعنة علی محرفی الامة من کتابه لعن من خلق فی سمواته وارضه الی یوم لقائه وقضائه امین امین امین رب العالمین

وبعد پس چنین گوید متعلم از رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیه وعلیهم معروف بافضل مسمی بمحمد رضا عفی الله عنه وعن والدیه فانه عفو یحب العفو چون دیده شد آنچه از کتب الی الان از علماء خاصه سلفا و خلفا در تفاسیر آیات این قرآن موجود در ایدی ناس نوشته شده از جهاتی خالی از نقصان و خلل نیست جهة اولی اینکه آنچه از آیات که نصوصی در آنها وارد شده هر مقدار که اطلاع پیدا نموده اند اقتصار کرده اند بتفاسیر همان مقدار و در بقیه که اطلاع نیافتند یا مسکوت عنها گذاشتند و یا از نزد خود تفاسیر نموده اند مثل تفاسیر عامه که با سرها معمول ناقصه و آراء باطله بمقاییس فاسده خود شان است جهة ثانیه اینکه در تفاسیر آیات

بلکه

تفکیک نکردند بین ظهور و بطون آنها یعنی بین تنزیلات آیات و تأویلات آنها و در کثیری از موارد اکتفا نموده اند
بذکر بطون و تأویلات و بس **جهة ثالثه** آنکه علاج و چاره نکردند بین اختلافات نصوصات وارده در
تفاسیر آیات چه در باب ظهورات و تنزیلات و چه در باب بطونات و تأویلات بدستیکه از ائمهٔ هادیه تشخیص
تعیین شده کما اینکه در کتاب موازین الکلام انحاء اختلاف و حدود آنها و علاجات آنها از ائمه تعلیم و بیان شده
جهة رابعه آنکه معالجه بین تعارضات آیات قرآن ننمودند کذا معالجه بین منافیات آیات و روایات
از ائمهٔ هدیٰ ع نکردند تا اینکه کسی را جرئت و جسارت نباشد که بمتشابهات آیات و روایات استمساک نماید و
سبب باعث ضلال و تضلیل دیگران شود **جهة خامسه** آنکه آیات محرفه را که از حوادث منافقین است
و مساق قدح قرآن شده است از مخالفین اسلام بیان ننموده اند از اهل ذکر ائمهٔ اثنی عشر ع چه بطور نقص و چه بطور اصل
تا اینکه سد و منع راه قدح مخالفین شود در قرآن منزل **جهة سادسه** آنکه هیچیک از مفسرین خاصه
اسلافا و اخلافا مثل مفسرین عامه ملاکی و میزانی از ائمهٔ تعلیم ع بیان نکرده اند تا اینکه با آن ملاک و میزان هر کس از
تابعین قرآن و ائمهٔ هدیٰ ع قادر و متمکن باشد تفسیر کند قرآن را در مواقع خالیه از نصوص و نیز هر کس از مخالف
مخالف نتواند برای فاسد و عقل ناقص خود قرآن را تفسیر کند و او را بسته در میان مدعای خود قرار دهد در اندیشه
رجال چنانچه این رویه غیر مرضیه ترائی است از اعالی و ادانی که مورث ضلال و اضلال کثیری از اواسط و اواخر
از خواص و عوام شده است **جهة سابعه** آنکه تفقهات راجعه بآیات نازله را یا سکوت عنها
گذاشتند و یا اینکه بنحو اقتصار دیگر کافی تفاسیر نموده اند **جهة ثامنه** آنکه علماء خاصه اکتفا کرده اند
در تفاسیر بعض آیات بنقل تفاسیر عامه یا ذکر آنها را در مقابل آنچه از ائمهٔ هادیه ع وارد شده است از تفاسیر
جهة تاسعه آنکه این مفسرین از علماء خاصه اکتفا کرده اند در کمیت و کیفیت آیات نازلهٔ الهیه
و کذا در مقادیر سور و ترتیب آنها بآنچه معمول و مشهور است بین عامه **جهة عاشره** آنکه این مفسرین از
از خاصه اقتصار نموده اند در قرائات کلمات آیات الهیه بقرائات قراء سبعه یا عشره یا ذکر آنها در قبال
قرائات رسول خدا ص و ائمهٔ هدیٰ ع **جهة حادیة عشر** آنکه در آیات الهیه ذکر وجوه در تفسیر آنها نموده اند

یا اکتفا کرده اند بذکر اقوال مختلفه در آنها **جهة ثانیة عشر** آنکه در آیات محرفه توجیهات از برای تصحیح آنها از نزد
خودشان نموده اند **لذا** خواسته شد که باخیره و معونة خدا تعالی اینکه تفسیری نوشته شود که ازین جهات نقایص و
عیوب مسموعه و اشباه آنها که بزبان هر یکی در حصول آیه واضح و لائح خواهد شد مصون و محفوظ باشد ببرکت ائمه هدی ع
و نیز باخیره خدای عزوجل بلغة فارسیه که لسان خود داعیست رقم شد تا اینکه نفع او عام باشد در خواص و
عوام بلدان و اصقاع ان شاء الله تعالی شانه و قبل از دخول در مرام بعون ملک العلام لابد و ناچار باید از اهل ذکر
یعنی ائمه هادیه اصول و قوانینی تمهید و تاسیس شود تا اینکه ببرکت آن اصول و قوانین در موارد خالیه از نصوص
تفاسیر بتوان آیات را تفسیر نمود **و کذا** ضوابط و قواعدی از ایشان وضع نمود تا اینکه با حرکة و سکنه بطبق
و وفق آنها ساقط شود آراء مختلفه در تفاسیر آیات الهیه و مرتفع شود جهات نقایص و عیوب متقدمه و عذری از برای
احدی باقی نماند در دخول جهات مذکوره لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حی عن بینة قال الامیر ع:
لا یلوم لائم الا نفسه ولا یحمد حامد الا ربه والسلام علی من اتبع الهدی

اصل اول

آنکه میزان در تفاسیر و بیانات آیات قرآنیه تکلم بعلم است کما اینکه امام سجاد ع در خبر بحار مجلد اول بطور اصل و
قاعده فرموده اند با استدلال آنحضرت ع بکتاب خدا تعالی و سنة رسول الله ص قال لیس لک ان تتکلم
بما شئت لان الله قال ولا تقف ما لیس لک به علم و لان رسول الله ص قال رحم الله عبدا
قال خیرا فغنم او سکت فسلم و واضح است که این تکلم بعلم در آیات قرآنیه موقوف است بدو امر یکی
امر بمفاد آیه و یکی امر بمراد خدا تعالی از آیه که با بودن هر یک تکلم بعلم که منشاء امر است میسر و نیز
واضح است که این علم که حجة الهیه است کما اینکه در قول صدیق اکبر علیه السلام است در کتاب کور العلم
کله حجة که کافیست در تفسیر آیه (۳۸) سوره بنی اسرائیل در حجیة امر فای الفریقین احق بالامن
الی قوله تعالی و تلک حجتنا آتیناها ابراهیم علی قومه یافت نشود مگر در حکم احد الی کین
یکی حکم سلسلة عقول و یکی حکم سلسلة اهل عصمت ع کما اینکه از ائمه و ارشاد نبوی همین حکومت عقلیه
فرموده است امام سابع موسی ابن جعفر علیه السلام در کتاب کور ان لله علی الناس حجتین حجة باطنة

وحجة ظاهرة فاما الظاهرة فالانبیاء والرسل والائمة واما الباطنة فالعقول پس لابد وجا
باید علم وامن برادو علم وامن معاد از آیه بحکم یکی ازین دو حاکم که حجة الهیه است باشد که بدون او تجاوز وعدول است از اصل
مذکور که حرام است بکتاب وسنت که دانسته شد واراءه وارشاد بسوی همین شده است در اخبار متواتره باختلاف تعابیر در آنها
مثل خبر مجلد ثالث وسائل قال رسول الله صلعم قال الله عز وجل ما آمن بی من فسر کلامی برایه وقال ایضا
ان تفسیر القرآن لا یجوز الا بالنص الصریح والاثر الصحیح وقال ایضا من قال فی القرآن بغیر علم فلیتبوأ
مقعده من النار وقال الباقر ع واذا احتاج الی تفسیره فالاهتداء بنا والینا وقال الصادق ع
من فسر آیة من کتاب الله فقد کفر وقال ایضا المراء فی کتاب الله کفر وقال لیس شیء ابعد
من عقول الرجال عن القرآن وازین بیان مختصر معلوم شد که آنچه از آیات قرآنیه بغیر این ملاک ومیزان که حکم
احد الحاکمین است تفسیر وبیان شده چه از علماء خاصه وچه از علماء عامه جمیعا باطل است بحکم کتاب وسنت که باید
تماما الغاء شود ازین که باعث ضلال وتضلیل بندگان خدا تعالی شده است ودواضح است که اگر متقدمین ومتاخرین
از مفسرین از علماء خاصه از روی این ملاک ومیزان که بحکم محکم کتاب وسنت است حرکت وسکته نموده بودند بدون
تعدی وتجاوز هیچ خلافی مابین ایشان در تفاسیر آیات مطلقا چه راجع باحکام وچه راجع بغیر احکام نبود واحدی را
از طوائف ضاله مضله نمیرسید که عوام سلسله احمدیه صلعم را بآیات متشابهات قرآنیه لیلا ونهارا اغفال واضلال
کند وازین بیان مختصر معلوم شد که نصوص ظواهر قرآن یکی نیست در این باب از جهة مطلق بودن ادله مذکوره
علاوه بر سکوت حجة باطنه وحجة ظاهره که قرآن مشتمل است بر ناسخ ومنسوخ مثل قول امام باقر ع در خبر مجلد ثالث
وسائل نزل القرآن ناسخا ومنسوخا بعد از آیه سوره آل عمران هو الذی انزل علیک الکتاب
منه آیات محکمات هن ام الکتاب واخر متشابهات وسکوت این دو حجة نیز که معرفت ناسخ
از منسوخ ومحکم از متشابه در غیر سلسله اهل عصمت نیست قال الامیر ع فی خبر المستدرک فی المجلد الثالث
لقاض هل تعرف الناسخ من المنسوخ قال لا قال فهل اشرفت علی مراد الله عز وجل
فی امثال القرآن قال لا قال هلکت واهلکت ودواضح است که این بیان مأمون مطلق است نسبت بنصوص

قرآن و ظواهر آن و از اینجا ظاهر شد بطلان آنچه گفته شده از جواز تفسیر نصوص قرآن نه ظواهر او و نیز از این مختصر بیان معلوم شد
که در این باب یعنی تفسیر آیات قرآنیه باید بحکم احکم الحاکمین باشد و در این معنا و در این مراد فرق نیست که گفته شود قرآن منزل تحریف
شده یا نشده که در هر دو شق باید تفسیر بملاک مذکور باشد از جهة مطلق بودن ادله مسموعه و از اینجا نیز معلوم شد بطلان قول بعدم
وثوق بقرآن اگر گفته شود که قرآن تحریف شده زیرا که منطق و برهان شد بحجة باطنه و ظاهره که با بودن تحریف در بین نیز وثوق ثابت
نیست بدون حکم احکم الحاکمین والحمد لله رب العالمین **اصل دوم** آنکه تفاسیر آیات قرآنیه بعلم و این که حجة
الهیه است در حجة ظاهره یعنی اگر بحکم حجة ظاهره ائمه طاهره علیهم السلام باشد توقف دارد بدو امر یکی حجیة مخبر دوم واسطه بحکم حجة باطنه و یکی حجیة
مخبر به و دلالت خبر بحکم حجة باطنه نیز و بعبارة اخری در اخبار چهار چیز متصور و معقول است پس اول مخبر عنه دوم مخبر
سوم مخبر چهارم مخبر له) اشکال غرضی نیست در اول که خدا و رسول و ائمه علیهم السلام است در آیه اطیعوا الله و اطیعوا
الرسول و اولی الامر منکم ببیانات آتیه ان شاء الله تعالی و تکفل حجیة این بحجة باطنه غیر این کتاب است و هر کس
طالب باشد مراجعه کند کتاب سبیل الرشد را که اثبات حجیة این بحجة باطنه بقدر کفایت شده است از برای قاطبه عقلاء
عالم و نیز اشکال و غموضی نیست در چهارم که سلسله مخاطبین بخطاب اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم است که
مصدقین خدا و رسول و ائمه هدی علیهم السلام هستند و عمده و مهم در اینجا حجیة دوم یعنی مخبر به و سیم یعنی مخبر است و کتاب [illegible]
کلام و اصول کلام بعربی و فارسی در این دو امر نشر داده شده طالبین صواب مراجعه نمایند که معیار در حجیة امر دوم
صادق یعنی ثقه و موثق بودن مخبر است یعنی واسطه که سماع خبر از آن میشود و پس معیار در حجیة امر اول محکم بودن
مخبر به است ببیانات کافیه که در آن دو کتاب شده است پس آنچه تفاسیر میشود در این کتاب بحکم حجة ظاهره بامین(?)
معیار است که مخبر ثقه و مخبر به محکم که بر دو بحکم حجة باطنه حجة است **اصل سوم** آنکه تفاسیر آیات
قرآنیه بحجة ظاهره علیهم السلام که تفاسیر بعلم است بحکومة حجة باطنه یعنی عقول فرق نیست که در لبوب آیات باشد یا در
قشور آیات که بعبارة اخری است از معانی و الفاظ آیات چنانچه ارائه و ارشاد بسوی این امر فرموده اند امام
صادق علیه السلام در خبر مجلد ثالث وسائل فَاَمّا ما سَئَلتَ عَنِ القُرآنِ فَذلِکَ اَیضاً مِن خَطَراتِکَ(?) المُتَفاوِتَةِ اَوِ
المُختَلِفَةِ لِاَنَّ القُرآنَ لَیسَ عَلیٰ ما ذَکَرتَ وَکُلُّ ما سَمِعتَ فَمَعناهُ عَلیٰ غَیرِ ما ذَهَبتَ اِلَیهِ

وانّما القرآن امثال لقوم یعلمون دون غیرهم ولقوم یتلونه حقّ تلاوته الی ان قال وانّما اراد الله بتعمیته فی ذلک
ان ینتهوا الی بابه وصراطه الی ان قال وایّاک وایّاک وتلاوة القرآن برأیک فانّ الناس غیر مشترکین
فی علمه الخ پس معانی والفاظ آیات قرآنیه متحد اند در تفاسیر حجّة ظاهره ع و تفرقه بین این دو باب چنانچه دیده شده است از علماء
خاصه بقبول تفاسیر حجّة ظاهره در معانی و ردّ تفاسیر حجّة ظاهره ع در الفاظ حدیث ایمان ببعض وکفران ببعض است که باطل است بحکم
حجّة باطنه و حجّة ظاهره مثل افتؤمنون ببعض الکتاب وتکفرون ببعض الخ در سوره بقره و در این باب یعنی در تفاسیر
حجّة ظاهره ع در الفاظ آیات قرآنیه دو کتاب بعربی و فارسی نیز در باب بطلان خلافت خلفاء ثلاثه نوشته شده است طالبین
حق و صواب مراجعه نمایند تا اینکه اصابه حق و صواب کنند و بدانند که قول بتحریف نشدن آیات قرآنیه از جمله عجایب است
از معروفین بعلم در اعصار و امصار که مخالف حجّة باطنه الهیّه است که حجّة است بر خلق که عبارت از عقول است

اصل چهارم

آنکه نیز فرق نیست در این باب یعنی باب حجّیة تفاسیر حجّة ظاهره ع بین اینکه تفاسیر باصول ائمه هدی ع
باشد و اینکه تفاسیر بنصوص ائمه هدی ع باشد از جهة قول امام صادق ع در خبر مجلّد ثالث وسائل و اول بحار انّما
علینا ان نلقی الیکم الاصول وعلیکم ان تفرعوا که این خبر مثال او مطلق است از اینکه القاء اصول در
احکام الهیّه باشد یا در تفاسیر آیات قرآنیه باشد که هدایت میکند بسوی همین بیان قول دیگر آنحضرت ع در اول بحار
کل شیء مطلق حتی یرد فیه نص و باید دانست که نیز فرق نیست در القاء اصول در باب تفاسیر آیات قرآنیه
بین تفاسیر معانی و تفاسیر الفاظ از جهة قیام حجّة در هر یک علاوه بر آنچه دانسته شد انّما علینا ان نلقی الخ امّا در باب
معانی کما اینکه قول امیر ع است در نهج البلاغه که قرآن تصدیق میکند بعضی بعضی را قال انّ القرآن یصدّق
بعضه بعضا لانّه عزّ وجلّ قال ولو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا این حکم خبر
مذکور وعلیکم ان تفرعوا باید متعلمین ائمه تعلیم ع از این اصل که از امیر ع القاء شده است تفریع نمایند باینکه اگر در آیه
از آیات تفسیری از حجّة ظاهره نیافتند رجوع کنند در تفسیر آن آیه بمثل آن آیه که از حجّة ظاهره در آن تفسیری وارد است و بعبارت اخری
آیه اولی که متشابه است ردّ میکنند او را بآیه ثانیه که محکمه است چنانچه ارشاد بسوی همین بیان مطابق حجّة باطنه فرموده اند
رسول خدا ص در خبر مجلّد ثالث وسائل دع ما یریبک الی ما لا یریبک و نیز امیر ع در خبر مجلّد سیم بحار فرموده اند

كل آية متشابهة في القرآن الا كانت لها آية محكمة على حكم الآيات التي أمر بالأخذ بها وتقليدها وهي
قوله هو الذي أنزل عليك الكتاب منه آيات محكمات هن أم الكتاب وأخر متشابهات فأما
الذين في قلوبهم زيغ فيتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة وابتغاء تأويله الآية وقال فبشر
عباد الذين يستمعون القول فيتبعون أحسنه أولئك الذين هداهم الله وأولئك هم أولو
الألباب الخ ونیز ثامن الائمه ع در مجلد ثالث وسائل واول بحار فرموده اند من رد متشابه القرآن إلى
محكمه فقد هدي إلى صراط مستقيم مثل اینکه ثامن الائمه ع تفریع فرمودند از این اصل که رد آیه متشابهه است برآیه
محکمه در مقام احتجاج برغیر در مجلد ثالث وسائل که عبارت است از رد آیه فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون که متشابه است
از جهت اهل ذکر برآیه ذکرا رسولا در سوره طلاق که محکمه است قال الرضا ع ونحن اهل الذکر الذين قال الله عز وجل
فاسئلوا اهل الذكر ان كنتم لا تعلمون الى ان قال الراوي فقال المأمون فهل عندك في ذلك شرح بخلاف
ما قالوا يا أبا الحسن قال نعم الذكر رسول الله ونحن أهله وذلك بين في كتاب الله حيث يقول في سورة
الطلاق فاتقوا الله يا أولي الألباب الذين آمنوا قد أنزل الله إليكم ذكرا رسولا يتلو عليكم آيات
الله مبينات فالذكر رسول الله ونحن أهله واما در باب الفاظ مثل اینکه قول امیر ع است نیز در احتجاج
طبرسی ره که آنچه از قرآن محل تامل ونظر است از برای اهل نظر از حوادث منافقین است در اشکال زندیق در آیه سوره
نساء وان خفتم ان لا تقسطوا في اليتامى فانكحوا ما طاب لكم الخ قال ع واما ظهورك على تناكر
قوله فان خفتم الا تقسطوا في اليتامى فانكحوا ما طاب لكم من النساء وليس يشبه القسط في اليتامى
نكاح النساء ولا كل النساء أيتاما فهو مما قدمت ذكره من اسقاط المنافقين من القرآن و
بين القول في اليتامى وبين نكاح النساء من الخطاب والقصص أكثر من ثلث القرآن وهذا
وما أشبهه مما ظهرت حوادث المنافقين فيه لأهل النظر والتأمل الخ مثل تفریع فرمودن
آیه فان خفتم الخ را از اصل مذکور پس متعین از ائمه تعلیم ع از این دو اصل مثلی یکی در باب معانی ویکی در باب
الفاظ علاوه بر عموم هر یک از دو اصل که شامل دیگر است تفریع میکنند فروعات غیر وارده را چنانچه رد میکنند بر این دو اصل

فروعات وارده را که احکامی که از دو خبر مذکور فی الجمله معلوم و واضح شد مثلاً در اصل اوّل که باب تفاسیر معانی است اگر
گفته شود معنی آیه سوره مؤمن قالوا امتنا اثنتین و احییتنا اثنتین چیست با اینکه در خصوص او از حجّه طاهر
تفسیری یافت نشده و با این جهة علماء تفسیر اختلاف شدیدی نموده اند در معنی دو اماته و دو احیاء چونکه این اصل مذکور را مطلع نشده اند
گفته میشود آیه سوره بقره کیف تکفرون بالله وکنتم امواتاً فاحیاکم ثم یمیتکم ثم یحییکم ثم الیه ترجعون
که رسول خدا تفسیر فرموده اند در خبر عسکری ع تصدیق و تفسیر میکند این آیه را که مراد از دو اماته یکی در اصلاب آباء و ارحام
امهات است و یکی در قبور است قال لکفار قریش و الیهود کیف تکفرون بالله الذی دلکم علی
طرق الهدی و جنبکم ان اطعتموه سبل الردی و کنتم امواتاً فی اصلاب آبائکم و ارحام
امهاتکم فاحیاکم اخرجکم احیاءً ثم یمیتکم فی هذه الدنیا و یقبرکم ثم یحییکم فی
القبور الخ ورد میشود آیه امتنا اثنتین که متشابه است بر آیه کیف تکفرون که محکمه است از
جهة تفریع از اصل مذکور **وکذا مثلاً** در اصل دوّم که باب تفاسیر الفاظ است اگر گفته شود لفظ الّا قلیلاً
در آیه سوره نساء ولولا فضل الله علیکم ورحمته لاتبعتم الشیطان الا قلیلاً
چگونه است که میگوید بدون فضل و رحمة خدا تعالی اتباع میکردید قلیلی شیطان را علاوه بر اختلاف بین این آیه
و آیه سوره نور ولولا فضل الله علیکم ورحمته ما زکی منکم من احد ابداً ولکن الله یزکی
من یشاء گفته میشود الا قلیلاً از حوادث منافقین است **حاصل کلام** این است که این
دو اصل مذکور اصل در تفاسیر معانی و اصل در تفاسیر الفاظ آنچه فروع وارده دارد باید رد شود بر همین دو اصل
چنانچه در کلام امیر ع در اصل دوّم و امام ثامن ع در اصل اوّل دانسته شد و آنچه از فروع وارد نشده است باید
متعلمین از ائمه تعلیم از آن دو اصل تفریع نمایند چنانچه فی الجمله در آیه امتنا اثنتین و آیه الا قلیلاً دانسته
شد و اعمال این دو اصل عمده است در باب تفاسیر ائمه هدی ع و غفلت از اعمال این دو اصل باعث و سبب شده است
غالباً در خلل و نقصان تفاسیر سابقین و لاحقین از مفسرین و فروعات وارده هر دو اصل بسیار است که
انشاءالله در موارد و مواقع خودشان بیان خواهد شد و از جمله توضیح مطلب و قدرت متعلم بر تفریع [illegible]

دیگر در هر دو اصل مذکور ایراد میشود تا اینکه در عامهٔ موارد غیر وارده حیران نشود یکی آیهٔ سورهٔ مائده ان الذین
آمنوا والذین هادوا والصابئون والنصاری الخ که الصابئون در آن مرفوع است با ان ناصبه
که همطلب محل نظر است از برای اهل نظر و تامل تا اینکه منصوب است در آیهٔ سورهٔ بقره ان الذین آمنوا و
الذین هادوا والنصاری والصابئین من آمن بالله الخ با تفسیر عسکری ع در او قال ع ثم
قال الله تعالی ان الذین آمنوا بالله وبما فرض الایمان به من الولایة لعلی ابن ابیطالب و
الطیبین من آله والذین هادوا یعنی الیهود والنصاری الذین زعموا انهم فی دین الله
یتناصرون والصابئین الذین زعموا انهم صبوا الی دین الله وهم بقولهم کاذبون
من آمن بالله الخ پس برکت این دو اصل باید گفته شود که رفع الصابئون در آیهٔ اولی از حوادث منافقین و مشابهت
که باید رد شود در آیهٔ ثانیه که محکم است بتفسیر امام عسکری ع و یکی اماماً و رحمة در آیهٔ سورهٔ احقاف و من قبله
کتاب موسی اماماً و رحمة که محل نظر و تامل است با آنچه در آیهٔ سورهٔ هود است از اینکه اماماً و رحمة حال کتاب
موسی نیست در اخبار کثیره مثل خبر بحار و منه فی سورة هود افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه
شاهد منه و من قبله کتاب موسی اماماً و رحمة قال ابو عبد الله ع لا والله ما هکذا
انزلها انما هو فمن کان علی بینة من ربه و یتلوه منه اماماً و رحمة و من قبله کتاب
موسی) پس برکت دو اصل مذکور باید گفته شود که اماماً و رحمة در آیهٔ اولی از حوادث منافقین و مشابهت که
باید رد شود بآیهٔ ثانیه که محکم است ببیانات ائمهٔ هدی ع و یکی ینطق در آیهٔ سورهٔ مؤمنون ولدینا کتاب
ینطق بالحق که محل نظر است از جهت نطق کتاب اینکه ارشاد نبوی همین فرموده اند امام صادق ع در خبر بحار در آیهٔ
سورهٔ جاثیه قال قلت هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق قال ان الکتاب لم ینطق ولن ینطق
ولکن رسول الله ص هو الناطق بالکتاب قال الله تعالی هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق
فقلت انا لا نقرئها هکذا فقال هکذا والله نزل بها جبرئیل علی رسول الله ص ولکنه
مما حرف من کتاب الله پس برکت دو اصل مذکور باید گفته شود ینطق بفتح در آیهٔ اولی که مشابهت باید رد شود

برآیهٔ ثانیه که محکم است بتفسیر امام صادق ع وهی احسن الخالقین در آیه سورهٔ صافات که محل نظر و
تأمل است که ارادهٔ نبوی او شده است در آیه سورهٔ مؤمنون فتبارک الله احسن الخالقین که امام
صادق ع در خبر فصل الخطاب فرموده بطور حصر رب العالمین است قال انما هی فتبارک الله رب العالمین
پس احسن الخالقین در آیه اولی از حوادث منافقین است مثل آیه ثانیه متشابه است که باید رد شود بر آیه ثانیه که محکم است
با تفسیر امام صادق ع که مطابق است با آیه هل من خالق غیر الله در سورهٔ فاطر و با آیه قل الله خالق کل شیء در سورهٔ
رعد و با آیه لا اله الا هو خالق کل شیء در سورهٔ انعام و اشباه آنها و از اینجا معلوم شد و صحیح گردید
که آنچه وارد شده است بر خلاف خبر مذکور در روایت بحار مجلد اول قلت لابی الحسن ع هل غیر الخالق الجلیل
خالق قال ان الله تبارک و تعالی یقول تبارک الله احسن الخالقین فقد اخبر ان فی عباده
خالقین و غیر خالقین منهم عیسی ع خلق من الطین کهیئة الطیر باذن الله فنفخ فیه فصار طائراً
باذن الله والسامری خلق لهم عجلاً جسداً له خوار باید طرح نمود که زخرف و باطل است در مقابل آیات مذکوره
و اشباه آنها و خبر مذکور اولاً چنانچه مقتضای اصول مرجحه است که در دو کتاب موازین کلام و اصول کلام تشریح و توضیح داده
شده است مثل خبر مجلد ثالث بحار قال سمعت ابا عبد الله ع یقول کل شیء مردود الی الکتاب والسنة
وکل حدیث لا یوافق کتاب الله فهو زخرف و امثال این خبر پس برکت اصول ثقة از ائمه هدی ع ام
سهل است در شریعت سهله سمحهٔ محمدیه ص که باید رد نمود در آیه احسن الخالقین را که از متشابهات آیات است با آیات دیگر
که از محکمات آیات است ببیانات معصومین ع و اشکال نمود که این بیان منافی است با آیه سوره مائده مثل خبر مذکور
اذ تخلق من الطین کهیئة الطیر زیرا که خلق متشابه است بین خلق تکوین و خلق تقدیر کما اینکه معلوم است از کلام
امام ثامن ع در خبر مجلد سیم بحار قال ان افعال العباد مخلوقة لله خلق تقدیر لا خلق تکوین مثل
لغه قال فی القاموس الخلق التقدیر الخ و آیات سابقه محکمه است ببیان حجه ظاهره پس منافاتی در میان نیست
بودن معنای تخلق در آیه تقدیر و تصنیع کما اینکه معلوم است نیز از خبر مجلد پنجم بحار عن ابی جعفر ع فی قوله و انبئکم
بما تأکلون و ما تدخرون فان عیسی کان یقول لبنی اسرائیل انی رسول الله الیکم و انی اخلق

لکم من الطین کهیئة الطیر الی ان قال قالوا ما تری الذی یصنع الا سحر الخ پس چنانچه در خبر افعال عباد مخلوق است
اشکالی نیست با بودن خلق خلق تقدیر نه تکوین همچنین در آیهٔ تخلق من الطین کهیئة الطیر اشکالی نیست با بودن خلق خلق تقدیر نه تکوین
پس باید رد شود از آیات آنچه متشابه است بر آنچه محکمه است از جهة اصل مذکور مثل روایات خبر تفسیر احسن الخالقین
سابق وارد شده است از جهة تقیه که معارض است با خبر سیم بحار از ثامن الائمة قال من زعم ان الله عزوجل فوض
امر الخلق والرزق الی حججه فقد قال بالتفویض الی ان قال والقائل بالتفویض مشرک که ناطق است قول
بخلق نمودن خلق شرک است و مثل والمقیمین الصلوة در آیهٔ سورهٔ نساء که منصوب است که محل نظر و تامل است با رفع سابق و لاحق
او که تا ما مبتدا است لکن الراسخون فی العلم منهم والمؤمنون یؤمنون بما انزل الیک وما انزل
من قبلک والمقیمین الصلوة والمؤتون الزکوة والمؤمنون بالله والیوم الآخر اولئک سنؤتیهم
اجرا عظیما و کذا رفع هذان در آیهٔ سورهٔ طه قالوا ان هذان لساحران که محل نظر و تامل است از برای
اهل نظر و تامل با ان ناصبه چنانچه شاهد است بر این نقل حاج نوری قده در فصل الخطاب از راغب در محاضرات عن هشام قال
سئلت عائشة عن لحن القرآن عن قوله تع ان هذان لساحران وعن قوله تع والمقیمین الصلوة
والمؤتون الزکوة وعن قوله تع ان الذین آمنوا والذین هادوا والصابئون فقالت یا ابن اختی
هذا عمل الکتاب اخطأوا فی الکتاب الخ که شهادت این خبر در این است که این موارد محل نظر و تامل است
نه از جهة حکم عائشه الخ لحن بودن این موارد پس باید از اصل منقی از صدیق اکبر که فرمود هذا وما اشبهه مما ظهرت
حوادث المنافقین فیه تفریع نمود باینکه این موارد از حوادث منافقین است و اصل در آیهٔ اولی والمقیمون الصلوة
و در آیهٔ ثانیه ان هذین است پس خبر سابق از رسول صلعم ان تفسیر القرآن لا یجوز الا بالنص الصریح الخ
میگوید باید تفسیر آیات قرآنیه بنص خبری باشد پس چگونه جایز است که فحول ثقاة از ائمهٔ هداة آیات قرآنیه تفسیر
شود ج نص عبارت است از تعیین لغة قال فی القاموس والنص التعیین علی شیء ما چه تعیین فرد باشد کما اینکه در
قول صادق ع گذشت کل شیء مطلق حتی یرد فیه نص چه تبیین مطلق از فرد و کلی باشد کما اینکه در خبر ان تفسیر القرآن گذشت
نظیر شک که خلاف یقین است لغة قال فی القاموس الشک خلاف الیقین که ثبوت فرد را نشود مثل قول صادق

در خبر مجلد اول بحار من شك او ظن فاقام على احدهما فقد حبط عمله که بیوبت کلی اراده میشود چه شک و چه ظن مثل
قول باقر در مجلد اول وسائل ولا ینقض الیقین ابدا بالشک وانما ینقضه بیقین آخر پس نص دیگر آن تفسیر القرآن
لا یجوز الا بالنص الصریح بحکم امام صادق در خبر سابق کل شیء مطلق حتی یرد فیه نص مطلق است از فرد و کلی و بعبارۀ اخری
از اصل و نص پس اشکالی نیست بحمد الله والمنه در من و کذا و کذا از اشباه و امثال تفریعات مذکوره از اصل مذکور و از این
اصل مبرهن و مدلل شد که آنچه صادر شده است از اهالی تفاسیر در توجیهات و تاویلات آیات مذکوره بعقول ناقصه که خلاف
مقتضای این اصل است باید باسرها الغاء شود از آنچه که مخالف است با حجت باطنه که باعث شده است بر ضلال و اضلال بندگان
خدا تعالی خصوصا توجیهات و تاویلات کسانیکه قائل هستند بتحریف کتاب خدا تعالی کما اینکه پوشیده نیست از رای مطلع بر کتب ایشان

اصل پنجم آنکه محکمیت آیه عبارتست از نبودن احتمال در او چه در مفاد و چه در مراد چنانچه اراده و ارشاد بسوی این
حکومت عقلیه فرموده اند امام باقر در مجلد ثالث وسائل والمحکم لیس بشیئین انما هو شیء واحد فمن حکم بحکم
لیس فیه اختلاف فحکمه من حکم الله عز و جل ومن حکم بحکم فیه اختلاف فرای انه مصیب فقد حکم
بحکم الطاغوت حال فرق نیست که آن آیه نسخ نموده باشد او را چیزی کما اینکه در قول صادق در کتاب
مذکور است اما المحکم الذی لم ینسخه شیء یا اینکه تاویل و معنای او در تنزیل او باشد و غیر از تنزیل معنای دیگر
نداشته باشد کما اینکه امیر در آن کتاب فرموده اند والمحکم من القرآن مما تاویله فی تنزیله که هر دو قسم از
فروعات معنای مذکور است که دانسته شد بحجت باطنه و حجت ظاهره الا اینکه تعیین این افراد در غیر سلسله اهل عصمت مقصور
و معقول نیست کما اینکه در اصل اول و غیره مبرهن و مدلل شد و متشابهیت آیه عبارتست از بودن احتمال در او
چه در مفاد و چه در مراد چنانچه اراده و ارشاد بسوی این حکومت عقلیه فرموده اند امیر در نود و سیم بحار واما
المتشابه من القرآن فهو الذی انحرف منه متفق اللفظ مختلف المعنی مثل قول صادق در کتاب
مذکور والمتشابه الذی یشبه بعضه بعضا و مثل قول دیگر آن حضرت در آن کتاب والمتشابه
ما اشتبه على جاهله حال فرق نیست که آن آیه منسوخه باشد کما اینکه در قول امام باقر است در ثالث
وسائل فالمنسوخات من المتشابهات والناسخات من المحکمات و یا اینکه منسوخه نباشد کما اینکه در اول

نیز معلوم شد که هر دو قسم از فرعات یعنی مذکورات لا اینکه قسم اول که منسوخ است در غیر سلسله اهل عصمت نیز متصور و معمول است
کما اینکه بر من مدلل شده در اصل اول وغیره از اصول متقدمه و از این بیان مختصر در محکمیه و متشابهیه آیات بحجه باطنه و حجه ظاهره
چند چیز معلوم شد اوّل آنکه راهی از برای معرفت محکمیه آیات بهر دو قسم او بغیر کلمه معصومین نیست مثل متشابهیه آیات
در قسم اول که منسوخ است پس راه تفریع از برای مستقلین در این دو قسم نیست باقی ماند راه تفریع از برای مستقلین در قسم چهارم
که متفق اللفظ و مختلف المعنی است دوّم آنکه فرعات وارده در قسم اول در موارد خود بیان خواهد شد انشاء الله تعالی مثل قول
امیر در قسم اول دویم یعنی آیه ناسخه و آیه منسوخه در خبر بحار در مجلد نوزدهم که آیه خلق ناس از برای رحمت نسخ نموده است آیه خلق ناس را
از برای عبادت قال ونسخ قوله تعالی وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْاِنْسَ اِلَّا لِیَعْبُدُوْنِ قوله عزّ وجلّ وَلَا یَزَالُوْنَ
مُخْتَلِفِیْنَ اِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذٰلِكَ خَلَقَهُمْ ای للرحمة خلقهم وکذا آیه فَاتَّقُوا اللّٰهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ که نسخ کرده
آیه اتقوا الله حق تقاته را کما اینکه آنحضرت فرموده اند قوله تعالی یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ حَقَّ تُقَاتِهٖ
وَلَا تَمُوْتُنَّ اِلَّا وَاَنْتُمْ مُسْلِمُوْنَ نسخها قوله تعالی فَاتَّقُوا اللّٰهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وکذا آیه قُلْ اِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّیَ الْفَوَاحِشَ
الخ نسخ کرده آیه وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِیْلِ الخ را کما اینکه نیز آنحضرت فرموده اند ونسخ قوله تعالی وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِیْلِ وَ
الْاَعْنَابِ تَتَّخِذُوْنَ مِنْهُ سَکَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا آیة التحریم وهو قوله جلّ ثناؤه قُلْ اِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّیَ الْفَوَاحِشَ
مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَالْاِثْمَ وَالْبَغْیَ بِغَیْرِ الْحَقِّ والاثم ههنا الخمر وکذا وکذا از اشباه این امثله مذکوره و مثل
قول آنحضرت نیز در قسم دوم در خبر اول و ثانی که آیه وضو تاویل او در تنزیل است قال مثل قوله تعالی یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا اِذَا
قُمْتُمْ اِلَی الصَّلٰوةِ فَاغْسِلُوْا وُجُوْهَکُمْ وَاَیْدِیَکُمْ اِلَی الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوْا بِرُءُوْسِکُمْ وَاَرْجُلَکُمْ اِلَی الْکَعْبَیْنِ وَ
هذا من المحکم الذی تاویله فی تنزیله لا یحتاج تاویله الی اکثر من التنزیل کذا وکذا از امثال این
امثال دارد اما قسم چهارم نیز فرعات وارده او در موارد خود خواهد آمد انشاء الله تعالی مثل آیه یُضِلُّ مَنْ یَشَاءُ وَیَهْدِیْ مَنْ یَشَاءُ و او
او که رد شده است که متشابه است بر آیه فَکُلًّا اَخَذْنَا بِذَنْبِهٖ و امثاله کما اینکه در قول امیر است در ستم بحار قال علیه السلام
فَاِنْ قالوا ما الحجة فی قول الله تعالی یَهْدِیْ مَنْ یَشَاءُ وَیُضِلُّ مَنْ یَشَاءُ وما اشبه ذلک قلنا فعلی مجاز
هذه الآیة یقتضی معنیین احدهما اخبار عن کونه تعالی قادرا علی هدایة من یشاء وضلالة من یشاء

الی ان قال

الی ان قال والمعول الآخر ان الهدایة منه التعریف قال واما الرد علی المجبرة الی ان قال والقرآن کله رد علیهم
قال الله تبارک وتعالی لا یکلف الله نفسا الا وسعها الی ان قال فکلا اخذنا بذنبه فلم یقل بفعلنا الخ
واما تفریعات از او که وظیفهٔ متعلمین است مثل آیهٔ ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا در آخر سورهٔ بقره که متشابه است از جهة
بودن نسیان لاجل عدم اهتمام در حفظ یا از جهة عدم استعداد قوهٔ حافظه کما اینکه معلوم است اطلاق او واز قول صادق ع در
اول حائل علاوه بر آنکه عبارت است از ضد حفظ عن الرجل یری فی ثوبه الدم فینسی ان یغسله حتی یصلی قال یعید
صلوته کی یهتم بالشیء اذا کان فی ثوبه عقوبة لنسیانه که باید رد شود بر آیهٔ قبل این آیه لا یکلف الله نفسا الا
وسعها وامثال او که محکم است بجهت باطنه و حجت ظاهره کما اینکه در کلام امیر ع دانسته شد عنقریب پس اگر گفته شود اگر نسیان
در صورت اهتمام نمودن در حفظ مؤاخذه نمیشود بآیهٔ مذکوره پس چرا خبر مذکور میگوید صلوة را ناسی اعاده کند ج خبر مذکور در وجوب
اعاده متشابه است که باید رد شود بر محکم او مثل آیات از جهة خبر دیگر همین کتاب از امام صادق ع نیز قال سئلته عن الرجل یصیب
ثوبه الشیء ینجسه فینسی ان یغسله فیصلی فیه ثم یذکر انه لم یکن غسله ایعید الصلوة قال لا یعید قد مضت الصلوة
وکتبت له پس اشکالی در تفریع مذکور بجهة آیه و لمه نیست وکذا فقرهٔ بعد از این فقره او اخطأنا باید رد شود بر آیهٔ سابقه که
محکم است از جهة تشابه او زیرا که اخطاء مطلق است از جهة محافظه و عدم او کما اینکه امیر ع بطور اصل فرموده اند در خبر اول بکار ابهموا
ما ابهمه الله و نیز صادق ع فرموده در کتاب کل شیء مطلق حتی یرد فیه نص علاوه بر آنکه عبارت است از سلوک سبیل خطا
پس مقصود از عدم مؤاخذه مخطی صورت عدم محافظه است مثل عدم مؤاخذه ناسی تا منافی نباشد با آیهٔ سابقه و امثال او پس
اگر مخطی مؤاخذ نیست پس چرا وارد است از امیر ع در خبر مستدرک هالک بودن مخطی قال القضاة ثلثة هالکان وناج اما الهالکان
فجائر جائر متعمد ومجتهد اخطأ والناجی من عمل بما امره الله وکذا اشباه این خبر که میگوید مخطی مؤاخذ است ج مجتهد
مخطی در این خبر در مقابل کسیکه عمل نموده است بآنچه خدا تعالی امر فرموده است که عبارت است از علم چنانچه در اصل اول از اصول متقدمه
مبرهن و مدلل شد بحجه و حجت عقلیه است که مخطی سلوک نموده است سبیل ظن را که نهی شده از سلوک او و علم را که حجت الهیه است تا اینکه مؤاخذ
نباشد بحجت باطنه مثل حجت ظاهره چنانچه در آیه و در روایه العلم کله حجة در اصل اول معلوم شد که جمیع مبهم و مشتبه از جهة ظاهر شان
خطا و عدم او پس اشکالی نیز بجهة آیه و لمه در این نیست نه بین آیات و نه بین اخبار مذکوره و نه اخبار رفع عن امتی تسعة اشیاء الخ

حاصل این شد که عامل بعلم که حجة الهیه است مثاب است مطلقا چه صواب کند و چه خطا و عامل بظن معاقب است مطلقا چه صواب نماید و چه خطا
و واضح است که اخبار دو طرف که اشاره شد فی الجمله از جمله فروعات وارده دو اصل مشار الیهما است یعنی حجیة علم و عدم حجیة علم
از اینجا مبرهن شد که مخطی با عمل بعلم که حجة الهیه است هر چه تقصیر در مقدمات ان نموده باشد و چه نموده باشد مثاب است و آنچه
معروفین بعلم در این باب گفته اند از عدم معذوریت مخطی در صورت تقصیر در مقدمات علم نظر با آنچه ذکر شد از مؤاخذ بودن مخطی
در اخبار مذکوره فی الحقیقه تخصیص آیه و روایه مذکوره است بدون مخصص یعنی نقض یقین است بشک بلکه در این هنگام
آیه و روایه بیمورد خواهد بود در عدم مؤاخذه و تعارض خواهد شد بین این آیه او اخطانا و آیه قبل لا یکلف الله نفسا الا
وسعها کما اینکه واضح است و مثل فقره بعد از این دو فقره ربنا و لا تحملنا ما لا طاقة لنا به که باید رد
شود بر آیه سابقه لا یکلف الله الخ زیرا که ما لا طاقة به متشابه است از جهة بودن او از تکالیف یا از بلایا کما اینکه معلوم است
از بیان امیر در او در خبر ششم بحار فاذا قال النبی اذا اعطیتنی ذلک کله فزدنی قال اسئل قال ربنا و
لا تحملنا ما لا طاقة لنا به فقال تبارک اسمه قد فعلت ذلک بامتک وقد رفعت عنهم جمیع
بلایا الامم وذلک حکمی فی جمیع الامم ان لا اکلف خلقا فوق طاقتهم الخ و از این بیانات اموره معلوم
و واضح شد که مراد از عدم مؤاخذه در نسیان صورت عدم اهتمام در حفظ و عدم مؤاخذه در خطا صورت عدم محافظه در سلوک
سبیل خطا علما و عدم مؤاخذه در ما لا طاقة به بلایا است که منافات ندارد بحیثیت آیه لا یکلف الله نفسا الا وسعها و مراد
مطلق نسیان و مطلق خطا و مطلق ما لا طاقة به نیست اینکه دو اشکال شود اوّل آنکه استیهاب چیزیکه مؤاخذه او قبیح است
عقلا صحیح نیست دوّم آنکه تخصیص استیهاب چیزیکه مؤاخذه او قبیح است عقلا نیز باطل است و نیز از این بیانات
معلوم شد آنچه از مفسرین در تفصی از این اشکالات شده عدول است از طریقه منصوصه منحصره که عبارتست از تفریع
از اصول ملقاة از ائمه هداة و الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله و نیز از جمله تفریعات
که طریقه متقین است رد آیه سوره فصلت و ما ربک بظلام للعبید است بآیه سوره نساء ان الله لا یظلم
مثقال ذرة زیرا که ظلام چنانچه صیغه مبالغه آمده است نیز صیغه نسبت آمده است که عبارتست از ذی ظلم یعنی
ظلم کننده. اینکه گفته شود که آیه ثابت میکند نفی ظلم را از خدا تعالی و عطار و تمار که عبارتست از ذی عطر و ذی تمر ق

دلیل

وبعبارة اخری گفته نشود نفی در آیه راجع است بقید که زیاد ظلم است نه اصل ظلم زیرا که منحصر میشود این وزن در صیغه مبالغه
پس از جهة تشابه واجب است رد شود بر آیه محکمه إنّ الله لا یظلم مثقال ذرّة از باب تفریع که وظیفه متعلّمین است
ونیز از جمله تفریع متعلّمین رد آیه إنّ بعض الظنّ اثم و رد آیه فاجتنبوا کثیراً من الظنّ است بر آیه إنّ
الظنّ لا یغنی من الحقّ شیئاً در سوره یونس وکذا آیه ولا تقف ما لیس لک به علم در سوره بنی اسرائیل
وامثال اینها که آیات محکمه هستند کما اینکه در اصل اول از اصول متقدمه از امام سجاد ع فی الجمله دانسته شد علاوه بر تفریع
این آیات از اصل متقی در قول امیر ع که سابقاً ذکر شد ابهموا ما ابهمه الله وقول صادق ع کلّ شیء مطلق حتّی
یرد فیه نصّ که تفرقه نخواهد بود بین بعض ظنّ و کلّ ظنّ و بین کثیر از ظنّ و قلیل از ظنّ زیرا که آیه اولی نطقی ندارد در اثم
نبودن بعض ظنّ وکذا آیه ثانیه نطقی ندارد در اجتناب نمودن در قلیلی از ظنّ تا اینکه از جمله محکمات آیات باشد و بیانات
کافیه در این باب یعنی باب اینکه یک وجه کلام یک دلالت دارد نه دو دلالت یکی اثبات و دیگری نفی در دو کتاب مثبت الائمه
و موازین کلام ذکر شده است طالبین صواب حق رجوع نمایند تا اینکه صاحب صواب حق نمایند بحجة باطنه و حجة ظاهره
باینکه آنچه ملفوظ و منطوق کلام است محکم و حجة و آنچه غیر ملفوظ و غیر منطوق است متشابه و غیر حجة است چنانچه در آیات غیر
اخیره است و از اینجا واضح شد آنچه از معروفین بعلم در حصار و انحصار در این آیات متقدمه واقع شده است از تقصیر
آنها را به اصل عدول است از وظیفه مذکوره و دست بر احکام ائمه هادیه ع و اجتهاد است در مقابل محکمات آیات و روایات
مثل قول رسول ص در خبر بحار إنّ الظنّ اکذب الکذب و قول صادق ع در خبر سیم وسائل من شکّ او ظنّ فاقام
علی احدهما فقد حبط عمله إنّ حجة الله هی الحجة الواضحة وکذا وکذا از امثال اینها وغیره وغیره و دیگر
از بقیه تفریعات که پوشیده نخواهد ماند بر متعلّمین بعد از امثله مذکوره در موارد خود والحمد لله ربّ العالمین

اصل ششم

آنکه قرآن مثل رسول صلعم از باب ایّاک اعنی واسمعی یا جاره است که
خطاب به آنحضرت ع و مقصود امّة است که اصلی است از جمله اصول متقاة از ائمه هداة ع کما اینکه اول در قول صادق ع
است در نوزدهم بحار قال نزل القرآن بایّاک اعنی واسمعی یا جاره و ثانی نیز در قول صادق ع
است در همین مجلد قال إنّ الله بعث نبیّه بایّاک اعنی واسمعی یا جاره و از جمله فروعات وارده

این اصل است آیه ولولا ان ثبتناک الخ چنانکه در قول صادق است در مجمع قال ما عاتب الله نبیه فهو یعنی به من
قد مضی فی القرآن مثل قوله ولولا ان ثبتناک لقد کدت ترکن الیهم شیئا قلیلا عنی بذلک غیره و نیز از جمله فروع
وارده این اصل است آیه لم اذنت لهم و آیه لئن اشرکت لیحبطن عملک چنانکه در قول ثامن الائمه ع است در خبر طویل قال
فیما سأله المأمون فقال له اخبرنی عن قول الله عفی الله عنک لم اذنت لهم قال الرضا هذا مما
نزل بایاک اعنی واسمعی یا جارة خاطب الله بذلک نبیه واراد به امته وکذلک قوله لئن اشرکت
لیحبطن عملک ولتکونن من الخاسرین الخ وکذا وکذا از اشباه مثله وارده در اخبار از ائمه طاهره ع واز جمله تفریعات
این اصل که وظیفه ثقلین است واستغفر لذنبک وللمؤمنین در سوره محمد ص وکذا از جمله تفریعات این اصل است
واستغفر الله ان الله کان غفورا رحیما در سوره نساء وغیره از اشباه این مثله غیر وارده که تماما داخل اصل
مذکور است که اگر این اصل نباشد تمام این آیات مسموعه از نسبت نبی ص بسوی منافقین در آیه اولی و عفو خدا تعالی از نبی ص در آیه
ثانیه و معاتبه خدا نبی را بصورة اشراک در آیه ثالثه و استغفار از ذنب در آیه رابعه و امثال اینها منافی است با آیه سوره نجم ما
ضل صاحبکم وما غوی وما ینطق عن الهوی که این منافات و اختلاف تکذیب میکند آیات کثیره را مثل
آیه ولو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا و آیه قرآنا عربیا غیر ذی عوج لعلهم
یتقون و آیه قل لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یأتوا بمثل هذا القرآن لا یأتون بمثله
ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا چنانچه واضح است از برای عالمین بوظیفه مذکوره وکذا وکذا از بقیه تفریعات
که پوشیده نیست و اوراد آنها از برای ثقلین از ائمه هدی ع والحمد لله رب العالمین

اصل هفتم

آنکه آیه منسوخه فرق نیست بین اینکه منسوخة الکل باشد یا منسوخة البعض زیرا که آنچه گذشت در اصول سابقه از آیه
و روایه در منسوخیت قرآن مثل قول امیر ع نزل القرآن ناسخا ومنسوخا و امثال اینهم مطلق است محکم
ابهموا ما ابهمه الله در قول امیر ع وکل شیء مطلق حتی یرد فیه نص در قول صادق ع که گذشت
که این نیز اصلیست از اصول ثقاة از ائمه هداة ع واز جمله فروعات وارده این اصل است نسبت نسخ کل آیات
ناسخه مذکوره در اصل سیم واز جمله فروعات وارده این اصل است نسبت نسخ نقص منسوخیت آیه ومن کان فقیرا

فلیاکل

فلیأکل بالمعروف در سورهٔ نساء است که مطلق و مبهم است از اکل در مقابل خدمت در مال صغیر و عدم حدت که منسوخ است
بنسبت شق دوم که ظلم است کما اینکه امام صادق ع در خبر وسائل فرموده اند فی قوله تعالی فلیأکل بالمعروف قال
کان ابی یقول انها منسوخة و ناسخ او آیه همین سوره است اِنَّ الَّذِینَ یَأکُلُونَ اَموالَ الیَتامیٰ ظُلماً اِنَّما
یأکُلُونَ فی بُطُونِهِم ناراً الخ بتفسیر وارده از رسول ص و ائمه اطهار ع دراو مثل قول رسول در خبر وسائل من اشد الماکل اکل
مالِ الیَتیمِ ظُلماً و قول الرضا ع در همین کتاب وحرّم الله اکل مال الیتیم ظلماً لعلل الخ و نیز منسوخیت النفس
بالنفس الخ در سوره مائده که مطلق و مبهم است از جهه ذکوریت و انوثیت و حریت و عبدیت که منسوخ است بنسبت انوثیت
و عبدیت بآیه الحرّ بالحرّ والعبد بالعبد والانثی بالانثی در سوره بقره کما اینکه در قول امیر علیه السلام است در خبر وسائل
قال و من الناسخ ما کان مُثبتاً فی التوریة من الفرائض فی القصاص و هو قوله تعالی و کتبنا علیهم
فیها اَنَّ النفس بالنفس والعین بالعین الی آخر الآیة فکان الذکر والانثی والحرّ والعبد شرعاً
فنسخ الله تعالی ما فی التوریة بقوله یا ایها الذین آمنوا کُتِبَ علیکم القصاص فی القتلی الحرّ
بالحرّ والعبد بالعبد والانثی بالانثی فنسخت هذه الآیة وکتبنا علیهم فیها اَنّ
النفس بالنفس و نیز منسوخیت والذین یُتوفّون منکم ویذرون ازواجاً وصیةً لازواجهم
متاعاً الی الحول الخ در سوره بقره که میگوید عده وفات یکسال است بآیه والذین یتوفون منکم ویذرون
ازواجاً یتربّصن بانفسهن اربعة اشهر وعشراً الخ که میگوید عده وفات چهار ماه و ده روز است کما
اینکه در بیان نسخ و منسوخ در خبر وسائل فرموده اند قال و من ذلک اِنّ العدّة کانت فی الجاهلیة علی المرأة
سنة کاملة وکان اذا مات الرجل القت المرأة خلف ظهرها شیئاً بعرة وما یجری مجراها
وقالت البعل اهون علیّ من هذه ولا اکتحل ولا امتشط ولا اتطیّب ولا اتزوّج سنة فکانوا
لا یخرجونها من بیتها بل یجرون علیها من ترکة زوجها سنة فانزل الله فی اول الاسلام
والذین یتوفّون منکم ویذرون ازواجاً وصیّة لازواجهم متاعاً الی الحول غیر
اخراج فلما قوی الاسلام انزل الله والذین یتوفون منکم ویذرون ازواجاً یتربّصن

بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا الخ وکذا وکذا وکذا وغیره وغیره وغیره از فروعات وارده در اخبار ائمه هادیه ع
در نسخ کل و نسخ بعض که ان شاء الله تعالی در مواضع خود بیانات از ائمه ع خواهد شد والحمد لله رب العالمین

اصل هشتم آنکه قرآن مبنی از اهل عصمت ائمه هدی ع است یعنی مخبر است وکذا ائمه هدی مبنی است
از قرآن که اصلی است نیز از اصول متقنه از ائمه هداة ع کما اینکه در اخبار متواتره است مثل خطبه غدیریه و اشباه او بعد آیات
متکاثره مثل آیه فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ
مِنْكُمْ که سابقا بیان آنها از ائمه هدی ع دانسته شد که بحجه باطنه معقول نیست امر بسؤال و اطاعه با مختلف بودن
اخبار و احکام ایشان با خدا تعالی قال ص مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّ عَلِيًّا وَالطَّيِّبِينَ مِنْ وُلْدِي هُمُ الثِّقْلُ
الْأَصْغَرُ وَالْقُرْآنُ هُوَ الثِّقْلُ الْأَكْبَرُ فَكُلُّ وَاحِدٍ مُنْبِئٌ عَنْ صَاحِبِهِ مُوَافِقٌ لَهُ لَنْ يَفْتَرِقَا
حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ و از این اصل که انباء و اخبار ائمه هدی است از قرآن تفریع میشود انباء اخبار وارده
در غیر موارد تفاسیر از تفاسیر آیات غیر مفسره مثل اخبار وارده در تفاسیر آیات که فی الجمله در اصول متقدمه دانسته
شد و از جمله تفریعات این اصل است انباء خبر ابن عباس از نبی ص در چهارم بحار که ناس بر شصت رنگ مستند
قَالَ سَأَلَ ابْنُ سَلَامٍ النَّبِيَّ ص مَا السِّتُّونَ قَالَ الْأَرْضُ لَهَا سِتُّونَ عِرْقًا وَالنَّاسُ خُلِقُوا عَلَى
سِتِّينَ لَوْنًا از آیه سوره فاطر وَمِنَ النَّاسِ وَالدَّوَابِّ وَالْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَلِكَ وکذا
از جمله تفریعات این اصل است انباء خبر دوم بحار در معنی روح از امام صادق ع قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ
وَتَعَالَى أَحَدٌ صَمَدٌ لَيْسَ لَهُ جَوْفٌ وَإِنَّمَا الرُّوحُ خَلْقٌ مِنْ خَلْقِهِ نَصْرٌ وَتَأْيِيدٌ وَقُوَّةٌ
يَجْعَلُهُ اللَّهُ فِي قُلُوبِ الرُّسُلِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَقَالَ أَيْضًا هِيَ مِنْ قُدْرَتِهِ مِنَ الْمَلَكُوتِ از آیه
سوره بنی اسرائیل وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي زیرا که امر رب عبارت است از کن
بتصدیق آیات دیگر مثل آیه سوره یس إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ وکذا
انباء قول عالم موسی بن جعفر ع در دوم بحار که مذهب توحید اثبات است بلا تشبیه یعنی اخراج از حد تعطیل
و اخراج از حد تشبیه قال ع إِنَّ لِلنَّاسِ فِي التَّوْحِيدِ ثَلَاثَةَ مَذَاهِبَ إِثْبَاتٌ بِتَشْبِيهٍ وَمَذْهَبُ

النفی

النفی و مذهب اثبات بلا تشبیه فمذهب الاثبات بتشبیه لایجوز و مذهب النفی لایجوز والطریق فی المذهب الثالث اثبات بلا تشبیه از آیه لیس کمثله شیئ در سوره شوری و کذا و کذا از امثال و اشباه این اثباتات از آیات که تفرعیات آنها از وظیفه متعلمین است و اعمال این اصل و تفریعات ازاو عمده است در باب تفاسیر آیات قرآنیه از برای متعلمین از ائمه تعلیم والحمد لله رب العالمین

اصل نهم

اگر قرائت قرآن بر وجوه سبعه است که اصلیت از اصول ملقاه کرمابه متعلمین ازاو تفریع نمایند کما اینکه در خبر نوزدهم بحار است از رسول خدا صلعم قال اتانی آت فقال لی إن الله یأمرك أن تقرء القرآن علی حرف واحد فقلت یا رب وسع علی فقال إن الله یأمرك أن تقرء القرآن علی سبعة أحرف واز جمله فروعات وارده این اصل است ابنه در ونادی نوح ابنه بفتح همزه در سوره هود قال انما هی لغة طی فنصب الالف ابنها بهاء مونث کما اینکه در آن کتاب است وقرء علی ابنها وابنه بفتح ها کما اینکه در آن کتاب است وقرء محمد بن علی ع ابنه بفتح الهاء ونیز از جمله فروعات وارده این اصل است انتم قلیل در سوره آل عمران کما اینکه در کتاب کو است عن ابی بصیر قال قرأت عند ابی عبد الله ع لقد نصرکم الله ببدر وانتم اذلة فقال مه والله لیس هکذا انزلها الله انما انزلت وانتم قلیل وانتم ضعفاء کما اینکه در همین کتاب از همین امام ع فی قوله تع لقد نصرکم الله ببدر وانتم ضعفاء ونیز از جمله فروعات این اصل است اولیاؤهم الطاغوت در سوره بقره کما اینکه در همین کتاب است عن ابی جعفر ع والذین کفروا بولایة علی اولیاؤهم الطاغوت واولیاؤهم الطواغیت کما اینکه در همین کتاب است از همین حضرت ع والذین کفروا اولیاؤهم الطواغیت وکذا وکذا وکذا از امثال این فروعات وارده در اخبار ائمه طاهره ع که جمیعا از فروعات این اصل است واز این چند خبر معلوم شد اول که آنچه از مشهورین بعلم در اعصار و امصار صادر شده است در توجیهات و تاویلات فروعات این اصل از جهة غفلت و عدم تنبه این اصل از اصول ملقاه

تماما در غیر محل و باطل است که خارج نشده از بیوتات اهل عصمة از جهة قول امام باقر یعنی از جهة اصل طبعی از
آنحضرت در خبر وسائل کلما لم یخرج من هذا البیت فهو باطل حد دوم آنکه آنچه نقل شده از قرائت
قراء سبعه یا عشره در مقابل این وجوه سبعه توسعیه تنزیلیه باطل است از جهة اصل کلما لم یخرج مذکور و از جهة
قول موسی ابن جعفر در سیم وسائل که لعنت فرمودند ابو حنیفه را از جهة نقل نمودن قول غیر اهل عصمت را در
مقابل قول اهل عصمت قال لعن الله اباحنیفة کان یقول قال علی وقالت الصحابة
وقلت اما مثل قرائت قراء سبعه صراط الذین و ولا الضالین در سوره حمد در مقابل قول صادق
در خبر نوزدهم بحار قرء رجل علی ابی عبد الله سورة الحمد علی ما فی المصحف فرد علیه
فقال اقرء صراط من انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و غیر الضالین و کذا
قرائت قراء هو مولیها در سوره بقره نیز در مقابل قرائت امیر در مجمع البیان هو مولیها بفتح لام
با الف وکذا قرائت قراء ان یطوف بهما در همین سوره در مقابل قرائت امیر نیز ان لا یطوف بهما
در همان کتاب وکذا وکذا وکذا از امثال امثله مذکوره که در این باب کتابی علیحده موسوم بکتاب قرائات تنزیلیه
نوشته شده طالبین حق و صواب رجوع نمایند ش اگر گفته شود که قرائات قراء سبعه نافع و ابن کثیر
و ابو عمرو و ابن کثیر عامر و عاصم و حمزه و کسائی علی المشهور بین اهل علم و بقیه عشره جعفر و یعقوب و خلف
علی قول شهید اول در ذکری چنانچه حکایت شده متواتر است از رسول خدا پس چگونه رفع ید میشود
از آنها در مقابل قرائات وارده از ائمه طاهره ج ورود همین قرائات از ائمه معصومین کاشف است
بر نبودن قرائت قراء مطلقا متواتر از رسول خدا ش با ثبوت ثقه بودن هر یک از قراء وکذا ثقات بودن
ناقلین از آنها در ادعاء تواتر قرائات آنها چگونه طرح میشود قرائات آنها در مقابل قرائات اهل عصمت که امام
حجت باطنه و حجت ظاهره اند بر حجیت قول ثقه بلکه مقتضای ترجیح در اخبار متعارضه مقدم داشتن خبر مروی از رسول است
یعنی ترجیح سنت است بر غیر او کما اینکه در قول باقر در خبر وسائل است مثل غیر او لا تصدق علینا
الا ما وافق کتاب الله و سنة نبیه و قرائات قراء از رسول است حاصل این است که تعارض

در این مقام بین سنت باخبار ثقات واقوال ائمه است باخبار ثقات نیز دست مقدم است بحسب عمل
مرجحات بین دو خبر متعارض (ج) ثبوت ثقه بودن قراء معلوم نیست تا اینکه قرائات ایشان حجة
باشد از رسول خدا ص بلکه معلوم بنابر آنچه نقل شده در احوال آنها عدم ثقه بودن است مثل کسائی که از
جمله قراء سبعه است که شارب خمر ولاطی بوده است بنابر آنچه حاج نوری ره در فصل الخطاب
حکایت نموده است قال والکسائی الی ان قال کان یشرب النبیذ ویأتی الغلمان و
یؤدب ولد الرشید الخ وممکن است که گفته شود که دعوای تواتر در قرائات آنها علاوه بمین
بوده است که وثوق بآنها بوده است والا احتیاج بادعاء تواتر نبود با حجیة ثقه بحکومت حجیة ظواهر
محکم کتاب و سنت چنانچه در کتاب موازین کلام بیان شده است وچون تواتر قرائات آنها از
رسول ص باطل شده بود و روایات از ائمه هدی ع برخلاف قرائات آنها پس راهی دیگر از برای
حجیة قرائات آنها در بین نیست تا اینکه معارضه واقع شود در بین و قرائات آنها باطل است در
مقابل قرائات ائمه هدی ع چنانچه معلوم شد از اصل مذکور در قول با قرء و موسی بن جعفر ع در اول
مطلب سیم اینکه آنچه نقل شده است از قرائات قراء مطلقا که در مقابل قرائات ائمه هدی ع
نیست حجیة آنها موقوف است بر ثبوت تواتر قرائات آنها از رسول ص که مبرهن و مدلل شد در امر پیش باطل بودن
تواتر و ورود قرائات از اهل عصمت ع برخلاف آنها علاوه اینکه خبری از اهل عصمت ع وارد نشده است
بر حجیة قرائات سبعه یا عشره تا اینکه گفته شود بحجیة قرائات آنها بنقل ثقه از آنها (س) اگر دلیلی تمام
نشده است بر حجیة قرائات آنها پس قرائت قرآن در غیر موارد وارده از اهل عصمت ع چه نحو است
(ج) نحو است که شخص تعلیم میشود کما اینکه امام صادق ع در خبر وسائل فرموده اند قال سألت عن
تنزیل القرآن فقال اقرؤا کما علمتم و واضح است که قرائت نحو تعلیم مطلق است کما اینکه
اصلا در قول دیگر که سابقا ذکر شد فرمودند کل شیء مطلق حتی یرد فیه نص و مثل خبر مذکور است
در اطلاق خبر مستدرک عن زر بن حبیش قال قرأت القرآن من اوله الی آخره فی المسجد الجامع

بالکوفة علی امیر المؤمنین اگر گفته شود که این بعد تالیف قرآن عثمان بوده و بعلاوه از جمله فروعات
وارده این اصل است و در این هنگام هر مقدار نص وارد شده است در این مطلق اخذ باو میشود و بقیه در تحت
اطلاق باقیست که باید بنحو حق تعلیم قرائت شود مثل خبر مستدرک در قرائت نُوحًا در سوره صافات که مخالف است
با تعلیم عن محمد بن مسلم قال قرء ابو عبد الله ولقد نادانا نوحًا قلت جعلت فداك
لو نظرت فی هذا اعنی العربیة فقال دعنی من سهككم ومثل خبر فصل الخطاب در قرائت سلمًا در همین
سوره که مخالف قرائت تعلیم است قال ابو عبد الله ع یقرء هذه الآیة هكذا فلما سلما وتله
للجبین قال هكذا انزلت ومثل خبر همین کتاب در قرائت آل یس در همین سوره که مخالفت با قرائت
تعلیم عن علی ع فی قوله عز وجل سلام علی آل یس قال یس محمد ص ونحن آل محمد ع وکذا
وکذا وکذا از نصوصات وارده در اخبار ائمه هادیه که تا حال قریب چهار صد مورد یافت شده و کتابی
علیحده در این باب رقم شده که اشاره شد در اصول متقدمه و تماما یعنی این نصوصات وارده که از جمله فروعات
اصلی است که در قول امام باقر ع در مجلد سیم وسائل است انما علی الناس ان یقرؤا القرآن کما
انزل که نص وارد است در اطلاق خبر مذکور پس اشکالی بحمد الله والمنة در همین نیست و قرآن موجود در ایدی
ناس قرائت میشود بنحویکه شخص تعلیم میشود بهر مقداریکه علم حاصل شود که برخلاف تنزیل است که قرائت تعلیم
در آن مقدار ترک میشود بحکم اصل و نصوص مذکوره والحمد لله رب العالمین مس اگر گفته شود که این وجوه سبعه
تنزیلیه منافات دارد با اخباریکه میگوید قرآن بر یک جهت نازل شده و علاج در این اشکال چیست مثل
خبر زراره محکی از کافی عن ابی جعفر ع قال ان القرآن واحد نزل من عند واحد ولکن
الاختلاف یجیئ من قبل الرواة وغیره وغیره از اخبار این خبر ج واضح است توسع و ترخیص
وجوه سبعه در خبر سابق الذکر در قرآن منزل از قبل خدای تعالی صحیح و مجوز اطلاق تنزیل است بهر یک
از وجوه متفرقه با اینکه از نزد رب العالمین منزل بوجه واحد است پس منافات در همین نیست کما اینکه
منافاة نیست بین خبر سابق الذکر و اخبار وارده که قرآن بر هفت حرف نازل شده که ثابت از جهت تنویع

و طور مثل خبر نصر بن خطاب عن الصادق جعفر بن محمد ع انه قال نزل القرآن علی سبعة احرف
امر و زجر و ترغیب و ترهیب و قصص و مثل و جدل چنانچه منافاتی نیست بین
خبر سابق الذکر و خبر مذکور در بحار در تفسیر قرآن بر هفت وجه عن ابی جعفر ع قال تفسیر القرآن
علی سبعة احرف منه ما کان و منه ما لم یکن بعد ذلک تعرفه الائمة ع حاصل
اینست که مقصد هر یک ازین چهار جمله اخبار مشار الیها در امر لیست غیر امور جمل دیگر خبر سابق الذکر
در امر قرائت قرآن بعد از نزول است و جمله ثانیه در نزول بر وجه واحد است و جمله ثالثه در امر اقسام
قرآن منزل است و جمله رابعه در تفسیر قرآن است اگرچه جمیع جمل مذکوره بلفظ سبعة احرف تعبیر شده است
پس موقع تامل و نظر نیست از برای عارفین بمعاریض کلام ائمه تعلیم ع باختلاف مقصد هر یک از جمل
اربع والحمد لله رب العالمین **اصل دهم** اگر تغییر مقصود الفاظ قرآن
برکت تغییر اسلوب معانی آیات میشود که اصلی است از اصول ملقاة از ائمه هداة ع و باید تابعین ائمه
هدی ع از او تفریع کنند که وظیفه منحصره ایشان است کما اینکه در قول ع من الائمه ع است مدلول بکار
که با هر قول از ما حقیقت و بر او است نور فان مع کل قول منا حقیقة و علیه نور فما
لا حقیقة معه و لا نور علیه فذلک قول الشیطان زیرا که بجهة بطنه واضح است
که اگر مخالفت باشد بین تفاسیر معانی آیات با الفاظ آنها قضیه حقیقة قول و نوریت او عکس خواهد شد
پس باید موافق و مطابق باشد تا اینکه صادق باشد این قضیه و از جمله تفریعات اصل مذکور تفسیر
امام باقر ع است از رسول ص در خبر بیان در میسر که عبارتست از آنچه قمار میشود با او حتی قاپ گردو
قال لما انزل الله عز و جل علی رسوله ص انما الخمر و المیسر و الانصاب
والازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه قیل یا رسول الله ما المیسر
قال کلما تقومر به حتی الکعاب و الجوز الخ که این تفسیر بیان میکند که میسر بکسر
در فتح سین است نه عکس که عبارتست از آلة قمار مثل منبر که آلة بالا رفتن است و از اینجا واضح شد

باطل بودن آنچه در قاموس است از مصدر قرار دادن میسر را قال المیسر کمنزل الی ان قال او کل قمار
که این بیان مخالف بیان کسی است که قرآن بر آن نازل است پس باید گفته شود نزول آیه میسر است
تا اینکه جمیع اصلاح شود و ایضاً دلیل دیگر بر اینکه میسر اسم آلت است تفسیر امام با قرائت است
در خبر برهان در بودن شطرنج و نرد میسر قال الشّطرنج والنّرد میسر با قول صادق ع در اوّل
وسائل که مقلّب شطرنج مثل مقلّب لحم خنزیر است که میشوید دست خود را عن ابی عبد الله ع
فی الشّطرنج قال المقلّب لها کالمقلّب لحم الخنزیر قال قلت ما علی من قلّب
لحم الخنزیر قال یغسل یده که در این هنگام صادق است رجس آیه مذکوره بخلاف مصدر
بودن میسر که اطلاق رجس بر او محل نظر و تامّل است و نیز شاهد است بر این کلمه انصاب و ازلام
در آیه که مذبوح و قداح است کما اینکه در ذیل خبر مذکور است قیل فما الأنصاب قال
ما ذبحوا لالهتهم قیل فما الأزلام قال قداحهم التی یستقسمون بها که مناسبت با مصدر
بودن میسر و چون مصدر بودن میسر در آیه با تفسیر رسول خدا محل نظر و تامّل شد از برای اهل نظر و تامّل
پس باید گفته شود که او از حوادث منافقین است از جهة تفریع از اصل ملقی از امیر ع در اصل چهارم از اصول
حاصل این است که میسر بودن آیه ببرکت این اصل و میسّر بودن آیه ببرکت اصل سابق تمام خواهد شد و نیز از جمله
تفریعات این اصل استدلال امام سابع ع است در خبر اوّل وسائل بآیه لا یمسّه الّا المطهّرون از برای نهی
خود از مس قرآن قال القرآن لا تمسّه علی غیر طهر ولا جنباً ولا تمسّ خطّه ولا تعلّقه
انّ الله تعالی یقول لا یمسّه الّا المطهّرون زیرا که این استدلال صحیح است در صورتیکه آیه
لا یمُسُّه بضم میم باشد تا اینکه بشود لا را ناهیه قرار داد والّا اگر بفتح میم قرائت شود لابد در این
هنگام لا نافیه خواهد شد زیرا که فعل نهی مضاعف مضموم میشود لام الفعل او اگر مضموم العین باشد مضارع
و در آیه عین کلمه است مفتوح است نه مضموم و واضح است که نهی از مسّ و استدلال بنهی مسّ در
آیه غیر صحیح است پس ببرکت تغییر استدلالی گفته میشود که آیه لا یمُسُّه بضم میم است و لا ناهیه است

و اگر خواسته باشی بگو که این آیه با استدلال حضرت ع از برای نهی از پرسش محل نظر و تامل است پس از
جمله حوادث منافقین است تفریعاً از اصل چهارم و لا ناهیه و میم مضموم است تفریعاً از این اصل
و نیز از جمله تفریعات از این اصل است قول موسی بن جعفر ع در اول وسائل در جواز وطی زن بعد از
پاک شدن از حیض و قبل از غسل نمودن قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْحَائِضِ تَرَى الطُّهْرَ اَيَقَعُ بِهَا
زَوْجُهَا قَبْلَ اَنْ تَغْتَسِلَ قَالَ لَا بَاْسَ وَبَعْدَ الْغُسْلِ اَحَبُّ اِلَيَّ در تفسیر آیه وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ
حَتّٰى يَطْهُرْنَ ببرکت اصل هشتم از اصول ماضیه که انباء ائمه هدی ع است از قرآن که این تفسیر در معنی
تفسیر است در لفظ یطهرن که بدون تشدید است و قرائت او فاسد است زیرا که اطهار عبارتست از اغتسال
بتصدیق آیه اِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوْا و نهی در قرآن دلالت دارد در حرمت کما اینکه رسول ص در خبر مقدم
بحار فرموده اند فَاِنَّ نَهْيَهُ يَدُلُّ عَلٰى تَرْكِ الْمَعْصِيَةِ که در این مقام مخالفت خواهد شد حکم ثقل
اکبر که قرآن است با حکم ثقل اصغر که عالم موسی بن جعفر ع است که منفی است این مخالفه باخبار متواتره مثل خطبه
غدیریه که در اصل سابق دانسته شد پس گفته خواهد شد تفریعاً از اصل مذکور که يَطْهُرْنَ در آیه مذکوره بغیر تشدید است
ببرکت تفسیر عالم ع در آیه نص اگر اطهار بتصدیق آیه ان کنتم جنباً عبارتست از اغتسال حکم قرآن بعد از
فقره مذکوره فَاِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوْهُنَّ که بعد از اغتسال باشید آنها را مخالف خواهد شد با حکم ثقل اصغر
نیز ج جواز وطی بعد از طهر از حیض بحکم فقره وَلَا تَقْرَبُوْهُنَّ حَتّٰى يَطْهُرْنَ ببرکت تفاسیر ائمه هدی
مطلقا چه قبل از غسل و چه بعد غسل از جهة تفریع از اصل مذکور سابق در قول امیر اَبْهِمُوْا مَا اَبْهَمَهُ اللّٰهُ
و در قول صادق ع كُلُّ شَيْءٍ مُطْلَقٌ حَتّٰى يَرِدَ فِيْهِ نَصٌّ محکم است ولیکن مفهوم فقره فَاِذَا تَطَهَّرْنَ
فَأْتُوْهُنَّ یعنی معنی آنچه نطق بود نشده که عبارتست از اینکه زمانیکه اغتسال نموده اند بیائید آنها را
متشابه است از جهة حرمت پس رد میشود بر فقره قبل که محکم است چنانچه در اصول متقدمه مبرهن و مدلل شده
اصلاً و این از جمله تفریعات این اصل است بلی آنچه یقین است از مفهوم شرط محبوبیت ترک وطی است
قبل اغتسال از جهة اینکه شرط لغو و عبث نشود در کلام باری تعالی و لذا عالم ع در ذیل خبر مذکور فرموده‌اند

الغسل احبّ الیّ چنانچه مبین است بعد بقیه چهار وارده در این مسئله بعد از ردّ متشابهات او بر محکمات از
پس اشکالی نیست در من بحمد الله دانسته دکذا وکذا از امثال امثله مذکوره در تفریعات از اصل مذکور که نیز از جمله عمده
اصول معتبره است در آیات قرآنیه و از این اصل معلوم شد آنچه اهل تفسیر در تاویلات فرعیات نموده اند تماما خارج است
از وظیفه مختصره خود شان از ائمه هادیه که عبارت از تفریع از اصل مذکور است

اصل یازدهم

امر در آیات قرآنیه دلالت میکند بر برّ و صلاح نه وجوب فقط و نهی در آیات قرآنیه دلالت میکند بر ترک معصیت و بس کما اینکه
در اصل پیش اشاره شد از نور دهم بی قال اذا تلوت کتاب الله و اتیت الی آیة منها امر او
نهی فرددها نظرا و اعتبارا و لا تسه عن ذلک فانّ امره یدلّ علی البرّ و الصلاح
و نهیه یدلّ علی ترک المعصیة که هر یک اصلی است از اصول مقاله که باید تابعین اهل عصمت فرعیات
وارده هر یک را رد کنند بر اصل خود و فرعیات غیر وارده را تفریع نمایند از هر یک در عامه آیات قرآنیه پس در این
اصل مهم چهار چیز باید دانست اوّل امثله فرعیات وارده اوامر آیات قرآنیه دوّم امثله تفریعات اوامر آیات
قرآنیه سیّم فرعیات وارده نواهی قرآنیه چهارم تفریعات نواهی قرآنیه امّا فرعیات وارده اوّل مثل
آیه اقم الصلوة لدلوک الشمس الی غسق اللیل الخ در سوره بنی اسرائیل که امر در این آیه دلالت میکند
بر وجوب بر برکت تصدیق آیه انّ الصلوة کانت علی المؤمنین کتابا موقوتا در سوره نساء از جهة تفسیر
آن از امام باقر در خبر مسند که قال سألته عن قول الله تع انّ الصلوة کانت علی المؤمنین کتابا
موقوتا قال کتاب واجب و مثل آیه و اذا قرئ القرآن فاستمعوا له و انصتوا لعلّکم
ترحمون که دلالت میکند بر وجوب بر برکت تفسیر امام صادق در خبر اوّل مسند که یقول یجب الانصات
للقرآن فی الصلوة و فی غیرها و مثل آیه فمن شهد منکم الشهر فلیصمه الخ که دلالت
میکند بر وجوب بر برکت تفسیر امام سجاد در خبر مسند قال یا زهری لیس کما قلتم الصوم علی اربعین
وجها فعشرة اوجه منها واجبة کوجوب شهر رمضان الخ وکذا وکذا وکذا از امثال این امثله
مذکوره که بمعونه خارجیه معلوم شود که امر در آنها از برای وجوب است که اگر آن معونه خارجیه نباشد دلالتش به بر

و صلاح

و صلاح او محکم است از جهة اصل مذکور که باید رد شود متشابه او بر محکم او کما اینکه در اصول سابقه مبرهن و مدلل شد و اما تفریعات غیر وارده اول مثل آیه فَاِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیْمِ در سوره نحل که دلالت میکند بر رد صلاح استعاذه وقت قرائت قرآن بدون وجوب اینکه معلوم شود وجوب و بمعونه خارجیه مثل آیه وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِیْلًا در سوره مزمل که عبارت است از تبیین نمودن کما اینکه رسول خدا صلعم فرموده اند در خبر مستدرک سُئِلَ عَنْ قَوْلِهٖ تَعَالٰی وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِیْلًا فَقَالَ بَیِّنْهُ تَبْیِیْنًا الخ که دلالت دارد بر رد صلاح ترتیل نه وجوب تا اینکه بمعونه خارجیه معلوم شود وجوب او و مثل آیه فَاقْرَءُوْا مَا تَیَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ در همین سوره که دلالت دارد بر رد صلاح آنچه میسر است از قرائت قرآن تا اینکه بمعونه خارجیه معلوم شود وجوب او و کذا و کذا و کذا از اشباه امثله مذکوره و اما فروعات وارده سیم مثل آیه وَلَا تَاْکُلُوْا اَمْوَالَکُمْ بَیْنَکُمْ بِالْبَاطِلِ بتفسیر امام ثامن ع در دوم وسائل قَالَ لَا یَحِلُّ مَالٌ اِلَّا مِنْ وَجْهٍ اَحَلَّهُ اللّٰهُ و بتفسیر حجة عصر ع در همین کتاب قَالَ فَلَا یَحِلُّ لِاَحَدٍ اَنْ یَتَصَرَّفَ فِیْ مَالِ غَیْرِهٖ بِغَیْرِ اِذْنِهٖ الخ و مثل آیه وَلَا تَجْعَلُوا اللّٰهَ عُرْضَةً لِاَیْمَانِکُمْ بتفسیر امام صادق ع در سیم وسائل مَنْ حَلَفَ بِاللّٰهِ کَاذِبًا کَفَرَ وَمَنْ حَلَفَ بِاللّٰهِ صَادِقًا اَثِمَ اِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ یَقُوْلُ وَلَا تَجْعَلُوا اللّٰهَ عُرْضَةً لِاَیْمَانِکُمْ و مثل آیه لَا تُخْرِجُوْهُنَّ مِنْ بُیُوْتِهِنَّ وَلَا یَخْرُجْنَ در سوره طلاق بتفسیر امام ع در خبر مستدرک قَالَ لَا یَحِلُّ لِرَجُلٍ اَنْ یُخْرِجَ امْرَاَتَهٗ اِذَا طَلَّقَهَا وَکَانَ لَهٗ عَلَیْهَا رَجْعَةٌ مِنْ بَیْتِهٖ وَهِیَ اَیْضًا لَا یَحِلُّ لَهَا اَنْ تَخْرُجَ مِنْ بَیْتِهٖ اِلَّا اَنْ یَاْتِیَ بِفَاحِشَةٍ الخ و غیره و غیره از امثال امثله مذکوره و اما تفریعات غیر وارده چهارم مثل آیه فَلَا تُزَکُّوْا اَنْفُسَکُمْ هُوَ اَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقٰی در سوره والنجم و مثل آیه وَلَا تَنْسَوُا الْفَضْلَ بَیْنَکُمْ در سوره بقره و مثل آیه وَلَا تَعْثَوْا فِی الْاَرْضِ مُفْسِدِیْنَ و کذا و کذا و کذا از انحاء این امثله مذکوره که نواهی تمام آنها دلالت میکند بر ترک معصیه از جهة تفریع از اصل مذکور والحمد للّٰه رب العالمین

اصل دوازدهم

آنکه هیچ چیزی کما اینکه در قرآن از رای داخل است که باید رد شود بر آن اصل فروعات وارده او تفریع شود

از آن فروعات غیر وارده او کما اینکه امام صادق ع در خبر نوزدهم بحار فرموده اند قال ما من امر
یختلف فیه اثنان الا وله اصل فی کتاب الله لکن لا تبلغه عقول الرجال که کافی ست
این خبر در تفسیر آیه ونزلنا علیک الکتاب تبیانا لکل شیء در سوره نحل علاوه بر قول دیگر آنحضرت در
همان کتاب قال انی لاعلم خبر السماء وخبر الارض وخبر ما کان وما هو کائن کانه
فی کفی ثم قال من کتاب الله اعلمه ان الله یقول فیه تبیان کل شیء وکذا وکذا و
از امثال اینها زیرا که ضرورت قاضیه است که این تبیان بر وجه اصول است نه بر وجه نصوص که در تحت عد و حصر نخواهد بود
بالبداهه و منافیت این امر با قول صادق ع در خبر فصل الخطاب بودن قرآن منزل هفده هزار آیه قال ان القرآن
الذی جاء به جبرئیل الی محمد ص سبعة عشر الف آیة) که باید در این هنگام اضعاف آلاف این مقدار
باشد و در این صورت حذف و اعوجاج که منفی است در قرآن کما اینکه سابقاً بیان شد واقع خواهد شد بین
آیه مذکوره که غیر صادق است بالنسبه بنص آیه قل لئن اجتمعت الانس والجن الخ سابقاً ذکر شد
پس لله الحمد که در چنین حیثیت برکت اخبار مذکوره و مثال آنها در اینکه مراد از تبیان هر چیز در قرآن بیان
آن چیز است بر وجه اصل نه نص غایة الامر این است که اخراج این اصول و استنباط آنها اختصاص دارد باهل
ذکر ائمه علیهم کما اینکه ذیل خبر مذکور ناطق است علاوه بر آنچه در تفسیر آیه فاسئلوا اهل الذکر ان
کنتم لا تعلمون در اصل چهارم دانسته شد پس متعلمین از ائمه هدی باید رد کنند بر این اصل که از اصول
مهمه است فروعات وارده او را و تفریع نمایند از او فروعات غیر وارده او را اما فروعات وارده او مثل
آیه فلما رأوا بأسنا قالوا آمنا بالله وحده وکفرنا بما کنا به مشرکین فلم یک ینفعهم
ایمانهم لما رأوا بأسنا سنة الله التی قد خلت فی عباده وخسر هنالک الکافرون
در آخر سوره فصلت کما اینکه عسکری ع تفریع فرموده اند از این اصل قبول نشدن ایمان نصرانی زانی را در خبر سیم
وسائل عن جعفر بن رزق الله قال قدم الی المتوکل رجل نصرانی فجر بامرأة مسلمة و
اراد ان یقیم علیه الحد فاسلم فقال یحیی بن اکثم قد هدم ایمانه شرکه وفعله وقال

بعضهم یضرب ثلثة حدود وقال بعضهم یفعل به کذا وکذا فامر المتوکل بالکتاب
الی ابی الحسن الثالث وسؤاله عن ذلک فلمّا قدم الکتاب کتب ابو الحسن یضرب حتی
یموت فانکر یحیی بن اکثم وانکر فقهاء العسکر ذلک وقالوا یا امیر المؤمنین سله
عن هذا فانه شیئ لم ینطق به کتاب ولم یجئ به السنة فکتب ان الفقهاء قد انکروا
هذا وقالوا لم یجئ به سنة ولم ینطق به کتاب فبیّن لنا بما اوجبت علیه الضرب
حتی یموت فکتب بسم الله الرحمن الرحیم فلمّا رأوا بأسنا قالوا آمنا بالله وحده
وکفرنا بما کنا به مشرکین فلم یک ینفعهم ایمانهم لمّا رأوا بأسنا سنّة الله التی
قد خلت من قبله فی عباده وخسر هنالک الکافرون قال فامر المتوکل فضرب حتی مات
وشان آیہ وان المساجد لله در سورہ جن کہ تفریع فرمودہ اند ازین اصل کہ عبارتست از بودن مساجد
سبعہ از برای خدا یتعالی و خواندہ نشود با خدا احدی امام تاسع محمد بن علی ع قطع ید سارق را از مفصل اصول اصابع
کما اینکہ در خبر سیّم و سائل است عن زرقان صاحب بن ابی داود عن بن داود انه رجع
من عند المعتصم وهو مغتم فقلت له فی ذلک الی ان قال ان سارقا اقر علی نفسه
بالسرقة وسأل الخلیفة تطهیره باقامة الحدّ علیه فجمع لذلک الفقهاء فی مجلسه
وقد احضر محمد بن علیّ ع فسألنا عن القطع فی ایّ موضع یجب ان یقطع فقلت
من الکرسوع لقول الله فی التیمم فامسحوا بوجوهکم وایدیکم واتفق معی علی ذلک
قوم وقال آخرون بل یجب القطع من المرفق قال وما الدلیل علی ذلک قال
لان الله قال وایدیکم الی المرافق قال فالتفت الی محمد بن علیؑ فقال ما تقول فی
هذا یا ابا جعفر قال قد تکلم القوم فیه یا امیر المؤمنین قال دعنی مما تکلموا به
ایّ شیئ عندک قال اعفنی عن هذا یا امیر المؤمنین قال اقسمت علیک بالله لما
اخبرت بما عندک فیه فقال امّا اذا اقسمت علیّ بالله انی اقول انهم اخطأوا فیه

فيه السنة فان القطع يجب ان يكون من مفصل اصول الاصابع فيترك الكف قال لم قال لقول
رسول الله السجود على سبعة اعضاء الوجه واليدين والركبتين والرجلين فاذا قطعت
يده من الكرسوع او المرفق لم يبق له يد يسجد عليها وقال الله تبارك وتعالى وان المساجد
لله يعني هذه السبعة التي يسجد عليها فلا تدعوا مع الله احدا وما كان لله لم يقطع قال
فاعجب المعتصم ذلك فامر بقطع يد السارق من مفصل الاصابع دون الكف و مثل آیه وکل شيء
احصيناه في امام مبين در سوره یس که تفریع فرموده اند از آن امیر در خبر نهم بحار معرفت نورجهای وادی و ذکرائی
اورا عن عمار بن ياسر قال كنت عند امير المؤمنين علي بن ابي طالب في بعض غزواته فمررنا بواد
مملوء نملا فقلت يا امير المؤمنين ترى يكون احد من خلق الله يعلم عدد هذا النمل قال نعم يا عمار
انا اعرف رجلا يعلم عدده وكم فيه ذكر وكم فيه انثى فقلت من ذلك الرجل يا مولاي فقال يا عمار
ما قرأت في سورة يس وكل شيء احصيناه في امام مبين فقلت بلى يا مولاي فقال انا ذلك
الامام المبين وغیره وغیره از اشباه اشبه وارده که با رتبه از ائمه طاهره و اما تفریعات غیر وارده از این
اصل مثل وجوب نفاق بر مطلقه حامل بعد از مدت تمتع که تفریع میشود از آیه وان كن اولات حمل فانفقوا عليهن
حتى يضعن حملهن الخ که نزول او در مورد مطلقات تخصیص نمیدهد حکم کلی را کما اینکه ابناء از کلی بودن حکم میکند
اطلاق جزئیتیم و سائل از امام پرسد قال الحامل اجلها ان تضع حملها وعليه نفقتها بالمعروف حتى تضع
حملها و مثل آیه وان طلقتموهن من قبل ان تمسوهن وقد فرضتم لهن فريضة فنصف ما فرضتم الخ
که تفریع میشود از آن نصف مهر در صورت موت زوج قبل از دخول با اینکه نزول آن در مورد طلاق زوجه غیر مدخوله است
و تخصیص حکم کلی بمورد ورود آن نمیشود کما اینکه ابناء میکند از کلی بودن این حکم جزئیتیم و سائل عن احدهما في الرجل
يموت وتحته امرأة ولم يدخل بها قال لها نصف المهر الخ وکذا در متعه قبل از دخول نصف اجرت
تفریعا از این آیه کما اینکه ابناء از این میکند جزئیتیم و سائل نیز عن سماعة قال سألته عن رجل تزوج جارية
او تمتع بها ثم جعلته من صداقها في حل يجوز ان يدخل بها قبل ان يعطيها شيئا

قال نعم

قال نعم اذا جعلته فی حل فقد قبضته منه فان خلاها قبل ان یدخل بها ردت المرأة علی
الرجل نصف الصداق س اگر گفته شود که خبر مذکور در موت زوج معارض است بخبر دیگر آن کتاب عن ابی
عبد الله قال اذا توفی الرجل عن امرأته ولم یدخل بها فلها المهر کله الخ چنانکه به حجیه در قول
صادق ع دانسته شد سابقا ج باید دانسته شود چنانچه در کتب اصول کلام بیان کافی شده است از جمله اصول مرجحه
بین هر دو خبر متعارض موافقه کتاب است چنانکه به حجیه در قول صادق ع دانسته شد سابقا منطوق بعض آیت منطوق
که از حوادث منافقین است واضح است که خبر نصف مهر موافق منطوق و تمام مهر موافق منطوق است پس به دلیل دو آیت
خبر تمام مهر را که مخالف قرآن منزل است که ورود او از جهة تقیه منافقین است که احداث حوادث نموده اند در
آیات چنانکه شاهد این قضیه است انکار آنحضرت قول بخلاف حوادث منافقین را در خبر همین کتاب قال قلت لابی عبد الله
رجل تزوج امرأة وسمی لها صداقا ثم مات عنها ولم یدخل بها قال لها المهر کاملا
ولها المیراث قلت فانهم رووا عنك ان لها نصف المهر قال لا یحفظون عنی انما
ذلك للمطلقة چنانچه در قول دیگر آنحضرت است قال ما اجد احدا احدثه وانی لاحدث
الرجل بالحدیث فیتحدث فاوتی فاقول انی لم اقله پس آیه کالی بجد آیه دلمنه در سوره نت ومثل آیه
وان کنتم جنبا فاطهروا در سوره مائده که تعریم از او میشود وجوب غسل در احتلام زن تخصیص نمیده به خصوص مرد
حکم کلی را چنانکه اثبات از او میکند قول صادق ع در اول وسائل قال سألته عن المرأة تری فی المنام ما
یری الرجل قال ان انزلت فعلیها الغسل وان لم تنزل فلیس علیها الغسل س
اگر گفته شود که این خبر معارض است با خبر دیگر آن کتاب از همان حضرت ع قال قلت لابی عبد الله المرأة
تحتلم فی المنام فتهریق الماء الاعظم قال لیس علیها غسل ج جزو وجوب غسل موافق منطوق
است که از حوادث منافقین است چنانچه همین امام ع در خبر دیگر از جهة تقیه مثل آیه طلاق قبل از دخول که تمسک به
مذکوره فرموده اند از برای واجب نبودن غسل در همین کتاب قال قلت له هل علی المرأة غسل من جنابتها
اذا لم یأتها الرجل قال لا وایکم یرضی ان یصبر علی ذلك ان یری ابنته او اخته او امه

او زوجته او احد من قرابته قائمة تغتسل فيقول ما لك فيقول احتلمت وليس لها بعل ثم قال لا
ليس عليهن ذلك وقد وضع الله ذلك عليكم فقال وان كنتم جنبا فاطهروا ولم يقل ذلك
لهن حاصل کلام این است که خبر عدم وجوب غسل مثل خبر تمام مهر قبل از دخول شبیه قول عامه و ناس است که مفهوم آیه وان
طلقتم النساء الخ وآیه وان کنتم جنبا الخ که موافق منطوق بعض است و خبر وجوب غسل مثل خبر نصف مهر
قبل از دخول شبیه قول عامه و ناس نیست که موافق منطوق بعض است و آنچه شبیه قول عامه و ناس است از جهة تقیه و آنچه
شبیه قول عامه و ناس نیست از جهة غیر تقیه است کما اینکه آنحضرت بطریق القاء اصل فرموده اند در تتمه وسائل
قال ما سمعته منی یشبه قول الناس فیه التقیة وما سمعت منی لا یشبه قول
الناس فلا تقیة فیه پس بحمد الله والمنه اشکالی نیست در مسئله و امثال آنها برکت حصول القاء ائمه
وکذا وکذا از تفریعات اصل مذکور باقی ماند امور و اصولی دیگر که لابد باید تنبیه بر آنها شود اول آنکه
گفته شود نازل کردیم بر تو کتاب را تبیان از برای هر چیز در آیه مذکوره مثل ما فرطنا فی الکتاب من شیء در سوره
انعام وکذا وکذا از امثال این آیات منافات دارد با آیه سوره مؤمن که میگوید بعض رسل را قصه نکردیم
ولقد ارسلنا رسلا من قبلك منهم من قصصنا علیك ومنهم من لم نقصص علیك
و این اختلاف و اعوجاج نفی شده است در آیات سابقه الذکر ولو کان من عند غیر الله الخ و
قرآنا عربیا الخ گفته میشود در جواب این اشکال که گفته شد در اصل اخیر که تبیین قرآن از برای هر چیز بطور
اصل و قاعده است کما اینکه امام صادق ع در خبر سابق فرمودند نه بطور نقش و جزئی و قصص بعض رسل بطور
نقش و جزئی قصه نفرموده اند ولیکن بطور اصل و قاعده قصه فرموده اند در آیه وکل شیء احصیناه
فی امام مبین در سوره یس کما اینکه بیانش در ضمن فروعات اصل اخیر دانسته شد و بعبارة
اخری هر تبیان امام مبین تبیان کتاب است که باید متعلقین از این اصل تفریع نمایند فروعات غیر واردة را
ورد کنند فروعات وارده را و از جمله تفریعات این اصل است وجوب غسل با التقاء ختانین کما اینکه
در قول امام مبین امیر المؤمنین است در خبر سائل یقول کیف لا یوجب الغسل والحد یجب فیه

وقال یجب علیه المهرُ و الغسلُ وکذا از جمله تفریعات این است طهارت خون آنچه دیده میشود مثل ماهی کما اینکه در
خبر وارد است انّ علیّاً کان لا یری باساً بدم ما لم یُذکّ یکون فی الثوب فیصلّی فیه الرجل یعنی
دم السمک وکذا از جمله تفریعات این است پوشیدن لباس سیاه کما اینکه آنحضرت ع فرموده اند در خبری قال
لا تلبسوا السواد فانّه لباس فرعون وکذا وکذا وکذا از امثال مذکوره که نصّی در قرآن ندارد و صلوات و نفاس و امام
مبین بیان فرموده اند پس ثابت شد بحمد الله و المنّه در مبحث دوم آنکه تبیین قرآن هر چیز را بطور کلی و اصل فرق نیست در
اینکه آن چیز از احکامات باشد و اینکه از موضوعات عالم باشد کما اینکه مثال هر دو در فروعات وارده از قطع ید سارق
و معرفت عدد مورچه و غیر ذلک معلوم شد کما اینکه تفریع میشود این از اصل مذکور سابق در قول امیر ع ابهموا ما ابهمه الله
و قول صادق ع کلّ شیءٍ مطلقٌ حتّی یَرِدَ فیه نصٌّ مبحث سیم آنکه فرقان عبارت از محکم از آیات و قرآن
عبارت از اعم از این معنی امّا اوّل از جمله خبر نوزدهم بحار قال سئلت ابا عبد الله ع عن القرآن و الفرقان
اهما شیئانِ ام شیءٌ واحدٌ فقال القرآن جملة الکتاب و الفرقان المحکم الواجب العمل به
ان قلت اگر گفته شود که این خبر دلالت میکند که جمله کتاب قرآن است نه بعض او جواب نفی این خبر جمله کتاب است که محکم است
و اما نفی قرآنیة از بعض جمله کتاب متشابه است که باید رد شود بر تقریر امیر در خبر نوزدهم بحار که میگوید غیر جمله کتاب بعضه هم قرآن
آیه است کما اینکه در خبر سابق از امام صادق ع معلوم شد قرآن است قال اخبرونی عمّا کتب عمر و عثمان
أقرآنٌ کلّه ام فیه ما لیس بقرآنٍ قال طلحة بل قرآن کلّه الی ان قال طلحة حسبی امّا
اذا کان قرآناً فحسبی الخ کما اینکه دلالت دارد بر این مطلب خبر اوّل وسائل و امثال کثیره از عن ابی جعفر ع
قال من قرء القرآن قائماً فی صلوته کتب الله له بکلّ حرفٍ مائة حسنةٍ الخ حاصل آنکه
قرآن اطلاق میشود هم بر کل منزل و هم بر بعض منزل چهارم آنکه قرآن دارای ظهر و بطن است کما اینکه رسول
خدا ص در نوزدهم بحار فرموده اند قال ص و هو کتاب تفصیلٌ و بیانٌ و هو الفصل لیس
بالهزل و له ظهرٌ و بطنٌ و ظهر قرآن عبارت از تنزیل قرآن و بطن قرآن عبارت از تأویل
قرآن کما اینکه در خبر معین کتاب است از امام پنجم ع قال سألت ابا جعفر ع عن هذه الروایة

ما من القرآن الا وله ظهر وبطن فقال ظهره تنزیله وبطنه تاویله و ظهر و تنزیل قرآن کسانی هستند که قرآن
در شان ایشان نازل شده است و بطن و تاویل قرآن کسانی هستند که عمل نموده اند بعمل ایشان کما اینکه در خبر همین کتاب است از امام باقر ع قال
ظهر القرآن الذین نزل فیهم وبطنه الذین عملوا بمثل اعمالهم که اصلیست نیز از اصول مقاله که باید تعیین
از او تعبیر نماید مثل آیه یا ایها الذین آمنوا ان جاءکم فاسق الخ در سوره حجرات که مورد نزول عایشه
و بطن و تاویل او کسانی هستند که عامل باشند بمثل عمل او کما اینکه در خبر علی بن ابراهیم است قال فانها نزلت
فی ماریة القبطیة ام ابراهیم وکان سبب ذلک ان عائشة قالت لرسول الله ص
ان ابراهیم لیس منک هو من جریح القبطی فانه یدخل الیها فی کل یوم فغضب
رسول الله وقال لامیر المؤمنین خذ هذا السیف وائتنی برأس جریح فاخذ
امیر المؤمنین السیف ثم قال بابی انت وامی یا رسول الله انک اذا بعثتنی فی امر
اکون فیه کالسفود المحمی فی الوبر فکیف تامرنی فیه اثبت فیه ام امضی علی ذلک
فقال رسول الله بل تثبت فجاء امیر المؤمنین الی مشربة ام ابراهیم فتسلق علیه
فلما نظر الیه جریح هرب منه وصعد النخلة فدنی امیر المؤمنین فقال له انزل
فقال یا علی اتق الله ما ههنا اناس انی مجبوب ثم کشف عن عورته فاذا هو مجبوب
فاتی به الی رسول الله فقال له رسول الله ما شانک یا جریح فقال یا رسول الله
ان القبط یجبون حشمهم ومن یدخل الی اهالیهم والقبطیون لا یانسون الا
بالقبطیین فبعثنی ابوها لادخل الیها واخدمها واونسها فانزل الله عز وجل
یا ایها الذین آمنوا ان جاءکم فاسق بنبا فتبینوا الآیة و مثل آیه یا ایها الذین
آمنوا لا یسخر قوم من قوم الخ در همین سوره حجرات که ظهر و تنزیل او در عایشه و حفصه است و بطن و تاویل او
در کسانیست که عمل ایشان مثل آنها است کما اینکه در خبر علی بن ابراهیم است قال فانها نزلت فی صفیة
بنت حیی بن اخطب کانت زوجة رسول الله ص وذلک ان عائشة و حفصة کانتا

تؤذیانها وتشتمانها وتقولان لها یا بنت الیهودیة فشکت ذلك الی رسول الله فقال لها الا
تجیبیهما قالت بماذا یا رسول الله قال قولی ان ابی هرون نبی الله وعمی موسی کلیم الله وزوجی
محمد رسول الله فما تنکران منی فقالت لهما فقالتا هذا علمك رسول الله فانزل الله فی
ذلك یا ایها الذین آمنوا لا یسخر قوم من قوم عسی ان یکونوا خیرا منهم ولا نساء من
نساء عسی ان یکن خیرا منهن ومثل آیه یمنون علیك ان اسلموا الخ که هر دو در سوره حجرات که
ظاهر و تنزیل از محکم است و بطن و تاویل او در کسانیست که عامل هستند بعمل او کما اینکه در خبر علی بن ابراهیم است قال
انه مر بعمار بن یاسر وهو یحفر الخندق وقد ارتفع الغبار من الحفر فوضع عثمان کمه علی انفه
ومر فقال عمار لا یستوی من یبنی المساجد یظل فیها راکعا وساجدا کمن یمر بالغبار
حائدا یعرض عنه جاحدا معاندا فالتفت الیه عثمان فقال یا ابن السوداء ایای تعنی
ثم اتی رسول الله فقال له لم ندخل معك لتسب اعراضنا فقال له رسول الله
قد اقلتك اسلامك فاذهب فانزل الله عز وجل یمنون علیك ان اسلموا
قل لا تمنوا علی اسلامکم بل الله یمن علیکم ان هداکم للایمان الخ وکذا وکذا
وکذا از امثال تعریضات مذکوره بنحو اتم ظاهر قرآن که عبارتست از تنزیل آن و باطن قرآن که عبارتست
از تاویل آن کما اینکه مبرهن و مدلل شد فرق نیست که موافق باشند چنانکه در امثله مذکوره معلوم شد یا مخالف
باشند کما اینکه در آیه وجاء ربك والملك صفا صفا است در سوره فجر و آیه ولقد جئتمونا فرادی
است در سوره انعام و در آیه او یاتی ربك است در سوره انعام نیز وغیره وغیره از امثال این آیات
کما اینکه امیر ع در خبر احتجاج فرموده اند قال ع واما قوله وجاء ربك والملك صفا صفا
وقوله ولقد جئتمونا فرادی وقوله هل ینظرون الا ان تاتیهم الملائکة
او یاتی ربك او یاتی بعض آیات ربك وذلك کله حق ولیست جیئته جل ذکره
کجیئة خلقه وانه رب شیء من کتاب الله عز وجل یکون تاویله علی غیر تنزیله

ولا یشبه

ولا یشبه تاویله کلام البشر ولا فعل البشر وسانبئك بمثال ذلك تكتفي به انشاء الله تعالى
وهو حكاية الله عز وجل عن ابراهيم حيث قال اني ذاهب الى ربي فذهابه
الى ربه توجهه اليه في عبادته الا ترى ان تاويله غير تنزيله وقال وانزل لكم من
الانعام ثمانية ازواج وقال وانزلنا الحديد فيه باس شديد فانزاله ذلك خلقه
اياه وكذلك قوله ان كان للرحمن ولد فانا اول العابدين اي الجاحدين والتاويل
في هذا القول باطنه مضاد لظاهره ومعنى قوله فهل ينظرون الا ان
تاتيهم الملائكة او ياتي ربك او ياتي بعض آيات ربك فانما خاطب نبينا
هل ينظرون المنافقون والمشركون الا ان تاتيهم الملائكة فيعاينونهم او
ياتي ربك او ياتي بعض آيات ربك يعني بذلك امر ربك والآيات هي العذاب
في دار الدنيا كما عذب الامم السالفة والقرون الخالية الخ **ششم** آنکه نزول آن
که عبارتست از ظاهر آن یکونست بدون تاویل است که عبارتست از باطن وکذا عکس مینی تاویل قرآن که عبارتست از
او یکونست بدون تنزیل است که عبارتست از ظاهر او ویکونست هریک از تنزیل و تاویل دیگریست **اما قسم اول**
که ظاهر و تنزیل دارد بدون باطن و تاویل مثل آیه وضو در سوره مائده یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی
الصلوة الخ و آیه تحریم امهات و بنات و مثال آنها در سوره نساء حرمت علیکم امهاتکم وبناتکم
واخواتکم الخ و آیه تحریم میته و دم و غیر ذلک در سوره مائده حرمت علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر
الخ چنانکه امیر در خبر نور دهم بیان فرموده اند قال والمحكم مما ذكرته في الاقسام مما تاويله
في تنزيله من تحليل ما احل الله سبحانه في كتابه وتحريم ما حرم الله الى ان قال مثل
قوله تعالى يا ايها الذين آمنوا اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا وجوهكم وايديكم الى
المرافق وامسحوا برؤسكم وارجلكم الى الكعبين الآية وهذا من المحكم الذي تاويله في
تنزيله لا يحتاج في تاويله الى اكثر من التنزيل ومنه قوله عز وجل حرمت عليكم

الميتة والدم ولحم الخنزير وما اهل لغير الله به فتاويله في تنزيله وفيه قوله تعالى
حرمت عليكم امهاتكم وبناتكم واخواتكم وعماتكم وخالاتكم الى آخر الاية فهذا
كله محكم لم ينسخه شيء قد استغنى بتنزيله من تاويله وكلما يجري هذا المجرى و
اما قسم دوم که باطن وتاویل دارد بدون ظاهر وتنزیل شان آیهٔ خلع نعلین در سورهٔ طه انی انا ربک
فاخلع نعليك انك بالواد المقدس طوى که ظاهر وتنزیل ندارد کما اینکه در قول حجة عصر
صلوات الله علیه است در خبر مسند کلوری ره عن سعد بن عبد الله القمي قال دخلت مع
احمد بن اسحق على ابي محمد وعلى فخذه الايمن غلام يناسب المشتري في الخلقة
الى ان قال فسل قرة عيني واومى الى الغلام عما بدا لك منها فقلت له مولانا
وابن مولانا الى ان قال قلت فاخبرني يا ابن رسول الله عن امر الله تبارك وتعالى
لنبيه موسى فاخلع نعليك انك بالواد المقدس طوى فان فقهاء الفريقين
يزعمون انها كانت من اهاب الميتة فقال من قال ذلك فقد افترى على موسى و
واستجهله في نبوته لانه ما خلا الامر فيها من خطبين اما ان تكون صلوة
موسى جائزة او غير جائزة فان كانت صلوته جائزة جاز له لبسها في تلك
البقعة وان كانت مقدسة مطهرة فليس باقدس واطهر من الصلوة وان كانت
صلوته غير جائزة فيها فقد اوجب على موسى انه لم يعرف الحلال من الحرام ولم يعلم
ما جاز الصلوة فيه مما لم يجز وهذا كفر قلت فاخبرني يا مولاي عن التاويل
فيها قال ان موسى ناجى ربه بالواد المقدس فقال يا رب اني قد اخلصت لك
المحبة مني وغسلت قلبي عمن سواك وكان شديد الحب لاهله فقال الله تبارك و
تعالى اخلع نعليك اي انزع حب اهلك من قلبك ان كانت محبتك لي
خالصة وقلبك الى من سواي مغسولة پس مراد از نعلین حب زوجه و ولد است که در این خبر است

در خوف ضایع شدن اهل و خوف فرعون است کما اینکه در قول صادق ع است در خبر برهان ائمه ع قال فی قوله عز و جل
لموسی اخلع نعلیک یعنی ارفع خوفیک یعنی خوفه من ضیاع اهله وقد خلفها تمخض و خوفه من
فرعون و کیف کان در هر یک از دو وجه ظاهر و تنزیل مراد نخواهد بود پس اگر گفته شود در این صورت اخبار وارده در اینکه
نعلین موسی از جلد میته بوده است چه باید کرد مثل خبر برهان از امام صادق ع قال قال الله عز و جل لموسی اخلع
نعلیک لانها کانت من جلد حمار میت ج بعد از حکم حجة عصر ع در خبر مذکور باینکه قولها دو افتراء بر موسی ع
و استجهال است در نبوت آن واضح است که صدور این قول از امام صادق ع لاجل تقیه از فقهاء عامه است که فتوای
آنها بوده است کما اینکه صدر خبر مذکور دلالت دارد و حاصل آن است که یکی از مرجحات سته بین هر دو خبر متعارض مخالفت
عامه است کما اینکه در اصل اخیر از امام صادق ع اشاره شده و واضح است که خبر اول مخالف عامه است پس اشکالی در این
نیست بحمد الله و المنه و مثل آیه هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو
کره المشرکون در سوره توبه که اظهار و غلبه رسول است که ظاهر و تنزیل است مراد نیست بلکه مراد اظهار و غلبه حجة عصر ع است
که باطن و تاویل است کما اینکه امام صادق ع در [illegible] بحار در خبر مفضل فرموده اند قال و انما قوله لیظهره علی الدین
کله هی هذا الیوم و هذا المهدی و هذه الرجعة و هو قوله و قاتلوهم حتی لا تکون فتنة و یکون
الدین کله لله کما اینکه این آیه در سوره بقره یعنی آیه اخیره در این خبر بیان امام صادق ع معلوم شد نیز که ظاهر و تنزیل
ندارد و مراد باطن و تاویل آنست و غیره و غیره از اشباه این امثله مذکوره و اما قسم سیم که تنزیل و تاویل هر دو
دارد مثل امثله که در امر چهارم دانسته شد مراجعه کن اعاده فائده مهمه ندارد پس اگر گفته شود آیه وضوء مذکوره اگر ظاهر
و تنزیل او مراد است و غیر ظاهر و تنزیل باطن و تاویلی ندارد پس وجه شستن از مرفق و مسح دو پای چیست با اینکه تنزیل میگوید
از اصابع تا مرفق بشوید و بشوید دو پای را و واضح است که اخبار وارده در بیان وضوء رسول ص در شستن از مرفق و مسح دو پای
با مخالف بودن آنها با آیه با بیان امیر ع در او باید طرح نمود تفریعا از اصل سابق که باید خبر مخالف کتاب طرح شود ج
بیان خبر از امیر ع در تفسیر آیه وضو این است که تنزیل و ظاهر او مراد است و باطن و تاویلی غیر از تنزیل ندارد و اما تنزیل او
مبین است پس نطقی ندارد و نسبت با دو امام صادق ع در خبر مسند که فرموده اند که تنزیل او من المرافق است قال امام ان

التنزیل فی مصحف امیر المؤمنین ع یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم و
ایدیکم من المرافق و نیز امام باقر ع در خبر اول مسائل فرموده اند که ارجلکم مجرور است قال سألت ابا جعفر ع عن
قول الله عز و جل و امسحوا بوجوهکم و ارجلکم الی الکعبین علی الخفض هی ام علی النصب قال
بل هی علی الخفض پس بحمد الله تعالی غموض و اشکالی در مبحث ببرکت بیانات ائمه هدی ع و آنچه از غیر اهل عصمت
در این باب یعنی توجیهات و تأویلات در آیه مذکوره شده از معروفین بعلم و فقاهت تماما در غیر مورد است که باید جمیعا
طرح نمود در مقابل بیانات ائمه هدی ع پس اگر گفته شود که در خبر نوزدهم بحار است از امام باقر ع که نیست از آیه مگر اینکه
از برای او ظهر و بطن است که مخالف است این خبر با اقسام و اصول ثلاثه مذکوره قال سألت ابا جعفر ع عن هذه
الروایة ما فی القرآن الا و لها ظهر و بطن ج گفته شده در قول صادق ع در ضمن اصول مقدمه که هر چیز مطلق است
تا اینکه در او نص وارد شود و این مسئله از جمله فروعات وارده این اصل مهمی است زیرا که خبر مذکور اگر چه مطلق است الا
اینکه اقسام ثلاثه مذکوره ببرکت اخبار مذکوره آنها که دانسته شد نصوص وارده هستند در اطلاق این خبر و شاهد پس اشکالی
در مبحث نخواهد بود و بعبارة اخری این مسئله از جمله فروعات وارده اصل نقض یقین بیقین آخر است کما اینکه در قول
صادق ع است در خبر اول مسائل و لا ینقض الیقین ابدا بالشک و انما ینقضه بیقین آخر و یقین اطلاق در
خبر مذکور نقض میشود بیقین نصوص مذکوره و بیان این اصل در کتاب اصول کلام نیز شده است طالبین حق و صواب رجوع
نمایند و الحمد لله رب العالمین هفتم آنکه از برای ظهر ظهر و از برای بطن بطن است که نیز اصلی است از اصول
مقاله که باید متعلقین فروعات وارده او را رد کنند بر او و فروعات غیر وارده را تفریع کنند از او که وظیفه ایشان است
کما اینکه در خبر نود و سوم بحار است از امام باقر ع فقال لی یا جابر ان للقرآن بطنا و للبطن بطن و ظهرا
و للظهر ظهر الخ اما مسئله وارده ظهر ظهر مثل آیه کل من علیها فان در سوره رحمن که ظهر او بطلان اشیاء
عالم است بنفخ صور کما اینکه معلوم است از اخبار امام صادق ع در خبر چهارم بحار قال افیتلاشی الروح بعد
خروجه عن قالبه ام هو باق قال بل هو باق الی وقت ینفخ فی الصور فعند ذلک تبطل
الاشیاء و تفنی فلا حس و لا محسوس ثم اعیدت الاشیاء کما بدأها مدبرها و ذلک

اربعمائة سنة تسبت فيها الخلق وذلك بين النفختين الخ و ظهر ظهر او بطلان و ذهاب اهل این است
از روی زمین چنانچه معلوم است نیز از تفسیر خبر علی بن ابراهیم قد اشتباه آیه مذکوره و یبقی وجه ربك
قال قال دين ربك و تصدیق میکند او را تفسیر امام صادق در سیر و سیم بحار از آیه سابقه الذکر ليظهره
على الدين كله قال فوالله يا مفضل ليرفع عن الملل والاديان الاختلاف ويكون
الدين كله واحدا واما اشاره وارده بطن بطن شد و يبقى وجه ربك در آیه مذکوره که بطن او
دین ربك است برکت تفسیر مذکور که خلاف ظهر و تنزیل است و بطن بطن او ائمه اطهار است چنانچه در خبر دوم بحار
که تصدیق میکند قال علي بن الحسين نحن الوجه الذي يؤتى الله منه که تصدیق میکند این تفسیر امام صادق
در آیه كل شيء هالك الا وجهه در خبر دوم بحار قال نحن و ظهر و تنزیل او در مصداق آیه ليس كمثله شيء که در
اشاره شد چنانچه بنا بر این معنی میکند قول امام در خبر دوم بحار فقال يا ابا الصلت من وصف الله بوجه
كالوجوه فقد كفر ولكن وجه الله انبيائه ورسله وحججه صلوات الله عليهم هم الذين بهم
يتوجه الى الله والى دينه ومعرفته وقال الله عز وجل كل من عليها فان ويبقى
وجه ربك وقال عز وجل كل شيء هالك الا وجهه فالنظر الى انبياء الله
ورسله وحججه في درجاتهم ثواب عظيم للمؤمنين يوم القيمة الخ مثل آیه
من احياها فكانما احيا الناس جميعا در سوره مائده که ظهر و تنزیل او ... و لیکن بطن بطن او در ارض
اول از جهه خصائص صفت حی باری تعالی بتصدیق آیات سه گانه مثل آیه سوره حدید له ملك السموات والارض
يحيي ويميت و آیه سوره فرقان ولا يملكون موتا ولا حيوة ولا نشورا و آیه سوره ملك الذي خلق
الموت والحيوة ... دوم و سیم از جهه قول امام باقر در خبر ... قال قلت لابي جعفر قول الله عز وجل
في كتابه ومن احياها فكانما احيا الناس جميعا قال من حرق او غرق قلت من اخرجها
من ضلال الى هدى قال ذلك تاويلها الاعظم که بطن او حیاه از حرق و غرق است و بطن بطن او
حیاه از ضلال بهدایت است ... اگر گفته شود که حیاه از حرق و غرق که بطن است با حیاه از ضلالت بهدایت که

که بطن بطن است چگونه مثل احیاء و کو یا احیاء جمیع ناس است و کذا فقره اولی در این آیه مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَیْرِ
نَفْسٍ اَوْ فَسَادٍ فِی الْاَرْضِ فَكَاَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِیْعًا ح گذشت در ضمن اصول سابقه که کیفیت
خلق باری تعالی اشیاء عالم را از ان اراده قول کُن است از آنجاب پس در سوره یٰسٓ اِنَّمَآ اَمْرُهٗٓ اِذَآ
اَرَادَ شَیْئًا اَنْ یَّقُوْلَ لَهٗ كُنْ فَیَكُوْنُ کما اینکه انباء از این آیه میکند قول امام صادق در دوم
قَالَ خَلَقَ اللّٰهُ الْمَشِیَّةَ قَبْلَ الْاَشْیَاءِ بِنَفْسِهَا ثُمَّ خَلَقَ الْاَشْیَاءَ بِالْمَشِیَّةِ و فرق
نیست در این مشیت و اراده تکوینیه بین اینکه مخاطب خطاب کُن بعض خلق باشد و اینکه جمیع خلق باشد
از جهه ابهام و اطلاق آیه مذکوره تفریعًا از اصل سابق در قول ابهموا مَا اَبْهَمَهُ اللّٰهُ و تصدیق
میکند این را آیه مَا خَلْقُكُمْ وَلَا بَعْثُكُمْ اِلَّا كَنَفْسٍ وَّاحِدَةٍ در سوره لقمان و مثل قول امام
صادق ع در دوم بحار قَالَ لَمَّا صَعِدَ مُوْسٰی اِلَی الطُّوْرِ فَنَاجٰی رَبَّهٗ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ
یَا رَبِّ اَرِنِیْ خَزَائِنَكَ قَالَ یَا مُوْسٰی اِنَّمَا خَزَائِنِیْ اِذَا اَرَدْتُّ شَیْئًا اَنْ اَقُوْلَ
لَهٗ كُنْ فَیَكُوْنُ غایت امر این است که در خلق اول قول کُن است و در ثانی قول کُوْنُوْا چنانچه
در خطاب بنار کونی است در آیه سوره انبیا قُلْنَا یَا نَارُ كُوْنِیْ بَرْدًا وَّ سَلٰمًا عَلٰٓی اِبْرٰهِیْمَ
پس کسیکه احیا کند نفسی را از جهه حرق یا غرق استدراک نموده بر خدای تعالی کلمه کُن را که علی السواء ثابت
در ناحیه او خلق بعض و خلق جمیع پس گویا استدراک نموده است خلق جمیع را و از این بیان مختصر
معلوم شد حال فقره اولی در آیه مزبوره که قتل یکنفس تفویت کلمه کُن است بر خدا تعالی که در ناحیه
او علی السواء است خلق بعض و خلق جمیع و کذا معلوم شد حال احیاء از جهه اخراج از ضلالت
بسوی هدایت و کذا عکس او و کذا وجه تعبیر بِكَاَنَّمَا در آیه مذکوره چنانچه در آیه كَنَفْسٍ وَّاحِدَةٍ
است که تفاوت در کلمه کُن و کُوْنُوْا است پس بحمد الله و المنة تعالی ببرکت اهل عصمت در میانه
نیست و از اینجا واضح شد که آنچه در تفسیر آیه مذکوره وارد شده از ائمه هادیه ع از بودن
عذاب قاتل یکنفس عذاب قاتل جمیع ناس بطن و تأویل است نه ظهر و تنزیل آیه مثل قول امام

در سیم ... قال سئلت ابا جعفر ع عن قول الله عز وجل من قتل نفسا بغير نفس او فساد
في الأرض فكأنما قتل الناس جميعا قال له في النار مقعد لو قتل الناس جميعا
لم يزد الا ذلك المقعد **هشتم** آنکه باید دانست تاویل اخبار اهل عصمة اطلاق بر عموم از ظهر
وبطن قرآن نیز میشود کما اینکه معلوم است از قول امام باقر ع در خبر نوزدهم بحار قال الراوي ما يعني بقوله
لها ظهر وبطن قال ظهره وبطنه تأويله منه ما مضى ومنه ما لم يكن بعد يجري كما
يجري الشمس والقمر الخ ونیز باید دانست که میشود از برای بطن قرآن نیز ظهر باشد کما اینکه در قول امام صادق ع
است در همین کتاب قال یا جابر ان للقرآن بطنا وللبطن ظهرا الخ **اما** مثال اول پس قول ایشان
که سابقا دانسته شد در آیه وضو که فرمودند وهذا من المحكم الذي تأويله في تنزيله وکذا در آیه
تحریم میته و آیه تحریم امهات **واما** مثال دوم پس قول امام باقر در آیه ومن احياها که فرمودند من حرق او غرق
از ضلالت بهدایت تاویل اعظم است بالنسبه بسوی نجاه از حرق وانقاذ از غرق که اول ظهر بطن ودوم بطن است
وکذا امثال و **نهم** آنکه تفسیر قرآن ظهرا وبطنا وبعبارة اخرى تنزيلا وتاويلا بر هفت وجه است کما اینکه
امام باقر ع در خبر نوزدهم بحار فرمودند قال تفسير القرآن على سبعة احرف منه ما كان ومنه
ما لم يكن بعد تعرفه الائمة زیرا که ما کان وما لم یکن عبارت از تنزیل و تاویل کما اینکه تصدیق
میکند او را قول دیگر آنحضرت در خبر همین کتاب قال ظهر القرآن الذين نزل فيهم وبطنه الذين
عملوا بمثل اعمالهم **حاصل** آنکه تفسیر قرآن در این خبر مطلق است از حیث ظهر و بطن قرآن کما اینکه در قول
صادق علیه السلام در امور سابقه دانسته شد كل شيء مطلق حتى يرد فيه نص لیکن ظهر و بطن قرآن بر
هفت وجه میشود لیکن ببیان ائمه هدی ع بلکه یک اسم از قرآن در وجوه لا تحصى میشود کما اینکه امام صادق ع
در خبر این کتاب فرمودند وانما الاسم الواحد منه في وجوه لا تحصى يعرف ذلك الوصاة
بلکه هر حرف از قرآن بر وجوهیست کما اینکه ایشان در خبر ... فرموده اند قال كل حرف من القرآن على
وجوه والحمد لله رب العالمين **دهم** آنکه آنچه از ترتیب سور و تعیین آیات سور در این قرآن موجود که در

ابدی است معلوم شود برکت حجّهٔ طاهرهٔ ائمّهٔ هدیٰ مأخوذ و حجّت است بر عالم و عامل و در بقیه که معلوم نیست حرام است تکلّم
با و کما اینکه در صحّت اول از حصول مقصد معلوم شد امّا اوّل مثل قول صادق در خبر ریّان که اوّل ما نزل سوره اقرء
و آخر ما نزل سوره اذا جاء است قال اوّل ما نزل علی رسول الله بسم الله الرحمن الرحیم اقرء
باسم ربّک و آخره سورة اذا جاء نصر الله والفتح و امّا دوم مثل بودن بسم الله یک آیه است کما اینکه
در اخبار کثیره است مثل قول صادق در خبر مستدرک قال سمعت جعفر بن محمّد یقول ما لهم قاتلهم
الله عمدوا الی اعظم آیة فی کتاب الله فزعموا انّها بدعة اذا اظهروها وهی بسم الله
الرّحمن الرّحیم و مثل تعیین سوره حمد بهفت آیه کما اینکه نیز در روایات متکاثره است بعد از نطق قرآن مثل
قول آنحضرت در همان کتاب قال سألت ابا عبد الله عن قوله ولقد آتیناک سبعاً من
المثانی والقرآن العظیم قال هی سورة الحمد وهی سبع آیات منها بسم الله الرحمن الرحیم
و چنین است بیان در تعیین کمیّت آیه که بدون بیان اهل قرآن ائمّهٔ هدیٰ تعیین آن حرام است تفسیر آن اما اصل
مذکور مثل تعیین کمیّت آیات سوره حمد در خبر مستدرک که معلوم است مقدار هر یک از هفت آیه از تفسیر آن از رسول اکرم
قال فاذا قال العبد بسم الله الرحمن الرحیم قال الله عزّ وجلّ الی ان قال فاذا قال
الحمد لله ربّ العالمین قال الله عزّ وجلّ فاذا قال الرحمن الرحیم قال الله عزّ وجلّ
فاذا قال مالک یوم الدین قال الله عزّ وجلّ فاذا قال ایّاک نعبد قال الله عزّ وجلّ
فاذا قال وایّاک نستعین قال الله عزّ وجلّ فاذا قال اهدنا الصراط المستقیم الی آخر
السّورة قال الله عزّ وجلّ الخ و از این مختصر بیان از اهل تفسیر قرآن کمّاً و کیفاً یعنی اهل عصمت واضح شد
بطلان آنچه در قرآن موجود است از حیث ترتیب سور و قرار دادن ایّاک نعبد و ایّاک نستعین را یک آیه
و اهدنا الصراط المستقیم تا آخر را سه آیه و کذا و کذا امثال اینها مثل اگر گفته شود در اصول سابقه بحجّه ظاهره نسبت داده شد
هلاک در قرائت قرآن مطلقاً کمّاً و کیفاً قرائت بتعلیم است و تعلیم قرآن چنانست که در مصاحف موجوده است از حیث ترتیب
سوره و تعیین آیات سور و کمیّت آیات پس چگونه جایز است مخالفت حجّه ظاهره نمودن جواب گفته شد نیز که

مطلق است از حيث موافق بودن تعليم با ما انزل و مخالف بودن و اخبار مذكوره و امثال اينها نصوص ارادة شده
در اين اطلاق و كذا در هر مورد از موارد كه حجة باطنه قائم شود در او كه در آن مورد مخالفت ميشود قرائت تعليم
مثل اينكه ديده ميشود در مثل اين دو آيه در قرآن موجود كه بتعليم است با اينكه در خبر وسائل است از رسول خدا
كه وقف بر هر آيه ميفرمودند عن ام سلمة قالت كان النبي صلى الله عليه وآله يقطع قرائته آية آية و در مثل علامت عدم
جواز وقف است و كذا ديده ميشود در قرائت تعليم وقف در اثناء كلام است يعني با تمام نشدن كلام مثل در سوره زخرف
و امثال كثيره او واذ قال ابراهيم لابيه وقومه انني براء مما تعبدون الا الذي فطرني الخ
و حال آنكه معلوم از بيان رسول صلى الله عليه وآله در تفسير سوره حمد تماميت آيه بتماميت كلام است و كذا و كذا از امثال اين امور مذكوره
كه محل نظر و تامل است از براي اهل تامل و نظر كه داخل است در تحت اصل متقن در اينجا كما اينكه در اصل چهارم از اصول
متقدمه گذشت از اينكه آنچه از قرآن موجود محل نظر و تامل است از براي اهل نظر و تامل از حوادث منافقين است
حاصل اينكه آنچه حجة باطنه و حجة ظاهره چه نص و چه اصل قائم شود بر خلاف تعليم باسن ماخوذ است و در بقيه قرائت تعليم
اتباع ميشود مثل آنكه در سوره برائة كه بدون بسم الله است قرائت تعليميه اتباع نخواهد شد از جهة اصل و نص از حجة ظاهره
مثل قول صادق عليه السلام در خبر مسند كه معرفة انقضاء و ابتداء سوره بنزول بسم الله الخ است و كذا عكس او يعني عدم انقضاء
بعدم نزول بسم الله قال وانما يعرف انقضاء السورة بنزول بسم الله الرحمن الرحيم ابتداء للاخرى و قول ديگر آنحضرت عليه السلام در خبر فصل الخطاب قال ما انزل كتاب من السماء الا واوله بسم الله
الرحمن الرحيم كه تفريع ميشود از اين اصل بودن برائة با بسم الله الخ با اينكه دانسته شود انقضاء سوره
انفال و الا بايد داخل سوره انفال است نه سوره ديگر و در مقابل اين اصل نصي وارد نشده است غير از جهات
از اهل اجتهاد از قبيل نبودن بسم الله الخ از براي اين سوره بمنزله غضب و عذاب نازل شدن اين
كه ملائم نيست با بسم الله الخ كه رحمة است كه باطل است در مقابل اصل مذكور و اما نص از حجة ظاهره مثل خبر
فصل الخطاب عن النبي صلى الله عليه وآله قال من سره ان يقرء القرآن غضا كما انزل فليقرء على قرائة
ابن ام عبد بضمام آنچه نوري ره حكايت نموده است از راغب اصفهاني در محاضرات كه اثبات نموده است

ابن مسعود بسم الله في سورة البراءة پس سوره برائه مثل بقیه سوره است که دارای بسم الله است پس اگر گفته شود که
نص وارد در اطلاق و اصل مذکور قول امیر است در مجمع طبرسی در بیان عن علي لم تنزل بسم الله الرحمن الرحیم
عَلَى رَأْسِ سُورَةِ بَرَائَةٌ لِأَنَّ بِسْمِ اللهِ لِلْأَمَانِ وَالرَّحْمَةِ وَنَزَلَتْ بَرَائَةٌ لِرَفْعِ الْأَمَانِ وَالسَّيْفِ
فِيهِ پس نقص میشود بتعیین اطلاق بتعیین نص که از جمله فروعات اصل نقص بتعیین آخر است ج این نص مثبت و ...
است با خبار ناطقه باینکه انفال و برائه یک سوره است مثل قول صادق در خبر عیاشی قَالَ الْأَنْفَالُ وَالْبَرَائَةُ
وَاحِدَةٌ و این کلام تعیین اطلاق و اصل مذکور با ... و تعیین نص مشکوک است که از جمله اصل نقص بودن تعیین ...
پس اگر گفته شود که خبر مذکور در اتحاد انفال و برائه نقص وارد است یعنی نص فرعی است از برای اصل مذکور که عبارت از
عدم انقضاء سوره بعدم نزول بسم الله است پس برائه بدون بسم الله است اصلاً و نقصاً ج خبر مذکور در امر مردود و مثال کثیره او که
ناطق است که برائه یک سوره است نص وارد است در اطلاق و اصل مذکور و نیز نص مذکور مثبت و معارض است با بن اخبار کثیره
ناطقه بجزوه برائه با ضافه آنچه مسموع شد از ثبوت بسمله در برائه نقصا و با ضافه اینکه خبر اتحاد مذکور اگر بیان باشد بر بودن
بسمله مین انفال و برائه لازم آید که بسمله نباشد بین هر دو سوره که متحد است مثل الضحی و الم نشرح و کذا الفیل و لایلاف
کما اینکه در خبر اول ... است قَالَ وَرَوَى أَصْحَابُنَا أَنَّ الضُّحَى وَأَلَمْ نَشْرَحْ سُورَةٌ وَاحِدَةٌ وکذا الفیل و
لایلاف ... است پس مقدم مثل اوست پس اگر میزان در قرائت قرآن نزول قرائة ابن مسعود است مقتضی
روایت مذکوره پس چگونه حکایت شده است از مصحف آن اینکه اول سوره بقره و آخر او قل هو الله احد است که ...
این حکایت محکیه در فصل الخطاب آنچه بیان شد از امام صادق که اول آن بقره و آخر او ... است ج اولاً میزان
حجیت خبر ثقه و موثق بودن مخبر است کما اینکه در اصل اول از اصول مقدمه معلوم شد و حکایت مذکوره از عامه است
که معلوم است ایشان ... وثوق در آنها و ثانیا اگر خبر مذکور نقل ثقه شد کلمات آیات است که شامل ترتیب سور نیست چنانچه
واضح است نزد ... قرآن خبر ... آنچه راجع بقرائات کلمات باشد با ثقه بودن حاکی از ابن مسعود حجت است مثل حکایت
طبرسی ره صَوَافِنَ در سوره حج در قرائت ابن مسعود قَرَأَ ابْنُ مَسْعُودٍ صَوَافِنَ وکذا قرائت آن در سوره
حجرات أَكْثَرُهُمْ بَنُو تَمِيمٍ لَا يَعْقِلُونَ کما اینکه از تبیان طوسی ره نقل شده است قَالَ وَفِي قِرَائَةِ ابْنِ مَسْعُودٍ

اکثرهم بنو تمیم لا یعقلون وکذا وکذا از امثال امثله مذکوره پس اشکالی بحمد الله در این نیست ببرکت اخبار ائمه طاهرین ع
وحاصل کلام در این مقام این شد آنچه باخبار ثقات معلوم شود که قرائت ابن مسعود است که مخالف باشد با قرائت
بتعلیم ناس نیز مقدم داشته خواهد شد بر قرائت تعلیم که نیز اصلی است از جمله اصول ثقات کما اینکه در اصل چهارم از
از اصول خمسه دانسته شد و بعبارت اخری آنچه معلوم شود مخالفت او با قرائت تعلیم ناس چه اصلاً و چه نصاً ترجیح
داده خواهد شد بر قرائت تعلیم ناس کما اینکه اشاره شد و از بیانات مذکوره در ترتیب سور و تعیین آیات هر
در قرآن موجود واضح و لائح شد حال مقادیر آیات سور مکیه و مدنیه. اما بودن آیات در قرآن موجود که حجه بر
حجیه آنها قائم نشده است نه اصلاً و نه نصاً که تکلم در این امور مثل امور سابقه تکلم بدون علم است که حرام است
بکتاب و سنت چنانچه در اصل اول از اصول خمسه بیان شد. اینکه دلیل و حجتی چه اصل و چه نص قائم شود بر هر یک چنانچه
در نتیجه اشاره شد و از این مختصر بیان مبرهن و مدلل شد بطلان تعرض کتب تفاسیر این امور را مثل تفاسیر آیات
از روی معانی لغویه با تفاسیر عامه زیرا که گذشت در اصل اول از اصول خمسه که در تفاسیر آیات قرآنیه دو چیز لازم است
یکی اثبات معناه دوم یکی اثبات مراد که این اثبات حاصل نشود البته به بیان لغویه و علم بیان و معانی و تفاسیر عامه مثل تفاسیر
فخر رازی و زمخشری و تفتازانی و معنی و اشباه اینها است اگر گفته شود آیه قُرآناً عَرَبِیّاً غَیرَ ذِی عِوَجٍ لَعَلَّهُم
یَتَّقُونَ در سوره زمر و قُرآناً عَرَبِیّاً لَعَلَّکُم تَعقِلُونَ در سوره یوسف و قُرآناً عَرَبِیّاً لِقَومٍ
یَعلَمُونَ در سوره فصلت و امثال اینها دلالت دارد بر اینکه نزول قرآن بلسان عرب است و واضح است
هر موضوعی از موضوعات عالم طریق بعلم او یا بدخول در آن موضوع و از اهل آن بشدنست و یا باستعلام از اهل
آن موضوع است و از جمله این موضوعات عالم لغات عرب است و با بودن این اشخاص مذکوره از اهل لغه
عرب با ثقات بودن آنها در نقل لغات عرب چه اشکالیست در تفاسیر قرآن بلغات منقوله از اینها جواب اولاً
اگر نقل ثقات کافیست در اثبات معناه دوم اثبات مراد پس محتاج است بحجه اخری پس کافی نشد در تفاسیر آیات
دوم ثانیاً آنکه گذشت که قرآن دارای ظهر و بطن است و اسم واحد قد جه لا تحصی است که مداند اما کرد صحاة
و ائمه هدی علیهم السلام بقول صادق ع که در نوری هم هست اِنَّ الآیَةَ اَوَّلُهَا فِی شَیءٍ وَاَوسَطُهَا فِی شَیءٍ وَآخِرُهَا

فی شیء وهو کلام متصل ینصرف علی وجوه و در این صورت چگونه ایشان میشود متشابهات در بعض الوجوه
آیات و تشابه اگرچه قرآن عربی است الا اینکه شبیه نیست بکلام بشر کما اینکه امیر ع فرموده اند در خبر ریان ایاک
ان تفسر القرآن برأیک حتی تفقهه عن العلماء فانه رب تنزیل یشبه بکلام البشر و
هو کلام الله وتأویله لا یشبه کلام البشر کما لیس شیء من خلقه یشبهه کذلک لا یشبه
فعله تبارک وتعالی شیئا من افعال البشر ولا یشبه شیء من کلامه بکلام البشر
وکلام الله صفته وکلام البشر افعالهم فلا یشبه کلام الله بکلام البشر فتهلک
وتضل و از این جهت است که امام باقر ع در خبر وسائل فرمودند لیس شیء ابعد من عقول الرجال
من تفسیر القرآن و در خبر مستدرک فرمودند انما یعرف القرآن من خوطب به پس قرآن عربی است
لیکن نه عربی که هر کس بتواند بداند بلکه مخصوص است بقومی کما اینکه ذیل آیه اخیره ناطق است که مقصود از قوم اهل ذکر
یعنی ائمه هدی است بتصدیق آیات کثیره مثل آیه فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون کما اینکه تفسیر
بیان او از اهل من الائمه ع دانسته شده و امثال او پس باید عامه امور مذکوره را از اشخاص مشار الیهم اخذ و دانست که
اتباع آنها اتباع ضلال است در مقابل او و انه مسموع والحمد لله رب العالمین یا ذدهم آنکه بجز از قرآن حجة
حجة باطنه یعنی عقول قائم شود بمعاد دینیه و مراد به او بکی نیست بغیر او که در این صورت تفسیر تعلیم است که حجة الهیه است
کما اینکه در صل اول از اصول خمسه بیان شد و حجة ظاهره یعنی امیر ع که دستیم وسائل باو ناطق است که قرآن سه قسم است
یک قسم او را عالم و جاهل میدانند قال ان الله قسم کلامه ثلاثة اقسام فقسما یعرفه
العالم والجاهل وقسما لا یعرفه الا من صفا ذهنه ولطف حسه وصح تمییزه ممن
ممن شرح الله صدره للاسلام وقسما لا یعلمه الا الله وملائکته والراسخون
فی العلم وانما فعل ذلک لئلا یدعی اهل الباطل المستولین علی میراث رسول الله ص
من علم الکتاب ما لم یجعله الله لهم ولیقودهم الاضطرار الی الایتمام بمن
ولی امرهم فاستکبروا عن طاعته مثل آیه وتلک حجتنا در سوره انعام که تمام شد یا مذکور

این حجة الهیه است که فوق عقول و مستور نیست و مثل آیه لیس کمثله شیء در سوره شوری که تمام عقول را آیه
میگوید اتباع ظن نباید نمود و که او که او از اشباه و همیکه جائز است تفاسیر آنها ببرکت حجة باطنه یعنی عقول
با قطع نظر از ورود تفاسیر از حجة ظاهره در آنها و باید دانست که داخل این اصل و از جمله فروعات وارده است
ذکر آیات از اهل عصمت از رسول خدا ص و ائمه هدی ع از برای مخاطبین و سائلین بدون بیانات و تفاسیری
در آنها زیرا که اکتفاء بذکر آیات بدون بیانات و تفاسیر در آنها بینه و برهان است نزد عقول که غیر از
مفادات آیات چیزی دیگر از آنها اراده نشده است از جهة صحیح بودن اغراء بجهل از ایشان که اهل
عصمت هستند مثل قول رسول ص در خبر بحار فَاِنَّ اللهَ تَعالٰی یَقُولُ اَیْنَما تَکُونُوا یُدْرِکْکُمُ الْمَوْتُ
وَلَوْ کُنْتُمْ فِی بُرُوجٍ مُشَیَّدَةٍ وَیَقُولُ اللهُ تَعالٰی وَما لِاَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزٰی اِلَّا
ابْتِغاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْاَعْلٰی وَلَسَوْفَ یَرْضٰی وَیَقُولُ اللهُ تع یَوْمَ تَجِدُ کُلُّ نَفْسٍ ما عَمِلَتْ مِنْ
سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ اَنَّ بَیْنَها وَبَیْنَهُ اَمَداً بَعِیداً وغیره وغیره الی شاء الله تع واین فرع که
نیز اصل است نسبت بموارد خود از عمده درباب تفاسیر آیات است و باین اصل کثیری از آیات تفسیر میشود
مثل در خبر مذکور که خبر ابن مسعود است که ببعض او اشاره شد قریب شصت مورد است که رسول خدا ص اکتفا
فرموده است بذکر آیه فقط بدون اضافه تفسیری در او که خلاف معنی آیه باشد پس بدار این فرع که اصل است
غفلت نشود در موارد خود که داعی شود که کثیری از آیات بی تغییر از اهل عصمت ع باشد و انشاء الله
در موارد خود اشاره خواهد شد والحمد لله رب العالمین س اگر گفته شود که اخبار ناهیه از تفاسیر که
سابقا فی الجمله اشاره شد مطلق است از اینکه تفاسیر موافق عقول باشد و اینکه موافق نباشد پس چگونه حکم
میشود بجواز تفاسیر با قطع نظر از تفاسیر حجة ظاهره ج تفاسیر ببرکت حجة باطنه بالاخره واهمال التفاسیر
بحجة ظاهره است زیرا که حجة ظاهره یعنی موسی بن جعفر ع فرموده اند اِنَّ لِلّٰهِ عَلَی النّاسِ حُجَّتَیْنِ
حُجَّةً ظاهِرَةً وَحُجَّةً باطِنَةً کما اینکه در اصل اول از اصول ماضیه دانسته شد عمده دلیل بر قول امیر
در خبر مذکور که قرآن سه قسم است و بعباره اخری تفاسیر آیات قرآنیه ببرکت حجة ظاهره است [illegible]

و اما اصول پس اکثر ادله بین ثبت بحمد الله والمنه و این امر در قصص انبیاء شایع و ذایع است کما اینکه بر هر من دید توضیح خواهد شد

دوازدهم آنکه قرآن موجود در ایدی عین قرآن منزل که نقل نزد حجت عترت است باخبار متواتره نیست بحجت باطنه و حجت ظاهره اما حجت باطنه بواسطه موارد نگاشته که محل نظر است از برای عقلا که بعض آنها در ضمن اصول مقدمه اشاره شد مثل آیه وَاِنْ خِفْتُمْ اَلَّا تُقْسِطُوا فِی الْیَتٰامٰی باتیان امیر در اداء و دو شباه او و اشاره شده که در خصوص او کتب بسیاری و فارسی در بطلان خلافت خلفاء ثلاثه که مضاء نموده اند از این قرآن موجود را نوشته شده است پس طالبین حق باید مراجعه آن دو کتاب نمایند تا اسباب صدق مطلب کنند و اما حجت ظاهره اخبار متواتره است اصولاً و نصوصاً اما اصول آنها مثل قول امام باقر در نوادر بسم بحار که اگر زیاده و نقصان نشده بود در قرآن مخفی نبود حق ما بر احدی قال لَوْلَا اَنَّهُ زِیْدَ فِیْ کِتَابِ اللّٰهِ وَنُقِصَ مَا خَفِیَ حَقُّنَا عَلٰی ذِیْ حِجًی الخ و مثل خبر کتاب از رسول خدا که دو نفر خلاف نمیکردند اگر قرآن قرائت میشد مثل آنچه نازل شده است قال لَوْ اَنَّ النَّاسَ قَرَءُوا الْقُرْاٰنَ کَمَا اُنْزِلَ مَا اخْتَلَفَ اثْنَانِ و مثل قول او در خبر وسائل که باید مردم قرائت کنند قرآن را مثل آنچه نازل شده اِنَّمَا عَلَی النَّاسِ اَنْ یَقْرَءُوا الْقُرْاٰنَ کَمَا اُنْزِلَ وغیره وغیره وغیره از اشباه متواتره آنها و اما نصوص آنها مثل خبر مستدرک در صلوة یوم غدیر که امام صادق فرمودند قرائت میکنی حمد و انا انزلنا را مثل آنچه نازل شده اند نه مثل آنچه ناقص شده است قال تُصَلِّیْ شُکْرًا لِلّٰهِ وَتَقْرَءُ فِی الْاُوْلٰی الْحَمْدَ وَاِنَّا اَنْزَلْنَاهُ فِیْ لَیْلَةِ الْقَدْرِ کَمَا اُنْزِلَتْ لَا کَمَا نُقِصَتْ و مثل خبر فصل الخطاب از امام که میخواندی آیه الکرسی را علی التنزیل قال وَکَتَبَ آیَةَ الْکُرْسِیِّ عَلَی التَّنْزِیْلِ و خبر دیگر آن کتاب از امام صادق که قرائت میکند در آب سوره انا انزلناه را علی التنزیل وغیره وغیره الی ما شاء الله تم واضح است که این اصول و نصوص مطلق تحریف را شامل است چه زیاده و چه نقیصه چنانچه صریح خبر اول است و مثل خبر دیگر صافی از امام صادق قال اِنَّ الْقُرْاٰنَ قَدْ طُرِحَ مِنْهُ آیٌ کَثِیْرَةٌ وَلَمْ یُزَدْ فِیْهِ اِلَّا حُرُوْفٌ قَدْ اَخْطَأَتْ بِهَا الْکَتَبَةُ وَتَوَهَّمَتْهَا الرِّجَالُ و از اینجا واضح شد که قول بتحریف نشدن قرآن منزل مطلقاً یا نسبت بزیاده از معروفین بعلم مخالف حجت باطنه و حجت ظاهره است که قابل صحبت مقابل این دو حجت الهیه نیست غایت آنچه در اینجا میشود گفت دو چیز است یکی آنکه گفته شود قول بزیاده در قرآن موجود

وثوق بآن در احکام مرتفع خواهد شد ونیز بقول بتحریف شکسته وارد خواهد آمد در معجزیت ودیگری جواب از
این امر پوشیده نیست از برای متتبعین از ائمه هدی ع اما جواب اول آنکه در اصل اول از اصول مقدمه بیان شد
بمقدار کافی که در احتجاج نبوی حکم احد الثقلین یعنی حجت باطنه وحجت ظاهره در تفاسیر آیات قرآنیه فرق نیست
که گفته شود بتحریف قرآن منزل وعدم او پس باید آن اصل مراجعه شود تا آنکه کشف حقیقت امر شود واما جواب
از دوم آنکه باید دانست که معجزیت قرآن چه کل او که هفده هزار آیه است کما اینکه در قول امام صادق ع سابقا
دانسته شد چنانچه در آیه سوره بنی اسرائیل است قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْاِنْسُ وَالْجِنُّ عَلٰی اَنْ یَأْتُوا
بِمِثْلِ هٰذَا الْقُرْاٰنِ لَا یَأْتُوْنَ بِمِثْلِهٖ وَلَوْ کَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِیْرًا وچه ده سوره چنانچه
در آیه سوره هود است اَمْ یَقُوْلُوْنَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوْا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهٖ مُفْتَرَیَاتٍ وَادْعُوْا
مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ اِنْ کُنْتُمْ صَادِقِیْنَ فَاِنْ لَمْ یَسْتَجِیْبُوْا لَکُمْ فَاعْلَمُوْا
اَنَّمَا اُنْزِلَ بِعِلْمِ اللّٰهِ وچه یک سوره چنانچه در آیه سوره بقره است فَأْتُوْا بِسُوْرَةٍ مِثْلِهٖ وَادْعُوْا
شُهَدَاءَکُمْ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ اِنْ کُنْتُمْ صَادِقِیْنَ عبارتست از دو ثلث یکی ثلث قرآن ودیگری
ثلث محمد بن عبد الله ص کما اینکه در قول عسکری ع است در جزء چهارم بحار فَقَالَ قَالَ الْعَالِمُ قَالَ اللّٰهُ
لِمَرَدَةِ مَکَّةَ وَعُتَاةِ مَدِیْنَةِ اِنْ کُنْتُمْ فِیْ رَیْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلٰی عَبْدِنَا اِلٰی اَنْ قَالَ
فَأْتُوْا بِسُوْرَةٍ مِنْ مِثْلِهٖ مِنْ مِثْلِ مُحَمَّدٍ ص مِنْ مِثْلِ رَجُلٍ مِنْکُمْ لَا یَقْرَءُ وَلَا یَکْتُبُ وَ
لَا یَدْرُسُ کِتَابًا وَلَا اخْتَلَفَ اِلٰی عَالِمٍ وَلَا تَعَلَّمَ مِنْ اَحَدٍ وَاَنْتُمْ تَعْرِفُوْنَهٗ فِیْ اَسْفَارِهٖ
وَفِیْ حَضَرِهٖ بَقِیَ کَذٰلِکَ اَرْبَعِیْنَ سَنَةً ثُمَّ اُوْتِیَ جَوَامِعَ الْعِلْمِ حَتّٰی عَلِمَ عِلْمَ الْاَوَّلِیْنَ وَالْاٰخِرِیْنَ
فَاِنْ کُنْتُمْ فِیْ رَیْبٍ مِنْ هٰذِهِ الْاٰیَاتِ فَأْتُوْا مِنْ مِثْلِ هٰذَا الرَّجُلِ بِمِثْلِ هٰذَا الْکَلَامِ لِیَتَبَیَّنَ
اَنَّهٗ کَاذِبٌ لِاَنَّ کُلَّمَا کَانَ مِنْ عِنْدِ غَیْرِ اللّٰهِ فَسَیُوْجَدُ لَهٗ نَظِیْرٌ فِیْ سَائِرِ خَلْقِ اللّٰهِ الخ
وواضح است نزد هر عاقل از عقلاء عالم که اگر هر فردی از افراد بشر مدت چهل سال عدیل کسی باشد که
تعلم وتعلیم نموده وبغتة این نحو از آیات را اتیان کند که تا حال احدی از فصحا ونبغا عالم اتیان ننموده

در بیان اوّل و آخر ما نزل از سور نازله

مثل یک سوره آن مسلّم است که این از ناحیه حضرت باری تعالی است نه از مصنوعات خلایق پس اگر این مطلب را در
امثال خود آن غیر از موهبت الهیه تعقّل و تصوّر نتوان کرد چگونه در حق آنحضرت ص ادا و استبعاد میشود بود با ملاحظهٔ
حال در مدت چهل سال در جمیع اینها دانسته آنقدر که اثبات این مدعا که مطلق قرآن است کما اینکه در آیات
مذکوره معلوم شد و لو یک سوره باشد است و لو اینکه ثابت باشد تحریف سلطه در بعض آیات او پس وجود تحریف منافی
با اثبات مدعا که عبارتست از اثبات رسالت از جانب پروردگار که مقصود از انزال قرآن است ندارد کما اینکه
امام ثامن ع در جمع تحار فرمودند قال ع انّ الله تبارک و تعالی بعث محمّداً فی وقت کان الاغلب
علی اهل عصره الخطب و الکلام فاتاهم من کتاب من عند الله من مواعظه و احکامه ما
ابطل قولهم و اثبت الحجة علیهم الخ و از این بیان محکم واضح و لائح شد آنچه از مشهورین علم
در اعصار و امصار صادر شده است در وجوه اعجاز قرآن کما اینکه پوشیده نیست بر مطّلعین بر کتب ایشان در مقابل خبر کمیل
از عالم آل محمد ص موسی بن جعفر ع تا اینکه طرح نمود تعرضاً از اصل مطلقی که سابقاً دانسته شد کلّما لم یخرج من هذا البیت
فهو باطل پس بعد نه دانسته اشکال و غموضی در مبنا نیست و بعد از تقدم اصول متقدمه و امور ماضیه که نیز آنها هم مسلّم است
از ائمه معصومین ع گفته میشود بعون الله تع چون دانسته شد در قول امام صادق ع که اوّل سور نازله سورهٔ اقرء و آخر
سور نازله سوره اذا جاء است و ترتیب نسبت بغیر این دو از حجت ظاهره معلوم نشده است لذا ابتدا شد در تعداد
آیات موجوده بین دو سوره پس اگر گفته شود که خبر از امام صادق ع در اینکه آخر سور نازله سوره اذا جاء است
معارض است با قول امیر ع در خبر برهان که آخر سوره مائده است قال ع فکان من آخر ما نزل علیه سورة
المائدة فنسخت ما قبلها و لم ینسخها شیء الخ جواب قول امیر ع نیز در خبر برهان است که نزول شده
قبل از موت رسول ص بسه ماه یا دو ماه بوده است قال نزلت المائدة قبل ان یقبض بشهرین او ثلاثة
و خبر صافی از ام سلمه ناطق است که سورهٔ اقرءٔ آخر حیوة آنحضرت ص بوده که منافات با خبر اول ندارد عن ام سلمة
قالت کان رسول الله ص باخره لا یقوم و لا یقعد و لا یجیء و لا یذهب الّا قال
سبحان الله و بحمده استغفر الله و اتوب الیه فسألناه عن ذلک فقال انّی امرت

بها ثم قرء هذه السورة علاوه اینکه خبر این محکم نیست در اینکه ما شده آخر سوره نازله بوده است نطق ادات
که از جهت آخر ما نزل بوده است و خبر سابق از امام صادق محکم است که اذا جاء آخر سوره نازله بوده است قال آخر ما
سورة اذا جاء نصر الله والفتح پس باید رد شود متشابه بمحکم تقریبا از حسن بن کور در حصول سابقه در قول رسول
وغیره دع ما یریبك الی ما لا یریبك وبعبارة اخری واضح است فرق عبارت فکان من آخر ما
نزل در خبر اول وآخر سوره اذا جاء در خبر دوم پس اشکالی نیست و همچنین در خبر علی بن ابراهیم که نزول اذا جاء در منی
در حجة الوداع بوده است نیز نشده است که اذا جاء آخر سوره بوده است قال نزلت بمنی فی حجة الوداع
اذا جاء نصر الله والفتح الخ پس سوره اقرء باسم ربك فاتحة الكتاب است نه سوره حمد س اگر
گفته شود که این کلام مردود است باخبار کثیره ناطقه که سوره حمد فاتحة الكتاب است مثل خبر مستدرک و امثال کثیره از قال
النبی ص لا صلوة الا بفاتحة الكتاب ج کتاب این خبر و امثال او متشابه است چون کتاب منزل و
کتاب موجود و خبر مذکور از امام صادق اول ما نزل علی رسول الله ص بسم الله الرحمن الرحیم اقرء باسم
ربك محکم است که احتمال غیر در او نیست پس باید رد شود متشابه باخبار بر محکم او از جهت ادله متقدمة الذکر بسکه
گفته شود سوره اقرء فاتحه کتاب منزل است و سوره حمد فاتحه کتاب موجود است نه فاتحه کتاب منزل ولذا اطلاق
سوره حمد براو شده است در اخبار کثیره مثل خبر مستدرک قال سئلت اباعبدالله ع عن قوله تعالی
ولقد آتیناك سبعا من المثانی والقرآن العظیم قال هی سورة الحمد وهی سبع آیات
الخ س اگر گفته شود که خبر مذکور لا صلوة الا بفاتحة از رسول خدا است و در زمان آنحضرت قرآن موجود
نبوده است تا اینکه فاتحة الكتاب راجع باو باشد بلکه این خبر نیز محکم است در اینکه مراد از کتاب قرآن منزل است
پس علاج این معارضه بچه باید بشود ج نقل این خبر و امثال او از رسول خدا ص از جهت موافق بودن با عامه ممکن
از جهت تقیه و خبر سابق از جهت مخالف بودن او با عامه و ناس از برای غیر تقیه است کما اینکه در امور متقدمه مبرهن
و مدلل شد وبعبارة اخری اول موافق منطق بعض و دوم موافق منطق بعض است که در اصل چهارم از اصول
ما سبق دانسته شد و این مسئله از فرد علامت اراده او است پس غموضی نیست و بهمین برکت اصول اعتقاد از ائمه هدی

بسم الله

بسم الله الرحمن الرحیم در تفسیر بسمله چند امر است اوّل آنکه بسمله اکرم و اعظم آیه است از کتاب منزل کما اینکه در اخبار
کثیره است مثل خبر مسند که از امام باقر ع قال سرقوا اکرم آیة فی کتاب الله بسم الله الرحمن الرحیم و خبر
دیگر او از امام صادق ع که سابقا اشاره شد یقول ما لهم قاتلهم الله عمدوا الی اعظم آیة فی کتاب الله
فزعموا انها بدعة اذا اظهروها و هی بسم الله الرحمن الرحیم دوّم آنکه بسمله حق است بجهة اخبار متعدده
و از جمله قول امام صادق ع در خبر علی بن ابراهیم قال بسم الله الرحمن الرحیم احق ما اجهر بها و هی الآیة
التی قال الله عز و جل و اذا ذکرت ربک فی القرآن وحده ولوا علی ادبارهم نفورا سیّم
آنکه بسمله از خصایص رسول ص است که اشراک نفرموده است خدا ایشان را در او احدی از انبیاء خود را الا سلیمان ع را کما اینکه
امیر المؤمنین ع در خبر نوزدهم بحار فرموده اند قال ان بسم الله الرحمن الرحیم آیة من فاتحة الکتاب الی
ان قال و ان الله عز و جل خص محمدا ص و شرفه بها و لم یشرک معه احدا من انبیائه
ما خلا سلیمان ع فانه اعطاه منها بسم الله الرحمن الرحیم الا تراه یحکی عن بلقیس حین
قالت انی القی الیّ کتاب کریم انه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن الرحیم الخ
س اگر گفته شود که خبر خصیصه منافات دارد با خبر نوزدهم بحار که میگوید نازل نشد کتابی از آسمان مگر اینکه اول
او بسمله بود از امام صادق ع قال ما نزل کتاب من السماء الا و اوّله بسم الله الرحمن الرحیم و از جمله کتب
سماویه که یکصد و چهار است چنانچه در بعضی بحار از رسول خدا ص است تورات موسی و زبور داود و انجیل عیسی است ج بنا شده
سلیمان از خصیصه شاهد عادل است که خصیصه در نزول علیه است نه در نزول بر غیر رسول اکرم مخصوص است بمعنی این
بسمله بنا بر این پس اشکالی نیست در بین برکت اخبار ائمه ع ادیه چهارم آنکه بسمله نوزده حرف است چنانچه زبانیه در آیه
این سوره سندع الزبانیة عبارتست از نوزده ملک که موکل بر سقر هستند بتصدیق آیه سوره مدثر و ما
ادریک ما سقر لا تبقی و لا تذر لواحة للبشر علیها تسعة عشر و ما جعلنا اصحاب
النار الا ملائکة الخ و هر یک حرف از بسمله را خدای تعالی نجات از هر یک از این نوزده ملک سقر که داده است
در جهنم کما اینکه صادق ع فرموده اند قرار داده اند کما اینکه رسول خدا ص در خبر برهان فرموده اند قال من اراد

اَنْ يُنْجِيَهُ اللهُ مِنَ الزَّبانِيَةِ التِّسْعَةَ عَشَرَ فَلْيَقْرَءْ بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ فَاِنَّها تِسْعَةَ عَشَرَ
حَرْفاً لِيَجْعَلَ اللهُ كُلَّ حَرْفٍ مِنْها عَنْ واحِدٍ مِنْها واز این بیان مختصر معلوم شد وجه نوزده قرار دادن
اصحاب سقر را نه زیاده از نوزده تا اینکه هر یک از حرف بسم الله الخ نجات شود از هر یک از این اصحاب پنجم
آنکه فارق وما ز ابتدا و ختم سور بسمله است کما اینکه در قول صادق ع است در خبر مستدرک که سابقاً اشاره شد
قالَ وَاِنَّما يُعْرَفُ انْقِضاءُ السُّورَةِ بِنُزُولِ بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ ابْتِداءً لِلْاُخْرىٰ
هر یک از ظهور یعنی تنزیلات بسمله و بطون یعنی تأویلات بسمله چند وجه است اما ظهر و تنزیلات او یکی وجه این است
که علامت میکنم مر نفس خود را بعبودیت باسمی از اسماء خدا تعالی کما اینکه در خبر نور و تسمیه بحار است قالَ سَئَلْتُ الرِّضا
عَنْ بِسْمِ اللهِ قالَ مَعْنىٰ قَوْلِ الْقائِلِ بِسْمِ اللهِ اَیْ اَسِمُ نَفْسی بِسِمَةٍ مِنْ سِماتِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَهُوَ
الْعُبُودِيَّةُ قالَ فَقُلْتُ لَهُ وَمَا السِّمَةُ قالَ الْعَلامَةُ و یک وجه این است که ابتدا میکنم باسم خدای رحمن
رحیم کما اینکه معلوم است از قول رسول خدا ص در خبر مستدرک قالَ اِذا قالَ الْعَبْدُ بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ قالَ
اللهُ بَدَءَ عَبْدی بِاسْمی وَحَقٌّ عَلَیَّ اَنْ اُتَمِّمَ لَهُ اُمُورَهُ وَاُبارِكَ لَهُ فی اَحْوالِهِ الخ و یک وجه این است
که استعانت می‌نمایم در جمیع امور خود بخدائی که حق نیست عبادت مگر از برای آن فریادرس است زمان استغاثه و جواب
دهنده است زمانیکه خوانده شود کما اینکه در قول عسکری است در نور و تسمیه بحار قالَ يَقُولُ بِسْمِ اللهِ اَیْ اَسْتَعِينُ
عَلىٰ اُمُورى كُلِّها بِاللهِ الَّذی لا يَحِقُّ الْعِبادَةُ اِلَّا لَهُ الْمُغِيثُ اِذا اسْتُغِيثَ وَالْمُجِيبُ اِذا
دُعِیَ الخ و بعبارة اخری مقصود از استعانت باسم الله استعانت بالله است که اعظم اسماء خدای تعالی است و سزاوار
نیست کسی تسمیه شود باو از مخلوق کما اینکه در وجه دیگر از کلام امیر ع است در خبر نور و تسمیه بحار قالَ اِنَّ رَجُلاً قامَ
اِلَيْهِ فَقالَ يا اَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ اَخْبِرْنی عَنْ بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ ما مَعْناهُ فَقالَ اِنَّ قَوْلَكَ اللهُ
اَعْظَمُ الْاَسْماءِ مِنْ اَسْماءِ اللهِ تَعالىٰ وَهُوَ الْاِسْمُ الَّذی لا يَنْبَغی اَنْ يُسَمّىٰ بِهِ غَيْرُ اللهِ وَلَمْ
يَتَسَمَّ بِهِ مَخْلُوقٌ و یک وجه این است که باین اسم قرائت یا عمل میکنم کما اینکه از امیر ع است نیز در خبر صافی قالَ
بِسْمِ اللهِ يَعْنی بِهٰذَا الْاِسْمِ اَقْرَءُ اَوْ اَعْمَلُ هٰذَا الْعَمَلَ و یک وجه این است که ابتدا باستعانت می‌نمایم در جمیع

در تأویلات راجعه بآیهٔ مبارکهٔ بسمله

امور بصفه موصوف کما اینکه در قول ثامن الائمه است در خبر ابان قال سئلت ابا الحسن الرضا ع عن الاسم ما هو
قال صفة لموصوف واما بطون وتاویلات بسمله یک وجه این است که با بهاء الله وسین سناء الله ومیم
ملک الله است کما اینکه در قول صادق ع است در نور دوم بحار قال الباء بهاء الله والسین سناء الله والمیم
ملک الله الخ ویک وجه این است که با بهاء الله وسین سناء الله ومیم مجد الله است کما اینکه در خبر دیگر است از امام
صادق ع قال الباء بهاء الله والسین سناء الله والمیم مجد الله ونیز از برای الله ظهور وتنزلات وبطون
وتاویلات است اما ظهور وتنزیلات ... ویک وجه این است تعبد میشود بسوی آن وقت حوائج وشدائد چنانچه در قول عسکری ع است
در نور دوم بحار فقال الله هو الذی یتأله الیه عند الحوائج والشدائد کل مخلوق عند انقطاع
الرجاء من کل من دونه وتقطع الاسباب من جمیع من سواه الخ ویک وجه این است که معبود است کما اینکه در قول امام
صادق ع در نور دوم بحار فرموده یا هشام الله مشتق من اله واله یقتضی مألوها والاسم غیر المسمی الخ
ویک وجه این است که قادر بر نجاه است جائیکه منجی نیست وبر اغاثه است جائیکه مغیثی نیست کما اینکه امام صادق ع در خبر
سابق مذکور فرموده قال رجل للصادق ع دلنی علی الله ما هو فقد اکثر علی المجادلون وحیرونی
فقال له یا عبد الله هل رکبت سفینة قط قال نعم قال فهل تعلق قلبک هنالک ان شیئا
من الاشیاء قادر علی ان یخلصک من ورطتک قال نعم قال الصادق ع فذلک الشیء هو الله
القادر علی الانجاء حیث لا منجی وعلی الاغاثة حیث لا مغیث الخ ویک وجه این است که اله
هر چیز است کما اینکه امام صادق ع در نور دوم فرموده اند قال والله اله کل شیء واما بطون وتاویلات الله
یک وجه این است که الف آلاء الله ولام الزام است خلق را بر ولایت ائمه هدی ع وهاء هوان است از برای مخالف محمد
وآل او کما اینکه در قول صادق ع است در نور دوم بحار قال الالف آلاء الله علی خلقه من النعیم واللام الزام الله
خلقه ولایتنا قلت فالهاء فقال هوان لمن خالف محمدا وآل محمد ص ویک وجه این است که مستولی
بر جلیل ودقیق است کما اینکه در آن کتاب از امام صادق ع وسئل عن معنی الله فقال استولی علی ما دق
وجل واما الرحمن الرحیم پس این دو کلمه ظهور وتنزلات دارند بدون بطون وتاویلات بخلاف دو کلمه مذکوره چنانچه گذشت

از بسم الله اما ظهور و تنزیلات الرحمن یکی عطوفت ورزنده است بخلق خود برزق و قطع نکند مواد رزق را از ایشان
اگرچه قطع کنند از طاعت آن کما اینکه در تفسیر عسکری است الرحمن العاطف علی خلقه بالرزق لا یقطع
عنهم مواد رزقه وان انقطعوا عن طاعته و یکی رحم کننده است بجمیع خلق خود کما اینکه در خبر از امام
صادق است قال والرحمن بجمیع خلقه و یکی رحم کننده به دنیا است کما اینکه در خبر صافی است قال عیسی بن مریم
الرحمن رحمن الدنیا و بعبارة اخری اسمی است خاص از برای صفة عامه کما اینکه امام صادق در خبر صافی فرموده اند
قال الرحمن اسم خاص لصفة عامة واما ظهور و تنزیلات الرحیم یکی رحم کننده به بندگان مؤمن
خود بتخفیف طاعه بر ایشان و به بندگان کافر خود در رزق بر آنها و خواندن آنها را بموافقه خود کما اینکه در خبر دوم تفسیر از
عسکری قال الرحیم بعباده المؤمنین فی تخفیفه علیهم طاعاته و بعباده الکافرین فی الرزق
لهم و دعائهم الی موافقته و یکی رحم کننده است بمؤمنین خاصة کما اینکه در قول صادق است در خبر ایشان
قال والرحیم بالمؤمنین خاصة و بعبارة اخری رحم کننده است در آخرت کما اینکه در خبر صافی است قال عیسی
بن مریم والرحیم رحیم الآخرة و بعبارة ثالثه اسمی است عام بصفتی است خاصه کما اینکه در خبر صافی است از امام صادق
قال والرحیم اسم عام لصفة خاصة والحمد لله رب العالمین **وبعد ذلک** چون تعلم قرآن علم چه از حیث
الفاظ و چه از حیث معانی و بعبارة اخری تعلم عربیت قرآن و تفقه در او هر دو واجب است از جهت آیه کونوا ربانیین
در سوره آل عمران بیان رسول خدا در خبر مستدرک انه قال ما من ذکر او انثی او حر او مملوک الا و
لله علیه حق واجب ان یتعلم من القرآن و یتفقه فیه ثم قرء هذه الآیة ولکن کونوا
ربانیین بما کنتم تعلمون الکتاب و بما کنتم تدرسون لذا لازم شد بعد از تعلم عربیت و تفقه در او
پس گفته میشود بعون الله المستعان اولا ترک بسم الله الرحمن الرحیم در ابتداء هر امری گناه است کما اینکه معلوم است از قول
امام صادق در خبر عسکری تعالی قال الصادق و لربما ترک فی افتتاح امر بعض شیعتنا بسم الله
الرحمن الرحیم فیمتحنه الله بمکروه لینبهه الله علی شکر الله والثناء علیه و یمحو عنه
وصمة تقصیره عند ترکه قول بسم الله الرحمن الرحیم لقد دخل عبد الله بن یحیی علی

امیرالمؤمنین

علی امیر المؤمنین ع الی ان قال فقال عبد الله بن یحیی یا امیر المؤمنین قد افدتنی و علمتنی فان
فنعم رأیت ان تعرفنی ذنبی الذی امتحنت به فی هذا المجلس حتی لا اعود الی مثله فقال ترکک
حین جلست ان تقول بسم الله الرحمن الرحیم فجعل لسهوک عما ندبت الیه تمحیصا بما اصابک
الا علمت ان رسول الله ص حدثنی عن الله عز و جل انه قال کل امر ذی بال لم یذکر فیه
اسم الله فهو ابتر الخ و ثانیا حرام است مذبوح و منحور با تعمد ترک او از جهه آیه و لا تاکلوا مما لم یذکر اسم الله
علیه در سوره انعام و باینه قول باقر ع در خبر سیم وسائل که او فقال و لا تاکلوا من ذبیحة ما لم یذکر اسم الله
علیها و گذشت در اصل پانزدهم که هر نهی در قرآن دلالت میکند بر ترک معصیه که این آیه از جمله فروعات وارده آن
اصل است و ثالثا کی نیست ترک او بدون تعمد کما اینکه در قول موسی بن جعفر ع است در آن کتاب قال و ان ذبح و
لم یسم فلا بأس ان یسمی اذا ذکر بسم الله علی اوله و آخره ثم یاکل منه و از صادق ع عن رجل
ذبح و لم یسم فقال ان کان ناسیا فلیسم حین یذکر و یقول بسم الله علی اوله و آخره و ثانی
وضوئیست با تعمد ترک او کما اینکه در خبر مسند کرد از قطب راوندی روایه است از رسول ص قال لا صلوة الا
بوضوء و لا وضوء الا بالتسمیة و بکی نیست در ترک او بغیر تعمد کما اینکه در قول رسول ص است در خبر اول که
قال وضع عن امتی تسعة اشیاء السهو و الخطاء و النسیان الخ و رابعا با ذکر او در وضو
تطهیر جمیع جسد است کما اینکه امام صادق ع فرموده در خبر اول وسائل قال یا ابا محمد من توضأ فذکر اسم الله
طهر جمیع جسده و من لم یسم لم یطهر من جسده الا ما اصابه الماء و خامسا بعد ترک او
در او شرکت شیطان است کما اینکه امام صادق ع فرموده اند در خبر آن کتاب قال اذا توضأ احدکم و لم یسم
کان للشیطان فی وضوئه شرک و ان اکل او شرب او لبس و کل شیء صنعه ینبغی
له ان یسمی علیه فان لم یفعل کان للشیطان فیه شرک و سادسا مستحب است اجابه دعا کما اینکه از
امام صادق ع در پیش نوشته شد و سابعا هر حرفی از او که نوزده حرف است کافیست از یکی از اصحاب سقر که نوزده
ملک است کما اینکه در قول ص ... دانسته شد و ثامنا او اقرب است با سم اعظم از سیاهی چشم بسوی سفیدی او کما اینکه

امام رضا علیه السلام در خبر برهان فرموده اند انه قال بسم الله الرحمن الرحیم اقرب الی اسم الله الاعظم من سواد العین
الی بیاضها و ثانیاً در تعلیم او سه برکت است از آنجمله برائة از برای صبی و برائة از برای ابوین آن و برکت از برای معلم
کما اینکه در خبر برهان است از رسول خدا صلی الله علیه وآله قال اذا قال المعلم للصبی بسم الله الرحمن الرحیم کتب الله برائة
للصبی و برائة لابویه و برائة للمعلم و عاشراً او اعظم و اکرم آیات قرآنیه است کما اینکه در قول امام باقر و صادق
دانسته شد و اما فضل آیت حمد است کما اینکه در خبر مستدرک است از امام صادق علیه السلام نیز قال سئلت ابا عبد الله علیه السلام عن قول الله
عز وجل ذکره ولقد آتیناک سبعا من المثانی والقرآن العظیم قال هی فاتحة الکتاب قلت بسم الله
الرحمن الرحیم منها قال هی افضلها لفضل منها و بیان در قسم رحمن ممدوده است انه چه قول صادق علیه السلام در اول مستدرک
قال لا والرحمن ممدوده و کذا و کذا از ثمرات دوانده وارده در اخبار ائمه طاهره علیهم السلام در قرائت این کلمه مبارکه
والحمد لله رب العالمین پس اگر گفته شود اخبار وارده در اینکه بسمله یک آیه است از کتاب خدای تعالی مثل خبر مستدرک علاوه
برآنچه دانسته شد سابقاً عن علی علیه السلام قال بلغه ان اناسا ینزعون بسم الله الرحمن الرحیم فقال هی
آیة من کتاب الله انساهم ایاها الشیطان منافات دارد با بودن بسمله بعد سوره قرآنیه جواب گفته میشود
در ادراک محکم و متشابه در اصل پنجم که محکم آنست که احتمال دو چیز در او نباشد بخلاف متشابه و واضح است که خبر مذکور و امثال
مذکوره او محتمل است که مراد این باشد که بسمله یک آیه از کتاب خدای تعالی است و محتمل است که مراد این باشد که بسمله یک
آیه است از هر یک از سور کتاب خدای تعالی بخلاف قول صادق علیه السلام در خبر مستدرک که علاوه برآنچه سابقاً دانسته شد
ما انزل الله عز وجل کتابا الا وفاتحته بسم الله الرحمن الرحیم وانما کان یعرف انقضاء
السورة بنزول بسم الله الرحمن الرحیم ابتداء للاخری که محکم است احتمال غیر از معنای دوم در او داده نمیشود
پس لابد از متشابه پس باید رد شود اخبار اوله باخبار ثانیه باینکه مراد از آنها بودن بسمله است یک آیه از هر سوره از کتاب
خدای تعالی پس اشکالی نیست برکت حصول لقاء از ائمه هداة علیهم السلام پس اگر گفته شود چه شده است که در ابتدای قرائت
قرآن امر شده است باستعاذه در آیه سوره نحل کما اینکه در اصل بیست و هفتم دانسته شد با اینکه مستحب است چنانچه سابق
دانسته شد و امر بتسمیه نشده است در ابتدای قرائت قرآن در کتاب خدای تعالی با اینکه ترک او گناه است کما اینکه در متن ذکر شده

در ثمرات احد عشر بسمله ج گفته شد در اصل دوازدهم که هیچ چیزی نیست مگر آنکه در قرآن از برای او اصلی است که باید
شود او را عقول مردمان که از جمله تفریعات بر این اصل است آیه سوره هود و قال ارکبوا فیها بسم الله مجریها
و مرسیها الخ که بسمله واجب است در ابتداء هر امر و مخصوصیت مورد تخصیص نمیدهد حکم کلی را کما اینکه بنا و از کلی بودن
حکم میکند اخبار سابقه مثل قول امام صادق ع و کل شیء صنعه ینبغی ان یسمی علیه و ان لم
یفعل کان للشیطان فیه شرک و مثل قول امیر ع در خبر سابق ان رسول الله ص حدثنی عن الله عز و جل انه
قال کل امر ذی بال لم یذکر فیه اسم الله فهو ابتر پس برکت اصول مقدمه که امثال این مسئله بخواهد بود
والحمد لله الذی هدینا لهذا و ما کنا لنهتدی لو لا ان هدینا الله) اقرء باسم ربک
الذی خلق خلق الانسان من علق نزول این آیه یا محمد اقرء است کما اینکه در قول امام ع قرئت
در خبر صافی انه اول سورة نزلت قال نزل جبرئیل علی محمد ص فقال یا محمد اقرء الخ و مثل نزول
سوره فتح که یا محمد انا فتحنا لک الخ است کما اینکه در قول امام ثامن است در خبر صافی قال فلما فتح الله تع
علی نبیه مکة قال له یا محمد انا فتحنا لک فتحا مبینا الخ و مثل نزول سوره منافقین که یا محمد
اذا جاءک المنافقون الخ است کما اینکه در خبر فصل الخطاب از امام صادق ع است قال و انزل بذلک
قرآنا یا محمد اذا جاءک المنافقون الخ اشکال اگر نزول این سور این چنین است که در بسیاری
اخبار مذکوره است پس از کجا در هر یک بسمله جزء هر یک شده است و حال آنکه مدارک تنزیلات آنها همین اخبار و امثال
آنها است و پس بلکه معلوم از این اخبار آنست که بسمله جزء هر یک نیست چنانچه معلوم است از اخبار کثیره که بسمله جزء سوره
حمد است مثل خبر مستدرک قال سألت اباعبدالله عن قوله تع و لقد آتیناک سبعا من المثانی
و القرآن العظیم قال هی سورة الحمد و هی سبع آیات منها بسم الله الرحمن الرحیم رفع
اشکال دلیل کما اینکه یک نوبت نقض میشود مثل اخبار در سوره حمد همچنین یکنوبت اصل میشود که باید متشبثین لذیل ائمه تعمیم از ادله
تفریع نمایند کما اینکه امام ثامن ع در خبر وسائل و بحار فرموده اند قال علینا القاء الاصول و علیکم
التفریع و دلیل بر بودن سور مذکوره بسمله قول صادق ع و اشباه است در خبر مستدرک که سابقا اشاره شد قال ...

عزّ وجلّ کتابا الّا وفاتحته بسم الله الرحمن الرحیم وانّما یعرف انقضاء السورة بنزول بسم الله الرحمن
الرحیم ابتداءً للاخری که اصل متقن است از آنحضرت، که باید شیعیان بداو تفریع کنند سور مذکوره و مثال آنها را اشکال دیگر
جزم کنند مثال او که اصل است باید از او تفریع شود ناطق است بحکم ذیل او که فرمودند انّما کان یعرف انقضاء السورة
بنزول بسم الله الرحمن الرحیم وابتداء اخری، پس که بسمله آیهٔ معرّف انقضاء و ابتداء است نه جزو سوره مبتدئه
کما اینکه جزو سوره منقضیه نیست پس چگونه جزء و یک آیه از سوره مبتدئه شده است نه جزو و یک آیه از سوره منقضیه رفع اشکال
اولا آنکه از اخبار سابقه مبرهن و مدلل شد که بسمله اعظم و اکرم و افضل آیات کتاب خدا تعالی است نه خارج و آنکه معرّف انقضاء
و ابتداء سوره و بس غایة امر این است که اخبار مذکوره در انقضاء و ابتداء از جمله متشابهات اخبار است از حیث اینکه بسمله جزو سوره
منقضیه است و یا جزو سوره مبتدئه و قول رسول صلعم در خبر مستدرک مثل قول صادق ع در خبر مذکور محکم است در اینکه بسمله جزو سوره مبتدئه است
عن جابر قال قال لی رسول الله صلعم کیف تقرء اذا قمت فی الصلوة قال قلت الحمد لله رب العالمین
و باید رد شود متشابه از اخبار بسوی محکم از جهة اصل متقن از رسول خدا صلعم که سابقا دانسته شد دع ما یریبک الی ما لا یریبک
پس اگر گفته شود که اخبار در خصوص سوره حمد است که اشکالی بود که بسمله جزو است از او و محل اشکال در غیر سوره حمد است ج
خبر مذکور از امام صادق ع و مثال او و ما انزل الله عزّ وجلّ کتابا الّا وفاتحته بسم الله الرحمن الرحیم
محکم است در اینکه بسمله جزو سوره مبتدئه است و اخبار وارده در خصوص سوره حمد از جمله فروعات وارده این اصل است
پس اشکالی بجا نه والمنة و مین حیث ببرکت هدایات ائمه هادیه ع مثل خبر مذکور و مثال او در کتب متداوله است که کفاید حاجات است
کما اینکه اشاره شد که از جمله آنها قرآن است پس جواب مذکور صحیح است نسبت بسوره اقرء که اول سوره قرآن است و
به بقیه سور قرآنیه اشکال مذکور باقی خواهد ماند ج آنچه مسموع شد از اصل هدایه و قال اذکروا فیها بسم الله
الخ و در روایة و قال کل امر ذی بال لم یذکر فیه اسم الله فهو ابتر کافی است در اثبات بودن بسمله
در افتتاح هر سوره جزو سوره مبتدئه نه سوره منقضیه زیرا که بعد از حکم به ابتریة شیء در ترک بسمله چگونه متصور است ترک بسمله
در سوره قرآنیه که افضل اشیاء عالم است که ذی بال تا و نیست کما اینکه رسول خدا صلعم در خبر مستدرک فرمودند قال
القرآن افضل شیء دون الله فمن وقّر القرآن فقد وقّر الله و من لم یوقّر القرآن استخفّ بحرمته

دعوی

امام صادق ع در دوم بحار که خلق شیء بمشیت و اراده است و خلق مشیت و اراده بنفس خود مشیت و اراده است قال
ابو عبد الله خلق الله المشیة قبل الاشیاء ثم خلق الاشیاء بالمشیة و از این خبر
معلوم شد که آنچه معروفین بعلم در این خبر احتمال داده اند تمامه در غیر مورد بوده است و هر یک از جزو آیات مذکوره مبنی از دیگر است
کما اینکه در چهل و ششم از اصول متقدمه دانسته شده و همیشه از جمله فرعیات وارده آن اصل است و اما از حیث بطن پس چنانچه
کرده ام باقرء در تفسیر علی بن ابراهیم فرموده اند که خلق فرموده است خدا تعالی نور محمد را قبل از اشیاء قال اقرأ باسم ربک الذی
خلق ای خلق نورک الله قبل الاشیاء و بعد از دانستن ظهر و بطن باید دانست اول خلق هواء است که از او خلق فرموده است
ظلمت و نور و آب و عرش و ریح شدید و نار را که شش چیز است کما اینکه در خبر بحار از علی بن ابراهیم است ان الرب تبارک
وتعالی خلق الهواء ثم خلق القلم فامره ان یجری فقال یا رب بما اجری فقال بما هو کائن ثم
خلق الظلمة من الهواء وخلق النور من الهواء وخلق الماء من الهواء وخلق العرش من
الهواء وخلق العقیم من الهواء وهو الریح الشدید وخلق النار من الهواء وخلق الخلق
کلهم من هذه الستة التی خلقت من الهواء الخ و اما خلق الانسان من علق ظهر و بطن او عبارت است
از اینکه خدای تعالی خلق فرموده انسان را بر دوازده وصله و دویست و چهل و هشت استخوان و سیصد و شصت رگ و عروق
آب میدهد جسد را تمام و عظام امساک میکند عروق را و گوشت امساک میکند عظام را و پی امساک میکند گوشت را و قرار داده اند
در دو دست هشتاد و دو استخوان و در هر یک چهل و یک استخوان است در کف سی و پنج استخوان است و در ساعد دو استخوان است
و در عضد یک استخوان است و در کتف سه استخوان است این چهل و یک استخوان است چنین است در دست دیگر و در پای چهل و
سه استخوان است در قدم سی و پنج استخوان است و در ساق دو استخوان است و در رکبه سه استخوان است و در ران یک استخوان است
و در ورک دو استخوان است و چنین است در پای دیگر و در صلب هیجده فقره است و در هر یک از جنب نه ضلع است و در گردن
هشت استخوان است و در سر سی و شش استخوان است و در دهن بیست و هشت یا سی و دو استخوان است کما اینکه امام ثامن در خبر
بحار فرموده اند فقال ان الله خلق الانسان علی اثنی عشر وصلا وعلی مائتین وثمانیة
واربعین عظما وعلی ثلاثمائة وستین عرقا فالعروق هی التی تسقی الجسد کله والعظام

واللحم یمسک العظام والعصب یمسک اللحم وجعل فی یدیه اثنین وثمانین عظماً
فی کل ید احد واربعون عظماً منها فی کفه خمسة وثلاثون عظماً وفی ساعده اثنان
وفی عضده واحد وفی کتفه ثلاثة فذلک احد واربعون عظماً وکذلک فی الاخری
وفی رجله ثلثة واربعون عظماً منها فی قدمه خمسة وثلثون عظماً وفی ساقه اثنان
وفی رکبته ثلاثة وفی فخذه واحد وفی ورکه اثنان وکذلک فی الاخری وفی صلبه ثمانیة
عشر فقارة وفی کل واحد من جنبیه تسعة اضلاع وفی وقصته ثمانیة وفی رأسه ستة
وثلاثون عظماً وفی فیه ثمانی وعشرون او اثنان وثلثون عظماً و این سیصد و شصت عرق که در
انسان خلق شده است نصف او که یکصد و هشتاد است متحرک و نصف دیگر ساکن است که اگر هر یک عکس شود انسان هلاک
شود کما اینکه امام صادق ع در آن کتاب فرموده اند قال قال رسول الله ص فی ابن آدم ثلثمائة وستون
عرقاً منها مائة وثمانون متحرکة ومائة وثمانون ساکنة فلو سکن المتحرک لم یبق الانسان
ولو سکن الساکن لهلک الانسان و باید دانست که انسان مخلوق بشرح مذکور مرکب است از شان دنیا و شان
اخری که بنار خود اکل و شرب میکند و نظر میکند و عمل میکند بنور خود و میشنود و بوی میکند بریح خود و می یابد لذت طعام
و شراب را بآب و متحرک است بروح کما اینکه امام صادق ع در خبر سیم بکار فرموده اند قال انما صار الانسان
یأکل ویشرب بالنار ویبصر ویعمل بالنور ویسمع ویشم بالریح ویجد لذة الطعام
والشراب بالماء ویتحرک بالروح الی ان قال فهکذا الانسان خلق من شأن الدنیا
وشأن الآخرة فاذا جمع الله بینهما صارت حیوته فی الارض لانه نزل من شأن السماء
الی الدنیا فاذا فرق الله بینهما صارت تلک الفرقة الموت یرد شأن الاخری الی
السماء فالحیوة فی الارض والموت فی السماء الخ و بعبارة اخری این انسان مرکب از شان دنیا که جسد
گفته میشود و از شان اخری که روح گفته میشود و قوام آن و بقاء آن بچهار چیز است نار و نور و ریح و ماء اگر نار در معده
آن نباشد هضم نخواهد شد طعام و شراب آن و اگر نور در بصر آن نباشد بصارت و تعقل نکند و اگر ریح در آن نباشد تهاب

نباید نار معده و اگر آب نباشد لذت طعام و شراب را نیابد کما اینکه بهمان حضرت در خبر چهاردهم بحار فرموده قال قوام
الانسان وبقائه باربعة بالنار والنور والريح والماء فبالنار ياكل ويشرب وبالنور
يبصر ويعقل وبالريح يسمع ويشم وبالماء يجد لذة الطعام والشراب فلولا النار في
معدته لما هضمت الطعام والشراب ولولا النور في بصره لما ابصر ولا عقل ولولا الريح لما
التهبت نار المعدة ولولا الماء لم يجد لذة الطعام والشراب قال وسألته عن النيران
فقال النيران اربعة نار تاكل وتشرب ونار تاكل ولا تشرب ونار تشرب ولا تاكل ونار لا تاكل
ولا تشرب فالنار التي تاكل وتشرب فنار ابن آدم وجميع الحيوان والتي تاكل ولا تشرب
فنار الوقود والتي تشرب ولا تاكل فنار الشجرة والتي لا تاكل ولا تشرب فنار القداحة
والحباحب و کیفیت خلق این انسان مرکب از نشأتین دنیاوی و نشأت اخری چنین است که اول خلق میفرماید نشأت
دنیا را بعد خلق میفرماید نشأت اخری را بعد امر میفرماید ملکی را که بدمد نشأت اخری را در نشأت دنیا کما اینکه امام باقر ع
در خبر دوم بحار فرموده قال ان الله عز وجل خلق خلقا وخلق روحا ثم امر ملكا فنفخ فيه
این انسان مرکب از نشأتین دنیاوی و نشأت اخری بکیفیت مذکوره چهار است بلغم و دم و ریح و مره اول خصم جدل دوم
عبد بد خلق سیم ملک مدارا کننده چهارم ارض که اگر حرکت کند حرکت کند آنچه بر آنست کما اینکه ثامن الائمه ع در خبر
چهاردهم مذکور فرموده اند قال الطبائع اربع فمنهن البلغم وهو خصم جدل ومنهن الدم وهو
عبد وربما قتل سيده ومنهن الريح وهو ملك يداري ومنهن المرة هيهات هيهات
هي الارض اذا ارتجت ارتجت بما عليها و بقیه بیانات متعلقه بخلق انسان از حیث کمیت و کیفیت
موکول است بمراجعه خبر مفضل از امام صادق ع که در چهاردهم بحار است که در اینجا سعه ذکر آن خبر بتمامه نیست که تفکر و
تعمق در بیانات امام صادق ع در اعضاء و اجزاء این انسان متحیر العقول است از برای عقلاء عالم و اما التفسير علق
در آیه مذکوره خلق الانسان من علق پس گفته میشود بعون الله تعالی علق عبارتست از نطفه چون شش خون آلت
حجامت که بسته شده است که مکث میکند در رحم بعد از تحول او از نطفه چهل روز کما اینکه امام باقر ع فرموده اند

در چهاردهم بحار قلت فما صفة خلقة العلقة التی تعرف بها فقال هی علقة کعلقة الدم المحجمة الجامدة
تمکث فی الرحم بعد تحویلها عن النطفة اربعین یوما ثم تصیر مضغة الخ س اگر گفته شود که
خلق انسان از علق در این آیه مذکوره منافات دارد با خلق آن از نطفه در آیه سوره دهر انا خلقنا الانسان
من نطفة امشاج یعنی مختلطه از آب مرد و زن کما اینکه در خبر بیان است قال سئلت ابا جعفر ع عن قوله
امشاج نبتلیه قال ماء الرجل والمرأة اختلطا جمیعا و در آیه سوره عبس قتل الانسان ما اکفره
من ای شیء خلقه من نطفة خلقه و در آیه سوره طارق فلینظر الانسان مم خلق خلق من ماء
دافق یخرج من بین الصلب والترائب وکذا وکذا وکذا از امثال این آیات مذکوره ج گفته شد در اصل دوم
از اصول مقدمه که محکم از آیات که حجت است آنست که در احتمال او نباشد کما اینکه در منطوق دو آیه مذکوره است واما
افاده هر یک نفی دیگر را پس متشابه از آیات است کما اینکه ارشاد بسوی این میکند قول صادق ع در چهاردهم بحار که خارج
شدن منی از بین صلب و ترائب دلالت میکند خارج نمیشود منی از غیر آن در وقال ابو حنیفة کیف یخرج من جمیع الجسد
والله یقول من بین الصلب والترائب قال ابو عبد الله ع فهل قال لا یخرج من غیر هذین
الموضعین پس نطق آیات مذکوره که محکمات حجت است و بین آنها منافاتی نیست و غیر نطق او اینکه در بین منافات
باشد و از اینجا معلوم شد که منافات نیست بین آیات مذکوره و آیه سوره تنزیل وبدأ خلق الانسان من طین
و آیه سوره فاطر والله خلقکم من تراب و آیه سوره روم ومن آیاته ان خلقکم من تراب وغیره وغیره وغیره
از امثال اینها س اگر گفته شود چگونه انسان خلق شده است از خاک مثل آیه دیگر منها خلقناکم ج خلق انسان
از خاک چنان است که امام صادق ع فرموده اند در خبر چهاردهم بحار که عجین میشود نطفه انسان با خاک قال ان الله عز
وجل خلق خلقا فمن اذا اراد ان یخلق خلقا امرهم فاخذوا من التربة التی قال فی کتابه
منها خلقناکم وفیها نعیدکم ومنها نخرجکم تارة اخری فعجن النطفة بتلک التربة یخلق
منها بعد ان اسکنها الرحم اربعین لیلة فاذا تمت لها اربعة اشهر قالوا یا رب تخلق ماذا
فیامرهم بما یرید من ذکر وانثی ابیض او اسود الخ س اگر گفته شود خبر مذکور در بودن علقه جامد

در رحم معارض است ۔ و خبر دیگر ان کتاب که سی روز علقه است از ثانی ثلاثه م قال انّ النطفة تکون فی الرحم ثلاثین
یوماً و تکون علقة ثلاثین یوماً و تکون مضغة ثلاثین یوماً و تکون مخلّقة و غیر مخلّقة
ثلاثین یوماً الخ ج آنچه معلوم است از قول امام صادق ع در خبر سیم و سائل این است که نطفه دفعةً و کذا علقه
دفعةً و کذا مضغه دفعةً علقه و مضغه و مخلّقه نمیشود بلکه بتدریج نطفه علقه و بتدریج علقه مضغه و بتدریج مضغه مخلّقه میشود
قال فان خرج فی النطفة قطرة دم الی ان قال قال یونس فانّ العلقة صار فیها شبه العرق
من لحم قال الخ و در این کلام واضح شد که خبر سیم در نطفه حادث شدن خون است در نطفه و حادث شدن شبه رگ است
در علقه و کذا پس اشکالی بحمد الله و المنه در میان نیست حاصل کلام در مقام این است که خلق انسان از علق یک رتبه از خلق انسان است
و از برای خلق انسان شش رتبه است و بعبارة اخری از شش چیز خلق شده است کما اینکه در آیه سوره مؤمنون است و لقد خلقنا
الانسان من سلالة من طین ثم جعلناه نطفة فی قرار مکین ثم خلقنا النطفة علقة فخلقنا
العلقة مضغة فخلقنا المضغة عظاماً فکسونا العظام لحماً ثم انشأناه خلقاً آخر الخ چنانچه
از باء اینکه زراره قول صادق ع در سیم و سائل سهام المواریث من ستة اسهم لا تزید علیها فقیل له
یا ابن رسول الله و لم صارت ستة اسهم قال لانّ الانسان خلق من ستة اشیاء
و هو قول الله عزّ و جلّ و لقد خلقنا الانسان الخ اوّل خلق آن از سلاله از طین یعنی از نطفه آدم
به بیانیکه خواهد آمد ان شاء الله تعالی علاوه بر خلق آن از خاک که در آیه و در روایه دانسته شد و آن طین ماخوذ است از محل دفن انسان
کما اینکه امام صادق ع در خبر چهارم بحار فرموده اند یقول انّ النطفة اذا وقعت فی الرحم بعث الله عزّ و جلّ
ملکاً فاخذ من التربة التی یدفن فیها فماثها فی النطفة فلا یزال قلبه یحنّ الیها حتی یدفن
فیها و خلق آن از نطفه که مثل آب منی است کما اینکه امام ع فرموده اند فقال النطفة تکون بیضاء مثل
النخامة الغلیظة الخ دوّم خلق آن از علقه که دانسته شد شرح او سیّم خلق آن از مضغه که عبارت است از گوشت
قرمز که در او رگهای سبز مشبّک است کما اینکه امام ع فرموده اند قلت فما صفة المضغة و خلقتها التی
تعرف بها قال هی مضغة لحم حمراء فیها عروق خضر مشبکة الخ چهارم خلق آن از استخوان

پنجم پوشاندن بر استخوان گوشت ششم خلق روح در آن کما اینکه در خبر سابق دانسته شد که بعد از چهار سی روز یا سه
چهل روز کما اینکه در اخبار سابقه دانسته شد خواهد بود چنانچه در قول صادق ع است در چهارم بحار قال اذا بلغ الولد
اربعة اشهر فقد صار فيه الحيوة س اگر گفته شود علت ذکوریت و انوثیت ولد چیست و کذا وجه و علت شباهت
ولد بپدر یا مادر چه خواهد بود ج وجه و علت علو آب مرد است آب زن را که ولد ذکر و شبیه بپدر میشود باذن خدا تعالی و کذا در عکس
کما اینکه در خبر چهارم بحار است ان يهوديا جاء الى النبي ص فقال يا محمد اسئلك عن شيء لا يعلمه الا نبي
قال وما هو قال عن شبه الولد اباه وامه قال ماء الرجل ابيض غليظ وماء المرءة اصفر رقيق
فاذا علا ماء الرجل ماء المرءة كان الولد ذكرا باذن الله عز وجل ومن قبل ذلك يكون الشبه
واذا علا ماء المرءة ماء الرجل خرج الولد انثى باذن الله تعالى ومن قبل ذلك يكون الشبه
س اجزاء ولد از کدام از دو آب منعقد است ج پی و استخوان از آب مرد و موی و جلد و گوشت از آب زن کما اینکه امیر در خبر
آن کتاب فرموده قال اخبرني عن شبه الولد اعمامه واخواله ومن اي النطفتين يكون الشعر واللحم
والعظم والعصب فقال اما شبه الولد اعمامه واخواله فاذا سبق نطفة المرءة الى الرحم
شبه الولد الى اعمامه ومن نطفة الرجل يكون العظم والعصب واذا سبق نطفة المرءة نطفة
الرجل الى الرحم شبه الولد الى اخواله ومن نطفتها يكون الشعر والجلد واللحم لانها صفراء رقيقة
الخ س وجه و علت متعدد شدن ولد چیست ج علت این است که از برای رحم زن افواه و دهنهاست اگر آب مرد از یکی
از آنها داخل شود ولد متحد شود و اگر در زیاده داخل شود ولد متعدد شود کما اینکه امیر فرموده اند در خبر چهارم بحار قال ان
لكل فرج ثقبتين ثقب يدخل فيه ماء الرجل وثقب يخرج منه البول وافواه الرحم تحت
الثقب الذي يدخل منه ماء الرجل فاذا دخل الماء في فم واحدة من افواه الرحم حملت المرءة
بولد واحد واذا دخل في اثنين حملت باثنين واذا دخل من ثلاثة حملت بثلاثة
واذا دخل باربعة حملت باربعة وليس هناك غير ذلك الخ س اصل نطفه از کجا است
ج اصل نطفه از آسمان است که واقع میشود در نبات و ثمر و شجر پس اکل میکند انسان و بهائم کما اینکه امام صادق ع در خبر آن کتاب

فرمودند قال ان النطفة تقع من السماء الى الارض على النبات والثمر والشجر فياكل الناس منه
والبهائم فيجرى فيهم و آن نطفه در زمین که ثمره بهشت است خورده بود و دعائیکه بر آنحضرت در خبر آن کتاب فرمودند قال
ان في الجنة لثمرة تسمى المزن فاذا اراد الله ان يخلق مؤمنا قطر منها قطرة فلا تصيب بقلة ولا
ثمرة اكل منها مؤمن او كافر الا اخرج الله من صلبه مؤمنا. بقیه هم در هر یک از اشیاء شده که خلق انسان
از آنهاست راجع است بغیر از مختصر واما تفقه در آیه مذکوره ۲ اول آنکه چون عروق انسان شصت و شش است
کما اینکه سابقا دانسته شد باید آن عدد در صبح و شام بگوید الحمد لله رب العالمين كثيرا على كل حال کما اینکه در خبر حماد در
بحار است قال سمعت ابا عبد الله يقول وكان رسول الله اذا اصبح قال الحمد لله رب العالمين
كثيرا على كل حال ثلاثمائة وستين مرة واذا امسى قال مثل ذلك دوم آنکه دیه سقاط نطفه بیست دینار
و اسقاط علقه چهل دینار و اسقاط مضغه شصت دینار و اسقاط عظم هشتاد دینار و دیه جنین که عبارت از عظم با گوشت کشیده صد دینار
و دیه اسقاط بعد از حلول روح هزار دینار است در مرد و پانصد دینار است در زن از جمله قول امیر در خبر یتیم و سائل قال جعل دية الجنين
مائة دينار وجعل مني الرجال الى ان يكون جنينا خمسة اجزاء فاذا كان جنينا قبل ان تلجه الروح
مائة دينار وذلك ان الله عز وجل خلق الانسان من سلالة وهي النطفة فهذا جزء ثم
علقة فهو جزءان ثم مضغة فهو ثلاثة اجزاء ثم عظما فهو اربعة اجزاء ثم يكسا لحما فهو جنينا فكملت
له خمسة اجزاء مائة دينار والمائة دينار خمسة اجزاء فجعل للنطفة خمس المائة عشرين دينارا و
للعلقة خمسي المائة اربعين دينارا وللمضغة ثلاثة اخماس المائة ستين دينارا وللعظم اربعة
اخماس المائة ثمانين دينارا فاذا كسي اللحم كانت له مائة كاملة فاذا انشاء فيه خلق آخر فهو ح
نفس بالف دينار كاملة ان كان ذكرا وان كان انثى فخمسمائة دينار وان قتلت امرأة وهي
حبلى متم فلم يسقط ولدها ولم يعلم اذكر هو او انثى ابعدها مات ام قبلها فديته نصفان
نصف دية الذكر ونصف دية الانثى ودية المرأة كاملة بعد ذلك وذلك ستة اجزاء
من الجنين الخ سیم آنکه کسی نیت عزل نمودن منی از زن بطلم چه زن دائمی باشد و چه متعه و چه زن راضی باشد یا نه

وچه راضی نباشد وچه حین تزویج عزل منی شرط شده باشد وچه شرط نشده باشد وچه حره باشد وچه امه وچه سلیطه باشد
وچه غیر سلیطه وچه زن مسنه باشد وچه غیر مسنه وچه زن مایسه از ولادت باشد وچه غیر مایسه از ولادت وچه زن بذیه
باشد وچه غیر بذیه وچه زن شیر دهد ولد خود را وچه شیر ندهد ولد خود را از جهت اخبار متواتره مثل خبر سیم وسائل قَالَ كَانَ
عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ لَا يَرَى بِالْعَزْلِ بَأْساً يَقْرَءُ هٰذِهِ الْآيَةَ وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ
ذُرِّيَّتَهُمْ فَكُلُّ شَيْءٍ أَخَذَ اللّٰهُ مِنْهُ الْمِيثَاقَ فَهُوَ خَارِجٌ وَإِنْ كَانَ عَلَى صَخْرَةٍ صَمَّاءَ و لکن خالی از
کراهت نیست اگر آزاد است زن کما اینکه در قول اصح اقوی معین است در خبر آن کتاب انه سُئِلَ عَنِ الْعَزْلِ فَقَالَ
أَمَّا الْأَمَةُ فَلَا بَأْسَ وَأَمَّا الْحُرَّةُ فَإِنِّي أَكْرَهُ ذٰلِكَ و کذا کراهت ندارد اگر شرط نموده باشد مرد عزل را حین تزویج
کما اینکه در ذیل خبر مذکور است فَإِنِّي أَكْرَهُ ذٰلِكَ إِلَّا أَنْ يَشْتَرِطَ عَلَيْهَا حِينَ يَتَزَوَّجُهَا و کذا کراهت ندارد عزل از
زنیکه یقین است که ولادت نمیشود از او و کذا مسنه و سلیطه و بذیه و زنیکه شیر نمیدهد ولد خود را کما اینکه امام سابع فرموده اند
قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ يَقُولُ لَا بَأْسَ بِالْعَزْلِ فِي سِتَّةِ وُجُوهٍ الْمَرْأَةِ الَّتِي تَيَقَّنَتْ أَنَّهَا لَا تَلِدُ
وَالْمُسِنَّةِ وَالْمَرْأَةِ السَّلِيطَةِ وَالْمَرْأَةِ الْبَذِيَّةِ وَالَّتِي لَا تُرْضِعُ وَلَدَهَا وَالْأَمَةِ و کذا کراهت ندارد عزل
در متعه کما اینکه در قول صادق است در خبر سیم که قَالَ وَمِنْ شَرْطِ الْمُتْعَةِ أَنَّ الْمَاءَ لَهُ يَضَعُهُ حَيْثُ يَشَاءُ
مِنَ الْمُتَمَتَّعِ بِهَا حاصل این است که عزل منی در غیر صور خارجه مذکوره و غیرها عارضی است کما اینکه امام صادق فرموده اند
در خبر سیم مسند که انه قَالَ الْعَزْلُ الْوَادُ الْخَفِيُّ أَنْ يُجَامِعَ الرَّجُلُ الْمَرْأَةَ فَإِذَا أَحَسَّ الْمَاءَ نَزَعَهُ مِنْهَا
فَأَنْزَعَهُ فِيمَا سِوَاهَا فَلَا تَفْعَلُوا ذٰلِكَ فَقَدْ نَهَى رَسُولُ اللّٰهِ صلعم أَنْ يُعْزَلَ عَنِ الْحُرَّةِ إِلَّا بِإِذْنِهَا
وَعَنِ الْأَمَةِ إِلَّا بِإِذْنِ سَيِّدِهَا اشکال کراهتی نیست در عزل منی از زن پس حکم پیغمبر صلعم اقتضاء داده اند
بدیه ده دینار اگر افراغ کند مرد از زن و پیش از افراغ عزل کند منی را از زن و اگر افراغ کند بیست دینار است دیه
او و بعبارة اخری اول جدا میشود از زن پس عزل میکند نه اینکه از برای عزل جدا شود از زن کما اینکه در خبر سیم
وسائل است قَالَ وَأَفْتَى فِي مَنِيِّ الرَّجُلِ يَفْزَعُ عَنْ عِرْسِهِ فَيَعْزِلُ عَنْهَا الْمَاءَ وَلَمْ يُرِدْ ذٰلِكَ نِصْفَ
خُمْسِ الْمِائَةِ عَشَرَةَ دَنَانِيرَ وَإِذَا أَفْرَغَ فِيهَا عِشْرِينَ دِينَاراً الخ بودن دیه در کی بفتوای امیر ...

ابن ... حديث درين حكم در ... صادق ع برخلاف است كما اينكه ... در سابق است قال قلت ما تقول
في العزل فقال كان علي ع لا يعزل واما انا فاعزل فقلت هذا خلاف فقال ما ضرّ داود
ان خالفه سليمان مفهوم از ذيل خبر اين است كه حكم عدم عزل منسوخ و بداء در او شده است پس حكم داود
كه منسوخ و بداء در او شده است و هر دو حكم خدا تعالى است يعني عزل و عدم عزل پس دو حكم داود و سليمان كما اينكه ... است
اين مسئله از خبر كثيره پس خبر دوم بجابر قال ابو جعفر و ابو عبد الله ع يا ابا حمزة ان حدثناك بامر
انه يجيء من ههنا فجاء من ههنا فان الله يصنع ما يشاء وان حدثناك اليوم بحديث
و حدثناك غدا بخلافه فان الله يمحو ما يشاء و يثبت پس سؤال بحمد الله والمنة درين خبر بركت
اخبار اهل عصمت ع ثبوت بداء در عدم عزل **چهارم** اينكه جراحات جنين از روى حساب ديه او است از آنچه
است از جراحات مرد و زن پس در قطع يد جنين اگر پسر باشد پنجاه دينار است كما اينكه در قطع يك دست مرد پانصد دينار
و قطع يك دست زن دويست و پنجاه دينار است و همچنين در بقيه جراحات او و قصاص در جراحات جنين معتقد در او
بر قدر ديه او است كه يكصد دينار است پس اگر در مثال مذكور قصاص شود از براى جنين ديه جانى قطع شود اگر جانى مرد است
پانصد دينار ديه جنين بايد بدهد و اگر زن است يكصد و پنجاه دينار بايد بدهد و همچنين در غير اين مثال پس اگر يك انگشت مرد
كه ... جنين است قطع شود و اگر ... جنين ... شود ... يكصد دينار بدهد و اگر يك گوش ناقص شود
پنجاه دينار است و همچنين در غير اين مثال كما اينكه در ... خبر است و ... قال وقضى في دية جراح
الجنين من حساب المائة على ما يكون من جراح الذكر والانثى والرجل والمرأة كاملة و
جعل في قصاص جراحته ومعقلته على قدر ديته وهي مائة دينار **پنجم** اينكه اگر از نطفه قطره
خون بيرون آيد عشر ديه نطفه كه دو دينار است علاوه شود بر ديه نطفه و در دو قطره چهار دينار كه آن نصف ديه
نطفه كه ده دينار است رسد بعد بر همين حساب است . اينكه علقه شود كه در او چهل دينار است كما اينكه امام صادق ع در سيم ... دينار
فرموده اند قال قلت لابي عبد الله ع فان خرج في النطفة قطرة من دم فقال القطرة عشر
النطفة فيها اثنان وعشرون دينارا قلت فان قطرت قطرتين قال اربعة وعشرون دينارا

قلت فان تحركت ثلث قال فستة وعشرون دينارا قلت فاربع قال فثمانية وعشرون دينارا
وفي خمس ثلاثون وما زاد على النصف فعلى حساب ذلك حتى تصير علقة فاذا صارت علقة ففيها
اربعون واگر در علقه شبه عرق از گوشت بهم رسد در مضغه که بیست دینار بود زیاده میشود که عبارتست از چهل و دو دینار
پس هر قدر زیاده شود زیاده شود دیه تا اینکه به شصت دینار رسد و اگر در مضغه مثل عقده استخوان باشد هر ماه چهار دینار علاوه
شود بر شصت دینار پس هر ماه بقدر زیاده شود چهار دینار زیاده شود تا اینکه به هشتاد دینار رسد چنانکه امام صادق ع در آن کتاب
فرموده اند قال ابو شبل فان العلقة صار فيها شبه العرق من لحم قال اثنان واربعون العشر
قال قلت فان عشر اربعين اربعة قال لا انما هو عشر المضغة لانه انما ذهب عشرها فكلما
زادت زيد حتى تبلغ الستين قلت فان رأيت في المضغة مثل العقدة عظما يابسا قال
فذلك عظم اول ما يبتدي العظم فيبتدي بخمسة اشهر ففيه اربعة دنانير فان زاد فزد اربعة
اربعة حتى تتم الثمانين الخ

س انسان مخلوق از اشیاء بسته مذکوره را چرا انسان بگویند **ج** تسمیه
بانسان از جهة اینست که آن نسیان میکند چنانکه امام صادق ع در خبر چهار دهم بحار فرموده اند قال سمي
الانسان انسانا لانه ينسى وقال الله عز وجل ولقد عهدنا الى آدم من قبل فنسي
والحمد لله رب العالمين

اشکال باستشهاد امام صادق ع بآیه از برای وجه تسمیه انسان بنسیان معارضه حاصل
شده من آیه کن فیها خلق الانسان من علق وآیه مذکوره سابقا ان مثل عيسى عند الله كمثل آدم
خلقه من تراب الخ

رفع اشکال گفته شد در اصول فقه که هر شیئ مطلق است تا اینکه نص در
او وارد شود كل شيئ مطلق حتى يرد فيه نص واستشهاد در آیه کن فیها اگرچه مطلق است الا اینکه آیه
مذکوره سابقا نص وارد است در او که از جهة وجوبات وارده بر آن مذکور است

اشکال دیگر خلق انسان از
سلاله از طین در آیه شریفه ولقد خلقنا الانسان من سلالة من طين بیکه مختص است انسان
بآدم ع بمصداق آیات کثیره مثل آیه سوره تنزیل وبدأ خلق الانسان من طين ومثل آیه شریفه الذکر
ان مثل عيسى عند الله كمثل آدم خلقه من تراب چگونه صادق است بر آن مرتبه بعد در آیه

مرتبه

ثُمَّ جَعَلْنَاہُ نُطْفَۃً الخ ج سلالہ در آیہ عبارت است از نطفہ کما اینکہ امیر ع در خبر سابق فرمودند قَالَ اِنَّ اللّٰہَ عَزَّ
وَجَلَّ خَلَقَ الْاِنْسَانَ مِنْ سُلَالَۃٍ ھِیَ النُّطْفَۃُ و آدم ع طین است بتصدیق آیات مذکورہ وَبَدَءَ خَلْقَ
الْاِنْسَانِ مِنْ طِیْنٍ وَاِنَّ مَثَلَ عِیْسٰی عِنْدَ اللّٰہِ الخ و در این ہنگام معنی آیہ چنین است کہ و ہر آینہ تحقیق
خلق کردیم انسان را از نطفہ از آدم کہ ہیچ اشکالی در او نیست برکت اہل عصمت ع و تصدیق میکند این بیان مامون را آیہ
ذیل آیہ مذکورہ وَبَدَءَ خَلْقَ الْاِنْسَانِ مِنْ طِیْنٍ ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَہٗ مِنْ سُلَالَۃٍ مِّنْ مَّآءٍ مَّھِیْنٍ و از اینجا
واضح شد آنچہ در تفسیر علی بن ابراہیم و دیگران از اہل تفاسیر است در تفسیر آیہ قَالَ السُّلَالَۃُ الصَّفْوَۃُ مِنَ الطَّعَامِ
وَالشَّرَابِ الَّذِیْ یَصِیْرُ نُطْفَۃً وَالنُّطْفَۃُ اَصْلُھَا مِنَ السُّلَالَۃِ وَالسُّلَالَۃُ ھُوَ مِنْ صَفْوَۃِ
الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ وَالطَّعَامُ مِنْ اَصْلِ الطِّیْنِ فَھٰذَا مَعْنٰی قَوْلِہٖ مِنْ سُلَالَۃٍ مِّنْ طِیْنٍ پس اینہ
متعیّن از ائمہ ع ہادیہ ع از بیانات اہل عصمت ع تجاوز نمایند تا اینکہ زلّۃ قدم از برای ایشان روی بدہد و این نحو
تفسیر از آن باعث سلب وثوق است در بقیہ تفاسیر آن کتاب کہ بدون مدارک است از ائمہ ہدیٰ و باید دانست کہ
آنچہ ذکر شد در آیہ خَلَقَ الْاِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ بود وَاَمَّا بطن او عبارت است از خلق محمدؐ از نطفہ و شق نمودن
از آن علی را کما اینکہ امام باقر ع در خبر بیان فرمودہ اند خَلَقَ الْاِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ یعنی خَلَقَکَ مِنْ نُطْفَۃٍ
وَشَقَّ مِنْکَ عَلِیًّا س اگر گفتہ شود کہ این تفسیر از امام باقر ع در قرار دادن علق را عبارت از نطفہ منافات
دارد با اخبار سابقہ علاوہ بر آیہ سابقہ در مراتب خلق انسان ثُمَّ جَعَلْنَاہُ نُطْفَۃً فِیْ قَرَارٍ مَّکِیْنٍ ثُمَّ خَلَقْنَا
النُّطْفَۃَ عَلَقَۃً الخ پس علاج این وصمہ چیست ج واضح است کہ خلق انسان از علقہ صادق است بر او خلق
آن از نطفہ بخلاف خلق انسان از نطفہ کہ صادق نیست در این ہنگام بر آن خلق آن از علقہ پس اشکال و غموضی بہ بین
نیست س دیگر چگونہ شق فرمودہ است خدا یتعالی علی را از نطفہ محمدؐ بنا بر آنچہ ذکر شد از خلق فرمودن
خدا یتعالی محمدؐ را از نطفہ ج آنکہ باید دانست کہ نطفہ انبیاء و اوصیاء عبارت است از انوار کما اینکہ رسول خداؐ
در خبر جابر ہم بکار فرمودہ اند قَالَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللّٰہِ الْاَنْصَارِیُّ قُلْتُ یَا رَسُوْلَ اللّٰہِ ھٰکَذَا
حَالُنَا فَکَیْفَ حَالُکَ وَحَالُ الْاَوْصِیَاءِ بَعْدَکَ فِی الْوِلَادَۃِ فَسَکَتَ رَسُوْلُ اللّٰہِ مَلِیًّا

ثم قال یا جابر لقد سألت عن امر جسیم لا یحتمله الا ذو حظ عظیم ان الانبیاء والاوصیاء
مخلوقون من نور عظمة الله جل ثناؤه یودع الله انوارهم اصلاب طیبة وارحام طاهرة
الخ و خلق فرمودن حق تعالی از نور محمد و نور علی را یکجا چنانکه از امام موسی بن جعفر ع است در خبر پنجم که قال ان الله تبارک
و تعالی خلق نور محمد الی ان قال فلما اراد ان یخلق محمدا منه قسم ذلک النور شطرین فخلق من
الشطر الاول محمدا و من الشطر الآخر علی بن ابیطالب ولم یخلق من ذلک النور غیرهما الی ان
قال ثم خلقوا من الانوار وانتقلوا من ظهر الی ظهر و صلب الی صلب و من رحم الی رحم فی
الطبقة العلیا من غیر نجاسة بل نقل بعد نقل لا من ماء مهین ولا نطفة خشرة کسائر خلقه
و مثل بر دیگران کتب عن جابر بن عبد الله الانصاری قال سألت رسول الله ص عن میلاد
علی بن ابیطالب فقال آه آه سألت عجبا یا جابر عن خیر مولود ولد فی شبه المسیح
ان الله خلق علیا نورا من نوری و خلقنی نورا من نوره و کلانا من نوره نورا واحدا الی ان قال
ثم ان الله عز و جل نقلنا من صلب آدم فی الاصلاب الطاهرة فما نقلنی الی نقل علیا معی
فلم نزل کذلک حتی اطلعنا الله من ظهر طاهر هو ظهر عبد المطلب ثم نقلنی عن ظهر
طاهر و هو عبد الله واستودعنی خیر رحم و هی آمنة الی ان قال فاطلع الله عز و جل
علیا من ظهر طاهر هو خیر ظهر من بنی هاشم بعد ابی واستودعه خیر رحم و هی فاطمة
بنت اسد الخ و از این دو خبر و امثال آنها معلوم شد وجه و سر تغییر امام باقر ع علق را بنطفه در خبر سابق که خوب
ظاهر خون نخواهد شد پس سکالی برکت بیانات ائمه تعلیم و ... والحمد لله رب العالمین اقرأ وربک الاکرم
الذی علم بالقلم علم الانسان ما لم یعلم بدانکه کرم عبارت از ابتداء بعطیه قبل از مسئلت چنانکه
صدیقه کبری ع در خطبه ... فرموده اند فیما الکرم قال الابتداء بالعطیة قبل المسئلة و نیز معلوم است
در کلام سید الشهداء ع در همان کتاب قال ع من قبل عطائک فقد اعانک علی الکرم و چون اشتم از اصول
... شده ... هر یک از نقلین از دیگری و این دو خبر و امثال آنها بیان کنند از وربک الاکرم ... فرموده است

آن اصل است پس تفسیر این فقره از آیهٔ مذکوره بحکم اصل مسموع این است بخوان و پروردگار تو اشدّ است در عطاء قبل
از مسئلت کما اینکه تصدیق میکند این تفسیر را خبر امام صادق ع در دوم وسائل از حمدانی ثمّ قال انّ الله تبارک
وتعالی یقول الی ان قال فمالی اراه لاهیاً عنّی اعطیته بجودی ما لم یسألنی ثمّ انتزع عنه
عنه فلم یسألنی ردّه وسأل غیری افترانی ابدأ بالعطاء قبل المسئلة ثمّ اُسئل فلا اُجیب
سائلی أبخیلٌ انا فیبخّلنی عبدی اولیس الجود والکرم لی الخ س اگر گفته شود مدرک تفسیر اکرم
باشد در عطاء قبل از مسئلت در آیه بمراد چیست از اصول و نصوص مفسّره اگرچه در این بمفاد چنین است تفسیر ج
مدرک اصل است که تفسیر آیه بآیه مفسّره است که در اصل چهارم از اصول مقدّمه گذشت و این مسئله از فروعات وارده آن اصل است
و آن آیه مفسّره آیه سورهٔ روم است وَهُوَ الَّذی یَبْدَؤُ الْخَلْقَ ثُمَّ یُعیدُهُ وَهُوَ اَهْوَنُ عَلَیْهِ بتفسیر او
از امام صادق ع در خبر فصل الخطاب قالَ قُلْتُ لِاَبی عَبْدِ اللهِ ع وَهُوَ الَّذی یَبْدَؤُ الْخَلْقَ ثُمَّ یُعیدُهُ
وَهُوَ اَهْوَنُ عَلَیْهِ قالَ لَیْسَ بِشَیْءٍ اِنَّما نَزَّلَها وَهُوَ هَیِّنٌ عَلَیْهِ وَلَوْ کانَ شَیْءٌ هُوَ اَهْوَنُ
عَلَیْهِ مِنْ شَیْءٍ لَکانَ اَحَدُهُما اَشَدَّ عَلَیْهِ و واضح است که ردّ نموده اهوَن را اگر از جهة افاده دادن
بودن ابداء خلق اشدّ بر خدای تعالی که باطل است بآیات متواتره که تکوینات در ناحیهٔ حضرت باریتعالی یک نحوه است بدون
شدّت و وهن مثل آیهٔ سورهٔ یس اِنَّما اِذا اَرادَ شَیْئاً اَنْ یَقُولَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ کما اینکه فی الجمله بیان او
از اهل عصمت ع دانسته شد اَلَّذی عَلَّمَ بِالْقَلَمِ و تفسیر تعلیم نمودن خدای تعالی انسان مخلوق از علق را بنعمت قلم چنانست
که در قول رسول خدا ص است در خبر مستدرک که قلم نعمت عظیمه است از خدای تعالی و اگر قلم نبود استقامت نبود ملک و دین را
و کذا نبود معیشت صالحه قالَ قُلْتُ لِرَسُولِ اللهِ ص لا یُمْکِنُ اِلَّا اَنْ اَکْتُبَ ما اَسْمَعُهُ مِنْکَ مِنَ
الْاَحادیثِ لِئَلّا اَنْساهُ فَقالَ لا بَأْسَ اُکْتُبْ فَاِنَّ اللهَ عَلَّمَ بِالْقَلَمِ قالَ وَالْقَلَمُ مِنَ اللهِ
نِعْمَةٌ عَظیمَةٌ وَلَوْلَا الْقَلَمُ لَمْ یَسْتَقِمِ الْمُلْکُ وَالدّینُ وَلَمْ یَکُنْ عَیْشٌ صالِحٌ و واضح است
که نعمت عظیمه قلم چنان است که امام صادق ع در خبر دوم بحار فرموده اند که بکتابت قلم تقیید میشود اخبار حاضرین در اخبار باقین
و علوم و آداب و معاملات و حساب و غیر ذلک قالَ ع یا مُفَضَّلُ ما اَنْعَمَ اللهُ تَقَدَّسَتْ اَسْمائُهُ مِنْ هذا

النطق معبر عما فی ضمیره الی ان قال وکذلک الکتابة التی تقید اخبار الماضین للباقین
وبها تخلد الکتب فی العلوم والآداب وغیرها وبها یحفظ الانسان ذکر ما یجری بینه
وبین غیره من المعاملات والحساب ولولاه لانقطع اخبار بعض الازمنة من بعض
واخبار الغائبین عن اوطانهم ودرست العلوم وضاعت الآداب وعظم ما یدخل
علی الناس من الخلل فی امورهم ومعاملاتهم وما یحتاجون الی النظر فیه من امر
دینهم وما روی لهم مما لا یسعهم جهله ولعلک تظن انها مما یحصل بالحیلة
والفطنة ولیست مما اعطیه الانسان من خلقه وطباعه الخ وچون این انعام و افضال
نعمت قلم در ثمرات غیر متناهیه کتابت و بعد از خلق انسان از علق بلا فاصله ابتداء است از باری تعالی من
دون اهمله تبیین فقره الذی علّم بالقلم فی الحقیقه وجه اکرمیت فقره اقرأ وربک الاکرم است و از این
وجه تکریم بتعلیم علم قلم معلوم شد تصدیق هر یک از آیه مذکوره و آیه سوره اسرائیل دیگر یا ولقد کرّمنا بنی آدم
بتغییر یسیر در خبر چهارم سیم بحار فی قوله تعالی ولقد کرّمنا بنی آدم یقول فضّلنا بنی آدم الخ چنانکه در اصل
چهارم از اصول متقدمه دانسته شد و این از جمله فروعات وارده آن است و باید دانست که اول کسیکه باین نعمه عظمی
و فضیله کبری یعنی علم قلم نائل شد اخنوخ نبی یعنی ادریس بوده است کما اینکه معلوم است از قول رسول ص در خبر هفدهم سیم بحار
قال یا اباذر اربعة من الانبیاء سریانیون آدم وشیث واخنوخ وهو ادریس وهو اول
من خط بالقلم ونوح الخ پس اگر گفته شود خبر مذکور معارض است با خبر مستدرک از امام باقر ع که خدای تعالی در زمان
آدم ع امر فرمودند اینکه کتابت کنند دینه و معامله بین خودشان از جهت نسیان آدم ع عمر را که به داود داده بود از
عمر خود قال ان الله تبارک وتعالی اهبط ظللا من الملائکة علی آدم بواد یقال له الروحاء
وهو واد بین الطائف ومکة ثم مسح بذریته وهم ذر فخرجوا کما یخرج النحل من کورها فا
جتمعوا علی شفیر الوادی فقال الله تع لآدم انظر ماذا تری فقال ذرا کثیرا علی شفیر الوادی
فقال الله یا آدم هؤلاء ذریتک اخرجتهم من ظهرک الی ان قال ثم عرض علی آدم

اسماء الانبياء واعمارهم قال فمر آدم باسم داود النبي ع فاذا عمره سبعون سنة
فقال يا رب ما اقل عمر داود يا رب ان انا زدت داود من عمري ثلاثين سنة اتنفذ ذلك
له قال نعم قال فاني قد زدته من عمري ثلثين سنة فانفذ ذلك له واثبتها له عندك واطرحها
من عمري قال فاثبت الله لداود من عمره ثلاثين سنة الى ان قال فلما دنا عمر آدم هبط
عليه ملك الموت ليقبض روحه فقال له آدم يا ملك الموت قد بقي من عمري ثلثون سنة
فقال له ملك الموت الم تجعلها لابنك داود النبي وطرحتها من عمرك حيث عرض الله
عليك اسماء الانبياء من ذريتك وعرض عليك اعمارهم وانت يومئذ بوادي
الروحا فقال آدم يا ملك الموت ما اذكر هذا فقال ملك الموت يا آدم لا تجهل الم تسأل الله
ان يثبتها لداود ويمحوها من عمرك فاثبتها لداود في الزبور ومحاها من عمرك من الذكر
فقال فاحضر الكتاب حتى اعلم قال ابو جعفر ع وكان آدم صادقا لم يذكر قال ابو جعفر ع
فمن ذلك اليوم امر الله العباد ان يكتبوا بينهم اذا تداينوا وتعاملوا الى اجل مسمى
لنسيان آدم وجحوده ما جعل على نفسه وبعبارة اخرى اول نوشته كه در دنیا نوشته شده است نوشته عمر
آدم بوده است چنانکه امام صادق ع در خبر دیگر آن کتاب فرموده اند قال وكان اول صك في الدنيا ع
که معارض است با خبر سابق ج واضح است چنانکه کتابت که عبارت است از خط مکتوب بقلم میشود همچنین مکتوب بغیر قلم
میشود وبنابراین جنای واضح خبر اول از خط ادریس بقلم محکم وخبر دوم متشابه است از حیث بودن کتابت بقلم پس معارضه در
بین نیست زیراکه پیر ان تعارض تکاذب است که نشود مگر در دو محکم چنانکه در اصول کلام بیان شده است واما نفقه
در این فقره الذی علم بالقلم که منتی است از خدا تعالی بر جامعه ناس از خوب وبد چنانکه امام صادق در خبر دوم ع
فرموده قال منّ الله على الناس برهم وفاجرهم بالكتاب والحساب فلولا ذلك لتغالطوا
اول آنکه کتابت در تدینات وتعاملات مأمور بها است چنانکه در کتابت عمر آدم ع دانسته شد علاوه بر آیه سوره بقره یا
ايها الذين آمنوا اذا تداينتم بدين الى اجل مسمى فاكتبوه که از جمله فروعات وارده بر اصل است

دوم آنکه تعلیم و تعلم علم قلم که نعمت عظمای پروردگار است کما اینکه از آیه برکت تفاسیر ائمه عصمت معلوم شد مرغوب
و مطلوب است که نیز اخذ بادب پرورده است سیم آنکه جائز نیست از برای زنها تعلم کتابت کما اینکه امام باقر
در خبر مدرک فرموده اند قَالَ وَلَا یَجُوزُ لَهُنَّ نُزُولُ الغُرَفِ وَلَا تَعَلُّمُ الْکِتَابَةِ الخ چهارم آنکه
باکی نیست کتابت قرآن باجزئی کما اینکه از موسی بن جعفر است قَالَ سَئَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ یَکْتُبُ الْمُصْحَفَ
بِالْأَجْرِ قَالَ لَا بَأْسَ و بهتر کتابت قرآن است بسواد نه طلا کما اینکه در قول امام صادق ع است در درّم وسائل
قَالَ عَرَضْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ کِتَابًا فِيهِ قُرْآنٌ مُخَتَّمٌ مُعَشَّرٌ بِالذَّهَبِ وَکُتِبَ فِي آخِرِهِ سُورَةٌ
بِالذَّهَبِ فَأَرَیْتُهُ فَلَمْ یَعِبْ فِیهِ شَیْئًا إِلَّا کِتَابَةَ الْقُرْآنِ بِالذَّهَبِ فَإِنَّهُ قَالَ لَا یُعْجِبُنِي أَنْ یُکْتَبَ
الْقُرْآنُ إِلَّا بِالسَّوَادِ کَمَا کُتِبَ أَوَّلَ مَرَّةٍ پنجم آنکه حلال نیست کتابت قرآن بدون طهارت کما اینکه موسی
بن جعفر در خبر اول باز فرموده اند سُئِلَ عَنِ الرَّجُلِ أَیَحِلُّ لَهُ أَنْ یَکْتُبَ الْقُرْآنَ فِي الْأَلْوَاحِ وَالصَّحِیفَةِ
وَهُوَ غَیْرُ وُضُوءٍ قَالَ لَا ششم آنکه خوب است باریک قرار نمودن قلم کما اینکه امیر ع فرموده اند در خبر مدرک وسائل
قَالَ أَدِقُّوا أَقْلَامَکُمْ هفتم خوب است نزدیک بهم داشتن سطور کما اینکه آنحضرت در آن خبر فرموده اند وَقَارِبُوا
بَیْنَ سُطُورِکُمْ هشتم آنکه خوب است حذف نمودن فضول کلام کما اینکه آنحضرت در آن خبر فرموده اند وَاحْذِفُوا
عَنِّي فُضُولَکُمْ نهم آنکه خوب است قصد شود معانی کما اینکه آنحضرت در آن خبر فرموده وَاقْصِدُوا قَصْدَ الْمَعَانِي
دهم آنکه خوبست طاله و سبند نمودن سر قلم کما اینکه آنحضرت ع در خبر مذکور فرمودند وَأَطِلْ جِلْفَةَ قَلَمِکَ
یازدهم آنکه خوبست نزدیک نمودن حروف کما اینکه آنحضرت ع فرمودند در همان خبر وَقَرْمِطْ بَیْنَ الْحُرُوفِ فَإِنَّهُ
أَجْدَرُ بِصَبَاحَةِ الْخَطِّ دوازدهم آنکه خوبست فرجه دادن بین سطور کما اینکه آنحضرت ع در آن خبر فرموده اند
وَفَرِّجْ بَیْنَ السُّطُورِ والحمد لله الذی هدینا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدینا الله و باید دانست نیز که تا اینجا ظهر
و تنزیل اَلَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ بود و اما بطن و تاویل و تعلیم دادن خدای تعالی است پیغمبر را بالقلم کما اینکه امام
باقر ع فرمودند قَالَ اقْرَأْ وَرَبُّکَ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ یَعْنِي عَلَّمَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ و تصدیق میکند این
بطن و تاویل را آیه سوره الرَّحْمٰنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَیَانَ برکت تفسیر آن از ائمه

در نهم بحار الانوار قال سألته فقلت قوله الرحمن علّم القرآن قال انّ الله علّم القرآن قال قلت خلق الانسان علّمه البیان قال ذلک امیر المؤمنین علّمه بیان کلّ شیء ممّا یحتاج الیه الناس بانضمام اخبار متواتره که ناطق است بکتابهٔ امیر قرآن را بقلم مثل خبر اول و سابق از امام صادق ع قال فاذا قام القائم ع قرء کتاب الله عزّ وجلّ علی حدّه واخرج المصحف الذی کتبه علیّ ع الخ حاصل که بیان امیر آنچه ناس محتاجند بسوی او که در تفسیر این آیه است همان علم بقلم قرآن است که در آیه علّم بالقلم است برای تصدیق میکند او را آیات نص و انزلنا علیک الکتاب تبیانا لکلّ شیء ولا رطب ولا یابس الّا فی کتاب مبین و ما فرّطنا فی الکتاب من شیء واز اینجا معلوم است بقیه اخبار وارده در علم امیر بعلوم شد که قرآن است بانضمام آنچه در اصول ماضیه گذشت از امام صادق ع که نیست چیزی که دو نفر در او اختلاف کنند مگر اینکه در قرآن از برای او اصلی است ولیکن بالغ نشود او را عقول مردم قال ما من شیء یختلف فیه اثنان الّا وله فی کتاب الله اصل ولکن لا تبلغه عقول الرجال شش خبر نهم بحار قال رسول الله ص انّ الله تبارک وتعالی فرض العلم عن ستّة اجزاء فاعطی علیّا ع منه خمسة اجزاء وله سهم من الجزء الآخر مع الناس و بعبارهٔ اخری منشأ علم سموات و ارض و علم دنیا و آخرت در ائمه ع و اب الائمة امیر المؤمنین ع کتاب خدای تعالی است کما اینکه معلوم است از خبر هفتم بحار قال قبض ابو عبد الله ع علی ذراع نفسه وقال یا بکیر هذا والله جلد رسول الله ص وهذه والله عروق رسول الله ص وهذه والله عظمه وهذا والله لحمه والله انّی لاعلم ما فی السموات واعلم ما فی الارض واعلم ما فی الدنیا واعلم ما فی الآخرة فرأی تغیّر جماعة فقال یا بکیر انّی لاعلم ذلک من کتاب الله تعالی اذ یقول و انزلنا الیک الکتاب تبیانا لکلّ شیء و بعد از معرفت تنزیل و تأویل آیهٔ علّم بالقلم اگر استکمال شود در اینکه خبر مذکور در زیاده نمودن آدم ع در عمر داود سی سال از عمر خود معارض است با خبر دیگر مستدرک از امام صادق ع که ناطق است که پنجاه سال زیاده فرمود قال لمّا عرض علی آدم ولده نظر الی داود

فاعجبه فزاده خمسین سنة من عمره الخ ودر خبر دیگر آن کتابست شصت سال زیاده فرمود از امام صادق ع
قال ان الله عز وجل عرض علی آدم ذریته الی ان قال فلما انتهی الی داود قال من هذا الذی نبأته
وکرمته وقصرت عمره قال فاوحی الله عز وجل الیه هذا ابنک داود وعمره اربعون الی
قال یا رب انی قد جعلت له من عمری ستین سنة تمام المائة الی ان قال ونزل جبرئیل و
اخرج الکتاب فقال ابو عبد الله فمن ذلک اذا اخرج الصک علی المدیون ذل المدیون
فقبض روحه ج از این مسئله این است که از جمله اصول مرجحه سته پس هر دو خبر متعارض کما اینکه در کتاب اصول
کلام بیان شده است از ائمه تعلیم مخالفت عامه است کما اینکه در اصول سابقه فی الجمله اشاره شد مثل قول امام صادق
ع ما سمعته منی یشبه قول الناس فیه التقیة وما سمعت منی لا یشبه قول
الناس فلا تقیة فیه از جمله تفریعات از این اصل وفروعات مردوده بر او منی لعنت خبر اول است که
ناطق است باینکه عمر موهوب از آدم سی سال است با خبر مروی از عامه که موهوب از آدم شصت سال بوده است
کما اینکه در پنجم بحار است قال فروی العامة عن ابی هریرة عن النبی ص انه کان کتب له الف
سنة فوهب ستین لداود ثم رجع که تصدیق میکند این خبر که خبر خبری که میگوید عمر موهوب شصت سال بوده است
صدور آن از امام صادق ع از جهة تقیه بوده است کما اینکه در اصل مذکور فرموده وکذا منی لعنت خبر اول است با خبر
مروی از عامه که عمر موهوب چهل سال ومثل او بوده است کما اینکه در همان کتابست قال ورووا عن ابن عباس
انه وهب من الالف اربعین سنة فجحد فاکمل الله لادم الف سنة ولداود مأة
سنة ورووا مثل ذلک عن جماعة منهم سعید بن جبیر که این خبر تصدیق میکند نیز که خبر دوم
که میگوید عمر موهوب پنجاه سال بوده است صدورا واز جهة تقیه است خصوصا با ملاحظه اینکه روایت عامه در خبر
مذکور که عمر آدم هزار سال بوده است وبعد از انکار اکمال شد با قول امام صادق ع در آن کتاب که عمر آن نهصد و
سی سال بوده است عن الصادق عن ابائه قال قال النبی ص عاش آدم ابو البشر تسعمأة و
ثلاثین سنة پس حجة خبر اول است که عمر موهوب از آدم سی سال بوده است واکمال شد عمر آدم ع تا آنکه عمر

داود

داود در یکصد سال کما اینکه از اخبار سابقه معلوم شد بخلاف این اخبار مرویه از عامه و در این هنگام اشکالی
به برکت ائمه تعلیم در دین نخواهد بود پس اگر گفته شود در اصول متقدمه گفته شد که از جمله اصول متلقاة از
ائمه هداة ع که باید اتباع و شیعیان از آنها تفریع نمایند قول امیر ع است که فرموده ابهموا ما ابهم و اطلقوا
ما اطلق یعنی آنچه خدا تعالی ابهام و اطلاق فرموده است قال ابهموا ما ابهمه الله که از جمله فروعات وارده
این اصل فقره الذی علم بالقلم است که تفسیر او بنا بر این تفریع چنین میشود که تعلیم فرموده به مطلق انسان
تعلیم و تعلم انگه با آنکه امم کثیری از ماضین و باقین خالیست از این تعلیم و تعلم و در این هنگام منافات خواهد شد بین این آیه
و آیه سابقه الذکر هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق و حال آنکه منافات نفی شده است در دو آیه سابقه الذکر
ولو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا قرآنا عربیا غیر ذی عوج لعلهم
یتقون و این امور منافیست با آیه سابقه الذکر قل لئن اجتمعت الانس والجن الخ چون حجیت خبر
ثقه باصل نص قرآن است که عبارتست از آیه امن و آیه علم در اصل و آیه نبأ بدو لحاظ یکی بلحاظ فاسق که مغیر است
بکذب و دیگری بلحاظ علت توقف در بعض کما اینکه در کتاب اصول کلام مشروحا بیان شده است و نیز بخبر ثقه ثابت شد
در بیانات ائمه در ظهر و بطن فقره الذی علم بالقلم تعلیم قلم در اکثر ظهر او و تعلیم تعلم در بطن پس فی الحقیقه
واحتمال تخصیص این فقره است با اصل نص مذکور و بعبارة اخری تخصیص آیه است بآیه دیگر چنانچه در اصول متقدمه دانسته شد
در تخصیص بعض آیات ببعض دیگر چه تخصیص کل و چه تخصیص بعض اشکالی در این نیست با عمل بوظیفه منصوصه منحصره
که عبارت از تفریع از اصول متلقاة از ائمه هداة ع و بحمد رب العالمین علم الانسان ما لم یعلم در
تنزیل این فقره عبارتست از تعلیم خدا تعالی انسان را اسم هر چیز که محتاج است باو چه از امر دنیا و چه از امر اخری بتصدیق
آیه سوره بقره وعلم آدم الاسماء کلها که اسماء در این آیه عبارتست از اسم هر چیز کما اینکه در قول سجاد ع است
در خبر عسکری ع قال علمه اسماء کل شیء وفیه ایضا اسماء انبیاء الله و اولیائه و عتاة
اعدائه و از این بیان مختصر معلوم شد که تعلیم ما لم تعلم در آیه نحن فیها عبارتست از تعلیم اسماء اشیاء عالم که در
آیه سوره بقره مذکوره است از جهة معلومیت اینکه عامه معارف و ادراکات انسان بواسطه قوالب الفاظ مطلع بر

اسماء است که اگر قوالب الفاظ و مظاهر اسماء نباشد عامّهٔ معارف و ادراکات انسان منتفی خواهد شد کما اینکه
تصدیق میکند این مطلب را فقره بعد از فقرهٔ مذکوره در سورهٔ بقره قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا اِلَّا مَا
عَلَّمْتَنَا الخ بعد از گفتن خدا تعالی بملائکه اَنْبِئُونِي بِاَسْمَاءِ هٰؤُلَاءِ کما اینکه معلوم است از تفسیر عسکری ع
تفسیر امام ع این است که بعد از اینکه عرضه داشته شد بر ملائکه اشباح و انوار محمّد ص و ائمّه ع آدم فرمود بملائکه
خبر دهید مرا باسماء این اشباح و اشخاص گفتند ملائکه تقدیس میکنیم تو را نیست علمی از برای ما مگر آنچه
تعلیم نمودی ما را که واضح است که نبودن علم ایشان از جهة نبودن علم ایشان بوده باسماء بخلاف آدم
که بعد از تعلیم اسماء مخاطب شد بخطاب يَا آدَمُ اَنْبِئْهُمْ بِاَسْمَائِهِمْ الخ س اگر جمیع کواشف و دوال
معانی که اسماء است تعلیم آدم ع در اول امر داده شد بنا بر تفسیر مذکور دیگر وجه در تعلیمات متأخّره در آیات کثیره
چیست مثل آیه دیگر سورهٔ بقره در تعلیم خدای تعالی داود ع را وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللّٰهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ
وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ و مثل آیه سورهٔ نساء در تعلیم رسول الله ص وَاَنْزَلَ اللّٰهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ
وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ و مثل آیه سورهٔ یوسف در تعلیم آن ذٰلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي و غیره و غیره
و غیره از امثال این آیات ج تعلیم آدم جمیع اسماء را لازم دارد تکرار تعلیمات بعد را در صورت نسیان
نمودن ایشان و گذشت در وجه تسمیه انسان بانسان که امام صادق استشهاد فرمودند بآیه اِنَّمَا سُمِّيَ الْاِنْسَانُ
اِنْسَانًا لِاَنَّهُ يَنْسٰى وَقَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ وَلَقَدْ عَهِدْنَا اِلٰى آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ و امّا
در صورت عروض نسیان آدم ع را پس اشکالی باقی نخواهد ماند در تعلیمات بعد و نیز لزوم تکرار در صورت
اتّحاد امورات است در جمیع بقیّهٔ عمر دنیا که ده هزار سال است از آدم تا انقضاء او کما اینکه امام صادق
در خبر بیان فرموده اند قَالَ ثُمَّ بَدَأَ اللّٰهُ فَخَلَقَ آدَمَ وَقَدَّرَ لَهُ عَشْرَةَ آلَافِ عَامٍ وَقَدْ مَضٰى
مِنْ ذٰلِكَ سَبْعَةُ آلَافِ عَامٍ وَاَنْتُمْ فِي آخِرِ الزَّمَانِ و امّا با اختلاف امورات در این بقیّه
ده هزار سال بشهادت تعدّد انزال کتب و ارسال رسل در آیات کثیره و روایات و شیعه مثل آیه سوره
حدید لَقَدْ اَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَاَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ

الناس بالقسط و مثل روایت پنجم بحار از امام صادق ع قال قال ابوذر یا رسول الله کم بعث الله
من نبی فقال ثلاثمائة الف نبی و عشرون الف نبی قال یا رسول الله فکم المرسلون فقال ثلاثمائة و
بضعة عشر قال یا رسول الله فکم انزل الله من کتاب فقال مائة کتاب و اربعة
و عشرین کتابا الی ان قال قال و انزل التوریة علی موسی و الزبور علی داود و الانجیل
علی عیسی و القرآن علی محمد ص پس واضح است بشهادت این آیات و روایات که تعلیم جمیع اسماء که صلاح
بوده است تعلیم آنها مراد است در آیه و علم آدم الاسماء کلها نه مطلقا تا اینکه اشکال شود کما اینکه تصدیق میکند
این بیان را قول رسول خدا ص در خبر دوم بحار قال ص فکذلک الله تعبدکم فی وقت لصلاح یعلمه
بشیء ثم تعبد فی وقت آخر یعلمه بشیء آخر و اذا اطعتم فی الحالتین استحققتم ثوابه الی ان قال
رسول الله ص یا عباد الله انتم کالمرضی و رب العالمین کالطبیب فصلاح المرضی فیما
یعلمه الطبیب و یدبره به لا فیما یشتهیه المریض و یقترحه و از این بیانات نیز واضح شد تنافی
نبودن بین مطلق آیات تعلیم مذکوره و قول صادق ع در خبر دهم بحار قال العلم سبعة و عشرون حرفا فجمیع
ما جائت به الرسل حرفان فلم یعرف الناس حتی الیوم غیر الحرفین فاذا قام قائمنا
اخرج الخمسة و العشرین فبثها فی الناس و ضم الیها الحرفین حتی یبثها سبعة و عشرین
حرفا) و اما بطن و تاویل علم الانسان ما لم یعلم عبارت از تعلیم نمودن خدا تعالی امیر ع را کتابت الاسرار
رسول خود آنچه را که نمیدانست از پیش کما اینکه امام باقر ع در خبر علی بن ابراهیم فرموده اند قال علم الانسان
علم علیا من الکتابة لک ما لم یعلم قبل ذلک مثل خبر اول بحار از امام باقر ع ان علیا کتب
العلم کله و الفرائض فلو ظهر امرنا لم یکن شیء الا و فیه سنة نمضیها و بطن و تاویل
دیگر آن عبارت از تعلیم خدا تعالی امیر ع را تبیان آنچه نبی محتاج شود بسوی او بتصدیق آیه سوره الرحمن
الانسان علمه البیان کما اینکه امام ثامن ع در خبر بیان فرموده اند قلت خلق الانسان قال
ذلک امیر المؤمنین ع قلت علمه البیان قال علمه تبیان کل شیء یحتاج الناس الیه

و بعبارة اخری تعلیم فرموده است آنرا بیان که عبارتست از اسم اعظم که بآن دانسته میشود هر چیز چنانچه امام صادق ع در خبر بیان
فرموده اند قال البیان الاسم الاعظم الذی علم به کل شیء و باید دانست که اسم اعظم هفتاد و
سه حرف است و از این هفتاد و سه حرف هفتاد و دو حرف تعلیم شده انبیا و ائمه و اولاد آن چنانچه در دوم عبارتست
از امام باقر ع قال ان اسم الله الاعظم علی ثلاثة و سبعین حرفا و انما عند آصف منها حرف
واحد فتکلم به فخسف بالارض ما بینه و بین سریر بلقیس ثم تناول السریر بیده ثم عادت
الارض کما کانت اسرع من طرفة عین و عندنا نحن من الاسم اثنان و سبعون حرفا و
حرف استأثر به فی علم الغیب الخ و این حروف هفتاد و دو در حروف مقطعه در اول سور قرآنیه است که بتألیف
نبی ص و امام ع آنها را اسم اعظم پیدا میشود چنانچه امام صادق ع در خبر صافی فرموده اند قال ع الم هو حرف من حروف
اسم الله الاعظم المقطع فی القرآن الذی یؤلفه النبی او الامام فاذا دعا به اجیب و نیز
این حروف مقطع در ام الکتاب است که عبارتست از سوره حمد چنانچه امام صادق ع در خبر بحار فرموده اند قال ع اسم الله
الاعظم مقطع فی ام الکتاب و تمام کلام در این باب موکول است بغیر این مقام و از بیان ظهر و بطن فقره علم الانسان
ما لم یعلم که فضل و انعام است ابتداءً قبل از مسئله بالضروره نیز معلوم و واضح شد وجه علت اکرمیت در فقره
سابقه و ربک الاکرم و اما تفقهات حسب فقره علم الانسان ما لم یعلم اول آنکه تعلم و تفقه
قرآن واجب است چنانچه در خبر مسند که است از رسول خدا ص چنانچه سابقا اشاره شد قال ما من مؤمن ذکر
او انثی او حر او مملوک الا و لله علیه حق واجب ان یتعلم من القرآن و یتفقه فیه ثم قرء
هذه الآیة و لکن کونوا ربانیین بما کنتم تعلمون الکتاب و بما کنتم تدرسون دوم آنکه
حرام است نسیان قرآن بعد از تعلم قرآن چنانچه در خبر مسند که است در قول رسول خدا ص قال من تعلم القرآن ثم
نسیه لقی الله و هو اجذم الخ سیم آنکه این تفقه در قرآن که عبارتست از تفقه در دین باینکه انسان فقیه شود
واجب است بر بعض نه بر جمیع بتصدیق آیه سوره توبه و ما کان المؤمنون لینفروا کافة فلولا نفر من کل فرقة
منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین الخ برکت تفاسیر اخبار کثیره مثل خبر بیان از امام صادق ع قال قلت لابی عبد الله

إن بلغنا وفاة الإمام كيف نصنع قال عليكم النفر قلت النفر جميعا قال إن الله يقول فلولا
نفر من كل فرقة منهم طائفة ليتفقهوا في الدين ولينذروا قومهم إذا رجعوا إليهم الآية
چهارم آنکه این متفقه وکسانیکه انتظار دارند تفقه آنرا آنکه رجوع کنند بسوی ایشان در سعه وعذر هستند چنانکه در خبر
دیگر آن کتاب است قال قلت لأبي عبد الله ع إذا حدث على الإمام حدث كيف يصنع الناس
قال أين قول الله عز وجل فلولا نفر من كل فرقة منهم طائفة ليتفقهوا في الدين و
لينذروا قومهم إذا رجعوا إليهم لعلهم يحذرون قال هم في عذر ما داموا في الطلب و
هؤلاء الذين ينتظرونهم في عذر حتى يرجع إليهم أصحابهم واز این آیه وروایه مزبور معلوم شد
که تفقه در دین بر کل مؤمنین است ولو بر بعض چنانکه تصدیق میکند او را قول امام ع در اول کافی یقول تفقهوا
فإن من لم يتفقه منكم فإنه أعرابي إن الله يقول في كتابه ليتفقهوا في الدين غایه امر این است که
بعضی تفقه از قرآن است ودر بعضی دیگر تفقه از فقیه است چنانکه در کلام امام صادق ع است در آن کتاب وأما من كان
من الفقهاء صائنا لنفسه حافظا لدينه مخالفا على هواه مطيعا لأمر مولاه فللعوام
أن يقلدوه وبعبارة أخرى جمیع مؤمنین باید از روی علم حرکت وسکون نمایند چه فقیه وچه مقلد که علم اول از روی
کتاب است ولو ببرکت اخبار اهل عصمت ع ودوم علم آن شخص فقیه است نه از روی ظن وشک که باطل است چنانکه امام
صادق ع در اول وسائل فرموده اند قال من شك أو ظن فأقام على أحدهما فقد حبط عمله إن
حجة الله هي الحجة الواضحة **پنجم** آنکه در جهل دعائم اسلام بعد از اقرار بشهادتین عذری نیست که عبارت
از ولایه وصلوه وزکوه وحج وصوم چنانکه در اخبار بسیار ذکر شده است مثل خبر اول وسائل از زهری ع قال فما فرضه الله
عز وجل من الفرائض في كتابه فدعائم الإسلام وهي خمس دعائم وعلى هذه الفرائض
بني الإسلام فجعل سبحانه لكل فريضة من هذه الفرائض أربعة حدود لا يسع أحدا
جهلها أولها الصلوة ثم الزكوة ثم الصيام ثم الحج ثم الولاية حاصل کلام در مقام این شد که
بعد از تصدیق واقرار بخدای تعالی ورسول ص واجب است تعلم این پنج دعامه بر کل وتفقه مطلع در دین بر بعض جهل عذری از این

پنج دِعامهٔ عذر است کما اینکه رسول خدا ص در خبر سیم مستدرک فرموده اند النَّاسُ فِي سَعَةٍ مَا لَمْ يَعْلَمُوا چنانچه تعلّم
این پنج واجب است و عذر نیست در جهل آنها کما اینکه در خبر اول بحار امیر ع نیز فرموده اند قَالَ الْعِلْمُ عِلْمَانِ عِلْمٌ لَا يَسَعُ
النَّاسَ إِلَّا النَّظَرُ فِيهِ وَهُوَ صِبْغَةُ الْإِسْلَامِ وَعِلْمٌ يَسَعُ النَّاسَ تَرْكُ النَّظَرِ فِيهِ وَهُوَ قُدْرَةُ اللَّهِ
که عبارتست علم صبغه اسلام از علم بدعائم مذکوره زیرا که قرآن متحد الحکم است با اخبار کما اینکه در اصول فقه دانسته شد که بعض
منبئ از دیگری است پس چنانچه قرآن تصدیق میکند بعض او بعض دیگر را همچنین هر یک از دو خبر مذکور تصدیق میکند
دیگری را نظیر ده قول دیگر آنحضرت ع که هر یک تصدیق میکند دیگری را یکی در خبر بحار قَالَ الْعِلْمُ عِلْمَانِ مَطْبُوعٌ
وَمَسْمُوعٌ وَلَا يَنْفَعُ الْمَسْمُوعُ مَا لَمْ يَكُنِ الْمَطْبُوعُ دیگری در خبر نهج البلاغه قَالَ مَنْ لَمْ يُعَنْ عَلَى نَفْسِهِ
حَتَّى يَكُونَ لَهُ مِنْهَا زَاجِرٌ وَوَاعِظٌ لَمْ يَكُنْ لَهُ مِنْ غَيْرِهَا زَاجِرٌ وَلَا وَاعِظٌ و از اینجا واضح شد که آنچه
معروفین بعلم در خبر الْعِلْمُ عِلْمَانِ در هر دو مقام گفته اند خارج است از مطلب اخبار آل عصمت ع ششم آنکه کما اینکه واجبست
تعلم علم صبغه در رکن اسلامی که عبارتست از علم بدعائم اسلام بشرح مذکور همچنین واجبست حفظ و عمل و نشر او کما اینکه
قول رسول خدا ص است در خبر بحار قَالَ أَرْبَعٌ يَلْزَمُ كُلَّ ذِي حِجًى وَعَقْلٍ مِنْ أُمَّتِي قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ص
مَا هُنَّ قَالَ اسْتِمَاعُ الْعِلْمِ وَحِفْظُهُ وَنَشْرُهُ عِنْدَ أَهْلِهِ وَالْعَمَلُ بِهِ و در هر یک از این چهار حق علم
صبغه و دعائم اسلام که واجبست چند امر است اما امور متعلقه بتعلیم او اوّل آنکه از برای هر چیز زکوة است و
زکوة علم تعلیم است کما اینکه امام صادق ع در خبر اول بحار فرموده اند قَالَ لِكُلِّ شَيْءٍ زَكَوةٌ وَزَكَوةُ الْعِلْمِ
أَنْ يُعَلِّمَهُ أَهْلَهُ دوّم آنکه تعلیم علم افضل است از صدقه کما اینکه رسول خدا ص در خبر اول بحار فرموده اند
قَالَ أَفْضَلُ الصَّدَقَةِ أَنْ يَتَعَلَّمَ الْمَرْءُ عِلْمًا ثُمَّ يُعَلِّمَهُ أَخَاهُ سیّم آنکه معلمین خلفاء رسول اند
کما اینکه در قول آنحضرت ص است در آن کتاب قَالَ رَحِمَ اللَّهُ خُلَفَائِي فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ص وَمَنْ
خُلَفَاؤُكَ قَالَ الَّذِينَ يُحْيُونَ سُنَّتِي وَيُعَلِّمُونَهَا عِبَادَ اللَّهِ وَقَالَ فَقِيهٌ وَاحِدٌ أَشَدُّ
عَلَى الشَّيْطَانِ مِنْ أَلْفِ عَابِدٍ چهارم آنکه تعلیم و بذل علم از برای متعلم از جملهٔ حقایق ایمانست
کما اینکه رسول خدا ص در آن کتاب فرموده اند قَالَ يَا عَلِيُّ مِنْ حَقَائِقِ الْإِيمَانِ الْإِنْفَاقُ مِنَ الْإِ

وَاِنْصَافُ النَّاسِ مِنْ نَفْسِكَ وَبَذْلُ الْعِلْمِ لِلْمُتَعَلِّمِ **پنجم** آنکه تعلیم و تودب شفاعت یکند ناس را

نه عابد کما اینکه امام صادق ع در آن کتاب فرموده اند قَالَ اِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ بَعَثَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ الْعَالِمَ

وَالْعَابِدَ فَاِذَا وَقَفَا بَيْنَ يَدَيِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ قِيلَ لِلْعَابِدِ انْطَلِقْ اِلَى الْجَنَّةِ وَقِيلَ لِلْعَالِمِ قِفْ

تَشْفَعْ لِلنَّاسِ بِحُسْنِ تَأْدِيبِكَ لَهُمْ **ششم** آنکه علماء امة رسول مثل انبیاء بنی اسرائیل است در فضل کما اینکه رسول

خدا ص در آن کتاب فرموده اند قَالَ عُلَمَاءُ اُمَّتِي كَاَنْبِيَاءِ بَنِي اِسْرَائِيلَ **هفتم** آنکه فقهاء امناء رسل هستند کما

رسول خدا ص در خبر مستدرک فرموده اند قَالَ ص اَلْفُقَهَاءُ اُمَنَاءُ الرُّسُلِ مَا لَمْ يَدْخُلُوا فِي الدُّنْيَا قِيلَ مَا دُخُولُهُمْ يا رسول الله

مَا دُخُولُهُمْ فِي الدُّنْيَا قَالَ اِتِّبَاعُ السُّلْطَانِ فَاِذَا فَعَلُوا ذٰلِكَ فَاحْذَرُوهُمْ عَلَى اَدْيَانِكُمْ **هشتم**

آنکه عالمیکه انتفاع برده شود بعلم آن افضل است از عبادت هفتاد هزار عابد کما اینکه امام صادق ع در آن کتاب فرموده

قَالَ عَالِمٌ يُنْتَفَعُ بِعِلْمِهِ اَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ سَبْعِينَ اَلْفَ عَابِدٍ **نهم** آنکه علماء حکام ملوک و ملوک

حکام ناس است کما اینکه امام صادق ع در خبر آن کتاب فرموده اند قَالَ الْمُلُوكُ حُكَّامٌ عَلَى النَّاسِ وَالْعُلَمَاءُ

حُكَّامٌ عَلَى الْمُلُوكِ **دهم** آنکه نشستن یک ساعت نزد علماء بهتر و محبوب‌تر است از اعتکاف یکسال در بیت الحرام

و زیارت علماء محبوب‌تر است از هفتاد طواف کعبه و افضل است از هفتاد حجه و عمره مبروره مقبوله و بلند فرماید خدا

از برای آن هفتاد درجه و نازل فرماید بر آن رحمة و شهادت میدهد از برای آن ملائکه باینکه بهشت واجب شده است

از برای آن کما اینکه امیر ع فرموده اند در خبر آن کتاب قَالَ جُلُوسُ سَاعَةٍ عِنْدَ الْعُلَمَاءِ اَحَبُّ اِلَى

اللّٰهِ مِنْ عِبَادَةِ اَلْفِ سَنَةٍ وَالنَّظَرُ اِلَى الْعَالِمِ اَحَبُّ اِلَى اللّٰهِ مِنِ اعْتِكَافِ سَنَةٍ

فِي الْبَيْتِ الْحَرَامِ وَزِيَارَةُ الْعُلَمَاءِ اَحَبُّ اِلَى اللّٰهِ مِنْ سَبْعِينَ طَوَافاً حَوْلَ الْبَيْتِ

وَاَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ حَجَّةً مَبْرُورَةً وَعُمْرَةً مَقْبُولَةً وَرَفَعَ اللّٰهُ لَهُ سَبْعِينَ دَرَجَةً

وَاَنْزَلَ اللّٰهُ عَلَيْهِ الرَّحْمَةَ وَشَهِدَتْ لَهُ الْمَلَائِكَةُ اَنَّ الْجَنَّةَ وَجَبَتْ لَهُ **یازدهم**

آنکه فقهاء آقا هستند کما اینکه رسول خدا ص در آن کتاب فرموده اند قَالَ الْاَنْبِيَاءُ قَادَةٌ وَالْفُقَهَاءُ

سَادَةٌ وَمُجَالَسَتُهُمْ زِيَادَةٌ **دوازدهم** آنکه بهترین ناس بعد از ائمه تعلیم کننده است که مذاکره

امر ائمه تعلیم را میکند و مردم را دعوت میکنند بگفتار ایشان کما اینکه امام صادق ع در آن کتاب فرموده اند قال ع
وَخَیْرُ النّاسِ مِنْ بَعْدِنا مَنْ ذاکَرَ بِاَمْرِنا وَدَعا اِلی ذِکْرِنا وغیره وغیره وغیره از اخبار وارده از ائمه
طاهره ع و فضل تعلیم و تعلم مثل بوسیدن دست عالم کما اینکه در قول صادق ع است در دوم و سال قال لا تُقَبِّلُ
رَأْسَ اَحَدٍ وَلا یَدَهُ اِلّا رَسُولَ اللهِ اَوْ مَنْ اُرِیدَ بِهِ رَسُولُ اللهِ ص و مثل اخراج یک نفس از ضلالت
بهدایت که بمنزله احیاء جمیع ناس است کما اینکه در اصول تقدمه شرو حا بیان شد و مثل مداد علماء افضل است از
دماء شهداء روز قیامت کما اینکه امام صادق ع در آن کتاب فرموده اند قال اِذا کانَ یَوْمُ الْقِیامَةِ جَمَعَ اللهُ
عَزَّ وَجَلَّ النّاسَ فی صَعِیدٍ واحِدٍ وَوُضِعَتِ الْمَوازِینُ فَتُوزَنُ دِماءُ الشُّهَداءِ مَعَ
مِدادِ الْعُلَماءِ فَیَرْجَحُ مِدادُ الْعُلَماءِ عَلی دِماءِ الشُّهَداءِ سیزدهم آنکه حرام است بر عالم کتمان
علم و تعلیم ننمودن او کما اینکه در اخبار کثیره است مثل قول رسول ص در خبر آن کتاب قال اَیُّما رَجُلٍ آتاهُ اللهُ عِلْماً
فَکَتَمَهُ وَهُوَ یَعْلَمُهُ لَقِیَ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ یَوْمَ الْقِیامَةِ مُلْجَماً بِلِجامٍ مِنْ نارٍ چهاردهم آنکه خداوند تعالی
اولا اخذ عهد فرموده است ۲ بر جهال بطلب علم کما اینکه امام صادق ع در آن کتاب فرموده اند قال قَرَأْتُ فی
کِتابِ عَلِیٍّ ع اِنَّ اللهَ لَمْ یَأْخُذْ عَلَی الْجُهّالِ عَهْداً بِطَلَبِ الْعِلْمِ حَتّی اَخَذَ عَلَی الْعُلَماءِ عَهْداً بِبَذْلِ
الْعِلْمِ لِلْجُهّالِ لِاَنَّ الْعِلْمَ کانَ قَبْلَ الْجَهْلِ پس استکبار جاهل از طلب علم ناشی است از کتمان عالم علم
خود را کما اینکه امیر ع در خبر آن کتاب فرموده قال فَاِذا کَتَمَ الْعالِمُ الْعِلْمَ اَهْلَهُ اسْتَکْبَرَ الْجاهِلُ عَنْ
طَلَبِ الْعِلْمِ پانزدهم آنکه چنانچه حرام است کتمان علم از اهل او نیز حرام است بذل او برای غیر اهل او کما اینکه
نیز امام صادق ع در خبر آن کتاب فرموده اند قال قامَ عِیسَی بْنُ مَرْیَمَ ع خَطِیباً فی بَنی اِسْرائِیلَ فَقالَ یا
بَنی اِسْرائِیلَ لا تُحَدِّثُوا الْجُهّالَ بِالْحِکْمَةِ فَتَظْلِمُوها وَلا تَمْنَعُوها اَهْلَها فَتَظْلِمُوهُمْ این است که
لقمان فرموده اند فرزند متاع خود را اگر نزد طالب او کما اینکه امام باقر ع فرموده اند در بعض کلمات قال قال
یا بُنَیَّ لا تُشْرِیکَ اِلّا عِنْدَ باغِیهِ شانزدهم آنکه هر عالم که محب دنیا است غیر ناصح است کما اینکه
امیر ع در خبر آن کتاب فرموده اند قال قال عیسی ابن مریم اَلدّینارُ داءُ الدّینِ وَالْعالِمُ طَبِیبُ

۲ برعلماء ببذل علم و تابیا اخذ عهد فرموده ع

الدین فاذا رأیتم الطبیب یجر الداء الی نفسه فاتهموه واعلموا انه غیر ناصح لغیره

وبعبارة اخری عالم مفتون بدنیا قطاع طریق بندگان است بسوی خدای تعالی کما اینکه امام صادق ع در خبر آن کتاب فرمود

قال اوحی الله الی داود ع لا تجعل بینی وبینک عالماً مفتوناً بالدنیا فیصدک عن طریق

محبتی فان اولئک قطاع طریق عبادی المریدین ان ادنی ما انا صانع بهم ان انزع حلاوة

مناجاتی من قلوبهم هفدهم آنکه هلاک امت بدست علیم اللسان منافق است کما اینکه رسول خدا ص در خبر آن کتاب

فرموده اند قال یا علی هلاک امتی علی یدی کل منافق علیم اللسان وامیر ع فرموده اند این یعنی علیم

یکی از دو مرد است از دنیا که قطع کرده است پشت مرا در خبر آن کتاب قال قطع ظهری رجلان من الدنیا رجل

علیم اللسان فاسق ورجل جاهل القلب ناسک هذا یصد بلسانه عن فسقه وهذا بنسکه

عن جهله فاتقوا الفاسق من العلماء والجاهل من المتعبدین اولئک فتنة کل مفتون الخ

وبعبارة اخری عالم متهتک وجاهل متنسک قاصم وکاسر ظهر آن حضرت است کما اینکه در کلام دیگر آن حضرت است در خبر آن

کتاب قال ع قصم ظهری عالم متهتک وجاهل متنسک فالجاهل یغش الناس بتنسکه والعالم

یغرهم بتهتکه زیرا که عالم تصدیق میکند فعل آن قول آن را کما اینکه امام صادق ع در خبر آن کتاب تفسیر آیه انما یخشی الله

من عباده العلماء فرموده اند قال یعنی من یصدق قوله فعله ومن لم یصدق قوله فعله فلیس

بعالم و واضح است تهتک که قول سوء است کاشف است از نبودن علم هیجدهم آنکه علامت عالم سه چیز است

علم وحلم وسکوت کما اینکه امیر ع در خبر آن کتاب فرموده اند یقول ان للعالم ثلاث علامات

العلم والحلم والصمت کما اینکه از برای متکلف نیز سه علامة است منازعه با کسیکه فوق است وظلم نمودن کسیکه دون

است ومساعدت میکند ظلمه را کما اینکه در ذیل خبر مذکور است قال وللمتکلف ثلاث علامات ینازع من

فوقه بالمعصیة ویظلم من دونه بالغلبة ویظاهر الظلمة نوزدهم آنکه علامت فقیه زاهد در دنیا

وراغب در آخرة تمسک بسنت نبی ص است در فتاوی خود کما اینکه امام باقر ع در خبر آن کتاب فرموده قال الصادق

ان اباجعفر سئل عن مسئلة فاجاب فیها فقال الرجل هذا لا یقولون به الفقهاء فقال له

فيحك إنّ الفقيه الزاهد في الدنيا الراغب في الآخرة المتمسّك بسنّة النبي ص اگر گفته شود
که فرق عالم و فقیه چیست که علامت معرفت هر یک علی حده است ج فقیه عالم بدین است و عالم مطلق است کما اینکه معلوم است
از قول امیر ع در خبر آن کتاب قال العلوم اربعة الفقه للأديان والطبّ للأبدان والنحو للّسان
والنجوم لمعرفة الأزمان حاصل آنکه علم بدین علم فقه گفته میشود بخلاف بقیه علوم اربعه مذکوره که فقه گفته نمیشود در آنها کما اینکه
در قول رسول ص است در آن کتاب قال العلم علمان علم الأديان وعلم الأبدان ص اگر گفته شود بودن
علامت فقیه تمسک آن بسنت نبی ص منافات دارد با بودن علامت آن مأیوس ننمودن مردم را از رحمت و ترخیص ندادن آن در
معاصی در قول امیر ع در خبر آن کتاب قال ألا أخبركم بالفقيه حقّا قالوا بلى يا أمير المؤمنين قال من لم
يقنط الناس من رحمة الله ولم يؤمنهم من عذاب الله ولم يرخّص لهم في معاصي الله الخ ج سنت صحیح
که سنت و طریقه نبی ص چنین است که مأیوس نکند از رحمه و تأمین ندهد از عذاب که ناطق بغیر او غیر متمسک است بسنت پس اشکالی در
نیست بلی این خبر یعنی خبر دوم مثل خبر اول اگرچه مطلق است از جهة درایه وجوه و معاریض کلام امام ع که ادنای او بعث و جه دو قول او
بعضا دو وجه است کما اینکه در حصول کلام بیان کافی شده است و عدم درایه آنها الا اینکه خبر دیگر آن کتاب از امام صادق ع که فقیه نیست
کر عارف معاریض و وجوه کلام ع نص قرار داده است در اطلاق دو خبر مذکور قال حديث تدريه خير من ألف ترويه
ولا يكون الرجل منكم فقيها حتّى يعرف معاريض كلامنا وإنّ الكلمة من كلامنا لتنصرف
على سبعين وجها لنا من جميعها المخرج و بعبارة اخری این مسئله از جمله فروعات دارد و اصلی است که در قول
امام صادق ع دانسته شد در حصول متقدمه كلّ شيء مطلق حتّى يرد فيه نصّ و باید دانست دین که عالم با فقیه است عبارت
از امر و نهی خدا تعالی کما اینکه رسول خدا ص در خبر سیم در سائل فرموده اند قال لا رأي في الدين إنّما الدين من الربّ
أمره ونهيه و همین درایه وجوه و معاریض کلام ائمه تعلیم میزان منازل مؤمنین و درجات ایشان است کما اینکه امام باقر ع
در خبر آن کتاب فرموده اند قال ع يا بنيّ اعرف منازل الشيعة على قدر روايتهم ومعرفتهم فإنّ
المعرفة هي الدراية وبالدرايات للروايات يعلو المؤمن إلى أقصى درجات الإيمان إنّي
نظرت في كتاب عليّ ع فوجدت في الكتاب أنّ قيمة كلّ امرء معرفته إنّ الله تبارك وتعالى

یُحَاسِبُ النَّاسَ عَلٰی قَدْرِ مَا آتَاهُمْ مِنَ الْعُقُوْلِ فِی دَارِ الدُّنْیَا و از این بیانات مأمونه برهان و مدلل شد که
مرجع تقلید که در قول امام صادق ع که سابقاً دانسته شد اَمَّا مَنْ کَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ تا اینکه فرموده اند فَلِلْعَوَامِّ اَنْ
یُقَلِّدُوْهُ بمعنای مذکور مراد است از فقهاء که عارفین معاریض کلام ائمه نعیم ع باشند لا غیر از جهة اینکه ائمه نعیم ع تحدث
کلام شان از جهة قول امام ثامن ع در خبر آن کتاب قَالَ اِنَّ کَلَامَ اٰخِرِنَا مِثْلُ کَلَامِ اَوَّلِنَا وَکَلَامُ اَوَّلِنَا مُصَدِّقٌ
لِکَلَامِ اٰخِرِنَا الخ و نیز فقیه باین معنی حکیم است که در آیه سوره بقره است وَمَنْ یُؤْتَ الْحِکْمَةَ فَقَدْ اُوْتِیَ خَیْرًا کَثِیْرًا
کما اینکه امام صادق ع در تفسیر آن در خبر آن کتاب فرموده اند قَالَ سَئَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ وَمَنْ یُؤْتَ الْحِکْمَةَ فَقَدْ
اُوْتِیَ خَیْرًا کَثِیْرًا فَقَالَ اِنَّ الْحِکْمَةَ الْمَعْرِفَةُ وَالتَّفَقُّهُ فِی الدِّیْنِ فَمَنْ فَقِهَ فَهُوَ حَکِیْمٌ الخ چنانچه فقیه
باین معنی عارف است کما اینکه در قول صادق ع لَا یَکُوْنُ الرَّجُلُ مِنْکُمْ فَقِیْهًا حَتّٰی یَعْرِفَ مَعَارِیْضَ کَلَامِنَا
معلوم شد و از این بیان مختصر دانسته شد که حکیم و عارف و عالم که در مصب آیات و روایات موصوف و ممدوح واقع شده
مثل آیه مذکوره و روایة آن کتاب از رسول خدا ص مَنْ یُرِدِ اللّٰهُ بِهٖ خَیْرًا یُفَقِّهْهُ فِی الدِّیْنِ همان فقیه است که
قادر است بر خروج از معاریض کلام ائمه نعیم و مصادیق آیات واصفه و روایات، در حیثیت که فقیه بمعنای مذکور و آنچه
دیگران تطبیق نموده اند و مصادیق این الفاظ قرار داده اند تماماً خارج است از مصب آیات و ملحوظ روایات که فی الجمله
اشاره شد و از باب کَلِمَةُ حَقٍّ یُرَادُ بِهَا الْبَاطِلُ است کما اینکه امیر ع در بعض کلمات خود فرموده اند در نهج البلاغه پس
سزاوار نیست باین بیانات ائمه نعیم ع زلة قدم شود و بلفظ حکمت و عرفان و مجتهد اغفال شود عاقل یقظان باینکه
مصادیق آنها غیر درایه روایات و معاریض کلام ائمه نعیم ع است والحمد لله رب العالمین **تتمیم** اینکه مفتی بغیر علم
ملعون ملائکه سموات و ارض است کما اینکه امیر ع در خبر آن کتاب فرموده اند از رسول خدا ص قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ
مَنْ اَفْتَی النَّاسَ بِغَیْرِ عِلْمٍ لَعَنَتْهُ مَلٰئِکَةُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ پس اگر عالم نداند سؤال عنه را احیا
کند بگوید نمیدانم کما اینکه نیز امیر ع در خبر آن کتاب فرموده اند قَالَ ع لَا یَسْتَحْیِ الْعَالِمُ اِذَا سُئِلَ عَمَّا لَا یَعْلَمُ
اَنْ یَقُوْلَ لَا عِلْمَ لِیْ بِهٖ و باکی نیست بگوید اللّٰهُ اَعْلَمُ بخلاف جاهل که نیست از برای آن اینکه این کلمه را
بگوید بلکه باید بگوید نمیدانم کما اینکه امام صادق ع در خبر آن کتاب فرموده اند قَالَ لِلْعَالِمِ اِذَا سُئِلَ عَنْ شَیْءٍ وَهُوَ

لا یعلمہ ان یقول اللہ اعلم ولیس لغیر العالم ان یقول ذالک وجہ در غیر عالم این است کہ این کلمہ از
جاہل سبب وقوع شک است در قلب سائل کما اینکہ نیز آنحضرت در خبر آن کتاب فرمودہ اند قال اذا سئل الرجل منکم
عما لا یعلم فلیقل لا ادری ولا یقل اللہ اعلم فیوقع فی قلب صاحبہ شکا واذا قال المسئول لا ادری
فلا یتھمہ السائل بلیست و یکم آنکہ فرق نیست در مفتی بغیر علم میان اینکہ متعمد باشد و اینکہ مجتہد مخطی باشد
کما اینکہ امیر در خبر سدیر فرمودہ اند علاوہ بر مطلق بودن خبر سابق و اشباہ او قال القضاۃ ثلاثۃ ھالکان
وناج اما الھالکان فجائر جاد متعمدا و مجتہد اخطاء والناجی من عمل بما امرہ اللہ یعنی
آنکہ امام صادق در خبر آن کتاب ہفت طبقہ از علماء را در ہفت طبقہ از جہنم قرار دادہ است در درک اول کسیکہ دوست دارد
جمع نمودن علم را ولیکن دوست ندارد اخذ از آن شود در درک دوم کسیکہ اگر موعظہ شود بد آید از او و اگر خود موعظہ کند سختی گیرد
در درک سیوم کسیکہ رای آن این است کہ علم خود را نزد صاحب مال و شرف گذارد و نہ نزد مساکین در درک چہارم کسیکہ میرود در علم
خود مذہب جبابرہ و سلاطین را و غضب میکند در عمل نشدن بآن در درک پنجم کسیکہ طلب میکند احادیث یہود و نصاری را تا اینکہ علم
و حدیث او زیادہ شود در درک ششم کسیکہ میگذارد نفس خود را از برای فتوی دادن و میگوید سوال کنید من را و حال آنکہ
چیزی نمیداند در درک ہفتم کسیکہ اتخاذ میکند علم خود را مروت و عقل یعنی آلہ امساک خود قرار میدہد قال ابو عبد اللہ
ان من العلماء من یحب ان یخزن علمہ ولا یؤخذ عنہ فذاک فی الدرک الاول من النار
ومن العلماء اذا وعظ انف واذا وعظ عنف فذاک فی الدرک الثانی من النار ومن العلماء
من یری ان یضع العلم عند ذوی الثروۃ والشرف ولا یری لہ فی المساکین وضعا
فذاک فی الدرک الثالث من النار ومن العلماء من یذھب فی علمہ مذھب الجبابرۃ والسلاطین
فان رد علیہ شیئ من قولہ او قصر فی شیئ من امرہ غضب فذاک فی الدرک الرابع من النار
ومن العلماء من یطلب احادیث الیھود والنصاری لیغزر بہ علمہ ویکثر بہ حدیثہ
فذاک فی الدرک الخامس من النار ومن العلماء من یضع نفسہ للفتیا و یقول سلونی
ولعلہ لا یصیب حرفا واحدا واللہ لا یحب المتکلفین ومن العلماء من یتخذ علمہ مروۃ و عقلا فذاک فی الدرک السابع

مِنَ النّارِ و کذا و کذا و کذا از جهنم را داده‌اند ز ائمه طاهرین در خطرات و تبعات علماء سوء و اصحاب رای مثل قول امیر در خبر
آن کتاب قالَ یا معشرَ شیعتِنا والمنتحلینَ مودّتَنا ایّاکم و اصحابَ الرّأیِ فانّهم اعداءُ
السّننِ تفلّتتْ منهمُ الاحادیثُ اَنْ یحفظوها و اعیتهمُ السّنّةُ اَنْ یعوها فاتّخذوا
عبادَ اللهِ خولاً و مالَه دولاً فذلّتْ لهمُ الرّقابُ و اطاعهمُ الخلقُ اشباهُ الکلابِ و نازعوا
الحقَّ اهلَه و تمثّلوا بالائمّةِ الصّادقینَ و هم مِنَ الکفّارِ الملاعینَ فسئلوا عمّا لا یعلمونَ فأنفوا
اَنْ یعترفوا بانّهم لا یعلمونَ فعارضوا الدّینَ بآرائهم فضلّوا و اضلّوا الخ و مثل قول در آن
حضرت در آن کتاب قیلَ لامیرِ المؤمنینَ ع من خیرُ خلقِ اللهِ بعدَ ائمّةِ الهدی و مصابیحِ الدّجی
قالَ العلماءُ اذا صلحوا قیلَ و من شرُّ خلقِ اللهِ بعدَ ابلیسَ و فرعونَ و نمرودَ و بعدَ المتسمّینَ
باسمائکم و بعدَ المتلقّبینَ بالقابکم و الآخذینَ لامکنتکم و المتأمّرینَ فی ممالککم قالَ
العلماءُ اذا فسدوا و مثل قول رسول خدا ص در آن کتاب قالَ ص صنفانِ من امّتی اذا صلحا صلحتْ
امّتی و اذا فسدا فسدتْ امّتی قیلَ یا رسولَ اللهِ و من هما قالَ الفقهاءُ و الامراءُ دوّم
امور متعلقه بعلم **اوّل** آنکه علم ضالّه مؤمن یعنی گم شده آنست طلب باید کند از هر کجا و لو نزد مشرک کما اینکه امیر ع در خبر
اوّل بحار فرموده‌اند قالَ الحکمةُ ضالّةٌ فاطلبوها و لو عندَ المشرکِ تکونوا احقَّ بها و اهلَها
حاصل آنکه مؤمن نظر ندارد بمحلّ حکمت هر جا باشد اخذ میکند کما اینکه نیز رسول خدا ص فرموده‌اند قالَ ص الحکمةُ
ضالّةُ المؤمنِ یأخذُها حیثُ وجدَها **س** اگر گفته شود این خبر مثل خبر دیگر آن کتاب که اخذ کنید علم را
از دهنهای مردم قالَ ص خذوا العلمَ من افواهِ الرّجالِ معارض است چیز دیگر نیست و سائل که اگر اخذ
کند شخص دین خود را از رجال لذا اینکه آن از رجل قالَ ع من اخذَ دینَه من افواهِ الرّجالِ ازالته
الرّجالُ و من اخذَ دینَه من الکتابِ و السّنّةِ زالتِ الجبالُ و لم یزلْ **ج** گفته شد
مدرسان که از جمله اصول معارف ز ائمه هداة ع وجوب ردّ متشابه خبر است بمحکم آنها مثل قول امام ع ... در اوّل بحار
قالَ ع انّ فی اخبارِنا متشابهاً کمتشابهِ القرآنِ و محکماً کمحکمِ القرآنِ فردّوا متشابهَها

إلى محكمها فلا تتبعوا متشابهها دون محكمها فتضلوا و از جهة فروعات وارده این اصل وجوب رد
جزء دوم است که متشابه است از جهة بودن مأخوذ از افواه رجال علم و غیر علم بر جزء اول که محکم است از جهة بودن مأخوذ
از افواه رجال علم که فی الحقیقة دین مأخوذ از کتاب و سنت است چنانکه تصدیق میکند این را ذیل جزء دوم من أخذ
دينه من الكتاب والسنة الخ پس اشکالی نیست بر کت اصول فقه از ائمه بداهة **دوم** آنکه طلب
از علم مطلق چه عمل شود و چه عمل نشود افضل است از هزار رکعت نافله از جهة قول رسول ص در خبر اول باب قال ص من تعلم بابا
من العلم عمل به أو لم يعمل كان أفضل من أن يصلي ألف ركعة تطوعا **سیم** آنکه متعلم شریک
با عالم در اجر چنانکه امیر در آن کتاب فرموده اند قال العالم والمتعلم شريكان في الأجر ولا خير في
سائر الناس بعد **چهارم** آنکه نظر بمتعلمین نظر بعتقاء خدای تعالی است از نار چنانکه رسول ص در خبر آن کتاب
فرموده اند قال ص من أحب أن ينظر إلى عتقاء الله من النار فلينظر إلى المتعلمين فوالذي
نفسي بيده ما من متعلم يختلف إلى باب العلم إلا كتب الله له بكل قدم عبادة سنة ويبني الله له
بكل قدم مدينة في الجنة ويمشي على الأرض وهي تستغفر له ويمسي ويصبح مغفورا وشهدت الملائكة
أنهم عتقاء الله من النار **پنجم** آنکه طالب علم مثل قائم اللیل و صائم النهار است و تعلم یک باب از علم بهتر است از
انفاق کوه ابی قبیس طلا در راه خدا چنانکه در قول رسول ص است در خبر آن کتاب قال ص من طلب العلم فهو
كالصائم نهاره القائم ليله وإن بابا من العلم يتعلمه الرجل خير له من أن يكون له
أبو قبيس ذهبا فأنفقه في سبيل الله وغیره وغیره از امثال اخبار مذکوره در ثمرات و ثوابت طالب علم ششم قول
امیر در خبر آن کتاب که علم افضل است از مال بهفت چیز اول آنکه علم میراث انبیاست زیرا که ایشان درهم و دینار میراث
نگذاشتند و میراث ایشان علم و احادیث است و مال میراث فراعنه است دوم آنکه علم نقصان پیدا نمیکند بدادن و انفاق
او و مال نقصان پیدا کند بدادن و انفاق او سیم آنکه مال احتیاج دارد بحافظ و علم حفظ میکند صاحب او را چهارم علم داخل
میشود در کفن و قبر با صاحبش و مال جدا میشود از صاحبش پنجم آنکه مال حاصل میشود از برای مؤمن و کافر و علم حاصل نمیشود
مگر از برای مؤمن خاصه ششم آنکه جمیع مردم محتاجند بسوی او در امر دین خودشان و محتاج نیستند بسوی صاحب المال زیرا که

هم

علم تقویت میکند مرد را بر مرور بر صراط و مال منع میکند آنرا قال ع العلم افضل من المال بسبعة الاول انه میراث
الانبیاء والمال میراث الفراعنة الثانی العلم لا ینقص والمال ینقص الثالث یحتاج المال الی
الحافظ والعلم یحفظ صاحبه الرابع العلم یدخل فی الکفن ویبقی المال الخامس المال یحصل
للمؤمن والکافر والعلم لا یحصل الا للمؤمن خاصة السادس جمیع الناس یحتاجون الی العالم
فی امر دینهم ولا یحتاجون الی صاحب المال السابع العلم یقوی الرجل علی المرور علی الصراط و
المال یمنعه و باید دانست که مراد از علم موصوف ممدوح در این جا بدو شاهد است اول قول رسول ص در خبر آن کتاب طلب العلم
فریضة علی کل مسلم و مسلمة و قول دیگر امام صادق ع که طلب کنید علم را و لو بریختن خون قلبها و فرو رفتن لجهای دریا
قال ع لو علم الناس ما فی العلم لطلبوه و لو بسفک المهج و خوض اللجج و قول رسول ص طلب کنید علم را و لو در
چین قال ص اطلبوا العلم و لو بالصین علم تقوی و یقین است چنانکه امام صادق ع در خبر آن کتاب فرموده اند
قال ع العلم اصل کل حال سنی و منتهی کل منزلة رفیعة لذلک قال النبی ص طلب العلم فریضة علی کل
مسلم و مسلمة ای علم التقوی و الیقین و علم یقین عبارتست از معرفت پروردگار و هستی علم تقوی علمی است که عمل
بدون او صحیح نیست چنانکه امیر ع در خبر آن کتاب فرموده اند قال ع اطلبوا العلم و لو بالصین و هو علم معرفة
النفس و فیه معرفة الرب عز و جل قال النبی ص من عرف نفسه فقد عرف ربه ثم علیک من
العلم بما لا یصح العمل الا به و هو الاخلاص قال النبی ص نعوذ بالله من علم لا ینفع و هو العلم
الذی یضاد العمل بالاخلاص پس این دو علم که یکی علم معرفت رب و دیگری علم عمل با خلوص است مورد مصادیق
اخبار مذکوره و اشباه آنهاست لا غیر و از این بیان مختصر معلوم و واضح شد نظر بقیه اخبار مثل قول رسول ص در خبر آن کتاب
که علم سه چیز است آیة محکمة و فریضة عادلة و سنة قائمة و ما خلاهن فهو فضل و مثل قول دیگر
آنحضرت ص در خبر آن کتاب که کسیکه طلب کند علمی که احیاء کند باو اسلام را میان آن و انبیا یک درجه است در بهشت قال ص من جائه
الموت و هو یطلب العلم لیحیی به الاسلام کان بینه و بین الانبیاء درجة واحدة و قال ع
لان یهدی الله بک رجلا واحدا خیر من ان یکون لک حمر النعم و مثل قول آنحضرت که اف بشد

هر کسیکه در هفته یک روز تفقه نکند و سؤال از امر دین خود ننماید قال ص اُفٍّ لِکُلِّ مُسْلِمٍ لا یَجْعَلُ فی کُلِّ جُمُعَةٍ
یَوْماً یَتَفَقَّهُ فیهِ اَمْرَ دینِهِ وَ یَسْئَلُ عَنْ دینِهِ و مثل قول امام صادق ع در آن کتاب که سعه نیست مردم را
تا اینکه سؤال و تفقه کنند قال ع لا یَسَعُ النّاسَ حَتّی یَسْأَلُوا وَ یَتَفَقَّهُوا و حاصل کلام در مقام اکثر علم
مورد طلب در اخبار مذکوره و امثال آنها علم بدین و صبغه و رنگ اسلام است که در امور متعلقه بتعلیم دانسته شد چه اصول
و دعائم او و چه غیر اصول و دعائم او و تطبیق نمودن سائر علوم و فنون را بر آنها و مصادیق اخبار مذکوره و اشباه آنها
قرار دادن نیز از باب کلمه حق یراد بها الباطل است که در امور متعلقه بتعلیم بیان شد و گذشت از رسول
خدا ص که دین عبارتست از امر و نهی که علم باین دو یعنی امر و نهی خدای تعالی همان علم یقین و علم تقوی است
که در بیان امیر ع دانسته شد از جهة آنکه دانسته شد از اینکه اخبار مثل قرآن بعض آن مصدق و مبین از بعض دیگر است
پس نباید از این بیانات مأمور بغفلت شود که باعث زلة قدم است اینست که رسول ص در خبر مذکور استعاذه
فرموده اند از علمیکه ضد عمل با خلوص شد و بعبارة اخری هر علمیکه با اخلاص بعمل شود او مأمور به است و هر علمیکه
با اخلاص عمل نشود او منهی عنه است و واضح است که اول در علم بدین یعنی امر و نهی پروردگار و دوم در علم
بغیر دین است پس عاقل متفطن باید نظر کند بغذاء خود که علم است از چه کس اخذ میکند کما اینکه امام باقر ع
در خبر آن کتاب فرموده اند فی قَوْلِ اللهِ فَلْیَنْظُرِ الْاِنْسانُ اِلی طَعامِهِ قالَ قُلْتُ ما طَعامُهُ
قالَ عِلْمُهُ الَّذی یَأْخُذُهُ مِمَّنْ یَأْخُذُهُ که غذاء روحانیت کرامة تعلیم است کما اینکه امیر ع در خبر بعد هم
بجا فرموده اند یا کُمَیْلُ لا تَأْخُذْ اِلّا عَنّا تَکُنْ مِنّا وَما مِنْ حَرَکَةٍ اِلّا وَ اَنْتَ مُحْتاجٌ فیها
اِلی مَعْرِفَةٍ و امام صادق ع در خبر آن کتاب فرموده اند مَنْ عَرَفَ اَنّا لا نَقُولُ اِلّا حَقّاً فَلْیَکْتَفِ
بِما یَعْلَمُ مِنّا که اخذ از ایشان و تابع ایشان تابع خدای تعالی است کما اینکه امام باقر ع فرموده اند سَأَلَهُ
رَجُلٌ عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَمَنِ اتَّبَعَ هُدایَ فَلا یَضِلُّ وَلا یَشْقی قالَ مَنْ قالَ
بِالْاَئِمَّةِ وَاتَّبَعَ اَمْرَهُمْ وَلَمْ یَجُزْ طاعَتَهُمْ این است که امام صادق ع در خبر آن کتاب
فرموده اند هر کس گوش به ناطقی بدهد عبادت نموده است آن ناطق را پس اگر ناطق از خدا میگوید آن کس عبادت خدا نموده است

والا عبادت ابلیس را نموده است قال ع من اصغى الى ناطق فقد عبده فان كان الناطق عن الله
فقد عبد الله وان كان الناطق عن ابليس فقد عبد ابليس و بین است که نیز فرموده اند شر است اینکه بگوئید چیزیرا
که از ما نشنیده قال ع اما انه شر عليكم ان تقولوا بشيء مالم تسمعوه منا و نیز فرموده اند کسیکه اطاعت کند
خدا را بغیر گفته صادقین که خودشان هستند خدا تعالی لازم آید که تحیر را تا مردن قال من دان الله بغير سماع
عن صادق الزمه الله التيه الى الفناء و كذا و كذا و كذا از امثال این اخبار مذکوره که ناطق است که محل اخذ دین
و امر و نهی خدا تعالی ائمه تعلیم است کما اینکه در آیه فاسئلوا اهل الذكر ان كنتم لا تعلمون در ضمن اخبار دانسته شد
از امام ثامن ع محصل کلام اینست که باید جلوس شان نزد کسی باشد که آنرا دعوت کند از پنج چیز بسوی پنج چیز دیگر از شک بسوی یقین
و از ریا بسوی اخلاص و از رغبت بسوی رهبت و از کبر بسوی تواضع و از غش بسوی نصیحت کما اینکه رسول خدا صلعم در خبر بحار فرموده اند
و واضح است که این خبر فی الحقیقه بیان ثمره علم یقین و تقوی است که در قول دیگر آن حضرت صلعم دانسته شد قال ص لا تجلسوا
الا عند كل عالم يدعوكم من خمس الى خمس من الشك الى اليقين ومن الرياء الى الاخلاص ومن
الرغبة الى الرهبة ومن الكبر الى التواضع ومن الغش الى النصيحة و تعبیر میشود از این علم یقین
و تقوی بعلم دل قلب کما اینکه در قول دیگر آنحضرت ص است در خبر آن کتاب قال ع العلم علمان علم على اللسان فذاك
حجة على ابن آدم وعلم في القلب فذاك العلم النافع ششم آنکه طالبین علم سه صنف هستند چنانچه
امیر ع فرموده اند در خبر آن کتاب یک صنف تعلم میکنند از برای مراء و جدل کردن و یک صنف تعلم میکنند از برای استطاله
و خدعه و یک صنف تعلم میکنند از برای فقه و عمل و دو صنف اول مذموم بشر و یک صنف اخیر ممدوح بخیر است قال ع
طلبة هذا العلم ثلاثة اصناف فاعرفوهم بصفاتهم واعيانهم صنف منهم يتعلمون
العلم للمراء والجدل وصنف منهم يتعلمون للاستطالة والختل وصنف منهم يتعلمون
للفقه والعمل واما صاحب المراء والجدل تراه موذيا ممارياً للرجال في اندية المقال
قد تسربل بالتخشع وتخلى من الورع فدق الله من هذا خيشومه وقطع منه حيزومه
واما صاحب الاستطالة والختل فانه يستطيل على اشباهه من اشكاله ويتواضع

لِلْأَغْنِيَاءِ مِنْ دُونِهِمْ فَهُوَ لِحَلْوَائِهِمْ هَاضِمٌ وَلِدِينِهِ حَاطِمٌ فَأَعْمَى اللَّهُ مِنْ هَذَا بَصَرَهُ
وَقَطَعَ مِنْ آثَارِ الْعُلَمَاءِ أَثَرَهُ وَأَمَّا صَاحِبُ الْفِقْهِ وَالْعَمَلِ تَرَاهُ ذَا كَآبَةٍ وَحُزْنٍ قَدْ قَامَ
اللَّيْلَ فِي حِنْدِسِهِ وَقَدِ انْحَنَى بِعَمَلٍ فَيَخْشَى خَائِفاً وَجِلاً مِنْ كُلِّ أَحَدٍ إِلَّا مِنْ كُلِّ ثِقَةٍ مِنْ
إِخْوَانِهِ فَشَدَّ اللَّهُ مِنْ هَذَا أَرْكَانَهُ وَأَعْطَاهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَمَانَهُ وواضح است که طلب
علم بچهار وجه که سبب دخول نار است در قول رسول ص داخل در صنف اول است یکی آنکه طلب کند علم را از برای
مفاخره با علماء دیگی طلب کند علم را از برای منازعه با سفهاء دیگی طلب کند علم را از برای صرف دادن وجوه مردم را بسوی خود
دیگی طلب کند علم را از برای اخذ نمودن او از امراء قَالَ مَنْ طَلَبَ الْعِلْمَ لِأَرْبَعٍ دَخَلَ النَّارَ لِيُبَاهِيَ بِهِ الْعُلَمَاءَ
أَوْ يُمَارِيَ بِهِ السُّفَهَاءَ أَوْ لِيَصْرِفَ بِهِ وُجُوهَ النَّاسِ إِلَيْهِ أَوْ يَأْخُذَ بِهِ مِنَ الْأُمَرَاءِ حاصل اینست
که باید تعلم علم از برای خدا تعالی باشد و اگر اراده شود بآن غیر خدا تعالی پس باید پر شود محل قعود آن از آتش کما اینکه نیز آنحضرت
فرموده اند مَنْ تَعَلَّمَ عِلْماً لِغَيْرِ اللَّهِ وَأَرَادَ بِهِ غَيْرَ اللَّهِ فَلْيَتَبَوَّءْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ مقتم آنکه جاهل
متعلم شبیه عالم است کما اینکه عالم متعسف شبیه جاهل است چنانچه امیر ع در آن کتاب فرموده اند قَالَ سَلْ تَفَقُّهاً وَلَا
تَعَنُّتاً فَإِنَّ الْجَاهِلَ الْمُتَعَلِّمَ شَبِيهٌ بِالْعَالِمِ وَإِنَّ الْعَالِمَ الْمُتَعَسِّفَ شَبِيهٌ بِالْجَاهِلِ مشتم
آنکه از جمله حقوق معلم بر متعلم این است که اکثار نکند بر آن سؤال را و نیز سبقت نگیرد آنرا در جواب و نیز اصرار نکند
بر آن اگر اعراض کرده و اخذ نکند بجامه آن اگر کسل شود و اشاره نکند بسوی آن بدست و چشم بهم نکند و نزد آن و
مشاوره نکند در مجلس آن و نیز طلب نکند مفاسد آنرا و نیز نگوید در مجلس آن گفت فلان و فلان بر خلاف قول آن و نیز
افشاء نکند از آن سری را و نیز غیبت نکند نزد آن و نیز حفظ کند آنرا در حضور و غیاب و نیز تعمیم دهد قوم را بسلام و مخصوص
نماید آنرا بتحیت و جلوس نماید پیش دو دست آن و نیز اگر حاجتی از برای آن باشد سبقت گیرد قوم را در خدمت آن و نیز
ملول نشود از طول صحبت آن کما اینکه در قول سوم در خبر آن کتاب قَالَ ع إِنَّ مِنْ حَقِّ الْمُعَلِّمِ عَلَى الْمُتَعَلِّمِ
أَنْ لَا يُكْثِرَ السُّؤَالَ عَلَيْهِ وَلَا يَسْبِقَهُ فِي الْجَوَابِ وَلَا يُلِحَّ عَلَيْهِ إِذَا أَعْرَضَ وَلَا يَأْخُذَ بِثَوْبِهِ إِذَا كَسِلَ
وَلَا يُشِيرَ إِلَيْهِ بِيَدِهِ وَلَا يَغْمِزَهُ بِعَيْنِهِ وَلَا يُشَاوِرَ فِي مَجْلِسِهِ وَلَا يَطْلُبَ عَوْرَاتِهِ وَأَنْ لَا يَقُولَ

فلان و فلان خلاف قوله و لا یفشی له سرّا و لا یغتاب عنده و ان یحفظه شاهدا و غائبا و یعمّ
القوم بالسلام و یخصّه بالتحیّة و یجلس بین یدیه و ان کان له حاجة سبق القوم الی خدمته
و لا یملّ من طول صحبته الخ و نیز از حقوق عالم تعظیم آن و توقیر مجلس آنست و بلند نمودن صوت بر آن و جواب ندادن [illegible]
که سؤال میکنند از او تا اینکه آن جواب بدهد و تحدیث نکند احدی در مجلس آن و اگر آن ذکر شود به بدی دفع کند از او و اینکه ستر کند
عیوب او را و اظهار کند مناقب آنرا و مجالست نکند دشمن آنرا و دشمن ندارد دوست آنرا که اگر چنین کند تعلّم آن از برای خدا تعالی
خواهد بود چنانچه در قول امام سجّاد ع در خبر آن گذشت قال ع و حقّ سائسك بالعلم التعظیم له و التوقیر لمجلسه
و حسن الاستماع الیه و الاقبال علیه و ان لا ترفع علیه صوتك و لا تجیب احدا یسأله عن شیء
حتّی یکون هو الّذی یجیب و لا تحدّث فی مجلسه احدا و لا تغتاب عنده احدا و ان تدفع عنه
اذا ذکر عندك بسوء و ان تستر عیوبه و تظهر مناقبه و لا تجالس له عدوّا و لا تعادی له
ولیّا فاذا فعلت ذلك شهد لك ملائکة الله بانّك قصدته و تعلّمت علمه لله جلّ اسمه
لا للناس و کذا و کذا و کذا از امثال این اخبار که دلالت میکند که از برای این صفات متعلّم از برای خدا تعالی است چنانکه
از برای صفات سابقه نیز متعلّم از برای غیر خدا تعالی است و الحمد لله ربّ العالمین و امّا امور متعلّقه بعمل العلم فامور
اوّل آنکه علم متعلّمین قاطع عذر متعلّمین است چنانکه امیر ع در خبر اوّل مجار فرموده اند قال ع قطع العلم عذر المتعلّلین
دوم آنکه عالم تارک علم خود متأذّی است اهل نار از بدبوی آن چنانکه در قول رسول خدا ص در خبر آن گذشت قال ص و انّ
اهل النار لیتأذّون من ریح العالم التارك لعلمه و انّ اشدّ اهل النار ندامة و حسرة
رجلٌ دعا عبدا الی الله فاستجاب له فاطاع الله فدخل الجنّة و ادخل الداعی الی النار
بترکه علمه و اتّباعه هواه و عصیانه لله الخ سیّم علم حجّت است بر آن چنانکه امیر ع در خبر آن کتاب
فرموده اند قال ع العلم کلّه حجّة و وبال است بر صاحبش مگر آنچه عمل نموده است بان چنانکه رسول خدا ص
در خبر آن کتاب فرموده اند قال ص کلّ علم وبال علی صاحبه الّا من عمل به چهارم عالم غیر عامل مثل
درخت بی ثمر است که افاده نیابد از حمل خود بلکه حجّت بر آن اعظم و حسرت از برای آن الزم است چنانکه امیر ع در نهج البلاغه

فرموده اند قال فان العالم العامل بغير علمه كالجاهل الحائر الذي لا يستفيق من جهله بل الحجة عليه
اعظم والحسرة له الزم وهو عند الله الوم ۱۲ یعنی آنکه غیر عمل بعلم و حب طلب علم نیست که بیکه معلوم است
از تفسیر امام صادق ع در خبر اول بکار فی قول الله تعالی انما یخشی الله من عباده العلماء قال من يصدق قوله
فعله ومن لم يصدق فعله قوله فليس بعالم پس بدعا لم عمل کند بعلم خود و تارک عمل علم خود را جاهل قرار داده است
و کذا یقین اقدام لازم است و الا یقین خود را شک قرار داده است کما اینکه امیر ع در نهج البلاغه فرموده اند قال ع لا تجعلوا
علمكم جهلا ويقينكم شكا اذا علمتم فاعملوا واذا تيقنتم فاقدموا و نیز دانسته شود که ترک عمل بعلم
یکی از آفت بیشتر علماء است که از امام صادق ع است در خبر اول بکار طمع و بخل و ریاء و عصبیت و حب مدح و خوض در
چیزی که نرسند بحقیقت او و تکلف در زینت دادن کلام بزوائد الفاظ و قلت حیاء از خدای تعالی و افتخار و ترک عمل بانچه دانسته است
قال ع الخشية ميراث العلم والعلم شعاع المعرفة وقلب الايمان ومن حرم الخشية لا يكون
عالما وان شق الشعر في متشابهات العلم قال الله عز وجل انما يخشى الله من عباده
العلماء وآفة العلماء ثمانية الطمع والبخل والرياء والعصبية وحب المدح
والخوض فيما لم يصلوا الى حقيقته والتكلف في تزيين الكلام بزوائد الالفاظ وقلة
الحياء من الله والافتخار وترك العمل بما علموا و کذا و کذا اخبار زیاده از ائمه ع وارد است در
مذمت و عقوبت عالم غیر عامل پس اینکه مغفرت میشود از برای جاهل هفتاد گناه قبل از اینکه مغفرت شود از برای
عالم یک گناه چنانکه از امام صادق ع است در خبر ان کتاب قال ع یا حفص انه يغفر للجاهل سبعون
ذنبا قبل ان يغفر للعالم ذنب واحد ومن تعلم وعمل وعلم لله دعي في ملكوت
السموات عظيما فقيل تعلم لله وعمل لله وعلم لله والحمد لله رب العالمين واما امور
متعلقه بنشر علم مطلوب الطلب اول آنکه گذشت در آیه من احیاها الخ که اخراج یک نفس از ضلالت
بسوی هدایت گویا احیاء جمیع نفس است و نیز گذشت احیاء اسلام بتعلیم فرق بین انبیاء و احیاء کننده یک درجه است
در جنت و نیز گذشت که بهترین مردم بعد از ائمه اطهار کسیست که مذاکره کند امر ایشان را و دعوت کند بسوی ایشان

و نیز گذشت که مداد علماء ارجح است از دماء شهداء روز قیامت و نیز گذشت که انفاق و بذل علم از جمله حقایق ایمان است
و نیز گذشت که عالم شافع است بخلاف عابد وغیره وغیره وغیره از اشباه این اخبار پس کسیکه تعلیم کند بابی از علم را از برای اوست مثل اجر
عاملین بدون نقص از اجور ایشان در قول امام باقر ع در جزو اول بحار قال ع مَنْ عَلَّمَ بابَ هُدًى كانَ لَهُ اَجْرُ مَنْ عَمِلَ
بِهِ وَلا يُنْقَصُ اُولٰئِكَ اُجُورَهُمْ وَمَنْ عَلَّمَ بابَ ضَلالٍ كانَ لَهُ وِزْرُ مَنْ عَمِلَ بِهِ وَلا يُنْقَصُ اُولٰئِكَ
مِنْ اَوْزارِهِمْ بلکه امیر ع در نهج البلاغه فرموده اند افضل آنچه میرسد انسان از دنیا باید احیاء حق و اطفاء باطل باشد نه بلوغ لذت
و شفاء غیظ قال ع فَلا يَكُنْ اَفْضَلُ ما نِلْتَ مِنْ دُنْياكَ بُلُوغُ لَذَّةٍ اَوْ شِفاءُ غَيْظٍ وَلٰكِنْ اِحْياءُ
حَقٍّ اَوْ اِطْفاءُ باطِلٍ **دوم** آنکه گذشت حرمت کتمان علم و کذا حرمت بذل او در غیر محل او و کذا او کذا از
امثال این اخبار پس قول رسول ص که واجب است بر عالم اظهار علم نزد ظهور بدعت در جزو اول کتاب قال ص اِذا ظَهَرَتِ الْبِدَعُ
فِي اُمَّتِي فَلْيُظْهِرِ الْعالِمُ عِلْمَهُ فَاِنْ لَمْ يَفْعَلْ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللّٰهِ **سوم** آنکه مجادله دو قسم است مجادله حرام
و مجادله واجب اَمّا اوّل از جهة قول امیر ع در جزو اول کتاب قال ع لَعَنَ اللّٰهُ الَّذِينَ يُجادِلُونَ فِي دِينِهِ
اُولٰئِكَ مَلْعُونُونَ عَلىٰ لِسانِ نَبِيِّهِ وَاَمّا دوم از جهة قول رسول ص در جزو اول کتاب قال ص نَحْنُ الْمُجادِلُونَ فِي
دِينِ اللّٰهِ و اول عبارت است از مجادله بغیر احسن و دوم عبارت است از مجادله باحسن کما اینکه امام صادق ع در جزو اول کتاب فرموده اند
قال ع اَلْجِدالُ بِالَّتِي هِيَ اَحْسَنُ قَدْ قَرَنَهُ الْعُلَماءُ بِالدِّينِ وَالْجِدالُ بِغَيْرِ الَّتِي هِيَ اَحْسَنُ مُحَرَّمٌ حَرَّمَهُ اللّٰهُ
تَعالىٰ عَلىٰ شِيعَتِنا الخ و اول یعنی جدال بغیر احسن عبارت است از رد نمودن مبطل است بجهل که خدا تعالی نصب فرموده است
بخلاف دوم کما اینکه آنحضرت ع در ذیل خبر مذکور فرموده اند قال ع اَمَّا الْجِدالُ بِغَيْرِ الَّتِي هِيَ اَحْسَنُ اَنْ
تُجادِلَ مُبْطِلاً فَيُورِدُ عَلَيْكَ باطِلاً فَلا تَرُدُّهُ بِحُجَّةٍ قَدْ نَصَبَهَا اللّٰهُ تَعالىٰ الخ و باید دانسته شود که
حجة الهیه که نصب فرموده است و جدال با او جدال بالطریق احسن است که واجب است و جدال بغیر او جدال بغیر احسن است
که حرام است دو چیز است یکی سلسله اهل عصمت و یکی عقول کما اینکه عالم موسی بن جعفر ع در جزو اول بحار فرموده اند
قال ع اِنَّ لِلّٰهِ عَلَى النّاسِ حُجَّتَيْنِ حُجَّةً ظاهِرَةً وَحُجَّةً باطِنَةً فَاَمَّا الْحُجَّةُ الظّاهِرَةُ فَالْاَنْبِياءُ
وَالرُّسُلُ وَالْاَئِمَّةُ ع وَاَمَّا الْحُجَّةُ الْباطِنَةُ فَالْعُقُولُ و واضح است که اگر حال علم و دانش سلسله اهل بیان

باین دو حجت الهیه مجادله نموده بودند در غایت مقامات حجت داخلیه و حجت خارجیه ابدا مغلوب و مجوج نمیشدند و اختلاف مرتفع بود
بین ایشان زیرا که مغلوبیت مقیم حجت الهیه لازم دارد مغلوبیت رب علی را که باطل است عقلاً و نقلاً از جمله قول امیر ع در خبر آن
کتاب اِذَا اخْتَلَفَ عَلَیْهِمْ اَمْرُهُمْ قَاسُوْا وَعَمِلُوْا بِالرَّاْیِ و قول امام صادق ع اِنَّمَا الدِّیْنُ وَاحِدٌ
پس مغلوبیت و مجوجیت و اختلاف ناشی از تعدی و تخطی نمودن از حجت منصوصه الهیه است کما اینکه ارشاد نبوی این بیان فرموده‌اند
امیر ع در خبر آن کتاب لَوْ سَکَتَ الْجَاهِلُ سَقَطَ الْاِخْتِلَافُ و بیانات کافیه در این باب در اصول کلام شده است
طالبین حق و صواب مراجعه نمایند و الحمد لله الذی هدینا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدینا الله کَلَّا اِنَّ الْاِنْسَانَ
لَیَطْغٰی اَنْ رَاٰهُ اسْتَغْنٰی اِنَّ اِلٰی رَبِّکَ الرُّجْعٰی کلمه کلا نفی است از بودن غیر قضیه ما بعد خود خواه جزء
قضیه نفی باشد و چه قضیه اثبات کما اینکه تصدیق میکند (بیانا) از این دو آیه سوره مطففین کَلَّا اِنَّ الْفُجَّارَ لَفِیْ سِجِّیْنٍ کَلَّا
اِنَّ کِتَابَ الْاَبْرَارِ لَفِیْ عِلِّیِّیْنَ چنانچه در تفسیر امام باقر ع است در خبر صحیح و غیره قَالَ اِنَّ اللّٰهَ خَلَقَنَا مِنْ
اَعْلٰی عِلِّیِّیْنَ وَخَلَقَ قُلُوْبَ شِیْعَتِنَا مِمَّا خَلَقَنَا مِنْهُ وَخَلَقَ اَبْدَانَهُمْ مِنْ دُوْنِ ذٰلِکَ وَقُلُوْبُهُمْ
تَهْوِیْ اِلَیْنَا لِاَنَّهَا خُلِقَتْ مِمَّا خُلِقْنَا ثُمَّ تَلَا هٰذِهِ الْاٰیَةَ کَلَّا اِنَّ کِتَابَ الْاَبْرَارِ لَفِیْ عِلِّیِّیْنَ اِلٰی
اَنْ قَالَ وَخَلَقَ عَدُوَّنَا مِنْ سِجِّیْنٍ وَخَلَقَ قُلُوْبَ شِیْعَتِهِمْ مِمَّا خَلَقَهُمْ مِنْهُ وَاَبْدَانَهُمْ
مِنْ دُوْنِ ذٰلِکَ فَقُلُوْبُهُمْ تَهْوِیْ اِلَیْهِمْ لِاَنَّهَا خُلِقَتْ مِمَّا خُلِقُوْا مِنْهُ ثُمَّ تَلَا هٰذِهِ الْاٰیَةَ
کَلَّا اِنَّ کِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِیْ سِجِّیْنٍ الخ یعنی غیر این نیست کتاب ابرار در علیین است و غیر این نیست کتاب فجار در سجین است
که در این هنگام منزلت کلمه کلا منزله کلمه انما است که مفید اثبات ما بعد و نفی غیر او را میکند و از این مختصر بیان برکت اصول متقدمه
واضح شد که کلا در آیات قرآنیه از آیه بعد است نه از آیه قبل کما اینکه اهل تفاسیر بکنونت نفی از سابق و بکنونت نفی از لاحق قرار داده‌اند
مثل دو آیه مذکوره که اول را یعنی کَلَّا اِنَّ کِتَابَ الْفُجَّارِ را نفی از سابق و دوم را یعنی کَلَّا اِنَّ کِتَابَ الْاَبْرَارِ را نفی
از لاحق قرار داده‌اند پس ظاهر و متن آیه مذکوره بنا بر این تفریع از اصل مذکور این است که غیر از این نیست در اینکه انسان زمانیکه
استغنا پیدا نمود کفران و طغیان و انکار خواهد نمود در اینکه بسوی پروردگار تو است رجوع کما اینکه امام ع در خبر علی بن ابراهیم
فرموده‌اند قَالَ اِنَّ الْاِنْسَانَ اِذَا اسْتَغْنٰی یَکْفُرُ وَیَطْغٰی وَیُنْکِرُ اِنَّ اِلٰی رَبِّکَ الرُّجْعٰی و نیز

انباء و تصدیق میکند از این آیه که استغناء انسان موجب کفران است آیه سوره زخرف اگر نمیشدند مردم یک امت کافره هر آینه
قرار داده بودیم از برای کافرها سقفها از نقره کما اینکه امام صادق ع در خبر فصل الخطاب فرموده اند قال لولا ان یکون الناس
امة واحدة كفارا لجعلنا لمن يكفر بالرحمن —— ثم قال لو فعل الله عز وجل لفعلوا
حاصل این است هر یک از دو خبر مذکور با دو آیه مذکوره انباء و تصدیق میکند دیگری را که مراد از استغناء موجب کفر و انکار بعث و نشر
جعل سقوف بیوت است از نقره کما اینکه امام صادق ع در خبر خیبر قسم یاد فرمودند که اگر خدای تعالی چنین میفرمودند هر آینه ناس هم کافر میشدند
کلا نه مراد مطلق استغناء است تا اینکه اشکال شود که این دو آیه مذکوره معارض است با آیه سوره نجم وانه هو اغنى واقنى که ظاهر است
که اغناء از باری تعالی است چنانچه مراد از اغناء در آیه اخیره استغناء از ناس بمعیشت است کما اینکه امیر ع در خبر مستدرک فرموده اند
قال في قول الله عز وجل وانه هو اغنى واقنى اغنى كل انسان بمعيشته وارضاه بكسبه پس منافی
بین آیات مذکوره نیست و مورد دو آیه اول غیر مورد آیه سیم است و غنی و استغناء یعنی آیه سیم مأمور به است کما اینکه در قول صادق ع
است در دوم وسائل قال اسئلوا الله الغنى في الدنيا و نیز در قول دیگر آنحضرت ع است در خبر آن کتاب ان رجلا
اتى ابا عبد الله فقال اني لا احسن ان اتجر انا محارف محتاج فقال اعمل فاحمل على رأسك
واستغن عن الناس و نیز در قول امیر ع است قال اوحى الله الى داود ع انك نعم العبد لولا انك
من بيت المال ولا تعمل بيدك شيئا قال فبكى داود ع اربعين صباحا فاوحى الله الى
الحديد ان لن لعبدي داود فكان يعمل كل يوم درعا فيبيعها بالف درهم فعمل ثلاثمائة
وستين درعا فباعها بثلاثمائة وستين الفا واستغنى عن بيت المال پس اگر گفته شود
استغناء داود بسیصد و شصت هزار درهم معارض است با قول امام صادق ع در خبر مستدرک که مال چهار هزار درهم است و
دوازده هزار درهم گنج است و بیست هزار درهم از حلال جمع نمیشود و صاحب سی هزار درهم هالک است و نیست از شیعیان ما
کسیکه مالک شود یکصد هزار درهم را قال المال اربعة آلاف واثنا عشر الفا كنز ولم يجمع عشرون
الفا من حلال وصاحب ثلاثين الفا هالك وليس من شيعتنا من يملك مائة الف
ج خبر دوم اگرچه مطلق است لا اینکه خبر اول که خبر داود ع است نص وارد است در این اطلاق که از حیث [illegible] وارده

اصل ثابت است در قول امام صادق ع کُلُّ شَیْءٍ مُطْلَقٌ حَتّٰی یَرِدَ فِیْهِ نَصٌّ و بعبارۀ اخری از جملۀ فروعات نقض یقین بیقین آخر است که در وجه دیگر کلام آنحضرت ع است لَا یَنْقُضُ الْیَقِیْنَ بِالشَّکِّ اَبَدًا وَلٰکِنَّهٗ یَنْقُضُهٗ بِیَقِیْنٍ آخَرَ حاصل آنکه گاهی ده هزار و سی هزار درهم جمع میشود از برای کسیکه مرزوق شده عمل صالح و عطا میکند اقرباء را کما اینکه امام صادق ع نیز در خبر مستدرک فرموده اند قَالَ مَا اَعْطَی اللّٰهُ عَبْدًا ثَلَاثِیْنَ اَلْفًا وَهُوَ یُرِیْدُ بِهٖ خَیْرًا وَقَالَ مَا جُمِعَ لِرَجُلٍ عَشَرَۃُ اٰلَافٍ مِنْ حِلٍّ وَقَدْ جَمَعَهَا اللّٰهُ لِاَقْوَامٍ اِذَا اُعْطُوا الْقَرِیْبَ وَ رُزِقُوا الْعَمَلَ الصَّالِحَ وَقَدْ جَمَعَ اللّٰهُ لِقَوْمٍ الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَۃَ تا اشکالی در بین نیست بحمد الله و منته و اما تفقه در آیه کَلَّا اِنَّ الْاِنْسَانَ الخ اول آنکه کسانیکه جمع میکنند مال را بر سه طبقه هستند کما اینکه رسول الله فرموده اند یکطبقه جمع میکنند مال از حلال و حرام و انفاق میکنند در آنچه خدا تعالی واجب فرموده است این طبقه در نار است و یکطبقه دوست میدارند جمع مال را از حلال و صرف او را در وجوه بر و صلاح و این طبقه معذبند اگر مناقشه شوند و سالمند اگر عفو شود از ایشان و یکطبقه از امت دوست ندارند جمع مال را و رضای ایشان از دنیا سد جوعه و ستر عورت است و این طبقه آمن هستند و خوفی نیست بر ایشان قال ص یَکُوْنُ اُمَّتِیْ فِی الدُّنْیَا عَلٰی ثَلَاثَۃِ اَطْبَاقٍ وَاَمَّا الطَّبَقُ الْاَوَّلُ فَلَا یُحِبُّوْنَ الْمَالَ وَاِدِّخَارَہٗ وَلَا یَسْعَوْنَ فِیْ اقْتِنَائِهٖ وَاحْتِکَارِهٖ وَاِنَّمَا رِضَاهُمْ مِنَ الدُّنْیَا سَدُّ جَوْعَۃٍ وَسَتْرُ عَوْرَۃٍ وَغِنَاهُمْ فِیْهَا مَا بَلَغَ بِهِمُ الْاٰخِرَۃَ فَاُولٰٓئِکَ الْاٰمِنُوْنَ الَّذِیْنَ لَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ وَاَمَّا الطَّبَقُ الثَّانِیْ فَاِنَّهُمْ یُحِبُّوْنَ الْمَالَ مِنْ اَطْیَبِ وُجُوْهِهٖ وَاَحْسَنِ سُبُلِهٖ یَصِلُوْنَ بِهٖ اَرْحَامَهُمْ وَ یَبَرُّوْنَ بِهٖ اِخْوَانَهُمْ وَیُوَاسُوْنَ بِهٖ فُقَرَاءَهُمْ وَلَعَضُّ اَحَدِهِمْ عَلَی الرَّضْفِ اَیْسَرُ عَلَیْهِ مِنْ اَنْ یَکْتَسِبَ دِرْهَمًا مِنْ غَیْرِ حِلِّهٖ اَوْ یَمْنَعَهٗ مِنْ حَقِّهٖ اَوْ یَکُوْنَ لَهٗ خَازِنًا اِلٰی حِیْنِ مَوْتِهٖ فَاُولٰٓئِکَ الَّذِیْنَ اِنْ نُوْقِشُوْا عُذِّبُوْا وَاِنْ عُفِیَ عَنْهُمْ سَلِمُوْا وَاَمَّا الطَّبَقُ الثَّالِثُ فَاِنَّهُمْ یُحِبُّوْنَ جَمْعَ الْمَالِ مِمَّا حَلَّ وَحَرُمَ وَمَنْعَهٗ مِمَّا افْتُرِضَ وَوَجَبَ اِنْ اَنْفَقُوْهُ اَنْفَقُوْهُ اِسْرَافًا وَبِدَارًا وَاِنْ اَمْسَکُوْهُ اَمْسَکُوْهُ بُخْلًا وَاحْتِکَارًا

اولئك الذين ملكت الدنيا زمام قلوبهم حتى اوردتهم النار بذنوبهم دوّم آنکه طبقهٔ دوم
که جمع میکنند مال را از حلال و صرف میکنند در برّ و صلاح اگرچه بعد از طبقهٔ سیم هستند که دوست ندارند جمع مال را و رضای
ایشان از دنیا برسد جوعه و ستر عورتست الا اینکه مأمورند بجمع مال از برای طلب آخرت کما اینکه امام صادق ع فرموده اند
در خبر دوم وسائل بقوله لا خير فيمن لا يحب جمع المال يكف به وجهه ويقضي به دينه ويصل به رحمه
و نیز در کلام دیگر آنحضرتست قال رجل لابي عبد الله انا لنطلب الدنيا ونحب ان نؤتاها فقال
تحب ان تصنع بها ماذا قال اعود بها على نفسي وعيالي واصل بها واتصدق بها
واحج واعتمر فقال ابو عبد الله ع ليس هذا طلب الدنيا هذا طلب الآخرة و وجه ماموریت عون بودن
مال است از برای آخرت کما اینکه رسول خدا ص فرموده اند قال ص نعم العون على تقوى الله الغنى و امام ع
فرموده اند قال ع نعم العون الدنيا على طلب الآخرة سیم آنکه غنی اگر صلهٔ رحم کننده باشد و احسان کننده برادران
مؤمنین خود باشد اجر آن دو مقابل است کما اینکه امام صادق ع در خبر مستدرک فرموده اند ذكر رجل عند ابي عبد الله
الاغنياء ووقع فيهم فقال ابو عبد الله ع اسكت فان الغني اذا كان وصولا لرحمه وبارّا
باخوانه اضعف الله له الاجر ضعفين لان الله يقول وما اموالكم ولا اولادكم بالتي
تقربكم عندنا زلفى الا من آمن وعمل صالحا فاولئك لهم جزاء الضعف بما عملوا وهم
في الغرفات آمنون بلی باید دانست که با قیام بحقوق الهیه مال نمی خواهد ند کما اینکه معلوم است از قول داود ع در
خبر امام صادق ع در بعضی بحار قال ع ان الله تبارك وتعالى اوحى الى داود ع ما لي اراك وحدانا
قال هجرت الناس وهجروني فيك قال فما لي اراك ساكتا قال خشيتك اسكتتني قال
فما لي اراك نصبا قال حبك انصبني قال فما لي اراك فقيرا وقد افدتك قال القيام بحقك
افقرني الخ و اجتماع نشود مال مگر بپنج صفت مذمومه بخل شدید و امل طویل و حرص غالب و قطع رحم و اختیار دنیا بر آخرت
کما اینکه امام ثامن ع در دوم وسائل فرموده اند بقوله لا يجتمع المال الا بخمس خصال ببخل شديد و
امل طويل وحرص غالب وقطيعة رحم وايثار الدنيا على الآخرة و امام صادق ع فرموده اند که عقلا

تا ترک کنند فضول دنیا را و در خبر است که قال یا هشام ان العقلاء ترکوا فضول الدنیا الخ و امام سابع ع فرموده اند
که لقمان فرموده بفرزند خود ای پسر اخذ کن از دنیا بقدر حاجت و داخل نشو در او دخول شدنی که ضرر رساند باخرت تو و ترک کن او را پس بدرستی
عیال مردم و دنیا بحر عمیق است غرق شده اند در او صنف کثیر قال ع کان لقمان یقول لابنه یا بنی ان الدنیا بحر
وقد غرق فیها جیل کثیر الی ان قال یا بنی خذ من الدنیا بلغة ولا تدخل فیها دخولا تضر
باخرتک ولا ترفضها فتکون عیالا علی الناس و بقیه کلام در مقام موکول است بغیر این مقام والحمد لله رب العالمین

ارأیت الذی ینهی عبدا اذا صلی ظاهر در تنزیل این آیه چنانست که در خبر وارد است که نبی نماز میکرد و مرور نمود
بآنحضرت ص ابوجهل گفت یا محمد آیا نهی نکردم ترا از نماز و وعده شر داد آنحضرت را پس آنحضرت غلظه نمود از برای او و
پرخاش کرد او را قال قال ابن عباس کان النبی ص یصلی عند المقام فمر به ابوجهل فقال
یا محمد الم انهک عن هذا و توعده فاغلظ له رسول الله ص وانتهره فقال یا محمد بای
شیء تهددنی اما والله انی لاکثر هذا الوادی نادیا فنزل ارأیت الذی ینهی الی قوله
فلیدع نادیه سندع الزبانیة و تصدیق میکند صحت این ظاهر و تنزیل را خبر صحیح که ابوجهل گفت که محمد تعفیر وجه
میکند گفتند بلی گفت قسم بآنکه آن قسم یاد میکند اگر رؤیت کنم او را که این چنین بجا میاورد در هر آینه لگد مال کردن
او را پس گفته شد از برای او که این محمد ص است نماز میکند پس روان شد تا اینکه لگد کند گردن آنحضرت را پس متوجه شد از جهه خندق
از آتش پس نازل شد آیه مذکوره قال فی المجمع جاء فی الحدیث ان ابا جهل قال هل یعفر محمد وجهه بین
اظهرکم قالوا نعم قال فبالذی یحلف به لئن رأیته یفعل ذلک لاطأن علی رقبته فقیل ها
هو الذی ارأیت ان کان علی الهدی ذاک یصلی فانطلق لیطأ علی رقبته فما فجأهم الا وهو
ینکص علی عقبیه ویتقی بیدیه فقالوا ما لک یا ابا الحکم قال ان بینی وبینه خندقا من نار
وهولا واجنحة وقال النبی ص والذی نفسی بیده لو دنا منی لاختطفته الملائکة عضوا عضوا
فانزل الله سبحانه ارأیت الذی ینهی الی آخر السورة و تصدیق میکند این معنی مذکور را نیز که مراد از عبد
منهی از صلوة محمد بن عبدالله ص است آیه سوره صف هو الذی ارسل عبده بالهدی الخ کما اینکه در قرئت اهلبیت

که از بیت

که تنزیل است و در فصل الخطاب است انه سمع علیاً ع یقرء هو الذی ارسل عبده بالهدی و دین الحق
الآیه و مثل آیه سوره بنی اسرائیل سبحان الذی اسری بعبده لیلاً و از این بیانات معلوم شد آنچه در تفسیر علی بن ابراهیم
است از قرار دادن عبد در آیه را عبارت از نبی و قرار دادن نهی کننده از نماز را ولید بن المغیرة قال کان الولید
بن المغیرة ینهی الناس عن الصلوة و ان یطاع الله و رسوله فقال الله ارأیت الذی ینهی
عبداً اذا صلی که مخالف است با آنچه دانسته شد از آیات و روایات علاوه بر آیات بعد از ارأیت ان کان
علی الهدی و از او امر بالتقوی الخ که تماماً راجع است بمحمد بن عبد الله ص و ابو جهل کما سیجئ بیان او خواهد شد ان شاء الله
پس اگر گفته شود با بودن مراد از عبد مصلی محمد بن عبد الله ص و بودن آن بر هدی و بودن آن آمر بتقوی در آیات
مذکوره در این مقام استفهام از رؤیت آن از خودش در آیات مذکوره چه معنی دارد بلکه صحیح بودن استفهام در آیات دلیل است
بر صحت تفسیر علی بن ابراهیم که مراد از عبد مصلی و ثابت بر هدی و آمر بتقوی نبی است که در این صورت استفهام از رؤیت
این نبی از محمد بن عبد الله ص صحیح است جواب مستفهم عنه در فقره ارأیت الذی ینهی رؤیت نهی از صلوة است
و در فقره ارأیت ان کان علی الهدی رؤیت بودن نهی از صلوة بر هدی است و در فقره او امر بالتقوی
رؤیت نهی از صلوة است آمر بتقوی مثل فقره بعد که مستفهم عنه نیز رؤیت تکذیب و تولی است حاصل این است که سیاق
این چهار فقره متحد است که مستفهم عنه غیر محمد بن عبد الله ص است نه اینکه در فقره اول و آخر غیر آن و در فقره دوم و سیم
آنحضرت ص است تا اینکه استشکال شود باشکال مذکور که بحکم حجت باطنه است و حاصل معنی آیه مذکوره برکت آیه و ید آیه
این شد آیا رؤیت میکنی کسی را که نهی میکند عبد ما را که محمد بن عبد الله ص است از اینکه نماز میکند و شواهد صدق این تفسیر

خواهد آمد ان شاء الله تعالی ارأیت ان کان علی الهدی او امر بالتقوی ارأیت ان کذب
و تولی چون معلوم شد بحجت باطنه در فقره سابقه ارأیت الذی ینهی عبداً اذا صلی صحیح بودن مستفهم عنه
رؤیت محمد بن عبد الله ص بر هدی و آمر بتقوی باشد لذا مستفهم عنه حقیقه در این سه فقره رؤیت ابی جهل است مثل فقره
سابقه و سیاق جمیع فقرات اربع متحد است و دلیل بر خلاف این اصل قائم نشده است و حاصل معنی اینها این است آیا
رؤیت میکنی ای محمد ص اگر بود ابو جهل که نهی میکند تو را از نماز بر هدایت یا آمر میشد بتقوی آیا رؤیت میکردی اینکه تکذیب کند

تو را رد و ردی کرده اند او تو را تصدیق میکنند این تفسیر را قضیهٔ شرطیهٔ اِنْ کَانَ عَلَی الْهُدَی که این شرطیه منافی است بتحقیق
ارسال محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله بهدی در آیه سابقه اند که هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ عَبْدَهُ بِالْهُدَى وکذا بقضیه شرطیه اَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوَى
که منافی است بتحقق ارسال مذکور چنانچه واضح است در برای اهل نظر و تامل و بعبارة اخری اگر نهی از صلوة که ابی جهل است
بر هدایت بود یا امر کننده بتقوی بود در دیت میکردی که تکذیب کند تو را و روی کرد از تو چون چنین نیست پس نهی است
از صلوة بتکذیب و تولی و گذشت در اصول ماضیه که آنچه محل نظر و تامل است در برای اهل نظر و تامل خارج است صدور
آن از مصدر جلال باری تعالی شانه پس اگر گفته شود که در اصول متقدمه برکت اخبار ائمه علیهم السلام معلوم شد که هر یک از ظهور
و بطون آیات قرآنیه بعضی وجه است و بنا بر این احتمال گفته خواهد شد که تفسیر علی بن ابراهیم که مقصود از مصلی نامی و از نهی
ولید بن المغیره است از جمله وجوه ظهر آیه است که باید طرح نمود از بین ج گفته شد در اصول متقدمه که نزول قرآن بر یک وجه است
اگرچه قرائت آن بر بعضی وجه است که این احادیث و اصل منافی است که خبر مناقب و صافی و تفسیر علی بن ابراهیم جمیعاً
تنزیل آیه مذکوره باشد کما اینکه واضح است پس منحصر است تنزیل آیه در وجه اول و لیکن از این بیانات برکت حجج طاهره
و حجه طاهره مبرهن و مدلل شد که فقره أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى از جمله اجزاء آیه بوده نیست و بمنزله آن در اداء
نفیع است نه کسر نه از جمله اجزاء آن آیه کما اینکه در تفسیر علی بن ابراهیم و برهان است زیرا که در این هنگام استفهام در آیه مستقیم
نخواهد شد یعنی ادکما اینکه واضح است نزد تامل از برای اهل نظر و تامل علاوه بر اینکه در این هنگام قضیه شرطیه سابقه اِنْ كَانَ
عَلَی الْهُدَی الخ بجواب و جزاء خواهد ماند و حاصل معنی چنین میشود آیا رؤیت میکنی ای محمد اگر تکذیب بنده رد و ردی کردند آیا
نمیدانند بتحقیق خدا رؤیت میکند و اجزاء آیه در این هنگام مربوط و مستقیم نخواهد شد نزد تو أَلَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى برکت
دو خبر مذکور از مناقب و صافی که نهی از صلوة محمد بن عبد الله ص ابوجهل بوده تفسیر این آیه معلوم شد که مقصود از مستفهم عنه
در این آیه علم ابی جهل است آیا نمیدانند ابوجهل که تکذیب میکنند و ردی میکردند با اینکه بتحقیق خدا رؤیت میکند تکذیب
و ردی کردن او را كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ و ایضاً
برکت دو خبر مذکور مناقب و صافی که نهی از صلوة محمد بن عبد الله ص ابوجهل بوده تفسیر این آیه معلوم شد که چنین است
نیست غیر این اگر منتهی نشود ابوجهل از تکذیب و روی کردن خود هر آینه اخذ میکنیم بناصیه او که ناصیه دروغگو و خاطی است

و تصدیق میکند این تفسیر را فی الجمله آیه سوره هود مَا مِنْ دَابَّةٍ اِلَّا هُوَ اٰخِذٌ بِنَاصِیَتِهَا و آیه سوره رحمن فَیُؤْخَذُ
بِالنَّوَاصِیْ وَالْاَقْدَامِ در اینکه مراد از لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِیَةِ اخذ بناصیه است فَلْیَدْعُ نَادِیَهٗ سَنَدْعُ
الزَّبَانِیَةَ گذشت در خبر مناقب که ابوجهل گفت یا محمد بِاَیِّ شَیْءٍ تُهَدِّدُنِیْ اَمَا وَاللّٰهِ اِنِّیْ لَاَکْثَرُ
هٰذَا الْوَادِیْ نَادِیًا ای محمد ص بچه چیز تهدید میکنی مرا آگاه باش قسم بخدا بتحقیق من بیشتر هستم از این وادی
از حیث مجلس و اصحاب او که از اینجا معلوم شد تفسیر فَلْیَدْعُ نَادِیَهٗ پس باید ابوجهل که گوینده این کلام است بخواند
مجلس و اصحاب او را زود است میخوانیم ما هم زبانیه را و از اینجا واضح شد آنچه در تفسیر علی بن ابراهیم است قال
فَلَمَّا مَاتَ اَبُوْطَالِبٍ نَادٰی اَبُوْجَهْلٍ وَالْوَلِیْدُ هَلُمُّوْا فَاقْتُلُوْا مُحَمَّدًا فَقَدْ مَاتَ الَّذِیْ
کَانَ یَنْصُرُهٗ فَقَالَ اللّٰهُ فَلْیَدْعُ الخ پس مایکه وفات شد ابوطالب ندا کرد ابوجهل و ولید بیائید
بکشید محمد ص را بتحقیق مرد آن کسی که نصرت میشنود آنرا پس فرمود خدا پس باید بخواند الخ زیرا که این مضمون اولا
بی مناسبت است با فقرات سابقه که دانسته شد چنانچه در کمال مناسبت است با خبر مناقب و صافی و ثانیا نزول
فَلْیَدْعُ نَادِیَهٗ بعد از گفتن ابی جهل و ولید بیائید بکشید محمد ص را موقع است و ثالثا اگر مقتضای این مضمون
که خواندن ابوجهل و ولید کشتن نبی ص بعد از موت ابی طالب باشد لازم دارد که نزول اول قرآن که سوره
اقرء است کما اینکه از امام صادق ع دانسته شد از بعد از موت ابوطالب باشد و این امر صحیح نیست زیرا که
در ضمن حصول مقدمه دانسته شد از تفسیر عسکری ع در بیان آیه فَاْتُوْا بِسُوْرَةٍ مِّنْ مِّثْلِهٖ که نزول قرآن
بعد از چهل سال از عمر شریف آنحضرت ص بوده و آخر نزول قرآن در شصت سال بوده یعنی قرآن در طول
بیست سال بر آنحضرت نازل شده کما اینکه امام صادق ع فرموده اند در خبر فصل الخطاب قَالَ ع نَزَلَ الْقُرْاٰنُ
جُمْلَةً وَّاحِدَةً فِیْ شَهْرِ رَمَضَانَ اِلَی الْبَیْتِ الْمَعْمُوْرِ ثُمَّ نَزَلَ فِیْ طُوْلِ عِشْرِیْنَ سَنَةً و تمام
عمر شریف آنحضرت ص شصت و سه سال بوده کما اینکه امام باقر ع در ششم بحار فرموده اند قَالَ ع قُبِضَ
رَسُوْلُ اللّٰهِ ص وَهُوَ ابْنُ ثَلٰثٍ وَّسِتِّیْنَ فِیْ سَنَةِ عَشْرٍ مِّنَ الْهِجْرَةِ فَکَانَ مُقَامُهٗ بِمَکَّةَ
اَرْبَعِیْنَ سَنَةً ثُمَّ نَزَلَ عَلَیْهِ الْوَحْیُ فِیْ تَمَامِ الْاَرْبَعِیْنَ وَکَانَ بِمَکَّةَ ثَلٰثَ عَشْرَةَ سَنَةً

ثُمَّ هاجَرَ اِلَی الْمَدینَةِ وَهُوَ ابْنُ ثَلاثٍ وَخَمْسینَ سَنَةً فَاَقامَ بِالْمَدینَةِ عَشْرَ سِنینَ وَقُبِضَ ع فی
شَهْرِ رَبیعِ الْاَوَّلِ یَوْمَ الْاِثْنَیْنِ لِلَیْلَتَیْنِ خَلَتا مِنْهُ و هجرت آنحضرت ص بعد از پنجاه و سه سال که در
این خبر مذکور است بسبب موت ابی طالب بوده بامر خدا تعالی کما اینکه در خبر همان کتاب است از امام صادق ع قالَ
اِنَّ اَباطالِبٍ اَظْهَرَ الشِّرْکَ وَاَسَرَّ الْاِیمانَ فَلَمّا حَضَرَتْهُ الْوَفاةُ اَوْحَی اللهُ عَزَّ وَجَلَّ اِلی
رَسُولِ اللهِ اُخْرُجْ مِنْها فَلَیْسَ لَکَ بِها ناصِرٌ فَهاجَرَ اِلَی الْمَدینَةِ که نتیجه این امور مذکوره این شد وفات
ابیطالب بعد از سیزده سال از نزول وحی وقرآن بوده که سال پنجاه و سه از عمر شریف آنحضرت ص است نه در سال
چهل که ابتداء نزول قرآن که سوره اقرء است باشد کما اینکه از تفسیر علی بن ابراهیم معلوم است و باین امر واشتباه
او کما اینکه در تفسیر وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسانَ مِنْ سُلالَةٍ مِنْ طینٍ گفته شد همان از تفاسیر آن بر داشته
خواهد شد که تفاسیر آن از ائمه تعلیم باشد با حذف اسانید در آنها چنانچه دیگران از اهل تفاسیر متاخره مثل صافی
و برهان وغیرهم اکتفا نموده اند بنقل عبارات علی بن ابراهیم در تفاسیر آیات بدون تحقیق از آنها که از ائمه هدی
هست یا نه واین مطلب جداً اعجب عجایب است والحمد لله الذی هدینا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدینا الله و چون
مبرهن ومدلل شد که مضمون کلام علی بن ابراهیم فَلَمّا ماتَ اَبُوطالِبٍ الخ از ائمه تعلیم نیست پس گفتن
آن فَقالَ اللهُ فَلْیَدْعُ سَنَدْعُ الزَّبانِیَةَ خطاء دیگر است از آن رو که تحدیث میکند از خدای تعالی
غیر از امام و حجت ع کما اینکه امام صادق ع در سیم وسائل فرموده اند قالَ ع لِاَنَّهُ لا یُحَدِّثُ عَنِ اللهِ اِلَّا
الْحُجَّةُ واَمّا تفسیر ظهر و تنزیل زبانیه پس باید دانست که چون معلوم شد در حدیث صافی مذکور که آنحضرت ع قسم یاد فرمود
که اگر نزدیک شده بود ابو جهل از من اختطاف مینمود او را ملائکه عضواً عضواً پس این حدیث اشاره میکند که مقصود
از دعوت زبانیه دعوت ملائکه است که نوزده نفر هستند کما اینکه رسول خدا ص فرموده اند در ضمن حدیثی که به
اشاره شد در خبر ابن قالَ مَنْ اَرادَ اَنْ یُنْجِیَهُ اللهُ مِنَ الزَّبانِیَةِ التِّسْعَةَ عَشَرَ فَلْیَقْرَءْ بِسْمِ اللهِ
الرَّحْمنِ الرَّحیمِ الخ واین نوزده ملک صاحب موکلین سقر هستند کما اینکه در آیه سوره مدثر است وَما
اَدْریکَ ما سَقَرُ لا تُبْقی وَلا تَذَرُ لَوّاحَةٌ لِلْبَشَرِ عَلَیْها تِسْعَةَ عَشَرَ وَما جَعَلْنا اَصْحابَ

النّارِ

النار الا ملائکة الخ و سقر عبارتست از درکۀ ثالثۀ جهنم کما اینکه امام باقر ع در خبر سیم بحار فرموده اند قال ان الله
جعلها سبع درکات الی ان قال والثالثة سقر لا تبقی ولا تذر لواحة للبشر علیها تسعة عشر الخ
و حاصل تفسیر آیۀ مذکوره در این هنگام بر برکت اخبار مذکوره این شد پس بخوانند ابو جهل مجلس و اصحاب او را ودعوت میخواهیم ما هم اصحاب سقر را
که نوزده ملک است و گذشت تفسیر بسمله و جه وعلت نوزده قرار دادن اصحاب سقر را رجوع کن و از این بیان همچون برکت اخبار
مسموعه معلوم شد آنچه در تفسیر علی بن ابراهیم است بعد سندع الزبانیة الخ لما دعا الی قتل رسول الله نحن ایضا ندع
الزبانیة که این تفسیر مبنی است بر جعل تقدیر فلیدع نادیه از آن که مبرهن و مدلل شد صحیح بودن او پس عطف نشود
از مقصد کلام و محط مرام والحمد لله رب العالمین کلا لا تطعه واسجد واقترب ظاهر در تنزیل این آیه به برکت خبر
مناقب صادر بن که نهی نمود ابو جهل آنحضرت ص را از صلوة و تفسیر و جه این است که غیر این نیست اطاعت مکن ابو جهل را
در نهی او و سجود نما و طلب قرب کن در سجود کما اینکه انباء میکند از این معنی نیز خبر صادق از ثامن الائمه ع که سجده کن و تقرب
نما در سجده قال اقرب ما یکون العبد من الله عز وجل وهو ساجد وذلک قوله تعالی واسجد
واقترب مثل خبر مستدرک روی انه لما نزلت قوله تعالی واسجد واقترب سجد النبی ص فقال
فی سجوده اعوذ برضاک من سخطک وبمعافاتک من عقوبتک واعوذ بک منک
لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک و از این بیان همچون برکت اخبار مذکوره نیز
معلوم شد آنچه در تفسیر این آیه است در علی بن ابراهیم که اطاعت میکردند رسول ص را در برای آنچه دعوت میفرمود
آنها را با و و بعلت اینکه مطعم بن عدی پناه داده بود آنحضرت ص را احدی جسارت میکرد بر آنحضرت زیرا که این اولاً
مخالف است با اخبار مذکوره و ثانیاً مناسبت بین آیه و تفسیر نیست و ثالثاً ربط بین علت که عدم جسارتست و معلول که
که عدم اطاعت آنهاست معلوم نیست و کیف کان عجب از این است که دیگران از اهل تفاسیر بعین این تفسیر را نقل نموده اند
بدون تحقیق در او مثل سایر تفاسیر آن والحمد لله رب العالمین واما نقضه در این آیه اولا آنکه این آیه یکی از
چهار آیه از چهار سوره است که واجب است در آنها سجده کما اینکه امام باقر ع در خبر مستدرک فرموده اند قال علیه السلام
العزائم من سجود القرآن اربع الم تنزیل السجدة والنجم وحم السجدة واقرأ باسم ربک

اَعُوذُ بِاللّٰهِ السَّمِیعِ العَلِیمِ مِنَ الشَّیطَانِ الرَّجِیمِ

کُونُوا رَبَّانِیِّینَ بِمَا تُعَلِّمُونَ الکِتَابَ وَبِمَا کُنتُم تَدرُسُونَ

برعامه

مومنین ستره نباشد که این

مجلد ثانی از جمله مجلدات تفاسیر

ائمه هادیه علیهم السلام است که

ناسخ جمیع تفاسیر خاصه و عامه است زیرا که مامون

المفاد و موثوقة المراد است که معیار است در تفسیر

کتاب الله تعالی شانه بخلاف بقیه تفاسیر که معقولة

المفاد است نه مامونة المراد کما اینکه در

اصول ماضیه در مجلد اول مبرهن و

ممدلل شده است نیز حقوق

علم رسول خدا صلعم و ائمه هدی

علیهم السلام کما اینکه

آنحضرت فرموده اند

پنج است

انصات و استماع و حفظ و عمل و نشر نزد اهل و نیز برا هل

ایمان است رعایت این حقوق خمسه در این تفسیر الحمد لله رب العالمین

هذا تفسير الائمة
ناسخ تفاسير الامة من الخاصة
و العامة لمن له الزمام
بالهدى هؤلاء البررة
الكرام عليهم السلام
فلله الحمد في كل
كلام

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة على محمد خيرة المخلوقين وعلى اله ائمة
الهادين واللعنة على اعدائهم الضالين المضلين من الان الى يوم الدين
وبعد چنین گوید متمسک از رسول خدا ص و ائمه هدی ع **محمد رضا** معروف بافضل عفی الله عنه وعن ابویه
چون سور خمس معتبره متقدمه سوره اقرأ و سوره حمد و سوره سبح اسم ربك الاعلى و سوره جمعه و سوره
منافقين هريك وجهی ذکر شد از برای تقدیم او در جلد اول از جهة بودن نزول اول و اولا و بقیه از جهة وجوب قرائت
آنها در صلوة مفروضه لذا پنج سوره دیگر تقدیم داشته میشود در تفسیر سایر سور سوره هود و سوره واقعه و سوره مرسلات
و سوره عم يتساءلون و سوره اذا الشمس كورت از جهة آنکه این پنج سوره پیر نموده است رسول خدا
صلی الله علیه و آله را کما اینکه در خبر اول مستدرک است قال الطبرسي في مجمع البيان روى ابو بكر قال
قلت لرسول الله ص يا رسول الله اسرع اليك الشيب قال شيبتني هود والواقعة
والمرسلات وعم يتساءلون واذا الشمس كورت که معلوم است از این روایت که اهتمام
بشان این سور خمس نیز شده است مثل سور خمس معتبره پس گفته میشود بعون الله المستعان في الامور بسم الله
الرحمن الرحيم گذشت فقرات و مطویات و تفصیلات این آیه مبارکه در تفسیر سوره اقرأ و غیرها مراجعه کن
اعاده فایده جدیدی ندارد الر ظاهر و تنزیل این کلمه مبارکه هیئت الف کی و لام سی و راء دویست که معلوم است

از تقریر رسول خدا ص در قول امام باقر ع در خبر نود و سیم بحار فقال ع ان حیی بن اخطب الی ان قال فقال یا رسول الله
هل مع هذا غیره قال نعم قال هات قال المر قال هذا اثقل واطول الالف واحد واللام
ثلاثون والراء مائتان و این حروف که عبارت از دولت دینی دیگر بقیة الله فی الارض صاحب الزمان
قائم خواهد شد بانقضاء او زیرا حروف مقطعه قرآن زیرا که هر حرفی از این حروف که منقضی شود قائمی از بنی هاشم
قائم شود نزد انقضاء او سید الشهداء ع بانقضاء الم که یکصد و یک است از بدو ظهور رسول ص قائم شد و قائمی از ولد
عباس بانقضاء المص که یکصد و شصت و یک است قائم شد از قیام سید الشهداء ع و صاحب الزمان ع بانقضاء الرا
قائم خواهد شد کما اینکه در قول امام باقر است در خبر آن کتاب قال ع ولیس من حروف مقطعة حرف ینقضی
ایامه الا وقائم من بنی هاشم عند انقضائه ثم قال الالف واحد واللام ثلاثون و
المیم اربعون والصاد تسعون فذلک مائة وواحد وستون ثم کان بدء خروج الحسین
بن علی الم الله فلما بلغت مدته قام قائم ولد العباس عند المص ویقوم قائمنا عند
انقضائها بالراء فافهم وعه واکتمه و بعبارة اخری بعد از گذشتن دولت دینی دیگر الی ظهور و قیام قائم خواهد
شد س اگر گفته شود که این خبر معارض است با خبر دیگر سیصد و سیم بحار که معین کننده وقت است برای قیام قائم که دولت
از همان حضرت ع قال سألت اباجعفر هل لهذا الامر وقت فقال کذب الوقاتون کذب الوقاتون
کذب الوقاتون ج واضح است که تعیین وقت تحقق ثابت بتعیین ابتدا و انتهاء جمیعا و در خبر مذکور انتهاء
تعیین شده است بدون ابتدا چنانچه در قیام سید الشهداء ع ابتدا و انتها هر دو تعیین شده بود در خبر مذکور چنانچه در خبر دیگر است
که بعد از گذشتن یکصد و شصت و یک سال از روز [illegible] شد بر سلطنت بنی امیه الخ اینکه در قول امام
صادق ع است در خبر نود و سیم بحار قال ان رجلا من بنی امیة وکان زندیقا جاء جعفر بن محمد فقال قول الله
عز وجل فی کتابه المص ای شیء اراد بهذا وای شیء فیه من الحلال والحرام وای شیء فیه
مما ینتفع به الناس قال فاغلظ من ذلک جعفر بن محمد فقال امسک ویحک الالف واحد
واللام ثلاثون والمیم اربعون والصاد تسعون کم معک فقال الرجل احد وستون ومائة

فقال ابوجعفر بن محمد اذا انقضت سنة احدی وستون ومأة من يوم عاشور دخل المسودة الكوفة
وذهب ملكهم و نیز ظاهر دیگر آنست که این کتاب بحروف هجا است چنانچه معلوم است از قول عسکری ع قال ان معنی
الم ان هذا الكتاب الذي انزلته هو الحروف المقطعة التي منها الف و لام و ميم وهو بلغتكم
وحروف هجائكم فأتوا بمثله ان كنتم صادقين و بطن و تأویل این کلمه مبارکه چنین است الف عبارت
از آلاء الله چنانچه در قول رسول خدا است ص در تفسیر ابجد در خبر دوم و سابق قال ص اما الالف فآلاء الله حرف
بحرف من اسمائه و لام عبارت از جمع تقرب بجنت بین خودشان بزیارت و تحیت و سلام و ملامت اهل نار بین خودشان
چنانچه در خبر مذکور است قال ص واما اللام فلام اهل الجنة بينهم في الزيادة والتحية والسلام
وتلاوم اهل النار فيما بينهم و راء عبارت از رؤف رحیم چنانچه امیر ع در خبر آن کتاب فرموده اند
قال فالراء من الرءوف الرحيم و بطن و تأویل دیگر این کلمه مبارکه چنین است که الف تعبیر است از الله الذي
لا اله الا هو الحي القيوم و لام تعبیر است از لطیف بودن خدا تعالی بعباد خود و راء تعبیر است از رؤف بودن
خدا تعالی بعباد خود چنانچه امیر ع نیز در خبر آن کتاب فرموده اند قال ع ما من حرف الا وهو اسم من اسماء الله
عز وجل اما الالف فالله الذي لا اله الا هو الحي القيوم واما اللام فلطيف بعباده و
اما الراء فرءوف بعباده الخ و بطن و تأویل دیگر این کلمه مبارکه چنین است که الف دلالت دارد بر الله و لام دلالت
دارد بر ملک عظیم قاهر خلق اجمعین چنانچه امام صادق در خبر آن کتاب فرموده اند قال ع ثم الالف حرف من
حروف قولك الله دل بالالف على قولك الله و دل باللام على قولك العظيم القاهر للخلق
اجمعين الخ و بطن و تأویل دیگر این کلمه مبارکه چنین است که الم رمزی است بین خدا و حبیب خود محمد بن عبدالله ص چنانچه معلوم
میشود از قول امام صادق ع در خبر الکتاب در الم قال الم رمز واشارة بينه وبين حبيبه محمد بن عبدالله ص
و بطن و تأویل دیگر این کلمه مبارکه چنین است که عبارت است از انا الله الرءوف چنانچه معلوم میشود از قول امام صادق در خبر آن کتاب
قال والر معناه انا الله الرءوف و بطن و تأویل دیگر این کلمه مبارکه این است که الم رمزی است از حروف اسم
اعظم که متقطع است در قرآن که اگر نبی ص یا امام ع او را تألیف کنند و بخوانند با اجابت میشود چنانچه نیز امام صادق در خبر ×

آن کتاب فرموده اند قال الٓمٓ هو حرف من حروف اسم الله الاعظم المقطع فی القرآن الذی
یؤلفه النبی ص والامام واذا دعا به اجیب الخ وازین بیانات معصومین ع آنرا معلوم شد
که او از جمله متشابهات آیات قرآنیه است که ذات وجوه است کما اینکه در حق دیگران متشابه در فصول مقدمه نوشته شد
علاوه بر قول امام باقر ع در خبر آن کتاب که آیات سوره آل عمران منه آیات محکمات الخ در حق حی بن اخطب
برادرش و اصحاب او نازل شد که از حروف مقطعه مدت ملک محمد بن عبد الله ص و آل آن را گمان نموده بودند که
خلاف معانی مقصوده است قال ع ان هذه الآیات نزلت فیهم منه آیات محکمات هن ام الکتاب
واخر متشابهات وهی تجری فی وجوه اخر غیر ما تأول حی بن اخطب واخوه واصحابه
و در او و بقیه حروف مقطعه که در اوائل سور قرآنیه است علم کثیر است که نداند او را مگر اهل قرآن ائمه هدی ع کما اینکه امام
باقر ع در آن خبر سابق فرموده اند علاوه بر آنچه دانسته شد قال ع یا ابا لبید ان لی فی حروف القرآن المقطعة
لعلماً جماً الخ و نیز از جمله علوم بحروف است که از برای هر کتابی صفوه است و صفوه این کتاب حروف تهجی است
کما اینکه امیر ع فرموده اند در خبر صافی ره قال ع لکل کتاب صفوة وصفوة هذا الکتاب حروف
التهجی و از جمله علوم مکنونه نیز در این حروف مقطعه این است که حروف واقعه در اوائل این حروف در تمام سور قرآنیه
بدون تکرار بعنت است ک ه ط ص ح ق ی ن و عده الحروف بدون تکرار یکصد و سه است از جمله مقطع
و چهارده است از جمله حروف الٓمٓ نه الف سه ولام سه و میم سه والمٓصٓ دوازده والمٓرٓ هشت والمٓرٓ یازده
وکهیعص سیزده وطسم هشت وطس پنج وص سه وحم پنج وحمعسق چهارده وق سه ون سه وطه چهار ویس پنج
الف در اول بحروف اشاره است بالف و هفت حرف بعد از او عبارت از سبع یعنی الف سابع از هبوط آدم و
یکصد و سه اشاره است بگذشتن یکصد و سه سال از الف سابع یعنی یکصد و سه سال گذشته بود از الف سابع از هبوط آدم ع که محمد بن عبد الله ص
قائم شد و نورش ظاهر شد کما اینکه امام باقر ع در خبر مذکور فرموده اند قبل عبارت متقدمه یا ابا لبید ان فی حروف القرآن
المقطعة لعلماً جماً ان الله تعالی انزل الٓمٓ ذلک الکتاب فقام محمد ص حتی ظهر نوره و ثبتت کلمته و
ولد یوم ولد وقد مضی من الالف السابع مائة سنة وثلث سنین قال و تبیانه فی کتاب الله

فِي الحُرُوفِ المُقَطَّعَةِ إِذَا عَدَدْتَهَا مِنْ غَيْرِ تَكْرَارٍ الخ و واضح است که اظهر ظهورات و معانی این
کلمه مبارکه الر آنست که معلوم است از قول عسکری در خبر متقدم که در تقدیر چنین است إِنَّ هٰذَا الكِتَابَ الَّذِي
أَنْزَلْنَاهُ هُوَ الحُرُوفُ المُقَطَّعَةُ الَّتِي مِنْهَا أَلِفٌ وَلَامٌ وَرَاءٌ وَهُوَ بِلُغَتِكُمْ وَحُرُوفِ هِجَائِكُمْ فَأْتُوا بِمِثْلِهِ
إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ یعنی این کتابیکه نازل نمودم او را او حروف مقطعه است که از جمله آنها الف و لام و راء است
و او بلغت و حروف هجای شما است پس بیاورید مثل او اگر راستگویان هستید قال ع إِنَّ مَعْنَى الر إِنَّ هٰذَا الكِتَابَ
الَّذِي أَنْزَلْنَاهُ هُوَ الحُرُوفُ المُقَطَّعَةُ الَّتِي مِنْهَا أَلِفٌ وَلَامٌ وَرَاءٌ وَهُوَ بِلُغَتِكُمْ وَحُرُوفِ هِجَائِكُمْ
فَأْتُوا بِمِثْلِهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ و از اینجا تقدیر در جمیع این حروف مقطعه در اوائل سور قرآنیه معلوم شد شرح تقدیر آن
سابق شد پس نباید غفلت شود در مراد از آن والحمد لله رب العالمين كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ
مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ ظهر تنزیل این آیه مبارکه اینست که ظهر و تنزیل الر آنچنین این کتابیکه نازل کردم
او را او حروف مقطعه است که از جمله او الف و لام و راء است که محکم شده است آیات او بعد جدا شده است آیات
آن یعنی از یکدیگر جدا شده است آیات از نزد حکیم خبیر است کما اینکه این جمله بیان معلوم است از قول عسکری
مذکور در آیه سوره فصلت وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ ءَأَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ
الخ و قول امام باقر ع در خبر علی بن ابراهیم الر كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ قَالَ هُوَ القُرْآنُ مِنْ لَدُنْ
حَكِيمٍ خَبِيرٍ قَالَ مِنْ عِنْدِ حَكِيمٍ خَبِيرٍ حاصل این است که هر جزء از این تفسیر مذکور بیک جهه در بیان است پس
اگر گفته شود که بنابراین تفسیر چگونه آیات قرآن محکم است و حال آنکه سوره آل عمران میگوید که بعض قرآن آیات
محکم است هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الكِتَابِ وَأُخَرُ
مُتَشَابِهَاتٌ پس اختلاف و اعوجاج واقع شد بین این دو آیه و حال آنکه گذشت در اصول متقدمه که
اختلاف و اعوجاج در قرآن نیست حاصل اشکال این است کما اینکه فُصِّلَتْ در آیه ما نحن فیها مبهم و مطلق است یعنی
جمیع آیات کتاب خدا و غیر متصل است همچنین أُحْكِمَتْ در آیه ما نحن فیها مبهم و مطلق است یعنی جمیع آیات کتاب محکم است
که منافی است با آیه سوره آل عمران که بعض آیات کتاب متشابه است ج آیه سوره آل عمران اشاره بان میکند که تقیة

آیهٔ نحن فیها چنین است کتاب اُحْکِمَتْ بعض آیاته و مضاف که بعض است حذف شده و مضاف الیه که آیاته است
قائم شده است مقام او مثل آیهٔ سورهٔ انعام اَوْ یَأْتِیَ رَبُّکَ و آیهٔ سورهٔ فجر وَجَاءَ رَبُّکَ که در تقدیر جاء امر ربک
است مضاف که امر است حذف شده و ربک که مضاف الیه است قائم مقام او شده کما اینکه امیر ع در خبر احتجاج فرموده
قال ع وَاَمَّا قَوْلُهُ وَجَاءَ رَبُّکَ اِلیٰ اَنْ قَالَ اَوْ یَأْتِیَ رَبُّکَ اِلیٰ اَنْ قَالَ یَعْنِی بِذٰلِکَ اَمْرَ رَبِّکَ
چنانچه تصدیق میکند این را آیهٔ سورهٔ شوری لَیْسَ کَمِثْلِهٖ شَیْءٌ حاصل این است در جواب اشکال مذکور که از جملهٔ اصول مقرره
قرآن کما اینکه در اصول مقدمه دانسته شد تصدیق قرآن است بعض او بعض را و از جمله فروعات دارد این اصل همه آیه
های رنگ و جاء ربک است و از جمله فروعات در این اصل که وظیفه متعلق است کما اینکه نیز در اصول ضمیمه گذشت تفریع آیه
نحن فیها است پس اشکال در بین نیست بلی اشکال دیگری که هست در آیهٔ نحن فیها این است که چه ترتیبی است بین
احکام آیات و تفصیل آیات که اولاً احکام شده است بعد تفصیل شده است چنانچه مفاد کلمهٔ ثم است و حال آنکه قرآن
جملهٔ واحده محکمات و متشابهات او در بیت المعمور نازل شد کما اینکه امام صادق ع در خبر فصل الخطاب فرموده اند قال
نَزَلَ الْقُرْاٰنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً فِی شَهْرِ رَمَضَانَ اِلَی الْبَیْتِ الْمَعْمُوْرِ و اگر در جواب این اشکال گفته شود بلی
و آن جملهٔ واحده بسوی بیت المعمور نازل شد و بر رسول ص کما اینکه در ذیل خبر مذکور است قال ع ثُمَّ نَزَلَ فِیْ طُوْلِ عِشْرِیْنَ
سَنَةً پس ترتیب و تاخیر تفصیل آیات از احکام آیات که مفاد کلمهٔ ثم است محقق است جواب گفته میشود که این تفصیل
آیات بعد نزول قرآن بسوی بیت المعمور بوده است و کلام در این است که حین نزول آیهٔ نحن فیها فُصِّلَتْ آیاتُهٗ
در بیت المعمور چه ترتیبی و تاخیری داشته است از احکام آیات که مفاد کلمهٔ ثم است و حال آنکه آیات احکاماً و تفصیلاً
بکلمهٔ کن خلق شده است در بیت المعمور چنانچه در آیهٔ سورهٔ یس است در کیفیت مطلق خلق بآیات ائمه ع اِنَّمَا اَمْرُهٗ
اِذَا اَرَادَ شَیْئًا اَنْ یَّقُوْلَ لَهٗ کُنْ فَیَکُوْنُ و تصدیق میکند این را یعنی تفکیک بین احکام و تفصیل آیات
است آیهٔ مقدمه در سورهٔ فصلت وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْاٰنًا اَعْجَمِیًّا لَقَالُوْا لَوْلَا فُصِّلَتْ اٰیَاتُهٗ زیرا که جعل حق
تعالی قرآن را عربی یعنی مفصل الآیات عبارة اخری است از تکوین و ایجاد و نه نزول او کما اینکه تصدیق میکند
این را سورهٔ حجر و آیهٔ او فَجَعَلْنَا عَالِیَهَا سَافِلَهَا و از این بیان معلوم شد که آیهٔ نحن فیها ثم فصلت

... مذکور و معانی مختلف دارد و علاج شده است در قرآن کما اینکه در اصول بقیه آیات
قرینه [illegible] زیرا که آیه سوره فُصِّلَت میگوید تفصیل آیات قرآنیه بجمع و تکوین است و آیه ما نحن فیها میگوید تفصیل آیات
قرآنیه بنزول یعنی بعد از جمع و تکوین است علاوه بر اینکه سوره انعام جمله واحده مثلاً نازل شده است کما اینکه در قول امام
صادق است [illegible] قال اِنَّ سُورَةَ الأَنعامِ نَزَلَت جُملَةً واحِدَةً الخ و در صورت چگونه صادق است
بر او که مفصل الآیات است و واضح است که این امور که محل نظر و تأمل است از برای اهل نظر و تأمل داخل میکند آیه ما نحن فیها را
یعنی ثُمَّ فُصِّلَت آیاتُهُ را در تحت احتمال منفی از اینکه آنچه از قرآن موجود محل نظر و تأمل است از حوادث [illegible] است
چنانچه این امر معلوم است از قول امام باقر در تفسیر این آیه که اکتفا فرموده اند بذکر اُحکِمَت آیاتُهُ مِن لَدُن حَکیمٍ
خَبیرٍ بدون ذکر ثُمَّ فُصِّلَت آیاتُهُ عَن اَبی جَعفَرٍ الر کِتابٌ اُحکِمَت آیاتُهُ قال هُوَ القُرآنُ مِن لَدُن
حَکیمٍ خَبیرٍ قال مِن عِندِ حَکیمٍ خَبیرٍ حاصل این است که [illegible] نزول آیه ما نحن فیها
چنین است کِتابٌ اُحکِمَت آیاتُهُ مِن لَدُن حَکیمٍ خَبیرٍ بدون ثُمَّ فُصِّلَت آیاتُهُ اگر چه نصف آیه
از جمله قرآن است که تصدیق میکند او را آیه سوره فُصِّلَت سابقه و از اینجا معلوم شد قول مشهور از مفسرین و غیرهم در داخل
دانستن ثُمَّ فُصِّلَت آیاتُهُ را در آیه ما نحن فیها که مخالف است با اصل و نقل مذکور و الحمد لله رب العالمین و گذشت معنای
حکیم در سوره جمعه و معنای خبیر در سوره منافقین از اهل ذکر ائمه هدی ع رجوع کن لذا اعاده ننموده [illegible] و اما
تفهمات [illegible] باین آیه مبارکه اول آنکه محکم از آیات واجب الایمان و واجب العمل است بخلاف متشابه از آیات
که واجب الایمان است نه واجب العمل کما اینکه در اصول [illegible] و مدلل شد رجوع کن دوم آنکه واجب است
رد آیات متشابه بر آیات محکمه کما اینکه نیز در اصول [illegible] و مدلل شد رجوع کن سوم آنکه تعلم آیه محکمه مأمور
به است کما اینکه در قول موسی بن جعفر علاوه بر آنچه در سوره اقرأ دانسته شد قال اِنَّمَا العِلمُ ثَلاثَةٌ آیَةٌ
مُحکَمَةٌ اَو فَریضَةٌ عادِلَةٌ اَو سُنَّةٌ قائِمَةٌ وَما خَلاهُنَّ فَهُوَ فَضلٌ و گذشت در اصول [illegible]
محکم و متشابه [illegible] رجوع کن [illegible] اَلّا تَعبُدُوا اِلّا اللهَ اِنَّنی لَکُم مِنهُ نَذیرٌ وَ بَشیرٌ ظاهر نزول
آیه [illegible] این است عبادت نکنید مگر خدا را بتحقیق من از برای شما ترساننده از نار و بشارت دهنده بجنت هستم

کما هست لغة و مستفید این بیان در آیات کثیره مثل آیه سوره فصلت الا تعبدوا الا الله و آیه سوره ذاریات
ففروا الی الله انی لکم منه نذیر مبین و نیز مستفاد از قول رسول است در خبر اول بحار قال و ان یؤمن
بالله وحده لا شریک له و تعبده و لا تعبد غیره الخ و نیز مستفاد است از حدیث اول عبادت عبارت
از حسن نیت بطاعت کما یستفاد از قول امام صادق است در خبر اول باب مزبور قلت لابی عبد الله علیه السلام ما العبادة
التی اذا فعلها فاعلها کان مؤدیا فقال حسن النیة بالطاعة و بعبارة اخری حسن نیت بجا آوردن عبادت
از جهتیکه امر شده است خدا اطاعت شود از آن جهت کما اینکه در حدیث دیگر کلام آنحضرت است در خبر [illegible] کتاب [illegible] ما
العبادة فقال حسن النیة بالطاعة من الوجه الذی یطاع الله منه حاصل آنست که عبادت متحقق
میشود بدو امر یکی طلب رضای خدا نمودن و یکی اطاعت نمودن چنانچه [illegible] است چنانچه اول از قول سجاد است در خبر اول [illegible] قال
قال و لا عمل الا بنیة و دوم در قول رسول است در خبر [illegible] کتاب قال و لا قول و لا عمل و لا نیة الا
باصابة السنة پس عمل بدون اصابت سنت یقین عبادت نخواهد بود و دوم عمل بدون طلب رضای خدای تعالی عبادت
نخواهد بود کما اینکه اول در قول صادق است در خبر سیم و سابق قال من شک او ظن فاقام علی احدهما
فقد حبط عمله ان حجة الله هی الحجة الواضحة و دوم در قول رسول است در خبر اول باب نیز قال
و لکل امرئ ما نوی فمن غزی ابتغاء ما عند الله فقد وقع اجره علی الله عز و جل و من غزی
یرید عرض الدنیا او نوی عقالا لم یکن له الا ما نوی که استفاده میشود این خبر که [illegible] سوره لیل و ما
لاحد عنده من نعمة تجزی الا ابتغاء وجه ربه الاعلی دوم اینکه عبادت بر سه قسم است اول
عبادت احرار که عبارتست از عبادت از جهت حب خدای تعالی که افضل عبادات است دوم عبادت اجراء که عبادتست از
از جهت طلب ثواب سیم عبادت عبید که عبادتست از جهت خوف از عقاب کما اینکه در قول صادق است در خبر اول
وسائل قال العبادة ثلثة قوم عبدوا الله عز و جل خوفا فتلک عبادة العبید و قوم
عبدوا الله تبارک و تعالی طلب الثواب فتلک عبادة الاجراء و قوم عبدوا الله
عز و جل حبا له فتلک عبادة الاحرار و هی افضل [illegible] سیم اینکه عبودیت بر چند قسم است [illegible]

وقرائت قرآن وقیام در شب وتضرع نزد صبح وگریه از خشیت خدا کما اینکه پیغمبر ص فرموده اند قال ص العبودیة خمسة اشیاء
خلاء البطن وقرائة القرآن وقیام اللیل والتضرع عند الصبح والبکاء من خشیة الله دویم
از جهه عبودیت است رفع ید در رفتن برکوع وسجود ودر بلند نمودن سر از رکوع وسجود کما اینکه امام صادق ع در خبر اول رسائل
فرموده اند قال ع فی الرجل یرفع یده کلما اهوی للرکوع والسجود وکلما رفع راسه من رکوع وسجود قال
هی العبودیة وسیوم نفرستاده خدا ایچ نبی از انبیاء را مگر اینکه اخذ فرموده از ایشان اقرار بعبودیت را کما اینکه حضرت
فرموده اند در خبر دوم بحار قال ع ما بعث الله نبیا قط حتی یاخذ علیه ثلاثا الاقرار بالعبودیة و
خلع الانداد وان یقر بالبداء والمشیة والسجود والعبودیة الطاعة وانتقضات موکول
باین آیه مبارکه اول اگر حرام است عبادت غیر خدا تعالی نمودن از جهه نهی در آیه مانحن فیها وگذشت در عنوان ضبط که نهی قرآن
دلالت میکند بر ترک معصیه وفرق نیست در این حکم حرمت عبادت غیر خدا تعالی میان عبادت بدون واسطه وعبادت با
واسطه از جهه ابهام واطلاق آیه مانحن فیها کما اینکه در عنوان عبادت گذشته در قول امیر ع قال ابهموا ما ابهمه الله
وقول صادق ع کل شیء مطلق حتی یرد فیه نص علاوه بر قول رسول ص در خبر چهارم از باب اول در آیه سوره زمر والذین
اتخذوا من دونه اولیاء ما نعبدهم الا لیقربونا الی الله زلفی قال ص ان الله تبارک وتعالی
یاتی یوم القیامة بکل شیء یعبد من دونه من شمس او قمر او غیر ذلک ثم یسئل کل انسان
عما کان یعبد فیقول من عبد غیره ربنا کنا نعبدها لیقربونا الیک زلفی قال فیقول الله
تبارک وتعالی للملائکة اذهبوا بهم وبما کانوا یعبدون الی النار ما خلا من استثنیت فان اولئک
عنها مبعدون ونیز فرق نیست میان اینکه عبادت غیر خدا تعالی بفعل وقول باشد ویا باصغاء باشد از جهه ابهام
واطلاق آیه مانحن فیها علاوه بر قول ثامن الائمه ع در سیم وسائل قال ع من اصغی الی ناطق فقد عبده فان
کان الناطق عن الله فقد عبد الله وان کان الناطق عن ابلیس فقد عبد ابلیس دویم
اگر عبادت خدا تعالی عبادت است از عبادت مسمای خدا تعالی نه عبادت لفظ اسم که کفر است ونه عبادت لفظ ومسمی
او که شرک است کما اینکه امام صادق ع در خبر دوم بحار فرموده اند قال ع والاسم غیر المسمی فمن عبد الاسم

دون المعنى فقد كفر ولم يعبد شيئاً ومن عبد الاسم والمعنى فقد كفر وعبد اثنين ومن عبد
المعنى دون الاسم فذلك التوحيد سیّم آنکه عبادت غیر خدا نیست عبادت آنکه نماز کند از برای غیر خدا یا حج
کند از برای غیر خدا و یا بجا آورد از برای غیر خدای تعالی کما اینکه از قول امام صادق علیه السلام است قال ع لا يكون العبد
مشركاً حتى يصلي لغير الله او يذبح لغير الله او يدعو لغير الله که تمام این امور ثلاثه نصب دین طریق
غیر طریق مؤمنین بخدای تعالی که معنی شرک است کما اینکه در قول امام علیه السلام است در خبر اول رسائل قال ع ومن نصب
ديناً غير دين المؤمنين فهو مشرك و باید دانست که صلاة از برای غیر خدای تعالی که عبادتست عبارتست از
رکوع و سجود از جمله قول امام علیه السلام در خبر اول وسائل که صلوة عبارتست از رکوع و سجود قال ع والصلوة هي
الركوع والسجود و بقیه کلام در این باب عبادت برکل است بغیر هم مقام والحمد لله رب العالمين وان استغفروا
ربكم ثم توبوا اليه يمتعكم متاعاً حسناً الى اجل مسمى ويؤت كل ذى فضل
فضله ظاهر و تنزیل این آیه مبارکه چنین است استغفار نمائید پروردگار خود را و رجوع کنید بسوی آن تمتع
مینماید شما را تمتع خوب تا مدتی که اسم برده شده و میدهد هر صاحب فضل را فضل خود را مثل آیه همین سوره
استغفروا ربكم ثم توبوا اليه ان ربى رحيم ودود کما اینکه اشاره میکند از این جهت بتوازن قول
امام علیه السلام در خبر اول وسائل سئل رجل ابا جعفر ع وانا عنده فقال انى كثير المال وليس يولد لى
ولد فهل لى من حيلة قال استغفر ربك سنة فى آخر الليل مائة فان ضيعت ذلك بالليل
فاقضه بالنهار فان الله يقول واستغفروا ربكم الآیه و نیز تصدیق میکند او را آیه سوره نوح
فقلت استغفروا ربكم انه كان غفاراً يرسل السماء عليكم مدراراً ويمددكم
باموال وبنين ويجعل لكم جنات ويجعل لكم انهاراً که خبر مذکور در تفسیر او وارد است و از این بیان
معلوم شد که مراد از تمتع بمتاع حسن در آیه محل فیها اجل مسمی که عبارتست از اجل که در لیلة قدر تسمیه شده است
کما اینکه در تفسیر آیه اخیره سوره منافقین دانسته شد امداد باموال و اولاد و جعل جنات و انهار است و تصدیق میکند بعض
از آیات و اخبار آیه سوره مائده که ناطق است باینکه اقامه کتب سماویه و عمل بطبق آنها اکل علیهم [illegible]

خودشان خواهد بود که عبارت اخری است از دو سه شیئ بودن ولو انهم اقاموا التورٰیة والانجیل وما انزل الیهم
من ربهم لاکلوا من فوقهم ومن تحت ارجلهم زیرا که ارسال سماء در آیه متقدمه عبارت از اکل از فوق
و جعل جنات و انهار عبارت از اکل از تحت و باید دانست که مقصود از فضل الله در آیه ما نحن فیها که عطا میکند هر
صاحب فضل را هدایت و معرفت است چنانکه در تفسیر آیه سوره جمعه که تصدیق میکند این آیه ما نحن فیها را بیان شد ذلک
فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم چنانکه تصدیق میکند او را آیه متقدمه انه کان
غفارا الخ و چون هدایت بولایت علی بن ابیطالب مطلق هدایت است لهذا در قول قمی است در خبر روایت که فضل حق تعالی
در آیه ما نحن فیها عبارت است از علی بن ابیطالب عن ابی جعفر فی قوله تعالی ویؤت کل ذی فضل فضله
قال علی بن ابیطالب و نیز در قول ... خبر آن کتاب است قال الرحمة رسول الله والفضل علی بن
ابیطالب و در این روایت اول اگر آیه ما نحن فیها را تفسیر نکنیم ظاهر است که تمتیع حسن بنا بر فضل دو چیز لازم دارد
یکی استغفار و دیگر توبه و حال آنکه آیه متقدمه از سوره نوح ظاهر است که مغفرت و ارسال سماء و امداد باموال و بنین
و جعل جنات و انهار همان استغفار لازم دارد پس خلاف و اعوجاج واقع خواهد شد بین این دو آیه مبارکه که حاصل اشکال
این است که آیه ما نحن فیها و آیه دیگر همین سوره که ذکر شد میگوید مجرد استغفار کافی نیست در ترتب امور مذکوره بر او و آیه سوره
نوح میگوید هست ج گذشت در اصول اصلیه که از جمله اصول مهمه مقرره وجوب رد متشابهات آیات است بمحکمات
آیات که از جمله فروعات این اصل است وجوب رد آیه سوره نوح بر آیه ما نحن فیها و مثل او زیرا که آیه سوره نوح متشابه است
از جهه اعتبار توبه در ترتب امور مذکوره بر استغفار و عدم اعتبار و دانا باید که از این بیان اخبار متواتره مثل قول امیر در
خبر سیم ... که کلمه استغفار معتبر است بعد از تحقق و تحصیل شش چیز اول ندامت بر آنچه گذشته دوم ترک نمودن عود
بر گناه سیم اداء حقوق مخلوقین چهارم ادا نمودن آنچه ضایع نموده از فرایض الهیه پنجم آب نمودن گوشت
که روئیده شده است بحرام بحزن ششم چشانیدن الم طاعت بجسم چنانکه چشانیده است لذت معصیت
قال علیه السلام لقائل بحضرته استغفر الله ثکلتک امک اتدری ما الاستغفار
ان الاستغفار درجة العلیین وهو اسم واقع علی ستة معان اولها

النَّدَمُ عَلَى مَا مَضَى وَالثَّانِي التَّرْكُ عَلَى عَزْمِ الْعَوْدِ إِلَيْهِ وَالثَّالِثُ أَنْ تُؤَدِّيَ إِلَى الْمَخْلُوقِينَ حُقُوقَهُمْ حَتَّى تَلْقَى اللَّهَ أَمْلَسَ لَيْسَ عَلَيْكَ تَبِعَةٌ وَالرَّابِعُ أَنْ تَعْمِدَ إِلَى كُلِّ فَرِيضَةٍ عَلَيْكَ ضَيَّعْتَهَا فَتُؤَدِّيَ حَقَّهَا وَالْخَامِسُ أَنْ تَعْمِدَ إِلَى اللَّحْمِ الَّذِي نَبَتَ عَلَى السُّحْتِ فَتُذِيبَهُ بِالْأَحْزَانِ حَتَّى تُلْصِقَ الْجِلْدَ بِالْعَظْمِ وَيَنْشَأَ بَيْنَهُمَا لَحْمٌ جَدِيدٌ وَالسَّادِسُ أَنْ تُذِيقَ الْجِسْمَ أَلَمَ الطَّاعَةِ كَمَا أَذَقْتَهُ حَلَاوَةَ الْمَعْصِيَةِ فَعِنْدَ ذَلِكَ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ س اگر گوئی خود استغفار توبه است چنانکه در اخبار کثیره است مثل قول امام باقر علیه السلام قَالَ إِنَّ آدَمَ قَالَ يَا رَبِّ زِدْنِي قَالَ جَعَلْتُ لَكَ أَنَّ مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً ثُمَّ اسْتَغْفَرَ غَفَرْتُ لَهُ قَالَ يَا رَبِّ زِدْنِي قَالَ لَهُمُ التَّوْبَةُ وَبَسَطْتُ لَهُمُ التَّوْبَةَ حَتَّى تَبْلُغَ النَّفْسُ هَذِهِ قَالَ حَسْبِي ج مستغفری که مقیم باشد بر معصیه مثل مستهزء است چنانکه امام صادق در خبر سیم بحار فرموده اند قَالَ الْمُقِيمُ عَلَى الذَّنْبِ وَهُوَ مِنْهُ مُسْتَغْفِرٌ كَالْمُسْتَهْزِئِ حاصل این است که خبر مذکور و امثال او مطلق است در جزء آن مقید بر معصیت و عدم او و این خبر نص وارد است در اطلاق او که از جمله آن قول امام صادق است که در حصول مغفرت گذشت كُلُّ شَيْءٍ مُطْلَقٌ حَتَّى يَرِدَ فِيهِ نَصٌّ یعنی استغفار توبه است زمانیکه آثار توبه از مستغفر ظاهر شود چنانکه در قول رسول خدا آمده است در خبر سیم بحار علاوه بر آنچه دانسته شد در قول امیر که عبارت است توبه از راضی کردن خصما و زیاده در عبادت و تغییر لباس و تغییر رفقاء و تغییر مجلس و تغییر فراش و وساده و تغییر خلق و نیت و تقدیم داشتن فضل قوت و باز نمودن قلب و توسعه در کف و تقصیر آرزو و حفظ لسان قَالَ أَتَدْرُونَ مَنِ التَّائِبُ قَالُوا اللَّهُمَّ لَا قَالَ إِذَا تَابَ الْعَبْدُ وَلَمْ يُرْضِ الْخُصَمَاءَ فَلَيْسَ بِتَائِبٍ وَمَنْ تَابَ وَلَمْ يَزِدْ فِي الْعِبَادَةِ فَلَيْسَ بِتَائِبٍ وَمَنْ تَابَ وَلَمْ يُغَيِّرْ لِبَاسَهُ فَلَيْسَ بِتَائِبٍ وَمَنْ تَابَ وَلَمْ يُغَيِّرْ رُفَقَاءَهُ فَلَيْسَ بِتَائِبٍ وَمَنْ تَابَ وَلَمْ يُغَيِّرْ مَجْلِسَهُ فَلَيْسَ بِتَائِبٍ وَمَنْ تَابَ وَلَمْ يُغَيِّرْ فِرَاشَهُ وَوِسَادَتَهُ فَلَيْسَ بِتَائِبٍ وَمَنْ تَابَ وَلَمْ يُغَيِّرْ خُلُقَهُ وَنِيَّتَهُ فَلَيْسَ بِتَائِبٍ وَمَنْ تَابَ وَلَمْ يَفْتَحْ قَلْبَهُ وَلَمْ يُوَسِّعْ كَفَّهُ فَلَيْسَ بِتَائِبٍ وَمَنْ تَابَ وَلَمْ يُقَصِّرْ أَمَلَهُ وَلَمْ يَحْفَظْ لِسَانَهُ فَلَيْسَ بِتَائِبٍ وَمَنْ تَابَ وَلَمْ يُقَدِّمْ فَضْلَ قُوتٍ مِنْ بَدَنِهِ فَلَيْسَ بِتَائِبٍ وَإِذَا اسْتَقَامَ عَلَى هَذِهِ الْخِصَالِ فَذَلِكَ التَّائِبُ و از اینجا یعنی از تاخر این آثار مذکوره از کلمه استغفار و بودن این آثار حقیقت توبه و رجوع معلوم و واضح شد سر تاخیر توبه بکلمه ثم از استغفار در آیه ما نحن فیه و مثل او س اگر گفته شود این بیان منافی است

با آنچه امیر ع در خبر متقدم فرموده بود از اینکه استغفار متأخر است از معانی سته متقدمه ج امیر علیه السلام در خبر متقدم فرموده
که بر هر یک از معانی سته استغفار واقع میشود غایت امر این است که چون این کلمه مبارکه استغفار کلمه درجه علیین است
باید بعد از این شش استغفار گفته شود نه اینکه در هر یک معنی د مرتبه استغفار شده است س گر شک و شبهه نیست که هر یک
از معانی متقدمه مصحح استغفار یعنی طلب مغفرت است طلب مغفرت است حقیقة و چونکه بمنزله اسباب طلب مغفرت است
اطلاق استغفار بر هر یک گفته شده است و در این مقام واضح است که منافی خواهد شد این خبر با مفاد آیه ما نحن فیها
که میگوید این امور بعد از کلمه استغفار باشد مثل قول رسول صلی الله علیه و آله در خبر مذکور حاصل اشکال این است که آیه
در روایه از رسول ص میگوید این امور بعد از استغفار است و در روایت از امیر ع میگوید این امور قبل استغفار است و
بعبارة اخری این معانی سته از شروط استغفار و طلب مغفرت است و شرط باید مقدم از مشروط باشد ج قول امیر
علیه السلام در خبر مذکور در منع از استغفار قبل از حصول این امور که بمنزله شروط است مطلق است از جهت اینکه قبل از حصول
بعد از گفتن کلمه استغفار آثار توبه متقدمه ظاهر شود یا نشود و آیه و روایه از رسول ص نص است در ظاهر شدن آثار
توبه بعد از گفتن کلمه استغفار که از جمله فروعات اصل در قول امام صادق ع که دانسته شد کل شیء مطلق حتی یرد
فیه نص پس اشکالی در میان نیست برکت اصول ثقاة از ائمه هداة حاصل کلام در این مقام این شد که کلمه استغفار
مثمر است با این امور و آثار مطلقا چه اینکه این امور و آثار قبل این کلمه باشد چه بعد این کلمه و از اینجا معلوم شد که مراد
در قول دیگر امیر ع استغفار ممحاة است یعنی آلت محو کننده است نقول عجبا لمن یقنط و معه الممحاة
که با تحقق شروط است و بقیه کلام در این مقام موکول است بغیر این مکان و الحمد لله رب العالمین و اما الفقهیات
راجعه بآیه مبارکه ما نحن فیها اول آنکه هر یک از استغفار و توبه واجب است و حرام است ترک هر یک اما اول از جهة
اینکه ترک استغفار اصرار بر گناه است که حرام است اما اصرار است کما اینکه در قول امام ع فرموده است در خبر سیم بحار
قال الاصرار ان یذنب العبد ولا یستغفر ولا یحدث نفسه بالتوبة فذلک الاصرار
و اما اصرار بر گناه حرام است کما اینکه در قول امام صادق ع در دوم وسائل است قال لا صغیرة مع الاصرار
و اما دوم از جهة قول امیر ع در خبر صدم بحار قال ع الواجب التوبة [illegible] الذنوب [illegible]

اینکه این استغفار و توبه فرق نیست که در یکنوبت شد یا زیاده از یکنوبت باشد از جهة ابهام و اطلاق آیه، نحن فیها کما
اینکه در قول امام باقر است قال ع ولولا انکم تذنبون فتستغفرون الله لخلق الله خلقا حتی یذنبوا
ثم یستغفروا الله فیغفر لهم ان المؤمن مفتن تواب اما سمعت قول الله عز و جل
ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین و قال ع استغفروا ربکم ثم توبوا الیه ثم
آنکه این استغفار و توبه مادام الحیوة است یعنی مادامیکه روح از حنجره تجاوز ننموده باشد لیکن از برای جاهل نه عالم
و اما از برای نفس مفید فائده و مثمر ثمره نخواهد بود کما اینکه در قول امام باقر است در خبر سیم بحار قال ع اذا بلغت
النفس هذه و اهوی بیده الی حنجرته لم یکن للعالم توبة و کانت للجاهل توبة
پس اگر گفته شود ابهام و اطلاق آیه، نحن فیها و مثل او فرق نمیگذارد در میان عالم و جاهل چنانچه در اصل ملقی از
امیر ع دانسته شد ابهموا ما ابهمه الله و نیز از امام صادق ع دانسته شد کل شیء مطلق حتی
یرد فیه نص پس چگونه فرق گذاشته شده است بین این دو در خبر مذکور ج آیه سوره ن ع دلیل و انما
التوبة للذین یعملون السوء بجهالة ثم یتوبون من قریب فاولئک یتوب الله
علیهم میگوید توبه از برای جاهل است نه عالم و بعبارة اخری این آیات از محکمات آیات است و آیه
نحن فیها و مثل او از جهة علم متشابه است پس واجب است رد آنها بر آیات محکمه که از جمله فروعات وجوب رد
متشابه بر محکم است که در اصول مقدمه گذشت پس اشکالی در میان نیست ببرکت اصول متلقاة از ائمه هداة
پس اگر گفته شود بنابراین بیان که مخصص آیه نحن فیها و نحو او است بجاهل اختلاف واقع خواهد شد
بین این آیات و آیات و روایات که میگوید جاهل معذور است ج گذشت این اشکال و جواب در تفسیر
آیه سوره جمعه بئس مثل القوم الخ مفصلا رجوع کن تا اینکه حاجت شود و در این باب دوم آنکه
استغفار خیر العباده است مثل قول لا اله الا الله کما اینکه در قول رسول ص است در خبر اول وسائل قال
الاستغفار و قول لا اله الا الله خیر العبادة و قال الله العزیز الجبار فاعلم
انه لا اله الا الله و استغفر لذنبک سیم آنکه خیر الدعاء استغفار است کما اینکه در خبر

در خبر اول وسائل فرموده‌اند قال خیر الدعاء الاستغفار و جلاء کردنگی قلب استغفار است
چنانکه آنحضرت فرموده‌اند قال ان للقلوب صداء کصداء النحاس فاجلوها بالاستغفار و آنحضرت
از مجلسی قیام نمی‌نمود مگر آنکه بعد از بیست و پنج نوبت استغفار ولو آنکه جلوس آن کم بود چنانکه در قول امام صادق است در خبر
اول وسائل قال ان رسول الله کان لا یقوم من مجلس و ان خف حتی یستغفر الله خمسا و عشرین
مرة و هر روز هفتاد نوبت استغفار و هفتاد نوبت توبه می‌نمود بکلمه استغفر الله در اول و بکلمه اتوب الی الله
در دوم چنانکه در قول امام صادق علیه السلام است در خبر اول وسائل قال ان رسول الله کان یقول
استغفر الله استغفر الله سبعین مرة و یقول اتوب الی الله اتوب الی الله سبعین مرة
و از این خبر معلوم شد معنی دیگر از برای آیه نحن فیها یعنی گفتن کلمه استغفار اولا و بعد تحصیل شروط این کلمه که دانسته شد
در قول رسول و امیر و دیگری گفتن کلمه استغفر الله و کلمه اتوب الی الله و باید دانست که این استغفار رسول از کدورتی قلب آنحضرت
بوده است چنانکه از خود آنحضرت است در خبر اول مستدرک انه قال انه لیغان علی قلبی و انی لاستغفر الله فی
کل یوم سبعین مرة و نیز باید دانسته شود که توبه چنانچه دانسته شد چه قبل استغفار و چه بعد او از برای عوام از گناه او است اما
از برای انبیاء از اضطراب سر ایشان است و از برای اصفیاء از تنفس ایشان است و از برای اولیاء از تلوین خطرات
ایشان است و از برای خواص از اشتغال بغیر خدا است چنانکه امام صادق در خبر ششم بحار فرموده‌اند قال
التوبة حبل الله و مدد عنایته و لا بد للعبد من مداومة التوبة علی کل حال و کل فرقة
من العباد لهم توبة فتوبة الانبیاء من اضطراب السر و توبة الاصفیاء من التنفس
و توبة الاولیاء من تلوین الخطرات و توبة الخاص من الاشتغال بغیر الله و توبة العام
من الذنوب و لکل واحد منهم معرفة و علم فی اصل توبته و منتهی امره و ذلک یطول شرحه
ههنا فاما توبة العام فان یغسل باطنه من الذنوب بماء الحسرة و الاعتراف بالجنایة دائما و
اعتقاد الندم علی ما مضی و الخوف علی ما بقی من عمره و لا یستصغر ذنوبه فیحمله ذلک الی الکسل و یدیم
البکاء و الاسف علی ما فاته من طاعة الله و یحبس نفسه عن الشهوات و یستغیث الی الله تعالی لیحفظه علی وفاء توبته و یعصمه

عن العود

عن المؤدي إليها سأف ويوطن نفسه في مباني الحدود والعبادة ويقصر من المواقيت ويرد
المظالم ويعتزل قرناء السوء ويسهر ليله ويظمأ نهاره ويتفكر دائماً في عاقبته ويستعين
بالله سائلاً منه الاستقامة في سرائه وضرائه ويثبت عند المحن والبلاء كيلا يسقط
عن درجة التوابين فإن في ذلك طهارة من ذنوبه وزيادة في علمه ورفعة في درجاته
قال الله عز وجل وليعلمن الله الذين صدقوا وليعلمن الكاذبين وبقیه کلام موکول است
بغیر انجام و الحمد لله رب العالمين وإن تولوا فإني أخاف عليكم عذاب يوم كبير ترجمه
این آیه مبارکه اینست پس اگر برگردید یعنی عبادت نکنید خدا را و استغفار نکنید و توبه ننمائید بسوی آن پس
بتحقیق میترسم بر شما عذاب روز بزرگ را مخاطبین در این آیه همان مخاطبین در آیه متقدمه است که مؤمنین است
کما اینکه در قول امام ع اشاره است در خبر آن قال ع وان استغفروا یعنی المؤمنین و عذاب یوم
کبیر عبارة اخری است از عذاب یوم عظیم که در آیه سوره اعراف است فقال یا قوم اعبدوا الله ما
لكم من اله غيره اني اخاف عليكم عذاب يوم عظيم و در آیه ثالثه عذاب یوم الیم کما اینکه در سوره
هود است ان لا تعبدوا الا الله اني اخاف عليكم عذاب يوم اليم یعنی روز قیامت کما اینکه
تصدیق میکند آیات مذکوره و امثال آنها را آیه سوره مطففین الا یظن اولئک انهم مبعوثون
ليوم عظيم يوم يقوم الناس لرب العالمين و ذکر شده که علی بن ابراهیم تفسیر نموده است
عذاب یوم کبیر را بدخان و صیحه قال یعنی الدخان والصیحة و دیگران نیز متابعت نموده اند از این پس
چگونه تفسیر شد بیوم القیامة ج هر یک از دخان و صیحه قبل قیام ساعت است اما دخان از جهة قول ائمه
در خبر صافی قال دخان یاتی من السماء قبل قیام الساعة تدخل في اسماع الكفرة
حتى يكون رأس الواحد كالرأس الحنيذ ويعتري المؤمن منه كهيئة الزكام
ويكون الارض كلها كبيت اوقد فيه ليس فيه خصاص يمكث ذلك
اربعين يوماً و اما از جهة قول امام صادق ع در خبر چهارم سمی بحار در تفسیر آیه سوره ق یوم یسمعون

الصیحة فالّا هی الرجعة و در این هنگام که مراد از دخان و صیحه دخان و صیحه قبل از قیام ساعت یعنی قبل از قیام
قیامت باشد چگونه متصور است انذار مؤمنین از عذاب خدا و امر باستغفار و توبه در زمان خطاب را اگر عبارت از مؤمنین
مخاطبین است در دخان و صیحه قبل از قیام قیامت با عدم بقاء ایشان تا آن زمان علاوه بر اینکه انذار بدخان و صیحه امریکه
عام است نسبت بجمیع پس تردد از ایشان کما اینکه معلوم است از دو خبر مذکور محل نظر و تامل است بلی بنابر رجوع جمیع مؤمنین
در رجعه چه مرده باشد از ایشان و چه کشته شده باشد کما اینکه در قول امام از الائمه است اشکال مرتفع است قال ع فی الرجعة
من مات من المؤمنین قتل ومن قتل منهم مات و ایام ثلثه که انذار از آنها میشود سه روز است یوم
قیام قائم ع و یوم کرة و یوم القیامة کما اینکه امام صادق ع در خبر چهارم بحار فرموده اند یقول ایام الله ثلاثة
یوم یقوم القائم ع و یوم الکرة و یوم القیامة ولکن واضح است که در این صورت منافاتی نیست میان تعبیر از آن
الخ فیما از جهة ابهام و اطلاق و شامل است هر دو را ولکن بعد التنبیه والتی مناسب یوم قیامت است بلحاظ آیه بعد الی الله
مرجعکم که قیامت است و گذشت توضیح راجع باین آیه مبارکه در ضمن تعقیبات متعلقه بآیه متقدمه مراجعه کن اعاده
فائده جدید ندارد الی الله مرجعکم و هو علی کل شیء قدیر ظاهر تنزیل این آیه مبارکه این است بسوی
خدا است رجوع شما و خدا بر هر چیز قادر است کما اینکه تصدیق میکند این را آیات کثیره مثل آیه سوره انعام والموتی
یبعثهم الله ثم الیه یرجعون که عبارت اخری است از رد بسوی خدا تعالی که در آیه سوره جمعه ثم تردون
الی عالم الغیب والشهادة الخ مفصلاً دانسته شد مراجعه کن و در اینجا چند امر است اول آنکه چون دانسته
شد در آیه متقدمه که ایام ثلثه سه است یوم قیام القائم ع و یوم الکرة و یوم القیامة لذا معلوم شد وجه تعقیب آیه متقدمه
فانی اخاف علیکم عذاب یوم کبیر را باین آیه مبارکه الی الله مرجعکم الخ و بعبارة اخری وجه
خوف رجوع بسوی خدای تعالی است دوم آنکه وجه تعقیب و هو علی کل شیء قدیر را الی الله
مرجعکم و حال آنکه رجوع بسوی خود نیز از جمله افراد قدرت است نیز از باب تفریع فرع است بر اصل چنانچه در
آیه سابقه سیر و جای پایان شد مراجعه کن که دارای کمال مناسبت است سیم آنکه نیز گذشت در سوره جمعه تحقیق در
معانی رد بسوی خدا تعالی چه از حیث ارواح و چه از حیث اجساد با اخبار ائمه هادیه مراجعه کن نیز و باید دانست

که قدیر در آیه ما نحن فیها عبارة اخری است از قادر چنانچه تصدیق میکند او را آیات کثیره مثل آیه سوره یس اَوَلَیْسَ
الَّذِی خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَی أَنْ یَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَی وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِیمُ
و خدا قادر است در آیه ما نحن فیها عبارت است از اینکه خدا قادر است لذاته و جعل و خلق میکند اشیاء را با قدرت و نه
بر آنها نه اینکه جعل و خلق می نماید اشیاء را بقدرت که خودش شیء و قدرت شیء دیگر است که این شرک است کما اینکه
امام ثامن ع در خبر دوم بحار فرموده اند قَالَ قُلْتُ لِلرِّضَا خَلَقَ اللّٰهُ الْأَشْیَاءَ بِالْقُدْرَةِ أَمْ بِغَیْرِ الْقُدْرَةِ
فَقَالَ لَا یَجُوزُ أَنْ یَکُونَ خَلَقَ الْأَشْیَاءَ بِالْقُدْرَةِ لِأَنَّکَ إِذَا قُلْتَ خَلَقَ الْأَشْیَاءَ بِالْقُدْرَةِ
فَکَأَنَّکَ قَدْ جَعَلْتَ الْقُدْرَةَ شَیْئاً غَیْرَهُ وَجَعَلْتَهَا الَّذِی بِهَا خَلَقَ الْأَشْیَاءَ بِغَیْرِ ذٰلِکَ
فَإِنَّمَا تَصِفُهُ أَنَّهُ جَعَلَهَا بِاقْتِدَارٍ عَلَیْهَا وَقُدْرَةٍ وَلٰکِنْ هُوَ لَیْسَ بِضَعِیفٍ وَلَا عَاجِزٍ
وَلَا مُحْتَاجٍ إِلَی غَیْرِهِ بَلْ هُوَ سُبْحَانَهُ قَادِرٌ لِذَاتِهِ لَا بِالْقُدْرَةِ و بعبارة اخری قدرت
ذات خدا تعالی است و حال آنکه مقدوری نبوده است و در هنگام احداث فرمودن اشیاء را واقع شد قدرت
بر مقدور کما اینکه امام صادق ع در خبر آن کتاب فرموده اند یَقُولُ لَمْ یَزَلِ اللّٰهُ جَلَّ وَعَزَّ رَبَّنَا وَالْقُدْرَةُ
ذَاتُهُ وَلَا مَقْدُورَ فَلَمَّا أَحْدَثَ الْأَشْیَاءَ وَقَعَ الْقُدْرَةُ عَلَی الْمَقْدُورِ و بقیه کلام
موکول است بغیر این مقام و از این بیان مختصر معلوم شد یعنی از بودن قدرت ذات الله معلوم شد وجه علت قدیر بودن
خدا تعالی بر هر شیء در آیه ما نحن فیها که از جمله اشیاء رجوع خلق است بسوی خود بعد از موت والحمد لله رب
العالمین وَأَمَّا تفهمات راجعه بآیه ما نحن فیها اول آنکه اقرار برجوع و احیاء بعد از ممات لازم باشد
و واجب است که از جمله ما جاء به النبی که عباد داد و معذور نیستند کما اینکه در قول امام صادق ع است در خبر
اول وسائل سُئِلَ عَنِ الدِّینِ الَّذِی لَا یَقْبَلُ اللّٰهُ مِنَ الْعِبَادِ غَیْرَهُ وَلَا یَعْذِرُهُمْ عَلَی
جَهْلِهِ فَقَالَ شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ إِلَی أَنْ قَالَ وَالْإِقْرَارُ بِمَا جَاءَ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ
جُمْلَةً الخ و کما اینکه در قول علی بن محمد النقی است در خبر دوم بحار قَالَ قُلْتُ لَهُ یَا ابْنَ رَسُولِ اللّٰهِ إِنِّی أُرِیدُ
أَنْ أَعْرِضَ عَلَیْکَ دِینِی فَإِنْ کَانَ مَرْضِیّاً ثَبَتُّ عَلَیْهِ حَتَّی أَلْقَی اللّٰهَ إِلَی أَنْ قَالَ وَأَنَّ السَّاعَةَ

آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللّٰهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ إِلَى أَنْ قَالَ ع يَا أَبَا الْقَاسِمِ هٰذَا وَاللّٰهِ
دِينُ اللّٰهِ الَّذِي ارْتَضَاهُ لِعِبَادِهِ فَاثْبُتْ عَلَيْهِ ثَبَّتَكَ اللّٰهُ بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا
وَالْآخِرَةِ **دوم** آنکه قدرت نه علمیست که سزاست ترک نظر در او کما اینکه امیر ع در خبر اول بحار فرموده اند قال ع
الْعِلْمُ عِلْمَانِ عِلْمٌ لَا يَسَعُ النَّاسَ إِلَّا النَّظَرُ فِيهِ وَهُوَ صِبْغَةُ الْإِسْلَامِ وَعِلْمٌ يَسَعُ النَّاسَ
تَرْكُ النَّظَرِ فِيهِ وَهُوَ قُدْرَةُ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ و بعبارهٔ اخری بعد معرفت خدا ایتعالی بدو حد اخراج
آن از حد تعطیل و اخراج آن از حد تشبیه دیگر علم چیزی از صفات فرض نیست کما اینکه امام صادق علیه السلام در خبر
مقدم بحار فرموده اند قال ع إِنَّ الْمَذْهَبَ الصَّحِيحَ فِي التَّوْحِيدِ مَا نَزَلَ بِهِ الْقُرْآنُ مِنْ صِفَاتِ اللّٰهِ
عَزَّ وَجَلَّ فَانْفِ عَنِ اللّٰهِ الْبُطْلَانَ وَالتَّشْبِيهَ فَلَا نَفْيَ وَلَا تَشْبِيهَ الخ و گذشت در سوره انعام
بیانات در حجه بین باب مراجعه کن **سیم** آنکه انکار قدرت نه که مبرهن شد عین ذات است کفر است که انکار
ذات است کما اینکه امام صادق ع در خبر اول بحار فرموده اند قال ع مَنْ أَنْكَرَ قُدْرَةَ اللّٰهِ فَهُوَ كَافِرٌ
و که اکسیکه قائل شود که خدا تعالی قادرست بقدرتی مشرک است زیرا که قائل شده بدو خدا کما اینکه ثامن الائمه
علیه السلام در خبر آن کتاب فرموده اند یقول ع لَمْ يَزَلِ اللّٰهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَادِرًا حَيًّا قَدِيمًا
سَمِيعًا بَصِيرًا فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللّٰهِ إِنَّ قَوْمًا يَقُولُونَ إِنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَزَلْ
عَالِمًا بِعِلْمٍ وَقَادِرًا بِقُدْرَةٍ وَحَيًّا بِحَيٰوةٍ وَسَمِيعًا بِسَمْعٍ وَبَصِيرًا بِبَصَرٍ فَقَالَ مَنْ قَالَ
بِذٰلِكَ وَدَانَ بِهِ اتَّخَذَ مَعَ اللّٰهِ آلِهَةً أُخْرَى وَلَيْسَ مِنْ وَلَايَتِنَا عَلَى شَيْءٍ الخ
و چون معلوم شد قدرت نه ذات است پس متصف بعجز نمیشود و عدم امکان از طرف متعلق است کما اینکه در
قول امیر ع در آن کتاب قِيلَ لَهُ هَلْ يَقْدِرُ رَبُّكَ أَنْ يُدْخِلَ الْأَرْضَ فِي بَيْضَةٍ وَلَا تَصْغُرَ الْأَرْضُ وَ
لَا تَكْبُرَ الْبَيْضَةُ فَقَالَ لَهُ وَيْلَكَ إِنَّ اللّٰهَ لَا يُنْسَبُ إِلَى الْعَجْزِ وَالَّذِي سَأَلْتَنِي لَا يَكُونُ بقیه کلام در این
مقام موکول است بغیر مقام أَلَا إِنَّهُمْ يَثْنُونَ صُدُورَهُمْ لِيَسْتَخْفُوا مِنْهُ أَلَا حِينَ يَسْتَغْشُونَ
ثِيَابَهُمْ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ تفسیر این آیه مبارکه

این است آیا نه بتحقیق مشرکین منعطف و منقبض میسازند سینه‌های خودشانرا از برای اینکه مخفی و پوشیده نمایند خودشانرا
از رسول خدا هم آیا نه حینی که میپوشانند برای خودشان را بجامهای خودشان میداند خدای تعالی آنچه پنهان میکنند
و آنچه آشکار میسازند بتحقیق خدای تعالی داناست بحقیقت سینه‌ها که از امام محمد باقر وارد است در تفسیر برهان عن ابی جعفر
قال اخبرنی جابر بن عبد الله ان المشرکین کانوا اذا مروا برسول الله حول البیت طأطأ
احدهم راسه وظهره هکذا وغطی راسه بثوب لا یراه رسول الله فانزل الله الا انهم
یثنون صدورهم لیستخفوا منه الا حین یستغشون ثیابهم یعلم ما یسرون وما یعلنون
و در اینجا چند امر است اول آنکه نزول این در شان مشرکین چنانچه در این خبر است باختصاص آیت سابقه
در شان مؤمنین چنانچه از امام باقر ع بیرون دانسته شد محل نظر میشود در بودن این آیه داخل و واقع در مقام زیراکه
واضح است ضمایر در او خالیست از مرجع که در این هنگام داخل است در تحت آنچه در قول امیر که در اصول ضیقه
گذشت که آنچه محل نظر است از حوادث منافقین است حاصل این است که آیه نحن فیها از قرآن است لکن اینکه
از اصل قول امیر معلوم است دوم آنکه آیه نحن فیها را علی بن ابراهیم در شان منافقین تفسیر نموده الا انهم
یثنون صدورهم لیستخفوا منه یقول یکتمون ما فی صدورهم من بغض علی وقال رسول الله
ان آیة المنافق بغض علی فکان قوم یظهرون المودة لعلی عند النبی ویسرون بغضه
الا حین یستغشون ثیابهم فانه کان حدث بشیء من فضل علی او تلی علیهم ما
انزل الله تعالی نفضوا ثیابهم ثم قاموا و حال آنکه در این تفسیر چند اشکال است اول آنکه وارد است بر او
آنچه در امر اول گفته شد از خالی بودن ضمائر از مرجع دوم آنکه مخالف است بتفسیر امام باقر که در شان مشرکین
نازل شده است سیم آنکه خفض صدور و استغشاء ثیاب در منافقین مصداق ندارد مثل بقیه اجزاء آیه
و واضح است که ظهور او دلیل است بر بطلان تفسیر علی بن ابراهیم زیراکه قول او علاوه بر معارضه بتفسیر امام باقر محل نظر
و تامل است در نزد اهل نظر و تامل که منافی است با آیه قل لئن اجتمعت الانس والجن الخ چنانچه
واضح است امر سیم آنکه در قرائت امام سجاد و باقر و صادق یثنونی است الف در خبر فصل الخطاب

[illegible]

قال الاردی عن علی بن الحسین و ابی جعفر و جعفر بن محمد ع یثنونی علی یفعوعل که بمعنی ینعطف است
نیز و منافاتی نیست با آنچه در قول امام باقر ع دانسته شد که در مصحف آنحضرت و در یک از وجوه تنزیه است که در فصول ضمیر
گذشت و وجه صحیح است که بنابر قرائت یثنونی صدورهم در آیه مرفوع است که فاعل است چنانچه بنابر قرائت دیگر منصوب است
که مفعول است پس اگر گفته شود که مشرکین در آیه الا حین فیها اسرار و اعلانی نداشته در باره رسول ص تا اینکه ما یسرون
و ما یعلنون اسناد در باره آنها صادق باشد بلکه در باره امیر ع صادق است که اسرار بغض و اعلان مودت می نمودند منافقین
و این ارشاد است بر صحت تفسیر علی بن ابراهیم ج خود قول امام باقر ع که این آیه در شان مشرکین نازل شده بیان
دانسته است که مشرکین اسرار و اعلانی داشته اند در امر رسول ص مثل منافقین در امر امیر المومنین ع پس وجهی نیست در رد
صحت تفسیر علی بن ابراهیم و از اینجا معلوم شد بطلان بقیه تفسیر آن در آیه الا حین فیها الله یعلم ما یسرون و ما
یعلنون حیث فاموا که مخالف است با تفسیر امام باقر ع که دانسته شد علاوه بر آنچه گفته شد در امور ثلاثه مذکوره
از مراجع نداشتن ضمایر و از این بیان مختصر معلوم شد که انه علیم بذات الصدور از جمله این آیه بار که است
که در حضن و آیات قرآنیه است نه در این محل و مقام که مناسبت با اسرار و اعلان کلامی که تصدیق میکند او را آیه
سوره تغابن و یعلم ما تسرون و ما تعلنون والله علیم بذات الصدور پس اگر گفته شود
وجه چیست در آیه الا حین فیها این آیه این سوره تغابن در تعقیب انه علیم بذات الصدور با جمله یعلم
ما یسرون و ما یعلنون بلکه در بادی نظر منافی است (تکرار است) آیه قل لئن اجتمعت الانس و الجن الخ
ج تعقیب جمله انه علیم بذات الصدور بجمله یعلم ما یسرون و ما یعلنون از قبیل تعقیب اصل است بفرع کلامی که
اشاره میکند از او اخبار کثیره مثل قول صادق ع در خبر دوم سابق یقول لا یصلح التمر بالرطب ان التمر
یابس و الرطب رطب که در حقیقت تفریع فرموده اند از عدم صلاحیت بیع تمر را برطب از عدم صلاحیت
بیع هر شیء یابس را برطب کلامی که در قول رسول ص است در خبر دوم مستدرک قال نهی ص عن بیع التمر
بالرطب من اجل ان الرطب ینقص من کیله اذا یبس و مثل قول امیر ع در خبر اول سابق من
کان علی یقین ثم شک فلیمض علی الیقین فان الشک لا ینقض الیقین و مثل قول امام صادق ع

تصدیق میکند دیگر را غایه امر این است که در سوره عنکبوت تعبیر بلازم شده است پس اشکالی نیست در مقام تعقیب انه علیم
بذات الصدور ربعلم ما یسرون وما یعلنون والحمد لله رب العالمین اما تفقهات رجعیه آیه نحن فیها اول آنکه
اسرار سریره سوء حرام است کما اینکه معلوم است از آیه نحن فیها و انبا میکند از او قول امام صادق ع در خبر اول وسائل قال
وما من عبد یسر شرا الا لم تذهب الایام حتی یظهر الله له شرا مثل قول دیگر آنحضرت ع قال ان رسول الله
کان یقول من اسر سریرة رداه الله رداها ان خیرا فخیر وان شرا فشر وقول آنحضرت ع در خبر دوم وسائل
قال ع ولا یقبل الله من مؤمن عملا وهو مضمر علی اخیه المؤمن سوءا وگذشت در سوره منافقین بعض
اخبار رجعیه بمقام رجعیه کن دوم آنکه اعلان بخلاف آنچه اسرار میشود نیز حرام است کما نیز معلوم است از آیه نحن فیها
و انبا میکند از او اخبار کثیره مثل قول رسول ص در خبر اول وسائل سیاتی علی الناس زمان تخبث فیه سرائرهم
وتحسن فیه علانیتهم طمعا فی الدنیا لا یریدون به ما عند ربهم یکون دینهم ریاء لا یخالطهم
خوف یعمهم الله بعقاب فیدعونه دعاء الغریق فلا یستجیب لهم سوم آنکه قوه علانیه ناشی از صحت
سریره است کما اینکه امام صادق ع در خبر اول وسائل فرموده اند قال ع ما یصنع احدکم ان یظهر حسنا ویسر
سیئا الیس یرجع فیعلم ان ذلک لیس کذلک والله عز وجل یقول بل الانسان علی نفسه
بصیرة ان السریرة اذا صحت قویت العلانیة وگذشت نیز در سوره منافقین بعض اخبار رجعیه کن دوم
لذت ربا لین چهارم آنکه صدور سینه طیبه حسنه عبارت از صدور شرحه از برای اسلام که با نور است از پروردگار کما اینکه
تصدیق میکند این را آیه سوره زمر افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه فویل للقاسیة
قلوبهم من ذکر الله و انبا میکند از او قول رسول ص در مجمع البیان قال ع یا ابن مسعود فمن شرح صدره
للاسلام فهو علی نور من ربه فان النور اذا وقع فی القلب انشرح وانفسح فقیل یا رسول الله
فهل لذلک علامة قال نعم التجافی عن دار الغرور والانابة الی دار الخلود والاستعداد
للموت قبل نزول الموت پنجم آنکه صدور مظلمه خبیثه سیئه عبارت است از صدور مشروحه از برای کفر کما اینکه
تصدیق میکند این را آیه سوره نحل ولکن من شرح بالکفر صدرا فعلیهم غضب من الله یک تعالی شرح

للاسلام است کما اینکه معلوم است از آیه بعد از او علاوه بر روایت مذکوره دلالت بانّهم یستحبّون الحیوة
الدنیا علی الآخرة الخ والحمد لله رب العالمین وما من دابّةٍ فی الارض الّا علی الله رزقها
ویعلم مستقرّها ومستودعها کلٌّ فی کتابٍ مبین طرز تنزیل این آیه مبارکه اینست که هیچ جنبنده
در زمین مگر بر خدا است رزق او و میداند خدا مستقر او و مستودع او را و هر شیء در کتاب مبین است کما اینکه در خبر است
از رسول خدا ص عن ابی جعفر ع قال اتی رسول الله ص رجلٌ من اهل البادیة فقال یا رسول الله
انّ لی بنین وبنات واخوة واخوات وبنی بنین وبنی بنات وبنی اخوة وبنی اخوات و
المعیشة علینا خفیفة فان رأیت یا رسول الله ان تدعو الله ان یوسّع علینا قال وبکی
فرقّ له المسلمون فقال رسول الله ص ما من دابّةٍ فی الارض الّا علی الله رزقها ویعلم مستقرّها
ومستودعها کلٌّ فی کتابٍ مبینٍ الخ از جهة آنچه در اصول مقدمه گذشت از اینکه آنچه از آیات قرآنیه در کلام
رسول خدا ص وائمه هدی ع اقتصار شده است بهمان لفظ آیات بدون تغایر دیگر حجة باطنه قائم است بحجیة همان لفظ
والّا لازم خواهد آمد اغرا بجهل که خلاف شأن اهل عصمت ع است مخفی نماند چند امر است اول آنکه مستقر و مستودع
در آیه مکن فیها عبارة اخری است از ساکن و متحرک از دابه کما اینکه تصدیق میکند این را دعای صحیفی آیه سوره
انعام وهو الذی انشأکم من نفسٍ واحدةٍ فمستقرٌّ ومستودعٌ الخ کما اینکه امام صادق ع در خبر زمان
فرموده اند قال ع المستقرّ الثابت والمستودع المعار و بعبارة اخری چنانچه ایمان ثابت در این آیه
در مقابل ایمان عاریه و متزلزل است همچنین دابه ساکن در آیه مکن فیها در مقابل دابه متحرک است و از این بیان مختصر
معلوم شد بطلان تفسیر علی بن ابراهیم از چند جهة که گفته ویعلم مستقرّها یقول حیث یأوی باللیل ومستودعها
حیث یموت جهة اولی آنکه مستقر و مستودع را اسم مکان قرار داده نه عبارت از خود دابه که بالبداهه مبنی بناست
است نه این مکان و تعقیب جمله وما من دابّة فی الارض الّا علی الله رزقها بجمله ویعلم مستقرها و مستودعها
کما اینکه بنا بر مذکور کمال مناسبت است بین جملتین جهة ثانیه مکان موت و کذا مکان جای گرفتن در شب که غایت
از رزق بی ملائمه است با آیه متقدمه چنانچه واضح است جهة ثالثه آنکه تعقیب مستقر و مستودع باین معنی بجمله کلٌّ فی کتابٍ مبین

بی ربط و دخل است چنانچه واضح است حاصل کلام این است که این جهات مذکوره که محل نظر و تأمل است از رأی
این نظر و تأمل و دخل سکینه تفسیر علی بن ابراهیم را تحت اصل به قول امیر ع که در حصول حصیه دانسته شد که آنچه از قرآن
محل نظر است از قرآن منزل نیست والحمد لله رب العالمین دوم آنکه دابه در آیه و نحن فیها عبارت است از خلق
کما اینکه تصدیق میکند او را آیه سوره انفال اِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللّٰهِ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا فَهُمْ
لَا یُؤْمِنُوْنَ کما اینکه در قول امام باقر ع است در تفسیر برهان قَالَ ع سَأَلْتُهُ عَنْ هٰذِهِ الْاٰیَةِ اِنَّ شَرَّ
الدَّوَابِّ عِنْدَ اللّٰهِ الَّذِیْنَ لَا یُؤْمِنُوْنَ قَالَ نَزَلَتْ فِیْ بَنِیْ اُمَیَّةَ هُمْ شَرُّ خَلْقِ اللّٰهِ الخ و علی الله
در آیه و نحن فیها عبارة اخری است از ضمان خدا تعالی کما اینکه رسول خدا ص در ذیل حدیث برق فرموده قَالَ ع
مَنْ کَفَلَ بِهٰذِهِ الْاَفْوَاهِ الْمَضْمُوْنَةِ عَلَی اللّٰهِ رِزْقُهَا صَبَّ اللّٰهُ عَلَیْهِ الرِّزْقَ صَبًّا کَالْمَاءِ الْمُنْهَمِرِ
اِنْ قَلِیْلٌ فَقَلِیْلًا وَاِنْ کَثِیْرٌ فَکَثِیْرًا الخ و بعبارة ثالثه کفالت فرموده خدا تعالی رزق هر بریه را
کما اینکه امیر ع در دیوان فرموده اند کَفَلَ الْاِلٰهُ بِرِزْقِ کُلِّ بَرِیَّةٍ وَالْمَالُ عَارِیَةٌ تَجِیْءُ وَتَذْهَبُ
و گذشت در سوره حمد امر متعلقه رزق مفصلاً مراجعه کن سیوم آنکه مراد از کتاب مبین که هر شیء در
آنست کتاب مقدرات است که هر چیز در او نوشته شده است کما اینکه در قول امام صادق ع است در خبر
دوم بحار قَالَ ع اِنَّ اللّٰهَ کَتَبَ کِتَابًا فِیْهِ مَا کَانَ وَمَا هُوَ کَائِنٌ الخ مثل قول امام باقر ع
در آن کتاب قَالَ ع اِنَّ اللّٰهَ لَمْ یَدَعْ شَیْئًا کَانَ اَوْ یَکُوْنُ اِلَّا کَتَبَهُ فِیْ کِتَابٍ فَهُوَ
مَوْضُوْعٌ بَیْنَ یَدَیْهِ فَمَا شَاءَ مِنْهُ قَدَّمَ وَمَا شَاءَ مِنْهُ اَخَّرَ وَمَا شَاءَ مِنْهُ مَحَا وَمَا
شَاءَ مِنْهُ کَانَ وَمَا لَمْ یَشَأْ لَمْ یَکُنْ و بعبارة اخری این کتاب مقدرات که کتاب مبین است یعنی
کتابیست که بیان هر چیز را میکند ام الکتاب است که کتاب محو و اثبات است کما اینکه در قول امام صادق ع
است در خبر آن کتاب سُئِلَ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ یَمْحُوا اللّٰهُ مَا یَشَاءُ وَیُثْبِتُ وَعِنْدَهٗ اُمُّ الْکِتَابِ
قَالَ اِنَّ ذٰلِکَ الْکِتَابَ کِتَابٌ یَمْحُو اللّٰهُ مَا یَشَاءُ وَیُثْبِتُ الخ حاصل اقوال ائمه هدی ع
در اخبار مذکوره و اشباه آنها آنکه ام الکتاب و کتاب مبین و کتاب محو و اثبات عبارت از کتاب تقدیرات

که قبل از خلق آدم به دو هزار سال تدبیر و ایر و تقدیر تقادیر در او شده است کما اینکه رسول خدا صلعم در خبر بیستم بحار فرموده اند قال ع
انّ الله عزّ وجلّ قدّر المقادیر ودبّر التدابیر قبل ان یخلق آدم بالفی عام و غایة امر این است که خدای تعالی
هر چه خواسته شد از این کتاب محو و اثبات میکند و از این بیان مختصر از ائمه هدی ع بر همین و مدلل شده وجه تعقیب جمله کلٌّ فی
کتابٍ مبینٍ در آیه نحن فیها بجمله و یعلم مستقرّها و مستودعها که از قبیل تفریع فرع است بر اصل و در حقیقت عبارت
اخری است از آیه سابقه و مثال او و یعلم ما یسرّون وما یعلنون انّه علیم بذات الصّدور در تفسیر آیه ثمّ
الی الله مرجعکم وهو علی کل شیءٍ قدیر پس باید از کلام اهل ذکر در آیات قرآنیه تحیّر نمود تا اینکه لذت
و حلاوت معانی آیات الٰهیه ادراک شود والحمد لله رب العالمین و از بیانات مسموعه وجه مناسبت تعقیب آیه نحن فیها بآیه سابقه
و ان استغفروا الخ معلوم و واضح شد و امّا نفحات کو در آیه نحن فیه از حیث رزق و علم گذشت در سوره حمد و
سوره اقرء مراجعه کن افاده و بشده مهمه دارد وهو الذی خلق السموات والارض فی ستّة ایّام وکان
عرشه علی الماء لیبلوکم ایّکم احسن عملاً ظاهر تنزیل این آیه مبارکه این است و آن خدا است که تکوین و
ایجاد فرموده است آسمانها و زمین را در شش روز در حالتی که بوده است عرش آن بر آب از برای اینکه مبتلی کند شما را کدام
از شما صوابتر است از حیث عمل کما اینکه در تفسیر امام صادق ع و امام ثامن ع است امّا اوّل در خبر چهار و سه بحار قال سمعت
ابا عبد الله ع یقول انّ الله خلق الخیر یوم الاحد والاثنین خلق الارضین خلقها واقواتها فی
یوم الثلثاء وخلق السموات فی یوم الاربعاء ویوم الخمیس وخلق اقواتها یوم الجمعة وذلک
قول الله عزّ وجلّ خلق السموات والارض وما بینهما فی ستّة ایّام وامّا ثانی در خبر ... ن
قال ع وامّا قوله عزّ وجلّ لیبلوکم ایّکم احسن عملاً فانّه عزّ وجلّ خلق خلقه لیبلوهم بتکلیف
طاعته وعبادته لا علی سبیل الامتحان والتجربة لانّه لم یزل علیماً بکل شیء الخ وقال ع ایضا
انّ الله تبارک وتعالی خلق العرش والماء والملائکة قبل خلق السموات والارض وکانت
الملائکة تستدلّ بانفسها وبالعرش وبالماء علی الله عزّ وجلّ لیظهر بذلک قدرته للملائکة
فیعلمون انّه علی کل شیءٍ قدیر ثمّ رفع العرش بقدرته ونقله فجعله فوق السموات السبع

وخلق السموات والارض فی ستة ایام وهو مستول علی عرشه کان قادراً علی ان یخلقها فی طرفة عین
الخ وهمچنین اموری باید دانسته شود اول آنکه خلق ارض قبل خلق سموات است کما اینکه امام باقر در خبر چهارم بحار فرموده
قال ان الله عز وجل خلق الجنة قبل ان یخلق النار الی ان قال وخلق الارض قبل السماء الخ (۱)
اگر گفته شود که در آیه ... اسناد خلق اولاً بسموات داده شده و ثانیاً بارض پس چگونه صدق است خبر مذکور جواب در آیه سوره
بقره اسناد خلق که عبارة اخری است در خلق اولاً بارض داده شده و ثانیاً بسماء الذی جعل لکم الارض فراشا والسماء
بناء حاصل آنست که در ترتیب ذکری دلیل و برهان نیست بر ترتیب تکوینی و ایجادی والا لازم خواهد آمد اختلاف و اعوجاج
در آیات قرآنیه و حال آنکه منفی است اختلاف و اعوجاج در او کما اینکه برهان در محل خود در اصول مقرر شده پس هر یک از دو آیه
مذکوره متشابه است در ترتیب تکوینی و ایجادی که باید رد شود بآیه سوره ذاریات که محکم است والسماء ذات الحبک
که مطابق است با خبری که محبوکیت سماء بسوی ارض است که لازم او بودن خلق او است بعد از ارض کما اینکه معلوم است
از تفسیر امام ثامن در خبر چهل و سیم بحار قال قلت اخبرنی عن قول الله والسماء ذات الحبک فقال هی
محبوکة الی الارض وشبک بین اصابعه الی ان قال فبسط کفه الیسری ثم وضع الیمنی علیها
فقال هذه ارض الدنیا والسماء الدنیا فوقها قبة الخ بلکه آیه سوره بقره بملاحظه بناء بودن سماء و فراش بودن
ارض نیز محکم آیات است زیرا که بناء بدون فراش متصور و معقول نیست البته پس اشکالی نیست ببرکت ائمه هدی علیهم السلام
دوم آنکه سموات از بخار آب و ارض از کف آب خلق شده است کما اینکه مدلول همه است در خبر چهل و سیم بحار قال
فمم خلق السموات قال من بخار الماء قال فمم خلق الارض قال من زبد الماء الخ پس اگر
گفته شود که این خبر مخالف است با خبر چهل و سیم بحار از امام باقر که سموات از دود آتش و ارض از خاکستر خلق شده است
قال کان کل شیء ماء وکان عرشه علی الماء فامر الله جل وعز الماء فاضطرم نارا ثم امر
النار فخمدت فارتفع من خمودها دخان فخلق الله السموات من ذلک الدخان وخلق الارض
من الرماد الخ و تصدیق میکند این آیه را سوره فصلت ثم استوی الی السماء وهی دخان حاصل اشکال آنست
ماء معقول است بخار و زبد از تبعات دلو حق اول است و دخان و رماد از توابع دلو حق ثانی است پس چگونه جمع ممکن جواب

نار مسخره منیت در نار آتش بلکه نار چهار قسم است نار آکله و شاربه که نار انسان و حیوان است و نار غیر آکله و غیر شاربه که
از سنگ خارج میشود و نار آکله و غیر شاربه که نار وقود است و نار شاربه و غیر آکله که نار شجره است کما اینکه از امام صادق ع
در خبر چهارم بحار قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ النِّيرَانِ فَقَالَ النِّيرَانُ أَرْبَعَةٌ نَارٌ تَأْكُلُ وَتَشْرَبُ وَنَارٌ تَأْكُلُ
وَلَا تَشْرَبُ وَنَارٌ تَشْرَبُ وَلَا تَأْكُلُ وَنَارٌ لَا تَأْكُلُ وَلَا تَشْرَبُ فَالنَّارُ الَّتِي تَأْكُلُ وَ
تَشْرَبُ فَنَارُ ابْنِ آدَمَ وَجَمِيعِ الْحَيَوَانِ وَالَّتِي تَأْكُلُ وَلَا تَشْرَبُ فَنَارُ الْوَقُودِ وَالَّتِي تَشْرَبُ وَ
لَا تَأْكُلُ فَنَارُ الشَّجَرَةِ وَالَّتِي لَا تَأْكُلُ وَلَا تَشْرَبُ فَنَارُ الْقَدَّاحَةِ وَالْحُبَاحِبِ و در این مقام
که اطلاق نار مسخره شده در نار آتش از سهل است که نار شجره بعینه در خبر مذکور از قبیل نار غیر آکله و غیر شاربه است و بلحاظ
و باین لحاظ بدخان و رماد او تعبیر شده و بلحاظ مائیه او بخار و بد تعبیر شده است پس اشکالی نیست برکت بیانات
اهل ذکر ائمه هادیه ع و الحمد لله رب العالمین سیتم اگر گفته شود که خبر اول از امام صادق ع ناطق است که
ارضین و سموات در چهار روز خلق شده در یکشنبه و دوشنبه ارضین و در چهارشنبه و پنجشنبه سموات پس چگونه این دو در شش روز
خلق شده است حاصل اشکال است که خبر مذکور مخالف است با آیه ائنکم فیها ج آیه سوره سجده ناطق است که در دو روز
خلق شده است قُلْ أَئِنَّكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ الخ مس اگر گفته شود که در این صورت
اختلاف واقع خواهد شد بین دو آیه مذکوره نیز و حال آنکه اختلاف در قرآن نیست ج باید دانست که خلق اوقات
ارضین و اوقات سموات عبارة اخری است از خلق بین سموات و ارض که در آیه سوره فرقان است الَّذِي
خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ الخ از جهة اصل و بعض اما اصل کما اینکه
در اصول مقدمه دانسته شد در قول امیر ع که قرآن تصدیق میکند بعض او بعض دیگر او را و اگر این دو آیه از جهة فروعات
آن اصل است و اما بعض کما اینکه در قول امام صادق ع در خبر اول دانسته شد مرجح کن و در این مقام گفته
میشود آیه ائنکم فیها متشابه است از حیث خلق ما بینهما و عدم او و آیه سوره فرقان مذکوره محکم است پس واجب است
رد آیه ائنکم فیها بر آن آیه که از جهة وجوب رد متشابه بر محکم است که در اصول مقدمه دانسته شد و در این مقام که
مراد از آیه ائنکم فیها خلق سموات و ارض و آنچه بین آنهاست در شش روز شده واضح است که اختلاف میان آیات

و که این آیه و روایه رفع خواهد شد که آن سکانی هست برکت اصول منتشره از ائمه هادیه و ائمه لله. سؤال چهاردهم
اگر خلق سموات و ارض در شش روز شده این دو در چگونه در شش روز متصور است و بعبارة اخری قبل خلق سموات و ارض و
شمس چگونه روز معقول است و حل آنکه معلوم شد که بعد خلق دنیا است و گذشت در خبر سیم که قبل خلق آسمان ملائکه
و عرش و ماء بوده است پس جواب مراد از سته ایام در آیه همین قدر ستة اوقات است که حیث ابتدا و انقضاء کما اینکه
در آیه سوره فصلت است فَقَضٰیهُنَّ سَبْعَ سَمٰوَاتٍ فِی یَوْمَیْنِ کما اینکه در تفسیر امام ثامن است در خبر چهاردهم
که سُئِلَ اَبُو الْحَسَنِ الرِّضَا عَمَّنْ کَلَّمَ اللّٰهُ لَا مِنَ الْجِنِّ وَ لَا مِنَ الْاِنْسِ فَقَالَ السَّمٰوَاتُ وَ الْاَرْضُ
فِی قَوْلِهِ ائْتِیَا طَوْعًا اَوْ کَرْهًا قَالَتَا اَتَیْنَا طَائِعِیْنَ فَقَضٰیهُنَّ اَیْ خَلَقَهُنَّ سَبْعَ سَمٰوَاتٍ
فِی یَوْمَیْنِ یَعْنِی فِی وَقْتَیْنِ اِبْتِدَاءً وَ اِنْقِضَاءً الخ پنجم آنکه اگر گفته شود خلق اقوات ارضین
در روز سه شنبه که در خبر اول است منافی است با آیه سوره فصلت که ناطق است که تقدیر اقوات ارض در چهار روز
شده است قُلْ اَئِنَّکُمْ لَتَکْفُرُوْنَ بِالَّذِیْ خَلَقَ الْاَرْضَ فِیْ یَوْمَیْنِ وَ تَجْعَلُوْنَ لَهُ اَنْدَادًا ذٰلِکَ
رَبُّ الْعَالَمِیْنَ وَ جَعَلَ فِیْهَا رَوَاسِیَ مِنْ فَوْقِهَا وَ بَارَکَ فِیْهَا وَ قَدَّرَ فِیْهَا اَقْوَاتَهَا فِیْ اَرْبَعَةِ
اَیَّامٍ سَوَاءً لِلسَّائِلِیْنَ و بعبارة اخری آیه همین قدر میگوید که گذشت و این آیه میگوید در چهار وقت و حل آنکه
در قرآن اختلاف نیست جواب واضح است که خلق اقوات غیر تقدیر اقوات است زیرا که اول عبارتست از تکوین اقوات
و ثانی عبارتست از هندسه اقوات کما اینکه در قول امام ثامن است در خبر سیم که فَقَالَ اَتَدْرِیْ مَا التَّقْدِیْرُ
قُلْتُ لَا قَالَ هُوَ وَضْعُ الْحُدُوْدِ مِنَ الْآجَالِ وَ الْاَرْزَاقِ وَ الْبَقَاءِ وَ الْفَنَاءِ الخ چنانکه خلق
بمعنی تقدیر نیز میشود کما اینکه در قول همین حضرت است در خبر همان کتاب قَالَ اِنَّ اَفْعَالَ الْعِبَادِ مَخْلُوْقَةٌ
لِلّٰهِ خَلْقَ تَقْدِیْرٍ لَا خَلْقَ تَکْوِیْنٍ و از این بیان مختصر معلوم شد که مراد از تقدیر اقوات ارض در ایام اربعه وضع
حدود اقوات ارض است از بقاء و فناء در اوقات اربعه یعنی ربیع و شتاء و صیف و خریف کما اینکه امام صادق
در خبر دوم بما فرموده اند قَالَ فَکِّرِ الْآنَ فِیْ تَنَقُّلِ الشَّمْسِ فِی الْبُرُوْجِ الْاِثْنَیْ عَشَرَ لِاِقَامَةِ دَوْرِ السَّنَةِ وَ مَا فِیْ ذٰلِکَ
مِنَ التَّدْبِیْرِ فَهُوَ الدَّوْرُ الَّذِیْ تَصِحُّ بِهِ الْاَزْمِنَةُ الْاَرْبَعَةُ مِنَ السَّنَةِ الشِّتَاءُ وَ الرَّبِیْعُ وَ الصَّیْفُ وَ الْخَرِیْفُ

ويستوفيهما على التمام وفي هذا المقدار من دوران الشمس تدرك الغلات والثمار وتنتهي الى غاياتها
ثم تعود فيستأنف النشوء والنمو الخ پس اشكالی نيست بركت چهار اصل عصمت **ششم** آنكه اگر گفته شود چگونه
خلق اقوات از برای ارض و سموات شده است و حال آنكه ارض و سموات صالح اقوات نيستند **جواب** اضافه اقوات
در خبر متقدم بيانيه است يعنی اقوات از سموات و از ارض نه اضافه لاميه يعنی اقوات از برای سموات و ارض و در
اخری خبر متقدم از جمله متشابهات چهار است و آيه سوره فصلت مذكوره في اربعة ايام سواء للسائلين كه ناطق است
كه تقدير اقوات از برای سائلين كافی است در تصديق مدعی مثل آيه ولو انهم اقاموا التورية والانجيل وما انزل
اليهم لاكلوا من فوقهم ومن تحت ارجلهم والحمد لله رب العالمين **هفتم** آنكه وجه
تسميه روز اول از اين شش روز باحد و دوم باثنين و سيم بثلثا و چهارم باربعا و پنجم بخميس و ششم بجمعه چيست كه
رسول خدا ص در خبر چهارم و سيم بيان فرموده اند قال ولم سمي يوم الاحد قال لانه واحد محدود قال
فالاثنين قال هو اليوم الثاني من الدنيا قال فالثلثاء قال الثالث من الدنيا قال
فالاربعاء قال يوم الرابع من الدنيا قال فالخميس قال هو يوم خامس من الدنيا وهو يوم
انيس لعن فيه ابليس ورفع فيه ادريس قال فالجمعة قال هو يوم مجموع له الناس وذلك
يوم مشهود ويوم شاهد قال فالسبت قال يوم مسبوت وذلك قوله عز وجل في القرآن
ولقد خلقنا السموات والارض وما بينهما في ستة ايام فمن الاحد الى الجمعة ستة ايام و
السبت معطل **هشتم** علت خلق سموات و ارض در اين شش روز با آنكه كيفيت خلق باری تعالی بكلمه كن است
كما آنكه در آيات كثيره است مثل آيه سوره يس انما امره اذا اراد شيئا ان يقول له كن فيكون اين است
كه ملائكه استدلال كنند بخلق آنها شيئا بعد شيء بر حدوث بر خدای تعالی مرة بعد اخری كما آنكه امام ثامن
در خبر اول متقدم فرموده اند قال وكان قادرا ان يخلقها في طرفة عين ولكنه عز وجل خلقها
في ستة ايام ليظهر للملائكة ما يخلقه منها شيئا بعد شيء فتستدل بحدوث ما يحدث على الله
تعالى ذكره مرة بعد مرة **نهم** آنكه علت تكوين و ايجاد سموات و ارض و ما بينها چيست بتكليف اطاعت

و خیادت هست نه بر سبیل امتحان و تجربه زیرا که خدا تعالی عالم بهر شی هست چنانکه امام ثامن ع در ذیل خبر مذکور فرموده اند

قال فانه عز و جل خلق خلقه لیبلوهم بتکلیف طاعته و عبادته لا علی سبیل الامتحان

والتجربة لانه لم یزل علیما بکل شیء **دهم** آنکه عرش خدا تعالی که در وقت خلق سموات و ارض و ما

بینهما بر آب بوده هست در آیه ما نحن فیها عبارتست از آنچه امام سجاد ع بتفصیل در خبر چهاردهم بکار فرموده اند قال ع واما

ما سئلت عنه من العرش مم خلقه الله فان الله خلقه ارباعا لم یخلق قبله الا ثلاثة اشیاء

الهواء والقلم والنور ثم خلقه من الوان مختلفة من ذلک النور نور اخضر منه اخضرت الخضرة

ونور اصفر منه اصفرت الصفرة ونور احمر منه احمرت الحمرة ونور ابیض منه ضوء النهار

ثم جعله سبعین الف طبق کل طبق کاول العرش الی اسفل السافلین لیس من ذلک طبق

الا یسبح بحمد ربه ویقدسه باصوات مختلفة والسنة غیر مشتبهة لو اذن للسان واحد

فاسمع شیئا مما تحته لهدم الجبال والمدائن والحصون ولکشف البحار ولهلک ما دونه

له ثمانیة ارکان یحمل کل رکن منها من الملائکة ما لا یحصی عددهم الا الله یسبحون

باللیل والنهار لا یفترون ولو احس حس شیء مما فوقه ما قام لذلک طرفة عین بینه و

بین الاحساس الجبروت والکبریاء والعظمة والقدس والرحمة والعلم ولیس وراء هذا

مقال الخ و این عرش مدت ها دراز بر آب بوده هست چنانچه در خبر پانزدهم فرموده اند سئل عن مدة ما کان عرشه

علی الماء قبل ان یخلق الارض والسماء فقال تحسن ان تحسب قال نعم فقال لو ان الارض

من بین المغرب والمشرق ومن الارض الی السماء حب خردل ثم کلفت علی ضعفک ان تحمله

حبة حبة من المشرق الی المغرب حتی افنیته لکان ربع عشر جزء من سبعین الف جزء

من بقاء عرش ربنا علی الماء قبل ان یخلق الارض والسماء ثم قال انما مثلت مثالا **یازدهم**

آنکه ماء در آیه ما نحن فیها عبارت است از حیوة بر حق چنانچه معلوم هست از قول امام صادق ع در خبر چهاردهم که سئل

ابو عبد الله ع عن طعم الماء فقال سل تفقها ولا تسأل تعنتا طعم الماء طعم الحیوة قال الله سبحانه

وجعلنا من الماء كل شيء حي **دوازدهم** آنكه علت قرار دادن عرش بر آب اظهار قدرت است از برای ملائكه
كما اينكه در خبر متقدم اشاره شد ضعفك ان تحمله حبة حبة من المشرق الى المغرب حتى اقبضه قال ثم
جعل عرشه على الماء ليظهر قدرته للملائكة فيعلمون انه على كل شيء قدير الى ان قال عز وجل لم
يخلق العرش لحاجة به لانه غني عن العرش وعن جميع ما خلق ولا يوصف بالكون لانه
ليس بجسم تعالى عن صفة خلقه علوا كبيرا و در عرش است تمثال جميع خلق الله كما اينكه امام سجاد ع در خبر آن كتاب
فرموده اند قال ع ان في العرش تمثال جميع ما خلق الله قال وهذا تاويل قوله وان من شيء
الا عندنا خزائنه الخ و بقيه كلام در اين باب نيز موكول است بغير اين مقام والحمد لله رب العالمين
واما تفقهات راجعه بايام نحن فيها **اول** آنكه مبارك است روز شنبه كما اينكه در قول رسول ص است در خبر
چهار و سيم بحار قال ص بورك لامتي في سبتها الخ و مستحب است مسافرت در روز شنبه از جهة قول صادق ع در خبر
آن كتاب قال ع من كان مسافرا فليسافر يوم السبت فلو ان حجرا زال عن جبل يوم السبت
لرده الله تعالى الى مكانه الخ و نيز مستحب است تقليم اظفار روز شنبه كما اينكه در قول رسول ص است در خبر آن كتاب
قال ص من قلم اظفاره يوم السبت الى ان قال ع عوفي من وجع الاضراس و وجع العين
س اگر گفته شود كه اين خبر مخالف است با خبر مستدرك از حضرت ص كه تقليم روز شنبه موجب آكله است قال ص من قلم
اظفاره يوم السبت الى ان قال وقعت عليه الاكلة في اصابعه **ج** بهر يك از دو خبر اخذ شود از باب
تسليم از رسول ص كافي است كما اينكه اصلي است از اصول مقاة از جهة قول ثامن الائمة ع در خبر سيم وسائل قال ع وما كان
في السنة نهي اعافة وكراهة ثم كان الخبر الاخير خلافه فذلك رخصة فيما عافه رسول الله
وكرهه ولم يحرمه فذالك الذي يسع الاخذ بهما جميعا وبايهما شئت وسعك الاخذ
من باب التسليم والاتباع والرد الى رسول الله الخ پس كافي است بركت اصل مقاة از ائمه ع
و نيز مستحب است حجامت روز شنبه كما اينكه در قول رسول خدا ص است در خبر چهارم بحار قال ع من كان محتجما
فليحتجم يوم السبت الخ **س** اگر گفته شود خبر اول در مباركيت روز شنبه نيز مخالف است با خبر ديگر آن كتاب قول

امیر ع که روز شنبه روز مکر و خدیعه است فقال ع یوم السبت یوم مکر و خدیعة الخ تبیین عمل در شنبه
بمطلق مکر و خدیعه در این خبر واضح است که نفی نمیکند مبارکیت روز شنبه را پس تعارضی در بین نیست تا اینکه حاکم بتخییر شود با حمل مذکور پس
مبارک است روز شنبه که مال آل محمد ص است کما اینکه امام صادق ع در خبر آن کتاب فرمودند فقال و یوم السبت لآل محمد ص
وگذشت در تفسیر سوره جمعه بعض اخبار راجعه بمقام مرجحه کن دوم آنکه روز یکشنبه مال شیعیان است کما اینکه امام صادق ع در خبر
آن کتاب فرموده اند فقال ع و یوم الاحد لشیعتهم الخ و روز عرس و بناء است کما اینکه در قول امیر ع است در خبر آن کتاب
فقال ع و یوم الاحد یوم عرس و بناء پس اگر گفته شود که این خبر مخالف است با قول همین حضرت ع در خبر همین کتاب
که روز یکشنبه مال بنی امیه است فقال ع السبت لنا والاحد لبنی امیة جواب گذشت که به هر یک اخذ شود از باب
تسلیم و اتباع باکی نیست و مکروه است تقلیم اظفار روز یکشنبه کما اینکه در قول رسول ص است در خبر مستدرک فقال ص و من قلّم
اظفاره یوم الاحد ذهبت البرکة منه سیم آنکه روز دوشنبه شوم است کما اینکه در قول عالم موسی بن
جعفر ع است در خبر آن کتاب قال له جعلت فداک انی ارید الخروج فادع لی فقال و متی تخرج
قال یوم الاثنین فقال له و لم تخرج یوم الاثنین قال اطلب فیه البرکة لان رسول الله ص
ولد یوم الاثنین فقال کذبوا ولد رسول الله یوم الجمعة و ما من یوم اعظم شؤما
من یوم الاثنین یوم مات فیه رسول الله وانقطع فیه وحی السماء و ظلمنا فیه حقنا الخ
پس مسافرت و طلب حاجت نمیشود در روز دوشنبه کما اینکه نیز در قول صادق ع است در خبر آن کتاب فقال ع لا تسافر
یوم الاثنین و لا تطلب فیه حاجة و از اینجا معلوم شد وجه در قول دیگر آنحضرت ع که روز دوشنبه مال دشمنان
است فقال ع والاثنین لاعدائنا پس اگر گفته شود که این اخبار مخالف است با قول رسول ص که تقلیم اظفار روز
دوشنبه خوب است در خبر مستدرک فقال ص و من قلّم اظفاره یوم الاثنین یصیر حافظا و کاتبا
و قاریا با قول امیر ع در خبر چهاردهم بحار که روز دوشنبه روز سفر و طلب است فقال ع و یوم الاثنین یوم سفر
و طلب جواب خبر اول شاهد است که قول امیر ع از جهت تقیه است و قول رسول ص بنص وارد است نسبت باخبار مذکوره
و تعارض و تکاذب بین آنها نیست چهارم آنکه روز سه شنبه مال بنی امیه است کما اینکه امام صادق ع در خبر

آن کتاب فرموده اند قال ع والثلثا لبنی امیّه و بدست تقلیم اظفار کما اینکه در قول رسول صلعم است در مستدرک قال
مَن قلّم اظفاره یوم الثلثاء یُخاف الهلاک علیه س اگر گفته شود این خبر مخالف است با قول رسول ص
در خبر آن کتاب که روز سه شنبه روز نرمیست قال ص و یوم الثلثا یوم لین الخ ج با قول امیر ع در آن کتاب که روز سه شنبه
روز حرب و دم است قال ع و یوم الثلثاء یوم حرب و دم و با قول امام صادق ع که طلب حاجت کنید روز سه شنبه
در خبر آن کتاب نیز قال ع اطلبوا الحوائج یوم الثلثاء فانّه الیوم الذی الان الله فیه الحدید
لداود ع ج جزو اول منافات با این اخبار که مدعا در روز سه شنبه است ندارد و جزو دوم در تقلیم نص وارد است و
اطلاقات این اخبار پس شکالی نیست در بین بر که حصول ملقاة از ائمه ع پنجم آنکه روز چهارشنبه نحس مستمر است
کما اینکه امام ثامن ع در خبر چهاردهم [illegible] فرموده اند قال ع یوم الاربعاء نحس مستمر الخ و نیز امیر ع در خبر آن
کتاب فرموده اند توقّوا الحجامة والنورة یوم الاربعاء فانّ یوم الاربعاء نحس مستمر و فیه
خُلقت جهنّم مثل قول رسول ص که تقلیم روز چهارشنبه موجب سوء خلق است قال ص من قلّم اظفاره
یوم الاربعاء یصیر سیّئ الخلق س اگر گفته شود این خبر رد و نهی مخالف است با حجامت عالم ع روز
چهارشنبه در خبر آن کتاب قال دخلت علی ابی الحسن ع و هو یحتجم یوم الاربعاء فی الحبس فقلت
انّ هذا یوم یقول الناس من احتجم یوم الاربعاء اصابه البرص فقال انّما یخاف ذلک
علی من حملته امّه فی حیضها و کذا حجامت امام صادق ع در خبر آن کتاب قال رأیت ابا عبدالله ع یحتجم
یوم الاربعاء بعد العصر ج این دو خبر مذکور نص وارد است در اخبار متقدمه مثل خبر دیگر آن کتاب قال دخلت علی
ابی الحسن علی بن محمد العسکری ع یوم الاربعاء و هو یحتجم فقلت له انّ اهل الحرمین یروون
عن رسول الله ص انّه قال من احتجم یوم الاربعاء فاصابه بیاض فلا یلومنّ الّا نفسه فقال
کذبوا انّما یصیب ذلک من حملته امّه فی طمث مثل نص وارد در روزه روز چهارشنبه وسط در خبر آن کتاب
عن ابی عبدالله ع انّ رسول الله ص سئل عن صوم خمیسین بینهما اربعاء فقال امّا الخمیس
فیوم یعرض فیه الاعمال و امّا الاربعاء فیوم خلقت فیه النار و امّا الصوم فیه جُنّة

حاصل این است که چهارشنبه روز نحس است الا اینکه حال اعمال در او مختلف است روزه در او باکی نیست و کذا حجامت کسیکه
حمی در حیض باشد و استمرار نحوست چهارشنبه عبارتست از اول روز تا شب کما اینکه در خبر آن کتاب است و فی خبر انّه نهی انّه
مستمر ان یکون النهار نحسا من اوّله الی اللیل و بدانکه این چهارشنبه در غیر چهارشنبه آخر ماه است که در خبر
و امّا چهارشنبه آخر ماه که دو رابیرند که محل تطیّر است پس اگر خارج شود بر خلاف اهل تطیّر نگاه داشته شود از هر آفت و عافیت داده شود
از هر مرض و برآورده شود حاجت آن کما اینکه از بعض الائمه در خبر آن کتاب است قال کتبت الی ابی الحسن الثانی اسئله
عن الخروج یوم الاربعاء لا یدور فکتب من خرج یوم الاربعاء لا یدور خلافا علی اهل الطیرة وقی
من کلّ آفة و عوفی من کلّ عاهة و قضی الله له حاجته و نیز بدانکه طیره بر هر چیزیکه قرار داده میشود
اگر سخت گرفته شود سخت میشود و اگر سهل گرفته شود سهل میشود و اگر چیزی قرار داده نشود چیزی نخواهد شد کما اینکه امام صادق
در خبر سیم وسائل فرموده اند قال الطیرة علی ما تجعلها شیئا ان هوّنتها تهوّنت و ان شدّدتها
تشدّدت و ان لم تجعلها شیئا لم تکن شیئا و واضح است که خبر مذکور از جمله فرعیات و در ده این اصل است
و کفاره طیره توکل است کما اینکه رسول صلعم در خبر آن کتاب فرموده اند قال کفّارة الطیرة التوکّل و بعبارة
اخری اعتنا ننمودن و گذشتن در آن امر است کما اینکه در قول دیگر آنحضرت صلعم است در خبر هفدهم بحار قال اذا تطیّرت
فامض و جهه نحوست این روز یعنی چهارشنبه غیر آخر ماه و چهارشنبه آخر ماه را امیر علیه السلام در خبر چهاردهم بحار چنین فرموده اند قال
اخبرنی عن یوم الاربعاء و التطیّر منه و ثقله و ایّ اربعاء هو فقال آخر اربعاء فی الشهر
و هو المحاق و فیه قتل قابیل هابیل و یوم الاربعاء القی ابراهیم فی النار و یوم الاربعاء
صنعوا المنجنیق و یوم الاربعاء غرّق الله فرعون و یوم الاربعاء جعل الله عزّ و جلّ ارض
لوط عالیها سافلها و یوم الاربعاء ارسل الله عزّ و جلّ الریح علی قوم عاد و یوم الاربعاء
اصبحت کالصریم و یوم الاربعاء سلّط الله علی نمرود البقّة و یوم الاربعاء طلب فرعون
موسی لیقتله و یوم الاربعاء خرّ علیهم السقف من فوقهم و یوم الاربعاء امر فرعون
بذبح الغلمان و یوم الاربعاء اخرب بیت المقدس و یوم الاربعاء احرق مسجد سلیمان بن داود

باصطخر من كورة فارس ويوم الاربعاء قتل يحيى بن زكريا ويوم الاربعاء اظل قوم فرعون اول
العذاب ويوم الاربعاء خسف الله عز وجل بقارون ويوم الاربعاء ابتلى الله ايوب بذهاب ماله
وولده ويوم الاربعاء قال الله عز وجل انا دمرناهم وقومهم اجمعين ويوم الاربعاء اخذتهم
الصيحة ويوم الاربعاء عقروا الناقة ويوم الاربعاء امطر عليهم حجارة من سجيل ويوم الاربعاء
شج النبي وكسرت رباعيته ويوم الاربعاء اخذت العماليق التابوت و امام باقر ع در خبر بحار كتاب
فرموده اند كه يوم اربعاء دشمن دارد ما را قال ع عادانا من كل شيء حتى من الطيور الفاختة ومن الايام
الاربعاء **ششم** آنكه روز پنجشنبه مبارک است كما اينكه در قول رسول خدا ص است در خبر چهارم بحار قال ص
بورك لامتي في سبتها وخميسها و مستحب است تقليم اظفار و اخذ شارب كما اينكه در قول همان حضرت ص است
در خبر آن كتاب من قلم اظفاره يوم السبت ويوم الخميس واخذ شاربه عوفي من وجع الضرس
ووجع العين و در خبر مستدرک قال ع ومن قلم اظفاره يوم الخميس يخرج منه الداء ويدخل
فيه الشفاء الخ و نيز مستحب است در اين روز دخول بر امراء و قضاء حوائج كما اينكه در قول امير ع است در خبر
چهارم بحار قال ع ويوم الاربعاء يوم الدخول على الامراء وقضاء الحوائج و نيز مستحب است
مسافرت در اين روز كما اينكه در فعل رسول ص است در خبر اين كتاب قال ع كان رسول الله ص يسافر
يوم الخميس ويقول فيه ترفع الاعمال الى الله عز وجل وتعقد فيه الولاية **هفتم** آنكه
روز جمعه روز عيد مسلمين است و افضل از فطر و اضحى است كما اينكه امام صادق ع در خبر چهارم بحار فرموده قال ع
والجمعة للتنظيف والتطيب وهو عيد المسلمين وهو افضل من الفطر والاضحى
و روز عبادت است كما اينكه رسول خدا ص در خبر آن كتاب فرموده اند قال ص يوم الجمعة يوم عبادة
فتعبدوا الله عز وجل فيه و تقليم اظفار در روز جمعه موجب زياده عمر و مال است كما اينكه در قول آنحضرت ص
است در خبر مستدرک قال ص من قلم اظفاره يوم الجمعة يزيد في عمره وماله و روز جمعه روز
خطبه و نكاح است كما اينكه امير ع در خبر كتاب اول فرموده اند قال ع ويوم الجمعة يوم خطبة ونكاح

وگذشت در تفسیر سورهٔ جمعه اخبار راجع به این مقام و تعارض اخبار در باب نوره روز جمعه مرجحه کن حاصل کلام در اعمال
ایام هفته این است حرکت و سکونت بجمیع اخبار مذکوره و اشباه آنها از باب تسلیم و اتباع رسول ص بکی نیست پس امر سهل است
در شریعت سهله سمحه محمدیه ص الحمد لله والمنة و ملخص کلام دیوان است لَنِعْمَ الْیَوْمُ یَوْمُ السَّبْتِ حَقًّا
لِصَیْدٍ اِنْ اَرَدْتَ بِلَا امْتِرَاءٍ وَفِی الْاَحَدِ الْبِنَاءُ لِاَنَّ فِیْهِ تَبَدَّی اللّٰهُ فِی خَلْقِ السَّمَاءِ
وَفِی الْاِثْنَیْنِ اِنْ سَافَرْتَ فِیْهِ سَتَظْفَرُ بِالنَّجَاحِ وَبِالثَّرَاءِ وَمَنْ یُرِدِ الْحِجَامَةَ
فَالثُّلَثَاءُ فَفِی سَاعَاتِهَا هَرْقُ الدِّمَاءِ وَاِنْ شَرِبَ امْرُءٌ یَوْمًا دَوَاءً فَنِعْمَ
الْیَوْمُ یَوْمُ الْاَرْبِعَاءِ وَفِی یَوْمِ الْخَمِیْسِ قَضَاءُ حَاجٍ فَفِیْهِ اللّٰهُ یَاْذَنُ بِالدُّعَاءِ
وَفِی الْجُمُعَاتِ تَزْوِیْجٌ وَعُرْسٌ وَلَذَّاتُ الرِّجَالِ مَعَ النِّسَاءِ وَهٰذَا لَا یَعْلَمُهُ
اِلَّا نَبِیٌّ اَوْ وَصِیُّ الْاَنْبِیَاءِ که مطابق است با کلام دیگر آنحضرت ع در خبر چهاردهم بحار سَاَلَ الشَّامِیُّ
اَمِیْرَ الْمُؤْمِنِیْنَ ع عَنِ الْاَیَّامِ وَمَا یَجُوْزُ فِیْهَا مِنَ الْعَمَلِ فَقَالَ ع یَوْمُ السَّبْتِ یَوْمُ مَکْرٍ وَخَدِیْعَةٍ
وَیَوْمُ الْاَحَدِ یَوْمُ غَرْسٍ وَبِنَاءٍ وَیَوْمُ الْاِثْنَیْنِ یَوْمُ سَفَرٍ وَطَلَبٍ وَیَوْمُ الثُّلَثَا یَوْمُ حَرْبٍ
وَدَمٍ وَیَوْمُ الْاَرْبِعَاءِ یَوْمُ شُؤْمٍ یَتَطَیَّرُ النَّاسُ وَیَوْمُ الْخَمِیْسِ یَوْمُ الدُّخُوْلِ عَلَی الْاُمَرَاءِ وَ
قَضَاءِ الْحَوَائِجِ وَیَوْمُ الْجُمُعَةِ یَوْمُ خِطْبَةٍ وَنِکَاحٍ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ اینها تمام در ظهر و
تنزیل آیه مبارکه بود واما باطن و تأویل ایام مبارکه پس در شنبه عبارت از رسول خدا ص و در یکشنبه عبارت از
امیر المؤمنین ع و دوشنبه عبارت از حسن و حسین ع و در سه شنبه عبارت از علی بن الحسین ع و محمد بن علی ع و جعفر
بن محمد ع و در چهارشنبه عبارت از موسی بن جعفر ع و علی بن موسی ع و محمد بن علی ع و علی بن محمد ع و در پنجشنبه عبارت از
حسن بن علی ع و در روز جمعه عبارت از حجت عصر ع کما اینکه در قول عسکری ع است در خبر چهاردهم بحار قُلْتُ یَا سَیِّدِی
حَدِیْثٌ یُرْوٰی عَنِ النَّبِیِّ ص لَا اَعْرِفُ مَعْنَاهُ قَالَ وَمَا هُوَ فَقُلْتُ لَا تُعَادُوا الْاَیَّامَ فَتُعَادِیَکُمْ
مَا مَعْنَاهُ فَقَالَ نَعَمِ الْاَیَّامُ نَحْنُ مَا قَامَتِ السَّمٰوَاتُ وَالْاَرْضُ فَالسَّبْتُ اسْمُ رَسُوْلِ اللّٰهِ
وَالْاَحَدُ کِنَایَةٌ عَنْ اَمِیْرِ الْمُؤْمِنِیْنَ ع وَالْاِثْنَیْنِ الْحَسَنُ وَالْحُسَیْنُ وَالثُّلَثَاءُ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ ع

ومحمد بن علي وجعفر بن محمد والاربعاء موسى بن جعفر وعلي بن موسى ومحمد بن علي وانا والخميس
ابني الحسن بن علي والجمعة ابن ابني واليه تجتمع عصابة الحق وهو الذي يملأها قسطا وعدلا
كما ملئت ظلما وجورا فهذا معنى الايام فلا تعادوهم في الدنيا فيعادوكم في الآخرة
الخ و باید دانست که از دانسته شدن ظهر و تنزیل آیه ما نحن فیها معلوم و واضح شد وجه مناسبت این آیه مبارکه با
آیات متقدمه قبل از آیه الا انهم الخ که مبرهن شد که محلش در بجا ثبت و نیز باید دانست که احسن عملا عبارتست
در آیه مبارکه از اصوب عمل که عبارتست از خشیت خدای تعالی و نیت صادقه بعد ابقاء بر عمل که اشد است از عمل کما اینکه در قول
امام صادق ع است در خبر ر عن ابي عبد الله ع في قول الله عز وجل ليبلوكم ايكم احسن عملا
قال قال ليس يعني اكثر عملا ولكن اصوبكم عملا وانما الاصابة خشية الله والنية الصادقة
ثم الابقاء على العمل حتى يخلص اشد من العمل والعمل الخالص الذي لا تريد ان يحمدك عليه
احد الا الله عز وجل والنية افضل من العمل الا ان النية هي العمل ثم تلا قوله عز وجل
قل كل يعمل على شاكلته يعني على نيته والحمد لله رب العالمين ولئن قلت انكم مبعوثون
من بعد الموت ليقولن الذين كفروا ان هذا الا سحر مبين ظهر و تنزیل این آیه مبارکه آنست
واگر بگوئی تحقیق شما مبعوث میشوید روز قیامت از بعد از موت هر آینه میگویند کسانیکه کافر شدند نیست این مگر
سحر آشکار کما اینکه تصدیق میکند این را آیه سوره مؤمنون ثم انكم بعد ذلك لميتون ثم انكم يوم القيامة
تبعثون چنانچه بنا میکند از این اخبار متواتره مثل خبر مستدرک در قول رسول ص و ان الساعة آتية
لا ريب فيها وان الله يبعث من في القبور و قول آنحضرت ع و ان البعث حق الخ و نیز
تصدیق میکند این بیان را آیه دیگر سوره مؤمنون ايعدكم انكم اذا متم وكنتم ترابا وعظاما انكم
مخرجون هيهات هيهات لما توعدون مثل آیه سوره بنی اسرائیل ذلك جزاؤهم بانهم
كفروا باياتنا وقالوا ائذا كنا عظاما ورفاتا ائنا لمبعوثون خلقا جديدا وكذا وكذا
از امثال این آیات محکمات پس اگر گفته شود که قول کفار هذا سحر مبین در مقابل قول رسول ص که شما مبعوث

قیسوید بعد از موت بی ربط و مناسبت است زیرا که اظهار معجزه نموده بوده اینکه آنها بگویند این سحر مبین است کما اینکه شاهد
صدق این بیان است آیات کثیره که این کلمه سحر در مقابل اظهار معجزه است مثل آیه سوره مائده اِذْ جِئْتَهُمْ بِالْبَیِّنَاتِ فَقَالَ
الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْهُمْ اِنْ هٰذَا اِلَّا سِحْرٌ مُبِینٌ و آیه سوره نمل فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آیَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا
هٰذَا سِحْرٌ مُبِینٌ و آیه سوره قصص فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسٰی بِآیَاتِنَا بَیِّنَاتٍ قَالُوا مَا هٰذَا اِلَّا سِحْرٌ مُفْتَرًی
و کذا و کذا و کذا از امثال این آیات ج قول رسول ص بمبعوثیت کفار بعد از موت با آیات معجزه از این امر بوده است
مثل آیات سوره مؤمنون و امثال آنها که دانسته شد نه از نزد خود بوده و آیات معجزه و مسلم است که از جمله بینات معجزات است
۱۱ مقدمه اولی از جمله قول امام ع در خبر اول که پیغمبر رسول ص بری بوده از سه چیز از تقول بر خدای تعالی و از نطق از هوا و از
تکلف قال ع اِنَّ اللهَ بَرَّءَ مُحَمَّداً ص مِنْ ثَلَاثٍ اَنْ یَتَقَوَّلَ عَلَی اللهِ اَوْ یَنْطِقَ عَنْ هَوَاهُ اَوْ یَتَکَلَّفَ
چنانچه اول در سوره حاقه است وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَیْنَا بَعْضَ الْاَقَاوِیلِ لَاَخَذْنَا مِنْهُ بِالْیَمِینِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ
الْوَتِینَ و دوم در آیه سوره نجم است وَمَا یَنْطِقُ عَنِ الْهَوٰی و سیم در سوره ص است وَمَا اَنَا مِنَ الْمُتَکَلِّفِینَ
و ۱۱ مقدمه ثانیه از جمله آیات کثیره مثل آیه سوره بقره وَاِنْ کُنْتُمْ فِی رَیْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلٰی عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ
مِنْ مِثْلِهِ و آیه سوره یونس اَمْ یَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ و [illegible] مکذا بیان مختصر آیه سوره
احقاف وَاِذَا تُتْلٰی عَلَیْهِمْ آیَاتُنَا قَالَ الَّذِینَ کَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ هٰذَا سِحْرٌ مُبِینٌ و کذا آیه سوره
انعام وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَیْکَ کِتَاباً فِی قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِاَیْدِیهِمْ لَقَالَ الَّذِینَ کَفَرُوا اِنْ هٰذَا اِلَّا سِحْرٌ مُبِینٌ
حاصل جواب اشکال مذکور این است که آیه نحن فیها متشابه است از جمله اشکال مذکوره آیات جزئیه و امثال آنها محکم است
که باید رد شود آیه نحن فیها را آنها که از جمله اصل وجوب رد متشابه است بمحکم که در اصول مقدمه دانسته شد پس اشکال
در چنین نیست برکت اصول مقرره از ائمه هادیه ع والحمد لله رب العالمین و باید دانست که بیانات راجعه بموت در تفسیر سوره جمعه
و بیانات متعلقه بکفر در تفسیر سوره منافقین شد مراجعه کن اعاده نشده مهم بدارد **وَاَمَّا تَفَقُّهَات** مذکوره تا آیه
نحن فیها **اول** آنکه سحر کفر است کما اینکه در آیه سوره بقره است وَمَا یُعَلِّمَانِ مِنْ اَحَدٍ حَتّٰی یَقُولَا اِنَّمَا
نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَکْفُرْ الخ و در قول امیر ع است در تفسیر آیه مذکوره در خبر دوم مستدرک قَالَ اَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ ع فَاِذَا

شهد رجلان عدلان على رجل من المسلمین انه سحر قتل والسحر کفر قد ذکر الله عز وجل
فقال واتبعوا ما تتلوا الشیاطین على ملك سلیمان وما کفر سلیمان الى قوله فلا تکفر
فاخبر جل ذکره ان السحر کفر الخ **دوم** آنکه ساحر از مسلمین کشته میشود بخلاف ساحر مشرکین که کشته
نمیشود کما اینکه در قول رسول ص است علاوه بر خبر مذکور در آن کتاب نیز قال ص ساحر المسلمین یقتل وساحر
الکفار لا یقتل فقیل یا رسول الله ولم لا یقتل ساحر الکفار قال لان الشرك اعظم
من السحر الخ **سوم** آنکه اجر ساحر سحت است کما اینکه امیر ع در آن کتاب فرموده اند قال ع من السحت
اجر الساحر **چهارم** آنکه توبه ساحر این است حل نماید و عقد نکند کما اینکه معلوم است از قول امام صادق
در خبر دوم وسائل دخل عیسی بن سقفی على ابی عبد الله ع وکان ساحرا یأتیه الناس ویأخذ
على ذلك الاجر فقال له جعلت فداك انا رجل کانت صناعتی السحر وکنت آخذ علیه الاجر
وکان معاشی وقد حججت منه ومن الله علی بلقائك وقد تبت الى الله عز وجل فهل
لی فی شیء من ذلك مخرج فقال له ابو عبد الله ع حل ولا تعقد قال وروی ان توبة ×
الساحر ان یحل ولا یعقد واز اینجا است که گفته شود غیر حل توبه نخواهد بود در زنی که سحر نموده بود از برای شوهر
خود کما اینکه در خبر سیم وسائل است در قول رسول خدا ص قال رسول الله ص لامرأة سألته ان لی زوجا
وبه علی غلظة وانی صنعت شیئا لاعطفه علی فقال لها رسول الله ص اف لك کدرت
البحار وکدرت الطین ولعنتك الملائکة الاخیار وملائکة السموات والارض قال
فصامت المرأة نهارها وقامت لیلها وحلقت رأسها ولبست المسوح فبلغ ذلك
النبی ص فقال ان ذلك لا یقبل منها لکن عدم راجح است بحکم رأس و بقیه کلام در این باب موکول است
بغیر این مقام **پنجم** آنکه تعلم سحر مطلقا چه کثیر و چه قلیل نیز حرام و کفر است از جهت قول امیر ع در خبر دوم وسائل قال
من تعلم شیئا من السحر قلیلا او کثیرا فقد کفر وکان آخر عهده بربه وحده ان یقتل
الا ان یتوب **شش** اگر گفته شود چگونه تعلم سحر کفر است و حال آنکه امام صادق ع در خبر دوم مستدرك فرموده است

که سحر حق است قال ع والسحر حق ج حق در این خبر عبارت از موجود ثابت است نه مقابل باطل تا اینکه معارض شود
با خبر متقدم و بعبارة اخری کلمه حق متشابه است و خبر متقدم محکم است که واجب است رد او بر دوم کما اینکه در اصول مقدمه دانسته
شد و تصدیق میکند این را اخبار وارده در اینکه عین حق است مثل قول رسول ص در خبر چهاردهم بحار قال ص انّ العین
حقٌّ و انّها تدخل الجمل و الثور التنور و قول دیگر آنحضرت ص قال ص العین حقٌّ فمن اعجبه شیءٌ من اخیه
فلیذکر الله فی ذلک فانّه اذا ذکر الله لم یضرّه پس اشکالی نیست بر کت اصول ائمه ع علی تعلم سحر از برای
ابطال او نه از برای استعمال او بکی نیست کما اینکه معلوم است از قول عسکری ع در خبر دوم وسائل که در باب سحر
ذکر فرموده اند در تفسیر آیه سوره بقره که فی بحله اشاره شد قال فی قوله عزّ و جلّ وما انزل علی الملکین ببابل
هاروت وماروت قال کان بعد نوح قد کثرت السحرة المموّهون فبعث الله عزّ و جلّ
ملکین الی نبیّ ذلک الزمان بذکر ما یسحر به السحرة وذکر ما یبطل به سحرهم ویردّ به
کیدهم فتلقاه النبیّ عن الملکین واداه الی عباد الله بامر الله عزّ و جلّ وامرهم ان
یقفوا به علی السحر وان یبطلوه ونهاهم ان یسحروا به الناس وهذا کما یدلّ علی
الی ان قال وما یعلّمان من احد ذلک السحر وابطاله حتّی یقولا للمتعلّم انّما نحن فتنة
للعباد لیطیعوا الله فیما یتعلّمون من هذا ویبطلون به کید السحر ولا یسحروهم فلا تکفر
باستعمال هذا السحر وطلب الاضرار به ودعاء الناس الی ان یعتقدوا انّک به تحیی
وتمیت وتفعل ما لا یقدر علیه الّا الله فانّ ذلک کفر الی ان قال ویتعلّمون ما
یضرّهم ولا ینفعهم لانّهم اذا تعلّموا ذلک السحر لیسحروا به ویضرّوا به فقد تعلّموا
ما یضرّهم فی دینهم ولا ینفعهم الخ و باید دانست که اصل سحر که عبارت از اینکه اگر کسی اراده فلان
مطلب را داشته باشد فلان قول را بگوید از مخترعات ابلیس است بعد از وفات سلیمان ع و نسبت داد کذباً بر آصف
بن برخیا داده شده است کما اینکه در قول امام باقر ع است در خبر دوم مستدرک قال ع لمّا هلک سلیمان
وضع ابلیس السحر ثمّ کتبه فی کتاب ثمّ طواه وکتب علی ظهره هذا ما وضع آصف بن برخیا

للملك سليمان بن داود من ذخائر كنوز العلم من اراد كذا كذا فليقل كذا كذا ثم دفنه تحت
السرير ثم استثاره لهم فقال الكافرون ما كان يغلبنا الا بهذا وقال المؤمنون هو عبد الله ونبيه
فقال الله في كتابه واتبعوا ما تتلوا الشياطين على ملك سليمان اي السحر و نیز باید دانست که سحر سلطنت
ندارد مگر بر فرج و عین کما اینکه امام صادق ع در خبر دوم مستدرک فرموده اند قال ع و ما سلطان السحر الا على العين
والفرج و نیز باید دانست که باطل کننده سحر قرائت معوذتین است کما اینکه در قول امام صادق ع است در خبر آن کتاب
انه سئل عن المعوذتين انهما من القرآن فقال الصادق ع هما من القرآن الى ان قال وهل
تدري ما معنى المعوذتين وفي اي شيء نزلتا ان رسول الله ص سحره لبيد بن اعصم
اليهودي فقال ابو بصير لابي عبد الله ع وما كان ذا وما عسى ان يبلغ سحره قال ابو عبد الله
بلى كان رسول الله ص يرى انه يجامع ولا يجامع وكان يريد الباب ولا يبصره حتى يلمسه بيده
والسحر حق الخ و گذشت در آیه متقدمه الى الله مرجعكم الخ فقره راجع بعث در آیه نحن فيها و کذا در سوره
جمعه گذشت مراجعه کن والحمد لله رب العالمين ولئن اخرنا عنهم العذاب الى امة معدودة
ليقولن ما يحبسه الا يوم يأتيهم ليس مصروفا عنهم وحاق بهم ما كانوا به
يستهزءون ظهور تنزیل این آیه مبارکه اینست و اگر تاخیر نمائیم از کفار عذاب را یعنی خروج قائم را تا جماعتی که
شمرده شده سیصد و سیزده نفر بعده اصحاب بدر که چنین بودند هر آینه میگویند کفار چه حبس مینماید عذاب را
آیا نه اینست روزیکه میاید عذاب آنها را مصروف نیست از آنها عذاب و احاطه کند بآنها آنچه بودند باو استهزاء میکردند
کما اینکه در تفاسیر ائمه هدی ع است مثل قول امام صادق ع در خبر بیان قوله ولئن اخرنا عنهم العذاب
الى امة معدودة قال العذاب خروج القائم ع والامة المعدودة اهل بدر و
اصحابه و مثل قول امام باقر ع در خبر آن کتاب نیز قال اصحاب القائم الثلاثمائة والبضعة عشر
رجلا والله هي الامة التي قال الله في كتابه ولئن اخرنا عنهم العذاب الى امة
معدودة قال يجمعون له في ساعة واحدة قزعا كقزع الخريف و مثل قول دیگر امام صادق ع در خبر

آن کتاب عن ابیعبد الله ع و لئن آخرنا عنهم العذاب الی امة معدودة یعنی عدة کعدة
بدر لیقولن ما یحبسه الا یوم یأتیهم لیس مصروفا عنهم قال العذاب س اگر گفته شود
گذشت در آیه متقدمه که عذاب کبیر که از جمله ایام الله قیام قائم ع است که عذاب از برای اعداء آنحضرت ع کما اینکه
نیز امام صادق ع در خبر بیان فرموده اند در آیه نحن فیها در قول خدا تعالی و لئن اخرنا عنهم العذاب الی امة
معدودة قال العذاب هو القائم و هو عذاب علی اعدائه الخ الا اینکه مخاطبین بخطاب
در آیه متقدمه و این آیه که کفار است چگونه مصروف نیست از آنها در قیام و خروج قائم ع و احاطه خواهد نمود آنچه باو
استهزاء مینمودند حاصل اشکال اینکه کفار زمان قائم ع غیر کفار زمان رسول ع است و در این صورت چگونه عذاب
قیام قائم ع از کفار زمان رسول ع برداشته نمیشود و احاطه خواهد نمود بآنها آنچه باو استهزاء میکردند ج این اشکال وارد است
در صورت بودن مرجع ضمیر در یأتیهم خروج قائم ع و اما بودن مراد از ضمیر عذاب قیامت پس اشکال وارد نخواهد آمد
غایت امر این است که تفکیک شده است بین ضمیر و مرجع او که از ضمیر عذاب قیامت خواسته شده و تصدیق میکند این
این تفکیک را قول امام صادق ع در خبر اول که عذاب را بخروج قائم ع تعبیر فرموده قال ع العذاب خروج
القائم ع و در خبر سیم مرجع ضمیر یأتیهم را عذاب مطلق تعبیر فرموده اند قال ع العذاب و نیز تصدیق میکند که عذاب
غیر مصروف عذاب قیامت است آیه سوره کهف و رأی المجرمون النار فظنوا انهم مواقعوها و
لم یجدوا عنها مصرفا حاصل تعبیر آیه مبارکه این شد اگر تأخیر نمائیم از کفار عذاب خروج قائم ع را تا زمان
اجتماع سیصد و سیزده نفر هر آینه میگویند بطور استهزاء چه چیز منع مینماید عذاب را آیا نیست روزیکه بیاید آنها را عذاب
مصروف نیست از آنها و احاطه خواهد نمود بآنها عذاب آنچه استهزاء باو مینمودند و نیز تصدیق میکند بیان مذکور را که اول آیه
در عذاب خروج قائم ع و آخر آیه در عذاب قیامت است قول امام باقر ع در خبر سیم و سائل که آیه میشود اول او در چیزی و
آخر او در چیزی دیگر قال ع ان الایة تکون اولها فی شیء و اخرها فی شیء و هو کلام متصل
منصرف علی وجوه و بعبارة اخری آیه نحن فیها از جمله مصادیق این اصل مذکور است س دیگر اگر گفته شود
تأخیر عذاب بخروج قائم ع تا زمان اجتماع سیصد و سیزده نفر چگونه جمع میشود با جوهٔ کفار تا اینکه بگویند چه چیز منع مینماید

مراد از عذاب خروج قائم ع است (منه)

عذاب را

عذابست پنجم این قول از کفار در زمان رسول ص است با خبر عذاب از آنها کما اینکه از اخبار مفسره مذکوره معلوم است
نه در زمان خروج قائم ع کما اینکه بشکل شود و از اینجا واضح شد بطلان تفسیر علی بن ابراهیم که حیوة قائلین را تا زمان خروج
تقدیر کرده در آیه ما نحن فیه که گفته اِن متعناهم فی هذه الدنیا الی خروج القائم ع فنردهم فنعذبهم
لیقولن ما یحبسه ای یقولون اما یقوم القائم ولا یخرج علی حد الاستهزاء علاوه بر اینکه
بنا بر این تقدیر باید قول کفار ما حبسه باشد نه ما یحبسه ای یقولون و نیز بعد از تمتع آنها تا خروج قائم ع کما اینکه
فرض کرده دیگر اما یقوم القائم ولا یخرج چه معنی دارد و نیز بنا بر این تقدیر فنردهم چه معنی دارد و واضح است
که این امور نیز را بین است که این تفسیر از اهل عصمت نیست بنا بر حصول رجعت در زمان قائم ع اشکالی در آیه باقی نماند الا
اینکه در این صورت منع کفار تا خروج قائم معنی ندارد و در عبارت علی بن ابراهیم اما رجعت کفار از جمله اخبار کثیره مثل
خبر چهارم و سیم بحار عن ابی عبد الله ع فی قوله و یوم نحشر من کل امة فوجا قال لیس احد
من المؤمنین قتل الا یرجع حتی یموت ولا یرجع الا من محض الایمان محضا و محض
الکفر محضا و اما حصول او در زمان قائم ع از جمله اخبار کثیره نیز مثل خبر همان کتاب از همان امام ع قال و اما
قوله لیظهره علی الدین کله فی هذا الیوم وهذا المهدی وهذه الرجعة وهو قوله
و قاتلوهم حتی لا تکون فتنة و یکون الدین کله لله و کیف کان تفسیر علی بن ابراهیم ره بلا
دلیل و بینه است که باطل است و گذشت در آیه سابقه که ایام الله سه است قیام قائم ع و رجعت و قیامت پس اگر جمع
شود قیام قائم ع با رجعت اشکالی نیست در آیه ما نحن فیها و الا وجه تفسیر منحصر است در آنچه اولا بیان شد والحمد لله رب
العالمین و در اینجا چند امر است **اول** آنکه امت معدوده که دانسته شد در اخبار متقدمه که اصحاب قائم ع و
سیصد و سیزده نفر هستند بعده اصحاب بدر جوان هستند نیست پیر در ایشان مگر مثل کحل در عین از حیث قلت
کما اینکه امیر ع در خبر چهارم و سیم بحار فرموده اند قال ع اصحاب المهدی شباب لا کهول فیهم
الا مثل کحل العین و الملح فی الزاد و اقل الزاد الملح **دوم** آنکه این عده مفقود میشوند
از فرش و صبح نمایند در مکه هر جا که باشند کما اینکه در آیه ما نحن فیها اینما تکونوا یأت بکم الله جمیعا است

چنانچه امام سجاد ع در خبر دیگر فرموده اند قال المفقودون عن فرشهم ثلاثمائة وثلاثة عشر رجلاً
عدة اهل بدر فیصبحون بمکة وهو قول الله عز وجل اینما تکونوا یأت بکم الله جمیعاً
سیم آنکه این عده مبایعه میکنند قائم ع را بعد از بیعه جبرئیل ع و اقامه میکنند با آن حضرت ع در مکه تا اینکه تمام شوند
اصحاب آنحضرت ع ده هزار نفر بعد سیر بسوی مدینه نمایند کما اینکه امام صادق ع در خبر دیگر فرموده یقول اذا اذن الله
عز وجل للقائم ع فی الخروج صعد المنبر ودعا الناس الی نفسه وناشدهم بالله ودعاهم
الی حقه وان یسیر فیهم بسیرة رسول الله ص ویعمل فیهم بعمله فیبعث الله جل جلاله
جبرئیل حتی یأتیه فینزل علی الحطیم ثم یقول له الی ای شیء تدعو فیخبره القائم ع فیقول
جبرئیل ع انا اول من یبایعک ابسط یدک فیمسح علی یده وقد وافاه ثلاثمائة وبضعة
عشر رجلاً فیبایعونه ویقیم بمکة حتی یتم اصحابه عشرة آلاف نفر ثم یسیر منها الی المدینة
چهارم آنکه این عده اصحاب لویه هستند وشناخته میشوند باسم واسم پدر وحلیه وبعض ایشان در ابر سیر کنند
در روز وایشان اعظم ایماناً هستند کما اینکه امام صادق ع در خبر آن کتاب فرموده اند قال اذا اذن الامام دعی الله
باسمه العبرانی فانتخبت له صحابته الثلاثمائة وثلاثة عشر قزع کقزع الخریف فهم اصحاب
الالویة منهم من یفقد عن فراشه لیلاً فیصبح بمکة ومنهم من یری یسیر فی السحاب نهاراً
یعرف باسمه واسم ابیه وحلیته ونسبه قلت جعلت فداک ایهم اعظم ایماناً قال
الذی یسیر فی السحاب نهاراً وهم المفقودون وفیهم نزلت هذه الآیة اینما تکونوا یأت
بکم الله جمیعاً **پنجم** آنکه این عده احاطه خواهند نمود خافقین را وهر شیء مطیع ایشان خواهد شد
حتی طیر وسباع کما اینکه باقر ع در خبر آن کتاب فرموده قال ع کأنی باصحاب القائم ع وقد احاطوا
بما بین الخافقین لیس من شیء الا وهو مطیع لهم حتی سباع الارض وسباع الطیر
تطلب رضاهم کل شیء حتی تفخر الارض علی الارض وتقول مر بی الیوم رجل من
اصحاب القائم ع **ششم** آنکه قوه هر یک از این عده قوه چهل مرد است و قلب هر یک سخت تر است از سنگ

و اگر مرور کنند بر کوههای آهن قطع کنند آنها را و بزنند شمشیرهای خود شان را تا اینکه راضی شود خدای تعالی
کما اینکه امام صادق ع فرموده اند در خبر آن کتاب قال ع ما کان یقول لوط لو انّ لی بکم قوّة او آوی
الی رکن شدید الا تمنّیا لقوّة القائم ع و لا ذکر الا شدّة اصحابه فانّ الرجل منهم یعطی
قوّة اربعین رجلا و انّ قلبه لاشدّ من زبر الحدید و لو مرّوا بجبال الحدید لقطعوها
لا یکفّون سیوفهم حتّی یرضی الله عزّ و جلّ **سیم** آنکه این عدّه مبتلی شوند مثل ابتلاء اصحاب
موسی بنهر کما اینکه امام صادق ع در خبر آن کتاب فرموده اند قال ع انّ اصحاب موسی ابتلوا بنهر و هو
قول الله عزّ و جلّ انّ الله مبتلیکم بنهر و انّ اصحاب القائم ع یبتلون بمثل ذلک
و آن ابتلا ارائه کتابیست از طلا مختوم شده است که عهدیست از رسول خدا ص که بسبب او کافر شوند مگر قلیلی بعد رجوع
کنند کما اینکه همان امام در خبر همان کتاب فرموده اند قال ع کانّی انظر الی القائم ع علی منبر الکوفة و حوله
اصحابه ثلاثمائة و ثلاثة عشر رجلا عدّة اهل بدر و هم اصحاب الالویة و حکّام الله
فی ارضه علی خلقه حتّی یستخرج من قبائه کتابا مختوما بخاتم من ذهب عهد معهود
من رسول الله ص فیجفلون عنه اجفال الغنم فلا یبقی منهم الا الوزیر و احد عشر نقیبا
کما بقوا مع موسی بن عمران ع فیجولون فی الارض فلا یجدون عنه مذهبا فیرجعون الیه
و الله انّی لاعرف الکلام الذی یقوله لهم فیکفرون به و بقیّه کلام در امّت معدوده موکول است
بغیر این مقام و امّا عذاب خروج قائم بر اعدای خود نیز در او چند امر است **اوّل** آنکه بشناسد قائم علیه السلام
مجرمین را بسیمای آنها کما اینکه در آیه سوره رحمن است یعرف المجرمون بسیماهم فیؤخذ بالنواصی
و الاقدام کما اینکه امام صادق ع در تفسیر او فرموده اند در خبر سیزدهم بحار فی قول الله تعالی یعرف
المجرمون بسیماهم فیؤخذ بالنواصی و الاقدام فقال یا معویة ما یقولون فی هذا
قلت یزعمون انّ الله تبارک و تعالی یعرف المجرمین بسیماهم فی القیامة فیامر بهم فیؤخذ
بنواصیهم و اقدامهم فیلقون فی النار فقال لی و کیف یحتاج الجبّار تبارک و تعالی

إلى معرفة خلق أنشأهم وهم خلقه فقلت جعلت فداك وما ذلك قال لو قام قائمنا
أعطاه الله السيماء فيأمر بالكافر فيؤخذ بنواصيهم وأقدامهم ثم يخبط بالسيف خبطا
دوّم آنکه اگر بدانند مردم چه میکند قائم ع زمان خروج اکثر ناس دوست دارند رؤیت نکنند آنحضرت علیه السلام
را جهت آنچه میکشد از مردم کما اینکه امام باقر ع در خبر سیزدهم فرموده اند یقول لو یعلم الناس ما یصنع
القائم ع إذا خرج لأحب أكثرهم أن لا يروه مما يقتل من الناس أما إنه لا يبدأ إلا
بقريش فلا يأخذ منها إلا السيف ولا يعطيها إلا السيف حتى يقول كثير من الناس
ليس هذا من آل محمد لو كان من آل محمد لرحم سیّم آنکه زمان خروج قائم ع نیست کافر و
مشرکی مگر اینکه کراهت دارد خروج آنرا کما اینکه امام صادق ع در خبر سیزدهم فرموده اند قال ع فإذا خرج
القائم ع لم يبق كافر بالله العظيم ولا مشرك بالإمام إلا كره خروجه حتى لو كان كافر
أو مشرك في بطن صخرة لقالت يا مؤمن في بطني كافر فاكسرني واقتله چهارم
آنکه زمان خروج قائم ع نازل شود شمشیرهای قتال نوشته شده است بر هر شمشیری اسم شخص و اسم پدر آن کما اینکه
امام صادق ع در خبر سیزدهم فرموده اند قال ع إذا قام القائم ع نزلت سيوف القتال على كل سيف
اسم الرجل واسم أبيه پنجم آنکه قائم ع زمان خروج بیاید غیر آنچه بوده است کما اینکه امام
صادق ع در خبر سیزدهم فرموده اند قال ع إذا قام القائم ع جاء بأمر غير الذي كان ششم
آنکه سن آنحضرت ع سن شیوخ و منظر آنحضرت ع منظر شاب قوی در بدن اگر کشد دست خود را بسوی
بزرگ درختهای روی زمین هر آینه قلع نماید او را و اگر صیحه زند میان کوهها هر آینه خورد شود سنگهای آنها کما اینکه
امام ثامن ع در خبر آن کتاب فرموده اند قال ع وإن القائم ع هو الذي إذا خرج كان سن
الشيوخ ومنظر الشاب قويا في بدنه حتى لو مد يده إلى أعظم شجرة على وجه الأرض
لقلعها ولو صاح بين الجبال لتدكدكت صخورها يكون معه عصا موسى
وخاتم سليمان الخ وبقية کلام در باب خروج قائم ع موکول است بغیر این مقام والحمد لله رب العالمين

وَأَمَّا التفقهات راجعه بآیه نحن فیها **اوّل** آنکه حرام است استهزاء بخروج قائم علیه السلام چنانکه معلوم است در
ذیل آیه نحن فیها وَحَاقَ بِهِم مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ علاوه بر قول امام صادق ع در خبر سیزدهم بحار انّه قال
ذات يوم ألا أخبركم بما لا يقبل الله عزّ وجلّ من العباد عملاً إلا به فقلت بلى قال شهادة
أن لا إله إلا الله إلى أن قال والانتظار للقائم ع وقول دیگر که مستعجلین هالکند قال ع هلكت المحاضير
قلت وما المحاضير قال المستعجلون ونجى المقرّبون الخ **دوّم** آنکه انتظار فرج عبادت است کما اینکه
رسول خدا ص در خبر سیزدهم فرموده اند قال ص وانتظار الفرج عبادة و نیز انتظار فرج افضل اعمال
امّت است کما اینکه نیز آنحضرت ص فرموده اند قال ص أفضل أعمال أمّتي انتظار فرج الله عزّ وجلّ
و انتظار فرج از اعظم فرج است کما اینکه امام سجّاد ع در خبر آن کتاب فرموده اند قال ع انتظار الفرج من
أعظم الفرج و قائلین بامامت قائم ع و منتظرین لظهوره آن افضل اهل هر زمانند کما اینکه امام سجّاد ع در خبر آن کتاب
فرموده اند قال ع يا أبا خالد إنّ أهل زمان غيبته القائلين بإمامته المنتظرين لظهوره
أفضل أهل كلّ زمان لأنّ الله تعالى ذكره أعطاهم من العقول والأفهام والمعرفة ما صارت به الغيبة
عندهم بمنزلة المشاهدة وجعلهم في ذلك الزمان بمنزلة المجاهدين بين يدي رسول الله ص بالسيف
أولئك المخلصون حقًّا وشيعتنا صدقًا والدعاة إلى دين الله سرًّا وجهرًا و اینان کسانی هستند که
اعظمند از حیث ایمان کما اینکه رسول خدا ص در خبر آن کتاب فرموده اند قال ص يا علي إنّ أعظم الناس يقينًا قوم
يكونون في آخر الزمان لم يلحقوا النبيّ ص وحجب عنهم الحجّة فآمنوا بسواد على بياض و منتظرین
فرج مؤمنین بغیب در آیه سوره بقره هستند کما اینکه امام صادق ع فرموده اند در خبر آن کتاب في قوله عزّ وجلّ هدًى
للمتّقين الذين يؤمنون بالغيب قال من أقرّ بقيام القائم ع أنّه حقّ و منتظرین فرج مثل کسانی هستند
که با رسول خدا ص شهید شده اند کما اینکه امام صادق ع در خبر آن کتاب فرموده اند يقول من مات منكم وهو منتظر
لهذا الأمر كمن هو مع القائم في فسطاطه قال ثمّ مكث هنيئة ثمّ قال لا بل كمن قارع معه
بسيفه ثمّ قال لا والله إلا كمن استشهد مع رسول الله ص و کمتر از منتظرین اجر پنجاه نفر از صحابه

و از آنها است که آنحضرت ص در خبر آن کتاب فرموده اند قال سیأتی قوم من بعدکم الرجل الواحد منهم
له اجر خمسین منکم قالوا یا رسول الله نحن کنا معک ببدر و احد و حنین و نزل فینا القرآن فقال
انکم لو تحملوا لما حملوا لم تصبروا صبرهم ششم آنکه افضل عمل در زمان انتظار فرج از برای مؤمن حفظ لسان و لزوم
بیت است که امام صادق ع در خبر بیست و سیم کار فرموده اند قال جابر فقلت یا ابن رسول الله فما افضل ما
یستعمله المؤمن فی ذلک الزمان قال حفظ اللسان و لزوم البیت چهارم آنکه مستحب است از برای مؤمن
دعاء مذکور در قول امام صادق ع در خبر بیست و سیم کار قال زراره فقلت جعلت فداک فان ادرکت ذلک الزمان
فای شیء اعمل قال یا زراره ان ادرکت ذلک الزمان فالزم هذا الدعاء اللهم عرفنی
نفسک فانک ان لم تعرفنی نفسک لم اعرف نبیک اللهم عرفنی رسولک فانک ان
لم تعرفنی رسولک لم اعرف حجتک اللهم عرفنی حجتک فانک ان لم تعرفنی حجتک
ضللت عن دینی و نیز خواندن این دعا که همان حضرت ع فرموده اند قال ستصیبکم شبهة فتبقون
بلا علم یری و لا امام هدی لا ینجو منها الا من دعا بدعاء الغریق قلت و کیف دعاء الغریق
قال تقول یا الله یا رحمن یا رحیم یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک الخ و بقیه کلام
در این باب انتظار فرج موکول است به آخر این مقام والحمد لله رب العالمین و لئن اذقنا الانسان منا رحمة
ثم نزعناها منه انه لیئوس کفور و لئن اذقناه نعماء بعد ضراء مسته لیقولن ذهب
السیئات عنی انه لفرح فخور الا الذین صبروا و عملوا الصالحات اولئک لهم
مغفرة و اجر کبیر ظاهر در تنزیل آیه مبارکه این است که اگر بچشانیم انسان را از خودمان رحمتی بعد بکنیم رحمة را از آن
هر آینه بتحقیق ناامید شونده و کافر شونده است و اگر بچشانیم او را نعمتی بعد سختی که رسیده است او را هر آینه میگوید رفته است
گناهان از من بتحقیق او خوشحال و فخر کننده است مگر کسانیکه صبر کرده اند و عمل صالح نموده اند آن گروه از برای ایشان است
آمرزش و اجر بزرگ که امسکه تصدیق میکند این بیان را آیات کثیره مثل آیه سوره یونس در فقره دادن رحمة بعد از نعمت و اذا
اذقنا الناس رحمة من بعد ضراء مستهم اذا لهم مکر فی آیاتنا و آیه دیگر از این سوره و اذا

مسّ الانسان الضرّ دعانا لجنبه او قاعداً او قائماً فلمّا كشفنا عنه ضرّه مرّ كان لم يدعنا الى ضرّ
مسّه كذلك زيّن للمسرفين ما كانوا يعملون وكذا آیه سوره زمر واذا مسّ الانسان ضرّ دعا ربّه منيباً
اليه ثمّ اذا خوّله نعمة منه نسي ما كان يدعوا اليه من قبل وجعل لله انداداً ليضلّ عن سبيله
وكذا آیه دیگر همین سوره فاذا مسّ الانسان ضرّ دعانا ثمّ اذا خوّلناه نعمة قال انّما اوتيته على علم
بل هي فتنة ولكنّ اكثرهم لا يعلمون وبیان میکند این بیان قول امام صادق ع در خبر کافی در آیه مذکوره
واذا مسّ الانسان ضرّ دعا ربّه منيباً اليه الخ که در مورد ابی الفصیل نازل شده است قال ع نزلت في
ابي الفصيل انّه كان رسول الله ص عنده ساحراً فكان اذا مسّه الضرّ دعا ربّه منيباً
اليه يعني تائباً اليه من قوله في رسول الله ص ما يقول ثمّ اذا خوّله نعمة منه يعني العافية نسي ما
كان يدعوا اليه يعني نسي التوبة الى الله عزّ وجلّ ممّا كان في رسول الله ص الخ حاصل آنکه
انسان صاحب صفت بد یأس وکفور است در صورت وصول مطلق نقمت بعد مطلق نعمت وفرح وفخور است بعد از
وصول مطلق نعمت بعد از مطلق نقمت مگر صابرین در مطلق نقمات ونعمات وعاملین صالحات که بری هستند از این دو صفت مذمومه
وثابت است اهل مغفرت واجر کبیر هستند كما اینکه تصدیق میکند این بیان را آیه سوره بقره والصّابرين في البأساء
والضّرّاء وحين البأس اولئك الّذين صدقوا واولئك هم المتّقون وبیان میکند از قول
امیر ع در نهج البلاغه در وصف متقین قال ع نزلت انفسهم منهم في البلاء كالّذي نزلت في الرّخاء
وقول ثامن الائمة ع در تفسیر آیه مذکوره در خبر معد سیم کافی قال لا يكون المؤمن مؤمناً حتّى يكون فيه
خصال سنّة من ربّه وسنّة من نبيّه وسنّة من وليّه الى ان قال واما السنّة
من وليّه فالصّبر في البأساء والضّرّاء وحين البأس اولئك الّذين صدقوا
واولئك هم المتّقون وباید دانست که نزول آیه صبروا على ما صنع بهم بعد نبيّهم است کما اینکه
در قول امام باقر ع در خبر فصل الخطاب است قال ع الّا الّذين صبروا على ما صنع بهم بعد نبيّهم و
عملوا الصّالحات پس آیه در مصحف است ذکر این کلمه از حوادث منافقین است ودر اینجا حذف است

اگر نزد او صبر نیست ایمان نیز نزد او نیست بجهت آنکه جسد منهدم است بقطع سر همچنین ایمان منتفی است بعدم
صبر و جزع چنانکه امیر ع در خبر اول مستدرک فرموده اند قال ع والصبر من الایمان بمنزلة الرأس من الجسد
فاذا قطع الرأس انهدم الجسد ولا ایمان لمن لا صبر له **دوم** اگر صبر بر بلا افضل است از غفلت
نزد رخاء و مؤمن مؤمن نیست تا آنکه بلا را نعمت و رخاء را مصیبت داند چنانکه عالم موسی بن جعفر ع در خبر اول مستدرک فرموده اند
قال ع لن تكونوا مؤمنين حتى تعدوا البلاء نعمة والرخاء مصيبة وذلك ان الصبر على
البلاء افضل من الغفلة عند الرخاء **سیم** اگر صبر در سه مقام است صبر نزد معصیه که افضل و نهصد
درجه است و صبر نزد طاعت که افضل است ششصد درجه است و صبر نزد مصیبت که سیصد درجه است چنانکه رسول خدا ص
در خبر دوم وسائل فرموده اند قال ع الصبر ثلاثة صبر عند المصيبة وصبر عند الطاعة وصبر
عن المعصية فمن صبر على المصيبة حتى يردها بحسن عزائها كتب الله له ثلاثمائة درجة
ما بين الدرجة الى الدرجة كما بين السماء والارض ومن صبر على الطاعة كتب الله
له ستمائة درجة ما بين الدرجة الى الدرجة كما بين تخوم الارض الى منتهى العرش ومن
صبر على عن المعصية كتب الله له تسعمائة درجة ما بين الدرجة الى الدرجة كما بين
تخوم الارض الى منتهى العرش **چهارم** اگر اگر مؤمن بداند چه در بلاء مصیبت است تمنی میکند که مقراض
شود بمقاریض چنانکه امام صادق ع فرموده اند در خبر اول مستدرک قال ع لو يعلم المؤمن ما له في
المصائب من الاجر لتمنى ان يقرض بالمقاريض ولذا آنحضرت ع در خبر دوم مستدرک فرموده اند که
شیعیان ما اصبر از ماند قال ع وانا لنصبر وان شيعتنا لاصبر منا قال فاستعظمت ذلك
فقلت كيف يكون شيعتكم اصبر منكم فقال انا لنصبر على ما نعلم وانتم تصبرون
على ما لا تعلمون **پنجم** اگر امام صادق ع در خبر اول مستدرک تفسیر فرموده اند صبر را بضد جزع که مقابل
صبر است قال ع الصبر يظهر في بواطن العباد من النور والصفاء والجزع يظهر في
بواطنهم من الظلمة والوحشة والصبر يدعيه كل احد ولا يبين عند الا المخبتين

والجزع ینکره کل احد وهو ابین علی المنافقین لان نزول المحنة والمصیبة یخبر عن الصادق والکاذب وتفسیر الصبر وهو ما یستمر مذاقه وما کان من اضطراب لا یسمی صبرا وتفسیر الجزع اضطراب القلب وتحزن الشخص وتغیر السکون وتغیر الحال وکل نازلة خلت اوائلها من الاخبات والانابة والتضرع الی الله عز وجل فصاحبها جزوع غیر صابر والصبر ما اوله مر وآخره حلو لقوم ولقوم مر اوله وآخره فمن دخله من اواخره فقد دخل ومن دخله من اوائله فقد خرج ومن عرف قدر الصبر لا یصبر عما منه الصبر قال الله تعالی من قائل فی قصة موسی والخضر وکیف تصبر علی ما لم تحط به خبرا فمن صبر کرها ولم یشک الی الخلق ولم یجزع بهتک ستره فهو من العام ونصیبه ما قال الله عز وجل وبشر الصابرین ای بالجنة والمغفرة ومن استقبل البلاء بالرحب فصبر علی سکینة ووقار فهو من الخاص ونصیبه ما قال الله عز وجل ان الله مع الصابرین **واما تفقهات** راجعه بآیه نحن فیها **اوّل** آنکه یأس از رحمت الٰهیه حرام است کما اینکه معلوم است از آیه نحن فیها علاوه بر جنبار متواتره مثل قول امام صادق ع در خبر دوم سابق قال ع والکبائر محرمة وهی الشرک بالله الی ان قال والیأس من روح الله الخ **دوم** آنکه فرح و امن از مکر خدای تعالی نیز حرام است کما اینکه نیز معلوم است از آیه نحن فیها مثل آیه سوره قصص لا تفرح ان الله لا یحب الفرحین علاوه بر جنبار متواتره مثل قول امام صادق ع در خبر مذکور قال ع والامن من مکر الله الخ بلکه معلوم از آیه نحن فیها این است که کافر یؤس و فخور و فرح است کما اینکه تصدیق میکند اول را آیه سوره یوسف انه لا ییأس من روح الله الا القوم الکافرون و تصدیق میکند دوم را آیه سوره حدید لکیلا تأسوا علی ما فاتکم ولا تفرحوا بما آتیکم والله لا یحب کل مختال فخور و آیه سوره لقمان ولا تمش فی الارض مرحا ان الله لا یحب کل مختال فخور **سیم** آنکه صبر واجب است کما اینکه نیز معلوم است از آیه نحن فیها مثل بقیه آیات صبر و جنبار مذکوره و امثال آنها مثل قول رسول ص در خبر اول مستدرک من لم ینجه الصبر اهلکه الجزع و قول دیگر آنحضرت ص در خبر مقدم بحار که مذیدم در کتب سماویه کسی داخل بهشت شود مگر صابرین عن عبد الله بن مسعود قال دخلت انا وخمسة رهط من اصحابنا یوما علی رسول الله ص وقد اصابتنا مجاعة

شدیدۃ ولم یکن رزقنا منذ اربعۃ اشہر الا الماء واللبن وورق الشجر قلنا یا رسول اللہ الی متی نحن
علی ہذہ المجاعۃ الشدیدۃ قال رسول اللہ لا تزالون فیہا ما عشتم فاحدثوا شکرا فانی قرأت
کتاب اللہ الذی انزل علی وعلی من کان قبلی فما وجدت من یدخل الجنۃ الا الصابرین یا ابن
مسعود قول اللہ تعالی انما یوفی الصابرون اجرہم بغیر حساب اولئک یجزون الغرفۃ بما صبروا
یقول اللہ انی جزیتہم الیوم بما صبروا انہم ہم الفائزون یا ابن مسعود قول اللہ تعالی وجزاہم
بما صبروا جنۃ وحریرا اولئک یؤتون اجرہم مرتین بما صبروا یقول اللہ تعالی ام حسبتم ان تدخلوا
الجنۃ ولما یاتکم مثل الذین خلوا من قبلکم مستہم الباساء والضراء ولنبلونکم بشیء من
الخوف والجوع ونقص من الاموال والانفس والثمرات وبشر الصابرین قلنا یا رسول اللہ
فمن الصابرون قال الذین یصبرون علی طاعۃ اللہ وعن معصیتہ الذین کسبوا طیبا و
انفقوا قصدا وقدموا فضلا فافلحوا وانجحوا یا ابن مسعود علیہم الخشوع والوقار والسکینۃ
والتفکر واللین والعدل والتعلیم والاعتبار والتدبر والتقوی والاحسان والتحرج
والحب فی اللہ والبغض فی اللہ واداء الامانۃ والعدل فی الحکم واقامۃ الشہادۃ ومعاونۃ
اہل الحق والبغیۃ علی المسیء والعفو لمن ظلم یا ابن مسعود اذا ابتلوا صبروا واذا اعطوا
شکروا واذا حکموا عدلوا واذا قالوا صدقوا واذا عاہدوا وفوا واذا اساؤا استغفروا واذا
احسنوا استبشروا واذا خاطبہم الجاہلون قالوا سلاما واذا مروا باللغو مروا کراما والذین یبیتون
لربہم سجدا وقیاما ویقولون للناس حسنا والحمد للہ رب العالمین والعاقبۃ للمتقین

فلعلک تارک بعض ما یوحی الیک وضائق بہ صدرک ان یقولوا لولا انزل علیہ
کنز او جاء معہ ملک انما انت نذیر واللہ علی کل شیء وکیل ام یقولون افتراہ قل
فاتوا بعشر سور مثلہ مفتریات وادعوا من استطعتم من دون اللہ ان کنتم صادقین
فان لم یستجیبوا لکم فاعلموا انما انزل بعلم اللہ وان لا الہ الا ہو فہل انتم مسلمون

منکان

مَن كَانَ يُرِيدُ الْحَيَوٰةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ أُولَٰئِكَ
الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ فَمَن كَانَ
عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ وَمِن قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ
بِهِ وَمَن يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْأَحْزَابِ فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِّنْهُ إِنَّهُ الْحَقُّ مِن رَّبِّكَ وَلَٰكِنَّ
أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أُولَٰئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَىٰ رَبِّهِمْ
وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ هَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ الَّذِينَ
يَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُم بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ أُولَٰئِكَ لَمْ
يَكُونُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانَ لَهُم مِّن دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ يُضَاعَفُ لَهُمُ
الْعَذَابُ مَا كَانُوا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ وَمَا كَانُوا يُبْصِرُونَ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا
أَنفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُم مَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ لَا جَرَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْأَخْسَرُونَ
إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَخْبَتُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ
هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمَىٰ وَالْأَصَمِّ وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ هَلْ
يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ظهر و تنزیل این آیات مبارکات این است پس شاید تو ترک
کننده باشی بعض آنچه وحی میشود بسوی تو که عبارتست از ولایة علی ع و تنگ شونده است بآن یعنی بعض وحی
که ولایت علی ع است سینه تو از جهة خوف تکذیب اهل نفاق اینکه بگویند چرا نازل نشد بر آن گنجی مستغنی شود
آن از فاقه یا چرا نیامد با آن ملکی کمک نماید آنرا نیست غیر از این تو ترساننده هستی و خدا بر هر چیز وکیل و حافظ
است یا میگویند افترا نموده است بعض وحی را که ولایة علی ع است بگو بیارید ده سوره مثل آن بعض
وحی که قرآن است که افترا شده و بخوانید کسیرا که استطاعت دارید از غیر خدا اگر هستید راستگویان در اینکه
بعض وحی که ولایت علی ع است افتراء است پس اگر استجابت نکردند از برای شما در آوردن ده سوره با افتراء
پس بدانید نیست غیر این نازل شده است بعض وحی بعلم خدا و اینکه نیست خدائی مگر آن پس آیا شما مسلم

و تصدیق نکنید بر ولایت علیؑ و کسیکه اراده نماید زندگانی دنیا را و زینت او را و فریفته شود بسوی ایشان اعمال ایشان را
در دنیا و ایشان نقصی نمی‌یابند ایشان کسانی هستند نیست از برای ایشان در آخرت مگر آتش و باطل شده است آنچه کرده اند در
دنیا و باطل است آنچه بودند عمل میکردند آیا پس کسیکه بوده باشد بر بینه از پروردگار خود و تلاوت نماید او را شاهدی از پروردگار
و از پیش بوده است آن شاهد در کتاب موسی امام و رحمت ایشان ایمان میآورند بولایة علیؑ و کسیکه کفر آورد بولایة علیؑ از
حزبها پس آتش وعده گاه او است پس نبوده باش تو در شک از بعض وحی که ولایت علیؑ است او حق است از پروردگار تو است
ولیکن اکثر مردم ایمان نیاورند و چه کس ظالم تر است از کسیکه افتراء نماید بر خدا دروغ را آنها عرضه داشته شوند بر پروردگار
خودشان و میگویند شاهدها اینها کسانی هستند دروغ گفتند بر پروردگار خودشان آیا نیست لعنت خدا بر ظالمین کسانیکه
منع میکنند از راه خدا که ولایت علیؑ است و طلب میکنند او را کجی آنها با آخرت کافرند آنها نیستند عاجز نمایند در زمین
و نیست از برای آنها از غیر خدا دوستان مضاعف خواهد شد از برای آنها عذاب نبودند استطاعت داشته باشند شنیدن را
و نبودند ببینند ولایة علیؑ را آنها کسانی هستند خسران نمودند نفسهای خودشان را و گم گردید از آنها آنچه بودند
افترا میسودند ناچار بتحقیق آنها در آخرت آنها زیان کارترند بتحقیق کسانیکه ایمان آوردند بولایة علی و عمل نمودند
صالحات اعمال را و فروتنی نمودند بسوی پروردگار خودشان ایشان اصحاب جنت هستند ایشان در جنت مخلدند مثل دو
فرقه مذکوره منکرین بولایة علی و مؤمنین بولایت علیؑ مثل کور و کر و بینا و شنوا است آیا مساوی اند این دو از حیث
مثل آیا پس متذکر نمیشوند کما اینکه در قول امام صادقؑ است در خبر ابان قَالَ لَمَّا نَزَلَ رَسُولُ اللّٰهِ صلعم بَطْنَ
غَدِيرٍ قَالَ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ يَا عَلِيُّ إِنِّي سَأَلْتُ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يُوَالِيَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ
فَفَعَلَ وَسَأَلْتُهُ أَنْ يُوَاخِيَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ فَفَعَلَ وَسَأَلْتُهُ أَنْ يَجْعَلَكَ وَصِيِّي فَفَعَلَ فَقَالَ
رَجُلَانِ مِنَ الْقَوْمِ وَاللّٰهِ لَصَاعٌ مِنْ تَمْرٍ فِي شَنٍّ بَالٍ خَيْرٌ مِمَّا سَأَلَ مُحَمَّدٌ صلعم فَهَلَّا سَأَلَهُ مَا كَانَ
مَلَكًا يُعَضِّدُهُ عَلَى عَدُوِّهِ أَوْ كَنْزًا يَسْتَعِينُ بِهِ عَلَى فَاقَتِهِ وَاللّٰهِ مَا دَعَاهُ إِلَى بَاطِلٍ إِلَّا
أَجَابَهُ إِلَيْهِ فَأَنْزَلَ اللّٰهُ عَلَيْهِ فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ (الآیه) قَالَ وَدَعَا
رَسُولُ اللّٰهِ صلعم لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فِي آخِرِ صَلَاتِهِ رَافِعًا صَوْتَهُ يُسْمِعُ النَّاسَ اللّٰهُمَّ هَبْ لِعَلِيٍّ

المودة في صدور المؤمنين والهيبة والعظمة في صدور المنافقين فانزل الله ان الذين امنوا
وعملوا الصالحات سيجعل لهم الرحمن ودا فانما يسرناه بلسانك لتبشر به المتقين وتنذر به قوما
لدا قال رجل والله لصاع من تمر في شن بال احب الي مما سأل محمد ربه افلا سأله ملكا يعضده
او كنزا يستظهر على فاقته فانزل الله عشر ايات من هود اولها فلعلك تارك بعض ما يوحى
اليك الى ام يقولون افتريه قل فأتوا بعشر سور مثله مفتريات الى فان لم يستجيبوا لك في
ولاية علي عليه الصلوة والسلام انما انزل بعلم الله وان لا اله الا هو فهل انتم مسلمون على
ولايته من كان يريد الحيوة الدنيا وزينتها يعني فلان وفلان نوف اليهم اعمالهم فيها افمن
كان على بينة من ربه رسول الله ويتلوه شاهد منه امير المؤمنين ومن قبله كتاب موسى
اماما ورحمة قال كان علي في كتاب موسى اولئك يؤمنون به ومن يكفر من الاحزاب فالنار
موعده فلا تك في مرية منه في ولاية علي انه الحق من ربك الى قوله ويقول الاشهاد هم الائمة
عليهم السلام هؤلاء الذين كذبوا على ربهم الى قوله هل يستويان مثلا افلا تذكرون را کم
اقتصار نمودن امام صادق ع در تفسیر این ده آیه بهمان نطق بدون علاوه نمودن چیزی از نطق بر آن است رجحة بهمان نطق حکایه یکی
کلاهی که در فصول متقدمه گذشت و در اینجا چند امر است اول آنکه در فلعلک تا تذکرون کجا بکذ تصریح بتخصیص فرموده
امام صادق ع ده آیه است در حالی آنکه در مصحف سیزده آیه قرار داده شده است که از جمله حوادث منافقین است دوم آنکه معلوم
از قول امام صادق ع این است که نزول فان لم یستجیبوا لک فی ولایة علی علیه الصلوة والسلام انما
انزل بعلم الله وان لا اله الا هو فهل انتم مسلمون علی ولایته است نه آنچه در مصحف است که نیز از حوادث
منافقین است و معنی آیه بنا بر نزول چنین است پس اگر استجابت ننمودند از برای تو در ولایت علی علیه الصلوة والسلام بت غیر
این که نازل شده ولایة علی بعلم خدا و نیست خدائی مگر آن پس آیا شما تسلیم دارنده هستید بر ولایت آن و واضح است که این معنی غیر توات
که در مصحف است سیم آنکه معلوم از خبر مذکور نیز این است که نزول افمن کان علی بینة من ربه رسول
الله ویتلوه شاهد منه امیر المؤمنین است نه آنچه در مصحف است که بدون رسول الله و امیر المؤمنین است که نیز از جمله

حوادث منافقین است **چهارم** آنکه اماماً و رحمةً مقدم است بر کتاب موسیٰ کما اینکه در قول امیر است
در خبر فصل الخطاب در قوله تعالیٰ اَفَمَنْ کَانَ عَلٰی بَیِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ یعنی رسول الله وَیَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَصِیُّهُ
اِمَاماً وَرَحْمَةً وَمِنْ قَبْلِهِ کِتَابُ مُوسیٰ اُولٰئِکَ یُؤْمِنُونَ فَحَرَّفُوهَا وَقَالُوا اَفَمَنْ کَانَ عَلٰی بَیِّنَةٍ
مِنْ رَبِّهِ وَیَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَمِنْ قَبْلِهِ کِتَابُ مُوسیٰ اِمَاماً وَرَحْمَةً فَقَدَّمُوا حَرْفاً عَلٰی حَرْفٍ
فَذَهَبَ مَعْنَی الْآیَةِ پس این تقدیم نیز از جملهٔ حوادث منافقین است **پنجم** آنکه نزول فَلِذٰلِکَ فِی
مِرْیَةٍ مِنْهُ فِی وِلَایَةِ عَلِیٍّ است نه آنچه در مصحف است کما اینکه نص قول امام صادق است در خبر مذکور پس آنچه در
مصحف است که بدون فِی وِلَایَةِ عَلِیٍّ است از جملهٔ حوادث منافقین است نیز **ششم** آنکه نزول وَیَقُولُ
الْاَشْهَادُ هُمُ الْاَئِمَّةُ عَلَیْهِمُ السَّلَامُ است نه آنچه در مصحف است که بدون هُمُ الْاَئِمَّةُ است کما اینکه نیز نص خبر
مذکور است پس آنچه در مصحف است از جملهٔ حوادث منافقین است نیز و لذا اینجا معلوم شد که قرائت مشهوره بین مخالفین
و غیرهم که مطابق با فی المصحف است باطل است که مخالف قرائت ائمهٔ هدیٰ است **هفتم** آنکه اسلام در آیهٔ وَ
اَنْتُمْ مُسْلِمُونَ عبارت اُخریٰ است از تسلیم کما اینکه بیان میکند از او قول امیر در خبر پنجم بحار فقال لَاَنْسُبَنَّ الْاِسْلَامَ نِسْبَةً
لَمْ یَنْسُبْهُ اَحَدٌ قَبْلِیْ وَلَا یَنْسُبُهُ اَحَدٌ بَعْدِیْ اَلْاِسْلَامُ هُوَ التَّسْلِیْمُ وَالتَّسْلِیْمُ هُوَ التَّصْدِیْقُ
وَالتَّصْدِیْقُ هُوَ الْیَقِیْنُ وَالْیَقِیْنُ هُوَ الْاَدَاءُ وَالْاَدَاءُ هُوَ الْعَمَلُ اِنَّ الْمُؤْمِنَ اَخَذَ
دِیْنَهُ مِنْ رَبِّهِ وَلَمْ یَاْخُذْ عَنْ رَأْیِهِ الخ و بعبارت ثالثه اخبات است که در آیهٔ نحن فیه وَاَخْبَتُوا اِلٰی
رَبِّهِمْ است کما اینکه از قول امام صادق معلوم است در خبر برهان قَالَ اَتَدْرُوْنَ مَا التَّسْلِیْمُ فَسَکَتْنَا
فَقَالَ هُوَ وَاللّٰهِ الْاِخْبَاتُ قَوْلُ اللّٰهِ اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَاَخْبَتُوْا
اِلٰی رَبِّهِمْ **هشتم** آنکه گفته شود توفیهٔ اعمال در آیهٔ نحن فیها نُوَفِّ اِلَیْهِمْ اَعْمَالَهُمْ فِیْهَا چه معنی دارد با آنکه
معلوم است که ایفاء اعمال از خود عاملین است نه از خدای تعالیٰ و بعبارة اخریٰ این آیه مخالف است با آیات کثیره
که ناطق است که ایفاء اعمال از عباد است مثل آیهٔ سورهٔ زلزله است وَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرّاً یَرَهُ
و امثال آنکه در قرآن اختلاف و اعوجاج نیست کما اینکه در اصول ماضیه مبرهن و مدلل شد **جواب** آیهٔ مذکوره از جملهٔ

متشابهات آیات است که واجب است رد آن بر محکمات آیات که ناطق است بر اینکه اعمال از عباد است مثل آیه سوره حج
ذلك بما قدمت یداك و آیه سوره نور لکل امرئ منهم ما اکتسب من الاثم و آیه سوره نجم لیجزی الذین اساؤا
بما عملوا که از جهة اصل وجوب رد متشابه بر محکم که در حصول مقدمه دانسته شد و بعبارة اخری مقصود در آیه نحن فیها توفیه
اجور اعمال است بحذف مضاف کما اینکه معلوم است از قول امام صادق ع در تفسیر آیه در خبر ابان قال سئل رجل ابی
بعد منصرفه من الموقف أترى یخیب الله هذا الخلق کله فقال ابی ما وقف هذا الموقف احد
الا غفر الله له مؤمنا کان او کافرا الا انهم فی مغفرتهم علی ثلاث منازل وذکر المنازل
فقال فی الثالثة وکافر وقف هذا الموقف واراد زینة الحیوة الدنیا فغفر الله له ما تقدم من
ذنبه ان تاب من الشرك فیما بقی من عمره وان لم یتب وفاه اجره ولم یحرمه اجر هذا الموقف
فهو قوله عز وجل من کان یرید الحیوة الدنیا وزینتها نوف الیهم اعمالهم فیها لا یبخسون
پس اشکالی نیست ببرکت حصول مقدمه از ائمه هدی ع مسّ دیگر اگر گفته شود که منافقین فلان و فلان و کسانیکه راضی بودند
بگفتار آنها قول آنها این بود که امر ولایت علی افتراء است از رسول ص بر خدای تعالی کما اینکه در آیه مکیه است ام یقولون افتراه
و خودشان افتراء و کذب بر خدای تعالی گفتند تا اینکه صادق باشد در حق آنها کلمه ومن اظلم ممن افتری علی الله
کذبا و کلمه هؤلاء الذین کذبوا علی ربهم و کلمه وضل عنهم ما کانوا یفترون در آیات مذکوره حاصل
اشکال این است که افتراء و کذب را منافقین اسناد میدادند برسول ص نه قول خودشان بوده تا اینکه این کلمات مصداق
داشته باشد بلکه معلوم از منافقین انکار امر ولایت بود که گفت نه افتراء و کذب چنانچه از خبر زید بن ارقم در برهان معلوم میشود
قال ان جبرئیل الروح الامین نزل علی رسول الله بولایة علی بن ابیطالب عشیة عرفة
فضاق بذلك رسول الله ص مخافة تکذیب اهل الافك والنفاق فدعا قوما انا فیهم
فاستشارهم فی ذلك لیقوم به فی الموسم فلم ندر ما نقول وبکی فقال له جبرئیل
یا محمد ص اجزعت من امر الله فقال کلا یا جبرئیل ولکن قد علم ربی ما لقیت من
قریش اذ لم یقروا لی بالرسالة حتی امرنی بجهادهم واهبط الی جنودا من السماء

فنصرونی فکیف یفرقون لعلی من بعدی فانصرف جبرئیل فنزل فلعلک تارک بعض ما یوحی
الیک وضائق به صدرک و نیز تصدیق میکند این بیان را که مقول قول منافقین انکار وجود بوده است نه افتراء
کذب آیه ومن یکفر به من الاحزاب فالنار موعده از آیات متقدمه دوم ومن اظلم ممن افتری
علی الله کذبا راجع بمنافقین نیست بلکه راجع است بآیه سابقه ام یقولون افتراه و بعبارت اخری منافقین میگویند
افتراء نموده است بعض وحی در ولایت را برخدای تعالی در مقابل و جواب گفته و چه کس ظالم تر است از کسیکه افتراء نماید
برخدا کذب را کنایه از اینکه امر ولایت از خدای تعالی است کما اینکه معلوم است از قول رسول خدا ص در خبر برهان قال ص
ان الله تعالی فرض علی الخلق خمسة فاخذوا اربعة وترکوا واحدا فسئلوا عن الاربعة قال
الصلوة والزکوة والحج والصوم قالوا فما الواحد الذی ترکوا قال ولایة علی بن ابیطالب
قالوا هی واجبة من الله قال نعم قال الله ومن اظلم ممن افتری علی الله کذبا الآیات
پس اشکالی در این کلمه ببرکت رسول ص و ائمه ع نیست و اما کلمه هؤلاء الذین کذبوا و کلمه و ضل عنهم
ما کانوا یفترون وجه در آنها این است که منافقین گفتند بطور تاکید که خدا اجابت باطل نموده است
کما اینکه در قول امام صادق ع در خبر اول گذشت والله ما دعاه الا اجابه الیه فانزل الله علیه
فلعلک الخ و واضح است که این اسناد اجابت بباطل کذب برخدا و افتراء است پس بحمد الله والمنه نیز اشکالی نیست
ببرکت اهل ذکر ائمه هدی ع و از بیانات مذکوره معلوم شد بطلان اموری در تفسیر علی بن ابرهیم اول آنکه
ضل عنهم ما کانوا یفترون عبارت است بنابر آنچه دانسته شد از اسناد اجابت بباطل بخدای تعالی یعنی این
اسناد گم خواهد شد از آنها در قیمة نه عبارت است از ضلالت کسیکه خواند حق را غیر امیر المؤمنین ع کما اینکه گفته ما کانوا
یفترون یعنی یوم القیمة یضل الذی یدعوه غیر امیر المؤمنین ع دوم آنکه گذشت که اخبات در
آیه عبارة اخری است از تسلیم که از جمله او تسلیم امر ولایة است که مناسب مقام است نه عبارت از عبادت و تواضع که مناسبت
است کما اینکه گفته است واخبتوا الی ربهم ای تواضعوا لله وعبدوه سیم آنکه ان کنتم
صادقین عبارت از اسناد افتراء برسول ص در بعض وحی کما اینکه صریح آیه ام یقولون افتراه است یعنی اگر شما

راست گو هستید در این ادعا و افتراء نه عبارتست از قول آنها که خدا امر نفرموده بولایة چنانکه گفته ان کنتم صادقین
یعنی قولهم ان الله یامر بولایة علی ع و انما یقول من عنده هشتم آنکه سبیل الله در آیات
نحن فیها عبارتست از وصی کما اینکه تصدیق میکند این را آیه سوره منافقین فصدوا عن سبیل الله و امام ع
در تفسیر او فرموده اند در خبر برهان قال ع قال الله عز و جل اتخذوا ایمانهم جنة فصدوا عن سبیل الله
و السبیل هو الوصی الخ و گذشت در سوره منافقین وجه سبیل الله بودن وصی مرجع کن اعاده فائده مهمه ندارد
نهم آنکه طلب نمودن سبیل الله را عوج عبارتست در آیات نحن فیها از طلب نمودن از برای او کجی از جهات
یعنی تحریف نمودن او بتاویل و وصف کردن او بانحراف از حق کما اینکه امام باقر ع در خبر برهان فرموده اند قال
سئلت اباجعفر ع فی قول الله و من اظلم ممن افتری علی الله کذبا اولئک یعرضون
علی ربهم الی قوله یبغونها عوجا قال ای یطلبون لسبیل الله زیغا عن الاستقامة یحرفونها
بالتاویل و یصفونها بالانحراف عن الحق دهم آنکه معلوم از قول امام صادق ع در خبر اول
این است و هم فیها لا یبخسون در آیات مذکوره از جهه حوادث منافقین است و کذا الی قوله و باطل
ما کانوا یعملون و بعبارة اخری محل او در غیر مقام است پس اگر گفته شود که این خبر معارض است با خبر
دیگر سابق از همین حضرت ع که آنچه مذکور شد داخل آیات در مقام گرفته قال ع و ذلک قوله عز و جل
من کان یرید الحیوة الدنیا الخ قول اول آنحضرت ع شبیه قول بشر و قول دوم آنحضرت ع
شبیه قول ناس نیست پس اول صدور او از جهه تقیه و دوم از جهه تقیه نیست اما وجه شباهت و عدم او از جهه
ذکر مواضع تحریف در خبر دوم از ولایة علی ع بخلاف خبر اول و اما وجه تقیه از جهه اصل وارد از همین حضرت ع
که در فصول متقدمه دانسته شد که آنچه سماع ثانی از من شباهت نداشته باشد قول ناس را نیست در او تقیه و آنچه
سماع ثانی از من شباهت داشته باشد قول ناس را در او تقیه هست و از اینجا معلوم میشود که قرائت مشهوره از
مفسرین و غیرهم در داخل دانستن آنچه ذکر شد در آیات نحن فیها مدرک است یعنی برخلاف اصول متلقاة
از ائمه هداة ع است و نیز از اینجا معلوم گردید زیاده یک آیه از سه آیه که دانسته شد سیزده بودن آیات مصحف

وده بودن آیات نازله بتصریح امام صادق ع والحمد لله رب العالمین و ممکن است که آیه اَلَّذِیْنَ یَصُدُّوْنَ الخ
از تتمه آیه قبل وَمَنْ اَظْلَمُ الخ باشد بلحاظ صفه بودن اَلَّذِیْنَ یَصُدُّوْنَ از برای الظّالِمِیْنَ و نیز آیه
لَاجَرَمَ اَنَّهُمْ الخ از تتمه آیه قبل اُولٰئِکَ الَّذِیْنَ خَسِرُوْا الخ باشد از جهة تعلق او کما اینکه واضح است نزد
تامّل که در اینصورت آیات ده خواهد شد نه سیزده والحمد لله رب العالمین **وَاَمَّا تَفَقُّهَات** راجعه باین
همین آیات مبارکات عشر **اوّل** آنکه ولایت امیر ع که بعض الوحی است در آیه اولی از آیات مذکوره از جمله فرائض
موجبه خمس است باخبار متواتره که انباء میکنند از آیات عشر متقدمه مثل قول امام باقر ع در خبر اول وسائل علاوه
بر قول رسول ص در خبر سابق اِنَّ اللّٰهَ فَرَضَ عَلَی الْخَلْقِ خَمْسَةً الخ قَالَ ع بُنِیَ الْاِسْلَامُ عَلٰی
خَمْسٍ عَلَی الصَّلٰوةِ وَالزَّکٰوةِ وَالْحَجِّ وَالصَّوْمِ وَالْوِلَایَةِ الخ و ولایه افضل فرائض موجبه است
کما اینکه آنحضرت ع نیز فرموده اند قَالَ ع بُنِیَ الْاِسْلَامُ عَلٰی خَمْسَةِ اَشْیَاءَ عَلَی الصَّلٰوةِ وَ
الزَّکٰوةِ وَالْحَجِّ [2] وَالْوِلَایَةِ قَالَ زُرَارَةُ فَقُلْتُ وَاَیُّ شَیْءٍ مِنْ ذٰلِکَ اَفْضَلُ فَقَالَ
اَلْوِلَایَةُ اَفْضَلُ لِاَنَّهَا مِفْتَاحُهُنَّ وَالْوَالِیُ هُوَ الدَّلِیْلُ عَلَیْهِنَّ الخ و بعبارة اخری نداء
خوانده نشده است بچیزی از فرائض مثل آنچه نداء و خوانده شده است بولایه کما اینکه در قول ثالث آنحضرت ع
است در خبر ۲ همان کتاب قَالَ وَلَمْ یُنَادَ بِشَیْءٍ مَا نُوْدِیَ بِالْوِلَایَةِ زیرا که نفی تبلیغ رسالت شده است
بعدم تبلیغ ولایت در آیه سوره مائده یَا اَیُّهَا الرَّسُوْلُ بَلِّغْ مَا اُنْزِلَ اِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ
فِیْ عَلِیٍّ وَاِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهٗ الخ و نیز رخصت داده شده است در بقیه فرائض
موجبه بنبودن قدرت و نبودن مال بخلاف ولایت که مطلقا واجب است کما اینکه در قول رابع [×]
آنحضرت ع است در خبر آن کتاب قَالَ ع بُنِیَ الْاِسْلَامُ عَلٰی خَمْسٍ اِقَامِ الصَّلٰوةِ وَاِیْتَاءِ
الزَّکٰوةِ وَصَوْمِ [3] شَهْرِ رَمَضَانَ وَالْوِلَایَةِ لَنَا اَهْلَ الْبَیْتِ فَجَعَلَ فِیْ اَرْبَعٍ مِنْهَا رُخْصَةً
وَلَمْ یَجْعَلْ فِی الْوِلَایَةِ رُخْصَةً مَنْ لَمْ یَکُنْ لَهٗ مَالٌ لَمْ تَکُنْ عَلَیْهِ الزَّکٰوةُ وَمَنْ لَمْ یَکُنْ
لَهٗ مَالٌ فَلَیْسَ عَلَیْهِ حَجٌّ وَمَنْ کَانَ مَرِیْضًا صَلّٰی قَاعِدًا وَاَفْطَرَ شَهْرَ رَمَضَانَ

[2] وَالصَّوْمِ

[3] وَالْحَجِّ

والولایة صحیحاً کان او مریضاً او ذا مالٍ او لا مال له فهی لازمة و نیز بقیه فرائض موجبه اعمال موقوف است
بوجود ولایت یعنی بدون ولایت غیر مقبول و باطل است کما اینکه صریح آیات مذکوره است وحبط ما صنعوا فیها وباطل ما
کانوا یعملون لا جرم انهم فی الآخرة هم الاخسرون علاوه بر اخبار متواتره مثل قول خامس آنحضرت ع در خبر آن کتاب
یقول کل من دان الله عز وجل بعبادة یجهد فیها نفسه ولا امام له من الله فسعیه غیر
مقبول وهو ضال متحیر والله شانئ لاعماله الی ان قال ع فاعمالهم التی یعملونها کرماد
اشتدت به الریح فی یوم عاصف لا یقدرون مما کسبوا علی شیء ذلک هو الضلال البعید
وقول سادس آنحضرت ع در خبر آن کتاب فی قوله وانی لغفار لمن تاب وآمن وعمل صالحاً ثم اهتدی قال
الا تری کیف اشترط ولن تنفعه التوبة والایمان والعمل الصالح حتی والله لو جهد ان یعمل
ما قبل منه حتی یهتدی قال قلت الی من جعلنی الله فداک قال الینا دوم اگر بعد از
توبه و معرفت ولایت اعاده اعمال لازم نیست از جهت آنچه دانسته شد که ترک ولایت اعظم است کما اینکه در قول امام
باقر ع است در خبر اول وسائل قال سلیمان بن خالد لابی عبد الله ع وانا جالس انی منذ
عرفت هذا الامر اصلی فی کل یوم صلاتین اقضی ما فاتنی قبل معرفتی قال لا تفعل فان
الحال التی کنت علیها اعظم من ترک الصلوة واگر در حال عدم ولایت عملی نموده باشد بعد از معرفت
اجر او داده میشود مگر زکوة که در غیر محل خود گذاشته کما اینکه نیز آنحضرت ع در خبر آن کتاب فرموده اند قال ع کل عمل
عمله وهو فی حال نصبه وضلالته ثم منّ الله علیه وعرفه الولایة فانه یوجر علیه الا
الزکوة فانه یعیدها لانه وضعها فی غیر مواضعها لانها لاهل الولایة الخ سیم
اگر گفته شود که در قول امام صادق ع در خبر آن کتاب است اعاده حج بعد از معرفة قال وکذلک الناصب اذا
عرف فعلیه الحج وان کان قد حج ج این خبر متشابه است از حیث وجوب که واجب است رد بر اخبار متقدمه
محکمه مثل ذیل خبر متقدم واما الصلوة والحج والصوم فلیس علیه قضاء که از جمله فروعات اصل وجوب
رد متشابه بر محکم است که در اصول متقدمه دانسته شد و از اینجا واضح شد بطلان آنچه بر خلاف امور مذکوره گفته شده است

و بقیهٔ کلام در این باب موکول است بغیر این مقام و گذشت در سوره منافقین بعض احکام راجعه بمقام مراجعه کن عائده
فائده مهمه ندارد و الحمد لله رب العالمین **سیم** آنکه کافر بولایت کافر بخدای تعالی است و جاحد علی مثل عابد وثن است
کما اینکه معلوم است لذ لعن در آیات مذکوره اَلَا لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَی الظّٰالِمِیْنَ زیرا که خدا تعالی لعن نمیکند مؤمن را
کما اینکه امام باقر ع در خبر اول وسائل فرموده اند قَالَ وَلَا یَلْعَنُ اللّٰهُ مُؤْمِنًا علاوه بر اخبار متواتره مثل
قول امام صادق ع در خبر سیم وسائل قَالَ مَنْ عَرَفَنَا کَانَ مُؤْمِنًا وَمَنْ اَنْکَرَنَا کَانَ کَافِرًا الخ
و قول دیگر آنحضرت ع در اول مستدرک قَالَ الْجَاحِدُ لِعَلِیٍّ کَعَابِدِ الْوَثَنِ و گذشت نیز بعض اخبار راجعه بمقام
در سوره منافقین مراجعه کن **چهارم** آنکه کسیکه شک کند در کفر کافر بولایت علی ع نیز کافر است کما اینکه امام
صادق ع در خبر سیم وسائل فرموده اند قَالَ مَنْ شَكَّ فِیْ کُفْرِ اَعْدَائِنَا وَالظّٰالِمِیْنَ لَنَا فَهُوَ کَافِرٌ
و کذا الکلام معرفت رسول بدون معرفت وصی کفر است کما اینکه نیز آنحضرت ع فرموده اند قَالَ مَنْ زَعَمَ
اَنَّهٗ یَعْرِفُ النَّبِیَّ وَلَا یَعْرِفُ الْوَصِیَّ فَقَدْ کَفَرَ **پنجم** آنکه منزله بقیه اوصیاء احد عشر ع در احکام
مذکوره منزله علی ع است در ولایت کما اینکه در اخبار مذکوره دانسته شد علاوه بر اخبار متواتره مثل قول رسول ص در خبر
سیم وسائل قَالَ اِنَّ الْعِلْمَ الَّذِیْ وَضَعَهٗ رَسُوْلُ اللّٰهِ ص عِنْدَ عَلِیٍّ ع مَنْ عَرَفَهٗ کَانَ مُؤْمِنًا
وَمَنْ جَحَدَهٗ کَانَ کَافِرًا ثُمَّ کَانَ مِنْ بَعْدِهٖ الْحَسَنُ بِتِلْكَ الْمَنْزِلَةِ الخ و قول دیگر آنحضرت ص
در خبر آن کتاب قَالَ ص اَلْاَئِمَّةُ بَعْدِیْ اِثْنَا عَشَرَ اَوَّلُهُمْ عَلِیُّ بْنُ اَبِیْ طَالِبٍ وَاٰخِرُهُمُ الْقَائِمُ
اِلٰی اَنْ قَالَ الْمُقِرُّ بِهِمْ مُؤْمِنٌ وَالْمُنْکِرُ لَهُمْ کَافِرٌ و قول عسکری ع در خبر آن کتاب نیز مَنْ جَحَدَ
اِمَامًا مِنَ اللّٰهِ اَوْ زَادَ اِمَامًا لَیْسَتْ اِمَامَتُهٗ مِنَ اللّٰهِ کَانَ کَمَنْ قَالَ اِنَّ اللّٰهَ ثَالِثُ
ثَلٰثَةٍ اِنَّ الْجَاحِدَ اٰمِرَ اٰخِرِنَا جَاحِدٌ اٰمِرَ اَوَّلِنَا الخ و بقیهٔ کلام در این ابواب موکول است بغیر این مقام
و الحمد لله رب العالمین وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا نُوْحًا اِلٰی قَوْمِهٖ اِنِّیْ لَکُمْ نَذِیْرٌ مُّبِیْنٌ اَنْ لَا تَعْبُدُوْا
اِلَّا اللّٰهَ اِنِّیْ اَخَافُ عَلَیْکُمْ عَذَابَ یَوْمٍ کَبِیْرٍ ظاهر و تنزیل این آیه مبارکه این است و هر آینه بتحقیق فرستادیم
نوح را بسوی قوم خود پس گفت بتحقیق من از برای شما ترساننده آشکار هستم اینکه عبادت نکنید مگر خدا را بتحقیق من

من میترسم بر شما از عذاب روز بزرگ کما اینکه تصدیق میکند این را آیات کثیره مثل آیه سورهٔ اعراف لَقَدْ اَرْسَلْنَا
نُوحًا اِلٰی قَوْمِهٖ فَقَالَ یَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللهَ مَا لَکُمْ مِنْ اِلٰهٍ غَیْرُهٗ اِنِّی اَخَافُ عَلَیْکُمْ عَذَابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ و مثل
آیه سورهٔ مؤمنین وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا نُوحًا اِلٰی قَوْمِهٖ فَقَالَ یَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللهَ مَا لَکُمْ مِنْ اِلٰهٍ غَیْرُهٗ اَفَلَا
تَتَّقُونَ و مثل آیه سورهٔ نوح اِنَّا اَرْسَلْنَا نُوحًا اِلٰی قَوْمِهٖ اَنْ اَنْذِرْ قَوْمَکَ مِنْ قَبْلِ اَنْ یَاْتِیَهُمْ
عَذَابٌ اَلِیْمٌ و دلالت میکند بر این آیات مبارکات اخبار کثیره مثل قول صادق ع در خبر پنجم بحار که زمان نبوت نوح ع
قوم خود را نهصد و پنجاه سال بود قَالَ وَ اَلْفَ سَنَةٍ اِلَّا خَمْسِیْنَ عَامًا وَ هُوَ فِیْ قَوْمِهٖ یَدْعُوْهُمْ اَلْخ و
قول امیر ع در خبر آن کتاب قَالَ ع وَ اِنَّمَا سُمِّیَ نُوحًا لِاَنَّهٗ نَاحَ عَلٰی قَوْمِهٖ اَلْفَ سَنَةٍ اِلَّا خَمْسِیْنَ عَامًا
و قول دیگر آنحضرت قَالَ فَمَا الْخَمْسُوْنَ قَالَ لَبِثَ نُوحٌ ع فِیْ قَوْمِهٖ اَلْفَ سَنَةٍ اِلَّا خَمْسِیْنَ عَامًا
علاوه بر تفسیر آیه قول امام باقر ع در خبر کتاب مذکور قَالَ ع بُعِثَ نُوحٌ فِیْ زَمَانِهِ الَّذِیْ بُعِثَ فِیْهِ اِلٰی اَنْ قَالَ
وَ هُوَ قَوْلُ اللهِ نَعَمْ وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا نُوحًا الْآیَه و گذشت در آیه اَلَّا تَعْبُدُوْا اِلَّا اللهَ و آیه بعد او نیز
تصدیق میکند تفسیر مذکور را مراجعه کن و در آنجا چند امر است **اوّل** آنکه نوح ع اول از انبیاء و رسل اولی العزم است
که پنج است کما اینکه امام باقر ع در خبر پنجم بحار فرموده اند قَالَ ع اُوْلُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ خَمْسَةٌ نُوحٌ وَ
اِبْرَاهِیْمُ وَ مُوْسٰی وَ عِیْسٰی وَ مُحَمَّدٌ ص و وجه تسمیه این پنج با ولی العزم بودن ایشان است صاحب شرایع
کما اینکه امام ثامن ع در خبر کتاب مذکور فرموده اند قَالَ ع وَ اِنَّمَا سُمِّیَ اُوْلُو الْعَزْمِ لِاَنَّهُمْ کَانُوْا
اَصْحَابَ الْعَزَائِمِ وَ الشَّرَائِعِ و مبعوث بودن ایشان است بسوی شرق و غرب ارض و انس و جن
کما اینکه امام سجاد ع در خبر کتاب مذکور فرموده اند قُلْنَا مَا مَعْنٰی اُوْلِی الْعَزْمِ قَالَ ع بُعِثُوْا اِلٰی
شَرْقِ الْاَرْضِ وَ غَرْبِهَا جِنِّهَا وَ اِنْسِهَا و عهد شدن بسوی ایشان در محمد و اوصیاء آن و مهدی ع
و سیرت آن و عزم نمودن ایشان است بر او اجمعین کما اینکه در قول امام باقر ع است در خبر کتاب مذکور قَالَ
وَ اِنَّمَا سُمِّیَ اُوْلُو الْعَزْمِ لِاَنَّهُمْ عُهِدَ اِلَیْهِمْ فِیْ مُحَمَّدٍ وَ الْاَوْصِیَاءِ مِنْ بَعْدِهٖ وَ الْمَهْدِیِّ
وَ سِیْرَتِهٖ فَاَجْمَعَ عَزْمُهُمْ اَنَّ ذٰلِکَ کَذٰلِکَ وَ الْاِقْرَارُ بِهٖ **دوّم** آنکه رسول عبارتست از کسیکه

رؤیت کند ملک را و بشنود کلام آنرا و نبی عبارتست از کسیکه رؤیت کند بدون سماع کلام یا سماع نماید بدون رؤیت و امام
عبارتست از کسیکه سماع نماید بدون رؤیت کما اینکه امام ثامن ع در جزء پنجم بحار فرموده اند قَالَ جُعِلْتُ فِدَاكَ اَخْبِرْنِي مَا الْفَرْقُ
بَيْنَ الرَّسُولِ وَالنَّبِيِّ وَالْاِمَامِ قَالَ فَكَتَبَ اَوْ قَالَ الْفَرْقُ بَيْنَ الرَّسُولِ وَالنَّبِيِّ وَالْاِمَامِ اَنَّ
الرَّسُولَ الَّذِي يَنْزِلُ عَلَيْهِ جَبْرَئِيلُ فَيَرَاهُ وَيَسْمَعُ كَلَامَهُ وَيَنْزِلُ عَلَيْهِ الْوَحْيُ وَرُبَّمَا رَأَى فِي
مَنَامِهِ نَحْوَ رُؤْيَا اِبْرَاهِيمَ وَالنَّبِيُّ رُبَّمَا يَسْمَعُ الْكَلَامَ وَرُبَّمَا رَأَى الشَّخْصَ وَلَمْ يَسْمَعْ وَالْاِمَامُ هُوَ الَّذِي
يَسْمَعُ الْكَلَامَ وَلَا يَرَى الشَّخْصَ **ششم** آنکه از برای نوح ع اسماء متعدده بوده است یکی سکن کما اینکه امیر ع فرموده اند
در جزء پنجم بحار سَأَلَ الشَّامِيُّ اَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَنْ اِسْمِ نُوحٍ مَا كَانَ فَقَالَ اِسْمُهُ السَّكَنُ وَاِنَّمَا سُمِّيَ
نُوحًا لِاَنَّهُ نَاحَ عَلَى قَوْمِهِ اَلْفَ سَنَةٍ اِلَّا خَمْسِينَ عَامًا و یکی عبد الغفار کما اینکه امام صادق ع در جزء آن کتاب فرموده اند
قَالَ ع كَانَ اِسْمُ نُوحٍ عَبْدَ الْغَفَّارِ وَاِنَّمَا سُمِّيَ نُوحًا لِاَنَّهُ كَانَ يَنُوحُ عَلَى نَفْسِهِ و یکی عبد الملک
کما اینکه نیز امام صادق ع فرموده اند در جزء آن کتاب قَالَ ع كَانَ اِسْمُ نُوحٍ عَبْدَ الْمَلِكِ وَاِنَّمَا سُمِّيَ نُوحًا
لِاَنَّهُ بَكَى خَمْسَمِائَةِ سَنَةٍ و یکی عبد الاعلی کما اینکه نیز آنحضرت ع فرموده اند در جزء آن کتاب قَالَ كَانَ اِسْمُ نُوحٍ
عَبْدَ الْاَعْلَى وَاِنَّمَا سُمِّيَ نُوحًا لِاَنَّهُ بَكَى خَمْسَمِائَةِ عَامٍ و یکی عبد الشکور از جهة قول امام باقر ع در جزء
آن کتاب قَالَ ع اِنَّ نُوحًا سُمِّيَ عَبْدًا شَكُورًا لِاَنَّهُ كَانَ يَقُولُ اِذَا اَصْبَحَ وَاَمْسَى اَللّٰهُمَّ
اِنِّي اُشْهِدُكَ اَنَّهُ مَا اَمْسَى وَاَصْبَحَ بِي مِنْ نِعْمَةٍ اَوْ عَافِيَةٍ فِي دِينٍ اَوْ دُنْيَا فَمِنْكَ وَحْدَكَ
لَا شَرِيكَ لَكَ لَكَ الْحَمْدُ وَلَكَ الشُّكْرُ بِهَا عَلَيَّ حَتَّى تَرْضَى اِلٰهَنَا و یکی عبد الجبار کما اینکه امام صادق ع
در جزء آن کتاب فرموده اند قَالَ وَكَانَ اِسْمُهُ عَبْدَ الْجَبَّارِ وَاِنَّمَا سُمِّيَ نُوحًا لِاَنَّهُ كَانَ يَنُوحُ عَلَى
نَفْسِهِ **چهارم** آنکه عمر نوح ع دو هزار و پانصد سال بوده است هشتصد و پنجاه سال قبل از بعثت آن و نهصد و پنجاه سال
زمان دعوت آن و دویست سال زمان درست کردن کشتی و پانصد سال زمان بعد از نزول از کشتی کما اینکه امام صادق ع
در جزء پنجم بحار فرموده اند قَالَ ع عَاشَ نُوحٌ ع اَلْفَيْ سَنَةٍ وَخَمْسَمِائَةِ سَنَةٍ مِنْهَا ثَمَانَمِائَةِ سَنَةٍ وَ
خَمْسُونَ سَنَةً قَبْلَ اَنْ يُبْعَثَ وَاَلْفُ سَنَةٍ اِلَّا خَمْسِينَ عَامًا وَهُوَ فِي قَوْمِهِ يَدْعُوهُمْ وَمِنْهَا

فِي عَمَلِ السَّفِينَةِ خَمسمِائَةِ عامٍ بَعدَ ما نَزَلَ مِنَ السَّفِينَةِ وَنَصَبَ بِناءً فَمَصَّرَ الأَمصارَ وَ
اَسكَنَ وُلدَهُ البُلدانَ ثُمَّ اِنَّ مَلَكَ المَوتِ جاءَهُ وَهُوَ فِي الشَّمسِ فَقالَ السَّلامُ عَلَيكَ فَرَدَّ
عَلَيهِ نُوحٌ وَقالَ لَهُ ما جاءَ بِكَ يا مَلَكَ المَوتِ فَقالَ جِئتُ لِاَقبِضَ رُوحَكَ فَقالَ لَهُ
تَدَعُنِي اَتَحَوَّلُ مِنَ الشَّمسِ اِلَى الظِّلِّ فَقالَ لَهُ نَعَم فَتَحَوَّلَ نُوحٌ ثُمَّ قالَ يا مَلَكَ المَوتِ
فَكانَ ما مَرَّ بِي فِي الدُّنيا مِثلَ تَحَوُّلِي مِنَ الشَّمسِ اِلَى الظِّلِّ فَامضِ لِما اُمِرتَ بِهِ قالَ فَقَبَضَ رُوحَهُ

س اگر گفته شود که این خبر مخالف است با خبر دیگر این کتاب از امام صادق نیز که عمر آنحضرت دو هزار و چهار صد و
پنجاه سال بوده عَنِ الصّادِقِ عَنِ النَّبِيِّ قالَ عاشَ نُوحٌ اَلفَي سَنَةٍ وَاَربَعمِائَةٍ وَخَمسِينَ سَنَةً

ج قول آنحضرت نیز در خبر همین کتاب که رد فرموده قول عامه را که مدت عمل کشتی پانصد سال بوده مخالف است
با خبر مذکور که ناطق است که دویست سال بوده شاهد عادل است که خبر مذکور بر خلاف عامه صادر شده است پس خبر دو هزار و
چهار صد و پنجاه از جهه تقیه است و گذشت در صول مقدمه از همین حضرت بطریق اصل که آنچه شبیه قول عامه است در آن
تقیه که از جمله فرعات او خبر دو هزار و چهار صد و پنجاه سال است و آنچه شبیه قول عامه نیست در او تقیه نیست که خبر اول است
پس اشکالی بحمد الله و المنه در بین نیست

س دیگر اگر گفته شود که خبر مذکور که ناطق است عمل کشتی در دویست سال بوده مخالف است
با چند خبر از همین حضرت و از همین کتاب یکی صد سال قالَ صَنَعَها فِي مِائَةِ سَنَةٍ یکی هشتاد سال قالَ قُلتُ
جُعِلتُ فِداكَ فِي كَم عَمِلَ سَفِينَةَ نُوحٍ حَتّى فَرَغَ مِنها قالَ فِي الدَّورَينِ قُلتُ وَكَمِ الدَّورانِ قالَ
ثَمانُونَ سَنَةً و یکی پنجاه سال قالَ فَاَوحَى اللهُ عَزَّ وَجَلَّ قَد اَجَبتُ دَعوَتَكَ فَاصنَعِ الفُلكَ
فَكانَ بَينَ اِجابَةِ الدُّعاءِ وَبَينَ الطُّوفانِ خَمسُونَ سَنَةً و یکی سی سال قالَ صَنَعَها فِي ثَلاثِينَ
سَنَةً

ج گذشت در ضمن اصول خمسه که میزان تعارض تکاذب است و واضح است که تکاذب بین چهار خبر مذکور نیست و
هیچیک منطوق او نفی نمیکند دیگری را فعلی هذا تمام ماخوذ است و شاهد بر این امر فاصله میان انقضاء دعوت نهصد سال است
با خطاب فَاصنَعِ الفُلكَ بِاَعيُنِنا که بینکه در قول امام صادق است در همین کتاب مذکور قالَ لَمّا اَظهَرَ اللهُ
اِلى اَن قالَ حَتّى انقَضَت ثَلاثُمِائَةِ سَنَةٍ تَتِمَّةَ تِسعِمِائَةِ سَنَةٍ فَصارَت اِلَيهِ الشِّيعَةُ وَشَكَوا

ما نابهم من العامة والطواغيت وسألوا الدعاء بالفرج فأجابهم إلى ذلك وصلّى و
ودعا فهبط جبرئيل فقال إن الله تبارك وتعالى قد أجاب دعوتك فقل للشيعة يأكلوا
التمر ويغرسوا النوى ويراعوه حتى يثمر فإذا أثمر فرجت عنهم فحمد الله وأثنى عليه وعرّفهم
ذلك فاستبشروا به فأخبرهم نوح بما أوحى الله تعالى إليه ففعلوا ذلك وراعوه حتى أثمر
ثم صاروا بالتمر إلى نوح وسألوه أن ينجز لهم الوعد فسأل الله عزّ وجلّ في ذلك فأوحى
إليه قل لهم كلوا هذا التمر واغرسوا النوى فإذا أثمر فرجت عنهم فلمّا ظنّوا أنّ الخلف
قد وقع عليهم ارتدّ منهم الثلث وبقي الثلثان فأكلوا التمر وغرسوا النوى حتّى إذا أثمر
أتوا به نوحاً فأخبروه وسألوه أن ينجز لهم الوعد فسأل الله عزّ وجلّ عن ذلك فأوحى
إليه قل لهم كلوا هذا التمر واغرسوا النوى فارتدّ الثلث الآخر فأكلوا التمر وغرسوا النوى
فلمّا أثمر أتوا به نوحاً ثمّ قالوا له لم يبق منّا إلّا القليل ونحن نتخوّف على أنفسنا بتأخّر الفرج
أن نهلك فصلّى نوح ثمّ قال يا ربّ لم يبق من أصحابي إلّا هذه العصابة وإنّي أخاف عليهم
الهلاك إن تأخّر الفرج عنهم فأوحى الله عزّ وجلّ قد أجبت دعوتك فاصنع الفلك
فكان بين إجابة الدعاء وبين الطوفان خمسون سنة و واضح است که اختلاف اخبار مذکوره در یک بابی
بوده است چنانچه نظر را در اخبار وارده بسیار است مثل اخبار وارده در عاق که بوی جنت باو نمیرسد در یک خبر پانصد سال
و در یک خبر هزار سال و در یک خبر دو هزار سال و کذا و کذا از اشباه او لمی صنع و عمل نفس سفینه بدون مقدمات قریبه و بعیده
او سی سال بوده است که مناسب است باستدلال امام صادق ع در رد قول عامه که پانصد سال است بکلمه مبارکه ووحینا
در دیگر خبر متقدم قال قلت فإنّ العامّة يقولون عملها في خمسمائة عام قال كلّا والله يقول
ووحينا که عبارت اخری است از تعجیل و اسراع چنانکه معلوم است از کلمه وحیاً در ادعیه ماثوره از قول امام صادق
در خبر کتاب مذکور قال فأوحى الله إليه يا نوح اصنع الفلك وأوسعها وعجّل عملها بأ
عيننا ووحينا پس از برکت ائمه هدی علیهم السلام در مین **نتیجه** دا اثبتم آدم علیه السلام است

ولد اول آدم هبة الله دوم قینان سوم برد چهارم اخنوخ یعنی ادریس پنجم حزقابیل ششم نوح ع چنانکه
در قول امام ع وارد است در خبر پنجم بحار قال ع لما علم آدم بقتل هابیل الی ان قال ونزل مع جبرئیل سبعون
الف ملک لیحضروا جنازة آدم فغسله هبة الله وجبرئیل وکفنه وحنطه ثم قال جبرئیل لهبة الله
تقدم فصل علی ابیک وکبر علیه خمسا وسبعین تکبیرة فحضرت الملائکة ثم ادخلوه حفرته فقام هبة الله
فی ولد ابیه بطاعة الله فلما حضرته الوفاة اوصی الی ابنه قینان وسلم الیه التابوت فقام قینان
فی اخوته وولد ابیه بطاعة الله تعالی وتقدس فلما حضرته الوفاة اوصی الی ابنه برد وسلم الیه
التابوت وجمیع ما فیه وتقدم الیه فی نبوة نوح ع فلما حضرت وفاة برد اوصی الی ابنه اخنوخ
وهو ادریس وسلم الیه التابوت وجمیع ما فیه من الوصیة فقال اخنوخ فلما قرب اجله اوحی الله
الیه انی رافعک الی السماء فاوص الی ابنک حزقابیل ففعل فقام حزقابیل بوصیة اخنوخ
فلما حضرته الوفاة اوصی الی ابنه نوح وسلم الیه التابوت **س** اگر گفته شود که این خبر معارض قول دیگر
همین حضرت در خبر همین کتاب که ما بین آدم ونوح ده نفر بوده قال ع وکان بین آدم ونوح عشرة آباء کلهم
انبیاء الخ **ج** قول اول آنحضرت محکم است در اینکه آباء نوح ع تا آدم ع پنج بوده است ولیکن این خبر متشابه است
در آباء نوح وغیر نوح از اولاد آدم ع پس منافات نیست **ششم** آنکه اعمار قوم نوح سیصد سال بوده است چنانکه امام صادق
در خبر پنجم بحار فرموده اند قال کانت اعمار قوم نوح ع ثلاث مائة سنة **هفتم** آنکه نوح ع نجار بوده است
چنانکه امام صادق ع در خبر آن کتاب فرموده اند قال ع وکان نوح رجلا نجارا فجعله الله نبیا ونجیبه
الخ **واما تفقهات** آیه مبارکه گذشت در آیات سابقه رجعه کن وگذا در جواب اول در سوره اعراف رجعه کن
والحمد لله رب العالمین فقال الملأ الذین کفروا من قومه ما نریک الا بشرا مثلنا وما نریک اتبعک
الا الذین هم اراذلنا بادی الرای وما نری لکم علینا من فضل بل نظنکم کاذبین لهم
وتنزیل آیه مبارکه این است پس گفت جماعتی که کافر شدند از قوم نوح نمی‌بینیم تو را مگر بشری مثل خودمان ونمی‌بینیم تو را اتباع
نموده باشد کسی مگر کسانیکه آنها از اراذل وسفله از ما هستند که رای سقیم وسستی ندارند ونمی‌بینیم از برای شما بر خود از فضل بلکه گمان

میکنیم شمارا دروغگو چنانچه تصدیق میکند این بیان را آیات مکرره باختلاف تعبیر مثل آیه سوره مؤمنون فقال الملأ الذین
کفروا من قومه ما هذا الا بشر مثلکم یرید ان یتفضل علیکم و مثل آیه سوره شعراء قالوا انؤمن لک
واتبعک الارذلون و مثل آیه سوره اعراف قال الملأ من قومه انا لنریک فی ضلال مبین و مراد از ارذلون
که گفتند قوم نوح تورا اتباع کردند اولاد هبة الله است و مراد از ضلال مبین اولاد قابیل است کما اینکه بیان میکند از این قول امام
صادق ع در خبر پنجم بحار قال دعا نوح قومه علانیة فلما سمع عقب هبة الله من نوح تصدیق ما
فی ایدیهم من العلم صدقوه فاما ولد قابیل فانهم کذبوه وقالوا ما سمعنا بهذا فی آبائنا
الاولین وقالوا انؤمن لک واتبعک الارذلون یعنون عقب هبة الله و این اولاد هبة الله
مستحقین بودند بآنچه نزد ایشان بود از علم و میراث نبوت تا زمان بعثت نوح بعد از ظهور ایمان آوردند بآن کما اینکه امام باقر ع
در خبر آن کتاب فرمودند قال فلبث هبة الله والعقب منه مستخفین بما عندهم من العلم والایمان
والاسم الاکبر و میراث علم النبوة حتی بعث نوح وظهرت وصیة هبة الله حین نظروا فی وصیة
آدم فوجدوا نوحا نبیا قد بشر به ابوهم آدم فآمنوا به واتبعوه وصدقوه وقد کان آدم اوصی
هبة الله ان یتعاهد هذه الوصیة عند رأس کل سنة فیکون یوم عید لهم فیتعاهدون
بعث نوح فی زمانه الذی بعث فیه الخ و این مکذبین نوح که اولاد قابیل هستند کسانی بودند که تکذیب میکردند
انبیاء بین آدم و نوح را کما اینکه امام باقر ع در ذیل خبر مذکور فرمودند قال فمکث نوح فی قومه الف سنة
الا خمسین عاما لم یشارکه فی نبوته احد ولکنه قدم علی قوم مکذبین للانبیاء الذین کانوا
بینه وبین آدم وذلک قوله کذبت قوم نوح المرسلین یعنی من کان بینه وبین آدم الخ
در اینجا چند امر است اول آنکه اگر گفته شود وجه صیغه جمع در آیه مذکوره یعنی لکم و نظنکم کاذبین چیست با آنکه
در قول امام باقر ع در خبر متقدم دانسته شد که احدی مشارکه نبود نوح را در نبوت در جواب از حق تعالی تصحیح اسناد جنای ولد
هبه است بدعوت نوح چنانچه تصدیق میکند این امر را آیه سوره آل عمران قل قد جاءکم رسل من قبلی
بالبینات وبالذی قلتم فلم قتلتموهم ان کنتم صادقین کما اینکه امام صادق علیه السلام در تفسیر

فرموده که میان قاتلین انبیا و قاتلین بضد سال فاصله بود و مع ذلک خدای تعالی اسناد قتل را بقاتلین زمان خطاب داده اند قال علیه السلام
لقول الله الذین قالوا ان الله عهد الینا الا نؤمن لرسول حتی یأتینا بقربان تأکله النار
قل قد جاءکم رسل من قبلی بالبینات الی قوله صادقین فکان بین الذین قالوا وبین القاتلین
خمسمائة سنة فسماهم الله قاتلین برضاهم بما صنع اولئک و نیز تصدیق میکند این را آیه سوره شمس
فعقروها زیرا که عاقر ناقه یکنفر بود و حال آنکه اسناد پی نمودن بتمام قوم ثمود داده شده است کما اینکه امیر ع در نهج البلاغه فرموده
قال ع ایها الناس لا تستوحشوا فی طریق الهدی لقلة اهله الی ان قال ایها الناس انما
یجمع الناس الرضا والسخط وانما عقر ناقة ثمود رجل واحد فعمهم الله بالعذاب لما
عموه بالرضا فقال سبحانه فعقروها فاصبحوا نادمین و در این باب کشتن قائم ع ذریه قتله سید الشهداء را
کما اینکه در قول امام صادق ع است در خبر چهارم کتاب قال قلت اذا خرج القائم قتل ذراری قتلة الحسین ع
بفعال آبائها فقال ع هو کذلک فقلت وقول الله عز وجل ولا تزر وازرة وزر
اخری ما معناه قال صدق الله فی جمیع اقواله ولکن ذراری قتلة الحسین ع یرضون
بفعال آبائهم ویفتخرون بها ومن رضی شیئا کان کمن اتاه ولو ان رجلا قتل بالمشرق
فرضی بقتله رجل بالمغرب لکان الراضی عند الله عز وجل شریک القاتل وانما یقتلهم
القائم ع اذا خرج لرضاهم بفعل آبائهم الخ حاصل جواب این است که گفته شد در اصول ثلثه مقرره از جمله
اصول مقرره تصدیق قرآن است بعضا بعض دیگر را که از جمله فروعات وارده این حصر قسم آیه ما نحن فیه و
آیات مذکوره است والحمد لله رب العالمین **دهم** اگر گفته شود که بادی الرای مفرد است چگونه صفت
آورده شده است از برای اراذلنا که جمع ارذل است و حال آنکه باید صفت با موصوف مطابقه نماید در افراد
و تثنیه و جمع کما اینکه مقرر است در علم عربیت زیرا که حال بمنزله صفت است **ج** در علم عربیت کما اینکه جایز است
صفت آوردن جمع را بصیغه مفرد جمع التکسیر جایز است صفت آوردن او را بصیغه مفرد مثل اینکه حیتان
که جمع حوت است صفت آورده شده است از برای الخ که مفرد است در قول امام صادق ع در خبر دوم قال

سألته عن قول الله عزّ وجلّ أُحِلَّ لكم صيد البحر وطعامه متاعاً لكم وللسيّارة قال هي الحيتان
المالح الخ وقول آنحضرت در خبر مزار بحار السّلام على حجّة الله البالغة الى ان قال والامام النّاصح و
الزّناد القادح الخ و در اینجا مرتفع است اشکال سوره اعراف فلمّا آتیهما صالحاً جعلا له شرکاء فیما آتیهما
الخ زیراکه صالحاً که مفرد است صفت است از برای ولد که جمع محذوف است بدلیل اینکه اولاد آدم و حوّا جفت بوده است
نه طاق چنانکه امام ثامن در خبر ثامن فرموده اند فقال انّ حوّا ولدت لآدم خمسمائة بطن في كلّ بطن
ذكر وانثى وانّ آدم وحوّا عاهدا الله تعالى ودعواه وقالا لئن آتيتنا صالحاً لنكوننّ
من الشّاكرين فلمّا آتيهما صالحاً من النّسل خلقاً سويّاً بريئاً من الزّمانة والعاهة كانا آتيهما
صنفين صنفاً ذكراً وصنفاً اناثاً فجعل الصّنفان لله تعالى ذكره شركاء فيما آتيهما ولم يشكرا
كشكر ابويهما له عزّ وجلّ الخ و واضح است که اگر صالحاً در آیه مبارکه مفرد قرار داده شود لازم خواهد آمد کذب
کلام آدم و حوّا جفت بوده است نه طاق پس اشکالی در عصمت انبیاء وارد نخواهد آمد بسبب این آیه مبارکه و خبر دیگر از
امام باقر علیه السلام در اینکه شرک طاعت بوده است از آدم و حوّا نه شرک عبادت از جهت تقیّه است که مطابق بمنطق است چنانکه در
ضمن اصول متقدّمه دانسته شد و تمام کلام در این مسئله موکول است بغیر این مقام والحمد لله ربّ العالمین سیّم اینکه بادی
الرّأی حال بودن او محلّ نظر و تامّل است از برای اهل نظر و تامّل زیراکه اختصاص دادن بادی الرّأی را بحال ذاته
موافق معنی ندارد و بابداهه بلکه بدو الرّای مثل دفاله در جمیع احوال است و گذشت در اصول ماضیه که آنچه محلّ نظر و تامّل است
از جمله حوادث منافقین است و از اینجا برهن و مدلّل شد که بادی الرّأی در آیه مبارکه مرفوع است نه منصوب و بعباره اخری
خبر بعد از خبر است نه حال و قرائت مشهوره که منصوب است مخالف اصول مقرّره است که باید طرح شود وانّا نفقهها
راجع به این آیه مبارکه از حیث کفر و کذب گذشت در سوره منافقین در آیات سابقه از همین سوره مراجعه کن اعاده فائده
مقرّر ندارد والحمد لله ربّ العالمين قال يا قوم ارأيتم ان كنت على بيّنة من ربّي وآتاني
رحمة من عنده فعمّيت عليكم أنلزمكموها وانتم لها كارهون ويا قوم لا اسئلكم
عليه مالاً ان اجري الّا على الله وما انا بطارد الّذين آمنوا انّهم ملاقوا ربّهم ولكنّي

اراکم

أَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ وَيَا قَوْمِ مَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ طَرَدْتُهُمْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ
عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ وَلَا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ
لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْرًا اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ إِنِّي إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ ظاهر تنزیل این آیه مبارکه
اینست گفت نوح ای قوم من آیا می بینید اگر بوده باشم بر بینه و حجت از پروردگار خود و عطا نموده باشد مرا رحمتی از نزد
خودش پس کور و غیر معلوم شده آن بینه و حجت بر شما آیا الزام مینمائیم شما را و او را و شما از برای او کراهت دارید و بعبارت اخری
باید من که حجت غیر معلومه را الزام بکنم شما و او را کراهت داشته باشید و ای قوم من سؤال نمیکنم شما را بر این دعا و خواندن بسوی
پروردگار مالی نیست مزد من مگر بر خدا و نیستم من دور کننده کسانیکه تصدیق نموده اند بتحقیق ایشان ملاقات کننده هستند
پروردگار خودشان را ولیکن من می بینم شما را قومی جهل نماینده و ای قوم من چه کس نصرت می نماید مرا از خدا بتحقیق دور
نموده باشم ایشان را آیا پس متذکر نمیشوید و نمیگویم از برای شما نزد من است خزینه های خدا و نمیگویم از برای شما میدانم
غیب را و نمیگویم بتحقیق من ملک هستم و نمیگویم از برای کسانیکه بد میدارد چشمهای شما ایشان را نداده است ایشان را خدا
خیری و حال آنکه خدا داناتر است بآنچه در نفسهای ایشان است بتحقیق من در این وقت ثابت باشم از ظالمین و تصدیق
میکند این بیان را آیات کثیره باختلاف تعبیر آنها مثل آیه سوره اعراف قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ وَلَكِنِّي
رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنْصَحُ لَكُمْ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ
أَوَعَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنْذِرَكُمْ وَلِتَتَّقُوا وَلَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ و مثل
آیه سوره شعراء وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ و مثل آیه سوره نوح قَالَ يَا قَوْمِ
إِنِّي نَذِيرٌ مُبِينٌ أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ وَأَطِيعُونِ يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرْكُمْ إِلَى أَجَلٍ
مُسَمًّى و کذا و کذا و از مثال این آیات که در تعدد و کثرت آنها حجت باطنه است که آیه ما نحن فیها ماوّله مراد است چنانچه
ماوّله المعنی است و غیر از تنزیل او معنای دیگر مراد نیست و گذشت در اصول اخبار که میزان در تغییر آیات علم و امن
بمعاد و مراد است پس اشکالی در تفسیر مذکور نیست ملی باید در اینجا چند امر دانسته شود اول آنکه بینه و حجت نوح علیه
بر نبوت و رسالت از جانب پروردگار وصیت آدم و بشارت آنحضرت بوده است از خدا تعالی به بعثت نوح و کذا اسم اعظم

و آثار علم نبوت بوده است کما اینکه امام باقر در خبر پنجم بحار فرموده اند قال و ذکر آدم نوحاً و قال انّ الله
تبارک و تعالی باعث نبیّاً اسمه نوح الی ان قال و اوصی الی هبة الله ان من ادرکه منکم
فلیؤمن به و لیتّبعه و لیصدّق به الی ان قال فلبث هبة الله و العقب منه مستخفین بما عندهم
من العلم و الایمان و الاسم الاکبر و میراث العلم و آثار علم النبوة حتی بعث نوح و ظهرت
وصیّة هبة الله حین نظروا فی وصیّة آدم فوجدوا نوحاً قد بشّر به ابوهم آدم فآمنوا
به و اتّبعوه و صدّقوه الخ و از این بیان امام باقر که عقب هبة الله مستخفین بودند بآنچه نزد ایشان بود که از جمله
وصیت نامه آدم بوده است در بشارت به بعثت نوح از جانب پروردگار برهان دیگر شد وجه معاینه بودن بقیه نوح
بر اولاد قابیل در آیه نحن فیها در کلمه فعمّیت علیکم الخ وجه استخفاء بقیه شیث و عقب آن تخویف قابیل بوده
در اظهار علم نبوت کما اینکه امام باقر در خبر مذکور فرموده اند قال ثم انّ هبة الله لمّا دفن آدم اتاه قابیل
فقال له یا هبة الله انی قد رأیت آدم ابی قد خصّک من العلم بما لم اخصّ به و هو العلم
الذی دعا به اخوک هابیل فتقبّل قربانه و انّما قتلته لکیلا یکون له عقب یفتخرون علی
عقبی فیقولون نحن ابناء الذی تقبّل قربانه و انتم ابناء الذی لم یتقبّل قربانه و انّک
ان اظهرت من العلم الذی اختصّک به ابوک شیئاً قتلتک کما قتلت اخاک هابیل الخ
و از اینجا معلوم شد آنچه بعض مفسرین از وجه بقیه نوح از طول عمر و عدم سقوط سن و عدم نقص قوه و عدم مبالغه احدی
دعوت مثل آن باطل است **دوم** آنکه اسم اعظم بعدد و سه حرف است کما اینکه در تفسیر سوره قدر بیان شد و نزد
نوح بیست و پنج حرف از این حروف بوده است کما اینکه امام صادق در خبر پنجم بحار فرموده قال انّ الله عزّ و جلّ
جعل اسمه الاعظم علی ثلاثة و سبعین حرفاً الی ان قال و اعطی نوحاً منها خمسة و عشرین
حرفاً الخ **س** اگر گفته شود که این خبر مخالف است با خبر بعض کتب و قول بعض حضرات که نزد نوح هشت حرف بوده است
قال و کان مع نوح ثمانیة **ج** میراث از آدم بیست و پنج حرف بوده است زیرا که نزد آدم بیست و پنج حرف
بوده است کما اینکه در بعض خبر است قال و کان مع آدم خمسة و عشرون حرفاً الخ [illegible] آنکه خبر متقدم

در وراثت نوح ؑ از آدم ؑ علم را شاهد است که بیست و پنج حرف وراثت از آدم داشته است و جز بیست حرف خدا که آن زو داشته
پس منافاتی در مین نیست **سیم** ازجمله آثار نبوت حسن صوت است کما اینکه در قول امام صادق ؑ است در پنجم بحار
قال ؑ ما بعث الله عز و جل نبیا الا حسن الصوت و نیز ازجمله آثار نبوت صدق حدیث و اداء امانت است
بسوی خوب و بد کما اینکه نیز آنحضرت ؑ در خبر آن کتاب فرموده اند قال ؑ ان الله لم یبعث نبیا الا بصدق
الحدیث و اداء الامانة الی البر و الفاجر و نیز ازجمله آثار نبوت بودن قوت است در شعیر کما اینکه نیز آنحضرت
در خبر آن کتاب فرموده اند قال ؑ ابی الله تعالی ان یجعل قوت انبیائه الا شعیرا و کذا از ائمه وارد
در خبر از اهل عصمت ؑ **چهارم** آنکه مراد از رحمة در آیه ما نحن فیها و آتانی رحمة من عنده نجات از غرق است
کما اینکه تصدیق میکند این را آیه همین سوره در فقره حضرت صالح ؑ قال یا قوم ارأیتم ان کنت علی بینة
من ربی و آتانی منه رحمة که متحد السیاق است با آیه ما نحن فیها و اما وجه تصدیق مذکور آیه بعد است که ناطق است
که نجات صالح و مؤمنین با آن از عذاب برحمة از خدای تعالی بوده است فلما جاء امرنا نجینا صالحا و الذین
آمنوا معه برحمة منا و کذا آیه قبل در حضرت هود که ناطق است که نجات آنحضرت و مؤمنین با آن از عذاب ریح برحمة
خدای تعالی بوده است و لما جاء امرنا نجینا هودا و الذین آمنوا معه برحمة منا و همانا میکند ازمدد
آیه مذکوره در اثبات عطاء رحمة از خدای تعالی نجات از غرق در آیه ما نحن فیها و نجات از عذاب ریح در آیه ثالثه
قول امام باقر ؑ در خبر پنجم بحار قال ؑ و ذکر آدم ؑ ان الله تبارک و تعالی باعث نبیا اسمه نوح ؑ الی
ان قال فانه ینجوا من الغرق الی ان قال الباقر ؑ فلما بعث تبارک و تعالی هودا نظروا
فیما عندهم من العلم و الایمان و میراث العلم و الاسم الاکبر و آثار علم النبوة فوجدوا
هودا نبیا قد بشرهم به ابوهم نوح فآمنوا به و صدقوه و اتبعوه فنجوا من عذاب الریح
و از این بیان مأمون واضح شد بطلان قول مفسرین در تفسیر رحمة در آیه ما نحن فیها و غیرها بنبوة علاوه براینکه اگر مراد از
رحمة نبوت باشد در موارد متقدمه لازم خواهد آمد تکرار زیرا که واضح است که ان کنت علی بینة من ربه نبوت است
و الحمد لله رب العالمین **پنجم** واضح است که جمله انلزمکموها در محل نصب است که مفعول است از برای ارأیتم و

و در این کلام لایح است که تقدیر کلام چنین است أرأیتم إن کنت علی بیّنة الزامی إیاکم لها و در صورت
اعاده همزه استفهام در مفعول تکرار است که منافی است با آیه قل لئن اجتمعت الإنس والجنّ الخ حاصل اشکال آنست
تکرار همزه استفهامیه در این آیه مبارکه محل نظر و تأمل است از برای اهل نظر و تأمل و گذشت در اصول اصلیه اصل در قول آنکه
که آنچه در قرآن موجود محل نظر و تأمل باشد از برای اهل نظر و تأمل از حوادث منافقین است با اینکه اصل آیه مبارکه آن
أنلزمکموها بوده است و از جهت ادغام نون اول در نون ثانی نون اول لفظا حذف شده است پس انلزمکموها کتب شد
لیکن با تشدید نون تخفیفا و از حوادث منافقین است و همزه ثانیه همزه آن مصدریه است نه همزه استفهامیه والحمد لله
رب العالمین ششم آنکه اگر گفته شود که کلمه إنهم ملاقوا ربهم منافی است با آیات کثیره مثل آیه لیس کمثله
شیء و آیه لن ترانی و آیه لا تدرکه الأبصار و حال آنکه در قرآن اختلاف و اعوجاج منفی است با آیه لو
کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا و آیه قرآنا عربیا غیر ذی عوج لعلهم
یتقون ج آیات مذکوره و اشباه آنها محکمات است و آیه ما نحن فیها از متشابهات است که واجب است رد او بر آنها اما
تشابه آیه ما نحن فیها از جهه قول امیر ع که ملاقات در این آیه و امثال او بمعنای بعث است در خبر احتجاج قال وقوله
عزّ وجلّ بل هم بلقاء ربهم کافرون وقوله الذین یظنون أنهم ملاقوا ربهم
وقوله إلی یوم یلقونه وقوله فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا یعنی البعث
فسماه لقاء وكذلك قوله من كان يرجوا لقاء الله فإن أجل الله لآت يعني من كان
يؤمن أنه مبعوث فإن وعد الله من الثواب والعقاب فاللقاء ههنا هو البعث
وكذلك تحيتهم يوم يلقونه سلام يعني أنه لا يزول الإيمان عن قلوبهم يوم
يبعثون وأما وجوب رد از جهه اصل متقدم در ضمن اصول اصلیه پس اشکالی نیست در این برکت اصول معتبره از
ائمه هادیه والحمد لله رب العالمین هفتم آنکه الزام بینه در آیه ما نحن فیها عبارة اخری است از اثبات حجیه کما اینکه
معلوم است از قول امام ثامن ع در خبر پنجم بحار در وجه اختلاف معجزات انبیاء قال ابن السکیت لأبی الحسن الرضا
لماذا بعث الله موسى بن عمران ع بيده البيضاء والعصا وآلة السحر وبعث عيسى بآلة الطب

وبعث

ولبعث محمداً ص بالکلام والخطب فقال له ابو الحسن ان الله تبارک وتعالی لما بعث موسی
کان الغالب علی اهل عصره السحر فاتاهم من عند الله عز وجل بما لم یکن فی وسع القوم مثله
وبما ابطل سحرهم واثبت به الحجة علیهم وان الله تبارک وتعالی بعث عیسی فی وقت ظهرت
فیه الزمانات واحتاج الناس الی الطب فاتاهم من عند الله بما لم یکن عندهم مثله و
بما احیا لهم الموتی وابرء الاکمه والابرص باذن الله واثبت به الحجة علیهم وان الله
تبارک وتعالی بعث محمداً ص فی وقت کان الغالب علی اهل عصره الخطب والکلام واظنه قال
والشعر فاتاهم من کتاب من عند الله ومواعظه واحکامه ما ابطل به قولهم واثبت
الحجة علیهم فقال ابن السکیت تالله ما رایت مثل الیوم قط **هشتم** آنکه وجه علت حجت و معجزه
که عبارت است از علامت از برای خدای تعالی بانبیاء و حجج و علت او معرفت صدق الصادق از کذب کاذب است چنانکه
امام صادق ع در خبر حسن بجا فرموده اند قال قلت لابی عبد الله لای علة اعطی الله عز وجل انبیائه
ورسله واعطاکم المعجزة فقال لیکون دلیلا علی صدق من اتی به والمعجزة علامة لله
لا یعطیها الا انبیائه ورسله وحججه لیعرف به صدق الصادق من کذب الکاذب **واما**
تنقیحات راجعه بما نحن فیها **اول** آنکه اخذ اجرت بر انذار و دعوت بسوی خدای تعالی حرام است زیرا که انذار و دعوت
که از جمله اعمال است مقبول نیست بدون نیت و طلب رضاء خدای تعالی چنانکه در آیه سوره واللیل است وما لاحد عنده من نعمة
تجزی الا ابتغاء وجه ربه الاعلی و دلالت میکند از اخبار متواتره مثل قول رسول خدا ص در خبر مستدرک قال انما
الاعمال بالنیات ولا یقبل قول وعمل الا بنیة و واضح است که انذار و دعوت با اجر بدون نیت و طلب رضاء
خدای تعالی است که مقبول نخواهد بود پس لازم آید ترک اجر بانذار و دعوت و از جمله فروع این اصل است فروعات وارده در اخبار
مثل اجر اذان و صلوة و قضاء و حکم و قضاء حاجت مؤمن و تعلیم قرآن چنانکه اول و آخر قول امیر المؤمنین ع است در خبر دعائم
وسائل قال لرجل فقال یا امیر المؤمنین والله انی احبک لکنی ابغضک لله قال ولم قال
لانک تبغی فی الاذان وتاخذ علی تعلیم القرآن اجراً سمعت رسول الله یقول من اخذ علی التعلیم

القرآن اجراً کان حظه یوم القیامة و دوم در قول صادق ع است در خبر همین کتاب قال الا تعلم ان
من انتظر امرنا وصبر علی ما یری من الاذی والخوف فهو غداً فی زمرتنا الی ان قال و ربّ
الاذان بالاجر والصلوة بالاجر و سیم در قول همین حضرت است در خبر همین کتاب قال والسحت انواع
منها ما اصیب من اعمال الولاة الظلمة ومنها اجور القضاة و چهارم در قول امیر ع است در خبر این کتاب فی قوله
تعالی اکالون للسحت قال هو الرجل یقضی لاخیه الحاجة ثم یقبل هدیته و ناطق است بحرمت اخذ
اجر بر ابلاغ دعوت نیز اگر کلمهٔ انی اذا لمن الظالمین در آخر فقرات راجع شود بفقره و یا قوم لا اسألکم علیه مالا
تا آخر فقرات چنانچه در ضح است و نیز چنین است از جهة ابهام این کلمه و قول امیر ع ابهموا ما ابهمه الله دوم اینکه
طرد و دور نمودن مؤمنین از خود حرام است نیز کما اینکه آخر فقرات انی اذا لمن الظالمین ناطق است اگر راجع باشد بجمیع
فقرات مذکوره و نیز دلالت دارد بر او اخبار متواتره مثل قول صادق ع در خبر دوم و سابق قال ما لا یفترق رجلان علی الهجران
الا استوجب احدهما البرائة واللعنة وربما استحق کلاهما و قول دیگر آنحضرت ع در خبر آن کتاب قال
کل من لم یحب علی الدین ولم یبغض علی الدین فلا دین له و مثل قول موسی بن جعفر ع ثلاث موبقات
نکث الصفقة وترک السنة وفراق الجماعة و جماعت عبارت از اهل حق کما اینکه امیر ع در خبر آن کتاب
فرموده اند قال ع والجماعة اهل الحق وان کان قلیلاً سیم اینکه قول بغیر علم که هر یک از فقرات لا اقول
لکم عندی خزائن الله ولا اعلم الغیب ولا اقول انی ملک ولا اقول للذین تزدری اعینکم
لن یؤتیهم الله خیراً از جمله فروعات وارده اوست حرام است کما اینکه در اصول ضمیمه دانست علاوه بر کلمهٔ انی اذاً
لمن الظالمین و گذشت در سورهٔ بقره آنچه متعلق بعلم غیب است و در سورهٔ منافقین آنچه متعلق بظلم است مراجعه کن قالوا
یا نوح قد جادلتنا فاکثرت جدالنا فأتنا بما تعدنا ان کنت من الصادقین ظاهر و تنزیل این آیه
مبارکه این است گفتند اولاد قابیل از قوم نوح بتحقیق مجادله نمودی ما را پس اکثار نمودی مجادله ما را پس بیاور برای ما آنچه وعده میدهی
ما را که غرق است اگر هستی از راستگویان و حجت در تعبیر قول امیر ع است که در ضمن اصول متقدمه گذشت که قرآن سه قسم است
یک قسم را دانسته اند عالم و جاهل که آیه نحن قسمنا از جمله فروعات وارده این قسم است که عالم و جاهل هر دو میدانند که خبر از تنزیل

در ذکر امور راجعه بمجادله و مخاصمه

معنای دیگر مراد نیست زیرا که بعد از ملاحظه فقرات متقدمه و فقرات متأخره حاصل این است که تغیر آیه با حصول معتبره است پس اشکالی نیست بر که حصول معتبره از ائمه ها دیده [illegible] هیچ چند امر است **اول** آنکه مجادله عبارتست از مخاصمه کما اینکه معلوم است از خبر عبد الله بن سنان در جزء اول بحار از قرار دادن مجادله و مخاصمه یکی قال اردت الدخول على ابي عبد الله فقال لي مؤمن الطاق استأذن لي على ابي عبد الله فقلت نعم فدخلت عليه فاعلمته مكانه فقال لا تأذن له فقلت جعلت فداك انقطاعه اليكم وولاؤه لكم وجداله فيكم ولا يقدر احد من خلق الله ان يخصمه فقال بل يخصمه صبي من صبيان الكتاب فقلت جعلت فداك هو اجدل من ذلك وقد خاصم جميع اهل الاديان فخصمهم فكيف يخصمه غلام من الغلمان فقال يقول له الصبي اخبرني عن امامك امرك ان تخاصم الناس فلا يقدر ان يكذب علي فيقول لا فيقول فانت تخاصم الناس من غير ان يأمرك امامك فانت عاص له فيخصمه يا ابن سنان لا تأذن له علي فان اصحاب الكلام والخصومات تفسد النية وتمحق الدين **دوم** آنکه مجادله و مخاصمه مریض کننده قلب است کما اینکه امام صادق علیه السلام در جزء اول بحار فرموده اند فلا تخاصموا الناس لدينكم فان المخاصمة ممرضة للقلب الخ و نبات میکند نفاق را کما اینکه امیر علیه السلام فرموده اند در جزء آن کتاب قال اياكم والمراء والخصومة فانهما يمرضان القلوب على الاخوان وينبت عليهما النفاق و مورث شک در دین است کما اینکه نیز آنحضرت در جزء آن کتاب فرموده اند قال اياكم والجدال فانه يورث الشك في دين الله **سیم** آنکه فرق است بین مجادله و مماراة زیرا که مماراة عبارتست از مقاوله از جهة اظهار مرتبه و شخصیه که منتهی نشود بسوی خیر کما اینکه معلوم است از قول سید الساجدین علیه السلام در جزء اول بحار قال اربع من القلب الى ان قال ومماراة الاحمق تقول ويقول ولا يرجع الى خير و قول امام صادق علیه السلام در جزء آن کتاب قال لا تمارين حليما ولا سفيها فانه من مارى حليما اقصاه ومن مارى سفيها ارداه وان العذبا

راجع بآیه ما نحن فیه **اول** آنکه مجادله دو قسم است مجادله بغیر علم و مجادله بعلم قسم اول [illegible]

آیات کثیره مثل آیه سوره اعراف اَتُجادِلُونَنی فی اَسماءٍ سَمَّیتُمُوها اَنتُم وَآباؤُکُم ما اَنزَلَ اللهُ بِها مِن سُلطانٍ
و آیه سوره حج وَمِنَ النّاسِ مَن یُجادِلُ فِی اللهِ بِغَیرِ عِلمٍ و آیه دیگر از این سوره وَمِنَ النّاسِ مَن یُجادِلُ
فِی اللهِ بِغَیرِ عِلمٍ وَلا هُدیً وکذا وکذا از امثال این آیات و قسم دوم واجب است کما اینکه تصدیق میکند او را نیز آیات
کثیره مثل آیه سوره نحل وَجادِلهُم بِالَّتی هِیَ اَحسَنُ کما اینکه انبا میکند از این فرق اخبار کثیره مثل قول پیغمبرؐ در قسم اول
در جزو اول بحار قالؐ لَعَنَ اللهُ الَّذینَ یُجادِلُونَ فی دینِهِ اُولئِکَ مَلعُونُونَ عَلی لِسانِ نَبِیِّهِ و مثل قول
رسول خداؐ در قسم دوم در جزو آن کتاب اَنَّهُ قالَ نَحنُ المُجادِلُونَ فی دینِ اللهِ و این دو خبر و اشباه آنها اگرچه مطلقند
الا اینکه قول امام صادقؑ در جزو آن کتاب نص وارد است در اطلاق هریک علاوه بر آیات مذکوره عَنِ العَسکَرِیِّؑ قالَ
ذُکِرَ عِندَ الصّادِقِؑ الجِدالُ فِی الدّینِ وَاِنَّ رَسُولَ اللهِؐ وَالاَئِمَّةَ المَعصُومِینَؑ قَد نَهَوا عَنهُ
فَقالَ الصّادِقُؑ لَم یَنهَ عَنهُ مُطلَقاً لکِنَّهُ نَهی عَنِ الجِدالِ بِغَیرِ الَّتی هِیَ اَحسَنُ اَما تَسمَعُونَ اللهَ
یَقُولُ وَلا تُجادِلُوا اَهلَ الکِتابِ اِلّا بِالَّتی هِیَ اَحسَنُ دوم آنکه قسم اول که مجادله بغیر علم است که
عبارت است از رد نمودن مبطل را بحجه منصوبه از طرف خدای تعالی بلکه اکتفا شود در رد مبطل بمجرد نفی قول او یا انکار حق دیگر
که اگر قبول کند مغلوب خصم شود و واضح است که هر دو شق مجادله است بغیر علم کما اینکه امام صادقؑ در خبر مذکور فرموده اند
قالَ اَمّا الجِدالُ بِغَیرِ الَّتی هِیَ اَحسَنُ اَن تُجادِلَ مُبطِلاً فَیُورِدُ عَلَیکَ باطِلاً فَلا تَرُدُّهُ
بِحُجَّةٍ قَد نَصَبَهَا اللهُ تَعالی وَلکِن تَجحَدُ قَولَهُ اَو تَجحَدُ حَقّاً یُریدُ بِذلِکَ المُبطِلُ اَن یُعینَ بِهِ
باطِلَهُ فَتَجحَدُ ذلِکَ الحَقَّ مَخافَةَ اَن یَکُونَ لَهُ عَلَیکَ حُجَّةٌ لِاَنَّکَ لا تَدری کَیفَ المَخلَصُ مِنهُ فَذلِکَ
حَرامٌ عَلی شیعَتِنا و قسم دوم که مجادله بعلم و واجب است عبارت است از رد نمودن مبطل را بحجه منصوبه از طرف خدای تعالی
کما اینکه نیز آنحضرت فرموده اند در خبر مذکور علاوه بر معلومیت آن از آنچه مذکور شد قالَ وَاَمَّا الجِدالُ الَّتی
هِیَ اَحسَنُ فَهُوَ ما اَمَرَ اللهُ بِهِ نَبِیَّهُ اَن یُجادِلَ بِهِ مَن جَحَدَ البَعثَ بَعدَ المَوتِ وَاِحیاءَهُ لَهُ
فَقالَ اللهُ حاکِیاً عَنهُ وَضَرَبَ لَنا مَثَلاً وَنَسِیَ خَلقَهُ قالَ مَن یُحیِی العِظامَ وَهِیَ رَمیمٌ فَقالَ
فَقالَ اللهُ فِی الرَّدِّ عَلَیهِ قُل یا مُحَمَّدُؐ یُحییهَا الَّذی اَنشَأَها اَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِکُلِّ خَلقٍ عَلیمٌ

الَّذِی جَعَلَ لَکُم مِنَ الشَّجَرِ الأَخضَرِ نَاراً فَإِذَا أَنتُم مِنهُ تُوقِدُونَ الخ نهم آنکه حجة آلهیه که مجادله باو

مجادله بطریق احسن است دو است حجة ظاهره که عبارتست از رسل و ائمه معصومین و حجة باطنه که عبارتست از عقول کما اینکه امام

سابع در اول بحار فرموده اند قَالَ إِنَّ لِلّٰهِ عَلَی النَّاسِ حُجَّتَینِ حُجَّةً ظَاهِرَةً وَحُجَّةً بَاطِنَةً فَأَمَّا الحُجَّةُ

الظَّاهِرَةُ فَالأَنبِیَاءُ وَالرُّسُلُ وَالأَئِمَّةُ وَأَمَّا الحُجَّةُ البَاطِنَةُ فَالعُقُولُ و از این بیان مختصر

مأمون واضح شد که هر کس در دعوای خود مطلقا چه نافی باشد و چه مثبت اقامه کند یکی از دو حجة مذکوره را آن مجادلت

بعلم و بطریق احسن و هر کس در دعوای خود مطلقا چه نافی باشد و چه مثبت اقامه نکند یکی از دو حجة مذکوره را آن مجادل است بغیر

علم و بغیر احسن دوازدهم اینست که استدلال آیه قُل یُحیِیهَا الخ از جمله فروعات اصل اول است که اقامه حجة باطنه است

کما اینکه امام صادق در ذیل خبر مذکور فرموده اند قَالَ کَیفَ یَجُوزُ أَن یَبعَثَ هٰذِهِ العِظَامَ وَهِیَ رَمِیمٌ

فَقَالَ اللّٰهُ ثُمَّ قُل یُحیِیهَا الَّذِی أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ أَفَیَعجِزُ مَن ابتَدَأَهُ لَا مِن شَیءٍ أَن یُعِیدَهُ

بَعدَ أَن بَلِیَ بَل ابتِدَاؤُهُ أَصعَبُ عِندَکُم مِن إِعَادَتِهِ الخ و گذشت در سوره اقرء زیاده بیان

در مجادله اعاده فائده مهمه ندارد و الحمد لله رب العالمین قَالَ إِنَّمَا یَأتِیکُم بِهِ اللّٰهُ إِن شَاءَ وَمَا أَنتُم بِمُعجِزِینَ

وَلَا یَنفَعُکُم نُصحِی إِن أَرَدتُ أَن أَنصَحَ لَکُم إِن کَانَ اللّٰهُ یُرِیدُ أَن یُغوِیَکُم هُوَ رَبُّکُم

وَإِلَیهِ تُرجَعُونَ ظاهر تنزیل این آیه مبارکه اینست گفت نوح نیست غیر این که میآورد بشما عذاب که عبارت است از

غرق خدا اگر بخواهد و حال آنکه نیستید شما عاجز کننده و نفع نمیدهد شما را نصح من اگر اراده داشته باشم نصح شما را اگر بوده

باشد خدا اراده داشته باشد اغواء و ضلال نماید شما را آن پروردگار شما است و بسوی آن رجوع خواهید نمود از جمله اصل

متقدم در قول امیر که یک قسم از قرآن را میدانند عالم و جاهل که آیه ما نحن فیها از جمله فروعات وارده این اصل است

و یقین است که غیر از تنزیل او معنای دیگر اراده نشده است و نیز تصدیق میکند این را مجادلات سایر مرسلین در آیات

قرآنیه که غیر تنزیلات آنها معنای دیگر اراده نشده است کما اینکه هر یک در محل خود بیان میشود ان شاء الله تعالی در اینجا چند

امر است اول آنکه اغواء عبارتست از اضلال کما اینکه تصدیق میکند او را سوره ص قَالَ فَبِعِزَّتِکَ لَأُغوِیَنَّهُم

أَجمَعِینَ بشهادت آیه سوره و لَأُضِلَّنَّهُم که متحده السیاق است با آیه الخ و هر دو در باره ابلیس نازل شده است انشکام

چگونه صحیح است در آیه ما نحن فیها جمله تعلیلیه قرار دادن هو ربکم را از برای اضلال خدای تعالی بلکه مقتضای ربوبیت هدایت
نه اغواء و اضلال کما اینکه واضح است حاصل اشکال این است که این آیه مخالف است با آیه سوره زمر فَاِنَّ اللهَ غَنِیٌّ عَنْکُمْ
وَلَا یَرْضٰی لِعِبَادِهِ الْکُفْرَ و حال آنکه دانسته شد در اصول متقدمه که اختلاف و اعوجاج در قرآن نیست و کذا در مخالفت با آیه
سوره دهر اِنَّا هَدَیْنَاهُ السَّبِیْلَ اِمَّا شَاکِرًا وَاِمَّا کَفُوْرًا و شبه او ج آنکه اضلال مشترک است بین اضلال
محمود که عبارت است از اضلال بسبب فعل خود شخص و اضلال مذموم که عبارت است بدون سبب فعل شخص و اضلال غیر محمود و غیر مذموم
که عبارت است از اضلال عن الفعل و آیات متقدمه محکمات از آیات است که وجوب رد آیه ما نحن فیها را بآنها که از
جمله فروعات اصل وجوب رد متشابه بمحکم است که در اصول خمسه دانسته شد تا اینکه گفته شود که اغواء و اضلال میکند خدای تعالی
آنها را از طریق جنت بفعل خودشان کما اینکه تصدیق میکند این بیان را قول امیر ع در جزء سیم بحار قَالَ اَلضَّلَالَةُ
عَلٰی وُجُوْهٍ فَمِنْهُ مَحْمُوْدٌ وَمِنْهُ مَذْمُوْمٌ وَمِنْهُ مَا لَیْسَ بِمَحْمُوْدٍ وَلَا مَذْمُوْمٍ وَمِنْهُ ضَلَالُ
النِّسْیَانِ فَاَمَّا الضَّلَالُ الْمَحْمُوْدُ هُوَ الْمَنْسُوْبُ اِلَی اللهِ تع کَقَوْلِهٖ یُضِلُّ اللهُ مَنْ یَّشَاءُ وَهُوَ
ضَلَالُهُمْ عَنِ الطَّرِیْقِ الْجَنَّةِ بِفِعْلِهِمْ وَالْمَذْمُوْمُ هُوَ قَوْلُهٗ تع وَاَضَلَّهُمُ السَّامِرِیُّ وَاَضَلَّ
فِرْعَوْنُ قَوْمَهٗ وَمَا هَدٰی وَمِثْلُ ذٰلِکَ کَثِیْرٌ وَاَمَّا الضَّلَالُ اِلَی الْاَصْنَامِ فَقَوْلُهٗ فِیْ قِصَّةِ
اِبْرَاهِیْمَ وَاجْنُبْنِیْ وَبَنِیَّ اَنْ نَّعْبُدَ الْاَصْنَامَ رَبِّ اِنَّهُنَّ اَضْلَلْنَ کَثِیْرًا مِّنَ النَّاسِ الآیة و
الْاَصْنَامُ لَا یُضْلِلْنَ اَحَدًا عَلَی الْحَقِیْقَةِ اِنَّمَا ضَلَّ النَّاسُ بِهَا وَکَفَرُوْا حِیْنَ عَبَدُوْهَا
مِنْ دُوْنِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ الخ پس بحمد الله و المنة اشکالی در بین نیست ببرکت اصول مقرره و از اینجا واضح شد قول امام
ع من ع در جزء کتاب مذکور در تفسیر آیه ما نحن فیها که امر بسوی خدای تعالی است هدایت میکند و اضلال میکند بفعل خود شخص
قَالَ قَالَ اللهُ فِیْ قَوْمِ نُوْحٍ وَلَا یَنْفَعُکُمْ نُصْحِیْ اِنْ اَرَدْتُّ اَنْ اَنْصَحَ لَکُمْ اِنْ کَانَ اللهُ
یُرِیْدُ اَنْ یُّغْوِیَکُمْ قَالَ الْاَمْرُ اِلَی اللهِ یَهْدِیْ وَیُضِلُّ و تصدیق میکند این مدعا را یعنی مقصود از اضلال
در تفسیر مذکور اضلال بفعل خود شخص است که در بیان امیر ع است قول امام من الائمه ع نیز در جزء اول بحار اِنَّ کَلَامَ اَوَّلِنَا
مِثْلُ کَلَامِ اٰخِرِنَا وَکَلَامُ اٰخِرِنَا مِصْدَاقٌ لِکَلَامِ اَوَّلِنَا والحمد لله رب العالمین دوم آنکه اگر گفته شود چگونه

معقول است عدم نفع احدی الارادتین بلکه اراده اخری در آیه ما نحن فیه و بعبارة اخری عدم نفع اراده نوح در نصح با اراده
خدای تعالی در اغواء زیرا که مجرد اراده نصح اثری بر او مترتب نخواهد شد یعنی سالبه که عبارت است از نفع منتفی است بانتفاء
موضوع که عبارت از نصح چنین است در اراده اغواء که سالبه بانتفاء موضوع است بلکه آنچه معقول است عدم نفع وجود
نصح است با وجود اغواء خدای تعالی کما اینکه تصدیق میکند او را آیات متکاثره مثل آیه سوره کهف وَمَنْ يُضْلِلْ
فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا و مثل آیه سوره روم فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ و مثل آیه سوره زمر وَمَنْ
يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ و واضح است که اشکال آیه ما نحن فیها نافی است با آیه قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ
الْإِنْسُ وَالْجِنُّ الخ ج کلمه اراده تارةً نیت اراده خواسته میشود و تارةً اخری فعل اراده خواسته میشود و بعبارة
اخری متشابه است اگر اراده در خلق باشد نفس فعل خواسته میشود و اگر اراده در خدای تعالی باشد کما اینکه عالم موسی بن
جعفر ع در خبر دوم بحار فرموده اند قَالَ قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ ع أَخْبِرْنِي عَنِ الْإِرَادَةِ مِنَ اللَّهِ وَمِنَ الْخَلْقِ
فَقَالَ الْإِرَادَةُ مِنَ الْمَخْلُوقِ الضَّمِيرُ وَمَا يَبْدُو لَهُ بَعْدَ ذَلِكَ مِنَ الْفِعْلِ وَأَمَّا مِنَ اللَّهِ
عَزَّ وَجَلَّ إِحْدَاثُهُ لَا غَيْرُ لِأَنَّهُ لَا يُرَوِّي وَلَا يَهُمُّ وَلَا يَتَفَكَّرُ وَهَذِهِ الصِّفَاتُ مَنْفِيَّةٌ
عَنْهُ وَهِيَ مِنْ صِفَاتِ الْخَلْقِ فَإِرَادَةُ اللَّهِ هِيَ الْفِعْلُ لَا غَيْرُ ذَلِكَ يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ
بِلَا لَفْظٍ وَلَا نُطْقٍ بِلِسَانٍ وَلَا هِمَّةٍ وَلَا تَفَكُّرٍ وَلَا كَيْفَ لِذَلِكَ وَلَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي محکم است
پس واجب است رد کلمه إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ را باو که از جمله فروعات اصل وجوب رد متشابه است
بمحکم که در اصول خمسه گذشت که در تقدیر چنین است إِنْ أَفْعَلِ النُّصْحَ لَكُمْ پس بحمد الله و المنه ببرکت ائمه
هدی ع اشکالی نیست در هیچ یک از دو اراده در آیه ما نحن فیها و واضح است که مضمون آیه ما نحن فیها مضمون آیات مذکوره
است که با وجود اغواء و اضلال خدای تعالی نصح نفع نخواهد داشت و هر یک از آیه ما نحن فیها و آیات مذکوره تصدیق
میکند دیگری را هشتم آنکه گذشت در تفسیر سوره جمعه آنچه راجح است رجوع بسوی پروردگار در کلمه وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ
از اشکالات و اجوبه آنها صرف نظر کن اعاده فائده مهمه ندارد وَأَمَّا بَطْن و تأویل آیه این است که آیه در نصح
در عباس نازل شده است کما اینکه امام باقر ع در خبر [illegible] فرموده اند قَالَ قَوْلُهُ وَلَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدْتُ

انصح لکم قال نزلت فی العباس **وامّا نفقهات** راجعه به ما نحن فیها **اوّل** آنکه مؤمن حاجت مستغنی نیست از قبول نصح کما اینکه امام صادق ع در جزء دوم وسائل فرموده اند قال ع لا یستغنی المؤمن عن خصلة وبه الحاجة الی ثلث خصال توفیق من الله عزّوجلّ وواعظ من نفسه وقبول ممّن ینصحه **دوّم** آنکه مناصحه واجب است کما اینکه امام صادق ع در جزء دوم وسائل فرموده اند قال یجب للمؤمن علی المؤمن ان یناصحه و دین عبارتست از نصیحت از برای خدا و رسول ص و ائمه هدی علیهم السلام کما اینکه رسول خدا ص در جزء آن کتاب فرموده اند قال ص الدّین نصیحة قیل لمن یا رسول الله ص قال لله ولرسوله ولائمّة الدّین ولجماعة المسلمین و ترک مناصحه خیانت است که حرام است کما اینکه آنحضرت ص فرموده اند در جزء همان کتاب قال ایّما مؤمن مشی مع اخیه المؤمن فلم یناصحه فقد خان الله ورسوله **سیّم** آنکه باید مناصحه مؤمن مثل مناصحه نفس خود باشد کما اینکه رسول خدا ص در جزء کتاب مذکور فرموده اند قال ص لینصح الرّجل منکم اخاه کنصیحته لنفسه و اعظم منزله اشیاء الناس است از برای نصح خلق کما اینکه نیز آنحضرت ص فرموده اند قال ص انّ اعظم النّاس منزلة عند الله یوم القیامة امشاهم فی ارضه بالنّصیحة لخلقه **چهارم** آنکه فرق نیست در وجوب نصیحت مؤمن بین استشاره و عدم او از جهت اطلاقات اخبار مذکوره **پس** اگر گفته شود حکم مذکور از وجوب نصح و حرمت ترک در خصوص مستشیر است کما اینکه در قول صادق ع است نیز در جزء آن کتاب قال من استشار اخاه فلم ینصحه محض الرّأی سلبه الله عزّوجلّ رأیه و بعبارة اخری خبر مذکور نصّ وارد است در اطلاقات مذکوره **ج** گذشت در اصول مقدّمه که نصّ دو قسم است نصّ فردی و نصّ حکمی و تخصیص شأن نصّ حکمی است نه شأن نصّ فردی و واضح است که خبر مذکور نصّ فردی است که مثبت است و نفی حکم اطلاق از غیر خود و اطلاقات در اخبار مذکوره محکم است که واجب است ردّ متشابه بر محکم تا اشکالی نیست در این برکت اصول مقاله **پنجم** آنکه فرق نیست نیز در حکم وجوب نصح و حرمت ترک او بین مشهد و مغیب مؤمن از جهت اطلاقات اخبار مذکوره علاوه بر قول امام صادق ع نیز در جزء آن کتاب قال یجب للمؤمن علی المؤمن النّصیحة له فی المشهد والمغیب و بقیّه کلام در این باب موکول است بغیر این مقام والحمد لله ربّ العالمین ام یقولون افتراه قل ان افتریته فعلیّ اجرامی وانا

بودنی مما تجرمون طرز تنزیل این آیه مبارکه این است آیا میگویند افترا نموده است او را بگو اگر افترا نموده باشم
پس بر من است گناه من و من بری هستم از آنچه گناه میکنید زیرا که آیه از قسم معلوم المعاد و معلوم المراد است از رای عالم
و جاهل مثل آیات متقدمه پس تفسیر او باصول عشره است و تصدیق او میکند آیه سوره احقاف که متحده السیاق است با او فی الجمله
ام یقولون افتریه قل ان افتریته فلا تملکون لی من الله شیئا هو اعلم بما تفیضون فیه الخ و کذا
آیه سابقه از همین سوره نحن فیها ام یقولون افتریه فاتوا الخ حاصل این است که تعدد و تکرار این عبارت نیز حجة
اخری است بر معلوم المراد بودن و کیف کان اشکالی در معنای آیه مبارکه نیست بلی اشکال در آیه ما نحن فیها از دو جهت است جهة
اولی آنکه این آیه غیر مربوطه است با آیات متقدمه در مقاولات نوح با قوم خود کما اینکه واضح است از رای اهل نظر و تامل
زیرا که ام یقولون الخ هم عدل ندارد چنانچه با عدل است آیه متحده السیاق معلوم است و اذا تتلی علیهم آیاتنا
بینات قال الذین کفروا للحق لما جاءهم هذا سحر مبین ام یقولون افتریه الخ جهة ثانیة اخری
آنکه ضمائر در آیه ما نحن فیها بی مرجع است چنانچه در آیه متحده السیاق معلوم است که مرجع به حق است که عبارت است از آیات در باره
نوح آیاتی تلاوت نمود بر قوم از پروردگار ما اینکه آنها گویند او را افترا نموده است چنانچه در آیه متحده السیاق این امر صادق است
حاصل کلام در این مقام این است که آیه ما نحن فیها از این دو جهت مذکوره محتاج تامل و نظر است از رای اهل نظر و تامل و آنچه از قرآن
موجود محتاج نظر و تامل است از حوادث منافقین است کما اینکه در اصول متقدمه در قول نهم دانسته شد پس آیه ما نحن فیها یعنی دخول
او در این مقام از حوادث منافقین است اگرچه از جمله قرآن است که متحده السیاق است با آیه مذکوره و نیز تصدیق میکند این
وصل را نص در قول امام باقر ع در خبر بان قال ان کفار مکة قالوا ان محمدا افتری القرآن پس اصل
نص هر دو ناطقند در داخل نبودن او و از اینجا معلوم شد که قرائت مشهوره بین خاصه و عامه از داخل دانستن آیه ما نحن
فیها را در مقام مخالف است با اصل نهم قول امیر ع که باطل است کما اینکه در قول امام باقر ع در اصول خمسه دانسته شد کلما لم
یخرج من هذا البیت فهو باطل والحمد لله رب العالمین و اما تفهمات رحمه آیه ما نحن فیها
اول آنکه افترا بر خدای تعالی حرام است کما اینکه تصدیق میکند این را آیات کثیره مثل آیه سوره آل عمران فمن افتری
علی الله الکذب من بعد ذلک فاولئک هم الظالمون و آیه سوره انعام و من اظلم ممن افتری

عَلَی اللّٰهِ کَذِبًا و آیه دیگر همین سوره فَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرٰی عَلَی اللّٰهِ کَذِبًا وَکَذَا و کذا از اشباه این آیات و امثال مکنند از
این بیان نمودن اخبار کثیره نیز مثل قول امام صادق ع در خبر دوم وسائل قَالَ ذُکِرَ الْحَائِكُ عِنْدَ اَبِیْ عَبْدِ اللّٰهِ ع اَنَّهُ مَلْعُوْنٌ
فَقَالَ اِنَّمَا ذٰلِكَ الَّذِیْ یَحُوْكُ الْكَذِبَ عَلَی اللّٰهِ وَعَلٰی رَسُوْلِهٖ وَقَالَ ع اَیْضًا الْكَذِبُ عَلَی اللّٰهِ وَعَلٰی رَسُوْلِهٖ
مِنَ الْكَبَائِرِ **دوّم** آنکه کذب بر رسول ص کذب بر خداست و کذب بر اوصیاء رسول ص کذب بر رسول ص است کما آنکه
امام صادق ع در خبر دوم وسائل فرموده اند قَالَ ع لِرَجُلٍ مِنْ اَهْلِ الشَّامِ یَا اَخَا اَهْلِ الشَّامِ اِسْمَعْ حَدِیْثَنَا
وَلَا تَكْذِبْ عَلَیْنَا فَاِنَّهُ مَنْ كَذَبَ عَلَیْنَا فِیْ شَیْءٍ فَقَدْ كَذَبَ عَلٰی رَسُوْلِ اللّٰهِ ص وَمَنْ كَذَبَ عَلٰی
رَسُوْلِ اللّٰهِ فَقَدْ كَذَبَ عَلَی اللّٰهِ وَمَنْ كَذَبَ عَلَی اللّٰهِ عَذَّبَهُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ وَقَالَ ع اَلْكَذِبُ عَلَی اللّٰهِ
وَعَلٰی رَسُوْلِهٖ وَعَلٰی اَوْصِیَائِهٖ مِنَ الْكَبَائِرِ **سیّم** آنکه کذب بر خدای تعالی و کذا کذب بر رسول ص و اوصیاء رسول
که کذب بر خدای تعالی است مفطر صوم است کما آنکه امام صادق ع در خبر دوم وسائل فرموده اند قَالَ ع خَمْسَةُ اَشْیَاءَ
تُفْطِرُ الصَّائِمَ اِلٰی اَنْ قَالَ ع وَالْكَذِبُ عَلَی اللّٰهِ وَعَلٰی رَسُوْلِهٖ وَعَلَی الْاَئِمَّةِ ع و باید دانست که این خبر
و امثال او اگرچه مطلق است از حیث تعمّد و عدم او الّا آنکه اخبار مرفوعیّه جهل نصوص است در این خبر مثل قول امام صادق ع
در خبر اوّل بحار مَا حَجَبَ اللّٰهُ عِلْمَهُ عَنِ الْعِبَادِ فَهُوَ مَوْضُوْعٌ عَنْهُمْ مثل قول رسول ص در خبر سیّم مستدرک
اَلنَّاسُ فِیْ سَعَةٍ مَا لَمْ یَعْلَمُوْا و از اینجا معلوم شد وجه تقیید منقوضیّت وضو و صوم بصورت تعمّد در قول امام صادق
در خبر دوم وسائل قَالَ ع مَنْ كَذَبَ عَلَی اللّٰهِ وَعَلٰی رَسُوْلِهٖ وَهُوَ صَائِمٌ نَقَضَ صَوْمَهُ وَوُضُوْءَهُ اِذَا
تَعَمَّدَ و تمام کلام در این باب یعنی باب مفطر و نقض صوم و وضو بکذب مذکور موکول است بغیر این مقام **چهارم** آنکه کذب بر خدای
تعالی و کذا بر رسول و ائمّه ص ناقض وضو و طهارت است در صورت تعمّد کما آنکه از خبر مذکور معلوم شد **پنجم** آنکه باید
دانست که آیه ما نحن فیها در بودن اجرام افتراء بر معصیتی از جمله فروعات آیه سوره انعام است وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ اُخْرٰی
س اگر گفته شود که این اصل و نص مخالف است با آیه سوره آل عمران قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِیْ بِالْبَیِّنَاتِ
وَبِالَّذِیْ قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوْهُمْ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِیْنَ با آنکه مخاطبین غیر قاتلین هستند و کذا با آیه سوره شمس
فَدَمْدَمَ عَلَیْهِمْ رَبُّهُمْ بِذَنْبِهِمْ فَسَوّٰهَا با آنکه عاقر ناقه صالح یک نفر است و حال آنکه دانسته شد [illegible] خلف و اعوجاج

در بیان آیه وَأُوحِيَ إِلَىٰ نُوحٍ أَنَّهُ لَن يُؤْمِنَ

در قرآن نیست چ گذشت در آیه بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ که رضای بفعل دخل میکند در رضی درفعل حاصل این است که
آیه وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ متشابه است از جهت رضا و عدم رضا و دو آیه مذکوره محکم است که واجب است رد او بر آن دو
که از جمله اصل وجوب رد متشابه بر محکم است که در اصول متقدمه دانسته شد اگر خواسته باشی بگو آیه وَلَا تَزِرُ الخ عام و دو آیه
مذکوره خاص است که باید تخصیص داده شود پس اشکالی نیست در من بحمد الله وله الحمد وَأُوحِيَ إِلَىٰ نُوحٍ أَنَّهُ لَن يُؤْمِنَ مِن
قَوْمِكَ إِلَّا مَن قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا
وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُم مُّغْرَقُونَ ترجمه و تنزیل این آیه مبارکه این است وحی شد بسوی نوح بتحقیق
ابدا ایمان نیاورد از قوم تو مگر کسانیکه ایمان آورده اند پس بدحال مباش بآنچه بجا میآوردند و بساز کشتی را بنظر و وحی ما
و مخاطبه مکن مرا در کسانیکه ظلم نمودند بدرستیکه آنها غرق شونده هستند زیرا که این آیه از قسمی است که میدانند معنای او را
عالم و جاهل علاوه بر شهادت آیات متقدمه بر او که مؤونه مراد است در تنزیل و معنا ذکر او داده نشده است همانطوریکه
تصدیق میکند او را قول امام صادق ع در خبر پنجم بحار قال ع أَمَا سَمِعْتَ مِنْ قَوْلِ اللهِ لِنُوحٍ أَنَّهُ لَن يُؤْمِنَ مِن
قَوْمِكَ إِلَّا مَن قَدْ آمَنَ و قول دیگر آن حضرت ع در خبر آن کتاب فَأَنْزَلَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنَّهُ لَن يُؤْمِنَ مِن
قَوْمِكَ إِلَّا مَن قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ و قول دیگر آنحضرت ع در خبر آن کتاب قَالَ فَأَوْحَى اللهُ
إِلَيْهِ يَا نُوحُ اصْنَعِ الْفُلْكَ وَأَوْسِعْهَا وَعَجِّلْ عَمَلَهَا بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا پس اشکالی نیست برکت اصول
و نصوص مفسره ... در اینجا چند امر است **اوّل** آنکه در خبر مذکور نص است که نزول آیه بدون وَأُوحِيَ إِلَيْهِ است مثل
قول امام ع در خبر این کتاب قَالَ ع أَوْحَى اللهُ إِلَيْهِ أَنَّهُ لَن يُؤْمِنَ مِن قَوْمِكَ إِلَّا مَن قَدْ آمَنَ الخ
و از اینجا معلوم شد که قرائت مشهوره بین خاصه و عامه مخالف است با قرائت این دو امام ع که باید طرح نمود که از حوادث
منافقین است **دوم** آنکه مؤمنین از قوم نوح هشت نفر و از جمیع عالم هشتاد نفر بودند همانطوریکه امام صادق ع در خبر
آن کتاب فرموده اند قَالَ ع آمَنَ بِنُوحٍ مِن قَوْمِهِ ثَمَانِيَةُ نَفَرٍ و قَالَ ع أَيْضًا وَكَانَ الَّذِينَ آمَنُوا
بِهِ مِن جَمِيعِ الدُّنْيَا ثَمَانِينَ رَجُلًا **سیم** آنکه گذشت در آیه سابقه مدت صنع و عمل و تحقیق قول در او مراجعه کن
چهارم آنکه صنع و عمل کشتی بنظر و وحی خدای تعالی بوده است همانطوریکه طول او هشتصد ذراع و عرض پانصد ذراع و ارتفاع هشتاد ذراع

بوده است کما اینکه امیر ع در خبر آن کتب فرموده اند قال ع طولها ثمانمائة ذراع وعرضها خمسمائة ذراع
وارتفاعها فی السماء ثمانین ذراعا پس گفته شود که این خبر معارض است بخبر دیگر آن کتاب از امام صادق ع که طول او
در ارض هزار و دویست ذراع و عرض او هشتصد ذراع و طول او در سماء هشتاد ذراع بوده قال ع فامره الله ان ینحت
السفینة وامر جبرئیل ان ینزل علیه ویعلمه کیف یتخذها فقدر طولها فی الارض الفا
ومائتی ذراع وعرضها ثمانمائة ذراع وطولها فی السماء ثمانین ذراعا و نیز مخالف است بقول امام
باقر ع در ارتفاع که دویست ذراع بوده است در خبر آن کتب قال ع وطولها فی السماء مائتی ذراع ج هر یک
از دو خبر اول محکم است هیچیک از دیگری نیست با معلوم بودن اختلاف اطراف سفینه و خبر اخیر در نسخه بحار مطابق خبر اول است پس
خلاف مسلم نیست پنجم آنکه معین نوح در صنع و عمل این کشتی قوم نوح بوده است بامر خدای تعالی باینکه هر کس
بکاری کند آنچه بجا بری نماید طلا و نقره شود لذا قوم از جهت صابه دنیا اعانت کردند کما اینکه در ذیل خبر مذکور است قال
فقال یا رب من یعیننی علی اتخاذها فاوحی الله الیه ناد فی قومک من اعاننی علیها وجز
منها شیئا صار ما یجزه ذهبا وفضة فنادی نوح فیهم بذلک فاعانوه علیه وکانوا
یسخرون منه ویقولون سفینة یتخذ فی البر ششم آنکه نجاری کشتی در مسجد کوفه بوده است کما اینکه امام
صادق ع فرموده اند در خبر مذکور قال ع وکان نجر السفینة فی مسجد الکوفة و نوبت در او قرار داده شد کما اینکه امیر ع
در خبر آن کتب فرموده اند قال فما التسعون قال الفلک المشحون اتخذ نوح ع فیه تسعین بیتا للبهائم
هفتم آنکه اگر گفته شود که آیه نحن فیها انه لن یؤمن من قومک الا من قد آمن الی قوله تعالی واصنع الفلک
منافات دارد با آنچه سابقا در قول امام صادق ع گذشت از اینکه بعد از سه نوبت عرض کرد نوح یا رب لم یبق من اصحابی
الا هذه العصابة وانی اخاف علیهم الهلاک فاوحی الله الیه قد اجبت دعوتک فاصنع
الفلک ج آیه انه لن یؤمن الخ بعد از عرض بوده نه قبل از عرض تا اینکه منافات داشته باشد باقوال گوینده نوح کما اینکه
در قول امام صادق ع در خبر پنجم بحار است فلما اتی علیهم تسعمائة عام ولم یؤمنوا هم ان یدعو علیهم
فانزل الله عز وجل انه لن یؤمن من قومک الا الآیة هشتم آنکه نزول آیه یا نوح اصنع الفلک

نه واصنع الفلک کما اینکه در قول امام صادق ع دانسته شد و از اینجا معلوم شد که قرائت مشهوره مین خاتمه دعا نه که
در مصحف است خلاف قول امام صادق ع است که باطل است از جمله صل به قول امام باقر ع کلّا لم یخرج من هذا البیت شیء
باطل فهم تنزیل آیه اصنع الفلک واوسعها وجعل علمها باعیننا ووحینا است چنانکه در قول
امام صادق ع دانسته شد پس قرائت مشهوره که خالی است از این زیاده نیز از حوادث منافقین است **واما التفهیمات**
راجعه بآیه نحن فیها **اوّل** آنکه مخاطبه خدای تعالی در ظالمین و بعبارة اخری شفاعت نمودن در آنها حرام است از جمله آنکه در
اصول مقدمه گذشت که نهی در قرآن دلالت میکند بر ترک معصیت که از جمله نهی قرآن نهی آیه نحن فیها است ولا تخاطبنی
فی الذین ظلموا **دوم** اگر گفته شود که این آیه منافی است با آیه سوره نساء در مرغوبیت شفاعت حسنه من یشفع
شفاعة حسنة یکن له نصیب منها بانضمام آیه سوره رعد که خدای تعالی صاحب مغفرت است بر ظلم پس
وانّ ربک لذو مغفرة للناس علی ظلمهم وکذا آیه سوره مائده ومن تاب بعد ظلمه واصلح فانّ الله
یتوب علیه انّ الله غفور رحیم وکذا وکذا از امثال این آیات از آیات ناطقه بر قبول توبه از عاصین و ظالمین
قبل از معاینه موت **ج** آیه نحن فیها متشابه است از جمله رؤیت بأس و غرق و عدم او و آیه سوره مؤمن در عدم نفع ایمان
حین بأس محکمه است فلمّا راوا باسنا قالوا آمنّا بالله وحده وکفرنا بما کنّا به مشرکین فلم یک
ینفعهم ایمانهم لمّا راوا باسنا سنّة الله التی قد خلت فی عباده وخسر هنالک المبطلون
پس واجب رد آیه اولی است بر آیه ثانیه که از جمله فروعات اصل وجوب رد متشابه بر محکم است که در اصول مقدمه دانسته
شد و از اینجا معلوم شد وجوب رد آیات مذکوره و امثال آنها بر آیه عدم نفع ایمان مذکوره حین رؤیت بأس گذشت
در اصول چنانکه کلام راجع باین باب مراجعه کن **ش** دیگر اگر گفته شود که اخبار خدای تعالی بکلمه لن تأبیدیه بعدم ایمان
منافات دارد با تعقیب او بخطاب ولا تخاطبنی فی الذین ظلموا زیراکه واضح است بعد از اخبار خدای تعالی
نوح ع [illegible] عالم است بعدم فائده مخاطبه خدای تعالی در کفار حاصل اشکال این است که ذکر ولا تخاطبنی بعد از کلمه لن یؤمن
الخ لغو است که منافات دارد با آیه قل لئن اجتمعت الانس والجن الخ تعقیب ولا تخاطبنی
بانهم مغرقون منه عاری است که نهی از مخاطبه در خصوص نجات از غرق است نه در مغفرت اینکه منافات داشته

بکلّ لن یؤمن الخ حاصل این است که نهی از مخاطبه نوح (ع) از نزول عذاب غرق و از نجات لذا داده است که منافات با عدم ایمان ندارد
پس اشکالی در بین نیست بحمد الله و المنة **دوّم** آنکه گذشت در سوره جمعه اقسام ظلم از ظلم شرک و ظلم بغیر و ظلم بنفس قسم اوّل غیر
مغفور است باوفاه که در آیه ما نحن فیها است وَيَصْنَعُ الْفُلْكَ وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأٌ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ
تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ
عَذَابٌ مُقِيمٌ ظاهر و تنزیل این آیه مبارکه این است و می‌ساخت نوح کشتی را هر زمان که مرور میکرد بر او جماعتی سخریه میکردند
لذا آن گفت نوح (ع) اگر سخریه میکنید پس بتحقیق سخریه میکنیم از شما مثل آنچه سخریه میکنید پس زود است میدانید چه کس میآید آن را
عذاب که خوار کند او را و حلول نماید بر او عذاب اقامه کننده زیرا که آیه مذکوره از جمله آیاتی است که عالم و جاهل میدانند معنای
او را و اما مؤونه اهم او است که غیر تنزیل او معنای دیگر ندارد در حضور صاحبان آیات متقدمه و آیات متأخره او و نیز ناطق است راو
قول امام صادق (ع) در خبر بحار فَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا إِنَّكَ إِنْ
تَذَرْهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا فَأَمَرَهُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَغْرِسَ
النَّخْلَ فَأَقْبَلَ يَغْرِسُ النَّخْلَ فَكَانَ قَوْمُهُ يَمُرُّونَ بِهِ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُ وَيَسْتَهْزِؤُنَ بِهِ وَ
يَقُولُونَ شَيْخٌ قَدْ أَتَى لَهُ تِسْعُمِائَةِ سَنَةٍ يَغْرِسُ النَّخْلَ وَكَانُوا يَرْمُونَهُ بِالْحِجَارَةِ فَلَمَّا أَتَى لِذَلِكَ
خَمْسُونَ سَنَةً وَبَلَغَ النَّخْلُ وَاسْتَحْكَمَ أَمَرَ بِقَطْعِهِ فَسَخِرُوا مِنْهُ وَقَالُوا بَلَغَ النَّخْلُ مَبْلَغَهُ قَطَعَهُ
هَذَا الشَّيْخُ قَدْ خَرِفَ وَبَلَغَ مِنْهُ الْكِبَرُ وَهُوَ قَوْلُهُ وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأٌ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ
إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ فَأَمَرَهُ اللهُ أَنْ يَتَّخِذَ السَّفِينَةَ
الخ پس اشکالی در تفسیر آیه مبارکه نیست اصلا و نقصانی در اینجا چند امر است **اوّل** آنکه اگر گفته شود اشتغال بغرس
نخل در این آیه بعد از امر بصنع فلك است و حال آنکه در آیه متقدمه دانسته شد در قول امام صادق (ع) که امر بصنع فلك بعد از
غرس سه نوبت و هفت نوبت بوده است **جواب** واضح است که غرس نوح (ع) غیر غرس مؤمنین نوح (ع) است و قول
امام صادق (ع) در تفسیر آیه ما نحن فیها در غرس نوح (ع) است و قول آنحضرت (ع) در آیه سابقه در غرس مؤمنین نوح (ع) است
پس منافاتی بین دو غرس نیست و امر بصنع نوح بین دو غرس واقع شده است پس اشکالی در بین نیست بحمد الله و المنة **دوم**

اگر نوح ع سفینه را بدست خود ساخت بیاورد چوب را از دور جائیکه فارغ شد از او کما اینکه امام صادق ع فرموده اند در خبر
بحار قال ع فعمل نوح سفینته فی مسجد الکوفة بیده یاتی بالخشب من بعد حتی فرغ منها الخ و امثالهم
را جمع آیه نحن فیها **اوّل** اگر حرام است سخریه مؤمن و استهزاء او آن کما اینکه معلوم است از آیه نحن فیها و تصدیق میکند او را آیه
سوره حجرات یا ایها الذین آمنوا لا یسخر قوم من قوم عسی ان یکونوا خیرا منهم ولا نساء من نساء
عسی ان یکن خیرا منهن و دلالت میکند از این بیان مضمون اخبار متواتره عامه مثل قول امام صادق ع قال ع من خاف
الناس لسانه فهو فی النار و قول دیگر آنحضرت نیز در خبر دوم وسائل ان الفحش والبذاء والسلاطة من النفاق
و قول دیگر آنحضرت قال من لقی اخاه بما یؤنبه انبه الله فی الدنیا والآخرة و کذا و کذا از امثال این
اخبار عامه **دوّم** اگر جزاء سخریه بمثل او کی نیست کما اینکه ناطق است باو آیه نحن فیها و تصدیق میکند او را آیه سوره بقره فمن
اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم و آیه سوره نحل و ان عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم
به ولئن صبرتم لهو خیر للصابرین زیرا که دانسته شد در اصول مقدمه اصل مه قول امیر ع ابهموا ما ابهمه الله
مثل قول امام صادق ع کل شیئ مطلق حتی یرد فیه نص پس نص و اصل هر دو قائم است بر جواز سخریه بمثل و دلالت میکند
از این بیان قول عالم موسی بن جعفر ع در خبر دوم وسائل قال ع فی رجلین یتسابان قال البادی منهما اظلم و وزره و وزر
صاحبه علیه ما لم یعتذر الی المظلوم مثل قول رسول ص در خبر دوم مستدرک قال ص المستبان ما قالا
فعلی البادی ما لم یعتذر للمظلوم و نیز دلالت میکند بر حکم مذکور قول رسول ص در خبر آن کتاب قال ص المؤمن حرام
کله عرضه و ماله و دمه چنانچه قصاص کی نیست در نفس و مال بستجبین کی نیست قصاص در عرض زیرا که تمام حرام است و
اخبار سابق مذکوره از جمله فروعات این اصل است که عبارتست از حرمت کل مؤمن مثل قول امیر ع در خبر سیم وسائل امام آنحضرت
بسبب ب مثلا قال ع فی رجل دعی لغیر ابیه اقم بینتک امکنک منه فلما اتی البینة قال ان امه امه
قال لیس علیک حد سبه کما سبک او اعف عنه حاصل این است که اصول کتاب و سنت و نصوص سنت ناطق است
بجواز قصاص در عرض چنانچه جائز است قصاص در نفس و مال **پس** اگر گفته شود که این اصول و نصوص معارض است با اصل و
نص اما اصل قول امیر ع در خبر سیم وسائل که در کلام قصاص نیست قال ع لیس فی کلام قصاص و اما نص قصا... حضرت

در مقام بیان ضرب جلد در خبر آن کتاب از امام صادق (ع) قال قضی امیر المؤمنین (ع) فی رجل دعا آخر ابن المجنون
فقال له الآخر انت ابن المجنون فامر الاول ان یجلد صاحبه عشرین جلدة وقال اعلم انه مستعقب
مثلها عشرین فلما جلده اعطی المجلود السوط فجلده عشرین نکالا ینکل بهما وقال ایضا فی امیر المؤمنین
برجلین قذف کل واحد منهما صاحبه بالزنا فی بدنه قال فدرا عنهما الحد وعزرهما ونیز امام
واطلاق آیهٔ سابقه لا تسخر الخ تصدیق میکند این امر را ج واضح است که نصوص و حصول مسموعه محکمه است بخلاف حصول و نص
مذکور اما حصول متشابه است از جهت وجوب تعیین و عدم او شهادت قضاء امیر (ع) زیرا که اگر واجب بود تعیین حد و تعزیر در کلام
سقوط نشتا و تازیانه که حد است در متقاذفین و کفایه نمودن بتعزیر معنی نداشت در خبر مذکور و نیز امر بسب مثل سب ساب در خبر دیگر
مذکور دلیل است بر کفایت مجرد قذف مثل قذف قاذف و تعزیر متقاذفین وجوب ندارد و کما اینکه معلوم است از دو خبر متقدم
در مقام بین مثل خبر مستدرک از امام (ع) من قال و اذا تقاذف رجلان لم یجلد احد منهما الا ان لکل واحد
منهما مثل ما علیه و اما نص پس معلوم شد حال تشابه او و از اینجا معلوم شد که آیه لا تسخر الخ مخصوص است بادلّهٔ
متقدمه در عهده او بمثل و معاقبه بمثل پس اشکالی نیست بر برکت حصول معتبره و لیکن باید دانست که اشکال و جواب مذکور در قصاص
در کلام با مؤمنین بوده اما در کفار چنانچه مصب آیه ما نحن فیها است که سخریه نوح (ع) است غیر مؤمنین از قوم خود را پس اصل
اشکال مرتفع است کما اینکه واضح است والحمد لله رب العالمین **حتّی اذا جاء امرنا وفار التنور قلنا احمل
فیها من کل زوجین اثنین واهلک الا من سبق علیه القول ومن آمن وما آمن معه الا قلیل** ظاهر
این آیه مبارکه این است اینکه بیاید امر ما و فوران نماید تنور گفتیم حمل کن در کشتی از هر جفت دو تا و اهل خود را مگر کسیکه سبقت گرفته
باشد بر آن قول و کسیکه ایمان آورده باشد و ایمان نیاورده با آن مگر کمی از جهت حصول و نص اما حصول زیرا که این آیه از جمله قسمت
که مید انداو را عالم و جاهل بلحاظ آیات متقدمه و آیات متاخره و اما نص از جهت قول امام باقر (ع) در خبر آن کتاب یعنی بحار
قال قال الله فی کتابه احمل فیها من کل زوجین اثنین واهلک الا من سبق علیه القول منهم
ومن آمن وما آمن معه الا قلیل زیرا که تعدد آیه بدون بیان آخر بینه عادله است که غیر از تنزیل او معنای
دیگر اراده نشده است چنانچه در حصول ما ضمیمه دانسته شد پس عموض تفسیر آیه برکت نص و حصول معتبره نیست بلکه در اینجا چند امر باید

دلیل

در امور راجعه بآیه حتی اذا جاء امرنا

دانسته شود اوّل آنکه خبر مذکور ناطق است که تنزیل آیه بدون قُلْنَا است زیرا که حذف یک کلمه از آیه بی وجه است و تصدیق میکند او را آیه سوره مؤمنون فَاِذَا جَاءَ اَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّوْرُ فَاسْلُكْ فِيهَا الخ و از اینجا معلوم شد که قرائت مشهوره من خاصه و عامه که زیاده قُلْنَا است باید طرح شود که مخالف امور مذکوره است دوم آنکه حَتّٰى اِذَا جَاءَ اَمْرُنَا الخ متعلق است بآیه سابقه وَاصْنَعِ الْفُلْكَ الخ که محل نظر و تامل است بخلاف تعلق او بآیه سابقه که معنای او مستقیم است و تصدیق میکند این را آیه سوره مؤمنون فَاَوْحَيْنَا اِلَيْهِ اَنِ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِاَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا فَاِذَا جَاءَ اَمْرُنَا الخ سوم آنکه خبر مذکور ناطق است که مِنْهُمْ جزو آیه است و تصدیق میکند این را آیه سوره مؤمنون فَاسْلُكْ فِيهَا مِنْ كُلٍّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَاَهْلَكَ اِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ الخ علاوه بر آنکه اگر مِنْهُمْ در کلام نباشد وَمَنْ آمَنَ داخل خواهد شد در مستثنی که غیر مستقیم است و از اینجا معلوم شد که قرائت مشهوره که بدون مِنْهُمْ است مخالف است با تنزیل قرآن که باید طرح شود پنجم آنکه اگر گفته شود بعد از مجیء امر بعذاب غرق و فوران تنور چگونه معقول است امر بحمل و سلوک از هر جفت دو تا در کشتی کما اینکه ناطق آیه مذکوره است و نیز چگونه متصور است امساک از عذاب بکلمه لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ جواب آنکه چنین است اگر فوران تنور یکنوبت باشد و اما اگر دو نوبت باشد که بفوران اول مطلع شد نوح بنازل شدن عذاب را و بعبارت اخری علامت نزول عذاب فوران تنور بوده است و امساک این فوران علامت و حمل و سلوک مذکور بعد فوران دوم شد اشکالی در بین نخواهد شد کما اینکه اخبار رسیده از این کلام امیر در خبر پنجم بحار قَالَ لَمَّا فَرَغَ نُوحٌ مِنَ السَّفِينَةِ وَكَانَ مِيعَادُهُ فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ رَبِّهِ تَعَالٰى فِي اِهْلَاكِ قَوْمِهِ اَنْ يَفُورَ التَّنُّورُ فَفَارَ فَقَالَتِ امْرَاَتُهُ اِنَّ التَّنُّورَ قَدْ فَارَ فَقَامَ اِلَيْهِ فَخَتَمَهُ فَقَامَ الْمَاءُ فَاَدْخَلَ مَنْ اَرَادَ اَنْ يَدْخُلَ ثُمَّ اَتَى اِلَى خَاتَمِهِ فَنَزَعَهُ وَقَالَ تَعَالٰى فَفَتَحْنَا اَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ وَفَجَّرْنَا الْاَرْضَ عُيُونًا و از این بیان صدیق اکبر معلوم شد که مراد از اَمْرُنَا در آیه ما نحن فیها آیه فَفَتَحْنَا اَبْوَابَ السَّمَاءِ مذکوره است که در سوره قمر است نه فوران تنور و اما اینکه گفته شود چگونه متصور است امساک از امر خدا تعالی که عبارت از كُنْ فَيَكُونُ کما اینکه در اصول ما چنین دانسته شد زیرا که فوران تنور علامت نزول عذاب بوده است نه خود عذاب ششم اگر گفته شود که خبر مذکور و امثال کثیره او مخالف است با قول دیگر امیر که فوران تنور عبارت از طلوع شمس در خبر همان کتاب قَالَ اَمَّا وَقَوْلُهُ وَفَارَ التَّنُّورُ

تنور الخبز ثم اومئ بیده الی الشمس فقال طلوعها ج گذشت در اصول ضابطه بیان در وجوه تنزیلیه دو وجوه
تاویلیه قرآن که از جمله قرائات وارده اول کلمه وفار التنور است در دو آیه مذکوره که هر دو معنی مقصود است از تنور خبز
وحده که تقدیر کلام چنین است زمانیکه بیاید امر ما بعذاب غرق و حال آنکه شمس طلوع نموده باشد و تنور فوران نموده باشد
که در این صورت مخالفتی در بین نخواهد بود چنانکه واضح است مفهم آنکه آیه مبارکه و من کلٍّ بتنوین است بکسر چنانکه
در مصحف است بقرائت غیر حفص از قرائات قراء سبعه و تصدیق میکند این را آیه مذکوره از سوره مؤمنون که بتنوین است علاوه
بر این اگر بغیر تنوین قرائت شود معنی غیر صحیح خواهد شد زیراکه زوج عبارتست از جفت و در این هنگام حمل کن دو تا از دو جفت
معنی ندارد بخلاف قرائت با تنوین که معنی اش مستقیم است که عبارتست از اینکه حمل کن از هر حیوان دو جفت که از جمله آنها گوسفند
و بز و گاو و شتر است که از هر یک از این چهار دو جفت یکی جفت اهلی و یک جفت وحشی که هشت جفت میشود چنانکه
امام صادق ع در خبر پنجم بحار بیان فرموده اند قال ع ثمّ امره ان یحمل فیها من کلٍّ زوجین اثنین الا
زواج الثمانیة التی خرج بها آدم من الجنة لیکون معیشة لعقب نوح فی الارض
کما عاش عقب آدم ع فانّ الارض تغرق و ما فیها الّا ما کان معه فی السفینة قال فحمل
نوح فی السفینة الازواج الثمانیة التی قال الله و انزل لکم من الانعام ثمانیة ازواج
من الضأن اثنین و من المعز اثنین و من الابل اثنین و من البقر اثنین فکان زوجین
من الضأن زوج یربیها الناس و یقومون بامرها و زوج من الضأن التی فی الجبال الوحشیة
احلّ لهم صیدها و من المعز اثنین زوج یربیها الناس و زوج من الظباء و من
البقر اثنین زوج یربیها الناس و زوج هو البقر الوحشی و من الابل زوجین و هی
البخاتی و العراب و کلّ طیر وحشیّ و انسیّ ثمّ غرقت الارض و از این بر من و مدلّل شد که قرائت مشهوره
بین خاصه و عامه که بدون تنوین است قرائت غیر حفص است باطل است که از حوادث ناقلین است حاصل کلام در آیه
نحن فیه این است قرائت مشهوره نادرست جهة غلط اول زیاده قلنا دوم نقصان منهم سیم حذف تنوین
که هر یک ثابت شد به آیه و روایه اوّل آیه سوره مؤمنون و روایه از امام صادق ع حتّی مرا به سوره مؤمنون نزد ورود آیه لهود

بسبعه یا به ثابته از رواج و روایت جهره دارای حجیت است که با این اصول و نصوص چگونه غفلت شده است از این سه جهت از قراء
و مفسرین و الحمد لله رب العالمین وقال ارکبوا فیها بسم الله مجریها و مرسیها ان ربی لغفور رحیم یعنی
و تنزیل این آیه مبارکه این است و گفت خدای تعالی سوار شوید در کشتی با سم خدا که روان کننده است کشتی را و باز دارنده است
کشتی را بتحقیق پروردگار من بخشنده و رحم کننده است زیرا که این آیه از قسمیست که میدانند معنای او را عالم و جاهل خصوصاً بلحاظ
آیات متقدمه و متأخره و نیز حجت است بر این تفسیر امام صادق ع در خبر پنجم بحار فقال الله عز و جل ارکبوا فیها
بسم الله مجریها و مرسیها ای یقول مجریها ای مسیرها و مرسیها ای موقفها الخ پس اشکالی در تفسیر مذکور
نیست اصلاً و لفظاً بلی اشکال در این است که مجریها و مرسیها بنظر امام صادق ع اسم فاعل از باب افعال است و مجرور
صفت مجرور است از برای الله و بمعنای او و در این هنگام در کمال وضوح است و مع ذلک چگونه تا حال این امر مشتبه
بر اسلاف و خلاف از خاصه و عامه و قراء و مفسرین مانده است که اول را بفتح میم ذکر کرده‌اند و دوم را بضم میم و فتح سین قرائت
نموده‌اند با مخالف بودن با نص امام صادق ع حال انصاف از ناظرین خواسته میشود که با این کمی از قرائات از قراء سبع
یا عشره که مخالف است با نصوص ائمه ع دیگر چگونه متصور است بودن قرائات اینها از رسول خدا ص و چگونه علماء ادعا
کرده‌اند تواتر قرائات آنها را از آنحضرت ص و اشکال دیگر آنکه خبر مذکور ناطق است که آیه ما نحن فیها خالی است از کلمه وقال
و آیه بدون این کلمه است و این کلمه از حوادث منافقین است علاوه بر اینکه با اثبات وقال مثل اثبات قلنا در آیه
متقدمه خارج میشود آیه از فصاحت که منافی است با آیه قل لئن اجتمعت الانس و الجن الخ کما اینکه شک و شبهه
در او نیست از برای اهل نظر و تأمل و از اینجا معلوم شد که قرائت مشهوره بین خاصه و عامه که بزیاده وقال است در آیه ما نحن
فیها بی وجه است که باید طرح بود که مخالف اصل و نص است و الحمد لله رب العالمین و اما تفقهات راجعه بآیه
ما نحن فیها پس گذشت احکام متعلقه ببسمله در سوره اقرأ مراجعه کن اعاده فائده جهت ندارد و مستحب است گفتن این آیه
در وقت سوار شدن کما اینکه امام باقر ع در خبر دوم وسائل فرموده‌اند قال ع اذا عزم لک علی البحر فقل الذی
قال الله عز و جل بسم الله مجریها و مرسیها ان ربی لغفور رحیم وهی تجری بهم فی
موج کالجبال و نادی نوح ابنه و کان فی معزل یا بنی ارکب معنا و لا تکن مع الکا

قال ساوی الی جبل یعصمنی من الماء قال لا عاصم الیوم من امر الله الا من رحم وحال
بینهما الموج فکان من المغرقین ظاهر تنزیل این آیه مبارکه این است و آن کشتی جریان میداد ایشان که عبارت
از صاحبان سفینه بشد کوههائی مانند امواج نوح پسر خود را و حال آنکه بود در کناری ای پسرک سوار شو با ما و نبوده باش با کافران
گفت زود است جا گیرم بسوی کوهی حفظ نماید مرا از آب گفت نوح نیست حفظ کننده امروز از امر خدا اگر کسیکه رحم نمود
باشد از عذاب غرق و حائل شد موج بین نوح و پسر آن پس شد از غرق شوندها زیرا که این آیه نیز از جمله قسمت که میدانند معانی
او را عالم و جاهل ستیما با ملاحظه آیات متقدمه و متاخره او و نیز حجت در او قول امام صادق ع است در خبر نهم بحار فقال فغدت
السفینة و نظر نوح الی ابنه یقع و یقوم فقال له یا بنی ارکب معنا و لا تکن من الکافرین فقال
ابنه کما حکی الله عز و جل ساوی الی جبل یعصمنی من الماء فقال نوح لا عاصم الیوم من امر الله
الا من رحم الخ زیرا که اگر معنی دیگر داشت آیه مذکوره واضح است که آنحضرت ع اکتفا بذکر همان فقط نمیکردند پس اشکال
در تعبیر مذکور نیست اصلا و تفصیلی در اینجا چند امر است **اول** آنکه اگر گفته شود که کلمه ابنه و کلمه بنی در آیه بحث فیها معارضست
بکلمه آیه بعد انه لیس من اهلک و حال آنکه در قرآن اختلاف و اعوجاج نیست کما اینکه در اصول متقدمه دانسته شد **ج**
او از اهل نوح و پسر آنحضرت ع بود و الا اینکه بواسطه مخالفت با نوح ع در دین آنحضرت خدای تعالی نفی اهلیت از او فرموده لیکن
نوح ع عالم باین نکته که مخالفت در دین موجب انتفاء اهلیت است نبود اما حجت اول قول امام صادق ع در خبر نهم بحار فقال
کذبوا هو ابنه و لکن الله نفاه عنه حین خالفه فی دینه و اما حجت دوم قول امام باقر ع در خبر آن
کتاب فی قول نوح یا بنی ارکب معنا قال لیس بابنه قال قلت ان نوحا قال یا بنی قال فان نوحا
قال ذلک و هو لا یعلم و تصدیق میکند این بیان را آیه بعد فلا تسئلن ما لیس لک به علم انی اعظک
ان تکون من الجاهلین قال رب انی اعوذ بک ان اسئلک ما لیس لی به علم پس اشکال مذکور
بحمد الله و المنة مرتفع شد در دو کلمه مشار الیها برکت ائمه هادیه ع **دوم** اگر گفته شود که این بیان منافی است اقلا با قرائت امیر ع در خبر
فصل الخطاب که بضمیر مؤنث قرائت فرموده اند قال و نادی نوح علی ع ابنها و ثانیا با قرائت امام باقر ع در خبر همین کتاب
بفتح همزه قال ع انما هی لغة طی ابنه فنصب الالف و ثالثا با قرائت همین امام ع در همین کتاب که بفتح ها است بدون الف

قال ع قرءة محمد بن علي ع ابنه بفتح الهاء زیرا که تمام این سه قرأت میگوید او پسر نوح بوده است و پسر زن آنحضرت ع
بوده است که منافی است با بیانات مذکوره چنانکه واضح است **پنجم** واضح است که بعد از منتفی شدن پسر نوح ع از نوح بحکم
خدای تعالی از جهت مخالفت مذکوره منحصر خواهد شد ولدیت و ابنیت او در زن نوح ع بمنزله ولدیکه از غیر نوح ع است و بعباره اخری
لازمه انتفاء از نوح انتقال بمرتبه نوح ع است که از جمله کفار مغرقین است کما اینکه معلوم است از آیه سوره تحریم ضَرَبَ اللّٰهُ
مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَامْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ
فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللّٰهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِينَ پس اشکال
مذکور مرتفع و جمیع قرائات ثلاث صحیح است و از اینجا معلوم شد که قرأت مشهوره چنانچه در مصحف است بکسر همزه و ضم هاء الف
آیه و روایه است که باید طرح شود و این امر نیز از عجیب است از قراء و مفسرین والحمد لله رب العالمین **دوم** آنکه بعد از
غرق شدن پسر در این آیه فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ سؤال نوح ع بکلمه رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ
الخ در آیه بعد محل تامل و نظر است زیرا که سؤال نجات در این هنگام موضوع ندارد و واضح است که سؤال قبل از غرق باید باشد
حاصل این است که سؤال بعد از غرق معنی ندارد چنانکه معلوم است از آیه بعد فَلَا تَسْأَلْنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ وعدم
واقعه قبل از وقوع است نه بعد از وقوع پس تقدیم و تاخیر در آیات از حوادث منافقین است کما اینکه در اصل قول امر
در حصول اضافه دانسته شد و نیز ناطق است بر این بیان قول امام صادق ع در خبر پنجم بحار فَقَالَ نُوحٌ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ
مِنْ أَمْرِ اللّٰهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ ثُمَّ قَالَ نُوحٌ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ
الْحَاكِمِينَ فَقَالَ اللّٰهُ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِ مَا لَيْسَ لَكَ
بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ فَقَالَ نُوحٌ كَمَا حَكَى اللّٰهُ نعم رَبِّ أَعُوذُ بِكَ
أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ فَكَانَ كَمَا حَكَى اللّٰهُ
وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ الخ و از اینجا مبرهن و مدلل شد که قرأت مشهوره من خاصه و عامه
که در مصحف است بتقدیم وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ الخ بر رَبِّ إِنَّ ابْنِي الخ مخالف اصل نص است که باید طرح کرد
و این امر نیز از عجایب است از قراء و مفسرین والحمد لله رب العالمین **سوم** آنکه جریان سفینه باصحاب او در موجی مثل کوهها

واضح است که منافات داشته باشد با امر نوح ع را امر بسوار شدن کشتی زیرا که با بودن موج مثل کوهها سوار شدن امکان و تصوّر ندارد و
از اینجا یعنی از بودن امر مذکور محلّ نظر و تامّل میرسد و معلوم شد که در این آیه از حوادث متناقض است و حجّت بر این بر قول
امام صادق ع در خبر پنجم که امر بسوار شدن بعد از دوران کشتی بوده است پس قال ع فَدَارَتِ السَّفِينَةُ وَنَظَرَ نُوحٌ إِلَى ابْنِهِ
يَقَعُ وَيَقُومُ فَقَالَ لَهُ يَا بُنَيَّ ارْكَبْ مَعَنَا الخ و کلمه فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ جزو آیه نیست و از این بیان جلاً و نصّاً
حاصل فی معرالی معلوم شد که نیز از حوادث متناقض است زیرا که بدلالت قاطعه است با بودن موج مثل کوهها چگونه متصوّرست
بودن پسر نوح کناری خصوصاً با ملاحظه اینکه ارتفاع سفینه کما اینکه در کلام امیر ع دانسته شد هشتاد ذراع بوده است هر قدر فرض شود
که زمین ارتفاع در آب بوده است تصوّر نمیشود دو امر مذکور یکی امر بسوار شدن و دیگی بودن پسر در کناری و از این بیانات جلاً
و نصّاً معلوم شد که اصل آیه مبارکه این مقدار بوده وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ وَنَادَى نُوحٌ ابْنَهُ يَا بُنَيَّ ارْكَبْ مَعَنَا
الخ و اسم این ابن شقی کنعان بوده است کما اینکه امیر ع در خبر پنجم بکار فرموده اند قَالَ ع وَالَّذِي يَقْرَأُ مِنِ ابْنِهِ نُوحٍ
يَقْرَأُ مِنِ ابْنِهِ كَنْعَانَ و الحمد لله رب العالمین **وامّا التفقّهات** راجعه بآیه بحث فیها **اوّل** آنکه
نیت بسوار شدن کشتی کما اینکه معلوم است از قول رسول خدا ص علاوه بر آیه ما نحن فیها در خبر دوم وسائل قال ع
وَكَرِهَ رُكُوبَ الْبَحْرِ وَقْتَ هَيَجَانِهِ **دوّم** آنکه کرده است سوار شدن کشتی از برای تجارت مثل سوار شدن
در وقت هیجان وامّا اوّل از جهة قول امام باقر ع در خبر دوم وسائل اِنَّهُ كَرِهَ رُكُوبَ الْبَحْرِ لِلتِّجَارَةِ وامّا ثانی
از جهة خبر مقدّم **سیّم** آنکه مستحب است زمانیکه بحر مضطرب شود آمدن در طرف راست و خواندن دعاء مذکور کما اینکه امام باقر
فرموده اند در خبر دوم وسائل قَالَ ع فَإِذَا اضْطَرَبَ بِكَ الْبَحْرُ فَاتَّكِ عَلَى جَانِبِكَ الْأَيْمَنِ وَقُلْ بِسْمِ اللهِ
اُسْكُنْ بِسَكِينَةِ اللهِ وَقَرَّ بِقَرَارِ اللهِ وَاهْدَأْ بِإِذْنِ اللهِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ **چهارم**
آنکه جائز است صلوة در کشتی ایستاده با استطاعت والّا نشسته کما اینکه امیر ع فرموده اند در خبر مستدرک اَنَّ عَلِيًّا ع سُئِلَ
عَنِ الصَّلٰوةِ فِي السَّفِينَةِ قَائِمًا أَوْ قَاعِدًا فَقَالَ ع إِنَّ اللهَ أَذِنَ لِنُوحٍ ع وَمَنْ مَعَهُ أَنْ يُصَلُّوا
فِي السَّفِينَةِ قُعُودًا سِتَّةَ أَشْهُرٍ وَذٰلِكَ أَنَّ السَّفِينَةَ تَكْفِي بِهِمْ وَأَنْتَ لَا يُجْزِيكَ أَنْ تُصَلِّيَ
قَاعِدًا إِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تُصَلِّيَ قَائِمًا وَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ تُصَلِّي قَاعِدًا احسن آنکه خارج شدن از کشتی از برای صلوة

لازم

لازم نیست کما اینکه در قول امام صادق ع است در خبر آن کتاب که سئل الصادق ع عن الرجل یکون فی السفینة فتحضر الصلوة یخرج الی الشط فقال لا ارغب عن صلوة نوح فقال صل فی السفینة قائماً فان لم یتهیأ لک من قیام فصلها قاعداً **پنجم** آنکه اگر کشتی دور میزند نماز گذار دور میزند فهما امکن و تحری کند قبله را بجهد خود و اگر ممکن نشود نماز کند بسوی صدر کشتی کما اینکه نیز آن حضرت فرموده اند قال ع فاذا دارت السفینة فدر معها و تحر القبلة جهدک فان عصفت الریح و لم یتهیأ لک ان تدور الی القبلة فصل الی صدر السفینة ششم کسیکه خوف از غرق دارد این دعا را بخواند کما اینکه رسول ص فرموده در خبر دوم مستدرک قال ع من خاف الغرق فلیقل بسم الله الملک الرحمن الرحیم و ما قدروا الله حق قدره و الارض جمیعا قبضته یوم القیامة و السموات مطویات بیمینه سبحانه و تعالی عما یشرکون و بقیه کلام موکول است بغیر این مقام و الحمد لله رب العالمین و قیل یا ارض ابلعی ماءک و یا سماء اقلعی و غیض الماء و قضی الامر و استوت علی الجودی و قیل بعداً للقوم الظالمین ظاهر تنزیل این آیه مبارکه اینست و گفته شد ای زمین بلع کن و بیاشام آب خود را و ای آسمان قلع نما و باز دار و کم گردیده کشیده شد آب و گذشت امر و قرار گرفت کشتی بر کوه جودی و گفته شد دوری از رحمت برای قوم ظالمین زیرا که این آیه نیز از قسمت که ببدو معنای او را عالم و جاهل می‌فهمد و آیات سابقه و لاحقه او و نیز حجت است دال او قول امام الصادقین در خبر پنجم بحار قال الله یا ارض ابلعی ماءک و یا سماء اقلعی قال الارض انما امرت ان ابلع مائی انا فقط و لم اؤمر ان ابلع ماء السماء قال فبلعت الارض ماءها و بقی ماء السماء فصیر بحراً حول الدنیا و قول امام صادق ع در خبر کتاب فی قوله یا ارض ابلعی ماءک قال نزلت بلغة الهند اشربی و قول موسی بن جعفر ع قال و تواضع جبل عندکم بالموصل یقال له الجودی فمرت السفینة تدور فی الطوفان علی الجبال کلها حتی انتهت الی الجودی فوقعت علیه الخ زیرا که اینها بذکر فقرات در این خبر بدون اراده معانی دیگر غیر تنزیل آنها نیستند و دلالت است که غیر تنزیل آنها اراده نشده است بس اشکالی در تنزیل آیه مبارکه نیست ولی در اینجا چند امر است نیز **اول** آنکه دانسته شد که تنزیل این آیه بعد از آیه آتیه و نادی نوح ربه الی اکن من الخاسرین است

چنانچه اشاره به آن را او شده و حسد و نقصان احتمال اعاده فائده مهمه نیز دارد **دوم** آنکه دو خبر مذکور ناطق است که وقیل در آیه الخ فیها جزء آیه نیست و نه جمله حوادث سابقین است و از اینجا حال قرأت مشهوره بین خاصه و عامه معلوم شد که مخالف است با دو خبر مذکور یعنی در قول دیگر امام صادق ع ثابت است این کلمه در خبر همان کتاب قال ع فامر الله الارض ان تبلع ماءها فهو قوله وقیل یا ارض ابلعی ماءک الخ الآیه چنانکه هر یک از قولین نفی میکند دیگری را و هر یک از وجوه مذکوره است چنانکه در اصول مقدمه دانسته شد و بهر حال متبین بودن قرأت مشهوره مخالف دو خبر مذکور است **سیم** آنکه کلمه وقیل بعدا للقوم الظالمین بعد از غیض ماء و قضاء امر و استواء سفینه علی الجودی محل نظر و تامل است از برای اهل نظر و تامل زیرا که معلوم است که مقصود از بعدا در این فقره بعید از رحمت نجات از غرق است و محل او بعد از غرق شدن قوم و نجات اصحاب سفینه است یعنی وقت سوار شدن کشتی چنانکه نص قول امام صادق ع در خبر کتاب مذکور است قال لما رکب نوح فی السفینة قیل بعدا للقوم الظالمین نه بعد از فرود آمدن از سفینه خصوصا با ملاحظه قول امیر ع در خبر سابق که شش ماه در سفینه بوده نماز کردند قال ع ان الله اذن لنوح و من معه ان یصلوا فی السفینة قعودا ستة اشهر الخ بلکه مناسب بودن این کلمه است بعد کلمه فکان من المغرقین و نیز حجت است این بیان اکتفاء نمودن امام صادق ع بآیه تا کن فیها بدون این کلمه قال ع وهو قوله تعالی یا ارض ابلعی ماءک و یا سماء اقلعی ای امسکی و غیض الماء و قضی الامر و استوت علی الجودی فبلعت الارض الی ان قال ع و انزل الله علی نوح یا نوح اهبط الخ و از اینجا معلوم شد که تقدیم و تاخیر مذکور از جمله حوادث سابقین است مثل معلوم شدن بطلان قرأت مشهوره بین خاصه و عامه والحمد لله رب العالمین **چهارم** آنکه بدیهی است که مقدار آب ارض که آشامید مقدار آب سماء یا باران است او چهل صباح بوده است چنانکه امام صادق ع فرموده اند بنحوی کشتی ارتفاع نمود که مسح کرد آسمان را که بالضرورة است بدارض یا آسمان چنانکه سابقا بیان شد قال ع فبقی الماء ینصب من السماء اربعین صباحا و من الارض العیون حتی ارتفعت السفینة فمسحت السماء الی آخره و در این هنگام که مسح نمود کشتی آسمان را امتد نمود نوح دست خود را عرض کرد در درگاه رحمن جل شانه دوام سلع و امساک آمد چنانکه امام صادق ع در ذیل عبارت مذکوره فرموده قال ع فرفع نوح یده ثم قال یا رهمن اغث و تفسیرها رب احسن فامر الله الارض

ان تبلع

ان تبلع ماءها وهو قوله یا ارض الخ وآنچه از عیون استصعاب در نوح خدای تعالی لعنت فرموده و قرار داد
او را شور وتلخ چنانکه ائمه اثنا عشر فرموده اند در خبر پنجم بحار قالا ان الله تبارک وتعالی لما اسف قوم نوح فتح السماء بماء
منهمر واوحی الی الارض فاستصعب علیه عیون فلعنها وجعلها ملحا اجاجا وآب تلخ وآب کبریت اباء
کرد از نوح ملعنت بود آن دو را نیز چنانکه امام صادق در خبر آن کتاب فرموده اند قال ان نوحا لما کان ایام الطوفان
دعا المیاه کلها فاجابته الا ماء الکبریت وماء المر فلعنهما **پنجم** آنکه اگر گفته شود غرق قوم نوح
با بودن اطفال میان ایشان منافات دارد با آیه ولا تزر وازرة وزر اخری باینکه در قرآن خلاف نیست **جواب** خدای تعالی
چهل سال اصلاب وارحام را عقیم قرار داد قبل از غرق چنانکه امام ثامن در خبر پنجم بحار فرموده اند قال قلت له لای علة
اغرق الله عز وجل الدنیا کلها فی زمن نوح وفیهم الاطفال وفیهم من لا ذنب له فقال
ما کان فیهم الاطفال لان الله عز وجل اعقم اصلاب قوم نوح وارحام نسائهم اربعین
عاما فانقطع نسلهم فغرقوا ولا طفل فیهم وما کان الله عز وجل لیهلک بعذابه من لا ذنب له
واما الباقون من قوم نوح فاغرقوا لتکذیبهم لنبی الله نوح وسائرهم اغرقوا
برضاهم بتکذیب المکذبین ومن غاب عن امر فرضی به کان کمن شهده واتاه **ششم**
آنکه کوهیکه ابن منفور نوح اعتصام باو نمود نجف است که کوهی بزرگ تر از او روی زمین نبوده است بتفصیلیکه امام ثامن در
خبر پنجم بحار فرموده اند قال ان النجف کان جبلا وهو الذی قال ابن نوح ساوی الی جبل
یعصمنی من الماء ولم یکن علی وجه الارض جبل اعظم منه فاوحی الله عز وجل الیه یا جبل
ایعتصم بک منی فتقطع قطعا قطعا الی بلاد الشام وصار رملا دقیقا وصار بعد
بحرا عظیما وکان یسمی ذلک البحر بحر انی ثم جف بعد ذلک فقیل نی جف فسمی بنی جف
ثم صار بعد ذلک یسمونه نجف لانه کان اخف علی السنتهم **هفتم** آنکه ابلیس مکافات
حضرت نوح را بسبب دعاء بر اهلاک بچه چیز کرد چنانکه در قول امام باقر است در خبر پنجم بحار قال لما دعا نوح ربه
عز وجل علی قومه اتاه ابلیس لعنه الله فقال یا نوح ان لک عندی یدا ارید ان اکافیک

عليها فقال له نوح ع انه ليبعض الي ان يكون لك عندي يد فما هي قال بلى دعوت الله على قومك
فاغرقتهم فلم يبق احد اغويه فانا مستريح حتى ينشؤ قرن آخر واغويهم فقال نوح ع ما الذي تريد
ان تكافيني به قال اذكرني في ثلاث مواطن فاني اقرب ما اكون الى العبد اذا كان في احديهن
اذكرني اذا غضبت واذكرني اذا حكمت بين اثنين واذكرني اذا كنت مع امرأة خاليا ليس معكما
احد **هشتم** آنکه تمام ارض غرق شد مگر بیت الله که آزاد شد از غرق کما اینکه امام صادق ع در خبر پنجم بحار فرموده اند قال
ان الله تعالى اغرق الارض كلها يوم نوح ع الا البيت فمن يومئذ سمي العتيق لانه اعتق من
الغرق فقلت صعد الى السماء فقال لم يصل الماء اليه وانما دفع عنه **نهم** آنکه اگر گفته شود
از کجا دانست نوح ع حین اینکه دعا نمود بر قوم خود باینکه قوم خود ولادت نمیکنند مگر فاجر کفار در آیه انهم لا يلدوا الا فاجرا
كفارا ج از قول خدای تعالی انه لن يؤمن من قومك الا من قد آمن کما اینکه امام باقر ع در خبر پنجم بحار فرموده اند قال قلت
لابي جعفر ع ما كان علم نوح ع حين دعا على قومه انهم لا يلدوا الا فاجرا كفارا فقال اما سمعت
قول الله عز وجل لنوح انه لن يؤمن من قومك الا من قد آمن **دهم** آنکه استقرار کشتی
بر کوه جودی روز عید نوروز بوده است کما اینکه امام صادق ع در خبر آن کتاب فرموده اند قال ع انه يوم النيروز وهو
اليوم الذي استوت فيه سفينة نوح ع على الجودي **یازدهم** آنکه وجه استقرار کشتی بر کوه جودی
تواضع او بوده است نزد خدای تعالی از بین کوهها که طلب نمودند خودرا کما اینکه رسول خدا ص فرموده در خبر آن کتاب قال ص ان
الجبال تطاولت لسفينة نوح ع وكان الجودي اشد تواضعا فحط الله بها على الجودي
دوازدهم آنکه مدت کشتی نوح ع و اصحاب آن در کشتی قدری است که خدای تعالی خواسته است کما اینکه موسی بن جعفر ع
در خبر آن کتاب فرموده اند قال ع كان نوح في السفينة فلبث فيها ما شاء الله وكانت مأمورة
فخلى سبيلها نوح ع فاوحى الله الى الجبال اني واضع سفينة نوح على جبل منكم فتطاولت
الجبال وشمخت غير الجودي وهو جبل بالموصل فضرب جؤجؤ السفينة الجبل فقال
نوح ع عند ذلك يا ماري اتقن وهو بالعربية رب اصلح **س** اگر گفته شود که در خبر همین کتاب

از امام صادق ع که مدت مکث نوح ع در کشتی هفت شب و هفت روز بوده است فقلت له کم لبث نوح ع ومن معه
فی السفینة حتی نضب الماء وخرجوا منها فقال لبثوا فیها سبعة ایام ولیالیها وطافت بالبیت
ثم استوت علی الجودی وهو فرات الکوفة الخ علاوه بر اینکه این خبر منافی است با آنچه گذشت از اخبار که مدت
چهل صباح آب از آسمان آمد و شش ماه در کشتی نشسته بار کرد و مدح خبر مذکور ساکت است از مدت توقف نوح ع در کشتی مگر اینکه
او در لبث آن حضرت است در مدت فرو رفتن آب یعنی زمان بلع نمودن زمین آب چه در هفت شب و هفت روز بوده است
پس منافی در میان نیست بحمد الله ولمنه س دیگر اگر گفته شود که خبر سابق از امام صادق ع که سفینه بقدر مرتفع شد که مسح نمود آن
منافات دارد با قول دیگر آن حضرت ع در خبر همان کتاب که ارتفاع آب پانزده ذراع بوده در جمیع کوهها قال ع ارتفع الماء
زمان نوح ع علی کل جبل وعلی کل سهل خمسة عشر ذراعا ج این خبر اولاً مخالف است با آیه ففتحنا
ابواب السماء بماء منهمر وفجرنا الارض عیونا فالتقی الماء علی امر قد قدر زیرا که بدلالت قاضیه است
که با جمعیت چنین آب از آسمان و زمین اضعاف پانزده ذراع خواهد شد چه رسد در اینکه چهل صباح باشد کما اینکه در قول آنحضرت
دانسته شد ثانیاً استواء آب در جبل و سهل غیر معقول است و ثالثاً آنکه گذشت که ارتفاع کشتی هشتاد ذراع بوده که در این صورت
لابد بیشتر از پانزده ذراع در آب خواهد بود و با پانزده ذراع در آب بودن حرکت سفینه ممکن نیست علاوه بر جمیع امور ثلثه با استواء
آب روی کوه و زمین چگونه متصور است حرکت سفینه جمیع دنیا را و ممکن است که خبر مذکور ناظر باشد بمجرد آب زمین نه آب آسمان
که در این صورت درست صحیح است که منافی ندارد با جواب سابقه و کیف کان امر سهل است بحمد الله ولمنه ونادی نوح ربه فقال
رب ان ابنی من اهلی وان وعدک الحق وانت احکم الحاکمین قال یا نوح انه لیس
من اهلک انه عمل غیر صالح فلا تسئلن ما لیس لک به علم انی اعظک ان تکون من
الجاهلین قال رب انی اعوذ بک ان اسئلک ما لیس لی به علم والا تغفر لی وترحمنی اکن من الخاسرین
ظاهر و تنزیل این آیه مبارکه این است و ندا کرد نوح پروردگار خود را پس گفت پروردگار من بدرستیکه پسر من از اهل من است و بدرستیکه
وعده تو حق ثابت است و تو احکم الحاکمین هستی فرمود خداوند ای نوح بتحقیق او نیست از اهل تو و بتحقیق او عمل غیر صالح است پس سوال
مکن آنچه نیست از برای تو باو علمی بدرستیکه من موعظه میکنم تو را بدرستیکه بوده باشی از جاهلین گفت پروردگار من بتحقیق من پناه میبرم بسوی تو از اینکه

سؤال کنم تو را چیزی که نیست مرا برای من بآن علمی و اگر مغفرت ننمائی مرا و رحم نکنی مرا میباشم از خاسرین زیرا که این آیه صریحست

که میدانند معنای او را علماء جاهل با ملاحظه آیات سابقه و لاحقه او و نیز صریحست در این تفسیر قول امام صادق علیه السلام در خبر پنجم بحار ثم قال نوح رب

إنّ ابني من أهلي وإنّ وعدك الحقّ وأنت أحكم الحاكمين فقال نوح كما حكى الله تعالى يا نوح إنّه ليس من أهلك

إنّه عمل غير صالح فلا تسئلن ما ليس لك به علم إنّي أعظك أن تكون من الجاهلين فقال ربّ إنّي

أعوذ بك أن أسئلك ما ليس لي به علم وإن لا تغفر لي وترحمني أكن من الخاسرين فكان كما حكى الله

فحال الموج بينهما فكان من المغرقين الخ زیرا که بعد از آیه بدون زیاده نمودن چیزی در تفسیر او بسیار واضحست که غرق شدن او

به چیزی دیگر اراده نشده است و دلیل و شاهد بر این آنست بی اشکال در آیه مبارکه در چند جهت است جهة اولی آنکه گذشت اصل

چنانچه نص خبر مذکورست که سؤال نوح قبل از غرق ولد خود بوده است نه بعد از غرق کما اینکه واقع است در مصحف پس قرائت مشهوره بین

خاصه و عامه باطل است که مخالف است با اصل و نص مذکور چه از مفسرین و چه از قراء و الحمد لله رب العالمین جهة ثانیه

آنکه لسان خبر مذکور این است که و نادی نوح ربه در آیه مذکوره از حوادث منافقین است جزء آیه نیست چنانچه از برای تامل و

نظر در معنی آن بست زیرا که با بودن فقال رب دیگر و نادی زیاده دیگر زیادست پس قرائت مشهوره بزیاده و نادی نوح ربه که میباشد

بنص و اصل مذکور باید طرح شود جهة ثالثه آنکه خبر مذکور نص است که نزول آیه و وعدك الحق است نه انّ وعدك الحق

چنانچه در مصحف است علاوه بر اولویت معنویه و لفظیه اما معنویه از جهت لغو بودن جمله حالیه در مقام و اما لفظیه از جهت بودن

تکرار انّ و از اینجا واضح شد که آنچه در مصحف است از حوادث منافقین است که منافی است با آیه قل لئن اجتمعت الانس والجن

الخ بلی در قرائت امام حسن است قرائت مشهوره در جزء کتاب که فرمود قال ان نوحا قال رب ان ابني من اهلي وان

وعدك الحق الخ و کیفیت تعیین قرائت مشهوره بین خاصه و عامه که مخالف است با نص و اصل باید طرح شود از بین جهة رابعه

آنکه عمل منون است نه غیر زیرا که اگر با اضافه قرائت شود دلالت کند بر پسر نوح نبودن او بخلاف اینکه اگر قرائت شود بتنوین فاء

دلالت بر پسر نوح بودن او کند چنانکه امام صادق علیه السلام در خبر پنجم بحار فرموده قال ابو عبد الله علیه السلام انّ الله عزّ وجلّ قال یا نوح

إنّه ليس من أهلك لأنّه كان مخالفا له وجعل من اتّبعه من أهله قال وسئلني كيف يقرؤون

هذه الآية في ابن نوح فقلت يقرؤها الناس على وجهين إنّه عمل غير صالح وعمل غير صالح فقال

كذبوا هو ابنه ولكن الله عزوجل نفاه عنه حين خالفه في دينه واز اين خبر معلوم شد كه دو قرائت
كه امام صادق ع تكذيب فرموده‌اند دو قرائت مذكوره است كه يكى مثبت ابنيت ويكى نافى ابنيت است نه يك قرائت بتنوين ويك قرائت بفتح عين وكسر
ميم وفتح لام چنانكه حكايت شده از كسائى ويعقوب وسهل زيرا كه واضح است اين دو قرائت افاده نفى ابنيت را ودر اين مقام محلى از براى
تكذيب آن حضرت ع نخواهد ماند بخلاف دو قرائت متقدمه كه قرائت ضم لام وكسر راء با اضافه عمل بسوى غير كه مفيد اين است كه آن پسر غير شخص صالحست
نه نوح كه شخص صالح است كه در اين هنگام تكذيب محل دارد بالبداهه ودر اينجا چند امر معلوم شد **اول** آنكه قرائت كسائى ويعقوب وسهل اصلا
باطل است **دوم** آنكه قرائت ضم لام وكسر راء نيز باطل است **سيم** آنكه ادعاء تواتر در قرائت كسائى كه از جمله قراء سبعه است ودر قرائت
يعقوب كه از جمله قراء عشره است با تكذيب امام صادق ع قرائت آنها را نيز باطل است واين از عجيب است كه چگونه مشهورين در اعصار و
امصار ادعاء تواتر نموده‌اند در قرائت اين اشخاص در مقابل خبر مذكور والحمد لله رب العالمين **چهارم مسئله** آنكه گذشت
اسلاف ونص در آيه متقدمه كه محل وحال الموج بينهما فكان من المغرقين ذيل آيه مذكوره است نه در آيه متقدمه ونيز از
اعاجيب است كه اين امر چگونه بر خاصه وعامه با تصريح امام صادق ع در خبر مذكور كه محل او در ذيل آيه مذكوره است تا حال مستور مانده است
وهيچ تفكر وتعقل ننموده‌اند كه آيه چنانچه در مصحف است مخالف حجه بالغه است علاوه بر تصريح مذكور واضح است از براى اهل دانش كه
اگر اينگونه آيات را تعقل ميكردند اسلاف وخلاف از معروفين بعلم در اعصار وامصار گمان نبود كه احدى از ايشان دعوى وسوسه
كند در تحريف قرآن منزل از منافقين وجاهلين در علم كتاب الله ولقد صدق مولانا الصادق ع في خبر الوسائل
لا يفلح من لا يعقل ولا يعقل من لا يعلم الخ كه اقتباس شده است از آيه مباركه ان شر الدواب عند الله
الصم البكم الذين لا يعقلون واشباه او والحمد لله الذي هدينا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدينا الله
ولما تفقهات رجعيه آيه بحث فيها **اول** آنكه خلف وعد حرام است چنانكه از آيه معلوم ميشود وتصديق ميكند
او را آيه يا ايها الذين امنوا لم تقولون ما لا تفعلون كبر مقتا عند الله ان تقولون ما لا تفعلون
چنانكه در بيان مولانا الصادق ع است در دوم وسائل قال سمعت ابا عبد الله ع عدة المؤمن اخاه نذر لا
كفارة له فمن اخلف فبخلف الله بدء ولمقته تعرض وذلك قوله يا ايها الذين امنوا لم تقولون
ما لا تفعلون كبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون ودر اينجا حال تقيه چنانكه وارده در باب معلوم شد

من

وبرکات علیک وعلی امم ممن معک وامم سنمتعهم ثم یمسهم منا عذاب الیم الی آخر بودن حضرت
بذکر آیه بدون بیان دیگر دلالت بسند و برهانست که تاویل او در تنزیل واست و غیر در تنزیل وی دیگر و غیر مذکور نص و نقل
مذکور است ولیکن در اینجا چند امر است اوّل آنکه جزم کرده نص است که تنزیل آیه مبارکه ثابت بدون قبل است علاوه بر اینکه
محل نظر و تامل است آیه مبارکه اثبات قبل پس نشاید جملا قرائت مشهوره که باثبات قبل است برود دست دوم آنکه ظاهر اهل
سفینه جمیعا هشتاد نفر بودند چنانکه امام ثامن ع در خبر پنجم بحار فرموده اند قال ع لما هبط نوح الی الارض کان هو وولده
ومن تبعه ثمانین نفسا فبنی حیث نزل قریة فسماها قریة الثمانین س اگر گفته شود که سابق روایت شد که
امام صادق ع که فرموده اند مؤمنین بنوح هشتاد نفر بودند قال ع وکان الذین آمنوا به من جمیع الدنیا ثمانین رجلا
پس بدلالت این دو خبر اهل سفینه غیر نوح ع هشتاد نفر بشمار آیند نه با نوح ع چنانکه مدلول این حدیث است فنزل نوح بالموصل من السفینة
مع الثمانین وبنوا مدینة الثمانین وبعبارة اخری تنافی و تعارض است میان دو خبر مذکور ج گذشت در ضمن تعدد
که میزان در هر دو خبر متعارض که ترجیح در یکی معلوم نباشد تساقط است و اخذ بهر یک از آنها که ترجیح معلوم نبود سیّم از جمله راکبین در بعض
سفینه دختر نوح ع بوده که تناسل بشر از آن شده است چنانکه امام صادق ع در خبر چهارم بحار فرموده اند قال ع وکانت لنوح
بنت رکبت معه السفینة فتناسل الناس منها وذلک قول النبی نوح النبی احد الابوین
س اگر گفته شود قول امام صادق ع در خبر که مدت توقف نوح ع بعد از هبوط از سفینه پنجاه سال بوده قال ع وجمیعها
عام بعد ما نزل من السفینة ونضب الماء فمصر الامصار واسکن ولده البلدان معارض
ومنافی است با قول دیگر آنحضرت در خبر پنجم بحار که مدت توقف آن پنجاه سال بوده است قال ع عاش نوح ع بعد النزول
من السفینة خمسین سنة ج گذشت ترجیح در خبر اول مرجح لکن اعاده فائده نخواهد داشت چهارم آنکه جمیع سکنه
روی زمین از اولاد سام و آنچه باقیست از ترک و سقالبه و یاجوج و ماجوج از اولاد حام و یافث است جهت ضحک حام و یافث بعورت
نوح ع در سفینه در حضر سام آمده از این ضحک چنانکه امام عسکری ع در خبر پنجم بحار فرموده اند قال ع عاش نوح ع الفین وخمسمائة
سنة وکان یوما فی السفینة نائما فهبت ریح فکشفت عورته فضحک حام ویافث فزجرهما سام
ونهاهما عن الضحک فانتبه نوح ع وقال لهما جعل الله عز وجل ذریتکما خولا لذریة سام الی یوم

الفیمة لأنه بري و عفعفت ما بي فلا جاء ذلك صارت سمة عفوكما في ذريتكما ظاهرة وسمة البر في
ذرية سام ظاهرة ما بقيت الدنيا فجميع السودان حيث كانوا من ولد حام وجميع الترك والسقالبة
ويأجوج ومأجوج والصين من يافث حيث كانوا وجميع البيض سواهم من ولد سام الخبر ترجمه
وجه ذهاب دو ثلث در عصیر عنبی قرار داد نوح ع است و ثلث او از برای شیطان کما اینکه امام باقر ع در خبر پنجم بحار فرمودند بعد از فرود
آمدن از کشتی قال ع لما هبط نوح ع من السفينة غرس غرسا فكان فيما غرس النخلة ثم رجع الى اهله فجاء
ابليس لعنه الله فقلعها ثم ان نوحا ع عاد الى غرسه فوجده على حاله ووجد النخلة قد قلعت
ووجد ابليس عندها فاتاه جبرئيل فاخبره ان ابليس لعنه الله قلعها فقال نوح ع لابليس
ما دعاك الى قلعها فوالله ما غرست غرسا احب الي منها والله لا ادعها حتى اغرسها وقال
ابليس وانا والله لا ادعها حتى اقلعها فقال له اجعل لي منها نصيبا قال فجعل له منها الثلث
فابى ان يرضى فجعل له النصف فابى ان يرضى وابى نوح ان يزيده فقال له جبرئيل يا نوح
يا رسول الله احسن فان منك الاحسان فعلم نوح ع انه قد جعل الله له عليها سلطانا
فجعل له الثلثين فقال ابو جعفر ع فاذا اخذت عصيرا فاطبخه حتى يذهب الثلثان
نصيب الشيطان فكل واشرب والحمد لله رب العالمين. تلك من انباء الغيب نوحيها
اليك ما كنت تعلمها انت ولا قومك من قبل هذا فاصبر ان العاقبة للمتقين
ظهر و تنزیل این آیه مبارکه این است آنچه حکایت و قصه شد از خبر نوح ع از جمله خبرهای غیب بود وحی میکنیم بسوی تو نبودی
بدانی او را تو و نه قوم تو از پیش از این پس صبر کن بدرستیکه عاقبت از برای متقین است زیرا که این آیه مبارکه از جمله آیاتی است
که میدانند معنای او را عالم و جاهل با ملاحظه آیات سابقه او و نیز حجه است براو قول امام صادق ع در پنجم بحار قال ع ثم
قال الله عز وجل لنبيه تلك من انباء الغيب نوحيها اليك ما كنت تعلمها انت ولا قومك
من قبل هذا فاصبر ان العاقبة للمتقين زیرا که تفسیر کردن آنحضرت ع بذکر آیه بدون ضمیمه نمودن چیزی
در معنای او حجه واضحه است بر اینکه تأویل و معنای او در تنزیل است و غیر از تنزیل معنائی دیگر ندارد پس تفسیر آیه مبارکه تمام و نقص ندارد

و مذکور شد و لیکن در اینجا چند امر است **اوّل** آنکه اگر گفته شود که آیه مبارکه معارض است با فقره انباء الغیب قول امام صادق علیه السلام در خبر
اول بحار که غیب عبارتست از آنچه نشده است و حال آنکه قصه نوح علیه السلام واقع شده است فقال علیه السلام فی قوله تعالی عالم الغیب و
الشهادة الغیب ما لم یکن والشهادة ما قد کان و بعبارة اخری قصه نوح علیه السلام از انباء است بنا بر بیان امام صادق علیه السلام از جمله
انباء الشهادة است نه انباء الغیب **جواب** باید دانست که غیب تارةً مطلق ذکر میشود یعنی نزد مقابل شهادت و تارةً اخری مقید ذکر میشود
یعنی در مقابل شهادة پس روشن است که غیب مطلق ما کان و ما لم یکن هر دو مصداق آنست بخلاف غیب مقید که ما کان
از جمله مصداق او نیست و غیب در آیه مبارکه مطلق و در روایت مقید است زیرا که تفسیر امام صادق علیه السلام در غیب و شهادت در تفسیر آیه عالم الغیب
والشهادة است پس تنافی و تعارضی در بین نیست توضیح میشود امر مذکور بنظیری که عبارتست از شک مرةً ذکر میشود بنحو اطلاق مثل قول امیر علیه السلام
فان الیقین لا ینقض بالشک زیرا که واضح است که این شک مطلق است از تردد متساوی و غیره کما اینکه در لغت تعبیر شده است
شک بخلاف یقین و مرةً اخری ذکر میشود بنحو تقیید مثل قول صادق علیه السلام من شک او ظن فاقام علی احدهما فقد
حبط عمله ان حجة الله هی الحجة الواضحة زیرا که بدیهی است که واضح است که شک در این خبر مخصوص بمتساوی است نه مطلق
و مثل این نظیر است غیره در اخبار آل عصمت علیهم السلام والحمد لله رب العالمین **دوّم** آنکه وجه امر بالصبر بعد از انباء از قصه نوح
و ایذاء قوم آنحضرت معلوم است که در مقابل ایذاء کفار قریش رسول خدا را و بعبارة اخری صبر کن در اذیتها کفار قریش چنانچه نوح
صبر کرد در اذیتهای قوم خود مدت نهصد سال کما اینکه امام صادق علیه السلام در خبر پنجم بحار فرموده قال علیه السلام لما اظهر الله تبارک و تعالی
نبوة نوح و ایقن الشیعة بالفرج اشتد البلوی و عظمت الفریة الی ان آل الامر الی شدة شدیدة
نالت الشیعة والوثوب الی نوح بالضرب المبرح حتی مکث فی بعض الاوقات مغشیاً علیه ثلثة ایام
یجری الدم من اذنیه ثم افاق و ذلک بعد ثلثمائة سنة من مبعثه و هو فی خلال ذلک یدعوهم
لیلاً و نهاراً فیهربون و یدعوهم سراً فلا یجیبون و یدعوهم علانیة فیولّون فهم بعد
ثلثمائة سنة بالدعاء علیهم و جلس بعد صلوة الفجر للدعاء فهبط الیه وفد من السماء السابعة
و هم ثلثة املاک فسلموا علیه ثم قالوا له یا نبی الله لنا حاجة قال و ما هی قالوا تؤخر الدعاء
علی قومک فانها اول سطوة الله عزّ و جلّ فی الارض قال قد اخرت الدعاء علیهم ثلثمائة سنة

اخری

اخری و عاد الیهم فصنع ما کان یصنع و یفعلون ما کانوا یفعلون حتی اذا انقضت ثلاثمائة

اخری و یئس من ایمانهم جلس فی وقت ضحی النهار للدعاء فهبط علیه وفد من السماء السادسة

فسلموا علیه فقالوا اخرجنا بکرة وجئناک ضحوة ثم سألوه مثل ما سأله وفد السماء السابعة

فاجابهم مثل ما اجاب اولئک الیه و عاد الی قومه یدعوهم فلا یزیدهم دعاؤه الا فرارا

حتی انقضت ثلاث مائة سنة تتمة تسعمائة تا آخر آنچه سابقا نقل شد در عمر نوح ع ترجمه کن و از جمله اذیتهای کفار قریش

اذیت ام جمیل امرئة ابی لهب است [illegible] کما اینکه در قول امام موسی بن جعفر ع است در خبر صافی فقال ع ان ام جمیل امرئة

ابی لهب اتته حین نزلت سورة تبت و مع النبی ابو بکر بن ابی قحافة فقال یا رسول الله هذه

ام جمیل مغضبة تریدک و معها حجر ترید ان ترمیک به فقال انها لا ترانی الخ سیم آنکه

وجه مناسبت حقیقت فقره ان العاقبة للمتقین بقصه نوح ع نظر بنجات آنحضرت ع از غرق معلوم شد بلکه قصه نوح از جمله

فروعات وارده این اصل است **واما تفقهات** راجعه بآیه مبارکه **اول** آنکه صبر لازم است کما اینکه معلوم است

از قول امام ع در خبر دوم مستدرک قال ع الصبر من الایمان بمنزلة الرأس من الجسد فمن لا صبر له لا ایمان

له و گذشت بقیه تفقهات راجعه بصبر در همین سوره در آیه ولئن اذقناه مراجعه کن اعاده فائده مهمه ندارد و الحمد لله رب العالمین

و الی عاد اخاهم هودا قال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره ان انتم الا مفترون ترجمه

این آیه مبارکه آنست و فرستادیم بسوی قوم عاد هود را گفت ای قوم من عبادت کنید خدا را نیست از برای شما الهی غیر آن نیستید مگر

افترا زنندگان [illegible] این آیه مبارکه [illegible] معنی او را عالم و جاهل و تفسیر حجت است بر این تفسیر قول امام باقر ع در خبر بحار فلما

بعث الله تبارک و تعالی هودا نظروا فیما عندهم من العلم و الایمان و میراث العلم و الاسم

الاکبر و آثار علم النبوة فوجدوا هودا نبیا قد بشرهم به ابوهم نوح فآمنوا به و صدقوه

و اتبعوه فنجوا من عذاب الریح و هو قول الله و الی عاد اخاهم هودا این اصلا و نقصا اشکالی نیست در تفسیر

آیه مبارکه در [illegible] چند امر است **اول** آنکه هود ع بعد از سام ولد نوح ع بوده است مع فاصله کما اینکه امام باقر ع در خبر بحار

فرموده قال ع و لکن [illegible] لا تخفوا [illegible] از ولد سام بوده است کما اینکه در قول امام صادق ع در خبر بحار است قال

إن بعث الله ثم هوداً أسلم له العقب من ولد سام وأما الآخرون فقالوا من أشد منا قوة
فأهلكوا بالريح العقيم وأوصاهم هود وبشرهم بصالح **دوم** آنکه بعث هود خاص بوده است نه
عامه یعنی ارسال شده است بسوی قوم عاد فقط کما اینکه در قول امام باقر است در خبر بحار قال وأما هود فإنه أرسل
إلى عاد بنبوة خاصة و خود بود در تحت شریعت نوح بوده است کما اینکه معلوم است از قول امام صادق قال فکل
من جاء بعد نوح أخذ بكتاب نوح وشريعته ومنهاجه حتى جاء إبراهيم بالصحف الخ **سیم**
آنکه بین نوح و هود انبیاء بوده است مستعلنین و مستخفین کما اینکه در قول امام باقر است در خبر بحار قال فکان بین نوح و هود
من الأنبياء مستخفين ومستعلنين الخ **چهارم** آنکه هود اول نبی بوده است که تکلم زبان عرب بزبان عربی
کما اینکه امیر فرموده اند در خبر بحار سأل الشامي أمير المؤمنين عن خمسة من الأنبياء تكلموا بالعربية
فقال هود وصالح وشعيب وإسمعيل ومحمد صلوات الله عليهم **پنجم** آنکه هود مرد زراعت
بوده است کما اینکه معلوم است از قول امام صادق در خبر مستدرک قال ما في الأعمال شيء أحب إلى الله تعالى من
الزراعة وما بعث الله نبياً إلا زارعاً إلا إدريس فإنه كان خياطاً و صاحب ست و سکینه و وقار بود و شبیه
نوح بوده در خلق چنانکه امام صادق فرموده اند قال قال نوح وإن الله يفرج عنكم بالقائم من ولدي
اسمه هود له سمت وسكينة ووقار يشبهني في خلقي وخلقي الخ **ششم** آنکه اعمار قوم هود چهار صد سال
بوده است کما اینکه امام صادق در خبر بحار فرموده اند قال كانت أعمار قوم هود أربعمائة سنة وقد
كانوا يعذبون بالقحط ثلاثين سنين فلم يرجوا عذابهم عليه الخ **هفتم** آنکه قوم هود مثل درخت خرمای
بلند بودند و قوت مردان آنها چنین بود که ازاله میکرد کوه را بدست خود و خراب مینمود از او پاره کما اینکه امام باقر
در خبر بحار فرموده قال كانوا كأنهم النخل الطوال فكان الرجل منهم يمحو الجبل بيده
فيهدم منه قطعة الخ **هشتم** آنکه عاد عبارت از قوم هود کما اینکه معلوم است از آیه مبارکه آیه ألا إن
عاداً كفروا ربهم ألا بعداً لعاد قوم هود **نهم** آنکه اخ بودن هود از برای عاد قوم خود در آیه
مبارکه عبارت از شفقت کما اینکه در قول امام سجاد است در خبر ... قيل لزين العابدين إن جدك كان يقول

اخواننا بغوا علینا فقال اما تقرء کتاب الله والی عاد اخاهم هوداً فهو مثلهم انجاه و
الذین معه واهلک عاداً بالریح العقیم و بعبارة اخری اخ آنهاست در عشیره کما اینکه در تواریخ کرآن حضرت
است در خبر آن کتاب نیز قال جاء رجل من اهل الشام الی علی بن الحسین فقال انت علی بن الحسین
فمسح عینیه فقال ویلک کیف قطعت علی ابی انه قتل المؤمنین قال قوله اخواننا قد بغوا علینا
فقاتلناهم علی بغیهم فقال ویلک اما تقرء القرآن قال بلی قال فقد قال الله والی مدین
اخاهم شعیباً والی ثمود اخاهم صالحاً فکانوا اخوانهم فی دینهم او فی عشیرتهم
قال له الرجل لا بل فی عشیرتهم قال فهؤلاء اخوانهم فی عشیرتهم ولیسوا اخوانهم فی
دینهم قال فرجت عنی فرج الله عنک **دهم** آنکه اگر گفته شود چه شده است تسمیه این سوره مبارکه بسوره هود
و حال اگر مناسب تسمیه است بسوره نوح از جهت تقدم قصه آن بر قصه هود و ذکر اول مفصلاً و ثانی مجملاً **ج** این قصه است
بر اینکه نزول این سوره بعد از سوره نوح بوده است که ممکن بوده است تسمیه این سوره بسوره نوح از جهت تکرار لزوم **یازدهم**
آنکه وجه افراد قول آنهاست بصفات بود از ناحیه الهیه کما اینکه در آیه بعد معلوم میشود الحمد لله رب العالمین **و اما تفقهات**
راجعه بآیه مبارکه **اول** آنکه خواندن پروردگار واجب است که عبادت است چنانکه تصدیق میکند آیه ۶۰ سوره مؤمن وقال
ربکم ادعونی استجب لکم ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین چنانچه در
بیان امام باقر ع است در خبر زراره قال ان الله عز و جل ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون
جهنم داخرین قال هو الدعاء افضل العبادة الدعاء قلت ان ابراهیم لاواه حلیم قال
الاواه الدعاء و در بیان امام صادق ع است در آن کتاب الدعاء هو العبادة التی قال الله عز و جل
ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین ادع الله عز و جل
ولا تقل ان الامر قد فرغ منه قال زراره انما یعنی لا یمنعک بالقضاء والقدر ان تبالغ
بالدعاء و تجتهد فیه **دوم** آنکه خواندن غیر پروردگار شرک است چنانکه امام صادق ع در خبری فرمود فقال
لا یکون العبد مشرکاً حتی یصلی لغیر الله او یذبح لغیر الله او یدعو لغیر الله در تفسیر است

در قول امام باقر ع در خبر وسائل قال ع ومن نصب دينا غير دين المؤمنين فهو مشرك زيرا كه دعاء غير خدا تعالى
دين مؤمن نيست كه در اين كلام عبادت غير خداى تعالى كرده شده است ششم آنكه استجابت دعا كه عبادت است موقوف است بنيت خالصه
امام صادق ع در خبر برهان فرموده اند قال قلت للصادق ع يا ابن رسول الله ما بال المؤمن اذا دعا الله
ربما لم يستجب له وقد قال الله عز وجل وقال ربكم ادعوني أستجب لكم فقال ع ان العبد اذا دعا الله
تبارك وتعالى بنية صادقة وقلب مخلص استجيب له بعد وفائه بعهد الله عز وجل واذا دعا الله
لغير نية واخلاص لم يستجب له أليس الله تعالى يقول أوفوا بعهدي أوف بعهدكم فمن وفى وفي له
هفتم بودن دعاء از جهة دعاء كه عبارتست جهة دعاء از آنچه در قول امام صادق است در خبر همان كتاب قال قلت آيتان في
كتاب الله عز وجل أطلبهما فلا أجدهما قال وما هما قلت قول الله عز وجل ادعوني أستجب لكم
فندعوه ولا نرى اجابة قال أفترى الله عز وجل أخلف وعده قلت لا قال فمم ذلك قلت لا أدري
قال لكني أخبرك من أطاع الله عز وجل فيما أمره من دعائه من جهة الدعاء أجابه قلت وما جهة
الدعاء قال تبدء فتحمده وتذكر نعمه عندك ثم تشكره ثم تصلي على النبي ص ثم تذكر ذنوبك
فتعترف بها ثم تستعيذ منها فهذا جهة الدعاء ثم قال وما الآية الأخرى قلت قول الله عز وجل
وما أنفقتم من شيء فهو يخلفه وهو خير الرازقين واني أنفق ولا أرى خلفا قال أفترى الله
عز وجل أخلف وعده قلت لا قال فمم ذلك قلت لا أدري قال لو أن أحدكم اكتسب المال
من حله وأنفقه في حله لم ينفق درهما الا أخلف عليه وبعبارة اخرى هر يك از نيت خالصه وجهة دعاء سبب
استجابت دعاء است وبعضى هر دو دعاء مستجاب ميشود هشتم حيات قلب بحصول آن كه مانع از استجابت دعاء است كما اينكه امير ع
در خبر مستدرك فرموده اند انه خطب في يوم جمعة خطبة بليغة فقال في آخرها ايها الناس سبع
مصائب عظام نعوذ بالله منها عالم زل وعابد مل ومؤمن ضل ومؤتمن غل و
غني أقل وعزيز ذل وفقير اعتل فقام اليه رجل فقال صدقت يا امير المؤمنين انت
القبلة اذا ما ضللنا والنور اذا ما أظلمنا ولكن نسألك عن قول الله تعالى ادعوني أستجب لكم

فما بالنا ندعوا فلا یستجاب قال انّ قلوبکم خانت بثمان خصال اولها انکم عرفتم الله فلم تؤدّوا
حقه کما اوجب علیکم فما اغنت معرفتکم شیئا **والثانیة** انکم امنتم برسوله ثم خالفتم
وامتّم شریعته فاین ثمرة ایمانکم **والثالثة** انکم قرأتم کتابه المنزل علیکم فلم تعملوا به وقلتم
سمعنا واطعنا ثم خالفتم **والرابعة** انکم تخافون من النار وانتم فی کل وقت تقدمون الیها
بمعاصیکم فاین خوفکم **والخامسة** انکم فلم ترغبون فی الجنة وانتم فی کل وقت تفعلون ما
یباعدکم منها فاین رغبتکم فیها **والسادسة** انکم اکلتم نعمة المولی ولم تشکروا علیها
والسابعة انّ الله امرکم بعداوة الشیطان وقال انّ الشیطان لکم عدوّ فاتخذوه
عدوّا فعادیتموه بلا قول وواليتموه بلا مخالفة **والثامنة** انکم جعلتم عیوب الناس نصب
عیونکم وعیوبکم وراء ظهورکم وتلومون من انتم احقّ باللوم منه فایّ دعاء یستجاب لکم
مع هذا وقد سددتم ابوابه وطرقه فاتقوا الله واصلحوا اعمالکم واخلصوا سرائرکم وامروا
بالمعروف وانهوا عن المنکر فیستجیب الله دعائکم وگذشت بقیه تحقیقات موکوله بعبادت در آیه متقدمه در
این سوره مبارکه مراجعه کن اعاده فائده مهمه ننمائید والحمد لله رب العالمین **یا قوم لا اسئلکم علیه اجرا ان اجری
الّا علی الذی فطرنی افلا تعقلون** مورد تنزیل این آیه مبارکه این است ای قوم من سؤال نمیکنم شما را براین تبلیغ
ورسالت اجری نیست اجر من مگر برکسیکه خلق فرموده است من را آیا پس تعقل نمیکنید زیراکه این آیه از جمله آیاتی است که میدانند
معنای او را عالم وجاهل با ملاحظه آیه سابقه وآیات لاحقه او وتصدیق میکند او را آیه سوره شعراء **وما اسئلکم علیه من
اجر ان اجری الّا علی رب العالمین** در قصه هود پس اشکالی در تعبیر آیه مبارکه نیست **واما تفقهات** جمله آیه
مبارکه **اوّل** آنکه گذشت در آیه متقدمه از همین سوره تحقیقات جمله با خدا اجرت در مقابل ننمودن وجهت بسوی خدای تعالی
مراجعه کن اعاده فائده مهمه ننمائید **دوّم** آنکه حرام است عدم تعقل چنانکه معلوم است از آیه مبارکه وتصدیق میکند او را
آیه سوره انفال **انّ شرّ الدّوابّ عند الله الصمّ البکم الذین لا یعقلون** ونیز دلالت دارد براو قول
امام صادق در خبر سابق که فرمود قال لا یفلح من لا یعقل ولا یعقل من لا یعلم الخ **ویا قوم استغفروا ربکم ثم توبوا**

الیه یرسل السماء علیکم مدرارا و یزدکم قوة الی قوتکم و لا تتولوا مجرمین ظاهر و تنزیل این
آیه مبارکه این است و ای قوم من طلب مغفرت کنید پروردگار خودتان را بعد توبه و رجوع کنید بسوی آن ارسال میفرماید باران
بر شما باران و زیاده فرماید شما را قوتی بسوی قوه شما و بر گردید در حالیکه گناهکار باشید زیرا که این آیه نیز از جمله آیاتی است که میداند
معنای او را عالم و جاهل بملاحظه آیات متقدمه و آیات متاخره او و حجت است بر این قول عسکری ع در خبر نهم بحار قال ع کان هود
یقول ما حکی الله استغفروا ربکم ثم توبوا الیه الی قوله و لا تتولوا مجرمین زیرا که اکتفاء بذکر آیه
بدون اضافه نمودن چیزی دلیل است که تنزیل آیه در تاویل است و معنای غیر از تنزیل ظاهر او در نزد حجت است براین تفسیر قول امام
باقر ع در خبر اول وسائل سئل رجل اباجعفر ع و انا عنده فقال انی کثیر المال و لیس یولد فهل لی
من حیلة قال استغفر ربک سنة فی آخر اللیل مائة مرة فان ضیعت ذلک باللیل فاقضه
بالنهار فان الله یقول و استغفروا ربکم الآیه زیرا که اکتفاء نمودن بذکر آیه بدون علاوه نمودن
چیزی حجت واضح است بر اینکه تاویل و معنای او در تنزیل است پس تفسیر آیه مبارکه باصل و نص است و در اینجا چند امر است اول
آنکه گذشت در قول امام صادق ع که قوت قوم عاد چنان بوده است که از اله میکردند از کوه بدستهای خودشان بس حجر آ
مید از او قصه که میگفتند چه کس اشد قوت است از ما در سوره سجده و قالوا من اشد منا قوة و بعبارة اخری خلق
نشده بود مثل آنها در بلاد که اینکه در سوره فجر است الم تر کیف فعل ربک بعاد ارم ذات العماد التی لم
یخلق مثلها فی البلاد و گذشت تحقیقات رجحه استغفار و توبه در آیات متقدمه در همین سوره مراجعه کن اعاده فائده
ندارد دوم قالوا یا هود ما جئتنا ببینة و ما نحن بتارکی آلهتنا عن قولک و ما نحن لک بمؤمنین
ان نقول الا اعتریک بعض آلهتنا بسوء ظاهر و تنزیل این آیه مبارکه این است گفتند قوم هود ای هود نیاوردی ما را
بحجتی و نیستیم ما ترک کننده خدایان خودمان از قول تو و نیستیم از برای تو مؤمنین نمیگوئیم مگر اینکه متعرض شده است تو را
بعض خدایان ما ببدی زیرا که این آیه نیز از جمله آیاتی است که میداند معنای او را عالم و جاهل بملاحظه آیات سابقه و آیات لاحقه
او و تصدیق میکند این آیه را آیه سوره اعراف در قصه هود قالوا اجئتنا لنعبد الله وحده و نذر ما کان
یعبد آباؤنا و آیه سوره سجده قالوا اجئتنا لتافکنا عن آلهتنا پس معنای و تفسیر آیه مبارکه نیست [illegible]

اوّل آنکه وجه دعوت کفتن قوم هود بآنحضرت یا هود ما جئتنا ببیّنه این است که حجّه آن حضرت بودهٔ است که آنچه نزد اولاد سام بوده از علم و ایمان و میراث العلم و اسم اکبر و آثار علم نبوّت که در اخبار این اوصاف ذکر شده است و نوح بشارت آن داده بود و کسانیکه قبول آنهم قبول است چنانچه در بحار است فأخبر نوح انّ الله تبارک و تعالی باعث نبیّا یقال له هود و انّه یدعو قومه الی الله تبارک و تعالی فیکذّبونه و انّ الله مهلکهم فمن ادرک منکم فلیؤمن به و لیتّبعه فانّ الله عزّ ذکره ینجّیه من عذاب الرّیح و امر نوح ابنه ساما ان یتعاهد هذه الوصیّة عند رأس کلّ سنة و یکون یوم عید لهم فیتعاهدون فیه بعث هود و زمانه الّذی یخرج فیه فلمّا بعث الله تبارک و تعالی هودا نظروا فیما عندهم من العلم و الایمان و میراث العلم و الاسم الاکبر و آثار علم النّبوّة فوجدوا هودا نبیّا قد بشّرهم به ابوهم نوح فآمنوا به و صدّقوه و اتّبعوه فنجوا من عذاب الرّیح و بعبارهٔ اخری این بشارت بودن شخص این اوصاف مذکوره نزد اولاد سام بود که ایمان آورند و تصدیق کردند باین مصداق او را نه نزد دیگران تا اینکه نیز حجّه بر آنها باشد مثل اولاد سام پس اگر این بشارت و اوصاف نزد اولاد سام بوده که حجّه است نه در نزد دیگران پس بچه اتمام شد حجّه هود بر قوم آنحضرت و بچه علّت و وجه صحیح شد عذاب آنها بعذاب ریح با اینکه حجّه هود منحصر در مذکورات بوده و آنها هم نزد آنها بوده است جواب شبهه و تقریب آنکه امور مذکوره از بشارت نوح و اوصاف مسموعه مؤمن و حجّه است چنانچه همین امور از بشارت آدم و اوصاف مسموعه مؤمن و حجّه نوح بود از برای قوم خود غایت الامر این است که باین امور قوم هود قانع نشدند چنانچه قوم نوح قانع نشدند و جسته بودن آنها نفی میکردند مثل قوم نوح و شاهد و دلیل بر حجّه و بیّنه امور مذکوره ایمان و تصدیق اولاد سام است باین امور بوده را نبی بودن مثل ایمان و تصدیق اولاد هابیل باین امور نوح را نبی بودن زیرا که اگر این امور تمام بوده باشد در حجّه و بیّنه لازم آید که ایمان و تصدیق ببودن نوح بی موقع و لغو باشد عقلاً **دوّم** آنکه مقصود از اجترا و معارض شدن نسبت بهود از ناحیهٔ اکثر قوم آنحضرت سفاهت است کما اینکه تصدیق میکنند او را قول قوم آن حضرت در سوره اعراف قال الّذین کفروا من قومه انّا لنراک فی سفاهة زیرا که دانسته شد در اصول تقدیمه که قرآن تصدیق میکند بعض او بعض او را که آیات ما نحن فیها از جمله فروعات وارده این اصل است علاوه بر این متّهم نمودن قوم قول

خودشان را در غیر اعتراء الیه بودند بسوء در آیه مانحن فیها زیراکه قول او نشده است بکلمه اِنْ. فیه دلالة که مفید حصر است و در این
هنگام اگر مقصود از سوء غیر شفاعت باشد حصر باطل خواهد شد **سیم** آنکه از بیان در امر دوم معلوم شد که افتراء قوم هود در آیه
سابقه بطور حصر بود از اِنْ اَنْتُمْ اِلَّا مُفْتَرُوْنَ عبارت از همین قول باعتراء سوء و شفاعت زیراکه در آیه مانحن فیها معلوم شد
که قوم آنحضرت قول دیگر نداشتند که افتراء باشد تا آنکه قول آنحضرت مصداق داشته باشد در اِنْ اَنْتُمْ اِلَّا مُفْتَرُوْنَ

قَالَ اِنِّیْٓ اُشْهِدُ اللّٰهَ وَاشْهَدُوْٓا اَنِّیْ بَرِیْٓءٌ مِّمَّا تُشْرِکُوْنَ ۝ مِنْ دُوْنِهٖ فَکِیْدُوْنِیْ جَمِیْعًا ثُمَّ لَا تُنْظِرُوْنِ ۝
اِنِّیْ تَوَکَّلْتُ عَلَی اللّٰهِ رَبِّیْ وَرَبِّکُمْ مَا مِنْ دَآبَّةٍ اِلَّا هُوَ اٰخِذٌۢ بِنَاصِیَتِهَا اِنَّ رَبِّیْ عَلٰی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیْمٍ ۝
فَاِنْ تَوَلَّوْا فَقَدْ اَبْلَغْتُکُمْ مَّآ اُرْسِلْتُ بِهٖٓ اِلَیْکُمْ وَیَسْتَخْلِفُ رَبِّیْ قَوْمًا غَیْرَکُمْ وَلَا تَضُرُّوْنَهٗ
شَیْئًا اِنَّ رَبِّیْ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ حَفِیْظٌ

ظاهر در ترجمه این آیه مبارکه این است گفت هود بتحقیق من گواه قرار میدهم خدا را و شما هم
باشید بدرستیکه من بیزارم از آنچه شرک میآورید در غیر خدا پس کید کنید مرا تمامًا بعد مهلت نخواهید داد مرا بدرستیکه من
توکل نموده ام بر خدا که پروردگار من است و پروردگار شما است نیست از جنبنده مگر خدا اخذ کننده است بناصیه او بدرستیکه
پروردگار من بر صراط مستقیم است پس اگر بر گردید پس بتحقیق اطلاع کردم شما را آنچه رسالت نموده بودم بسوی شما و خلف میکند از
پروردگار من قومی را غیر شما ضرر نمیرسانید او را چیزی بدرستیکه پروردگار من بر هر چیز حافظ است زیراکه این آیه مبارکه از جمله
آیاتیست که میدانند معنای او را عالم و جاهل بملاحظه آیات متقدمه او و تصدیق میکند این تفسیر را الفاظ این آیه از آیات
نازله در احوال نوح که دانسته شد و امثال او که تاویل آنها در تنزیل آنها است و غیر از تنزیل معنای دیگر ندارند پس اشکال در
تفسیر مذکور نیست مگر آنکه در اینجا چند امر است **اوّل** آنکه اشراک عبارت از دعوت غیر خدای تعالی و صلوة از برای غیر خدا
تعالی و ذبح از برای غیر خدای تعالی کما اینکه امام صادق ع در حدیثی فرموده اند قال ع لَا یَکُوْنُ الْعَبْدُ مُشْرِکًا حَتّٰی
یُصَلِّیَ لِغَیْرِ اللّٰهِ اَوْ یَذْبَحَ لِغَیْرِ اللّٰهِ اَوْ یَدْعُوَ لِغَیْرِ اللّٰهِ و بعبارة اخری نصب نمودن دینی غیر دین مومنین کما
اینکه در قول امام باقر ع است در خبر وسائل قال ع وَمَنْ نَصَبَ دِیْنًا غَیْرَ دِیْنِ الْمُؤْمِنِیْنَ فَهُوَ مُشْرِکٌ و کذلک در آیه
متقدمه دعاء عبادت که در قوم هود بوده است کما اینکه تصدیق میکند او را آیه سوره اعراف قَالُوْٓا اَجِئْتَنَا لِنَعْبُدَ اللّٰهَ
وَحْدَهٗ وَنَذَرَ مَا کَانَ یَعْبُدُ اٰبَآؤُنَا **دوّم** آنکه رب من بر صراط مستقیم است در آیه ماننحن فیها دلالت

از بودن بر حق جزا میدهد حسان را باحسان و بسائه باسائه کما اینکه در قول امیر است در خبر ۳ ان قال ۶ فی قوله ان ربی

علی صراط مستقیم یعنی انه علی حق یجزی بالاحسان احسانا و بالسیئ سیئا و یعفوا عمن یشاء و

یغفر سبحانه تعالی **سیم** آنکه استخلاف قومی غیر قوم هود ۶ عبارتست از بنی عباس آنها بیرا آنها کما اینکه تصدیق میکند

او را آیه سوره توبه و یستبدل قوما غیرکم و لا تضروه شیئا که مقصود اهل که قوم هود است کما اینکه بر اینکه از

این ادعیه ماثوره شده دعای افتتاح و یهلک ملوکا و یستخلف آخرین و قول امام صادق ۶ در لیله شهر رمضان و

لا تستبدل بی غیری **واما تفقهات** راجعه بآیه مبارکه **اول** آنکه شرک بخدای تعالی اکبر کبایرست

کما اینکه در قول امام صادق ۶ در خبر دوم سابق است قال ۶ و اکبر الکبائر الاشراک بالله یقول الله و من یشرک

بالله فقد حرم الله علیه الجنة **دوم** آنکه کبائر عبارتست از آنچه وعده نار شده است بر او کما اینکه در قول امام

باقر است در خبر دوم سابق قال ۶ الکبائر التی اوجب الله عز و جل علیها النار **سیم** آنکه شرک مذکور

که شرک عبادتست کما اینکه دانسته شد غیر مغفور است و در بقیه کبائر مشیت است در مغفرت و عدم او کما اینکه امام صادق ۶

فرموده اند در خبر سابق و سئل عن قول الله عز و جل ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما

دون ذلک لمن یشاء دخلت الکبائر فی مشیة الله قال نعم ان شاء عذب علیها و

ان شاء عفی **چهارم** آنکه کفر اعظم از شرک است کما اینکه امام باقر ۶ فرموده اند قال ۶ الکفر اعظم

من الشرک و نیز کفر اقدم است از شرک کما اینکه نیز همان حضرت ۶ فرموده اند در خبر سابق قال ۶ الکفر اقدم

من الشرک الخ و الحمد لله رب العالمین فلما جاء امرنا نجینا هودا و الذین معه برحمة منا و نجیناهم

من عذاب غلیظ ظاهر تنزیل این آیه مبارکه این است و چون که آمد امر ما نجات دادیم هود را و کسانی که ایمان آورده

بودند با آن برحمتی از ما و نجات دادیم ایشان را از عذاب غلیظ زیرا که این آیه مبارکه بملاحظه آیات متقدمه او از جمله آیاتیست

که تاویل او در تنزیل او است پس اشکالی در تفسیر او نیست جملا ولی در اینجا چند امر باید دانسته شود **اول** آنکه مراد از

آمدن امر در آیه مبارکه و نجات بودن متابع آن آمدن عذاب ریح است کما اینکه در قول امام باقر است که سابق گذشت

شد قال فنجوا من عذاب الریح **دوم** آنکه این ریح که هلاک فرمود خدای تعالی قوم عاد را دبور گفته میشود کما اینکه

رسول صلعم در خبر پنجم بحار فرموده اند قال صلعم نُصِرتُ بالصَّبا واُهلِکَت عادٌ بالدَّبور سیّم آنکه این ریح دبور عبارت
است از ریح صرصر یعنی باد شدید چنانکه در سوره قمر است در قصه هود کذّبت عادٌ فکیف کان عذابی ونُذُر اِنّا اَرسلنا
علیهم ریحاً صرصراً فی یوم نحسٍ مستمرّ چنانکه امام باقر ع در خبر پنجم بحار فی قوله تعالی فارسلنا علیهم
ریحاً صرصراً والصّرصر الرّیح الباردة فی ایّام نحساتٍ ایّام مشائیم چهارم آنکه ریح مذکوره ریح
عقیم بوده که بهر چه میرسیده کهنه میکرده اورا کما اینکه در سوره ذاریات است وفی عادٍ اذ ارسلنا علیهم
الرّیح العقیم ما تذر من شیءٍ اتت علیه الّا جعلته کالرّمیم که از جمله پنج ریح است و بدون کیل خارج
شده است از مثل سوراخ سوزن پس هلاک نموده قوم عاد را کما اینکه امیر ع در خبر پنجم بحار فرموده اند قال ع الرّیاح خمسةٌ
منها العقیم فنعوذ بالله من شرّها وقال رسول الله صلعم ما خرجت ریحٌ قطّ الّا بمکیالٍ الّا
زمن عادٍ فانّها عتت علی خزّانها فخرجت فی مثل خرق الابرة و ریح عقیم عبارت از آن بادیکه
آبستن نکند چیزی از رحمها را و نه چیزی از نباتات را و از زیر هفت زمین می آید کما اینکه امام باقر ع فرموده اند قال ع وامّا
الرّیح العقیم فانّها ریح عذابٍ لا تلقح شیئاً من الارحام ولا شیئاً من النّبات وهی ریحٌ
تخرج من تحت الارضین السّبع وما خرجت قطّ الّا علی قوم عادٍ پنجم آنکه آنچه می آورد ریاح
در وقت هیجان از غبار سفید و سیاه و زرد رمیم قوم عاد است کما اینکه امام صادق ع در خبر پنجم بحار فرموده اند قال ع اذا
هاجت الرّیاح فجائت بالسّافی الابیض والاسود والاصفر فانّه رمیم قوم عادٍ ششم
آنکه ارسال ریح بر قوم عاد در روز چهار شنبه بوده است کما اینکه امیر ع در خبر پنجم بحار فرموده اند قال ع ویوم الاربعاء
ارسل الله عزّوجلّ علی قوم عادٍ ویوم الاربعاء اخذتهم الصّیحة هفتم آنکه کیفیت هلاک
شدن قوم هود چنان است که امام صادق ع در خبر پنجم بحار فرموده اند از استسقاء نمودن آنها بعد از مبتلی شدن آنها بقحط
رجوع نمودن آنها از معاصی و آنچه بر او بودند و ظاهر شدن سه ابر و هلاک شدن ما بر سیّم که در او ریح عقیم بود قال ع کانت
عادٌ قوم هودٍ اربعمائة سنة وقد کانوا یعذّبون بالقحط ثلاث سنین فلم یرجعوا عمّا هم علیه
فلمّا رأوا ذلک بعثوا وفداً لهم الی جبال مکّة وکانوا لا یعرفون موضع الکعبة فمضوا واستسقوا

فرفع

فرفعت لهم ثلث سحابات فقالوا هذا الجفا يعني التي ليس فيها ماء وسموا الثانية ناجيا والثا
الثالثة التي فيها العذاب قال فالريح عصفت عليهم وتبسهم فقال له الخلجان فقال يا هود
ما ترى الريح اذا اقبلت اقبل معها خلق كامثال الاباعر معها اعمدة هم الذين يفعلون الا عا
فقال اولئك الملائكة فقال اترى ربك ان نحن امنا ان يديلنا منهم فقال لهم هود
ان الله تعالى لا يديل اهل المعاصي من اهل الطاعة فقال له الخلجان وكيف لي بالرجال الذين
هلكوا فقال له هود يبدل الله بهم من هو خير لك منهم فقال لا خير في الحيوة بعدهم
فاختار اللحاق بقومه فاهلكه الله تعالى ديز عسكري ع فرموده كه بلاد قوم هود كثير الخير وسبز بود هفت سال حبس
از آنها بارش ورفت خير از آنها پس بعد از عدم ايمان آنها وعتو وطغيان وحي فرمود خداي تعالى بسوي هود ع كه در فلان وقت خواهد آمد بر
كه او عذاب است كما اينكه امام عسكري ع در خبر جيم فرموده فقال ابو الحسن ع تلك بلاد الاحقاف وهم قوم عاد
الذين اهلكهم الله بالريح الصرصر ثم حكى الله قول قوم عاد قالوا اجئتنا لتافكنا اي تزيلنا بكذبك
عما كان يعبد اباؤنا فاتنا بما تعدنا من العذاب ان كنت من الصادقين وكان نبيهم هود
وكانت بلادهم كثيرة الخير خصبة فحبس الله عنهم المطر سبع سنين حتى اجدبوا وذهب
خيرهم من بلادهم وكان هود يقول لهم ما حكى الله استغفروا ربكم ثم توبوا اليه الى
قوله ولا تتولوا مجرمين فلم يؤمنوا وعتوا فاوحى الله الى هود ع انه ياتيهم العذاب في وقت
كذا كذا ريح فيها عذاب اليم فلما كان ذلك الوقت نظروا الى سحاب قد اقبلت ففرحوا فقالوا
هذا عارض ممطرنا الساعة تمطر فقال لهم هود ع بل هو ما استعجلتم به في قوله ائتنا بما تعدنا
ان كنت من الصادقين ريح فيها عذاب اليم تدمر كل شيء بامر ربها فلفظه عام ومعناه
خاص لانها تركت اشياء كثيرة لم تدمره فانما دمر ما لهم كله فكان كما حكى الله فاصبحوا لا يرى الا
مساكنهم وكل هذه الاخبار من هلاك الامم تخويف وتحذير لامة محمد ص الخ مشتمل
بر آنكه اين ريح صرصر هفت شب وهشت روز بوده است كما اينكه در آيه سوره حاقه است واما عاد فاهلكوا بريح صرصر عاتية

سخرها سبع ليال وثمانية ايام حسوما س اگر گفته شود که خبر سابق از مریه که خروج باد از سوراخ مثل سوراخ
سوزن بود معارض است با خبر بحار از امام باقر که مثل سوراخ بینی گاو بوده است قال الريح العقيم تخرج من تحت
الارضين السبع وما خرج منها شيء قط الا على قوم عاد غضب الله عليهم فامر الخزان ان يخرجوا
منها بمقدار سعة الخاتم فعصت على الخزنة فخرج منها مثل مقدار منخر الثور تغيظا منها على قوم
عاد فضج الخزنة الى الله وقالوا يا ربنا انها قد عتت علينا ونحن نخاف ان يهلك من لم يعصك
من خلقك وعمار بلادك فبعث الله جبرئيل فردها بجناحه وقال لها اخرجي على ما امرت
فرجعت وخرجت على ما امرت به فاهلكت قوم عاد ومن كان بحضرتهم ج اختلاف دو خبر
مذکور از باب اختلاف وجوه است نه تکاذب و منطوق هر یک محکم است که تکاذب بین آنها نیست و منطوق هر یک تکاذب را رد و
مفهوم هر یک که متشابه است که باید رد شود بمحکم دیگری که محکم است کما اینکه در صحیفه سابقه اشاره شد پس منافاتی در بین خبرین و اما تحدید
مخرج ریح را اختلاف لابد باعتبار دیگر از اعتبارات است چنانچه نظائر آن در صحیفه سابقه دانسته شد س اگر گفته شود که آیه
مبارکه بلحاظ اعاده نجينا لازم او تکرار خواهد شد که منافی است با آیه قل لئن اجتمعت الانس والجن ج باید
دانسته شود که ریاح دو قسم است ریاح رحمة و ریاح عذاب و ریاح رحمة عذاب نخواهد شد و ریاح عذاب رحمة خواهد شد کما
امام باقر در خبر بحار فرمودند قال ان لله رياح رحمة ورياح عذاب فان شاء الله ان يجعل العذاب
من الرياح رحمة فعل قال ولن يجعل الرحمة من الريح عذابا الخ پس بنا براین بیان مورد ریح عذاب
قوم عاد در رحمت قرار داده شد از برای هود و اتباع آن پس نجات داده شده بود و اتباع او بریح رحمة و نجات داده شده
از ریح عذاب پس تکراری در آیه مبارکه نیست و بعبارة اخرى اشکال مذکور در صورت اتحاد ریح است و اما انقسام ریح به
رحمة و عذاب چنانچه در مقام آیه مبارکه است پس اشکال مرتفع است بالضروره والحمد لله رب العالمين وتلك عاد

جحدوا بآيات ربهم وعصوا رسله واتبعوا امر كل جبار عنيد واتبعوا في هذه

الدنيا لعنة ويوم القيامة الا ان عادا كفروا ربهم الا بعدا لعاد قوم هود لهم

و تنزیل این آیه مبارکه این است و او قوم عاد است کافر شدند بآیات پروردگار خودشان و عصیان نمودند رسل پروردگار

و اتبع کردند امر هر جبار صاحب عناد را و تبع کرده شدند در این دنیا لعنت را و روز قیامت آیا نه این است تحقیق عاد کفر آوردند
پروردگار خود را آیا نه این است دوری از رحمت است از برای عاد قوم هود زیرا که نیز این آیه مبارکه از جمله آیاتی است که تاویل او در
در تنزیل آنست و غیر از تنزیل معنای دیگر ندارد و بملاحظه آیات متقدمه او پس اشکالی در تفسیر مذکور نیست اصلا بلی اشکالی که در آیه مبارکه است
بچند حیث است **اول** آنکه اگر گفته شود که بوده آیات و معجزاتی پیاورده بود از برای قوم خود با اینکه انکار کنند قوم آنحضرت
آنها را چنانچه در آیه سابقه قالوا یا هود ما جئتنا ببینة ثابت این قضیه است جواب آنکه آثار علم نبوت در بود کما اینکه
در قول امام باقر در آیه سابقه دانسته شد مثل خواب ندیدن چشم و نخوابیدن قلب و دیدن از پشت کما اینکه رسول خدا صلعم فرموده اند
در خبر صحیح کار قال صلعم انا معاشر الانبیاء تنام عیوننا و لا تنام قلوبنا و نری من خلفنا کما نری
من بین ایدینا و مثل عاقل بودن انبیاء کما اینکه نیز در قول آنحضرت صلعم است قال صلعم ما بعث الله نبیا قط الا عاقلا
و کذا و کذا از آثار علم نبوت که با آنها اولاد سام ایمان آوردند و تصدیق کردند هود را و دیگران جحد و انکار کردند پس
اشکالی در ثبوت نیست از این جهت **دوم** آنکه اگر گفته شود که گفته شد سابقا که نبوت هود نبوت خاصه بوده است پس چگونه
صادق است عصیان قوم عاد رسل پروردگار را در آیه مبارکه **ج** گفته شد سابقا در قول امام باقر نیز که پیش هود و نوح انبیاء
بودند از مستخفین و مستعلین پس صادق است در این مقام عصیان رسل پروردگار نظیر تکذیب قوم نوح انبیاء را کما اینکه
در قول امام باقر است قال و کان ما بین آدم و نوح من الانبیاء مستخفین و مستعلنین و لذلک
خفی ذکرهم فی القرآن الی ان قال فمکث نوح فی قومه الف سنة الا خمسین عاما لم
یشارکه فی نبوته احد و لکنه قدم علی قوم مکذبین للانبیاء الذین کانوا بینه و بین آدم
و ذلک قوله کذبت قوم نوح المرسلین الخ یعنی من کان بینه و بین آدم الخ پس اشکالی نیست
بحمد الله و المنة از این جهت نیز در آیه مبارکه ببرکت ائمه هدی **سیم** آنکه اگر گفته شود با اینکه سابقا دانسته شد در قول امام باقر
که نبوت هود نبوت خاصه بوده است چگونه صادق است عصیان قوم هود رسل را و حال آنکه رسل مرسل بسوی آن قوم نبودند
زیرا که ضرورت قاضیه است که عصیان صادق است در صورتی که رسل رسالت نموده باشند بسوی آن قوم که در مقام ما منتفی است
جواب آنکه هیچ نبی از انبیاء مبعوث نشد مگر اخذ شد بر آن اقرار بعبودیت از برای خدای تعالی و خلع انداد و بودن محمد و اثبات

درمشیت خدای تعالی کما اینکه امام صادق علیه السلام در خبر دوم بحار فرمودند قالَ ما بعثَ اللهُ نبیّاً قطّ حتّی یأخذَ علیهِ ثلاثاً الاقرارُ للهِ بالعبودیّةِ وخلعُ الانْدادِ وانَّ اللهَ یمحوا ما یشاءُ ویثبتُ ما یشاءُ و در آیه سبت که قوم هود که عبادت مینمودند خدایان آباء خودشان را عصیان نمودند رسل را در این امور مذکوره پس اشکالی از این جهة در آیه مذکوره نیست والحمد لله رب العالمین **واما تفقهات** راجعه به آیه مبارکه **اوّل** آنکه جحود و انکار آیات الهیه و عصیان رسل حرام است کما اینکه معلوم است از آیه مبارکه بلحاظ لعنت در دنیا و آخرت برجاحدین و عاصین در آیه و تعلیق میکند او را آیه سوره احزاب وَمَنْ یعصِ اللهَ ورسولَهُ فقد ضلَّ ضلالاً مبیناً **دوّم** آنکه اتباع هر جبار عنید نیز حرام است کما اینکه معلوم است از آیه بلحاظ لعنت مذکوره و تصدیق میکند این را آیات کثیره مثل آیه سوره کهف وَلا تُطِعْ مَنْ اَغفلنا قلبَهُ عن ذکرِنا واتّبعَ هواهُ وکانَ امرُهُ فُرُطاً و آیه سوره اعراف وَلا تتّبعوا مِنْ دونِهِ اولیاء و آیه سوره انعام وَلا تتّبعْ اهواءَ الّذینَ کذّبوا بآیاتنا و فی هذه رجا امور **اوّل** آنکه دیده شده اند رجال و نساء و بیوت و ظروف و متاع قوم هود در ازمنه متاخره کما اینکه امام سابع خبر داده اند در روایت علی بن یقطین در خبر بحار قالَ امرَ ابوجعفرٍ الدّوانیقی یقطینَ اَنْ یحفرَ بئراً بقصرِ العبادی فلم یزلْ یقطینُ فی حفرِها حتّی ماتَ ابوجعفرٍ ولم یستنبطْ منها الماءَ فاخبرَ المهدیَّ بذلکَ فقالَ لهُ احفرْ ابداً حتّی تستنبطَ الماءَ ولو انفقتَ علیها جمیعَ ما فی بیتِ المالِ قالَ فوجّهَ یقطینُ اخاهُ اباموسی فی حفرِها فلم یزلْ حتّی ثقبوا ثقباً فی اسفلِ الارضِ فخرجتْ منهُ الرّیحُ قالَ فهالَهُم ذلکَ فاخبروا بهِ اباموسی فقالَ انزلونی قالَ وکانَ رأسُ البئرِ اربعینَ ذراعاً فی اربعینَ ذراعاً فاجلسَ فی شقِّ محملٍ ودُلّیَ فی البئرِ فلمّا صارَ فی قعرِها نظرَ الی هولٍ وسمعَ دویَّ الرّیحِ فی اسفلِ ذلکَ فامرهُم اَنْ یوسّعوا الخرقَ فجعلوهُ شبهَ البابِ العظیمِ ثمَّ دُلّیَ فیهِ رجلانِ فی شقِّ محملٍ فقالَ ائتونی بخبرِ هذا ما هوَ فنزلا فی شقِّ محملٍ فمکثا ملیّاً ثمَّ حرّکا الحبلَ فاُصعدا فقالَ لهما ما رأیتُما قالا امراً عظیماً رجالاً ونساءً وابنیةً وبیوتاً ومتاعاً کلُّهُ ممسوخٌ مِنْ حجارةٍ فامّا الرّجالُ والنّساءُ فعلیهِم ثیابُهُم فمِنْ بینِ قاعدٍ ومضطجعٍ ومتّکئٍ

فلما مساهم اذا بهم تمشي شبه القباء ومنازل قائمة قال فكتب بذلك ابو موسى الى المهدي
فكتب المهدي الى المدينة الى موسى بن جعفر يسأله ان يقدم عليه فقدم عليه فاخبره فبكى
بكاءً شديداً فقال يا امير المؤمنين هؤلاء بقية قوم عاد غضب الله عليهم فساخت
بهم منازلهم هؤلاء اصحاب الاحقاف قال فقال له المهدي يا ابا الحسن وما الاحقاف
قال الرمل **دوم** آنکه هود مردی گندم گون شدید وطویل الوجه وپرریش بوده است چنانکه معلوم است از تصدیق
امیر در خبر بحار عن الاصبغ بن نباتة ان رجلاً من حضرموت اتى امير المؤمنين ع في ايام ابي بكر
فاسلم على يده فسأله امير المؤمنين ع يوماً ونحن مجتمعون فقال اعالم انت بحضرموت فقال
الرجل ان جهلتها لم اعلم شيئاً قال اتعرف موضع الاحقاف قال كانك تسأل عن قبر هود
النبي ع قال لله درك ما اخطأت قال نعم خرجت في عنفوان شبابي في اغلمة من الحي ونحن
نريد ان نأتي قبره لبعد صوته فينا وكثرة من يذكره فسرنا في بلاد الاحقاف اياماً و
فينا رجل قد عرف الموضع حتى انتهينا بذلك الرجل الى كثيب فدخلنا فامعنا فيه طويلاً فا
نتهينا الى حجرين قد اطبق احدهما فوق الآخر وبينهما خلل يدخل منه الرجل النحيف
فتخاللته فدخلته فرأيت رجلاً شديد الادمة طويل الوجه كث اللحية قد يبس فاذا مسست
شيئاً من جسده اصبته صلباً لم يتغير ورأيت عند رأسه كتاباً بالعبرانية فيه مكتوب
انا هود النبي آمنت بالله واشفقت على عاد بكفرها وما كان لامر الله من مرد فقال
امير المؤمنين ع كذلك سمعته من ابي القاسم ص **سوم** آنکه برای آنحضرت سمت وسکینه ووقار بوده وشباهت
داشته است بنوح ع در خلق وخلق چنانکه در قول امام صادق است در خبر بحار قال لما حضرت نوحاً الوفاة دعا الشيعة
فقال لهم اعلموا انه ستكون بعدي غيبة تظهر فيها الطواغيت وان الله عز وجل يفرج
عنكم بالقائم من ولدي اسمه هود له سمت وسكينة ووقار يشبهني في خلقي وخلقي و
سيهلك الله اعداءكم عند ظهوره بالريح فلم يزالوا يترقبون هوداً وينتظرون ظهوره

حتّی طال علیهم الامد فقست قلوب کثیر فاظهر الله تعالی ذکره نبیّه هوداً عند الیأس
منهم وتناهی البلاء بهم واهلک الاعداء بالریح العقیم التی وصفها الله تعالی ذکره فقال
ما تذر من شیءٍ اتت علیه الا جعلته کالرمیم ثم وقعت الغیبة بعد ذلک الی ان ظهر
صالح ع س اگر گفته شود که قبر هود ع در بلاد احقاف است منافی است با قول امیر ع که قبر آن حضرت در مهره است بلکه بنا بر روایت
در نهم بحار عن ابن نباته قال خرجنا مع امیر المؤمنین ع الی نخیلة فاذا اناس من الیهود معهم
میت لهم فقال امیر المؤمنین ع للحسن ع انظر ما یقول هؤلاء فی هذا القبر فقال یقولون
هو هود ع فقال کذبوا انا اعلم به منهم هذا قبر یهودا بن یعقوب ثم قال من ههنا
من مهرة فقال شیخ کبیر انا منهم فقال له این منزلک فقال فی مهرة علی شاطئ البحر فقال
این هو من الجبل الذی علیه الصومعة قال قریب منه فقال ما یقول قومک فیه فقال یقولون
قبر ساحر فقال کذبوا انا اعلم به منهم ذلک قبر هود ع وهذا قبر یهودا و نیز هر دو خبر مذکور منافات
دارد با قول امیر ع در خبر بحار که قبر هود ع در ظهر کوفه است قال لما ضرب ابن ملجم الفاسق لعنه الله امیر المؤمنین
قال له الحسن ع اقتله قال لا ولکن احبسه فاذا مت فاقتلوه فاذا مت فادفنونی فی هذا
الظهر فی قبر اخوی هود و صالح ج اشکال ثانی بین این دو خبر مذکور در صورتیست که معلوم باشد عدم تغییر قبر هود ع
و اما با معلوم نبودن این قضیه پس اشکال ثانی مرتفع است والحمد لله رب العالمین والی ثمود اخاهم صالحاً قال
یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره هو انشأکم من الارض واستعمرکم فیها فاستغفروه
ثم توبوا الیه ان ربی قریب مجیب ظاهر تنزیل این آیه مبارکه این است و فرستادیم بسوی قوم ثمود برادر ایشان
صالح را گفت ای قوم من عبادت نمائید خدا را نیست از برای شما از الهی غیر آن آنخدا ایجاد فرموده است شما را از زمین
و عمر داده است شما را در زمین پس استغفار نمائید از او بعد توبه کنید بسوی آن خدا که پروردگار من نزدیک جواب دهنده است
زیرا که این آیه مبارکه از جمله آیاتی است که فهمیده اند معنای او را عالم و جاهل و معنائی غیر از تنزیل ندارد و بملاحظه آیات سابقه
او و آیات نازله در نظائر او و مثل آیات نازله در قصه نوح و هود که دانسته شد و بنا میکند از او قول امام صادق ع در خبر نجم بحار

در قصه قوم صالح، یا قوم انی رسول ربکم الیکم وهو یقول لکم ان انتم تبتم ورجعتم واستغفرتم غفرت لکم وقبلت لکم پس اشکالی در تفسیر آیه مبارکه نیست بلی باید چند امر در اینجا نیز دانسته شود **اول** آنکه گذشت وجه اخ بودن صالح از برای قوم خود در قصه هود مرحمت کن اعاده فائده ندارد که مراد اخ در عشیره است نه اخ دینی **دوم** آنکه صالح فرستاده شد بسوی ثمود یک قریه کوچک که چهل بیت کامل بود بلب دریا کما اینکه امام قدس در خبر بحار فرموده قال واما صالح فانه ارسل الی ثمود قریة واحدة وهی لا تکمل اربعین بیتا علی ساحل البحر صغیرة واز اینجا معلوم شد ثمود اسم آن طائفه واهل آن قریه است **سیم** آنکه صالح شانزده ساله بود که مبعوث شد بسوی قوم خود و یکصد و چهار سال دعوت نمود ایشان را اجابت کردند آن حضرت را هفتاد صنم از برای ایشان بود عبادت مینمودند آنها را کما اینکه امام قدس فرمودند در خبر بحار قال ان رسول الله سأل جبرئیل کیف کان مهلک قوم صالح فقال الخ **چهارم** آنکه صالح از جمله پنج نفری بوده است که تکلم بعربیت نموده است کما اینکه در خبر بحار است سأل الشامی امیر المؤمنین عن خمسة من الانبیاء تکلموا بالعربیة فقال هود وصالح وشعیب واسمعیل ومحمد ص **پنجم** آنکه صالح از جمله رکبان روز قیامت است کما اینکه رسول خدا ص فرموده اند در خبر بحار قال انه لن یرکب یومئذ الا اربعة انا وعلی وفاطمة وصالح النبی فاما انا فعلی البراق واما فاطمة ابنتی فعلی ناقتی العضباء واما صالح فعلی ناقة الله التی عقرت واما علی ع فعلی ناقة من نوق الجنة الخ **ششم** آنکه بین هود وصالح از شش ده نبی بوده است کما اینکه معلوم میشود از قول امام قدس در خبر بحار قال فجری بین کل نبی ونبی عشرة آباء وتسعة وثمانیة کلهم انبیاء الخ **هفتم** آنکه صالح خوش جسم و چهارشانه با وفور لحیه بوده کما اینکه امام صادق در خبر بحار فرموده اند قال ان صالحا غاب عن قومه زمانا وکان یوم غاب کهلا حسن الجسم وافر اللحیة ربعة الخ **هشتم** آنکه گذشت در قصه نوح وهود بیانات متعلقه بعبادت باستغفار وتوبه مرحمت کن اعاده فائده ندارد

واما تفقهات آیه شریفه پس چند امر است:

اول آنکه گذشت در قصه هود وجوب عبادت وخواندن خدای تعالی **دوم** آنکه نیز گذشت حرمت عبادت وخواندن غیر خدای تعالی **سیم** آنکه نیز گذشت در قصه نوح وجوب استغفار وتوبه بسوی خدای تعالی رجعت کن کما اینکه آیه تحریص بر تصدیق آن است

سابقه دلالت دارد بر این احکام مذکوره قَالُوا یَا صَالِحُ قَدْ کُنْتَ فِینَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هٰذَا أَتَنْهَانَا أَنْ نَعْبُدَ
مَا یَعْبُدُ آبَاؤُنَا وَإِنَّنَا لَفِی شَکٍّ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَیْهِ مُرِیبٍ ظاهر تنزیل این آیه مبارکه این است که گفتند قوم ثمود ای
صالح بتحقیق بودی در میان ما امید داشته شده پیش از این آیا نهی میکنی ما را اینکه عبادت کنیم آنچه عبادت میکنند پدران ما و بتحقیق ما هر آینه
در شک هستیم از آنچه بتحقیق میخوانی ما را بسوی او که شک اندازنده است زیرا که این آیه مبارکه از جمله آیاتی است که پیدا اند معانی
او را عالم و جاهل غیر از تنزیل معنای دیگر ندارد بملاحظه آیات سابقه و لاحقه او و ملاحظه نظایر آیه مبارکه مذکوره پس اشکالی در تفسیر مذکور
نیست بلی در اینجا امور است **اول** آنکه گذشت در قول امام علیه السلام در فقره که قوم ثمود عبادت میکردند هفتاد صنم را فقال وَکَانَ
لَهُمْ سَبْعُونَ صَنَمًا یَعْبُدُونَهَا مِنْ دُونِ اللّٰهِ **دوم** آنکه مشکوک فیه از برای قوم ثمود که مریب و شک اندازنده
بود آنها را قول صالح علیه السلام در آیه متقدمه است اُعْبُدُوا اللّٰهَ مَا لَکُمْ مِنْ إِلٰهٍ غَیْرُهُ الخ **سوم** اگر گفته شود که صالح علیه السلام از
اول مبعوثیت آن که شانزده ساله بود کما اینکه در آیه متقدمه دانسته شد دعوت نمود قوم خود را بعبادت خدای تعالی و نهی
کرد آنها را از عبادت اصنام در این هنگام چگونه صادق است مرجو بودن آن نزد قوم بلکه ابداً امیدی بآن نداشتند
و آن شک و ریبی در طریقه خود نداشتند تا اینکه باعث امیدواری قوم خود شود از اینکه آن حضرت داخل در طریقه ایشان
شود **ج** رجاء امید قوم نسبت بقبل از بعثت آنحضرت بوده که پیش از شانزده سال باشد و مراد از قَبْلَ هٰذَا در آیه
مبارکه قبل بعثت آن حضرت است پس اشکالی در مقام نیست **واما تفقهات** راجعه بآیه مبارکه گذشت
در آیه متقدمه آنچه متعلق بعبادت خدای تعالی و عبادت غیر خدای تعالی بود مراجعه کن اعاده فایده ندارد قَالَ یَا قَوْمِ
أَرَأَیْتُمْ إِنْ کُنْتُ عَلٰی بَیِّنَةٍ مِنْ رَبِّی وَآتَانِی مِنْهُ رَحْمَةً فَمَنْ یَنْصُرُنِی مِنَ اللّٰهِ إِنْ عَصَیْتُهُ
فَمَا تَزِیدُونَنِی غَیْرَ تَخْسِیرٍ وَیَا قَوْمِ هٰذِهِ نَاقَةُ اللّٰهِ لَکُمْ آیَةً فَذَرُوهَا تَأْکُلْ فِی أَرْضِ اللّٰهِ
وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَیَأْخُذَکُمْ عَذَابٌ قَرِیبٌ ظاهر تنزیل این آیه مبارکه این است گفت صالح ای قوم من
آیا رؤیت میکنید اگر بوده باشم بر حجة از پروردگار خودم و عطا فرموده باشد مرا از خود رحمتی پس کی نصرت میکند مرا
از خدا اگر معصیت نمایم او را پس زیاد نمیکنید مرا غیر تخسیر و ای قوم من این ناقه خدا است از برای شما معجزه و حجة ترک نمائید
او را بخورد در زمین خدا و مس نکنید او را ببدی پس اخذ نماید شما را عذاب نزدیک زیرا که این آیه مبارکه بملاحظه آیات سابقه

ولاحد و نظر از او از آیات قصص سابقه رجوع بآن است که معانی که در آیه اند علم و جاهل و غیر از تنزیل معانی دیگر بدلیله تصدیق
میکند این تفسیر را آیه سوره اعراف وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ
قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ هَٰذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةً فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ
فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ پس اشکالی در تفسیر مذکور نیست بلی در اینجا باید چند امر دانسته شود **اول** آنکه باید دانست این قول
از صالح که در آیه مبارکه اگر رؤیت میکنید من را بر بینه پس چه کس نصرت میکند من را از خدا اینجا بعد از اخراج ناقه بوده است و مراد
از بینه ناقه است کما اینکه تصدیق میکند این آیه مذکوره فَقَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ هَٰذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةً
الخ و واضح است بنابراین بیان نامربوط بودن یا قوم دوم در آیه مبارکه باید مکان یا قوم اول باشد با متعلقات او و بعکس نه آنچه ذکر شد
که در مصحف است که محل تأمل و نظر است از برای اهل نظر و تأمل و آیه ثانیه نیز تصدیق میکند این را بعبارة اخری بعد از اظهار و دون بینه و اخراج
ناقه میگوید اگر من را بر بینه رؤیت می‌نمایید پس چه کس نصرت مینماید من را از خدا اگر عصیان نمایم خدا را در مس نمودن ناقه
بسوء پس زیاد نمیکنید من را غیر خسران و از اینجا معلوم شد که ترتیب مذکور در آیه که محل نظر و تأمل است از حوادث منافقین است کما اینکه
در اصول متقدمه دانسته شد در قول امیر و ثابت است این قرائت از قراء و مفسرین و غیر رسم مخالف است با مقتضای این اصل در قول
امیر که باید طرح شود دون این و الحمد لله رب العالمین **دوم** آنکه جزاء إِنْ عَصَيْتُهُ الخ بدون واو در آیه مبارکه با بودن فَمَا تَزِيدُونَنِي
غَيْرَ تَخْسِيرٍ جزاء او محل تأمل و نظر است کما اینکه نیز واضح است بخلاف آنچه دانسته شد از تقدیم و تاخیر در آیه مبارکه که تأمل و نظری
در او نخواهد بود زیرا که چنین است آیه در این هنگام يَا قَوْمِ هَٰذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةً فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ
وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ قَرِيبٌ إِنْ عَصَيْتُهُ فَمَا تَزِيدُونَنِي غَيْرَ تَخْسِيرٍ وَيَا قَوْمِ إِنْ
كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَآتَانِي مِنْهُ رَحْمَةً فَمَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ پس این امر نیز از حوادث منافقین است که
محل نظر است **سیم** آنکه مراد از رحمة در آیه مبارکه نجات از عذاب قریب است کما اینکه در قصه نوح مبرهن و مدلل شد مرحمه کن **چهارم**
آنکه اخراج ناقه که بینه و معجزه صالح بوده است بسبب سؤال خود قوم آنحضرت بوده است که گفتند در بینه و معجزه تو شتر ماده میخواهیم
که از این کوه بیرون آوری که قرمزی آن زیاد باشد و پر کرده باشد و ده ماه آبستن باشد کما اینکه در خبر امام باقر است در بحار فَانْتَدَبَ لَهُ
سَبْعُونَ رَجُلًا مِنْ كُبَرَائِهِمْ وَعُظَمَائِهِمْ وَالْمَنْظُورِ إِلَيْهِمْ مِنْهُمْ فَقَالُوا يَا صَالِحُ نَحْنُ قَائِلُونَ لَكَ هُوَ

يرضون بكم قالوا نعم فان اجابوك هؤلاء اجبناك قالوا يا صالح نحن نسألك فان اجابك
ربك اتبعناك واجبناك وتابعك جميع اهل قريتنا فقال لهم صالح سلوني ما شئتم فقالوا
انطلق بنا الى هذا الجبل وجبل قريب منه حتى نسألك عنده قال فانطلق وانطلقوا معه فلما
انتهوا الى الجبل قالوا يا صالح اسأل ربك ان يخرج لنا الساعة من هذا الجبل ناقة شقراء
وبراء عشراء قال قد سألتموني شيئا يعظم علىّ ويهون على ربي فسأل الله ذلك فانصدع
الجبل صدعا كادت تطير منه العقول لما سمعوا صوته قال واضطرب الجبل كما تضطرب
المرأة عند المخاض ثم لم يفجأهم الا ورأسها قد طلع عليهم من ذلك الصدع فما استتمت
رقبتها حتى اجترت ثم خرج سائر جسدها ثم استوت على الارض قائمة فلما رأوا ذلك
قالوا يا صالح ما اسرع ما اجابك ربك فسله ان يخرج لنا فصيلها قال فسأل الله تعالى
ذلك فرمت به فدب حولها فقال يا قوم أبقي شيء قالوا لا انطلق بنا الى قومنا نخبرهم ما
رأينا ويؤمنوا بك قال فرجعوا فلم يبلغ السبعون الرجل اليهم حتى ارتد منهم اربعة
وستون رجلا وقالوا سحر وثبت الستة وقالوا الحق ما رأينا قال فكثر كلام القوم
ورجعوا مكذبين الا الستة ثم ارتاب من الستة واحد فكان فيمن عقرها **پنجم** اگر
ناقه صالح از جمله شش چیزیست که حرکت ننموده است در رحم چنانکه امیر ع فرموده است در خبر پنجم بحار سأل الشامي
امير المؤمنين ع عن ستة لم يركضوا في رحم فقال آدم وحوا وكبش ابراهيم وعصا موسى
وناقة صالح والخفاش الذي عمله عيسى بن مريم فطار باذن الله عز وجل **ششم** اگر
کوه بکه خارج شده است ناقه از او عبارت بوده است از سنگ سختی که تعظیم می‌نمودند او را و ذبح میکردند نزد او چنانکه امام
صادق ع فرمودند در خبر پنجم بحار قال ع وقالوا لن نؤمن لك حتى تخرج الينا من هذه الصخرة ناقة عشراء
وكانت الصخرة يعظمونها ويعبدونها ويذبحون عندها في رأس كل سنة ويجتمعون
عندها **هفتم** اگر این اخراج ناقه موصوفه بسؤال قوم بعد از منکر نمودن صالح است قوم خود را ابر یک

غذای خود را پس هر کدام جواب دادند دیگری را و حق شد و سؤال نمودن صالح آنها قوم را و جواب ندادن آنها صالح را چنانکه
در خبر امام باقر است در جزء پنجم بحار قال یا قوم قد بعثت الیکم و انا ابن ستّ عشرة و قد بلغت عشرین و مائة
سنة و انا اعرض علیکم امرین ان شئتم فسلونی حتّی اسئل الهی فیجیبکم فیما تسئلونی و ان شئتم
سئلت آلهتکم فان اجابتنی بالذی اسئلها خرجت عنکم فقد سئمتکم و سئمتمونی فقالوا قد
انصفت یا صالح فاتّعدوا الیوم یخرجون فیه قال فخرجوا باصنامهم الی ظهرهم ثمّ قرّبوا طعامهم
و شرابهم فاکلوا و شربوا فلمّا فرغوا دعوه فقالوا یا صالح سل فدعا صالح کبیر اصنامهم
فقال ما اسم هذا فاخبروه باسمه فناداه باسمه فلم یجب فقال صالح ما له لا یجیب
فقالوا له ادع غیره فدعاها کلّها باسمائها فلم یجبه واحد منهم فقال یا قوم قد ترون قد
دعوت اصنامکم فلم یجبنی واحد منهم فسلونی ادعوا الهی فیجیبکم الساعة فاقبلوا
علی اصنامهم فقالوا لها ما بالکنّ لا تجبن صالحا فلم تجب فقالوا یا صالح تنحّ عنّا و دعنا
و اصنامنا قلیلا قال فرموا بتلک البسط التی بسطوها و بتلک الآنیة و تمرّغوا فی التراب و قالوا
لها لئن لم تجبن صالحا الیوم لتفضحنّ ثمّ دعوه فقالوا یا صالح تعال فسلها فعاد فسألها
فلم تجبه فقالوا انّما اراد صالح ان تجیبه و تکلّمه بالجواب قال فقال یا قوم هو ذا ترون قد ذهب
النهار و لا اری آلهتکم تجیبنی فسلونی حتّی ادعوا الهی فیجیبکم الساعة قال فانتدب تا امر

هشتم آنکه قرار شد از برای ناقه شرب آب قریه یک روز و شرب قوم لبن آن را در آن روز و شرب
آب قریه از برای خودشان کما اینکه در آیه سوره شعراست قال هذه ناقة لها شرب و لکم شرب یوم معلوم
و بیان این در قول امام صادق است در جزء پنجم بحار ثمّ اوحی الله تبارک و تعالی الیه یا صالح قل لهم انّ الله
قد جعل لهذه الناقة شرب یوم و لکم شرب یوم فکانت الناقة اذا کان یوم شربها شربت
الماء ذلک الیوم فیحلبونها فلا یبقی صغیر و لا کبیر الّا شرب من لبنها یومهم فاذا
کان اللیل و اصبحوا غدوا الی مائهم فشربوا منه ذلک الیوم و لم تشرب الناقة ذلک الیوم

فکونوا بذلک ما شاء الله الخ والحمد لله رب العالمین و اما الفقهیات متعلق بآیه مبارکه **اوّل** آنکه
حرام است مس آیه از آیات الٰهیه بسوء چنانکه معلوم است از فیأخذکم عذاب قریب علاوه بر نهی از مس بسوء در آیه
مذکوره زیرا که دانسته شده در اصول مقدمه که نهی در قرآن دلالت بر ترک معصیة **دوّم** آنکه نصرت ذی بینه لازم است چنانکه
معلوم است از آیه نحن فیها و تصدیق میکند او را آیات کثیره مثل آیه سوره صف یا ایها الذین آمنوا کونوا انصار الله

الخ فعقروها فقال تمتعوا فی دارکم ثلاثة ایام ذلک وعد غیر مکذوب فلما جاء امرنا نجینا

صالحا والذین آمنوا معه برحمة منا ومن خزی یومئذ ان ربک هو القوی العزیز واخذ

الذین ظلموا الصیحة فاصبحوا فی دیارهم جاثمین کأن لم یغنوا فیها الا ان ثمود کفروا ربهم

الا بعدا لثمود پس ظاهر و ترجمه این آیه مبارکه این است پس قوم پی نمودند ناقه را پس گفت صالح تمتع کنید در خانه خودتان سه روز
این وعده ایست غیر کذوب پس چونکه آمد امر ما نجات دادیم صالح را و کسانیکه ایمان آورده بودند با آن رحمتی از خودمان و از رسوائی
آن روز بتحقیق پروردگار تو قوی غالب است و اخذ کرد کسانی را که ظلم نمودند صیحه پس صبح نمودند در خانهای خودشان بازمانده گان
و مرده گان گویا نبودند در آنها آیا نه این است بتحقیق ثمود کافر شدند پروردگار خودشان را آیا نه این است بعد است از برای ثمود و اینکه
این آیه بملاحظه آیات مقدمه او و آیات نازله در نظائر او از جمله آیاتیست که معنای او از برای عالم و جاهل است و معنای غیر از
تنزیل ندارد و تصدیق میکند او را آیه سوره شمس فعقروها فدمدم علیهم ربهم بذنبهم فسوّیها و آیه سوره
شعراء فعقروها فاصبحوا نادمین پس اشکالات در تفسیر مذکور نیست لکن در اینجا چند امر باید دانسته شود **اوّل** آنکه
عاقر و پی کننده ناقه یکنفر بوده که اسم او قدار است و بعد از پی کردن آن شقی بقیه قوم صالح که کبیر و صغیر شرکت کردند
در ضربت ناقه و تقسیم نمودند گوشت او را بین خودشان و خوردن جمیع از او چنانکه امام صادق در حدیث صحیح بجابر فرموده فانهم

ثم انهم عتوا علی الله ومشی بعضهم الی بعض فقالوا اعقروا هذه الناقة واستریحوا منها

لا نرضی ان یکون لنا شرب یوم ولها شرب یوم ثم قالوا من الذی یلی قتلها ونجعل له جعلا

ما احب فجاءهم رجل احمر اشقر ازرق ولد زنا لا یعرف له اب یقال له قدار شقی

من الاشقیاء مشئوم علیهم فجعلوا له جعلا فلما توجهت الناقة الی الماء الذی کانت ترد

ترکها حتی شربت الماء واقبلت راجعة فقعد لها فی طریقها فضربها بالسیف ضربة فلم تعمل شیئا
فضربها ضربة اخری فقتلها وخرّت الی الارض علی جنبها وهرب فصیلها حتی صعد الی الجبل
فرغا ثلاث مرّات الی السماء واقبل قوم صالح فلم یبق احد الا شرکه فی ضربته واقتسموا لحمها
فیما بینهم فلم یبق صغیر ولا کبیر الا اکل منها **الخ س** اگر گفته شود که عاقر و پی کننده یک نفر بود بنا بر آنچه
ذکر شد پس چگونه نسبت عقر و پی نمودن را در آیه مبارکه و امثال آن بجمیع قوم صالح داده شده است **ج** جهت رضای جمیع قوم است بعقر آن
یک نفر چنانکه امیر المؤمنین علیه السلام فرموده اند فقال ع ایها الناس انما یجمع الناس الرضا والسخط وانما
عقر ناقة ثمود رجل واحد فعمّهم الله بالعذاب لمّا عمّوه بالرضا فقال سبحانه فعقروها
فاصبحوا نادمین فما کان الا ان خارت ارضهم بالخسفة خوار السکة المحماة فی الارض الخوارة
دوم آنکه بعد از قتل ناقه خدای تبارک و تعالی فرستاد صالح ع را بسوی قوم خود که بگو بآنها تا سه روز دیگر عذاب من بر شما نازل
خواهد شد پس اگر توبه نمودید و رجوع کردید قبول میکنم توبه شما را و منع مینمایم از شما عذاب را و الا روز سیم ارسال عذاب من خواهد
شد بعد از رسالت این سخن بسوی قوم خود گفتند بیاور آنچه وعده میدهی اگر از صادقین هستی پس خبر داد که فردا وجوه شما زرد خواهد
شد و روز دوم قرمز خواهد شد و روز سیم سیاه خواهد شد و در سه روز وجوه آنها چنین شد مع ذلک اعتنا نکردند بقول صالح ع پس
در نصف شب جبرئیل وارد بر آنها شد و صیحه زد بآنها که پاره شد گوشهای آنها و بیرون آمد قلبهای آنها و رگ کبدهای آنها و در
آن سه روز خودشان را تحنیط و تکفین نموده بودند پس تماما مردند در یک طرفة العین با بچه ها ... پس صبح نمودند در دیار
و مضاجع خودشان همه مرده و بعد از آن از آسمان آتش آمد تماما را سوزانید چنانکه امام صادق ع فرموده اند در خبر پنجم بحار فقال
یا قوم ما دعاکم الی ما صنعتم أعصیتم ربکم فاوحی الله تبارک وتعالی الی صالح ان قومک
قد طغوا وبغوا وقتلوا ناقة بعثها الله الیهم حجة علیهم ولم یکن علیهم فیها ضرر وکان
لهم اعظم المنفعة فقل لهم انی مرسل علیکم عذابی الی ثلاثة ایام فان هم تابوا ورجعوا
قبلت توبتهم وصددت عنهم وان هم لم یتوبوا ولم یرجعوا بعثت علیهم عذابی فی الیوم
الثالث فاتاهم صالح فقال لهم یا قوم انی رسول الیکم وهو یقول لکم ان انتم تبتم و

فارجعتم واستغفرتم غفرت لكم وتبت لكم فلما قال لهم ذلك كانوا اعتى ما كانوا واخبث
وقالوا يا صالح ائتنا بما تعدنا ان كنت من الصادقين قال يا قوم انكم تصبحون غدا ووجوهكم
مصفرة واليوم الثاني وجوهكم محمرة واليوم الثالث وجوهكم مسودة فلما ان كان
اول يوم اصبحوا ووجوههم مصفرة فمشى بعضهم الى بعض وقالوا قد جاءكم ما قال لكم
صالح فقال العتاة منهم لا نسمع قول صالح ولا نقبل قوله وان كان عظيما فلما كان
اليوم الثاني اصبحت وجوههم محمرة فمشى بعضهم الى بعض فقال يا قوم قد جاءكم ما قال
لكم صالح فقال العتاة منهم لو هلكنا جميعا ما سمعنا قول صالح ولا تركنا آلهتنا
التي كان آباؤنا يعبدونها ولم يتوبوا ولم يرجعوا فلما كان يوم الثالث اصبحوا و
وجوههم مسودة فمشى بعضهم الى بعض فقالوا يا قوم اتاكم ما قال لكم صالح فقال
العتاة منهم قد اتانا ما قال لنا فلما كان نصف الليل اتاهم جبرئيل فصرخ بهم صرخة
خرقت تلك الصرخة اسماعهم وفلقت قلوبهم وصدعت اكبادهم وقد كانوا في
تلك الثلاثة ايام قد تحنطوا وتكفنوا وعلموا ان العذاب نازل بهم فماتوا اجمعين
في طرفة عين صغيرهم وكبيرهم فلم يبق لهم ناعقة ولا راغية ولا شيء الا اهلكه الله
فاصبحوا في ديارهم ومضاجعهم موتى اجمعين ثم ارسل الله عليهم مع الصيحة
النار من السماء فاحرقتهم اجمعين وكانت هذه قصتهم. در روز چهارشنبه پی شد ناقه کما اینکه
امیر ع در خبر آن کتاب فرمودند قال ع ولیوم الاربعاء عقر الناقة **سوم** اینکه صالح ع بعد از هلاک شدن
کفار قوم غائب شد و بعد از رجوع نشناختند او را قوم او و سه طبقه شدند جاحده وشاکه وعارفه بعد از خبر
دادن صالح بقصه ناقه کما اینکه امام صادق ع در خبر نجم بحار فرمودند قال ع ان صالحا غاب زمانا وکان
يوم غاب كهلا حسن الجسم وافر اللحية ربعة من الرجال فلما رجع الى قومه لم يعرفوه
وكانوا على ثلاث طبقات جاحدة لا ترجع ابدا واخرى شاكة واخرى على يقين

تبدء حین رجع بالطبقة الثالثة فقال لهم انا صالح فکذبوه وشتموه وزجروه وقالوا ان لحیا
کان علی غیر صورتک وشکلک ثم اتی الی الجاحدة فلم یسمعوا منه ونفروا منه اشد النفور ثم انطلق
الی الطبقة الثالثة وهم علی یقین فقال لهم انا صالح فقالوا اخبرنا خبرا لا نشک انک صالح
انا نعلم ان الله تعالی الخالق یحول فی ای صورة شاء وقد اخبرنا وقد اخبرنا بالعد بعلامات صالح اذا جاء
فقال انا الذی اتیتکم بالناقة فقالوا صدقت وهی التی نتدارس فما علامتها قال لها شرب ولکم
شرب یوم معلوم فقالوا امنا بالله وبما جئتنا به قال عند ذلک الذین استکبروا وهم الشکاک
والجحاد انا بالذی امنتم به کافرون الخ **واما تفقهات** رحمه آیه مبارکه از جهه ظلم وکفر دو عدد گذشت
در سوره جمعه منافقین وغیرها اعاده فائده مجدد نه زرد والحمد لله رب العالمین. ولقد جاءت رسلنا ابرهیم
بالبشری قالوا سلاما قال سلام فما لبث ان جاء بعجل حنیذ فلما رای ایدیهم لا تصل الیه
نکرهم واوجس منهم خیفة قالوا لا تخف انا ارسلنا الی قوم لوط وامرأته قائمة
فضحکت فبشرناها باسحق ومن وراء اسحق یعقوب قالت یا ویلتا االد وانا عجوز و
هذا بعلی شیخا ان هذا لشیء عجیب قالوا اتعجبین من امر الله رحمة الله وبرکاته علیکم
اهل البیت انه حمید مجید. لفظ ترجمه این آیه مبارکه این است وهر آینه تحقیق آمد رسولان ما ابرهیم را بمژده
گفتند رسولان سلام گفت ابرهیم سلام پس درنگ ننمود اینکه آورد ابرهیم گوساله بچه بریان پس زمانیکه دید ابرهیم دستهای ایشان
نمیرسد بسوی گوساله بچه غیر معروف دانست ایشان را ویافت از ایشان خوف گفتند رسولان نترس بدرستیکه ما فرستاده
شدیم بسوی قوم لوط وزن ابرهیم ایستاده بود پس خنده نمود پس بشارت دادیم آن زن را باسحق واز پس اسحق یعقوب گفت زن ابرهیم
وای آیا میزایم وحال آنکه من پیر زن هستم واین شوهر من پیر است بدرستیکه این چیز عجیب است گفتند رسولان آیا عجب میکنی
از امر خدا رحمت خدا وبرکات آن بر شما است اهل بیت بدرستیکه خدا حمید مجید است زیرا که این آیه مبارکه از جمله آیاتست
که میدانند معنای او را عالم وجاهل وغیر از تنزیل معنای دیگر ندارد وملاحظه آیات نازله در قصص انبیا جانم فی الجمله دانسته
شد در تفاسیر ماضیه ونیز انشاء الله بکند وتصدیق مینماید این تعبیر را قول امام در خبر پنجم بحار قال ان الملائکة لما جاءت

في هلاك قوم لوط قالوا انا مهلكوا اهل هذه القرية قالت سارة وعجبت من قلتهم و
كثرة اهل القرية فقالت ومن يطيق قوم لوط فبشروها باسحق ومن وراء اسحق يعقوب
فصكت وجهها وقالت عجوز عقيم الخ وقول دیگر آن حضرت ع دران کتاب فلما اشتد اسف الله
على قوم لوط وقدر عذابهم وقضى ان يعوض ابراهيم من عذاب قوم لوط بغلام عليم
فيسلي به مصابه بهلاك قوم لوط فبعث الله رسلا الى ابراهيم يبشرونه باسمعيل
فدخلوا عليه ليلا ففزع منهم وخاف ان يكونوا سراقا فلما رأته الرسل فزعا مذعورا
قالوا سلاما قال سلام وقول دیگر آنحضرت فلما كان يوم الثامن مع طلوع الفجر قدم الله
عز وجل رسلا الى ابراهيم يبشرونه باسحق ويعزونه بهلاك قوم لوط وذلك
قوله لقد جاءت رسلنا ابراهيم بالبشرى قالوا سلاما قال سلام فما لبث
ان جاء بعجل حنيذ يعني زكيا مشويا نضيجا فلما راى ابراهيم ايديهم لا تصل
اليه نكرهم واوجس منهم خيفة قالوا لا تخف انا ارسلنا الى قوم لوط وامرأته قائمة
فبشروها باسحق ومن وراء اسحق يعقوب فضحكت يعني فتعجبت عن قولهم قالت
يا ويلتى ءالد وانا عجوز وهذا بعلي شيخا ان هذا لشيء عجيب قالوا اتعجبين
من امر الله رحمت الله وبركاته عليكم اهل البيت انه حميد مجيد پس اشکالے در
تعدد مذکوریت اصلا ونصوص صالحی در اینجا نیز باید چند امر دانسته شود اول آنکه مراد از بشارت ملائکه ابراهیم
بشارت آنحضرت ع بوده است باسمعیل کما اینکه در قول امام باقر ع است در خبر پنجم بحار فلما رأته الرسل فزعا
مذعورا قالوا سلاما قال سلام انا منكم وجلون قالوا لا توجل انا رسل ربك
نبشرك بغلام عليم قال ابو جعفر والغلام العليم هو اسمعيل من هاجر الخ دوم
آنکه نکیر وانکار ابراهیم ع مر را خوف این بود که دزدان باشند کما اینکه در قول امام باقر ع دانسته شد قال وخاف
ان يكونوا سراقا سیم آنکه عجل حنیذ عبارتست از گوساله بریان شده پخته کما اینکه در قول صادق ع است

در خبر پنجم بحار قال سألت ابا عبد الله ع يقول جاء بعجل حنيذ قال مشويا نضيجا **چهارم** آنکه ابراهیم
امام بود بر لوط چنانچه امام باقر ع در خبر پنجم بحار فرموده‌اند قال ع ونبيّ يرى في النوم ويسمع الصوت ولا يعاينه
في اليقظة ولم يبعث الى احد وعليه امام مثل ما كان ابراهيم على لوط **پنجم** آنکه
دو بشارت دادند ابراهیم ع را یکی قبل از هلاک نمودن قوم لوط که بشارت دادند باسمعیل ع از هاجر چنانکه ذبیح شد و یکی بعد از
هلاک نمودن قوم لوط که بشارت دادند باسحق از ساره چنانکه نیز در قول امام باقر ع است در خبر پنجم بحار قال ع والغلام العليم
هو اسمعيل من هاجر فقال ابراهيم للرسل ابشرتموني على ان مسني الكبر فبم تبشرون قالوا
بشرناك بالحق فلا تكن من القانطين قال ابراهيم للرسل فما خطبكم بعد البشارة قالوا انا
ارسلنا الى قوم مجرمين قوم لوط انهم كانوا قوما فاسقين لننذرهم عذاب رب العالمين
قال ابو جعفر ع قال ابراهيم ان فيها لوطا قالوا نحن اعلم بمن فيها لننجينه واهله الا امرأته
قدرناها انها لمن الغابرين فلما عذبهم الله ارسل الله الى ابراهيم رسلا يبشرونه باسحق
ويعزونه بهلاك قوم لوط **ششم** آنکه مراد از امرأته در آیه مبارکه ساره است چنانکه امام باقر ع در خبر پنجم بحار فرموده
قال ع انما عنوا سارة قائمة فبشروها باسحق ومن وراء اسحق يعقوب فضحكت يعني عجبت
و در خبر سیم کتاب امام صادق ع است فضحكت قال حاضت فعجبت من قولهم و این خبر مذکور صحیح است که
فضحکت بعد قصه بشارت باسحق و یعقوب است چنانکه بتقدیم بر قصه بشارت محل نظر و تامل است مگر از برای اهل نظر و تامل پس
اصل و نص معلوم شد که تقدیم او از جمله حوادث منافقین است که مخالف است با اصل و نص مذکور و باید طرح نموده و فضحکت
باید قرائت کرد بعد از من وراء اسحق یعقوب چنانکه واقع است در خبر مذکور و الحمد لله رب العالمین **هفتم** آنکه
ابراهیم ع وقت بشارت یکصد و بیست سال و ساره نود سال داشته است که تعجب نموده است از بشارت چنانکه امام باقر ع
فرموده‌اند در خبر پنجم بحار قال وقالت عجوز عقيم وهي يومئذ ابنة تسعين سنة وابراهيم يومئذ
ابن عشرين ومائة سنة **هشتم** آنکه ملائکه مبشرین که فرستاده شده از برای عذاب قوم لوط چهار بودند جبرئیل و
میکائیل و اسرافیل و کروبیل چنانکه امام صادق ع در خبر پنجم بحار فرموده قال ان الله تعالى بعث اربعة املاك في هلاك

قوم

قوم لوط جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و کروبیل الخ و هر چهار ملک صحیح عاریه و سلام کنند بر ابراهیم و بودند بهیئة حسنه
که ابراهیم ع فرمودند خدمت کنند ایشان را اکرام کردم کما اینکه امام صادق ع در خبر آن کتاب فرمودند قال ان الله بعث اربعة
املاک باهلاک قوم لوط جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و کروبیل فمروا بابراهیم و هم معتمون
فسلموا علیه و لم یعرفهم و رای هیئة حسنة فقال لا یخدم هؤلاء الا انا و کان صاحب اضیاف
فشوی لهم عجلا سمینا حتی انضجه ثم قربه الیهم فلما وضعه بین ایدیهم و رای ایدیهم لا تصل
الیه نکرهم و اوجس منهم خیفة فلما رای ذلک جبرئیل حسر العمامة عن وجهه فعرفه
ابراهیم فقال انت هو قال نعم الخ و الحمد لله رب العالمین **و اما تفقهات** راجعه بآیه مبارکه

اول آنکه سلام از وارد بر اهل بیت خود مطلوب است کما اینکه دلالت دارد بر این آیه فاذا دخلتم بیوتا
فسلموا علی انفسکم الآیة از جمله قول امام باقر ع قال سألت اباجعفر ع عن قول الله عز و جل فاذا
دخلتم بیوتا فسلموا علی انفسکم الآیة قال هو تسلیم الرجل علی اهل البیت حین یدخل
ثم یردون علیه فهو سلامکم علی انفسکم و ترک او معصیت است اگر وارد بر غیر اهل بیت باشد کما اینکه در قول
امام صادق ع است عن قول الله عز و جل لا تدخلوا بیوتا غیر بیوتکم حتی تستأنسوا و تسلموا
علی اهلها قال الاستیناس وقع النعل و التسلیم **دوم** آنکه رد سلام فریضه الهیه است کما اینکه
در این آیه است و اذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن منها او ردوها کما اینکه اثبات میکند هر دو امر مذکور یعنی
تطوع سلام و فریضه بودن رد قول رسول خدا ص در خبر مسائل قال ص السلام تطوع و الرد فریضة بلی رد بجهت
میت اگر در صلوة باشد رد کننده کما اینکه در قول امام باقر ع است در خبر مستدرک قال سألت اباجعفر ع عن الرجل
یدخل المسجد فیسلم و الناس فی الصلوة قال یردون السلام علیه ولیکن مکروه است کما اینکه
در قول امیر ع است در خبر همان کتاب انه قال اقبل رسول الله ص فی اول عمرة فاتاه رجل فسلم علیه و هو
فی الصلوة فلم یرد علیه فلما صلی و انصرف قال این المسلم انی کنت اصلی و انه اتانی
جبرئیل فقال انه امتک ان یردوا السلام فی الصلوة **سیم** آنکه معلوم از آیه مبارکه کفایت مجرد

سلام است مطلقاً در تطوع و در فریضه دلو اینکه جز که علیکم یا علیک است گفته نشود **چهارم** آنکه معلوم از آیه مبارکه است

یک رد از سلام جماعت کافی است مثل سلام یکی از جماعت کما اینکه بنا میکند از او قول امام صادق در خبر دوم وسائل قال اذا مرت

الجماعة بقوم اجزاهم ان یسلم واحد منهم واذا سلم علی القوم وهم جماعة اجزاهم ان

ان یرد واحد منهم **پنجم** آنکه اگر گفته شود که سلام تطوع است کما اینکه در قول رسول دانسته شد پس چگونه ترک رد

معصیت است از رد در غیر اهل خود کما اینکه در امر اول گفته شد نظر بانچه در حصول مقدمه گفته شد از اینکه نهی قرآن دلالت میکند

بر ترک معصیت **جواب** آیه مذکوره با بیان امام صادق در او نص وارد است در اطلاق قول رسول مذکور چنانچه قول میرزا در کراهت

سلام در صلوة نص وارد است در فریضه بود و در مطلقاً در قول رسول که دانسته شد از جهة قول امام صادق است که در حصول مقدمه

دانسته شد کل شیء مطلق حتی یرد فیه نص **ششم** آنکه ملائکه گفتند اکل نمیکنیم آنکه خبر دهی بهای او فرمود از بهای

او بسم الله در اول و الحمد لله در آخر است کما اینکه در قول صادق است در خبر آن کتاب فقالوا لا ناکل حتی تخبرنا ما ثمنه

فقال اذا اکلتم فقولوا باسم الله واذا فرغتم فقولوا الحمد لله قال فالتفت جبرئیل الی اصحابه

وکانوا اربعة ورئیسهم جبرئیل فقال حق لله ان یتخذ هذا خلیلا پس اشکالی بحمد الله والمنة در این نیست

برکت حصول مقدمه از انشاء الله فلما ذهب عن ابراهیم الروع وجاءته البشری یجادلنا فی قوم لوط

ان ابراهیم لحلیم اواه منیب لمز و تنزیل این آیه مبارکه این است پس بیکه رفت از ابراهیم خوف که حادث

شده بود از آمدن رسولان و آمد او را البشری در اسمعیل مجادله نمود ما را در قوم لوط بدرستیکه ابراهیم هر آینه حلیم بسیار دعا کننده انابه

کننده است زیرا که این آیه مبارکه نیز بملاحظه آیات متقدمه و آیات نظایر در قصص انبیا از جمله آیاتی است که تاویل و در تنزیل

است که غیر از تنزیل معنای دیگر ندارد و نیز حجت است از او قول امام و نیز در خبر بحار فجادل ابراهیم عنهم وقال

ان فیها لوطا قال جبرئیل نحن اعلم بمن فیها و نیز قول امام صادق در خبر همان کتاب فقال ابراهیم فیما

جئتم قالوا فی هلاک قوم لوط فقال لهم ان فیها مائة من المؤمنین اتهلکونهم فقال جبرئیل

لا قال خمسین قال لا قال فان کان ثلاثین قال لا قال فان کانوا عشرین قال لا قال فان کانوا

عشرة قال لا قال فان کانوا خمسة قال لا قال فان کانوا واحدا قال لا قال ان فیها لوطا قالوا

نحن اعلم بمن فیها لننجینه واهله الا امرأته کانت من الغابرین ثم مضوا وقال وقال الحسن بن علی
لا اعلم هذا القول الا وهو یستبقهم وهو قول الله یجادلنا فی قوم لوط پس اشکالی در تفسیر مذکور نیست اصلا
ونقص جابی در اینجا چند امر است **اول** آنکه مجادله در آیه مبارکه معاوده است کما اینکه در قول امام صادق ع دانسته شد مناجات
کما اینکه استفاده میشود از قول امام باقر ع در خبر پنجم بحار قال فلما جائت ابراهیم البشارة باسحق فذهب
عنه الروع اقبل یناجی ربه فی قوم لوط ویسأله کشف البلاء عنهم الخ **دوم** آنکه از دو ام
در تفسیر مجادله در آیه مبارکه معلوم شد وجه مناسبت در تعقیب ان ابراهیم لحلیم اواه منیب را بیجادلنا فی قوم
لوط وبعبارة اخری تعریض فرع است از اصل کما اینکه در نظائر دانسته شد در آیات متقدمه **واما تفقهات** آیه
مبارکه این است که معاوده ومناجات وسؤال در کشف بلاء از اهل ایمان مطلوب است کما اینکه دلالت دارد براین اخبار متواتره
وارده در باب دعاء از برای مؤمن بظهر غیب مثل خبر وسائل قال روی ان الله قال لموسی ادعنی علی لسان لم تعصنی
به قال یارب انی لی بذلک قال ادعنی علی لسان غیرک ومثل قول امام باقر ع در خبر آن کتاب قال علیک
بالدعاء لاخوانک بظهر الغیب فانه یهیل الرزق قالها ثلاثا ومثل قول امام صادق ع قال ان دعاء
المؤمن لاخیه بظهر الغیب مستجاب ویدر الرزق ویدفع المکروه **سیم** اگر گفته شود که آیه نحن فیها
ناطق است که مجادله ابراهیم در قوم لوط بوده است واین نطق منافی است با آیه سوره عنکبوت که ناطق است مجادله در خود لوط
بوده است قال ان فیها لوطا قالوا نحن اعلم بمن فیها الخ **ج** خبر مذکور از امام باقر ع شاهد است که مجادله از جمیع
شده است وبعبارة اخری مجادله شده است در کشف بلاء از مؤمنین ولو اینکه مؤمنین منحصر در همان لوط باشد پس اشکالی این دو
آیه مذکوره نیست برکت ائمه هدی ع **س** اگر گفته شود که مجادله باینکه ان فیها لوطا در آیه ثانیه چه معنی دارد با اینکه ملائکه
لابد عالم بودند که در بین قوم لوط خواهد بود کما اینکه جواب ملائکه از این نحن اعلم بمن فیها است **ج** دو وجه
قصه یعنی قال ان فیها لوطا جواب از برای نفی خبر شمول هلاک قوم را کما اینکه واضح است واشکال مذکور در صورت صحیح بودن
آیه است نه آنچه در خبر مذکور است **دوم** آنکه توصیف ابراهیم باوصاف ثلاثه حلیم واواه ومنیب حجت است بر تقویت
هر یک کما اینکه بیان میکند از اخبار متواتره مثل خبر وسائل از امام باقر ع قال من علامات الفقه العلم والحلم والصمت

و نهج البلاغه از امیر ع قال اوّل عوض الحلیم من حلمه انّ النّاس انصاره علی الجاهل وقال ع ان لم تکن
حلیماً فتحلّم فانّه قلّ من تشبّه بقوم الّا اوشک ان یکون منهم و مثل قول امام صادق ع در خبر وسائل کان
امیر المؤمنین ع رجلاً دعّاءً و قول امیر ع در خبر مستدرک من ندم فقد تاب من تاب فقد اناب و الحمد لله
رب العالمین یا ابراهیم اعرض عن هذا انّه قد جاء امر ربّک و انّهم آتیهم عذاب غیر مردود
ظاهر و تنزیل این آیه مبارکه این است ای ابراهیم اعراض کن از این جدال و سؤال از کشف بلا بدرستیکه بتحقیق آمده است امر پروردگار و بدرستیکه
آینده است آنها را عذاب من رد کرده نخواهد شد زیرا که نیز این آیه مبارکه از جمله آیاتی است که تأویل و در تنزیل آنست بملاحظه
آیات متقدمه و آیات تالیه و نظایر او و حجّت است بر او قول امام باقر ع در خبر بحار قال فقال الله یا ابراهیم اعرض عن
هذا انّه قد جاء امر ربّک و انّهم آتیهم عذابی بعد طلوع الشّمس من یومک محتوماً غیر
مردود و پس سزاوار است در تفسیر مذکور اصلاً و نصّاً و در اینجا چند امر است **اوّل** آنکه باید دانست که امر باعراض در آیه مبارکه بعد از
زیاده مجادله بوده است از ابراهیم ع کما اینکه امام باقر ع در خبر بحار فرموده اند فجادل ابراهیم عنهم و قال
انّ فیها لوطاً قال جبرئیل نحن اعلم بمن فیها فزاده ابراهیم فقال جبرئیل یا ابراهیم اعرض عن هذا
انّه قد جاء امر ربّک الآیة **دوم** آنکه اگر گفته شود که خبر مذکور ناطق است که امر باعراض از جبرئیل است و حال
آنکه خبر متقدم ناطق است که امر باعراض از خدای تعالی است که نسخ بنظر میآید جواب گفته میشود که با بودن صدور امر از
جبرئیل هر چند بتعالی کما اینکه در صحیح است نسخ بیش بودن او از خدای تعالی کما اینکه کثیر است نظایر او مثل قول امیر در خبر
احتجاج فامّا قول الله یتوفّی الانفس حین موتها و قوله یتوفّیکم ملک الموت و توفّته رسلنا
الی ان قال و ان فعل امنائه فعله کما قال و ما تشاؤن الّا ان یشاء الله **سوم**
آنکه اگر گفته شود که ابراهیم ع که از جمله اولوا العزم از رسل است چگونه مجادله و مناجات کرد در قوم لوط در کشف بلا از ایشان
و حال آنکه میدانست که بعد از آمدن عذاب و رؤیت باس رد نخواهد شد کما اینکه در آیه سوره مؤمن است فلم یک
ینفعهم ایمانهم لمّا رأوا بأسنا سنّة الله قد خلت فی عباده و خسر هنالک الکافرون
ج گفته میشود عذاب نازل رد میشود بدعاء کما اینکه در قول علی بن حسین ع است یقول انّ الدّعاء یدفع البلاء

النازل ما لم ینزل بمن ایه ناطق است که بأس و عذاب بعد از رؤیت رد باشته نمیشود مگر در قوم یونس کما اینکه در آیهٔ سورهٔ یونس
است فلولا کانت قریة آمنت فنفعها ایمانها الا قوم یونس لمّا آمنوا کشفنا عنهم عذاب
الخزی فی الحیوة الدنیا الخ و نیز در بیان امام صادق ع است یقول ما ردّ الله العذاب من قوم قد اظلّهم
الا قوم یونس فقلت اکان قد اظلّهم فقال نعم حتّی نالوه باکفّهم قلت کیف کان ذلک
قال کان فی العلم المثبت عند الله عزّ و جلّ الذی لم یطّلع علیه احدٌ انّه سیصرفه عنهم پس اینکه
نیست برکت ائمهٔ هدی ع والحمد لله ربّ العالمین ولمّا جاءت رسلنا لوطا سیء بهم وضاق بهم
ذرعا وقال هذا یوم عصیب ظاهر و تنزیل این آیهٔ مبارکه این است چنانکه آمد رسل ما لوط را یعنی ملائکه اربعه
که در آیهٔ متقدّمه دانسته شد غمگین گردیده شد بآن و تنگ شد بایشان سینهٔ لوط و گفت این روزی است دشوار زیرا که این آیه
لاحقه آیه‌ای است که تأویل او در تنزیل او است بلحاظ آیات متقدّمه و آیات نظائر او و تصدیق میکند این را آیهٔ سورهٔ عنکبوت ولمّا
ان جاءت رسلنا لوطا سیء بهم وضاق بهم ذرعا الخ پس اینکه نیست در تفسیر آیهٔ مبارکه مگر در اینجا
چند امر است **اول** آنکه لوط پسر خالهٔ ابرهیم ع بوده است و ساره زن ابرهیم ع خواهر لوط بوده است کما اینکه امام
باقر ع در خبر پنجم بحار فرموده اند قال ع انّ لوطا الی ان قال وکان لوط ابن خالة ابراهیم وکانت
امرأة ابراهیم سارة اخت لوط الخ **دوم** آنکه لوط ع سی سال اکث بود در قوم خود و وارد بر آن قوم شد
از آنها نبود و عشیره ای برای آن بود در آن قوم کما اینکه امام باقر ع در خبر پنجم بحار فرموده اند قال ع و انّ لوطا
لبث فیهم ثلاثین سنة وانّما کان نازلا علیهم ولم یکن منهم ولا عشیرة له منهم
ولا قوم الخ **سیم** آنکه لوط و ابرهیم هر دو نبی مرسل بودند کما اینکه در خبر پنجم بحار است از امام باقر ع قال ع و
کان لوط و ابراهیم نبیّین مرسلین منذرین و گذشت که لوط در تحت شریعت ابرهیم بود پس اگر گفته
شود که این خبر ناطق است باینکه لوط نبی مرسل بوده است و حال آنکه خبر سابق از امام باقر ع نیز ناطق است که مبعوث نشد بسوی
احدی قال ع ونبیّ یری فی النوم ویسمع الصوت ولا یعاینه فی الیقظة ولم یبعث الی
احد وعلیه امام مثل ما کان ابراهیم علی لوط ج تصدیق میکند خبر اول آیهٔ سورهٔ صافات

وان لوطا لمن المرسلين وخبر دوم محکم نيست زيرا که مثال مذکور در او محتمل است مثل عليه السلام باشد نه مثال نبي
يرى في النوم الخ حاصل اين است که خبر اول محکم وخبر ثانی متشابه است **چهارم** آنکه لوط مرد سخی کريم بود و اقراء
ضيف مينمود و قوم آن نهی ميکردند از آنها چنانکه امام باقر فرمودند در خبر پنجم کما قال وكان لوط رجلا
كريما يقري الضيف اذا نزل به ويحذرهم قومه قال فلما رأى قوم لوط ذلك منه قالوا
له انا ننهاك عن العالمين لا تقر ضيفا ينزل بك ان فعلت فضحنا ضيفك الذي
ينزل بك واخزيناك فكان لوط اذا نزل به الضيف كتم امره مخافة ان يفضحه قومه
وذلك انه لم يكن للوط عشيرة الخ وقوم لوط بخيل بودند بر طعام چنانکه نيز آنحضرت فرموده اند قال
ان رسول الله سأل جبرئيل كيف كان مهلك قوم لوط فقال ان قوم لوط كانوا
اهل قرية لا يتنظفون من الغائط ولا يتطهرون من الجنابة بخلاء اشحاء على
الطعام الخ وبخل قوم لوط انجاميد آنها را بدرديکه دواء نبود از برای آنها چنانکه در خبر پنجم مذکور است قال قلت
لابي جعفر كان رسول الله يتعوذ من البخل فقال نعم يا ابا محمد في كل صباح ومساء
ونحن نتعوذ بالله من البخل الله يقول ومن يوق شح نفسه فاولئك هم المفلحون
وساخبرك عن عاقبة البخل ان قوم لوط كانوا اهل قرية اشحاء على الطعام فاعقبهم
البخل داء لا دواء له في فروجهم فقلت وما اعقبهم فقال ان قرية قوم لوط كانت
على طريق السيارة الى الشام ومصر فكانت السيارة تنزل بهم فيضيفونهم فلما
كثر ذلك عليهم ضاقوا بذلك ذرعا بخلا ولوما فدعاهم البخل الى ان كانوا اذا
نزل بهم الضيف فضحوه من غير شهوة بهم الى ذلك وانما كانوا يفعلون ذلك
بالضيف حتى ينكل النازل عنهم فشاع امرهم في القرى وحذرهم النازلة
فاورثهم البخل بلاء لا يستطيعون دفعه عن انفسهم من غير شهوة لهم الى
ذلك حتى صاروا يطلبونه من الرجال في البلاد ويعطونهم عليه الجعل ثم قال

فَاَیُّ دَاءٍ اَدْوَی مِنَ الْبُخْلِ وَ لَا اَضَرُّ عَاقِبَةً وَ لَا اَفْحَشُ عِنْدَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ الخ نتیجه آنکه
سائه لوط و ضیق شدن صدر آن در آیه ما نحن فیها از جهة خبر دادن املاک اربعه متقدمه بوده است بهلاک قوم و قریه کما اینکه آیات
در این آخر آیه مبارکه هٰذَا یَوْمٌ عَصِیْبٌ و نیز تصدیق میکند او را آیه سوره عنکبوت اِنَّا مُنْزِلُوْنَ عَلٰی اَهْلِ الْقَرْیَةِ
رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا کَانُوْا یَفْسُقُوْنَ و کذا آیه دیگر در این سوره وَلَمَّا اَنْ جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوْطًا سِیْءَ
بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالُوْا لَا تَخَفْ وَ لَا تَحْزَنْ اِنَّا مُنَجُّوْكَ وَاَهْلَكَ اِلَّا امْرَاَتَكَ
كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِیْنَ و از این بیان معلوم شد که منشأ ضیق صدر لوط نه از جهة دعوت ملائکه اربعه بوده بمنزل
و نه است آن بر این دعوت نظر بفضاحت و شرارت آن قوم بوده کما اینکه در قول امام صادق ع است در خبر بحار قال
اِنَّ اللهَ بَعَثَ اَرْبَعَةَ اَمْلَاكٍ فِیْ اِهْلَاكِ قَوْمِ لُوْطٍ جَبْرَئِیْلَ وَمِیْكَائِیْلَ وَاِسْرَافِیْلَ وَكَرُوْبِیْلَ
فَاَتَوْا لُوْطًا وَهُوَ فِیْ زِرَاعَةٍ قُرْبَ الْقَرْیَةِ فَسَلَّمُوْا عَلَیْهِ وَهُمْ مُعْتَمُّوْنَ فَلَمَّا رَاٰهُمْ رَاٰی هَیْئَةً
حَسَنَةً عَلَیْهِمْ ثِیَابٌ بِیْضٌ وعمائم بیض فَقَالَ لَهُمُ الْمَنْزِلَ عَلَیْهِمْ فَقَالُوْا نَعَمْ فَتَقَدَّمَهُمْ وَمَشَوْا
خَلْفَهُ فَنَدِمَ عَلٰی عَرْضِهِ الْمَنْزِلَ عَلَیْهِمْ فَقَالَ اَیُّ شَیْءٍ صَنَعْتُ اٰتِیْ بِهِمْ قَوْمِیْ وَاَنَا اَعْرِفُهُمْ
فَالْتَفَتَ اِلَیْهِمْ فَقَالَ اِنَّكُمْ لَتَاْتُوْنَ شِرَارًا مِنْ خَلْقِ اللهِ الخ وَجَاءَهُ قَوْمُهُ یُهْرَعُوْنَ
اِلَیْهِ وَمِنْ قَبْلُ كَانُوْا یَعْمَلُوْنَ السَّیِّئَاتِ قَالَ یَا قَوْمِ هٰؤُلَاءِ بَنَاتِیْ هُنَّ اَطْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُوا اللهَ
وَلَا تُخْزُوْنِ فِیْ ضَیْفِیْ اَلَیْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِیْدٌ ظاهر تنزیل این آیه مبارکه این است و آمدند لوط را قوم
آن سرعت میشمودند بسوی آن و از پیش عمل میکردند اعمال بد را گفت لوط ای قوم من اینها دختران من باشند پاکیزه
تر است از برای شما پس بپرهیزید خدا را و رسوا مکنید مرا در مهمان خود آیا نیست از شما یک مرد رشید
زیرا که این آیه مبارکه بملاحظه آیات سابقه و لاحقه و آیات نظائر او از جمله آیاتی است که تأویل او در تنزیل آیت
که غیر از تنزیل معنای دیگر ندارد و تصدیق میکند این را دلیل خبر متقدم قال فَالْتَفَتَ اِلَیْهِمْ فَقَالَ اِنَّكُمْ
لَتَاْتُوْنَ شِرَارًا مِنْ خَلْقِ اللهِ فَقَالَ جَبْرَئِیْلُ لَا تَعْجَلْ عَلَیْهِمْ حَتّٰی یَشْهَدَ عَلَیْهِمْ ثَلٰثَ
مَرَّاتٍ فَقَالَ جَبْرَئِیْلُ هٰذِهِ وَاحِدَةٌ ثُمَّ مَشٰی سَاعَةً ثُمَّ الْتَفَتَ اِلَیْهِمْ فَقَالَ اِنَّكُمْ لَتَاْتُوْنَ

شرار من خلق الله فقال جبرئيل هذه اثنتان ثم مشى فلما بلغ باب المدينة التمست اليهم فقال
اليهم فقال انكم لتأتون شرارا من خلق الله فقال جبرئيل هذه الثالثة ثم دخل ودخلوا
معه حتى دخل منزله فلما رآهم امرأته رأت هيئة حسنة فصعدت فوق السطح فصفقت
فلم يسمعوا فدخنت فلما رأوا الدخان اقبلوا يهرعون حتى جاؤا الى الباب فنزلت المرئة
فقالت عنده قوم ما رأيت قوما قط احسن هيئة منهم فجاؤا الى الباب ليدخلوا فلما
رآهم لوط قام اليهم فقال لهم يا قوم اتقوا الله ولا تخزون في ضيفي أليس منكم رجل
رشيد وقال هؤلاء بناتي اطهر لكم فدعاهم الى الحلال فقالوا ما لنا في بناتك من حق
وانك لتعلم ما نريد پس اشکالی در تفسیر مذکور نیست بی دریغا چند امر است **اول** آنکه عمل سیئات قوم لوط عبارت
بود از کشف رجال از رجال و نساء از نساء بتعلیم ابلیس کما اینکه امام باقر در خبر پنجم بحار فرموده اند قال كان قوم
لوط افضل قوم خلقهم الله عز وجل فطلبهم ابليس لعنه الله الطلب الشديد وكان
من فضلهم وخيرهم انهم اذا خرجوا الى العمل خرجوا باجمعهم وتبقى النساء خلفهم
فلما حسدهم ابليس لعبادتهم كانوا اذا رجعوا خرب ابليس ما يعملون فقال بعضهم لبعض
تعالوا نرصد هذا الذي يخرب متاعنا فرصدوه فاذا هو غلام احسن ما يكون من
الغلمان فقالوا انت الذي تخرب متاعنا فقال نعم مرة بعد مرة واجتمع رأيهم ان
ان يقتلوه فبيتوه عند رجل فلما كان الليل صاح فقال ما لك فقال كان ابي ينومني
على بطنه فقال نعم ضم على بطني قال فلم يزل بذلك الرجل حتى علمه ان يعمل بنفسه فاولا
علمه ابليس والثانية علمه هو ثم انسل ففر منهم فاصبحوا فجعل الرجل يخبر بما فعل
بالغلام ويعجبهم منه شيء لا يعرفونه فوضعوا ايديهم فيه حتى اكتفى الرجال بعضهم
ببعض ثم جعلوا يرصدون مار الطريق فيفعلون بهم حتى ترك مدينتهم الناس
ثم تركوا نساءهم فاقبلوا على الغلمان فلما رأى ابليس لعنه الله انه قد احكم امره في الرجال

جاء الی النساء فصیّر نفسه امرأة ثم قال ان رجالکم یفعلون بعضهم ببعض فلن نعم لذ
دا ابنا ذلک وکل ذلک یعظهم لوط ویوصیهم وابلیس یغویهم حتی استکفت النساء بالنساء
الخ **دوم** آنکه عرضه داشتن لوط دختران خود را بر قوم شرار خود عرضه بتزویج بوده است نه بدون تزویج کما اینکه امام صادق
در خبر پنجم بحار فرموده فی قول لوط هؤلاء بناتی هن اطهر لکم قال عرض علیهم التزویج و بعبارة اخری
لوط دعوت نمود آنها را بسوی حلال نه حرام کما اینکه در قول امام صادق است در خبر پنجم بحار قال فلما راهم لوط قام
الیهم فقال یا قوم اتقوا الله ولا تخزون فی ضیفی الیس منکم رجل رشید وقال هؤلاء بناتی
هن اطهر لکم فدعاهم الی الحلال الخ **سیم** آنکه خبر مذکور در امر متقدم ناطق است که در آیه تحریف
شده است از دو جهت یکی مقدم بودن یا قوم بر قضیه اتقوا الله الخ بر هؤلاء بناتی دیگری مؤخر بودن هؤلاء بناتی
هن اطهر لکم از قضیه یا قوم الخ بر آنچه در مصحف است که محل نظر و تامل است و لذا اینجا معلوم شد که قرائت مشهوره که مخالف
این اصل و نص است باید طرح شود و از این غفلت از این نکته از سابقین ولاحقین از مفسرین و قراء و لذا عجب است و بحمد الله رب
العالمین در واضح است که آیه چنانچه در خبر مذکور است در کمال فصاحت است یا قوم اتقوا الله ولا تخزون فی ضیفی
الیس منکم رجل رشید هؤلاء بناتی هن اطهر لکم و باید دانست که قول لوط هؤلاء ضیفی جواب است از
از قول قوم که گفتند بعد از نظر بسوی ملائک اربعه داخل شدی در عمل ما کما اینکه در قول امام است قرئت فلما نظروا الی
الغلمان فی منزل لوط قالوا یا لوط فقد دخلت فی عملنا فقال هؤلاء ضیفی الخ **چهارم** آنکه
یهرعون بفتح راء در آیه نحن فیه ممکن است بمقتضای آیه قل لئن اجتمعت الانس والجن الخ بکسر راء است
کما اینکه معلوم است از خبر مذکور فاقبلوا یهرعون پس فتح در آیه از جهت حوادث ناقلین است و لذا اینجا معلوم شد که در جمهور
قاموس قال وفی التنزیل یهرعون الیه بتصریح این عبارت و امرع اسرع **و اما تفقهات**
اول آنکه وطی زن جایز است کما اینکه معلوم است از آیه و دو روایت متقدمه یکی عرض علیهم التزویج
یکی فدعاهم الی الحلال پس اگر گفته شود این آیه و دو روایت معارض است با آیه دیگر و روایات دیگر مثل قول امیر
در خبر ... سال رجل امیر المؤمنین أتؤتی النساء فی ادبارهن فقال سفلت سفل الله بک

ما سمعت الله انا تأتون الفاحشة ما سبقكم بها من احد من العالمين و قول رسول الله در خبر وسائل
محاش النساء على امتي حرام حاصل آنكه آيت مثل و ايات متعارضه است ج آنكه در خبر اول دو شاهد است كه تمسك
امير بآيه از جهة تقيه است شاهد اول آنكه توبيخ و دعوت نمودن بر سائل قبل از جواب دليل است كه سائل از ناس عامه بوده است
شاهد دوم آنكه بودن مصداق مورد آيه در رجال و مسلك امير با ارزى نساء دليل است كه تمسك بآيه بطبق قول ناس عامه است
از حرمت اتيان بطبق مورد الا مناسبت نيست بين سؤال در اتيان نساء و تمسك بآيه در خصوص اتيان رجال و اگر خواسته باشی بگو اين آيه
متشابه است كه بايد رد شود بآيه محكم فيها كه تصديق ميكند او را آيه انكم لتأتون الرجال شهوة من دون النساء
كما اينكه در قول امام صادق است در خبر وسائل قال سمعت ابا عبد الله و ذكر عنده اتيان النساء في ادبارهن
فقال ما اعلم آية في القرآن احلت ذلك الا واحدة انكم لتأتون الرجال شهوة من دون
النساء الآية و نيز تصديق ميكند آيه محكم فيها را آيه نساؤكم حرث لكم فأتوا حرثكم انى شئتم كما اينكه در تفسير امام صادق
عليه السلام است قال سألت ابا عبد الله عن اتيان النساء في اعجازهن قال لا بأس به ثم تلا هذه
الآية نساؤكم حرث لكم فأتوا حرثكم انى شئتم قال حيث شاء مثل آيه محكم فيها كه نيز در تفسير امام ثامن است در خبر
ابن كاتب قال سألت ابا الحسن الرضا عن اتيان الرجل المرأة من خلفها فقال احلتها آية من
كتاب الله قال لوط هؤلاء بناتي اطهر لكم وقد علم انهم لا يريدون الفرج و از اين بيان مختصر معلوم شد كه
تعارضي بين آيات مذكوره نيست بسكه غير ممكن بود او بآيه ولو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافا كثيرا
و بآيه قرآنا عربيا غير ذي عوج لعلهم يتقون و اما خبر محاش النساء على امتي حرام كه مروى است از امام [illegible]
مثل خبر ديگر اهل عصمت در وسائل نيز قال رسول الله محاش نساء امتي على رجال امتي حرام كه مخالف است
با آيات مذكوره و بايد طرح نمود كه زخرف است يا حمل است كما اينكه در اصول تحقيق دانسته شد بلكه گفته صدور اين اخبار از ائمه هدى
لاجل ضرورت تقيه است كما اينكه در قول امير دانسته شد و از اينجا صدور بعض اخبار از اهل عصمت واضح شد مثل قول امام صادق
در خبر وسائل قال سألته عن الرجل يأتي اهله في دبرها فكره ذلك و قال و اياكم و محاش النساء
قال انما معنى نساؤكم حرث لكم فأتوا حرثكم انى شئتم اي ساعة شئتم و مثل قول ديگر آن حضرت در خبر

آن کتاب قال فی قوله تعالی فأتوا حرثکم انّی شئتم ای متی شئتم فی الفرج والدلیل علی قوله فی الفرج قوله تعالی نساؤکم حرث لکم فالحرث الزرع فی الفرج فی موضع الدم داکر خواسته باشی بگو که این خبار تفقهات
با هذا کتابنا ینطق دعوی ذکر آیه که دانسته شد مطابق است با هذا کتابنا ینطق دنیز گذشت در اصول متقدمه که ینطق
او از جمله محرفات منافقین است پس باید آنچه موافق است طرح شود که ارشاد در خلاف آن است **سیم** اگر گفته شود که جواز
اتیان نساء در دبر مخالف است با امر باتیان نساء از جائیکه امر فرموده است خدا تعالی در آیه فأتوهنّ من حیث امرکم الله
واتیان در دبر مأمور به نیست **ج** اولاً آنکه اتیان در دبر مأمور به است مثل اتیان در قبل چنانکه در تفسیر آیه فأتوا حرثکم انّی
شئتم مدلل شد ونیز معلوم است از قول امام صادق ع در خبر وسائل که دبر یکی از دو مأتی است قال سألت ابا عبد الله
عن رجل یأتی اهله من خلفها قال هو احد المأتیین فیه الغسل وثانیاً آنکه آیه مذکوره مخصوص است بصورت
طلب ولد چنانکه در قول امام صادق ع است در خبر وسائل قال سألت ابا عبد الله عن الرجل یأتی المرأة
فی دبرها قال لا بأس اذا رضیت قلت فاین قول الله عزّ وجلّ فأتوهنّ من حیث
امرکم الله قال ان الله عزّ وجلّ یقول نساؤکم حرث لکم فأتوا حرثکم انّی شئتم زیرا که اکلی در مسئله
نیست برکت ائمه هدی ع **دوم** آنکه اتیان نساء در دبر خالی از کراهت نیست از جهت آنکه در او اذیت نساء است چنانکه
معلوم است از قول امام صادق ع در خبر وسائل قال سألته عن اتیان النساء فی اعجازهنّ قال هی
لعبتک فلا تؤذها وقول امام ثامن ع در خبر ابن کتاب سألت عمن اتی جاریته فی دبرها والمرأة
لعبة فلا تؤذی هی حرث کما قال الله عزّ وجلّ **سیم** آنکه اگر گفته شود که اطهریت بنات از غلمان
در آیه هنّ اطهر دلالت دارد بر طهارت اتیان غلمان وحال آنکه اتیان غلمان طهارت ندارد **ج** آنکه کلمه اطهر در آیه هنّ اطهر
از جمله متشابهات است از جهت صدق معنی متشابه براو که معنای او متعدد باشد چنانکه در اصول خمسه دانسته شد زیرا که اشکال
مذکور در صورتیست که اطهریت بنات در نزد لوط باشد واما اگر اطهریت در نزد قوم باشد که اتیان غلمان را طاهر میدانستند
اشکالی باقی نخواهد ماند که باید رد شود تشابه آیه هنّ اطهر از جهت رد آیات مسموعه در حرمت اتیان غلمان وبعبارة اخری
این کلمه نظر بحال قوم سوق داده شده است تصدیق کنند او را نظر آیه هنّ اطهر آیه انّا فتحنا لک فتحا

لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تأخر که مراد غفران ذنب است در نزد مشرکین کما اینکه امام ثامن علیه السلام فرموده
در خبر صافی انه سئل عن هذه الآیة فقال لم یکن احد عند مشرکی العرب اعظم ذنبا من رسول الله
لانهم کانوا یعبدون من دون الله ثلاثمائة وستین صنما فلما جاءهم بالدعوة الی کلمة
الاخلاص کبر ذلک علیهم وعظم قالوا اجعل الآلهة الها واحدا الی قوله الا اختلاق فلما فتح الله
تعالی علی نبیه مکة قال له یا محمد انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک
وما تأخر عند مشرکی مکة بدعائک الی توحید الله فیما تقدم وما تأخر الخ پس اشکالی در این نیست
والحمد لله رب العالمین ونیز کلمهٔ اطهر در آیه متشابه است از جهت اطهر بودن دختران لوط از زنهای قوم لوط که در آنها اشکال
نیز اشکالی نیست در کلمهٔ اطهر حاصل این است که آیات متقدمه در حرمت اتیان غلمان محکمه است وکلمهٔ اطهر متشابه است که در جهت رد
او بر محکمات کما اینکه در اصول مقدمه دانسته شد قالوا لقد علمت ما لنا فی بناتک من حق وانک لتعلم ما
نرید ظاهر و تنزیل این آیهٔ مبارکه این است که گفتند قوم لوط هر آینه تحقیق دانسته نیست از برای ما در دختران تو از حقی و بدرستیکه تو هر آینه
میدانی آنچه را اراده میکنیم زیرا که این آیهٔ مبارکه بملاحظهٔ آیات متقدمه و آیات متاخره او و آیات نظائر او از جمله آیاتی است که
تاویل او در تنزیل است ونیز حجت است بر این تفسیر قول امام صادق علیه السلام در خبر پنجم بحار در قال هؤلاء بناتی هن اطهر لکم
فدعاهم الی الحلال فقالوا ما لنا فی بناتک من حق وانک لتعلم ما نرید زیرا که اکتفاء نمودن بذکر
آیه بدون اضافه کردن چیزی دلیل است بر اینکه غیر از تنزیل معنائی دیگر ندارد پس اشکالی در تفسیر مذکور نیست اصلاً و نقلاً بلی در اینجا چند
امر است **اول** آنکه خبر مذکور ناطق است که لقد علمت در آیهٔ مبارکه از جهت حوادث شنیع است با اضافه محل نظر است زیرا که
از جهت که از علم که حاجت باضافت نداده لوط نبی مرسل و کذا حجت است بر این امر قول امام باقر علیه السلام در خبر پنجم کتاب ثم عرض علیهم
بناته نکاحا قالوا ما لنا فی بناتک من حق وانک لتعلم ما نرید پس قرائت مشهوره بین اوائل واواخر
از مفسرین و قراء که مخالف است با این اصل و نقض باید طرح شود **دوم** آنکه اگر گفته شود با علم لوط باینکه قوم خود اراده ندارند
مگر غلمان را چنانچه آیهٔ مبارکه ناطق است چگونه عرضه داشت بر آن قوم تزویج بنات خود را بلکه مقتضای نظر و تامل بی وجه بودن
این عرضه است خصوصاً با ملاحظهٔ مبارکه قوم شأنه خود شان را کما اینکه ... بر من شد **جواب** عرضهٔ بنات بر قوم بلا وجه است که

در بیانات راجعه بآیهٔ متقدّمة الذکر

مقصود نکاح قبل ایشان باشد و امّا اگر مقصود نکاح دختران ایشان باشد با آنکه این امر معمول و متعارف بوده است بین القوم و عرضه بنات
اعلام نکاح دختر باشد و صحیح است عرضه با وجه خواهد شد و بعبارة اخری اگر تنبیه لوطی دختر نساء از قبل لوط باشد بعرضه بنات خود چه
در محل خواهد شد **سیّم** آنکه اگر گفته شود عرضه بنات لوط بر قوم و حال آنکه غیر مسلم بودند کما اینکه در آیه ذاریات است فما وجدنا
فیها غیر بیتٍ من المسلمین و نیز در خبر سابق از امام صادق ع دانسته شد چگونه است و بعبارة اخری نکاح دادن
مؤمنات را بکفار چگونه صحیح است **ج** خود آیه مبارکه بیّنه و برهان است بر رخصه نکاح کفار مؤمنات در شریعه ابراهیم
که لوط در تحت او بوده است مثل عکس یعنی نکاح نمودن مؤمنین کافرات را مثل نکاح نوح و لوط کما اینکه در آیه سوره
تحریم است ضَرَبَ اللهُ مَثَلاً لِلَّذِینَ کَفَرُوا امْرَأَةَ نُوحٍ وَامْرَأَةَ لُوطٍ کَانَتَا تَحْتَ عَبْدَیْنِ مِنْ عِبَادِنَا
صَالِحَیْنِ الخ و این امر یعنی بودن رخصه در نکاح کفار در مؤمنات مخصوص باسلام و شریعت محمد بن عبد الله ع نیست کما
اینکه فرموده‌اند در خبر مستدرک اِنَّا نَرِثُهُمْ وَلَا یَرِثُونَا کَمَا اِنَّا نَنْکِحُ فِیهِمْ وَلَا یَنْکِحُونَ فِینَا که معنی قول رسول الله
است در خبر آن کتاب اَلْاِسْلَامُ یَعْلُوا وَلَا یُعْلٰی عَلَیْهِ نَحْنُ نَرِثُهُمْ وَلَا یَرِثُونَ پس اشکالی در آیه مبارکه
نیست **وامّا تفقهات** راجعه بآیه مبارکه **اوّل** آنکه نکاح کفار حرام است در شریعه احمدیه کما اینکه معلوم
شد در خبر اَلْاِسْلَامُ یَعْلُوا وَلَا یُعْلٰی عَلَیْهِ و نیز حجه است برآن آیه وَلَا تُنْکِحُوا الْمُشْرِکِینَ حَتّٰی یُؤْمِنُوا و کذا
در اصول ماضیه که نهی در قرآن دلالت دارد بر ترک معصیت کما اینکه گذشت در تفاسیر متقدمه از امام ع بر که کفر اعظم قدم
از شرک است و فرقی نیست در حرمت النکاح کافر من دائم و متعه از جهة آیه گذشته مذکوره از جهة تفریع در اصل در قول اسکتوا
اَبْهِمُوا مَا اَبْهَمَهُ اللهُ و قول صادق ع کُلُّ شَیْءٍ مُطْلَقٌ حَتّٰی یَرِدَ فِیهِ نَصٌّ و مثل النکاح کفار است در حرمت
نکاح کافرات کما اینکه در قول امام ع فرموده است در خبر وسائل قَالَ اِنَّ الَّذِی حَرَّمَ اللهُ اِلٰی اَنْ قَالَ وَتَزْوِیجُ
الْکَافِرَةِ مثل آیه وَلَا تُمْسِکُوا بِعِصَمِ الْکَوَافِرِ فحاصل النکاح و نکاح کفار و کافرات مطلقا حرام است **دوّم** اگر یکی
از زوجین کافرین با مشرکین اسلام اختیار نماید نکاح آنها تا انقضاء عده است پس اگر دیگری قبل از انقضاء عده اسلام
اختیار کند نکاح آنها باقی است والا جدا میشود زن از مرد کما اینکه امام صادق ع در خبر وسائل فرموده‌اند قَالَ
سَأَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللهِ عَنْ رَجُلٍ مَجُوسِیٍّ اَوْ مُشْرِکٍ مِنْ غَیْرِ اَهْلِ الْکِتَابِ کَانَتْ تَحْتَهُ امْرَأَةٌ

فاسلم او اسلمت قال ینتظر بذلک انقضاء عدتها فان هو اسلم او اسلمت قبل ان ینقضی
عدتها فهما علی نکاحهما الاول وان هو او هی لم یسلم حتی ینقضی العدة فقد بانت منه وبقیه کلام
مقام موکول بغیر این مکان است والحمد لله رب العالمین قال لو ان لی بکم قوة او آوی الی رکن شدید قالوا
یا لوط انا رسل ربک لن یصلوا الیک فاسر باهلک بقطع من اللیل ولا یلتفت منکم
احد الا امرأتک انها مصیبها ما اصابهم ان موعدهم الصبح الیس الصبح بقریب
ظاهر و تنزیل این آیه مبارکه این است گفت لوط کاش بود بتحقیق از برای من قوتی بشما یا جا میگرفتم بسوی رکن محکم گفتند رسل ای لوط بتحقیق
ما رسولان پروردگار توئیم نمیرسند بسوی تو ابدا پس ببر اهل خود در پاره از شب والتفات نکند از شما احدی مگر زن تو
بتحقیق رسد بایشان چنین است رساننده است او را آنچه رساننده است قوم را بدرستیکه زمان وعده ایشان صبح است آیا نیست صبح نزدیک
زیراکه این آیات نیز از جمله آیاتی است که شده اند معانی او را اعلام و جلیل خصوصا بملاحظه آیات متقدمه و متاخره و آیات نظایر او
ونیز حجت است براین تفسیر قول امام باقر ع در خبر پنجم بحار که اگر میدانست لوط چه کس است در حجره هرآینه میدانست که منصورست و مستغنی است
از قوه و رکن محکم دیگر چه قوه و رکن محکم بالاتر است از جبرئیل قال ع رحم الله لوطا لو یدری من معه فی الحجرة
لعلم انه منصور حین یقول لو ان لی بکم قوة او آوی الی رکن شدید ای رکن اشد من جبرئیل
معه فی الحجرة الخ و قول امام صادق ع در خبر آن کتاب قال ع لهم لو ان لی بکم قوة او آوی الی رکن شدید
قال فقال جبرئیل لو تعلم ای قوة له فکاثروه حتی دخلوا البیت فصاح جبرئیل یا لوط
انا رسل ربک لن یصلوا الیک فاسر باهلک بقطع من اللیل و قول حضرت ع در خبر آن کتاب فقال
جبرئیل للوط اسر باهلک بقطع من اللیل واخرج من بینهم انت وولدک ولا یلتفت منکم
احد الا امرأتک انه مصیبها ما اصابهم پس بملاحظه در تفسیر مذکور نیست جلالت خصوصاتی در اینجا چند امر دانسته
شود **اول** آنکه تفسیر شده است در قول امام صادق ع در خبر پنجم بحار قوه در آیه بقوه قائم و رکن شدید باصحاب آن حضرت
که سیصد و سیزده نفر است قال ع فی قول الله لو ان لی بکم قوة او آوی الی رکن شدید قوة
القائم والرکن الشدید ثلاثمائة وثلاثة عشر اصحابه و واضح است که این تمنی صحیح نیست مگر بهم رسانیدن لوط بقائم و اصحاب آن

و الامتی آن دو مستور و مستقل میشود بمین خبر امام صادق ع بسته و برهان است بر علم آن با اینکه کلام اہل عصمت بی ثمره و فائده
نشود **دوم** آنکه تنزیل آیه بقطع من اللیل مظلماً است کما اینکه در قرائت امیر ع است که تنزیل است کما اینکه در قول امام
صادق است در خبر صحیح بحار فی قول الله انا رسل ربک لن یصلوا الیک فاسر باهلک بقطع من اللیل
مظلماً قال ابو عبد الله ع وهکذا قرأنا امیر المؤمنین ع **سیم** آنکه مراد از اہل در آیه مبارکه بنات است کما اینکه
در قول امام ع و قرائت در خبر صحیح بحار فقال لهم لوط یا رسل ربی بما امرکم ربی فیهم قالوا امرنا ان
ناخذهم بالسحر قال فلی الیکم حاجة قالوا و ما حاجتک قال تأخذهم الساعة قالوا
یا لوط ان موعدهم الصبح الیس الصبح بقریب لمن یرید ان یأخذ فخذ انت بناتک
وامض ودع امرأتک الخ و فقره ان موعدهم الصبح الخ جواب است از سؤال لوط ع در تعجیل عذاب
چهارم آنکه اگر گفته شود که آیه سورة الحجر در قصه لوط فاسر بقطع من اللیل واتبع ادبارهم و
لا یلتفت منکم احد وامضوا حیث تؤمرون تصدیق میکند که آیه بحن فیها بدون مظلماً است
ج قرائت امیر ع که تنزیل است در آیه بحن فیها تصدیق میکند که آیه مذکوره بدون مظلماً از حوادث منافقین است
مثل آیه بحن فیها پس تصدیق میکند آیه مذکوره بآیه بحن فیها است کما اینکه در اصول مقدمه دانسته شد چنانکه در اصول ماضیه بیان شد
پنجم آنکه اگر گفته شود که وعده گاه عذاب صبح بودن در آیه مبارکه منافات دارد با قول امام ع و قرائت در خبر سابق الذکر که ملائکه
گفتند مأموریم اخذ نمائیم آن قوم را در سحر قالوا امرنا ان ناخذهم بالسحر و خبر دیگر از آنحضرت حتی اذا کان
السحر نزل الیها جبرئیل فادخل جناحه تحتها حتی اذا استعلت قلبها علیهم ورمی
جدران المدینة بحجارة من سجیل تصدیق میکند بمثال مذکور از قول امام ع و قرائت در خبر صحیح بحار در اینکه نزول
عذاب طلوع فجر بوده قال فلما انتصف اللیل سار لوط ببناته وتولت امرأته مدبرة فانقطعت
الی قومها تسعی بلوط وتخبرهم ان لوطا قد سار ببناته وانی نودیت من تلقاء العرش
لما طلع الفجر یا جبرئیل حق القول من الله بحتم عذاب قوم لوط الخ و واضح است که سحر بین و
متفارق است با صبح که جمع آمده شاید و تصدیق میکند خبر سحر را آیه سوره قمر کذبت قوم لوط بالنذر انا

أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا إِلَّا آلَ لُوطٍ نَجَّيْنَاهُمْ بِسَحَرٍ الخ کما اینکه تصدیق میکند آیه ما نحن فیها را آیه سوره
حجر در قصه لوط وَقَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَٰلِكَ الْأَمْرَ أَنَّ دَابِرَ هَٰؤُلَاءِ مَقْطُوعٌ مُصْبِحِينَ حج باید دانست که صبح عبارة
اخری است از فجر کما اینکه امام باقر در صلوة رسول خدا در خبر وسائل فرموده اند قَالَ كَانَ يُصَلِّي رَكْعَتَيِ الصُّبْحِ
وَهِيَ الْفَجْرُ إِذَا اعْتَرَضَ الْفَجْرُ وَأَضَاءَ حَسَنًا فجر دو فجر است فجر کاذب و صادق کما اینکه در خبر وسائل است
قَالَ وَرُوِيَ أَنَّ وَقْتَ الْغَدَاةِ إِذَا اعْتَرَضَ الْفَجْرُ فَأَضَاءَ حَسَنًا وَأَمَّا الْفَجْرُ الَّذِي يُشْبِهُ
ذَنَبَ السِّرْحَانِ فَذَاكَ الْفَجْرُ الْكَاذِبُ وَالْفَجْرُ الصَّادِقُ هُوَ الْمُعْتَرِضُ كَالْقَبَاطِيِّ و در این مقام
که صادق شد اطلاق صبح بر فجر کاذب که داخل در سحر است خلاف بین آیات و روایات مرتفع خواهد شد و تصدیق
میکند این بیان را قول رسل در خبر متقدم در یکی قرار دادن سحر و صبح را فَقَالَ لَهُمْ لُوطٌ يَا رُسُلَ رَبِّي بِمَا أَمَرَكُمْ
رَبُّهُمْ قَالُوا أَمَرَنَا أَنْ نَأْخُذَهُمْ بِالسَّحَرِ قَالَ فَلِي إِلَيْكُمْ حَاجَةٌ قَالُوا وَمَا حَاجَتُكَ قَالَ
تَأْخُذُونَهُمُ السَّاعَةَ قَالُوا يَا لُوطُ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ زیرا که اگر سحر
و صبح مباین و مفارق باشد مخالف خواهد شد قول قالوا اول و قالوا دوم که صحیح نیست در خبر مثل و ثلاثه بقیه پس اشکال
در بین نیست ببرکت ائمه امیه فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً
مِنْ سِجِّيلٍ مَنْضُودٍ مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ ظاهر ترجمه این
آیه مبارکه این است پس هنگامیکه آمد امر ما قرار دادیم عالی قریه را سافل او و باریدیم بر او سنگ از سجیل یعنی گل بر هم نهاده
شده علامت گذاشته شده نزد پروردگار تو و نیست این قصه یعنی باریدن حجاره مذکوره بدور از ظالمین زیرا که این
آیه مبارکه نیز از آیاتی است که میدانند معنای او را عالم و جاهل بملاحظه آیات سابقه و آیات نظایر او و تصدیق میکند او را آیه سوره
حجر در قصه لوط فَجَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ و آیه سوره ذاریات لِنُرْسِلَ
عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ طِينٍ مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُسْرِفِينَ پس اشکالی در تعبیر مذکور نیست بلی در بیان چند امر است
اول آنکه موضع قریه لوط در موضع بحیره طبریه است که از نواحی شام است کما اینکه در خبر پنجم بحار است از امام ... قال
فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللهِ يَا جَبْرَئِيلُ وَأَيْنَ كَانَتْ قَرْيَتُهُمْ مِنَ الْبِلَادِ فَقَالَ جَبْرَئِيلُ كَانَ مَوْضِعُ

قريتهم في موضع في بحيرة طبرية اليوم وهي في نواحي الشام دوم آنکه اسم آن قریه سدوم بوده است
که یکی از چهار مدینه است که قلب شده است کما اینکه در قول امام صادق ع است در خبر نهم بحار قال في المنكوح من الرجال
هم بقية سدوم اما اني لست اعني بقيتهم انه ولدهم ولكن من طينتهم قلت سدوم
التي قلبت عليهم قال هي اربعة مدائن سدوم وصديم ولدنا وعميرا قال فاتاهم
جبرئيل وهن مقلوبات الى تخوم الارضين السابعة فوضع جناحه تحت السفلى
منهن ورفعهن جميعا حتى سمع اهل السماء الدنيا نباح كلابهم ثم قلبها سیم
آنکه دانستن قوم لوط آمدن مردان لوط را بتصفیر زن لوط بوده است کما اینکه در قول امام صادق ع است در خبر نهم بحار قيل
له كيف كان تعلم قوم لوط انه قد جاء رجال قال كانت امرأته تخرج فتصفر فاذا سمعوا
التصفير جاؤا فلذلك كره التصفير پس اگر گفته شود که این خبر منافات دارد با قول دیگر آنحضرت
در همان کتاب که خبر بودن قوم بدود بودن بوده است بعد از نشنیدن بدست زدن قال ثم دخل و
دخلوا معه منزله فلما بصر بهم امرأته بصرت هيئة حسنة فصعدت فوق السطح
فصفقت فلم يسمعوا فدخنت فلما راوا الدخان اقبلوا يهرعون اليه الخ جزاول
متشابه وجزدوم محکم است وبعبارة اخرى جزاول نطقی ندارد در بودن رجال ملائکه در تعبیر جزدوم ناطق است که قضیه
دخان در ملائکه است پس منافات در بین نیست و باید رد شود جزاول که متشابه است بجزدوم که محکم است با اینکه
گفته که عادت زن لوط در اعلام قوم با آمدن رجال نزد لوط بتصفیر بوده و در قضیه ملائکه دخان بوده چهارم
آنکه بعد از داخل شدن قوم لوط منزل لوط را جبرئیل اشاره نمود بانگشت بسوی آنها پس کور شدند کما اینکه امام صادق ع
در خبر نهم بحار فرمودند قال فكاثروه حتى دخلوا البيت فصاح بهم جبرئيل فقال يا لوط دعهم
يدخلوا فلما دخلوا اهوى جبرئيل باصبعه فذهبت اعينهم وهو قول الله فطمسنا
اعينهم الخ ودر قول امام قبرع است که جبرئیل اخذ نمود کفی از بطحاء و زد بر وجوه قوم را پس قبیح شد وجوه
و کور شدند ابلام به قال ع وقد اغفوا على الباب فكسروا باب لوط وطرحوا لوطا فقال له جبرئيل

انا

انا رسل ربك لن يصلوا اليك فاخذ كفا من بطحاء فضرب بها وجوههم وقال شاهت الوجوه
فعمي اهل المدينة كلهم الخ **پنجم** آنکه زن لوط هلاک شد بشنیدن هدت خراب شدن کما هیکه امام باقر فرموده اند در خبر
پنجم بحار قال وسمعت امرأة لوط الهدة فهلكت منها **ششم** آنکه جعل عالی قریه سافل او عبارتست از برگردانیدن
قریه بعد از بلند نمودن ارض قریه از تخوم او بنوعیکه شنیدند اهل آسمان صوت کلاب را کما هیکه در اخبار سابقه دانسته شد علاوه
بر قول امام صادق در خبر پنجم بحار قال ثم اقتلعها يعني المدينة جبرئيل بجناحه من سبع ارضين ثم
رفعها حتى سمع اهل السماء الدنيا نباح الكلاب وصراخ الديوك ثم قلبها وامطر عليها
وعلى من حول المدينة حجارة من سجيل **هفتم** آنکه سجیل در آیه بحسب فیا عبارتست از طین کما هیکه در آیه
روایه سابقه دانسته شد رجعه کن **هشتم** آنکه هر کس از دنیا برود و حلال داند عمل قوم لوط را اندازد خدا تعالی او را بهمین
حجاره از سجیل که مردن آن با و خواهد شد کما هیکه امام صادق فرمودند در قوله وامطرنا عليهم حجارة من
سجيل منضود مسومة قال ما من عبد يخرج من الدنيا يستحل عمل قوم لوط الا
رمى الله كبده من ذلك يكون منيته فيها ولكن الخلق لا يرونه و در اینجا معلوم شد
معنای ذیل آیه وما هي من الظالمين ببعيد که عبارتست از قضیهٔ امطار بحجاره از سجیل کما هیکه در قول
امام باقر است قال وامطر الله عليهم حجارة من سجيل مسومة عند ربك وما هي
يا محمد من الظالمين من امتك ببعيد و نیز در قول دیگر آنحضرت است قال قال الله عز وجل
لمحمد ص وما هي من الظالمين ببعيد اي من ظالمي امتك ان عملوا عمل قوم لوط
آنکه قلب و امطار حجاره قوم لوط روز چهارشنبه بوده است کما هیکه امیر فرموده اند در خبر پنجم بحار قال يوم ×
الاربعاء جعل الله عز وجل ارض قوم لوط عاليها سافلها ويوم الاربعاء امطر الله
عليهم حجارة من سجيل **دهم** آنکه زمانیکه عمل نمودند قوم لوط عمل خودشان را گریه کرد ارض تا آنکه
دموع او بآسمان رسید و گریه کرد آسمان تا آنکه رسید دموع او بعرش پس وحی فرمود خدای تعالی بسوی آسمان که ببارش از
حجاره و بسوی زمین فرمود فرو بر ایشان کما هیکه امام صادق فرمود قال قال رسول الله ص لما عمل قوم لوط

ما عمل

ما عملوا ابکت الارض الی ربها حتی بلغت دموعها السماء و بکت السماء حتی بلغت العرش
فاوحی الله عز و جل الی السماء ان احصبیهم و اوحی الی الارض اخسفی بهم **و اما**
تفقهات راجعه بآیه مبارکه **اول** آنکه لواط در زمره عمل قوم لوط است با استحلال او کفر است کما اینکه از امیر ع است
قال ع اللواط ما دون الدبر والدبر هو الكفر **دوم** آنکه لواط ذنبی است که عصیان نموده باو قومی
تا این اکر قوم لوط کما اینکه در خبر مستدرک است از امیر ع قال ع في اللواط هي ذنب لم يعص الله به الا قوم لوط
وهي امة من الامم فصنع الله بها ما ذكر في كتابه من رجمهم فارجموه كما فعل الله
عز و جل بهم **سیم** آنکه حد در لواط مطلقا چه در لاطی و چه در ملوط قتل است کما اینکه رسول خدا ص فرموده در خبر مستدرک
علاوه بر دلالت آیه ما نحن فیها که رجم یکی از اقسام قتل است قال ص من وجدتموه يعمل عمل قوم لوط فاقتلوا
الفاعل والمفعول **چهارم** آنکه فرق نیست در حکم لاطی و ملوط بین اینکه محصن باشد یا غیر محصن از جهت قول
امیر ع در خبر مستدرک ان عليا ع كان يقول يرجم الذي يعمل عمل قوم لوط احصن ام لم يحصن
پنجم آنکه فرق نیست در حکم مذکور که قتل است بین ضرب بسیف و اسقاط از مرتفع و احراق بنار کما اینکه امیر ع فرموده
در خبر ... قال ع لرجل اقر عنده باللواط اربعا يا هذا ان رسول الله حكم في
مثلك بثلاثة احكام فاختر ايهن شئت قال وما هن يا امير المؤمنين قال ضربة بالسيف
في عنقك بالغة منك ما بلغت او اهداب من جبل مشدود اليدين والرجلين
او احراق بالنار **س** اگر گفته شود که خبر رجم در امر دوم که حکم کتاب الله تعالی است منافات دارد با این خبر و امثال
او **ج** خبر رجم نطقی ندارد در نفی غیر رجم تا اینکه منافات باشد بین او و خبر مذکور و بعبارة اخری اخبار رجم متشابه است در نفی
غیر رجم و اخبار قتل بطور محکم است پس واجب است رد متشابه بسوی محکم کما اینکه در اصول خود مبرهن و مدلل شد پس اشکالی
نیست بحمد الله و منه **ششم** آنکه امیر ع فرموده است اگر احدی سزاوار بود رجم شود دو مرتبه هر آینه رجم میشود لوطی
قال لو كان احد ينبغي ان يرجم مرتين لرجم اللوطي **س** اگر گفته شود که خبر مذکور سابقا لوطی را رجم
میشود مطلقا چه محصن و چه غیر محصن معارض است با قول امیر ع در خبر مستدرک که حد او حد است اگر غیر محصن است قال اللوطي ان كان

مُحصناً رُجم وان کان غیر محصن جُلد مائة جلدة ج خبر بی دو رجم غیر محصن محکم است و خبر مذکور در نفی رجم
متشابه است و بعبارهٔ اخری اول ناطق و دوم غیر ناطق است پس جواب است رد مفهوم دوم که ظنی است بر منطوق اول که یقینی است
پس حاکم که مجری حد است مشیت و اختیار دارد در حد لوطی غیر محصن بین رجم و جلد و بعبارهٔ اخری اختلاف اخبار مذکوره از باب وجوه
که مشیت است در اخذ بهر یک کما اینکه در اصول مقدمه اشاره شد **مقصد** آنکه قتل و رجم نمیشود تا اینکه چهار نوبت اقرار کند
بواسطه کما اینکه امام صادق در خبر وسائل فرموده اند قَالَ بَیْنَمَا اَمِیْرُ الْمُؤْمِنِیْنَ فِی مَلَأٍ مِنْ اَصْحَابِهِ اِذَا
اَتَاهُ رَجُلٌ فَقَالَ یَا اَمِیْرَ الْمُؤْمِنِیْنَ اِنِّی اَوْقَبْتُ عَلٰی غُلَامٍ فَطَهِّرْنِی اِلٰی اَنْ قَالَ فَلَمَّا کَانَ فِی
الرَّابِعَةِ قَالَ لَهُ یَا هٰذَا اِنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ حَکَمَ فِی مِثْلِکَ تا آخر آنچه ذکر شد در امر متقدم والحمد لله رب العالمین

وَاِلٰی مَدْیَنَ اَخَاهُمْ شُعَیْبًا قَالَ یَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ مَا لَکُمْ مِنْ اِلٰهٍ غَیْرُهُ وَلَا تَنْقُصُوا الْمِکْیَالَ
وَالْمِیْزَانَ اِنِّی اَرَاکُمْ بِخَیْرٍ وَاِنِّی اَخَافُ عَلَیْکُمْ عَذَابَ یَوْمٍ مُحِیْطٍ وَیَا قَوْمِ اَوْفُوا الْمِکْیَالَ وَالْمِیْزَانَ
بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ اَشْیَاءَهُمْ وَلَا تَعْثَوْا فِی الْاَرْضِ مُفْسِدِیْنَ بَقِیَّتُ اللّٰهِ خَیْرٌ لَکُمْ
اِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِیْنَ وَمَا اَنَا عَلَیْکُمْ بِحَفِیْظٍ هود ترجمه این آیه مبارکه این است و فرستادیم بسوی مدین برادر ایشان
شعیب را گفت ای قوم من عبادت کنید خدا را نیست از برای شما از الهی غیر آن و نقص ننمائید کیل و وزن را بدرستیکه
روئیت میکنم شما را بخیر و بدرستیکه من میترسم بر شما عذاب روزیکه احاطه کننده است و ای قوم من وفا دهید کیل و وزن را و نقص
نکنید مردم را اشیاء ایشان را و نه فساد نمائید در زمین در حالیکه مفسدین هستید بقیة خدا که عبارت از حلال خدا است بهتر است
و خیر است از برای شما اگر هستید مؤمنین و نه من بر شما حفظ نماینده ام زیرا که این آیه مبارکه از جهة آیاتی است که میداند معانی
او را عالم و جاهل بملاحظه آیات متقدمه او در قصص نوح و هود و صالح و لوط و آیات متاخره او و تصدیق میکند او را آیه سوره
اعراف وَاِلٰی مَدْیَنَ اَخَاهُمْ شُعَیْبًا قَالَ یَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ مَا لَکُمْ مِنْ اِلٰهٍ غَیْرُهُ قَدْ جَاءَتْکُمْ
بَیِّنَةٌ مِنْ رَبِّکُمْ فَاَوْفُوا الْکَیْلَ وَالْمِیْزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ اَشْیَاءَهُمْ وَلَا تُفْسِدُوْا فِی الْاَرْضِ
بَعْدَ اِصْلَاحِهَا الخ و کذا و کذا سائر آیات نازله در قصه شعیب پس اشکالی در تفسیر مذکور نیست بلی باید چند چیز دانسته شود در اینجا
اوّل آنکه مدین عبارت بوده است از کسر از حیث نه کما اینکه امام باقر در خبر بحار فرموده اند قَالَ اَمَّا شُعَیْبٌ فَاِنَّهُ

أُرسِلَ اِلٰی مَدیَن وهی لا تکمل اربعین بیتاً **دوم** آنکه وجه اخ قرار دادن شعیب را در آیه برکه چنانست که در مورد
صالح و دانسته شد که عبارت از اخ در عشیره نه اخ در دین **سیم** آنکه شعیب از جمله انبیاء عرب بوده است کما اینکه امام صادق
در خبر پنجم بحار فرموده اند قال لم یبعث الله عز وجل من العرب الا خمسة انبیاء هوداً وصالحاً و
اسمعیل وشعیباً ومحمداً خاتم النبیین صلوات الله علیهم وکان شعیب بکاءً **چهارم**
آنکه شعیب دو نوبت فرستاده شده بسوی قوم خود کما اینکه امیر فرموده اند در خبر پنجم بحار قیل یا امیر المؤمنین حدثنا
قال ان شعیبا النبی دعا قومه الی الله حتی کبر سنه ودق عظمه ثم غاب عنهم ما شاء الله
ثم عاد الیهم شاباً فدعاهم الی الله تعالی فقالوا ما صدقناک شیخاً فکیف نصدقک شاباً
وکان علی یکرر علیهم الحدیث مراراً کثیرة **پنجم** آنکه اگر گفته شود مدین چهل خانه کامل بوده است روایات
وارده با قول امام باقر در خبر پنجم بحار که قوم شعیب یکصد هزار بوده چهل هزار اشرار و شصت هزار خیار خدای تعالی تمام را عذاب فرمود
از جهت غضب نمودن خیار بمعصیت اشرار قال اوحی الله الی شعیب النبی انی معذب من قومک مائة
الف من اشرارهم وستین الفاً من خیارهم فقال یا رب هؤلاء الاشرار فما بال الاخیار
فاوحی الله عز وجل داهنوا اهل المعاصی ولم یغضبوا لغضبی **ج** جواب اینکه چهل کامل بوده در خبر سابق
زمان ارسال شعیب بسوی او بوده است و عدد قوم آنحضرت یکصد هزار وقت عذاب و هلاک بوده است با ملاحظه اینکه دانسته شد در
چهارم که شعیب دو نوبت دعوت نموده نوبت اولی کبیر السن ودقیق العظم شد پس منافات در بین نیست با بودن راه زیاده شدن قوم بعد از
ارسال **ششم** آنکه شعیب خطیب انبیاء گفته میشود بجهه حسن مراجعه قوم خود که ابلام بین است که عبارت از جواب ایشان که
کما اینکه رسول خدا صلعم فرموده اند در خبر پنجم بحار قال شعیب خطیب الانبیاء یوم القیامة **هفتم** آنکه شعیب
سه نوبت القدر گریه کرده از حب خدا تعالی تا اینکه نابینا شد کما اینکه رسول خدا صلعم فرموده اند در خبر پنجم بحار قال ص بکی شعیب
من حب الله عز وجل حتی عمی فرد الله عز وجل علیه بصره ثم بکی حتی عمی فرد الله علیه بصره ثم بکی
حتی عمی فرد الله علیه بصره فلما کانت الرابعة اوحی الله الیه یا شعیب الی متی یکون هذا ابداً
منک ان یکن هذا خوفاً من النار فقد اجرتک وان یکن شوقاً الی الجنة فقد ابحتک قال الهی

وَيَسُدُّنِي إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنِّي مَا بَكَيْتُ خَوْفاً مِنْ نَارِكَ وَلَا شَوْقاً إِلَى جَنَّتِكَ وَلَكِنْ عَقَدَ حُبُّكَ عَلَى
قَلْبِي فَلَسْتُ أَصْبِرُ أَوْ أَرَاكَ فَأَوْحَى اللهُ جَلَّ جَلَالُهُ إِلَيْهِ أَمَّا إِذَا كَانَ هَذَا هَكَذَا فَمِنْ أَجْلِ هَذَا أُخْدِمُكَ
كَلِيمِي مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ **هشتم** آنکه اول کسیکه عمل نمود کیال و میزان را شعیب بود و پس قوم آنحضرت ابتداء تمام نمودند
در کیال و میزان بعد نقصان کردند در آن دو چنانچه امام سجاد ع در خبر پنجم بحار فرمودند قَالَ ع إِنَّ أَوَّلَ مَنْ عَمِلَ الْمِكْيَالَ
وَالْمِيزَانَ شُعَيْبُ النَّبِيُّ ع بِيَدِهِ فَكَانُوا يَكِيلُونَ وَيُوفُونَ ثُمَّ إِنَّهُمْ طَفَّفُوا فِي الْمِكْيَالِ وَبَخَسُوا
فِي الْمِيزَانِ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَعُذِّبُوا بِهَا فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ **نهم** آنکه رونق بخیر
در آیه مبارکه عبارت است از رخص سعر آن قوم چنانچه امام صادق ع در خبر پنجم بحار فرمودند قَالَ ع قَوْلُ اللهِ إِنِّي أَرَاكُمْ
بِخَيْرٍ كَانَ سِعْرُهُمْ رَخِيصاً و بعبارت اخری نقص نکنید در کیل و وزن بدرستیکه من شما را در ارزانی می بینم و صحیح
به کم کردن در کیل و وزن ندارید **وَ أَمَّا تفقهات** راجعه بآیه مبارکه **اول** آنکه گذشت در آیات همین سوره
آنچه راجع است بعبادت مراجعه کن **دوم** آنکه حرام است نقصان در کیل و میزان چنانچه از آیه مبارکه معلوم است زیرا که
نهی در قرآن دلالت میکند بر ترک معصیه چنانچه در اصول متقدمه گذشت و نیز معلوم است از قول امام سابع ع در خبر وسائل قَالَ سَأَلْتُهُ
عَنْ قَوْمٍ يُصَغِّرُونَ الْقُفْزَانَ يَبِيعُونَ بِهَا قَالَ الَّذِينَ يَبْخَسُونَ النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ و قول رسول ص
در خبر مستدرک قَالَ ص وَأَمَّا الْجَرْيُ فَمِنْهُمْ لَابُدَّ كَانَ مِنَ التُّجَّارِ وَكَانَ يَبْخَسُ النَّاسَ فِي الْمِكْيَالِ وَالْمِيزَانِ
وَقَالَ ص أَيْضاً لِأَهْلِ الْكَيْلِ وَالْوَزْنِ إِنَّكُمْ وُلِّيتُمْ أَمْرَيْنِ هَلَكَ فِيهِمَا الْأُمَمُ السَّالِفَةُ قَبْلَكُمْ وَقَالَ ص
أَيْضاً وَلَمْ يَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ إِلَّا أُخِذُوا بِالسِّنِينَ وَشِدَّةِ الْمَؤُنَةِ وَجَوْرِ السُّلْطَانِ و تصدیق
میکند آیه بحث فیها آیه وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ وَإِذَا كَالُوهُمْ
أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ که کافیست اخبار مزبوره و شباهت تغیرات **سوم** آنکه ایفاء کیل و میزان بعدل لازم است چنانچه
معلوم است از ادله مذکوره در امر دوم زیرا که عدم ایفاء کیل و میزان بعدل لازم دارد نقصان در کیل و میزان را که حرام است و
ایفاء عبارتست از میل میزان و ترجیح چنانچه در قول صادق ع است در خبر وسائل قَالَ ع لَا يَكُونُ الْوَفَاءُ حَتَّى يَمِيلَ الْمِيزَانُ
وَقَالَ ع لَا يَكُونُ الْوَفَاءُ حَتَّى يُرَجِّحَ وَقَالَ مَنْ أَخَذَ الْمِيزَانَ بِيَدِهِ فَنَوَى أَنْ يَأْخُذَ لِنَفْسِهِ وَافِياً

لم یأخذه الا ذا اجماً و من أعطى فتوى أن یعطى سواء لم یعطا الا ناقصاً بدانست که نیت در این باب یعنی باب
وفاء کافی است ولو اینکه نقصان صادر شود کما اینکه از اهل نقصان است اگر نیت نقصان داشته باشد ولو اینکه ایفاء نماید حکایه
نیز از امام صادق ع فرموده اند در خبر آن کتاب قال قلت لابی عبدالله انی صاحب نخل فخبرنی بحد انتهی
الیه فیه من الوفاء فقال انو الوفاء فان اتى على یدك وقد نویت الوفاء نقصان كنت
من اهل الوفاء وان نویت النقصان ثم اوفيت كنت من اهل النقصان **چهارم**
آنکه افساد در ارض نیز حرام است کما اینکه معلوم است از آیه ما نحن فیها زیرا که دانسته شد در اصول مقدمه که نهی قرآن دلالت
میکند بر ترک معصیه و نیز حجت است بر این آیه متقدمه و لا تفسدوا فی الارض بعد اصلاحها و بقیه احکام
مفسد در ارض که محارب است موکول است بغیر این مقام والحمد لله رب العالمین قالوا یا شعیب اصلوتك
تأمرك ان نترك ما یعبد آباؤنا او ان نفعل فی اموالنا ما نشاء انك لانت الحلیم
الرشید لمه و تنزیل این آیه مبارکه این است گفتند قوم شعیب ای شعیب آیا صلوة تو امر میکند ترا اینکه ترک نمائیم
آنچه عبادت میکند پدران ما یا اینکه بجا آوریم در اموال خودمان آنچه خواسته باشیم بدرستیکه هر آینه تو حلیم رشید هستی
زیرا که این آیه از جمله آیاتی است که معانی او و تنزیل او است بملاحظه آیات سابقه و آیات لاحقه او و آیات نظائر او
در قصص انبیاء بلی در اینجا اموری است **اول** آنکه وجود کاف خطاب در تأمرك با اینکه معمول جمله ان نترك
ما یعبد آباؤنا است محل تأمل و نظر است و صحیح عبارت این است که گفته شود تأمرنا ان نترك ما یعبد
آباؤنا **دوم** آنکه نشاء بصیغه متکلم محل نظر و تأمل است زیرا که مشیت فعل قوم در اموال خودشان محل توبیخ نیست که
که در آیه است بلکه عبارت صحیحه او ان تفعل ما تشاء است بصیغه مخاطب کما اینکه واضح است **سوم** آنکه توبیخ
و تعییر قوم در اول آیه منافی است با آخر آیه که تو حلیم رشید هستی و تصدیق میکند این امر را آیه بعد قالوا یا شعیب
ما نفقه کثیرا مما تقول و انا لنراك ضعیفا الخ که قول لانت الحلیم الرشید منافی است با این
فقره و عبارت صحیحه لانت السفیه الضعیف انحاء او است کما اینکه لائح است حاصل این است آیه ما نحن
فیها از سه جهت محل نظر و تأمل است از قرآن از حوادث منافقین است کما اینکه در اصول مقدمه دانسته شد بر امور مذکوره

در حوادث منافقین است پس اگر گفته شود که صلوٰة ناهی است مصلی را از منکر و فحشاء کما اینکه در آیه اِنَّ الصَّلٰوةَ
تَنْهٰی عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْکَرِ است نه غیر مصلی را کما اینکه در آیه ما نحن فیها است زیرا که صلوٰة شعیب چگونه امر است بر ترک
عبادت اصنام و مشیت فعل در اموال نسبت بقوم بلکه غیر مربوط است کما اینکه معلوم است نزد تامل حاصل اشکال این است
که صلوٰة احدی از برای احدی آمر و ناهی نیست اینکه همزه انکاریه استفهام شود چنانچه در آیه ما نحن فیها است ج و صحیح است
کما اینکه قول آمر و ناهی میشود کذلک فعل نیز آمر و ناهی میشود بلکه فعل اقوی و اردع است از قول کما اینکه معلوم است از اخبار
ناطقه بر اینکه بخوانید مردم را بغیر زبان مثل قول امام صادق ع در خبر وسائل قَالَ کُوْنُوْا دُعَاةً لِلنَّاسِ بِغَیْرِ اَلْسِنَتِکُمْ
لِیَرَوْا مِنْکُمُ الْوَرَعَ وَالْاِجْتِهَادَ وَالصَّلٰوةَ وَالْخَیْرَ فَاِنَّ ذٰلِکَ دَاعِیَةٌ پس اشکالی در میان نیست.
وَاَمَّا التَّفَقُّهَاتُ راجعه بآیه ما نحن فیها **اَوَّل** آنکه کما اینکه دعوت بقول مأموربه است کذلک دعوت
بفعل نیز مأموربه است چنانکه در قول امام صادق ع است در خبر مستدرک علاوه بر خبر مذکور یقول اِنَّ اَحَقَّ النَّاسِ
بِالْوَرَعِ اٰلُ مُحَمَّدٍ وَشِیْعَتُهُمْ کَیْ تَقْتَدِیَ الرَّعِیَّةُ بِهِمْ و قول دیگر آنحضرت ع در خبر مذکور قَالَ
اُوْصِیْکُمْ بِتَقْوَی اللّٰهِ وَالْعَمَلِ بِطَاعَتِهٖ وَاجْتِنَابِ مَعَاصِیْهِ وَاَدَاءِ الْاَمَانَةِ لِمَنِ ائْتَمَنَکُمْ
وَحُسْنِ الصَّحَابَةِ لِمَنْ صَحِبْتُمُوْهُ وَاَنْ تَکُوْنُوْا لَنَا دُعَاةً صَامِتِیْنَ فَقَالُوْا یَا ابْنَ رَسُوْلِ اللّٰهِ
وَکَیْفَ نَدْعُوْا اِلَیْکُمْ وَنَحْنُ صُمُوْتٌ قَالَ تَعْمَلُوْنَ بِمَا اَمَرْنَاکُمْ بِهٖ مِنَ الْعَمَلِ بِطَاعَةِ اللّٰهِ وَ
تَتَنَاهَوْنَ عَنْ مَعَاصِی اللّٰهِ وَتُعَامِلُوْنَ النَّاسَ بِالصِّدْقِ وَالْعَدْلِ وَتُؤَدُّوْنَ الْاَمَانَةَ
وَتَاْمُرُوْنَ بِالْمَعْرُوْفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَلَا یَطَّلِعُ النَّاسُ مِنْکُمْ اِلَّا عَلٰی خَیْرٍ فَاِذَا
رَاَوْا مَا اَنْتُمْ عَلَیْهِ عَلِمُوْا اَفْضَلَ مَا عِنْدَنَا فَتَنَازَعُوْا اِلَیْهِ الخ **دوم** آنکه در این دعوت
بفعل که آمر و ناهی است دعاة اولی و احق است از دعاة و تابعین کما اینکه از قول امام صادق ع در خبر مذکور معلوم شد و از جمله
دعاة شعیب است در آیه ما نحن فیها که دعوت میفرمودند قوم خود را الصلوٰة خود **سوم** آنکه بقیه احکام راجعه بامر بمعروف و نهی از
منکر مذکور است بغیر این مقام والحمد لله رب العالمین قَالَ یٰقَوْمِ اَرَءَیْتُمْ اِنْ کُنْتُ عَلٰی بَیِّنَةٍ
مِنْ رَّبِّیْ وَرَزَقَنِیْ مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا وَمَا اُرِیْدُ اَنْ اُخَالِفَکُمْ اِلٰی مَآ اَنْهٰکُمْ عَنْهُ اِنْ اُرِیْدُ

إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ وَيَا قَوْمِ
لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِي أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلُ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ
وَمَا قَوْمُ لُوطٍ مِنْكُمْ بِبَعِيدٍ وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ

ظاهر در تنزیل این آیه مبارکه این است گفت شعیب ای قوم من آیا دیدید شما اگر بوده ام من بر حجتی از پروردگار
خودم و رزق داده است مرا از خود رزق خوب و اراده ندارم اینکه مخالفت کنم شما را بسوی آنچه نهی میکنم شما را از او و اراده
ندارم مگر صلاح آنچه استطاعت دارم و نیست توفیق من مگر بخدا و بر آن توکل نموده ام و بسوی او انابه میکنم و ای قوم من قطع
نکند البته شما را معصیت و انذار و البته شقاق و مخالفت من علت اینکه اصابه خواهد نمود شما را مثل آنچه اصابه کرده است قوم نوح
یا آنچه اصابه کرده است قوم هود را یا آنچه اصابه کرده قوم صالح را و نیست قوم لوط از شما بدور و استغفار نمائید پروردگار خودتانرا
بعد توبه و رجوع کنید بسوی او بدرستیکه پروردگار من رحیم و دوست دارنده است زیرا که این آیه نیز از جمله آیاتی است که حکایت
او در تنزیل آنست بملاحظه آیات سابقه و لاحقه او دیگر آیات نازله در قصص نوح و هود و صالح و لوط که بیان حسب لسان
هدایت و ارشاد بسوی حق است از امر بمعروف و نهی از منکر و بس بوجوه خلاف در تعابیر پس اشکالی در تفسیر مذکور نیست
بلی در اینجا چند امر است **اوّل** اینکه بینه شعیب عبارتست از آنچه بینه انبیاء سابق بر آن بوده است از نوح و هود
و صالح و لوط از علم و ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوت کما اینکه معلوم است از قول امام علیه السلام در خبر پنجم بحار
علاوه بر آنچه سابقا در بینه انبیاء مذکور بیان شد قال اوحى الله تبارك وتعالى اليه ان يا محمد الى
ان قال فاني لم اقطع العلم والايمان والاسم الاكبر وميراث العلم وآثار علم
النبوة من العقب من ذريتك كما لم اقطع من بيوتات الانبياء الذين كانوا
بينك وبين ابيك آدم الخ و واضح است که بودن بینات دیگر با انبیاء مثل ناقه از برای صالح و عصا
و ید بیضاء از برای موسی و حیات و ابراء اکمه و ابرص از برای عیسی و قرآن از برای محمد بن عبدالله صلوات الله علیه
و علیهم منافات با بینه مذکوره که جامعه انبیاء است یعنی تمام دارای این بینه مذکوره هستند ندارد **دوم** اگر
نقشه شود که بینه مذکوره در قدر جامع بین همه انبیاء است چه اینکه خبر مذکور [illegible] ناقه صالح

بیافته تا آخر آنچه ذکر شد جهت آنست که بهر یک از معجزه چنین بود آنچه کافی باشد در اتمام حجت بر قوم خود چنانچه در این مقام
خصوصیات تحقیق این چنین است که منقول از ابی است از ج از خصص صالح که باقه از جهت سوال قوم بهت ادراکه لازم است
ایشان او در مقام اتمام حجت کما اینکه در ناقه صالح ... بود و مدلل شد در جهت کن و از خصص لقیه آنبیاء بتینات مذکوره
همه بعلت غلبه سحر در اول و حاجت به ج بس بطب ... از غلبه خطبه و کلام در ثالث بوده است کما اینکه امام ثامن
در خبر تمیم بجای تعلیل فرموده اند قال ابن السکیت لابی الحسن الرضا لماذا بعث الله موسی بن
عمران بیده البیضاء والعصا والة السحر وبعث عیسی بالطب وبعث محمدا
بالکلام والخطب فقال له ابو الحسن ان الله تبارک وتعالی لما بعث موسی
کان الاغلب علی اهل عصره السحر فاتاهم من عند الله عز وجل بما لم یکن
فی وسع القوم مثله وبما ابطل به سحرهم واثبت به الحجة علیهم وان الله
تبارک وتعالی بعث عیسی فی وقت ظهرت فیه الزمانات واحتاج الناس الی
الطب فاتاهم من عند الله عز وجل بما لم یکن عندهم مثله وبما احیی لهم
الموتی وابرء الاکمه والابرص باذن الله واثبت به الحجة علیهم وان الله
تبارک وتعالی بعث محمدا فی وقت کان الاغلب علی اهل عصره الخطب و
الکلام فاتاهم من عند الله عز وجل من مواعظه واحکامه بما ابطل به
قولهم واثبت الحجة علیهم فقال ابن السکیت تالله ما رأیت مثل الیوم قط
الخبر بسلام الله علیه است برکت جابر ائمه هادیه **دوم** آنکه منشق حسن در آیه مبارکه بملاحظه ارزاق قوم
که ینقصون در کیل و میزان بوده است که حرام و رزق سیئ است عبارت از رزق حلال که او طالب شخص است
بخلاف رزق حرام که شخص طالب و است کما اینکه در اخبار کثیره است مثل قول رسول الله صلی الله علیه وآله در خبر دوم و مثل قال
واعلموا ان الرزق رزقان فرزق تطلبونه ورزق یطلبکم فاطلبوا ارزاقکم
من حلال فانکم ان طلبتموه من وجوهها اکلتموها حلالا وان طلبتموه

من غیر وجوهها أکلتموها حراماً وفی اداء الحکم لا بدّ لکم من أکلها و تصدیق میکند این بیان را
که رزق حسن عبارتست از رزق حلال که خدای تعالی میدهد آیه سوره نحل ومن رزقناه منّا رزقاً حسناً فهو
ینفق منه سرّاً وجهراً او شاهد است بر خدا تعالی بودن کلمه منّا است در این آیه و کلمه منه است در آیه ما نحن فیه
اگر گفته شود جواب جمله شرطیه در آیه ما نحن فیها چه خواهد بود بلکه آیه مبارکه بدادن جواب محل نظر و تامل است از برای
اهل نظر و تامل چنانچه واضح است نزد تامل تج گذشت در اصول مقدمه که از جمله اصول مقرره تصدیق بعض قرآن است
بعض او را و از جمله فروعات این اصل آیه ما نحن فیها است که تصدیق میکند او را آیه سابقه در قصه نوح ع قال یا قوم
أرأیتم إن کنت علی بیّنة من ربّی وآتانی رحمة من عنده فعمّیت علیکم أنلزمکموها
وأنتم لها کارهون که جمله نلزمکموها معمول أرأیتم است و تقدیر چنین است أرأیتم نلزمکموها ای
البتة إن کنت علیها و بعبارة اخری آیا رای ارید الزام خصم محجه خود را اگر حجتی داشته باشم و واضح است
که در این صورت حاجت بجواب جمله شرطیه نیست بلکه احتیاج است بمعمول جمله أرأیتم که بدون او محل تامل
و نظر است بتصدیق آیه مذکوره حال بودن معمول آیه ما نحن فیها محل نظر و تامل است که داخل است در این صورت
تحت اصل که در اصول مقدمه دانسته شد که محل نظر و تامل است از قرآن از حوادث مفسرین است و غفلت از این امر
تا حال از مفسرین و قراء از جمله عجیبات است والحمد لله رب العالمین چهاردهم آنکه توفیق عبارتست از موافق
بودن فعل لا بزاله که از خدای تعالی است و در این مقام خدا تعالی موفِق بکسر و عبد موفَق بفتح است در مقابل خذلان
که عبارتست از موافق نبودن فعل عبد با امر خدای تعالی و داخل شدن آن در معصیه خدای نه که نیز شامل شدن خدای
تعالی است من عبد معصیه کما اینکه معلوم است هریک از قول امام صادق ع در خبر بان قال سئلت ابا عبد الله
جعفر بن محمد قلت فقوله عز وجل وما توفیقی الا بالله وقوله عز وجل إن ینصرکم
الله فلا غالب لکم وإن یخذلکم فمن ذا الذی ینصرکم من بعده فقال اذا فعل العبد ما
أمر الله عز وجل به من الطاعة کان فعله وفقاً لأمر الله عز وجل وسمّی العبد موفقاً
واذا أراد العبد أن یدخل فی شیء من معاصی الله [illegible]

ان ذلك لله عز وجل بينه وبين تلك المعصية فتركها كان تركه لها بتوفيق الله عز
ومتى خلى بينه وبين المعصية فلم يحل بينه وبينها حتى يرتكبها فقد خذله ولم ينصره
ولم يوفقه پس از اینجا واضح شد که خیر مطلقا چه طاعت و چه ترک معصیت بتوفیق خدای تعالی است کما اینکه ترک طاعت
و فعل معصیت بخذلان خدای تعالی است چنانکه از [illegible] نیز [illegible] در خبر سیم [illegible] قال ع ولكن قولوا الخير
بتوفيق الله والشر بخذلان الله وكل سابق في علم الله و از این بیان مامون [illegible] شد
وجه نسبت قول شعيب وما توفيقي الا بالله در آيه [illegible] فيها که عبارت از رفیق بودن فعل آن با امر
خدای تعالی [illegible] بعد از آن [illegible] بوده است پنجم آنکه توکل عبارت است از علم شخص باینکه
مخلوق [illegible] کما اینکه در قول جبرئیل است در خبر [illegible] فقلت وما التوكل على الله عز وجل
فقال العلم بان المخلوق لا يضر ولا ينفع ولا يعطي ولا يمنع واستعمال الياس من الخلق
فاذا كان العبد كذلك لم يعمل لاحد سوى الله ولم يرج ولم يخف سوى الله و
لم يطمع في احد سوى الله فهذا هو التوكل و بدانکه صبر و قناعت که احسن از [illegible] است [illegible] که
احسن از [illegible] است و زهد که احسن [illegible] و [illegible] که احسن از زهد است و یقین که احسن از اخلاص است درجات
توکل است کما اینکه در خبر مذکور است عن النبي ص قال جاء جبرئيل الى النبي ص فقال يا رسول الله
ان الله تبارك وتعالى ارسلني بهدية لم يعطها احدا قبلك قال رسول الله ص قلت
وما هي قال الصبر واحسن منه قلت وما هو قال القناعة واحسن منها قال وما
قال الرضا واحسن منه قلت وما هو قال الزهد واحسن منه قلت وما هو قال
الاخلاص واحسن منه قلت وما هو قال اليقين واحسن منه قلت وما هو
قال يا رسول الله ان مدرجة ذلك التوكل على الله و صبر که درجه اولای توکل است عبارت
از [illegible] در سراء و ضراء [illegible] و عافیت و [illegible] از خلق [illegible] کما اینکه در خبر مذکور است
قال قلت يا جبرئيل فما تفسير الصبر قال تصبر في الضراء كما تصبر في السراء وفي الفاقة

كما تسر في نعمائه وفي ابتلائه كما تصبر في العافية فلا تشكو لحالة عند الخلق بما يصيبه
من البلاء و قناعت که درجهٔ دوم از توکل است عبارت از قناعت بآنچه بهم میرسد او را از دنیا چنانکه در خبر مذکورست
قال قلت فما تفسير القناعة قال يقنع بما يصيب من الدنيا يقنع بالقليل و يشكر اليسير
و رضا که درجهٔ ثالثه از توکل است عبارت از آنکه بنده غضب نماید بر آنچه خدا اصابه کند از دنیا و چه اصابه نکند
و راضی شود و زبان نفس خود بعمل صالح نکشد چنانکه در خبر مذکورست قال قلت فما تفسير الراضي قال الراضي
لا يسخط على سيده اصاب من الدنيا ام لا و لا يرضى لنفسه باليسير من العمل و زهد که درجهٔ رابعه
از توکل است عبارتست از آنکه شخص دوست بدارد کسیکه دوست دارد خالق او را و مبغوض دارد کسیکه مبغوض دارد
خالق او را و اجتناب کند حلال دنیا را و التفات نکند بحرام او و رحم کند جمیع مسلمین را مثل رحم نفس خود و اجتناب نماید
از کلام مثل اجتناب از میته بدبو و اجتناب کند از عرض و بیاد زینت او مثل آنچه اجتناب میکند از آتش اینکه فرو گیرد
آن و قطع کند آرزوی خود را و بوده باشد بین دو چشم آن اجل آن کما اینکه نیز در خبر مذکورست قال قلت
يا جبرئيل فما تفسير الزهد قال الزاهد يحب من يحب خالقه و يبغض من يبغض
خالقه و يتحرج من حلال الدنيا و لا يلتفت الى حرامها فان حلالها حساب و حرامها
عقاب و يرحم جميع المسلمين كما يرحم نفسه و يتحرج من الكلام كما يتحرج من الميتة
التي اشتد نتنها و يتحرج من حطام الدنيا و زينتها كما يجتنب النار ان يغشاها
و ان يقصر امله و كان بين عينيه اجله و اخلاص که درجهٔ خامسه توکل است عبارت
از سؤال نمودن نفس آنکه باید شخص چیزی را در هنگامیکه یافت راضی شود باو و اگر باقی ماند از او عطا کند در راه
خدای تعالی کما اینکه در خبر مذکورست قلت يا جبرئيل فما تفسير الاخلاص قال المخلص
الذي لا يسأل الناس شيئا حتى يجد و اذا وجد رضي و اذا بقي عنده شيء
اعطاه في الله فان لم يسأل المخلوق فقد اقر لله عز و جل بالعبودية و اذا
وجد فرضي فهو عن الله راض و الله تبارك و تعالى عنه راض و اذا اعطى لله

عز وجل فهو على حد الثقة بربه عز وجل ویقین که درجهٔ ششم توکل است عبارت از اینست که مومن
عزم کند برای خدای تعالی گویا خدای تعالی او را رویت میکند اگر آن عمل را رویت نکند خدای تعالی آن را رویت میکند
یقینا آنچه باو میرسد از خطا کنندهٔ او نبود و آنچه خطا نموده است از او باید صابر کند از اکمال اینکه در خبر مذکور است قال قلت فما
تفسیر الیقین قال المؤمن یعمل لله کانه یراه فان لم یکن یراه فان الله یراه وان یعلم
ان ما اصابه لم یکن لیخطئه وان ما اخطأه لم یکن لیصیبه وهذا کله اغصان التوکل
ومدرجة الزهد الخ واما تفقهات ترجمه آیه مبارکه اول اینکه صلوة مثل سائر اعمال خیر
مثل امانت و حسن مصاحبت و معامله با مردم بصدق و عدل و اجتناب معاصی و عمل بطاعت و کذا و کذا الا امور دیگر که دلالت
میکند بسوی خدای تعالی مامور بها است چنانچه قول این امور مامور به است که اینکه از آیه مبارکه معلوم میشود باضافه اخبار
متقدمه و اشباه آنها ترجمه کن دوم اینکه آنچه رایج است برزق حلال و غیر حلال در آخر سوره جمعه گذشت ترجمه
کن علاوه بر آنچه در همین آیه گذشته شد اعاده فائده نموده نمیشود سوم اینکه توکل بر خدای تعالی بجمیع درجات متقدمه او
لازم است مثل انابه بسوی آن چنانچه از آیه مبارکه معلوم میشود و خبر متقدم نیز حجت است براو زیرا که عدم توکل بر خدای تعالی
رد هدیه الهیه است که حرام است و بعبارة اخری [illegible] رد او حرام است و گذشت در خبر متقدم که
توکل بجمیع درجات خود هدیه الهیه است چهارم اینکه گذشت در قصه نوح و در همین سوره احکام ترجمه باستغفار
و توبه بتفصیل ترجمه کن اعاده نموده نمیشود پنجم اینکه استغفار و توبه و رجوع بسوی پروردگار قاطع و ماحی
معاصی است از معاصی کائناً ما کان بالغاً ما بلغ کما اینکه معلوم است از ذیل آیه ما نحن فیها واستغفروا ربکم ثم
توبوا الیه ان ربی رحیم ودود و نیز حجت است براو قول رسول الله ص در خبر مستدرک قال ص الا
یجب ما قبله و قول دیگر آنحضرت ص در خبر جابر قال ص التائب من الذنب کمن لا ذنب له و قول
امیر ع در خبر عن کتاب قال ع العجب ممن یقنط و معه الممحاة قیل وما الممحاة قال
الاستغفار والحمد لله رب العالمین قالوا یا شعیب ما نفقه کثیرا مما تقول وانا لنریک
فینا ضعیفا ولولا رهطک لرجمناک وما انت علینا بعزیز ترجمه در بین آیه مبارکه

گفت ای قوم شعیب نمی فهمیم بسیاری از آنچه میگوئی و بدرستیکه ما می بینیم تورا در خود مان ضعیف و ناتوان و
اگر نبود طایفه تو مرا اینه سنگسار میکردیم ترا و نیستی تو بر ما بعزیز و غالب زیرا که این آیه مبارکه بلحاظ آیات متقدمه و آیات
متاخره و آیات نازله در بقیه قصص انبیاء کما اینکه دانسته شد بعض آنها از جمله آیاتیست که تاویل او و تنزیل او است و غیر از
تنزیل معنای ندارد و پس اشکالی در تفسیر آیه مبارکه نیست اصلا قَالَ يَا قَوْمِ أَرَهْطِي أَعَزُّ عَلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَاتَّخَذْتُمُوهُ
وَرَاءَكُمْ ظِهْرِيًّا إِنَّ رَبِّي بِمَا تَعْمَلُونَ مُحِيطٌ وَيَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَى مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ سَوْفَ تَعْلَمُونَ
مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَمَنْ هُوَ كَاذِبٌ وَارْتَقِبُوا إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ ظاهر و تنزیل این آیه
مبارکه اینست گفت شعیب ای قوم من آیا طایفه من عزیز تر است بر شما از خدا و اتخاذ کردید خدا را پشت سر بدرستیکه پروردگار
من بآنچه عمل میکنید احاطه دارنده است و ای قوم من عمل نمائید در مکان خودتان بدرستیکه من هم عامل هستم زود است میدانید
چه کس میاید او را عذاب که رسوا کند او را و چه کس دروغ گو است و انتظار کشید بدرستیکه من با شما انتظار کشنده ام زیرا که نیز
این آیه مبارکه بلحاظ آیات سابقه و آیات لاحقه او و آیات نظائر او در همین سوره و غیر او از جمله آیاتی است که تاویل او و تنزیل
او است و غیر از تنزیل معنای دیگر ندارد و پس اشکالی نیست در تفسیر آیه مبارکه اصلا بلی در اینجا چند امر است **اول** آنکه اگر گفته
شود چه مناسبت است بین قول قوم در آیه متقدمه نیستی تو بر ما بعزیز و قول شعیب در این آیه آیا طایفه من عزیز تر است بر شما
از خدا که مناسب این است که گفته شود یَا قَوْمِ أَرَهْطِي أَعَزُّ عَلَيْكُمْ مِنِّي آیا طایفه من عزیز تر است بر شما از من
حاصل این است که قوم گفتند وَمَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ آنکه شعیب که بود جواب أَرَهْطِي أَعَزُّ عَلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ
ج نفی عزت از اهل خدای تعالی نفی عزت از خدای تعالی است کما اینکه رضای ایشان رضای خدا و سخط ایشان سخط
خدای تعالی است کما اینکه تصدیق میکند این امر را آیه سوره زخرف فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ کما اینکه امام
صادق علیه السلام در خبر این فرموده اند در تفسیر او فقال إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَأْسَفُ كَأَسَفِنَا وَلَكِنَّهُ خَلَقَ
أَوْلِيَاءَ لِنَفْسِهِ يَأْسَفُونَ وَيَرْضَوْنَ وَهُمْ مَخْلُوقُونَ مَرْبُوبُونَ فَجَعَلَ رِضَاهُمْ رِضَا نَفْسِهِ
[illegible] الدُّعَاةَ إِلَيْهِ وَالْأَدِلَّاءَ عَلَيْهِ فَلِذَلِكَ صَارُوا
كَذَلِكَ الی [illegible] عزت [illegible] عزت زیاد

خدا را ... عزت را ... است پس ... در آیه مبارکه ... نظیر عکس آیه ما نحن فیها آیه سوره آل عمران قالوا
ان الله فقیر و نحن اغنیاء ... واضح است که قائلین ... اولیاء خدای تعالی را ولکن آنها
فقر را بخدای تعالی داده ... معلوم است ... وقال علی بن ابراهیم فی تفسیره والله ما
رأوا الله فیعلمون انه فقیر ولکنهم رأوا اولیاء الله فقراء فقالوا لو کان الله غنیا
لأغنی اولیائه فافتخروا علی الله فی الغناء حاصل این است آیات مذکوره تصدیق میکند آیه ما نحن فیها را که
از جمله فرموده است حاصل مذکور در اصول واضحه است که قرآن تصدیق میکند بعض او بعض دیگر را پس باید از اصول واضحه غفلت
نشود که در غفلت از اینها زلة قدم است والحمد لله رب العالمین **دوم** آنکه اگر گفته شود که بانفی قوم مطلق عزت را از
شعیب چگونه صادق است قول آنحضرت کلمه اعز که افعل تفضیل است که لازم دارد وجود عزت را در مفضل علیه که آن
حضرت است حاصل اینست که بین قول قوم و قول شعیب تنافی است ربطی بین آن دو نیست **ج** واضح است که اشکال
مذکور وارد است نظر بعزت نزد قوم شعیب و اما نظر بحال شعیب پس صادق است کلمه تفضیلیه و تصدیق میکند این
بیان را آنچه در کلمه اظهر لکم در همین سوره گفته شد از بیان در آیه انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک
الله ما تقدم من ذنبک وما تأخر که مقصود مغفرت ذنب است نزد مشرکین نه نزد پروردگار حاصل
این است کلامیکه ثبوت سوق کلام نظر بحال [illegible] میشود که [illegible] نظر بحال متکلم میشود و در آیه ما نحن فیها
نظر ابحال متکلم است که شعیب است پس تعبیر این آیه اطهر لکم که اول نظر بحال متکلم و دوم نظر بحال مخاطبات
از روی اصل از اصول متقدمه که تصدیق میکند بعض قرآن بعض دیگر را که تصدیق آیه انا فتحنا الخ است در آیه مذکوره
والسلام علی من اتبع الهدی **س** اگر گفته شود این بیان اصلاح کرد وجود مصداق کلمه اعز را که صیغه تفضیلیه است
و او نزد شعیب مصداق دارد ولو اینکه نزد قوم مصداق نداشته باشد ولیکن جواب قوم نخواهد شد که گفتند تو عزیز
نیستی بر ما **ج** واضح است که دخول همزه استفهامیه انکاریه در کلام منقلب میسازد کلام را و تقدیر کلام چنین میشود در این
کلام قل الله اعز علیکم من [illegible] یعنی بگو خدا عزیز و غالب تر است بر شما از [illegible] دو صحیح است که در این جواب
تمام و کمال فصاحت است گویا فرموده است شعیب که من عزیز نیستم ولیکن خدای من عزیز تر [illegible] است بر شما از [illegible]

ولما جاء امرنا نجینا شعیبا والذین آمنوا معه برحمة منا واخذت الذین ظلموا الصیحة فاصبحوا فی دیارهم
جاثمین کأن لم یغنوا فیها الا بعدا لمدین کما بعدت ثمود ظاهر در تنزیل این آیه مبارکه این است و چون آمد امر ما
نجات دادیم شعیب را و کسانیکه ایمان آورده بودند با آن برحمتی از ما و اخذ نمود کسانیکه ظلم کرده بودند صیحه پس صبح
نمودند در خانهای خودشان مردگان گویا نبودند در خانهای خودشان آیا نه دوریست از رحمت از برای مدین مثل دور شدن از رحمت
ثمود زیرا که این آیه مبارکه بملاحظه آیات متقدمه او و آیات سابقه او در قصص نوح و هود و صالح و لوط و بقیه آیات نازله در قصص
انبیا از جمله آیاتی است که تأویل او در تنزیل او است و غیر از تنزیل تأویلی ندارد ولی در اینجا چند امر است **اول** آنکه اگر گفته شود
که آیه مبارکه ناطق است که موت قوم شعیب بصیحه است چنانکه ناطق است بقول امام صادق ع در خبر بحار قال بعث الله
علیهم صیحة واحدة فماتوا بها منافات دارد با آیه سوره عنکبوت که ناطق است که موت قوم شعیب برجفه
یعنی زلزله بوده است فاخذتهم الرجفة فاصبحوا فی دارهم جاثمین و کذا در آیه سوره اعراف
فاخذتهم الرجفة فاصبحوا فی دارهم جاثمین و بایان علی بن الحسین ع در خبر سابق فاخذتهم
الرجفة فعذبوا بها فاصبحوا فی دیارهم جاثمین ج گذشت در اصول ... که از جمله اصول مقرره
قرآن تصدیق بعض آیات است بعض دیگر را و از جمله فرعیات این اصل هم است تصدیق آیه سوره اعراف در قصه صالح ع
که مثل آیه نحن فیها است واخذ الذین ظلموا الصیحة فاصبحوا فی دیارهم جاثمین آیه نحن فیها را
که در تفسیر او از امام صادق ع است صیحه زدن جبرئیل است نصف شب هلاک شدن قوم صالح است بآن صیحه وجده قال
فلما کان نصف اللیل اتاهم جبرئیل فصرخ بهم صرخة خرقت اسماعهم وفلقت قلوبهم
فماتوا اجمعین فی طرفة عین صغیرهم وکبیرهم ثم ارسل الله علیهم نارا من السماء فاحرقتهم
پس صیحه در آیه نحن فیها بتصدیق آیه مذکوره بتفسیره عبارت است از صرخه جبرئیل ع در شب قوم شعیب ع نیز از روایت
... مذکوره ... تصدیق آیه سوره اعراف در قصه صالح فاخذتهم الرجفة فاصبحوا فی دارهم جاثمین
[illegible] آیه متقدمه در قصه شعیب [illegible]
[illegible]

فی الارض الخوارق پس این آیه معجزه تصدیق میکند آیه رجفه درما نحن فیها را که مراد از رجفه صدا نمودن زمین است بعد از صیحه
دو صیحه است که مستند صورت قوم صالح و درآیات مذکوره در سوره قوم شعیب درآیات مانحن فیها هردو یعنی صیحه و رجفه بسبب درنسبت
که رجفه از صیحه جبرئیل حادث شده است بخلاف ظله که عقوبت است پس منافی نیست در هلاک هریک از دو قوم بسبب هردو رجفه
ببرکت حصول معجزه از ائمه ها دیده و اختلاف آیات مذکوره بسبب صیحه و رجفه از باب اختلاف وجوه است **دوم** آنکه اگرچه سؤ
که گذشت در قول رسول خدا ص که این عبارتست از قرینه که شعیب در سال سوی او شده بوده و این احکام تعدد [illegible] جهت
از برای مدین محل تامل و نظر است زیراکه قرینه [illegible] و نقل عذاب نیست علاوه بر اینکه تشبیه نمودن بعد او را بعد ثمود در
آیه مبارکه بعداً لمدین کما بعدت ثمود محل نظر و تامل است زیراکه ثمود عبارتست از قوم صالح هلاکیکه سابقا
دانسته شد و آیات کثیره ناطق است مثل آیه سوره قمر کذبت ثمود بالنذر و آیه سوره فجر و ثمود الذین جابوا الصخر
و آیه سوره اعراف الا ان ثمود کفروا الخ که گذشت در حصول ثانیه که از جمله معجزه تصدیق قرآن است بعض ادعیه
او را که از جمله فروعات این اصل تصدیق آیه سوره قصص است وما کنت ثاویا فی اهل مدین تتلوا علیهم
آیاتنا الخ آیه مانحن فیها که دو صنف مصنف است که اول است و ثانیه کلام حین است الا بعداً لاهل مدین
کما بعدت ثمود پس اشکالی در این نیست ببرکت حصول معجزه **واما تفقهات** رجفه آیه مبارکه اول
آنکه گذشت در سوره جمعه احکام رجعه تعلیم رجعه کن **دوم** آنکه در تعقیب انتظار فرج گذشت در قصه نوح و در همین
سوره احکام او رجعه کن علاوه بر قول امام ثامن ع در آیه مانحن فیها در خبر بحار قال ع ما احسن الصبر و انتظار
الفرج اما سمعت قول العبد الصالح وارتقبوا انی معکم رقیب و الحمد لله رب العالمین

وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا مُوسٰی بِاٰیٰتِنَا وَسُلْطَانٍ مُبِیْنٍ اِلٰی فِرْعَوْنَ وَمَلَائِهٖ فَاتَّبَعُوا اَمْرَ فِرْعَوْنَ
وَمَا اَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِیْدٍ یَقْدُمُ قَوْمَهٗ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ فَاَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَبِئْسَ الْوِرْدُ
الْمَوْرُوْدُ وَاُتْبِعُوْا فِیْ هٰذِهٖ لَعْنَةً وَیَوْمَ الْقِیٰمَةِ بِئْسَ الرِّفْدُ الْمَرْفُوْدُ ظهور تنزیل این آیه
مبارکه این است و هر آینه بتحقیق فرستادیم موسی ع با آیات خودمان و برهان آشکار بسوی فرعون و جماعت او پس تبعیت
نمودند امر فرعون را و نیست امر فرعون با هدایت میآید و مقدم میشود قوم خود را روز قیامت پس وارد مینمایند ایشان را بآتش

و بهشت و دوزخ که آتش است و تابع کرده شده و در این دنیا لعنت را و در روز قیامت بد است آنچه داده شده و که لعنت است
زیرا که این آیه مبارکه نیز از جمله آیاتی است که میداند معنی او را عالم و جاهل و معنای او تنزیل او است بملاحظه بقیه آیات نازله
در قصه موسی مثل آیه سوره اعراف ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَى بِآيَاتِنَا إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَظَلَمُوا
بِهَا و آیه سوره مؤمنین ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَى وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ إِلَى فِرْعَوْنَ
بجنوده و که او کذا و از مثل این آیات نازله در قصه موسی بملاحظه آیات نازله در بقیه قصص انبیاء چنانچه گذشت در قصه
نوح و هود و صالح و لوط و شعیب پس اشکالی نیست در این تفسیر بلی در این تفسیر چند امر است اول آنکه مراد از آیات
بینات و حجج است کما اینکه تصدیق میکند این آیه نحن فیها را آیه سوره قصص فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَى بِآيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ
قَالُوا مَا هَٰذَا إِلَّا سِحْرٌ مُفْتَرًى دوم آنکه مراد از سلطان مبین در آیه ما نحن فیها نیز بینه و حجت است که عبارت
اخری است از عصا کما اینکه نیز تصدیق میکند او را آیه سوره اعراف قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَرْسِلْ
مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ قَالَ إِنْ كُنْتَ جِئْتَ بِآيَةٍ فَأْتِ بِهَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ
فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ الخ پس مقصود از سلطان مبین در آیه ما نحن فیها ثعبان مبین
الخ است بتصدیق آیه مذکوره سیم اگر گفته شود اگر مقصود از سلطان مبین در آیه ما نحن فیها بینه است مثل آیات
در آیه ما نحن فیها پس وجه و علت اختصاص او بذکر بعد از بینات و آیات چیست ج وجه علت اختصاص و ذکر اینست
از بین آیات کما اینکه تصدیق میکند این آیه را سوره نازعات فَأَرَاهُ الْآيَةَ الْكُبْرَىٰ فَكَذَّبَ وَعَصَىٰ ثُمَّ أَدْبَرَ
يَسْعَىٰ الخ و بینت او از بین آیات کما اینکه تصدیق میکند او را آیه سوره شعراء قَالَ أَوَلَوْ جِئْتُكَ بِشَيْءٍ مُبِينٍ
قَالَ فَأْتِ بِهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ سیم آنکه
مراد از مطلق آیات در آیه نحن فیها آیات تسع است کما اینکه تصدیق میکند این امر را آیه سوره اسری وَلَقَدْ آتَيْنَا
مُوسَىٰ تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ مقصود از آیات تسع طوفان و جراد و قمل و ضفادع و دم و حجر و بحر و عصا و ید است
کما اینکه امام باقر در خبر نعیم بجاری فرمود در معنی قول الله عز و جل وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ تِسْعَ آيَاتٍ
بَيِّنَاتٍ قال الطُّوفَانُ وَالْجَرَادُ وَالْقُمَّلُ وَالضَّفَادِعُ وَالدَّمُ وَالْحَجَرُ وَالْبَحْرُ وَالْعَصَا وَيَدُهُ

پس اگر گفته شود سلطان مبین که عبارت بود از ثعبان مبین اول آیه و بینه موسی بوده است کجا است که تصدیق میکند
این دو آیات کثیره مثل آیه سوره طه وما تلک بیمینک یا موسی قال هی عصای اتوکؤ علیها واهش
بها علی غنمی ولی فیها مآرب اخری قال القها یا موسی فالقیها فاذا هی حیة تسعی قال
خذها ولا تخف سنعیدها سیرتها الاولی واضمم یدک الی جناحک تخرج بیضاء
من غیر سوء آیة اخری الخ پس چگونه در آیه ما نحن فیها آخر آیات تسع قرار داده شده جواب که آیات در آیه
ما نحن فیها شمول این آیه مثل بقیه آیات تسع جاهائیکه آیه سوره اسری تصدیق میکند این را علاوه بر قول مفسرین جاهائیکه در اصول
امیه دانسته شد ابهموا ما ابهمه الله در ذکر او بعد از شمول آیات او ما از جهت اهتمام بشأن او است در باب
اتمام حجه نظیر آیه سوره بقره حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی که صلوات شامل است صلوة وسطی
که صلوة ظهر روز جمعه است مع ذلک ذکر شده صلوة وسطی بعد از این شمول از جهت اهتمام بشأن او در باب محافظة جاهائیکه
در محل خود ان شاء الله تعالی خواهد آمد بیان او در ائمه هدی پس اشکالی نیست در مبین چهارم آنکه اگر گفته شود که طوفان
و جراد و قمل و ضفادع و دم از جمله بلاها بوده است بر قوم موسی کجا است که تصدیق میکند این امر را آیه سوره اعراف فارسلنا
علیهم الطوفان والجراد والقمل والضفادع والدم آیات مفصلات فاستکبروا
وکانوا قوما مجرمین ولما وقع علیهم الرجز قالوا الخ پس چگونه این شش آیه از جمله بینه در حجه
موسی قرار داده شده است در آیه ما نحن فیها مثل غیر او که اشاره شد جواب این شش آیه از جمله بینات و حجج موسی
بوده است نهایت امر این است شامل بلایا هم بوده است کجا است که تصدیق میکند این بیان را آیه سوره دخان در قصه موسی
وآتیناهم من الآیات ما فیه بلاء مبین پنجم آنکه موسی بن عمران اول بنی اسرائیل بوده است
کجا است که رسول خدا هم در بحار فرموده قال اول انبیاء بنی اسرائیل موسی وآخرهم عیسی وستمائة نبی ششم
آنکه موسی از جمله انبیائی بوده است که اختیار شده اند از برای سیف کجا است رسول خدا هم در خبر بحار فرموده ان الله تعالی
ان الله اختار من الانبیاء اربعة للسیف ابراهیم وداود وموسی وانا الخ هفتم آنکه موسی
مردی بوده است گندم گون طویل [illegible]

دوم آنکه بئس الرفد المرفود بدون واو عاطفه است هرچند که بدون واو است محل نظر است مگر آنکه
تصدیق میکند او را آیات متواتره مثل آیه سوره بقره ثم اضطره الی عذاب النار و بئس المصیر و در سوره
آل عمران وتحشرون الی جهنم و بئس المهاد و نیز آیه دیگر در این سوره و مأویهم النار و بئس مثوی
الظالمین و آیه دیگر از همین سوره و مأویهم جهنم و بئس المصیر و آیه دیگر از این سوره ثم مأویهم جهنم
و بئس المهاد و کذا و کذا ان شاء الله تعالی که حساباً آورده است و لذا اینجا لازم شد که حذف او در ذیل آیه ما نحن فیها که محل تأمل
و نظر است از جهت حوادث [illegible] نیست چونکه در اصول تقریر دانسته شد در کلام [illegible] وما زادهم الخ که آیات کثیره
در متقدم تصدیق میکند کما البئس الورد المورود در آیه ما نحن فیها عبارت جزی است از المصیر و المهاد و مثوی الظالمین
و نیز تصدیق میکند که الرفد المرفود عبارت جزی است از آنچه [illegible] و داده شده در این دنیا و مرفقات که لعنت است در
آیه ما نحن فیها حاصل این است که نشد در آیات متعدده و اشباه آنها بکلمه بئس رجح است بحکم سابق بر این کلمه و در
که سابق این کلمه در آیه ما نحن فیها در اول ایراد نار است و در دوم تابع لعنت است و در دوم در اول [illegible] بعد در دوم [illegible]
بئس است و مورود در اول و مرفود در دوم [illegible] بئس است و از این بیان مختصر [illegible] شد [illegible] تعبیر
علی بن ابراهیم در بئس الرفد المرفود قال یعنی ای ما زادهم الله بالعذاب و کیفکان بقیه امور راجعه
بقصه موسی در کول است بعنایت خود که خواهد آمد ان شاء الله تعالی ذٰلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْقُرَىٰ نَقُصُّهُ عَلَيْكَ

مِنْهَا قَائِمٌ وَحَصِيدٌ وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَٰكِنْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَمَا أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ
الَّتِي يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ لَمَّا جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَمَا زَادُوهُمْ غَيْرَ تَتْبِيبٍ
وَكَذَٰلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَىٰ وَهِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ مرد نزول

این آیه مبارکه این است او بعنی آنچه تحدیث بعد است از قصه نوح و هود و صالح و لوط و شعیب و موسی از خبرهای قریه‌ها بود
قصه میکنیم بر تو بعض آنها برپاست و بعض آنها منهدم است و ظلم نکردیم آنها را و لکن ظلم نمودند نفسهای خودشان را پس
بی نیاز نمودند آنها را خدایان آنها که میخواندند آنها را از غیر خدا از چیزی چون که آمد امر پروردگار تو و زیاد نمودند
خدایان [illegible] آنها را [illegible] و همچنین است اخذ پروردگار تو [illegible] وقتیکه اخذ نماید قریه‌ها را در حالتیکه آنها ظلم کنند

هستند بدینسکه اخذ و کرفتن خدا اهل قری را آورده بحث است زیرا که این آیهٔ مبارکه بعد از ملاحظهٔ آیات متقدمه در حکایات

قرای انبیاء سمرعه شبهه در به نخواهد بود که قسمتیست از قرآن که تاویل او در تنزیل اوست و تاویلی غیر از تنزیل ندارد پس اشکالی

در تفسیر آیهٔ مبارکه نیست اصلا بلی در اینجا باید چند چیز دانسته شود **اوّل** آنکه اگر گفته شود که من قصه ذٰلِكَ مِنْ اَنْبَاۤءِ

الْقُرٰی که لازم دارد مقصوص بودن احوال قری را و قصه نَقُصُّهٗ عَلَیْكَ که لازم دارد مقصوص بودن احوال قری را

تهافت است چنانچه در صحیح است و این دو منافات دارد با آیه قُلْ لَّىِٕنِ اجْتَمَعَتِ الْاِنْسُ وَالْجِنُّ الخ مثل غیر او از آیات

نفی اختلاف در عوجاج را از قرآن بلکه عبارت صحیح قَصَصْنَاهُ عَلَیْكَ است **ج** قصه نَقُصُّهٗ عَلَیْكَ راجع است

بجمله بعد مِنْهَا قَاۤىِٕمٌ وَّحَصِیْدٌ نه بجمله قبل ذٰلِكَ مِنْ اَنْبَاۤءِ الْقُرٰی اینکه اشکال مذکور لازم آید و صحیح که

حالت بعض قری و حصید به بعض قری قصه جزئی است که قصه نشده است و تصدیق میکند این امر را بعض قصه مِنْهَا قَاۤىِٕمٌ

وَّحَصِیْدٌ قصه جزئی است قرائت امام صادق در خبر حفص بختری فَمِنْهَا قَالَ عَنْ اَبِیْ عَبْدِ اللّٰهِ قرء فَمِنْهَا

قَاۤىِٕمٌ وَّحَصِیْدٌ اَوَیَکُوْنُ الْحَصِیْدُ اِلَّا بِالْحَدِیْدِ **س** اگر گفته شود که قرائت که حکایت شد دلالت دارد جمعا

قائم و برپا بوده کما اینکه دانسته شد و در این هنگام چگونه صدق است قصه فَمِنْهَا حَصِیْدٌ که میگوید بعض قری حرا

و ویران بوده است **ج** قائم و حصید صفهٔ زرع قریه است نه صفت قری کما اینکه تصدیق میکند این امر را قول امام صادق

در خبر مذکور اَوَیَکُوْنُ الْحَصِیْدُ اِلَّا بِالْحَدِیْدِ و تقدیر کلام چنین است فَمِنَ الْقُرٰی زَرْعُهَا قَاۤىِٕمٌ وَّمِنَ الْقُرٰی

زَرْعُهَا حَصِیْدٌ موضح است تغییر مذکور در غیر زرع بی موقع است و ممکن است در این هنگام تقدیر کلام چنین باشد فَمِنَ

الْقُرٰی زَرْعُهَا قَاۤىِٕمٌ وَّحَصِیْدٌ باشد یعنی بعض قریها زرع قائم و حصید بود کیف کان اشکالی در آیه مذکوره نخواهد

س اگر گفته شود که در قرائت امام صادق هست نیز قَاۤىِٕمًا وَّحَصِیْدًا بنصب در خبر حفص بختری عَنْ اَبِیْ عَبْدِ اللّٰهِ

قرء فَمِنْهَا قَاۤىِٕمًا وَّحَصِیْدًا بالنصب ثُمَّ قَالَ یَا اَبَا مُحَمَّدٍ لَا یَکُوْنُ حَصِیْدًا اِلَّا بِالْحَدِیْدِ **ج** کذشت

در اصول نیه که از جمله اصول ثقاة قرائت قرآن است برطبق وجه که از جمله فروعات ان جمل است این قرائت و

قرائت متقدمه بسبب اینکه ثابت نیست نیز و تقدیر کلام در این هنگام چنین است فَمِنَ الْقُرٰی کَانَ زَرْعُهَا قَاۤىِٕمًا

وَّحَصِیْدًا بلی از اخبار مذکوره معلوم شد که قرائت مِنْهَا بدون فاء که در مصحف و قرائت مشهوره است [illegible] حمد و عامه از روات

نافعین هست که باید طرح نمود ازین که میگفت حضرت امام صادق است **وامّا نقفهات رجعه**

بغیر دعوت غیر خدا الی پس ذلک گذشت در سوره جمعه ودویم گذشت درهمین سوره مرجعه کن اعاده شده معهود

والحمد لله ربّ العالمین إنّ فی ذلک لآیة لمن خاف عذاب الآخرة ذلک یوم مجموع له الناس

وذلک یوم مشهود وما نؤخّره إلّا لأجل معدود ظهور تنزیل این آیه مبارکه این است بوسیله

یعنی نقل و تحدیث قصص نوح و هود و صالح و لوط و شعیب و موسی که یک یک نوشته شد آیه و حجت است از برای کسیکه خوف

دارد عذاب آخرت را و آن یعنی عذاب آخرت روزی است جمع شده است از برای او مردم و او روزی است که شهادت

داده شده است در او و تاخیر نمیدهیم او را مگر از برای وقت شمرده شده زیرا که تصدیق میکند یوم اول آیه سوره

واقعه إنّ الأوّلین والآخرین لمجموعون إلی میقات یوم معلوم و یوم دوم را آیه سوره نور

یوم تشهد علیهم ألسنتهم وأیدیهم وأرجلهم بما کانوا یعملون و آیه سوره نحل ویوم نبعث

من کلّ أمّة شهیداً و آیه سوره نساء فکیف إذا جئنا من کلّ أمّة بشهید وجئنا بک علی هؤلاء

شهیداً یومئذ یودّ الذین کفروا الخ که رسول شهید است بر رسل و رسل شهدا است بر امم که

امیر در خبر بحار فرموده اند قال فی صفة یوم القیامة یجتمعون فی موطن یستنطق فیه جمیع الخلق فلا یتکلّم

إلّا من أذن له الرحمن وقال صواباً فیقام الرسل فیسئل فذلک قوله لمحمّد فکیف إذا جئنا

من کلّ أمّة بشهید وجئنا بک علی هؤلاء شهیداً وهو الشهید علی الشهداء والشهداء هم

الرسل و تصدیق میکند آخر آیه نحل و فهرا آیات کثیره مثل و من آیه بمقدره إلی میقات یوم معلوم و مثل آیه

سوره حجر قال ربّ فأنظرنی إلی یوم یبعثون قال فإنّک من المنظرین إلی یوم الوقت المعلوم

و نیز حجت است بر تفسیر مذکور که مراد از هر دو یوم در آیه نحل شریفه روز قیامت است قول امام باقر در خبر ابان عن ابی جعفر

سئل الأبرش الکلبی عن قول الله عزّ وجلّ وشاهد ومشهود فقال أبو جعفر وما قیل

لک فقال قالوا شاهد یوم الجمعة ومشهود یوم عرفة فقال أبو جعفر لیس کما قیل لک الشاهد

یوم عرفة والمشهود یوم القیامة أما تقرأ القرآن قال الله عزّ وجلّ ذلک یوم مجموع له

لهُ النّاسُ وَذلِكَ يَوْمٌ مَشْهُودٌ فان لم يوم القيامة فهو اليوم الموعود بر اصل بعضها
اشكالى در تفسير آيه ما نحن فيها نيست س اگر گفته شود كه يوم مشهود يوم عرفه است كما اينكه در قول امام
صادق ع است در خبر برهان عَنْ اَبِى عَبْدِ اللهِ ع قَوْلُ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النّاسُ وَ
ذلِكَ يَوْمٌ مَشْهُودٌ قالَ المَشْهُودُ يَوْمُ عَرَفَةِ وَالمَجْمُوعُ لَهُ النّاسُ يَوْمُ القِيامَةِ
ج نفى امام باقر ع در خبر متقدم بودن يوم مشهود را يوم عرفه مبيّنه است كه قول با ورعايه و مانيست و صدور او
از امام صادق ع در خبر مذكور از جهه ضرورت تقيه است پس اشكالى در ما نحن فيه نيست بلى در اينجا چند امر بايد دانست
اوّل آنكه يوم قيامت باعتبار كيفيات او اسمائى دارد باعتبار اجتماع خلق اولين و آخرين در او يوم
مجموع گفته ميشود كه در آيه ما نحن فيها است چنانچه يوم جمع نيز گفته ميشود چنانكه در سوره تغابن است يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ
لِيَوْمِ الجَمْعِ و باعتبار شهادت هر رسول بر امّت خود و شهادت رسول ما بر همه رسل يوم مشهود گفته ميشود و باعتبار
شهادت السن و ايدى و ارجل بر اعمال خلائق كما اينكه در آيه ما نحن فيها است و باعتبار تلاقى اهل سماء و ارض يوم تلاق
گفته شده است و باعتبار ندا كردن اهل آتش اهل جنت را در افاضه ماء بر آنها يوم تناد گفته شده است و باعتبار غبن بودن
اهل جنت اهل نار را يوم تغابن گفته شده است و باعتبار ذبح موت ميان جنت و نار يوم حسرت گفته شده است
كما اينكه امام صادق ع در خبر برهان فرموده اند قالَ يَوْمُ التَّلاقِ يَوْمَ يَلْتَقِى اَهْلُ السَّماءِ وَاَهْلُ
الاَرْضِ وَيَوْمُ التَّنادِ يَوْمَ يُنادِى اَهْلُ النّارِ اَهْلَ الجَنَّةِ اَفِيضُوا عَلَيْنا مِنَ الماءِ
اَوْ مِمّا رَزَقَكُمُ اللهُ وَيَوْمُ التَّغابُنِ يَوْمَ يَغْبِنُ اَهْلُ الجَنَّةِ اَهْلَ النّارِ وَيَوْمُ الحَسْرَةِ
يَوْمَ يُؤْتى بِالمَوْتِ فَيُذْبَحُ و كذا و كذا از اسماء روز قيامت با عبارات ديگر والحمد لله ربّ العالمين دوم
آنكه اگر گفته شود چه مناسبت است ميان علت و معلول در ذيل آيه ما نحن فيها وَما نُؤَخِّرُهُ اِلّا لِاَجَلٍ مَعْدُودٍ
تاخير ندادیم يوم مجموع و يوم مشهود را مگر از براى وقت معدود كه عبارت جزئى از وقت معلوم است بلكه مناسب
اين است كه گفته شود وَنُؤَخِّرُهُ اِلى اَجَلٍ مَعْدُودٍ نظير آيه سابقه اندكه فَاِنَّكَ مِنَ المُنْظَرِينَ
اِلى يَوْمِ الوَقْتِ المَعْلُومِ ج گذشت در اصول خمسه كه از جمله اصول خمسيه تصديق اين است بعض از بعض او

و از جمله فروعات این اصل تصدیق آیات کثیره است آیه یحی فیها را مثل آیه سوره رعد و سخر الشمس و القمر کل
یجری لاجل مسمی که لام در او موافق الی و بمعنی او است مثل آیه و لو ردوا لعادوا لما نهوا عنه و آیه بان ربک
اوحی لها بتصدیق آیه سوره نحل و اوحی ربک الی النحل الخ و بتصدیق آیه سوره لقمان و سخر الشمس و القمر کل
یجری الی اجل مسمی پس اشکالی در آیه یحی فیها نیست و تقدیر کلام چنین است و ما نؤخره الا الی اجل معدود
یوم یأت لا تکلم نفس الا باذنه فمنهم شقی و سعید فاما الذین شقوا ففی النار لهم فیها
زفیر و شهیق خالدین فیها ما دامت السموات و الارض الا ما شاء ربک ان ربک
فعال لما یرید و اما الذین سعدوا ففی الجنة خالدین فیها ما دامت السموات و الارض
الا ما شاء ربک عطاء غیر مجذوذ ظاهر و ترجمه آیه مبارکه اینست روزیکه بیاید تکلم نمیکند نفسی مگر باذن خدا
تعالی پس بعضی از شقی هستند و بعضی از سعید هستند پس کسانیکه شقی شده اند پس در آتش اند از برای آنها هست در آتش
خروش و نعره مخلدند در آتش مادامیکه آسمانها و زمین است مگر آنچه خواهد پروردگار تو بدرستیکه پروردگار تو بجا آورنده است
آنچه خواهد و اما کسانیکه سعید اند پس در جنت مخلدند مادامیکه آسمانها و زمین است مگر آنچه پروردگار خواسته باشد عطائیست
غیر مقطوع زیرا که این آیات از قسمتیست که میدانند معانی آنها را عالم و جاهل و غیر از تنزیلات معنی دیگر ندارد و نیز حجت
بر این دعوی قول امام باقر است در خبر یکه کفعمی فرموده بهمان ذکر آنها بدون اضافه و علاوه و نمودن چیزی در آنها
قال سألت ابا جعفر فی قول الله فاما الذین سعدوا ففی الجنة الی آخر الایتین قال
هاتان الایتان فی غیر اهل الخلود من اهل الشقاوة و السعادة الخ و کذا و کذا از اینها
این خبر که ذکر خواهد شد ان شاء الله پس اشکالی در تفسیر مذکور نیست جملاً و تفصیلاً بلی در اینجا چند امر است لابد است از تنبیه
بر آنها **اول** آنکه اگر گفته شود وجه و علت چیست در حذف یاء در یأت با اینکه عاملی از برای جزم او که حذف یاء باشد
نیست مثل و من یغلل یأت بما غل یوم القیامة در سوره آل عمران و مثل فالقوه علی وجه ابی یأت
بصیرا در سوره یوسف و مثل اینما یوجهه لا یأت بخیر در سوره نحل که کذا و کذا است از امثال این مسئله که در او
عامل جزم است بخلاف آیه یحی فیها که فاقد عامل جزم است و این امر منافات دارد با آیه قل لئن اجتمعت الانس

دیگر

والجن الخ ومساق مدح است از متابعین اسلام و در قرآن نیز ج تصدیق میکند این آیه نحن فیها را آیات کثیره که
حذف شده است یا بدون عامل جزم مثل قال ذلک ما کنا نبغ در سوره کهف ومثل واللیل اذا یسر
در سوره فجر پس اگر گفته شود آیات مذکوره وامثال آنها نیز در محل اشکال مذکور است نیز ج قرائت امام صادق
در خبر برهان یسر بدون یاء بیننه عادته است که بدون یا تنزیل قرآن است قال ع واللیل اذا یسر هی دولة
غیره الی دولة القائم ع پس اشکالی در این نیست و از این باب یعنی حذف یاء و ابقاء کسره او در اسماء مثل
متعال مثل ومن یهدی الله فهو المهتد در سوره بنی اسرائیل وکذا وکذا از امثال این آیه حاصل این آیات
در حذف یاء و ابقاء کسره او قاعده مطرده است در افعال و اسماء در آیات نازله پس اشکالی نیست بحمد الله و منه دوم
آنکه نظیر یأت است که با یاء و بدون یا آورده میشود کلمه لا تکلم در آیه نحن فیها که بدون تاء است کما اینکه تصدیق
میکند او را آیه سوره قدر تنزل الملائکة الخ و با تاء است در آیه سوره فصلت تتنزل علیهم الملائکة
الخ پس تقدیر کلام یوم یأتی لا تتکلم است سیم آنکه اگر گفته شود کلمه ما دامت السموات در دو آیه
نحن فیها منافات دارد با آیات کثیره مثل آیه سوره انشقاق اذا السماء انشقت و آیه سوره انفطار
اذا السماء انفطرت وغیرها که میگوید آسمانها قائم نخواهند ماند حاصل اشکال این است که با خراب
آسمانها چگونه صادق است خلود اهل نار و اهل جنة روز قیامت مدت وجود سموات و حال آنکه اختلاف و
اعوجاج در قرآن نیست کما اینکه در اصول مقدمه گذشت ج گذشت در اصول خمسه که از جمله اصول معتبره
تصدیق بعض قرآن است بعض او را و از جمله فروعات این اصل تصدیق آیه سوره رحمن است آیه نحن فیها را
یا معشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات والارض
فانفذوا الخ پس در آیه نحن فیها تقدیر ما دامت اقطار السموات است بحذف مضاف یعنی
قطرهای آسمانهای پاره شده کما اینکه امام باقر ع در خبر بحار در تفسیر آیه فرموده اند ان الله اذا بدء
له ان یبین خلقه و یجمعهم لما لا بد منه امر منادیا ینادی فاجتمع الانس
والجن فی اسرع من طرفة العین ثم اذن السماء الدنیا فنزل وکان من وراء

الناس وإذن السماء الثانية فنزل وهي ضعف التي تليها فإذا رآها أهل السماء الدنيا
قالوا جاء ربنا فيقال لا وهو آت حتى ينزل كل سماء ويكون كل واحدة من وراء الأخرى وهي
ضعف التي تليها ثم ينزل الله في ظلل من الغمام والملائكة وقضي الأمر وإلى الله ترجع الأمور
ثم يأمر الله مناديا ينادي يا معشر الجن والإنس إن استطعتم أن تنفذوا من أقطار السموات
والأرض فانفذوا لا تنفذون إلا بسلطان الخ پس اینها نیست مگر برکت حصول فقره از آیه دیدیم

چهارم آنکه اگر گفته شود که کلمه ما از برای غیر عاقل است کما اینکه تصدیق میکند او را آیه سوره انبیاء انکم وما تعبدون
من دون الله حصب جهنم چنانچه رسول خدا صلعم تفسیر او فرموده اند در خبر مناقب ثم قال انکم وما تعبدون
من دون الله حصب جهنم الآية فلما خرج النبي صلعم قال ابن الزبعرى أما والله لو وجدته في المجلس
لخصمته فاسئلوا محمدا أكل ما يعبدون من دون الله في جهنم مع من عبده فنحن نعبد
الملائكة واليهود تعبد عزيرا والنصارى تعبد عيسى فأخبر النبي صلعم فقال يا ويل أمه أما
علم أن ما لما لا يعقل ومن لمن يعقل پس چگونه استثناء شده است در آیه کل فیها از اهل جنت و نار که
من يعقل است بلکه از برای من لا يعقل است بلکه باید گفته شود الا من شاء ربک در هر دو مقام موضع
که این اشکال موجب اختلاف و اعوجاج در قرآن خواهد شد که منفی است از قرآن و نیز منافات دارد با آیه قل لئن اجتمعت
الانس والجن الخ جواب کلمه ما اطلاق بر من یعقل نیز میشود کما اینکه تصدیق میکند این امر را آیه سوره نساء ولا تنکحوا
ما نکح آباؤکم فانکحوا ما طاب لکم من النساء و نیز تصدیق میکند او را آیه سوره انبیاء بتفسیر او از امام
قده در خبر علی بن ابراهیم قال لما نزلت هذه الآية وجد منها أهل مكة وجدا شديدا فدخل
عليهم عبد الله بن الزبعرى وكفار قريش يخوضون في هذه الآية فقال ابن الزبعرى أمحمد
تكلم بهذه الآية قالوا نعم قال ابن الزبعرى إن اعترف بها لأخصمنه فجمع بينهما فقال
يا محمد أرأيت الآية التي قرأت آنفا فينا وفي آلهتنا خاصة أم في الأمم وآلهتهم
فقال بل فيكم وفي آلهتكم وفي الأمم وآلهتهم إلا من استثنى الله فقال ابن الزبعرى

خصمناک والله الست تثنی علی عیسی خیرا وقد عرفت ان النصاری یعبدون عیسی وامه
وان طائفة من الناس یعبدون الملائکة افلیس هؤلاء مع الآلهة فی النار فقال رسول الله
لا فضحکت قریش وضجوا قالت قریش خصمک ابن الزبعری فقال رسول الله قلتم الباطل
ما قلت الا ما استثنی الله وهو قوله ان الذین سبقت لهم الحسنی اولئک عنها مبعدون
لا یسمعون حسیسها وهم فی ما اشتهت انفسهم خالدون **س** اگر گفته شود که در این هنگام این خبر در تفسیر
آیه معارض است با خبر مناقب مذکور **ج** این خبر مطابق است با آیات مسموعه بخلاف خبر مناقب و گذشت در اصول خمسه که از
جمله مرجحات در هر دو خبر متعارض موافقت کتاب است پس اشکالی نیست در تقدیم او بر خبر مناقب و نحو او والحمد لله رب العالمین

پنجم آنکه استثناء در آیه اخیره محل تامل و نظر است از چند جهة **اوّل** آنکه عطاء غیر مجذوذ که عبارت است از عطاء غیر
مقطوع منافی است با استثناء مذکور **دوم** آنکه شبیه در آیه سوره نساء والذین آمنوا وعملوا الصالحات
سندخلهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ابدا وذلک الفوز العظیم
و در آیه سوره بینه جزاؤهم عند ربهم جنات عدن تجری من تحتها الانهار خالدین فیها
ابدا الخ منافی است با استثناء **سیم** آنکه عدم نفاد در آیه سوره ان هذا لرزقنا ما له من نفاد منافی است
با استثناء و گذشت در اصول مقدمه که آنچه محل تامل و نظر است از قرآن از جمله حوادث منافقین است پس استثناء در
این آیه از جمله حوادث منافقین است و نیز حجة است بر او قول امام ع در خبر کافی فی قوله فمنهم شقی وسعید
الخ قال فی ذکر اهل النار استثناء ولیس فی ذکر اهل الجنة استثناء پس اصلا و نقصانا ثابت شد
که الا ما شاء ربک در آیه اخیره از حوادث منافقین است و نیز معلوم شد آنچه در تفسیر علی بن ابراهیم است از قرار دادن
نار و جنت را نار و جنت دنیا که مخالف آیه وارده است باطل است **س** اگر گفته شود که خبر سابق از همین امام ع که فرمودند
این دو آیه در غیر اهل خلود است معارض خبر مذکور است **ج** دلیل این خبر بینه است که قول او از جهة ضرورت تقیه است قال ع
هاتان الآیتان فی غیر اهل الخلود من اهل الشقاوة والسعادة ان شاء الله یجعلهم
خارجین ولا تزعم یا زرارة انی ازعم ذلک پس تعارضی در بین نیست بخلاف دو خبر مذکور در اینجا

برهان و دلیل است که قرائت مشهوره در مصحف که مخالف اصل و نص است باید طرح شود در این تغییر متن و باید دانست که
فرق نیست خروج از نار بعفو باشد یا بشفاعت چنانکه امام سابع در خبر اول فرمودند قال سمعت عبدا صالحا یقول فی
الجهنمیین انهم یدخلون النار بذنوبهم و یخرجون بعفو الله یا بشفاعت چنانکه امام (ع) فرموده آن
در خبر آن کتاب قال سمعت ابا جعفر یقول ان انا سایخرجون من النار حتی صاروا حمما ادرکتهم
الشفاعة الخ فلا تک فی مریة مما یعبد هؤلاء ما یعبدون الا کما یعبد آباؤهم من قبل و انا
لموفوهم نصیبهم غیر منقوص ظاهر تنزیل این آیه مبارکه این است که پس نبوده باش ای محمد در شک از آنچه
عبادت میکنند این کفار نمیکنند عبادت مگر مثل آنچه عبادت میکنند آباء آنها از پیش و بدرستیکه ما وفا میکنیم نصیب ایشان را
بدون نقصان زیرا که این آیه از قسمتی است که معنای او نه تنزیل او است که غیر نه تنزیل معنا نیز دارد و تصدیق میکند او را
آیه همین سوره متقدمه ان نعبد ما یعبد آباؤنا و مثل او پس اشکال در تغییر مذکور نیست چه آنکه پس اگر گفته شود
با معلوم بودن نزد رسول (ص) عبادت نمودن کفار اصنام را چگونه صادق است نهی از شک در عبادت کفار و تصدیق میکند
این امر را آیه از همین سوره متقدمه فالنار موعده فلا تک فی مریة منه و آیه سوره لقمان فلا تکن فی
مریة من لقائه در بیتهم که صادق است در این آیات شک و صحیح است نهی از آن جواب در ضمن است چنانکه تکذیب
شک در وجود شیئ میشود مثل آیات مذکوره همچنین تکذیب شک در صفت شیئ میشود که حق و باطل بودن او و تصدیق میکند
این امر را آیه سوره حج و لا یزال الذین کفروا فی مریة منه حتی تأتیهم الساعة بغتة که معلوم است
که شک در این آیه در حق بودن امیر المؤمنین است چنانچه در آیه ما نحن فیها در باطل بودن عبادت کفار است حاصل کلام
این است که با وجود مصداق او برای نهی از شک در آیه ما نحن فیها بقول مطلق امر سهل است پس اشکالی نیست بحمد الله
و المنة و اما تفقهات راجعه بآیه ما نحن فیها اول آنکه شک در بطلان عبادت کفار حرام است چنانکه
معلوم است از آیه زیرا که نهی در قرآن دلالت دارد بر ترک معصیت چنانکه در اصول ثابت شده دوم
آنکه عبادت غیر خدای تعالی نیز حرام است چنانکه نیز از آن معلوم است علاوه بر آنچه دانسته شد در همین سوره
مراجعه کن و نیز گذشت معنی عبادت و لقد آتینا موسی الکتاب فاختلف فیه و لولا کلمة سبقت

از این بیان معلوم میشود جواب سوال از مثل قول امام صادق ع در خبر اول که قال من عمل لله کان ثوابه علی الله و من
دوم در خبر ... کتاب قال ما عمل احد عملا الا رداه الله به ان خیرا فخیر و ان شرا فشر
و کذا و که از اشباه این خبر ... آیه ... تسمیم اگر جزاء اعمال در آیه ما نحن فیها فرق نیست بین
جزاء در دنیا و جزاء در آخرت ... تفریع از اصل ... که گذشت ... اما بیّنوا اما ... الله ... جمیعه
... و قول امام من الائمه ع در خبر ... بحار که جزاء اعمال در دنیا و آخرت است مثوبة و عقوبة قال ما من
فعل یفعله العباد من خیر و شر الا و لله فیه قضاء قلت فما معنی هذا القضاء قال الحکم
علیهم بما یستحقون علی افعالهم من الثواب و العقاب فی الدنیا و الآخرة چهارم
آنکه اگر گفته شود که توفیه جزاء اعمال مثوبةً و عقوبةً در آیه ما نحن فیها منافات دارد با آیه سابقه که استثناء اهل خلود در
فاما الذین شقوا ففی النار لهم فیها زفیر و شهیق خالدین فیها ما دامت السموات
و الارض الا ما شاء ربک ان ربک فعال لما یرید که میگوید توفیه جزاء اعمال نیست از برای کسی
که بخواهد خدای تعالی جواب گذشت که از جمله اصول معتبره قرآن تصدیق بعض او است بعض او را که از جمله ... مستثنا
از آیه ما نحن فیها است نسبت بعقوبت آیه مشیت مذکوره و تصدیق استثناء آیه ان الذین سبقت لهم منا الحسنی الخ
از آیه انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم چنانچه در آیه مقدمه همین سوره بیان کافی شد
مراجعه کن اعاده فائده ندارد و وضع است استثناء در هر دو مقام از قبیل آیات منسوخة البعض است یعنی از جمله فروعات
وارده این اصل است که در اصول مقدمه دانسته شد پس باید از اصول مقاله غفلت نشود که غفلت از آنها زلت است در
تفسیر آیات نازله و الحمد لله رب العالمین پنجم اگر گفته شود علت چیست که در اخبار توفیه جزاء اعمال در آیه ما نحن فیها نسبت
بتوفیه جزاء سیئات مشیت استثناء است بخلاف توفیه جزاء حسنات که مشیت استثناء نیست جواب علت حسن مشیت
استثناء اول و قبح مشیت استثناء دوم است بحجت باطنه که عقول است چنانچه ... حکومت حجت باطنه میکنند
حجت ظاهره یعنی ... در خبر ... بحار قال من وعده الله علی عمل ثوابا فهو منجز له و من
وعده علی عمل عقابا فهو فیه بالخیار الخ ششم آنکه اگر گفته شود که استناد اعمال ... در آیه ما نحن فیها

در بیانات متعلقه بآیه فاستقم الخ

منافات ندارد با آیه سوره بقره قال ان الله یضل من یشاء و یهدی الیه من اناب و شبهه
از آیاتی که اسناد ضلال و هدایت بخدای تعالی داده است و واضح است که این امر موجب اختلاف و اعوجاج قرآن است
که منفی است از قرآن کما اینکه در اصول ماضیه دانسته شد و این اختلاف و اعوجاج منافی است با آیه قل لئن اجتمعت
الانس و الجن الخ گذشت در اصول ماضیه که از جمله اصول ثقات از ائمه هداة وجوب رد متشابهات آیات است
بر محکمات آیات که از جمله تفریعات این اصل که وظیفه ثقلین است رد آیه مذکوره و امثال اوست بر آیه ما نحن فیها زیرا که او
متشابه و دوم محکم است چنانچه در اصول مقدمه بیان [illegible] است کافیه از اهل عصمت در این باب شد مراجعه کن اعاده فائده مهمه ندارد
چنانچه در آخر سوره منافقین گذشت معنی خبیر در آیه ما نحن فیها مراجعه کن فاستقم کما امرت و من تاب معک
و لا تطغوا انه بما تعملون بصیر ظهر و تنزیل این آیه مبارکه این است پس مستقیم شو ای محمد با آنچه امور شده تا
و کسیکه توبه و رجوع نموده است با تو و طغیان نکشید بدرستیکه خدای تعالی با آنچه عمل میکنید بینا است زیرا که این آیه مبارکه
در آیه سوره شوری و استقم کما امرت و لا تتبع اهواءهم و قل آمنت بما انزل الله من کتاب
و امرت لاعدل بینکم الله ربنا و ربکم لنا اعمالنا و لکم اعمالکم لا حجة بیننا و بینکم
الله یجمع بیننا و الیه المصیر از جمله قسمی است از آیات که تاویل او در تنزیل او است پس اشکالی در تغیر او
نیست بلی باید چند چیز دانسته شود و از این بیان معلوم شد اشکال و جواب او در آیه مقصده مذکوره اول آنکه
گذشت در اصول حقیقیه که نهی قرآن دلالت میکند بر آنکه منهی عنه در این مقام نهی در آیه ما نحن فیها از طغیان که در شان
خدا و رسول محل نظر و تامل است اما در اصول مذکوره از جمله خطابات اول آیه بآن حضرت و عطف [illegible] بر او که تقدیر
کلام چنین است فاستقیموا کما امرتم و لا تطغوا و الا واضح است که آیه غیر مستقیمه است دوما محل نظر و تامل
بودن او از جمله اخبار آیه سوره نجم که رسول ضلال و غوی ندارد ما ضل صاحبکم و ما غوی و حال آنکه
در اصول مقدمه که قرآن اختلاف و اعوجاج ندارد و واضح است که این اختلاف و اعوجاج نفی میکند آیه قل لئن اجتمعت
الانس و الجن الخ گذشت نیز در اصول ماضیه که از جمله اصول [illegible] قرآن [illegible] نهی [illegible] داراده است
که از جمله این اصل آیه ما نحن فیها است لئن اشرکت [illegible] شود که واضح است مورد نهی [illegible]

آنکه آیه داخل باشد تحت این است **ج** آنکه در اصل نور است منحصر در تبیین نیست و مصداق دیگر تا تبیین نیز دارد پس
اشکالی در این نیست **دوم** اگر گفته شود وجه چه خواهد بود در تعقیب جمله وَلَا تَطْغَوْا بجمله اِنَّهٗ بِمَا تَعْمَلُوْنَ بَصِیْرٌ
با معلوم بودن بصیرت خدای تعالی بطغیان است **ج** فائده در این تفریع فرع از اصل و رد فرع بر اصل است کما اینکه در آیه ما قبل
در همین سوره یَعْلَمُ مَا یُسِرُّوْنَ وَمَا یُعْلِنُوْنَ اِنَّهٗ عَلِیْمٌ بِذَاتِ الصُّدُوْرِ که نظیر آیه ما نحن فیه است اشکال و
جوابا دانسته شد مراجعه کن گویا در تقدیر چنین است بتحقیق خدای تعالی آنچه عمل میکنید بصیر و بینا است که از جمله و طغیان نمودن
شما است پس اشکالی در این نیست **و اما تفقهات** راجعه بآیه مبارکه **اول** آنکه طغیان حرام است کما اینکه معلوم است
از آیه و گذشت در سوره اقرء حکایات سوء عاقبت طغیان مراجعه کن اعاده فائده ندارد **دوم** آنکه معلوم از فقره فَاسْتَقِمْ
کَمَا اُمِرْتَ با ملاحظه اصل مثل اینکه قرآن و رسول هر دو از باب اِیَّاكَ اَعْنِیْ وَاسْمَعِیْ یَا جَارَهْ است که در حصول
دانسته شد این است مجرد استقامت در امور کافی نیست بلکه باید طاعات از وجهی باشد که امر شده است کما اینکه اشاره میکند از آن
بیان اخبار چنانچه ذکر شد در آیه اَلَّا تَعْبُدُوْا اِلَّا اللّٰهَ الخ در اول همین سوره مراجعه کن علاوه بر قول صادق ع در خبر علی بن
ابراهیم قَالَ فَقَالَ اِبْلِیْسُ یَا رَبِّ اَعْفِنِیْ مِنَ السُّجُوْدِ لِاٰدَمَ وَاَنَا اَعْبُدُكَ عِبَادَةً لَمْ یَعْبُدْكَ بِهَا
مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِیٌّ مُرْسَلٌ قَالَ اللّٰهُ تَبَارَكَ وَتَعَالٰی لَا حَاجَةَ لِیْ اِلٰی عِبَادَتِكَ اِنَّمَا اُرِیْدُ
اَنْ اُعْبَدَ مِنْ حَیْثُ اُرِیْدُ الخ و قول آن حضرت ع در خبر مسند که قَالَ ع مَرَّ مُوْسَی بْنُ عِمْرَانَ بِرَجُلٍ رَافِعٍ
یَدَیْهِ اِلَی السَّمَاءِ یَدْعُوْ فَانْطَلَقَ مُوْسٰی فِیْ حَاجَتِهٖ فَغَابَ عَنْهُ سَبْعَةَ اَیَّامٍ ثُمَّ رَجَعَ وَهُوَ رَافِعٌ
یَدَیْهِ یَدْعُوْ وَیَتَضَرَّعُ وَیَسْئَلُ حَاجَتَهٗ فَاَوْحَی اللّٰهُ اِلَیْهِ یَا مُوْسٰی لَوْ دَعَانِیْ حَتّٰی یَسْقُطَ لِسَانُهٗ مَا اسْتَجَبْتُ
لَهٗ حَتّٰی یَأْتِیَنِیْ مِنَ الْبَابِ الَّذِیْ اَمَرْتُهٗ بِهٖ و کذا و کذا از اشباه این اخبار پس هر عمل و طاعت از غیر وجه
و راهی که خدای تعالی امر فرموده است غیر مقبول است و جزاء بر آن عمل و طاعت نیست و الحمد لله رب العالمین

وَلَا تَرْكَنُوْا اِلَی الَّذِیْنَ ظَلَمُوْا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ مِنْ اَوْلِیَاءَ ثُمَّ لَا تُنْصَرُوْنَ ترجمه این آیه مبارکه
این است … … … ظلم … … شما را آتش و نیست از برای شما از غیر از خدا از دوستان بعد نصرت
… … … لَا تَرْكَنُوْا اِلَی الَّذِیْنَ ظَلَمُوْا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ قَالَ اَمَا اِنَّهٗ لَمْ یَجْعَلْهَا

خلوداً و اکن تمسکم النار فلا تترکوا الیهم تصدیق نمیکنند که این آیه مراد که ایشان است از آیات که دلالت در خ
اوست وغیره تنزیل آن دلیل دیگر ندارد وجه که فاسد نمودن بذکر آیه بدون ذکر تاویل مذکور از حسن اسلوب در تفسیر مذکور مثبت تی
باید چند امر دانسته شود در اینجا **اول** آنکه رکون دلیل بسوی ظالم عبارت از حب بقاء اوست چنانکه امام صادق در خبر
دوم وسائل فرموده اند فِی قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَلَا تَرْکَنُوْا اِلَی الَّذِیْنَ ظَلَمُوْا فَتَمَسَّکُمُ النَّارُ قَالَ هُوَ
الرَّجُلُ یَاْتِی السُّلْطَانَ فَیُحِبُّ بَقَاءَهُ اِلٰی اَنْ یُدْخِلَ یَدَهُ اِلٰی کِیْسِهٖ فَیُعْطِیَهُ **دوم** آنکه شمه شود آیه
مذکوره بملاحظه تعبیر مس نار با نطق خبر متقدم که رکون موجب خلود در نار نمیشود معارض است با اخبار کثیره که میگوید حب بقاء ظالم
داخل میکند محب را در ظالمین مثل خبر دوم وسائل عَنْ صَفْوَانَ بْنِ مِهْرَانَ الْجَمَّالِ قَالَ دَخَلْتُ عَلٰی اَبِی الْحَسَنِ
الْاَوَّلِ فَقَالَ لِیْ یَا صَفْوَانُ کُلُّ شَیْءٍ مِنْکَ حَسَنٌ جَمِیْلٌ مَا خَلَا شَیْئًا وَاحِدًا قُلْتُ جُعِلْتُ
فِدَاکَ اَیُّ شَیْءٍ قَالَ اِکْرَاؤُکَ جِمَالَکَ مِنْ هٰذَا الرَّجُلِ یَعْنِیْ هٰرُوْنَ الرَّشِیْدَ قَالَ وَاللّٰهِ
مَا اَکْرَیْتُهُ لِهٰذَا الطَّرِیْقِ یَعْنِیْ طَرِیْقَ مَکَّةَ وَلَا اَتَوَلَّاهُ بِنَفْسِیْ وَلٰکِنْ اَبْعَثُ مَعَهُ غِلْمَانِیْ فَقَالَ
لِیْ یَا صَفْوَانُ اَیَقَعُ کِرَاؤُکَ عَلَیْهِمْ قُلْتُ نَعَمْ جُعِلْتُ فِدَاکَ قَالَ فَقَالَ اَتُحِبُّ بَقَاءَهُمْ حَتّٰی
یَخْرُجَ کِرَاؤُکَ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ مَنْ اَحَبَّ بَقَاءَهُمْ فَهُوَ مِنْهُمْ وَمَنْ کَانَ مِنْهُمْ کَانَ وَرَدَ النَّارَ
قَالَ صَفْوَانُ فَذَهَبْتُ فَبِعْتُ جِمَالِیْ عَنْ اٰخِرِهَا فَبَلَغَ ذٰلِکَ اِلٰی هٰرُوْنَ فَدَعَانِیْ فَقَالَ یَا صَفْوَانُ
بَلَغَنِیْ اَنَّکَ بِعْتَ جِمَالَکَ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ وَلِمَ قُلْتُ اَنَا شَیْخٌ کَبِیْرٌ وَاِنَّ الْغِلْمَانَ لَا یَفُوْنَ
بِالْاَعْمَالِ فَقَالَ هَیْهَاتَ هَیْهَاتَ اِنِّیْ لَاَعْلَمُ مَنْ اَشَارَ عَلَیْکَ بِهٰذَا اَشَارَ عَلَیْکَ
بِهٰذَا مُوْسَی بْنُ جَعْفَرٍ قُلْتُ مَا لِیْ وَلِمُوْسَی بْنِ جَعْفَرٍ فَقَالَ دَعْ هٰذَا عَنْکَ فَوَاللّٰهِ لَوْلَا حُسْنُ
صُحْبَتِکَ لَقَتَلْتُکَ ومثل خبر دیگر از کتاب امام صادق قَالَ اِنَّ قَوْمًا مِمَّنْ اٰمَنَ بِمُوْسٰی قَالُوْا لَوْ اَتَیْنَا
عَسْکَرَ فِرْعَوْنَ فَکُنَّا فِیْهِ وَنِلْنَا مِنْ دُنْیَاهُ حَتّٰی اِذَا کَانَ الَّذِیْ نَرْجُوْهُ مِنْ ظُهُوْرِ مُوْسٰی صِرْنَا
اِلَیْهِ فَفَعَلُوْا فَلَمَّا تَوَجَّهَ مُوْسٰی وَمَنْ مَعَهُ هَارِبِیْنَ مِنْ فِرْعَوْنَ رَکِبُوْا دَوَابَّهُمْ وَاَسْرَعُوْا
فِی السَّیْرِ لِیَلْحَقُوْا مُوْسٰی وَعَسْکَرَهُ فَیَکُوْنُوْا مَعَهُمْ فَبَعَثَ اللّٰهُ مَلَکًا فَضَرَبَ وُجُوْهَ دَوَابِّهِمْ

[illegible]

عشرين فيقبل فلا يخرج منهم احد من محبّيك ومحبّي عليّ قال من قذر نفسه بمخالفة محمّد
وعليّ وواقع المحرّمات وظلم المؤمنين وخالف ما رسم له من الشريعات جاء يوم القيمة
قذراً طفساً يقول محمّد وعليّ يا فلان انت قذر طفس لا تصلح لمرافقة الاخيار والمعانقة
الحور الحسان ولا الملائكة المقرّبين لا تصل الى هناك الّا بان تطهر عنك ما ههنا
يعني ما عليك من الذنوب فيدخل الى الطبق الاعلى من جهنّم فيعذّب ببعض ذنوبه
حاصل اشکال این است بین آیات مثل روایات تعارض و تنافی است ج آیات عدم سؤال و مغفرت مطلق و مبهم است
از مستبصرین و غیر مستبصرین و آیه ما نحن فیها بتصدیق خبر جبر علاوه بر بودن رکون بسوی ظالمین از غیر مستبصرین بعض
واقع است در جملات آیات که از جمله اصل کل شیء مطلق حتّی یرد فیه نهی است که در اصول ضبط شده
و تصدیق میکند این را تعبیر بمنکم در آیه اولی و لکم در ثانیه که خطاب از آنها معلوم میشود و معلوم و واضح است که
تشیع ذی مراتب است کما اینکه معلوم است از قول امام صادق ع در خبر اول سابق قال انّ الله ليدفع بمن يصلّي
من شيعتنا عمّن لا يصلّي من شيعتنا ولو اجمعوا على ترك الصلوة لهلكوا وانّ الله
ليدفع بمن يزكّي من شيعتنا عمّن لا يزكّي من شيعتنا ولو اجمعوا على ترك الزكوة
لهلكوا وانّ الله ليدفع بمن يحجّ من شيعتنا عمّن لا يحجّ من شيعتنا ولو اجمعوا على
ترك الحجّ لهلكوا وهو قوله ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الارض
و این بیان قول حجت عصر ع در خبر دوم سابق که زکوة حرام است بر مستبصرین از شیعه نه غیر ایشان قال فانّ موالينا
وشيعتنا منّا وكنّا كالجسد الواحد يحرم على جماعتنا الزكوة والصدقة ولكن ما
تعطونه اخوانكم المستبصرين من البرّ وادفعوهم عن الزكوة الخ حاصل جواب اشکال مذکور
این است حکم عدم سؤال از ذنوب و حکم مغفرت ذنوب آیات مذکوره بتصدیق آیه ما نحن فیها و روایة جبره و غیر او مخصوص
بعض اهل تشیع و ولایة ائمه هدی است نه بعض اهل تشیع و ولایه حتّی مثل اینکه واقع است در خبر جبر از اینکه وجع ... محرمات را

وظلم میکنند بمؤمنین و با وی مخالفت میکند آنچه رسم شده از شرعیات پس بحکم این دو آیه اشکالی نیست **واما**
تفقهات مربوطه بآیه مبارکه **اول** آنکه حرامست رکون و میل بسوی ظالمین چنانکه از آیه مبارکه معلوم میشود زیرا که
نهی در قرآن دلالت دارد بر ترک معصیه چنانکه در اصول فقه دانسته شده و نیز معلوم شد از اخبار متقدمه **دوم** آنکه مطلق اعانت
ظالمین حرامست چنانکه معلوم است از اخبار متواتره مثل قول رسول خدا صلعم در خبر دوم وسائل که میگوید روز قیامت منادی ندا میکند
کجا هستند اعوان ظلمه پس محشور شوید با ایشان قال اِذا کانَ یَومُ القِیامَةِ نادیٰ مُنادٍ اَینَ اَعوانُ الظَّلَمَةِ وَمَن
لاقَ دَواةً اَو رَبَطَ کیساً اَو مَدَّ لَهُم مَدَّةَ قَلَمٍ فَاحشُرُوهُم مَعَهُم و قول دیگر آن حضرت قالَ مَن
مَشیٰ اِلیٰ ظالِمٍ لِیُعینَهُ وَهُوَ یَعلَمُ اَنَّهُ ظالِمٌ فَقَد خَرَجَ مِنَ الاِسلامِ و قول امام صادق ع در خبر همان کتاب
قالَ لا تُعِنهُم عَلیٰ بِناءِ مَسجِدٍ و قول دیگر آن حضرت قالَ اَما تَغشیٰ سُلطانَ هٰؤُلاءِ قالَ قُلتُ
لا قالَ لِمَ قُلتُ فِراراً بِدینی قالَ وَعَزَمتَ عَلیٰ ذٰلِکَ قُلتُ نَعَم قالَ لِیَ الآنَ سَلِمَ لَکَ دینُکَ
و واضح است از آیه و نحن فیه و اخبار مذکوره که مراد از ظالم ظالم بغیر است نه ظالم بنفس مثل قول دیگر آنحضرت قالَ ع
اَلعامِلُ بِالظُّلمِ وَالمُعینُ لَهُ وَالرّاضی بِهِ شُرَکاءُ ثَلاثَتُهُم و گذشت در تفسیر سوره جمعه بعض امور راجعه بظالمین
مراجعه کن **سیم** آنکه کفاره خدمت و عمل سلطان قضاء حوائج اخوان مؤمنین است چنانکه امام صادق ع در خبر دوم
وسائل فرموده اند قالَ کَفّارَةُ عَمَلِ السُّلطانِ قَضاءُ حَوائِجِ الاِخوانِ و چنانکه امام ع در خبر
آن کتاب فرموده اند قالَ اِنَّ لِلّٰهِ تَبارَکَ وَتَعالیٰ مَعَ السُّلطانِ اَولِیاءَ یَدفَعُ عَن اَولِیائِهِ
اُولٰئِکَ عُتَقاءُ اللّٰهِ مِنَ النّارِ و کفاره آنچه بعامل و خادم میرسد از ظالم مواسات با اخوان مؤمنین است بنوعیکه
خود را یکی از اخوان مؤمنین داند و الا فلا چنانکه امام ع در خبر آن کتاب فرموده اند قالَ کُنتُ اَلبَداً اِنّی
عَشَرَةَ سَنَةً اَستاذِنُهُ فی عَمَلِ السُّلطانِ فَلَمّا کانَ فی آخِرِ کِتابٍ کَتَبتُهُ اِلَیهِ اَذکُرُ اِنّی اَخافُ
عَلیٰ خَیطِ عُنُقی وَاِنَّ السُّلطانَ یَقُولُ لی اِنَّکَ رافِضِیٌّ وَلَسنا نَشُکُّ فی اَنَّکَ تَرَکتَ العَمَلَ
لِلسُّلطانِ لِلرَّفضِ فَکَتَبَ اِلَیَّ اَبُو الحَسَنِ فَهِمتُ کِتابَکَ وَما ذَکَرتَ مِنَ الخَوفِ عَلیٰ نَفسِکَ
فَاِن کُنتَ تَعلَمُ اَنَّکَ اِذا وُلّیتَ عَمِلتَ فی عَمَلِکَ بِما اَمَرَ بِهِ رَسُولُ اللّٰهِ ثُمَّ تُصَیِّرُ اَعوانَکَ وَکُتّابَکَ

آهل مليك فإذا صار إليك شيء فواس به فقراء المؤمنين حتى تكون واحداً منهم كان
ذا بذا والا فلا . و از این خبر معلوم است نفعه عملت فی عملک بما امر به رسول الله که بدء عمل و خادم ظلمه تغییر
احکام ائمه و ابطال حدود و بانیه نکاه اینکه امام سابع در خبر مستند تصریح فرموده اند قال کتبت الی ابی الحسن
استاذنه فی عمل السلطان فقال لا باس به ما لم یغیر حکماً و لم یبطل حداً و کفارته قضاء
حوائج اخوانکم پس جواز عمل و خدمت ظلمه موقوف شد به هر گاه تغییر حکم نه داد و نه ابطال حد نمودن و نه قضاء
حوائج مومنین کردن چنانچه خوردن و صرف کردن آنچه بدست آید از مال آنها موقوف است جواز او بمواسات با اخوان فقراء
از مومنین بنوعیکه یکی از ایشان شود و بهتر خارج شدن است از جمیع آنچه میرسد باو از ظلمه است کما اینکه در قول امام صادق
است در آن کتاب عن علی بن ابی حمزة قال کان لی صدیق من کتاب بنی امیة فقال لی استاذن
لی علی ابی عبد الله ع فاستاذنت له علیه فاذن له فلما ان دخل سلم و جلس ثم قال جعلت
فداک انی کنت فی دیوان هؤلاء القوم فاصبت من دنیاهم مالاً کثیراً و اغمضت
فی مطالبه فقال ابو عبد الله ع لولا ان بنی امیة وجدوا لهم من یکتب و یجبی لهم الفیء
و یقاتل عنهم و یشهد جماعتهم لما سلبونا حقنا و لو ترکهم الناس و ما فی ایدیهم ما وجدوا
شیئاً الا ما وقع فی ایدیهم قال فقال الفتی جعلت فداک فهل لی مخرج منه قال ان قلت
لک تفعل قال افعل قال له فاخرج من جمیع ما کسبت فی دیوانهم فمن عرفت منهم
رددت علیه ماله و من لم تعرف تصدقت به و انا اضمن لک علی الله عز و جل الجنة فاطرق
الفتی طویلاً ثم قال له لقد فعلت جعلت فداک قال ابن ابی حمزة فرجع معنا الی الکوفة
فما ترک شیئاً علی وجه الارض الا خرج منه حتی ثیابه التی کانت علی بدنه قال فقسمت
له قسمة و اشترینا له ثیاباً و بعثنا الیه بنفقة قال فما اتی علیه الا اشهر قلائل حتی مرض
فکنا نعوده قال فدخلت یوماً و هو فی السوق قال ففتح عینیه ثم قال لی یا علی وفی لی والله
صاحبک قال ثم مات فتولینا امره فخرجت حتی دخلت علی ابی عبد الله ع فلما نظر الی

یا ابا علی وقمنا او انه لصاحبک قال نعم لئن صدقت جعلت فداک والله هکذا والله
عنده موته و بقیه کلام درین باب موکول است بغیر این مقام والحمد لله رب العالمین واقم الصلوة طرفی
النهار و زلفا من اللیل ان الحسنات یذهبن السیئات ذلک ذکری للذاکرین ظاهر

و تنزیل این آیه مبارکه این است و ادا نما ای محمد صلوة را در دو طرف روز و در ساعت از شب بدرستیکه حسنات میبرد سیئات را این
ذکری است از برای ذاکرین و این آیه شریفه از قسمت که تاویل او در تنزیل او هست از جهت تصدیق قول امیر در خبر برهان باکتفاء نمودن
آن حضرت در ذکر آیه بدون اضافه نمودن چیزی در او قال سمعت رسول الله ص یقول ارجی آیة فی کتاب الله
واقم الصلوة طرفی النهار و زلفا من اللیل و قرء الآیة کلها الخ پس مشکلی نیست در تفسیر آیه مبارکه اصلا
و نقاطی اموری در اینجا باید دانسته شود که دانستنی است **اول** آنکه دو طرف نهار در آیه عبارتست از صبح و عصر و صلوة مامور بها
در این دو وقت عبارتست از صلوة صبح و صلوة عصر کما اینکه در قول عسکری است در خبر مسند که قال فی قوله اقم الصلوة
طرفی النهار و زلفا من اللیل قال طرفاه صلوة الفجر و صلوة العصر و نیز حجت است برای این قول امام
باقر در خبر مسند که مثل غیر او در صلوة وسطی که او وسط دو صلوة نهار واقع است که عبارت از صلوة ظهر است و دو صلوة
عبارتست از صلوة صبح و صلوة عصر قال الصلوة الوسطی صلوة الظهر و هی اول صلوة صلاها
رسول الله ص و هی وسط النهار زیرا که واضح است که طرف مقابل وسط است **پس** اگر گفته شود که این خبر
معارض است بقول امام صادق در خبر برهان که میگوید دو طرف نهار مغرب و صبح و صلوة مامور بها در این دو وقت صلوة مغرب
و صلوة صبح است قال اقم الصلوة طرفی النهار و طرفاه المغرب و الغداة الخ **جواب** اولا آنکه این
خبر معارض است با آیه مذکوره در صلوة وسطی که میگوید صلوة ظهر وسط نهار است کما اینکه ناطق است با و قول امام باقر در خبر
متقدم که لازم این آیه مفسره این است که طرف نهار صبح و عصر باشد نه صبح و مغرب و گذشت در اصول اخبار که هر خبر مخالف
کتاب زخرف و باطل است که صدور این باطل از اهل عصمت از جهت ضرورت تقیه است که محلل محرمات الهیه است پس اشکالی
در بین نیست ببرکت اصول عقاة از ائمه هدا **دوم** آنکه مراد از زلفا در آیه مبارکه ما بین عشائین یعنی وقت
مغرب و وقت عشاء است کما اینکه عسکری در ذیل خبر متقدم فرمود قال و الزلف من اللیل [illegible] ما بین العشائین

الظهر حين كان ظل الشيء مثله او وقت العصر بالامس ثم صلى العصر حين كان ظل الشيء
مثليه ثم صلى المغرب لوقته الاول ثم صلى العشاء الآخرة حين ذهب ثلث الليل ثم صلى
الصبح حين اسفر الارض ثم التفت الى جبرئيل فقال يا محمد هذا وقت الانبياء
من قبلك والوقت فيما بين هذين الوقتين انتهى پس اشکال در این خبر برکت بیانات ائمه هادیه س
اگر گفته شود که قول عسکری در معنای زلفا درست است بقول امام صادق در خبر متقدم در معنی این کلمه که فرموده اند زلف از
عبارت از صلوة عشاء قال وزلفا من الليل وهي صلوة العشاء الآخرة ج گذشت که این خبر مخالف
است با کتاب که ذکر شد علاوه بر مخالفت او با کلمه زلف که جمع زلفه است و عبارت از ساعت و بعبارة اخرى
تعبیر بکلمه جمع و اراده مفرد که عشاء آخره است محل نظر و تامل است در مثل قرآنیکه نازل است در شان او قل لئن اجتمعت
الانس والجن الخ و دیگر آنکه تفسیر عسکری در زلفا در آیه ما نحن فیه بزلف که مفرد است بنا میکند از قرائت این کلمه که
بضم زاء و لام است مثل حلم که مفرد است نه بفتح لام و ضم زاء که جمع زلفة است مثل غرف و غرفة کما اینکه در جمله
دانسته شد که از جمله اصول اخبار تفسیر است از قرائات که ما نحن فیه از جمله فروعات و وارده این اصل است
حاصل این است که تفسیر عسکری در خبر متقدم زلفا را بزلف رد و تکذیب میکند جمع بودن این کلمه را پس قرائت مشهوره
بین اهل اسلام که در مصحف است باید طرح شود که مخالف تفسیر اهل قرآن است والحمد لله رب العالمين س
اگر گفته شود اگر کلمه زلفا مضاف الیه است که قائم شده است مقام مضاف که کلمه طرفی است چنانچه تقریر شد پس وجه
چیست در بدون ال بودن این کلمه با اینکه النهار که معطوف علیه است با ال است ج از قول عسکری در خبر متقدم
که تفسیر فرموده زلفا را بین عشائین معلوم میشود که زلف اسم است از برای ساعت معینه از ساعات لیل که محتاج
به ال نیست انتهى چه عیب است در اینکه زلفا جمع اراده شود و عبارت باشد از ساعات لیل چنانچه در قاموس است
قال الزلف ساعات الليل الخ ج تکذیب میکند این کلام را قول عسکری در تفسیر زلفا بساعت معینه بین
وقت مغرب و عشاء علاوه بر این واضح است که در این شریعت صلوة مفروضه نهمه در ساعات لیل نیست و نزول آیه ما نحن فیها
در باب صلوات خمس مفروضه است چنانکه معلوم است از قول امام در خبر زراره قال سمعته انه يقول

إن عليا أقبل علينا فقال أي آية في كتاب الله أرجى عندكم فقال بعضهم إن الله لا يغفر
أن يشرك به ويغفر ما دون ذلك لمن يشاء قال حسنة وليست إياها فقال بعضهم يا
عبادي الذين أسرفوا على أنفسهم لا تقنطوا من رحمة الله قال حسنة وليست إياها
وقال بعضهم والذين إذا فعلوا فاحشة أو ظلموا أنفسهم ذكروا الله فاستغفروا لذنوبهم
قال حسنة وليست إياها ثم أحجم الناس فقال ما لكم يا معشر المسلمين قالوا لا والله ما
عندنا شيء قال سمعت رسول الله يقول أرجى آية في كتاب الله وأقم الصلوة طرفي
النهار وزلفا من الليل وقرأ الآية كلها وقال يا علي والذي بعثني بالحق بشيرا
ونذيرا إن أحدكم ليقوم إلى وضوئه فتساقط من جوارحه الذنوب فإذا استقبل
بوجهه وقلبه لم ينفتل عن صلوته وعليه من ذنوبه شيء كما ولدته أمه فإذا أصاب
شيئا بين الصلوتين كان له مثل ذلك حتى عد الصلوة الخمس ثم قال يا علي إنما الصلوات
الخمس لأمتي كنهر جار على باب أحدكم فما ظن أحدكم لو كان في جسده درن ثم اغتسل
في ذلك النهر خمس مرات في اليوم أكان يبقى في جسده درن فكذلك والله الصلوات
الخمس لأمتي **س** اگر گفته شود قول امام صادق ع در خبر برهان که صلوة لیل میبرد گناه نهار را در بیان آیه ما نحن فیها
شاهد است که مراد از زلفا ساعات لیل است فی قول الله اقم الصلوة طرفی النهار الی السیئات فقال
صلوة المؤمن بالليل تذهب بما عمل من ذنب بالنهار **ج** فقره إن الحسنات يذهبن
السيئات در آیه ما نحن فیها مطلق و مبهم است که از جمله فروعات اصل مدلول اصل ابهموا است که در اصول متقدمه گذشت ابهموا
ما أبهمه الله شیء و قول صادق كل شيء مطلق حتى يرد فيه نص و واضح است که ابهام و اطلاق این
فقره شامل است هر دو را یعنی صلوات خمس و صلوة لیل را پس منافاتی نیست بین خصائص زلفا بصلوات خمس و
استدلال آیه از برای بودن حسنه صلوة لیل سیئه نهار را کما اینکه واضح است نزد تامل والحمد لله رب العالمين
س اگر گفته شود آیه ما نحن فیها تعیین نمود وقت صلوة را صلوة صبح و صلوة عصر و صلوة مغرب و صلوة عشاء

که این دو وقت تعیین شده بود در آیات دیگر مثل آیه سوره بقره حافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَوٰةِ الْوُسْطَىٰ الخ
و مثل آیه سوره نساء فَأَقِيمُوا الصَّلَوٰةَ إِنَّ الصَّلَوٰةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا پس اگر وقت صلوة
تعیین نشده است و حال آنکه تعیین آن اولی بود نسبت به بقیه وقت صلوات خمس ظهر با تمام اشارات بود که مسئله محافظت
کما اینکه در آیه مذکوره است حافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَوٰةِ الْوُسْطَىٰ چنانکه در اینجا تقدم في الحجة بیان او شد
ج اولاً تعیین وقت صلوات اربع در آیه نحن فیها نمی کند وقت صلوة ظهر را نظر به سوره بنی اسرائیل أَقِمِ الصَّلَوٰةَ
لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَىٰ غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا که تعیین شده است در این آیه وقت
صلوة صبح بدون بقیه اوقات صلوات خمس که از زوال تا غروب وقت دو صلوة است ظهر و عصر و از غروب تا نصف شب وقت
دو صلوة است باخبار متواتره و ثانیاً آنکه وقت ظهر تعیین شده است در آیه سوره جمعه با جمع امت که مراد سعی در او سعی بسوی صلوة ظهر است
کما اینکه عسکری ع در خبر متقدم فرموده قال و قال الله تعالى يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَوٰةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ
فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وأجمع الناس على ان السعي هو الى صلوة الظهر پس سؤال در این مبحث [illegible]
س اگر گفته شود که وجوب اقامه صلوات خمس به دلالت خود آیه نحن فیها و غیرها بخواهد بود و حال آنکه در جمله ضمیمه
گفته شد در قول رسول ص نه اینکه از قرآن دلالت بکند بر او ج آیه مذکوره إِنَّ الصَّلَوٰةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ
كِتَابًا مَوْقُوتًا محکم است در وجوب صلوة پس باید رد شود مراد آیات مذکوره که متشابه اند از جهت وجوب صلوات بسوی محکم [illegible]
ماضیه اشاره شد مرجعیت محکم [illegible] اصل وجوب [illegible] بسوی محکم است [illegible] کما اینکه در اصول
ماضیه گذشت **و اما تفقهات** راجعه بآیه نحن فیها **اول** آنکه [illegible] صلوة واجب است در [illegible] وقت
صبح و وقت عصر و وقت مغرب و وقت [illegible] چنانکه [illegible] متقدمه [illegible] متواتره مثل قول
رسول ص در خبر [illegible] قال حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ الْخَمْسِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ إِذَا كَانَ يَوْمُ
الْقِيَامَةِ يَدْعُو الْعَبْدَ فَأَوَّلُ شَيْءٍ يُسْأَلُ عَنْهُ الصَّلَوٰةُ فَإِنْ جَاءَ بِهَا وَإِلَّا زُجَّ بِهِ فِي النَّارِ
و قول دیگر آنحضرت ص در خبر [illegible] قال لأصحابه لَا تُضَيِّعُوا صَلَوٰتَكُمْ فَإِنَّ مَنْ ضَيَّعَ صَلَوٰتَهُ
حُشِرَ مَعَ قَارُونَ وَهَامَانَ وَفِرْعَوْنَ وَكَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ النَّارَ مَعَ الْمُنَافِقِينَ

والویل لمن لم یحافظ علی صلوته واداء سنة نبیه و قول دیگر آن حضرت در خبر آن کتاب قال من ترک صلوة
حتی تفوته من غیر عذر فقد حبط عمله ثم قال بین الاسلام وبین الکفر ترک الصلوة وقال من ترک الصلوة
لا یرجو ثوابها ولا یخاف عقابها فلا ابالی ایموت یهودیا او نصرانیا او مجوسیا و شش قول پیغمبر در خبر
آن کتاب قال لیس عمل احب الی الله عز وجل من الصلوة فلا یشغلنکم عن اوقاتها شیء من امور
الدنیا فان الله عز وجل ذم اقواما فقال والذین هم عن صلوتهم ساهون یعنی انهم غافلون
استهانوا باوقاتها و قول دیگر آنحضرت در خبر آن کتاب قال علیکم بالمحافظة علی اوقات الصلوة ثم
لیس منی من ضیع الصلوة حاصل این است که ترک صلوة و ترک وقت صلوة هر دو معصیت است کما اینکه نیز رسول خدا فرموده
علاوه برآنچه مذکور شد در خبر آن کتاب قال الصلوة عماد الدین فمن ترک صلوته متعمدا فقد هدم دینه
ومن ترک اوقاتها یدخل الویل والویل واد فی جهنم کما قال الله تعالی فویل للمصلین الذین هم
عن صلوتهم ساهون و کذا و کذا از امثال اخبار مذکوره دال اند بر حرمت ترک صلوات خمس و حرمت ترک اوقات
صلوات مرقوم اگر از جمله آثار مترتبه بر ترک صلوة پانزده خصلت است که میرسد او را شش خصلت در دنیا و سه خصلت در
نزد موت و سه خصلت در قبر و سه خصلت در قیامت کما اینکه در قول سیدة النساء است در خبر مستدرک عن سیدة النساء
فاطمة ابنة سید الانبیاء صلوات الله علیها وعلی ابیها وبعلها وبنیها سألت اباها محمدا
صلی الله علیه وآله فقالت یا ابتاه ما لمن تهاون بصلوته من الرجال والنساء قال
یا فاطمة من تهاون بصلوته من الرجال والنساء ابتلاه الله بخمسة عشر خصلة ست منها
فی دار الدنیا وثلث عند موته وثلث فی قبره وثلث فی القیامة اذا خرج [illegible]
تصیبه فی دار الدنیا فالاولی یرفع الله البرکة من عمره ویرفع الله البرکة من [illegible]
ویمحو الله عز وجل سیماء الصالحین من وجهه وکل عمل یعمله لا یوجر علیه ولا یرتفع
دعائه الی السماء والسادسة لیس له حظ فی دعاء الصالحین واما اللواتی تصیبه
عند موته فاولهن انه یموت ذلیلا والثانیة یموت جائعا والثالثة یموت عطشانا فلو اسقی

طلوع آفتاب هم چنانکه امام علیه السلام فرموده اند در خبر اول وسائل قال وقت صلوة الغداة ما بین طلوع الفجر
الی طلوع الشمس یعنی از فجر صادق است که صبح سفید کند آسمان را وقت سنت وجوبست چنانکه امام صادق علیه السلام در خبر اول
وسائل فرموده اند قال وقت الفجر حین ینشق الفجر الی ان یتجلل الصبح السماء ولا ینبغی تاخیر
ذلک عمدا ولکنه وقت لمن شغل او نسی او نام پس اگر گفته شود که کلمه لا ینبغی مشابه است در وجوب بسنت حکم
حکم شده بسنت وجوب ج قول امام صادق علیه السلام در خبر اول وسائل محکم است که واجب است رد خبر اول را و کلام آنکه در اصول
داشته شد قال ان رسول الله قد وقت للصلوات المفروضات اوقاتا وحد لها حدودا
للناس فمن رغب عن سنة من سنته الموجبات کان مثل من رغب عن فرائض الله
و نیز حجة الله بر او قول امام صادق در خبر اول وسائل فی قول الله عز وجل فویل للمصلین الذین هم عن
صلاتهم ساهون قال تاخیر الصلوة عن اول وقتها بغیر عذر پس نتیجه اخبار مذکوره
اشتباه تنها این شد که وقت صلوة صبح که بفرض لازم است از طلوع فجر است تا طلوع شمس و وقت صلوة صبح که بسنت نبی است
از طلوع فجر است تا سفید شدن آسمان و علامت فجر کاذب که سابق است بر فجر صادق بودن اوست مثل دم گرگ
و علامت فجر صادق که لاحق است بودن اوست مثل جامه سفید که گرفته باشد افق را چنانکه در خبر اول وسائل است
قال و روی ان وقت الغداة اذا اعترض الفجر فاضاء حسنا واما الفجر الذی یشبه
ذنب السرحان فذلک الفجر الکاذب والفجر الصادق هو المعترض کالقباطی بقیه
کلام در این باب موکول است بغیر اهتمام و وقت صلوة ظهر و عصر از زوال شمس است تا غروب او چنانکه امام صادق
در خبر اول وسائل فرموده قال سئلت ابا عبدالله عن وقت الظهر والعصر فقال اذا زالت
الشمس فقد دخل وقت الظهر والعصر جمیعا الا ان هذه قبل هذه ثم انت فی وقت
منهما جمیعا حتی تغیب الشمس یعنی از زوال شمس هنگامیکه سایه هر شاخص مثل او شود وقت سنت وجوب
صلوة عصر است چنانکه در خبر امامت جبرئیل مر امام اول را دانسته شد که در آخر خبر فرموده اند والوقت فیما بین هذین
الوقتین یعنی مثل اول و مثل دوم پس اگر گفته شود که این خبر و امثال او دلالت ... ج

گذشت و مرجحست و واجب بودن در وقت مختص وجه صلوة صبح مرجحه کن و افضل آنست که عصر بعد از زوال شمس بگذارد
سایه بر شاخص چهار سبع او را کما اینکه امام ثامن علیه السلام فرموده در خبر اول کافی قَالَ كَتَبْتُ اَسْئَلُهُ عَنْ اَوْقَاتِ الصَّلٰوةِ
فَاَجَابَ اِذَا زَالَتِ الشَّمْسُ فَصَلِّ سُبْحَتَكَ وَاُحِبُّ اَنْ يَكُوْنَ فَرَاغُكَ مِنَ الْفَرِيْضَةِ وَالشَّمْسُ
عَلٰى قَامَتَيْنِ ثُمَّ صَلِّ سُبْحَتَكَ وَاُحِبُّ اَنْ يَكُوْنَ فَرَاغُكَ مِنَ الْعَصْرِ وَالشَّمْسُ عَلٰى اَرْبَعَةِ اَقْدَامٍ
الخ وتمام کلام درین باب نیز موکول است بغیر این مقام و وقت صلوة مغرب از غروب شمس است تا نصف شب کما اینکه امام
صادق در خبر اول باب فرموده قَالَ اِذَا غَرَبَتِ الشَّمْسُ دَخَلَ وَقْتُ الصَّلٰوتَيْنِ اِلٰى نِصْفِ اللَّيْلِ اِلَّا
اَنَّ هٰذِهِ قَبْلَ هٰذِهِ الخ اگر گفته شود که این خبر معارض است با قول دیگر آن حضرت در آن کتاب که وقت
عشائین را صحیح است قَالَ لَا تَفُوْتُ الصَّلٰوةُ مَنْ اَرَادَ الصَّلٰوةَ لَا تَفُوْتُ صَلٰوةُ النَّهَارِ
حَتّٰى تَغْرُبَ الشَّمْسُ وَلَا صَلٰوةُ اللَّيْلِ حَتّٰى يَطْلُعَ الْفَجْرُ وَذٰلِكَ لِلْمُضْطَرِّ وَالْعَلِيْلِ الخ اول آنکه
خبر اول و امثال او محکم و این خبر متشابه است اگر گفته شود که او نیز محکم است زیرا که کلمه ذلک که از برای اشاره بعید است
شاهد است که راجع است بصلوة نهار نه صلوة نهار و صلوة لیل هر دو پس واجب است رد او بمحکم چنانچه در اصول فقه دانسته شده و شاهد
این قضیه قول امام صادق است در خبر همان کتاب قَالَ الْعَتَمَةُ اِلٰى ثُلُثِ اللَّيْلِ وَاِلٰى نِصْفِ اللَّيْلِ وَذٰلِكَ
التَّضْيِيْعُ که نیز اشاره بعید است در قول آنحضرت نیز و ثانیاً آنکه این مخالف است با آیه اَقِمِ الصَّلٰوةَ لِدُلُوْكِ الشَّمْسِ
اِلٰى غَسَقِ اللَّيْلِ بتفسیر امام باقر در خبر اول کافی علاوه بر آنکه در خبر اول در او دانسته شد که غسق عبارت از زوال لیل
قَالَ دُلُوْكُ الشَّمْسِ زَوَالُهَا وَغَسَقُ اللَّيْلِ بِمَنْزِلَةِ الزَّوَالِ مِنَ النَّهَارِ و قول امام صادق در خبر سیزدهم که
عَنْ قَوْلِهِ تَعَالٰى اَقِمِ الصَّلٰوةَ لِدُلُوْكِ الشَّمْسِ اِلٰى غَسَقِ اللَّيْلِ قَالَ جَمَعَتِ الصَّلٰوةُ كُلُّهُنَّ وَدُلُوْكُ
الشَّمْسِ زَوَالُهَا وَغَسَقُ اللَّيْلِ اِنْتِصَافُهُ الخ و گذشت در اصول اینکه خبر مخالف کتاب واجب است طرح شود
پس اشکالی نیست بحمد الله و المنه در این مسئله برکت اصول ثقات [illegible] از غروب تا قبل رفتن سرخی [illegible] وقت
واجبه صلوة مغرب است کما اینکه امام باقر فرموده در خبر اول باب قَالَ اِذَا غَابَتِ الشَّمْسُ دَخَلَ الْوَقْتَانِ
الْمَغْرِبُ وَالْعِشَاءُ الْآخِرَةُ و قول امام ثامن در خبر همان کتاب فَكَتَبَ كَذَا الْوَقْتُ [illegible] اِنَّ ذٰلِكَ الْمَغْرِبِ

شفق و آن الحمرة فیها ذهاب الحمرة و مصیرها الی البیاض فی افق المغرب پس گفته شود این خبر
و اشباه آنها چه دلالت دارد بر وجوب این وقت ج دلیل وجوب چنان است که در وقت سنت اجماع صحیح دانسته شد مراجعه کن
اعاده فائده تهمه ندارد و وقت صلوة عشا از اول غروب شمس است تا نصف شب کما اینکه از اول وقت صلوة مغرب دانسته شد
علاوه بر قول امام صادق در خبر اول که فرمود قال آخر وقت العتمة نصف اللیل پس وقت سنت وجه عشا از اول
غروب است تا ثلث شب کما اینکه در قول امام صادق است در خبر همان کتاب قال العتمة الی ثلث اللیل او الی
نصف اللیل فذلک التضییع و مخفی نیست که این خبر و مثال او دلالت ندارد بر وجوب جواب او چنانست که در وقت
سنت وجه جمع صحیح دانسته شد مراجعه کن و بقیات کلام در اوقات اربعه مذکوره موکول است بغیر این مقام و کذا امور متعلقه بوجود صلوة
در این چهار وقت که حدود آنها چیست از حیث کمیت و کیفیت در غیر این مقام بیان خواهد شد تا اینکه صورت کلام فی طول نشود و الحمد لله رب
العالمین واصبر فان الله لا یضیع اجر المحسنین لهذا تنزیل این آیه مبارکه این است و صبر کن ای محمد پس
بدرستیکه خدا ضایع نمیکند اجر نیکوکاران را زیرا که آیه سوره توبه ان الله لا یضیع اجر المحسنین و آیه سوره کهف ان
الذین آمنوا و عملوا الصالحات انا لا نضیع اجر من احسن عملا تصدیق میکند که آیه نحن فیها در جمله آیاتی است
که تاویل او در تنزیل او داخل است و غیر او تنزیل و تاویلی دیگر ندارد پس اشکالی در تفسیر آیه نحن فیها نیست اصلا و اما تفصیلات
راجعه بآیه مبارکه پس گذشت در فاصبر ان العاقبة للمتقین در همین سوره و در ولئن اذقناه الخ نیز در
همین سوره و جملات راجعه بصبر مراجعه کن و نیز گذشت در آیه وان کلا الخ در همین سوره که خدای تعالی در وعده مجبر است
و در وعید صاحب مشیت است پس بمجاز وعده در آیه نحن فیها خواهد شد از حیث عدم تضییع اجر محسنین و الحمد لله رب العالمین

فلولا کان من القرون من قبلکم اولوا بقیة ینهون عن الفساد فی الارض الا قلیلا
ممن انجینا منهم واتبع الذین ظلموا ما اترفوا فیه وکانوا مجرمین لهذا تنزیل این آیه مبارکه
این است پس چرا نبود در جماعات قبل که صاحبان بقا هستند از قرنها از پیش که شما نهی نمایند از فساد در زمین مگر کمی از کسانیکه نجات دادیم
از ایشان و متابع نمود کسانیکه ظلم کردند آنچه را که متنعم بودند در او و بودند معصیت کاران زیرا که در قصص مذکوره در نوح و هود
و صالح و لوط و در شعیب و موسی که بوده در هر یک [illegible] که نهی کند خود و دیگران را از فساد در زمین مگر کمی از قوم هر یک که نجات

داده شده اند از عذاب نازل بر قوم و اتباع نمودند ظالمین در هر قوم آنچه که در آن متنعم بودند و مجرم بودند اهل معصیت معلوم و واضح شد

که این آیه مبارکه در جمله آیاتی است که تنزیل و تأویل است و حرف تنزیل جاری این آیه است که قول است در

تفصیل قصص اصحاب کتاب که واضح است نزد تأمل در تفصیل احوال **وامّا تفصیلات** جمله آیه پس اوّل

آنکه نهی ننمودن از فساد حرام است کما اینکه معلوم میشود از آیه مبارکه و اخبار متواتره و دال بر حرمت ترک نهی از منکر

مثل قول موسی بن جعفر ع بقوله لتامرنّ بالمعروف ولتنهنّ عن المنکر او لیستعملنّ علیکم شرارکم

فیدعوا خیارکم فلا یستجاب لهم و مثل قول امام صادق ع در خبر مسند که قال کان رجل شیخ ناسک

یعبد الله فی بنی اسرائیل فبینا هو یصلّی وهو فی عبادته اذ بصر بغلامین صبیّین قد

اخذا دیکا وهما ینتفان ریشه فاقبل علی ما هو فیه من العبادة ولم ینههما عن ذلک

فاوحی الله الی الارض ان سیخی بعبدی فساخت به الارض فی الدردور ابد الابدین

ودهر الداهرین و مثل قول رسول ص در خبر دیگر که قال ان الله عزّ وجلّ لیبغض المؤمن الضعیف

الذی لا دین له فقیل وما المؤمن الضعیف الذی لا دین له قال الذی لا ینهی عن المنکر

وبقیه کلام درین باب راجع است بغیر این مقام **دوم** آنکه اتباع آنچه از نعم که موجب طغیان شود نیز حرام است کما اینکه نیز

معلوم است از آیه ما کانوا فیه و آیه سوره بنی اسرائیل واذا اردنا ان نهلک قریة امرنا مترفیها ففسقوا

فیها فحقّ علیها القول فدمّرناها تدمیرا و آیه سوره انبیاء فلمّا احسّوا باسنا اذا هم منها یرکضون

لا ترکضوا وارجعوا الی ما اترفتم فیه ومساکنکم لعلکم تسئلون و آیه سوره واقعه واصحاب

الشمال ما اصحاب الشمال فی سموم وحمیم وظلّ من یحموم لا بارد ولا کریم انهم

کانوا قبل ذلک مترفین الخ وبقیه کلام درین باب نیز موکول است بغیر این مقام **سوم** آنکه اجرام

که عبارت از ذنوب و حرام است چنانچه معلوم است از آیه مبارکه مثل امثال کثیره او چند نوع است یک نوع تغییر دهنده

نعمت است که ظلم بر غیر است و یک نوع مورث ندامت است که قتل نفس است و یک نوع نازل کننده نقمت است که عصیان

[illegible] است و یک نوع دفع کننده قسم است که اظهار فقر است و یک نوع پاره کننده عصمت است که شرب خمر است و یک نوع

بِاَمْوالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ اَنْهاراً و در سورهٔ نمل اِلّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْناً بَعْدَ سُوءٍ
فَاِنّي غَفُورٌ رَحِيمٌ و در سورهٔ فرقان اِلّا مَنْ تابَ وَعَمِلَ صالِحاً فَاُولئِكَ يُبَدِّلُ اللهُ سَيِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ
وَكانَ اللهُ غَفُوراً رَحِيماً **سیم** آنکه گفته شد که این آیهٔ مبارکه صریح است باینکه ظلم متعقب باصلاح و توبه مغفرت است معارض است
آیهٔ سورهٔ رعد که ظاهر است باینکه ظلم مطلقا مغفور است وَاِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنّاسِ عَلى ظُلْمِهِمْ **جواب** آیهٔ مذکور
فیمابین آیات متقدمه کافیست در تخصیص این آیهٔ مبارکه باینکه مغفرت ظلم در این آیه مخصوص بصورت اصلاح و توبه است زیرا چه
که در جواب شبهه گذشت که قرآن تصدیق میکند بعضی بعض دیگر را و نیز فرقی نیست در این مغفرت ظلم باصلاح بین ظلم کبار
وصغار آنها چنانکه [illegible] فرموده اند قالَ كُنْتُ فِي مَجْلِسِ الرِّضا فَتَذاكَرْنا الْكَبائِرَ وَقَوْلَ الْمُعْتَزِلَةِ
فِيها اَنَّها لا تُغْفَرُ فَقالَ الرِّضا قالَ اَبُو عَبْدِ اللهِ قَدْ نَزَلَ الْقُرْآنُ بِخِلافِ قَوْلِ الْمُعْتَزِلَةِ
قالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ وَاِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنّاسِ عَلى ظُلْمِهِمْ و اما در صورت عدم اصلاح و توبه مشیت است از برای
خدای تعالی در مغفرت و عدم آن مگر در خصوص ظلم شرک و کفر که مغفرت نیست چنانکه نص آیهٔ سورهٔ نساء است اِنَّ اللهَ لا يَغْفِرُ
اَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ ما دُونَ ذلِكَ لِمَنْ يَشاءُ و بقیهٔ کلام در این باب موکول است بغیر این مقام **واما الفقرات**
راجعه بآیهٔ محل بحث **اول** آنکه ظلم حرام است چنانکه معلوم است از آیهٔ مبارکه و گذشت در جمیع اقسام ظلم و احکام راجعه به آنها
که [illegible] دارد **دوم** آنکه اصلاح ظلم مطلقا نیز واجب است چنانکه نیز معلوم است از آیهٔ مبارکه نظر باینکه رافع [illegible]
و نیز حجت است بر او روایات کثیره مثل قول امیر در جمله [illegible] قالَ وَمَنْ اَحْسَنَ فِيما بَيْنَهُ وَبَيْنَ النّاسِ وَمَنْ
اَصْلَحَ اَمْرَ آخِرَتِهِ اَصْلَحَ اللهُ لَهُ دُنْياهُ و قول دیگر آن حضرت در جمله [illegible] قالَ مَنْ اَصْلَحَ نَفْسَهُ مَلَكَها
وَمَنْ اَهْمَلَ نَفْسَهُ فَقَدْ اَهْلَكَها و قول رسول [illegible] در خبر [illegible] اِنَّ الْاِسْلامَ بَدَءَ غَرِيباً وَسَيَعُودُ
غَرِيباً كَما بَدَءَ فَطُوبى لِلْغُرَباءِ فَقِيلَ مَنْ هُمْ قالَ الَّذِينَ يُصْلِحُونَ اِذا فَسَدَ النّاسُ و تمام بیان این باب
نیز موکول است بغیر این مقام وَالْحَمْدُ للهِ رَبِّ الْعالَمِينَ وَلَوْ شاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النّاسَ اُمَّةً واحِدَةً وَلا يَزالُونَ
مُخْتَلِفِينَ اِلّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذلِكَ خَلَقَهُمْ ترجمهٔ این آیهٔ مبارکه این است و اگر خواسته باشد پروردگار
تو هر آینه قرار میدهد مردم را یک امت و همیشه مختلف هستند مگر آنکه رحم نموده است او را پروردگار تو و از برای همین خلق کرده است

وتصدیق میکند این تفسیر را آیه سوره نحل وعلی الله قصد السبیل ومنها جائر ولو شاء لهداکم اجمعین
و آیه سوره انعام قل فلله الحجة البالغة فلو شاء لهداکم اجمعین و آیه سوره یونس ولو شاء ربک
لآمن من فی الارض کلهم جمیعا افانت تکره الناس حتی یکونوا مؤمنین الخ و در تفسیر
این تفسیر بیان شده من الائمه در خبر سیم بحار الانوار چنین که فی الحقیقه تفسیر است از آیه ... قال
سأل المأمون یوما علی بن موسی الرضا فقال له یا ابن رسول الله ما معنی قول الله
عز وجل ولو شاء ربک لآمن من فی الارض جمیعا افانت تکره الناس حتی یکونوا مؤمنین
فقال الرضا حدثنی ابی موسی بن جعفر عن ابیه جعفر بن محمد عن ابیه محمد بن علی عن ابیه علی بن
الحسین عن ابیه الحسین بن علی عن ابیه علی بن ابی طالب ان المسلمین قالوا
لرسول الله لو اکرهت یا رسول الله من قدرت علیه من الناس علی الاسلام
لکثر عددنا وقوینا علی عدونا فقال رسول الله ما کنت لالقی الله عز وجل ببدعة
لم یحدث الی فیها شیئا وما انا من المتکلفین فانزل الله تبارک وتعالی یا محمد ولو
شاء ربک لآمن من فی الارض جمیعا علی سبیل الالجاء والاضطرار فی الدنیا
کما یؤمنون عند المعاینة ورؤیة البأس فی الآخرة ولو فعلت ذلک بهم لم یستحقوا
منی ثوابا ولا مدحا ولکنی ارید منهم ان یؤمنوا مختارین من غیر مضطرین لیستحقوا
منی الزلفی والکرامة ودوام الخلود فی جنة الخلد افانت تکره الناس حتی یکونوا
مؤمنین پس ... در تفسیر آیه ... اگر ... مردم را یک فرقه قرار میداد بطریق
الجاء و اضطرار ... چند امر است **اول** آنکه اگر گفته شود که از آیه معلوم شد که خدای تعالی ناس را یک امت
و فرقه قرار نداده است و حال آنکه این امر معارض است با آیه سوره بقره که ناطق است که مردم یک امت و فرقه بودند
کان الناس امة واحدة فبعث الله النبیین مبشرین ومنذرین الخ آیه جواب
مقصود از که ناس امت واحده بودند زمان فترت است که زمان ما بین آدم و نوح است ...

بلغ ما انزل الیک من ربک فی علی وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک
من الناس و آیه دیگر این سوره الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی الخ بعد نزول
در بیانات این آیات و اما ثانی پس روایت ... زراره فقال الولایة وهی خاتمها والحافظة
لجمیع الفرائض والسنن و پس روایت ... کتاب قال ولم یناد بشیء ما نودی بالولایة پس
مرحوم رحمت الله کی بیت که خلاف نماید رسول را در امر ولایت و قبول کند او را حکامیکه امام باقر در خبر ... ان در این
آیه نحن فیه فرموده زرارة قال سألت ابا جعفر عن الاستطاعة وقول الناس فتلا هذه الآیة
ولا یزالون مختلفین الا من رحم ربک ولذلک خلقهم یقول یا ابا عبیدة الناس
مختلفون فی اصابة القول وکلهم هالک قال قلت قوله الا من رحم ربک قال هم
شیعتنا ولرحمته خلقهم وهو قوله ولذلک خلقهم یقول الطاعة للامام الرحمة
التی یقول ورحمتی وسعت کل شیء یقول علم الامام ووسع علمه الذی هو من
علمه کل شیء هو شیعتنا ثم قال فساکتبها للذین یتقون یعنی ولایة الامام وطاعته
پس اگر گفته شود که آیه ما نحن فیها که ناطق است بانکه انسان از برای رحمت خلق شده منافات دارد با آیه سوره ذاریات که
ناطق است که انسان از برای عبادت خلق شده وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون بدلیل آنکه در
موضعی دانسته شد که قرآن اختلاف و اعوجاج ندارد بآیه ولو کان من عند غیر الله الخ و آیه قرآنا عربیا
غیر ذی عوج الخ دو جواب است که این اختلاف و اعوجاج نفی میکند آیه قل لئن اجتمعت الانس والجن
الخ اول آنکه آیه ما نحن فیها ناسخ و آیه مذکوره منسوخه است چنانکه معلوم است از قول امام صادق در خبر [illegible] عن
داود بن اعین قال لفکرت فی قول الله تعالی وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون
قلت خلقوا للعبادة ویعصون والله لاسئلن جعفرا عن هذا الامر فاتیت الباب
فجلست ارید الدخول علیه اذ رفع صوته فقرأ وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون
ثم قرأ لا تدری لعل الله یحدث بعد ذلک امرا فعرفت انها منسوخة وتعبیره جری

وحال آنکه از قبیل دانسته نشده چون در قرآن بیست ج آیه سوره ص و آیه سوره هود است تقدیر فرموده
میکند که مقصود از جنه و ناس در آیه ما نحن فیه تابعین ابلیس است مثل جنه و ناس در سوره سجده بمعنی پس ملتفت باید تقدیر الا
مَن رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذٰلِكَ خَلَقَهُمْ در رد و حجت است بر این معنی فقره دعای کمیل قال لکنک تقدست
أسمائك أقسمت أن تملأها من الكافرين من الجنة والناس أجمعين و بعبارة اخرى آیه کریمه
فیها مثل آیه سوره سجده متشابه است و آیه سوره هود محکمه است خصوصا با ملاحظه آیات سابقه آیه سوره ص قال فبعزتك
لأغوينهم أجمعين إلا عبادك منهم المخلصين قال فالحق والحق أقول الخ زیرا که
در بین نیست بجهت آنکه دلیله ششم آنکه اگر گفته شود که جهنم اسم است از برای درکه طبقه هفتم کما اینکه امام علیه السلام در خبر بسیم
بکار فرموده اند قال والسابعة جهنم وفيها الفلق وهو جب في جهنم إذا فتح أسعر النار سعرا هو
أشد النار عذابا و در وعده وجمع بین ابلیس است نه درکه هفتم کما اینکه در آیه سوره ابراهیم است وإن جهنم
لموعدهم أجمعين لها سبعة أبواب الخ ج قول امام علیه السلام در تفسیر آیه شریفه عادله است که اطلاق جهنم بر کل
طبقات در آیه مذکوره از قبیل اطلاق اسم بعض و جزء است بر کل مثل اطلاق راس و قبضه بر کل متن اگر گفته شود که شرط این
اطلاق آنست که آن جزء جزء رئیس باشد که با نتفاء او کل منتفی شود ج این شرط در آیه ما نحن فیه و آیه سوره ابراهیم موجود است زیرا که
در قول امام علیه السلام دانسته شد که اشعار باز رجب است که در طبقه هفتم است و گذشت این مسئله در تفسیر سوره سبح اسم ربك
الأعلى الخ مراجعه کن وَكُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ وَجَاءَكَ فِي
هٰذِهِ الْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ خلاصه ترجمه این آیه مبارکه این است و تمام رقعه میکنیم ترا از خبرهای
رسولان آنچه ثابت نمائیم با و قلب ترا و آمده است در این قصه از خبرهای رسولان ترا حق و موعظه و پند از برای مؤمنین
زیرا که این آیه با ملاحظه قصه خبر نوح و هود و صالح و لوط و موسی و شعیب که گذشت دانسته شده از جمله آیاتی است که تأویل او در تنزیل
او است و غیر از تنزیل تأویلی ندارد پس اشکالی نیست در تفسیر آیه مبارکه صلاحی چه چیز به دانسته شود اول آنکه اگر گفته شود
مرسلین از انبیاء سیصد و سیزده نفر بودند کما اینکه رسول خدا ص در خبر بعضی بکار فرموده اند قلت کم المرسلون قال
ثلاثمائة وثلاثة عشر جما غفيرا و واضح است که تمام این مرسلین قصه نشده است در قرآن و این منافی ... قال الله

اجتمعت الانس والجن الخ وهمچنین یکی از مذکورها آیهٔ سورهٔ نساء ورسلاً قد قصصناهم علیک من
قبل ورسلاً لم نقصصهم علیک ج اگر مقصود از قوم مرسلین آیهٔ مبارکه قوم مرسلین مستعلنین است که
در قول امام علیه السلام است در بحار قال علیه السلام کان ما بین آدم ونوح من الانبیاء مستخفین ولذلک
خفی ذکرهم فی القرآن فلم یسموا کما سمی من استعلن من الانبیاء وهو قول الله
رسلاً لم نقصصهم علیک وکلم الله موسی تکلیما یعنی لم اسم المستخفین کما سمیت
المستعلنین من الانبیاء مراد از آیت در بحار جلد پنجم دوم اگر گفته شود که اسمعیل بن حزقیل
از جمله مرسلین مستعلنین است زیرا که اسم برده شده است در قرآن چنانچه در سورهٔ مریم است واذکر فی الکتاب
اسمعیل انه کان صادق الوعد وکان رسولاً نبیا الخ و حال آنکه قصه نشده است در قرآن
پس چگونه صادق است در این مکان آیه بحث فیه وکلا نقص علیک الآیة جواب آنکه اسمعیل در آیه مذکوره
اسمعیل حزقیل است نه اسمعیل بن ابراهیم تا آنکه گفته شود که اسمعیل در قرآن قصه شده است قول امام صادق علیه السلام
در بحار قال قلت لابی عبد الله یابن رسول الله اخبرنی عن اسمعیل الذی
ذکره الله فی کتابه یقول واذکر فی الکتاب اسمعیل انه کان صادق الوعد و
کان رسولاً نبیا اکان اسمعیل بن ابراهیم فان الناس یزعمون انه اسمعیل
بن ابراهیم فقال ان اسمعیل مات قبل ابراهیم وان ابراهیم کان حجة
قائما صاحب شریعة فالی من ارسل اسمعیل اذن قلت فمن کان جعلت فداک
قال ذاک اسمعیل بن حزقیل النبی بعثه الله الی قومه فکذبوه وقتلوه وسلخوا
وجهه الخ حاصل این است که غیر این آیه مذکوره ذکر قصه اسمعیل بن حزقیل نشده است چنانچه گذشت در جواب
اصلیه که آنچه از قرآن محل نظر و تامل است نه حوادث منافقین است که از جمله این جمل آیه بحث فیهاست نسبت
این اسمعیل بن حزقیل یعنی قصه آن سوای آنچه از قرآن از حوادث منافقین است سیم اگر گفته شود اما
خبرهای نوح و هود و صالح و لوط و موسی و شعیب تماما قصه شده در آیات متعدده و در این صورت [illegible]

اعملوا علی مکانتکم انا عاملون وانتظروا انا منتظرون ولله غیب السموات والارض والیه
یرجع الامر کله فاعبده وتوکل علیه وما ربک بغافل عما تعملون ترجمه این آیه مبارکه اینست
و بگو ای محمد ص از برای کسانیکه ایمان نمی آورند عمل کنید در مکان خودتان بدرستیکه ما هم عمل کننده هستیم و منتظر شوید بدرستیکه ما هم
منتظر هستیم و از برای خداست غیب سموات و ارض و بسوی آن رجوع میشود امر تماما پس عبادت کن و توکل کن بر آن و نیست
پروردگار تو غافل از آنچه عمل میکنید زیرا که این آیه با جمله آیات مکرره نازل شده در این سیاق در قصص انبیاء چه در همین سوره
در قصه شعیب ویا قوم اعملوا علی مکانتکم انی عامل سوف تعلمون من یأتیه عذاب یخزیه
ومن هو کاذب وارتقبوا انی معکم رقیب وچه در غیر این سوره مثل آیه سوره یونس قل فانتظروا انی
معکم من المنتظرین ومثل آیه دیگر همین سوره فقل انما الغیب لله فانتظروا انی معکم من المنتظرین
وکذا آیه سوره بقره وما الله بغافل عما تعملون وکذا آیه همین سوره والی الله ترجع الامور وکذا وکذا
از امثال این آیات مذکوره معلوم میشود که از جمله آیاتی است که تأویل و تنزیل داشته و عبارت جزئی آیات مذکوره در امثال
آنها نقصی نمیکند چنانکه آیه ها نیز متعدده السیاق است با آنها و غیر از تنزیل معنی دیگر ندارد و پس اشکالی در تفسیر آیه مانحن فیه
نیست و علاوه بر این جا نیز چند امر است **اول** آنکه تهدید قول نست بکافرین بانیکه عمل کنید عمل خودتان را و منتظر شوید
ما هم عمل میکنیم عمل خودمان را و منتظر هستیم در این آیه مبارکه در نسخه محمد بن عبدالله و صحیح است که تهدید نزول عذاب
بلاء است چنانچه در آیات متعدده معلوم شد با اینکه آنها در جمله نسخ و حق است که آن حضرت م ارسال بسوی آنها شده
است و حال آنکه این نسخه در امت محمد بن عبدالله مرتفع است چنانکه در آخر سوره بقره است ربنا ولا تحملنا
ما لا طاقة لنا به چنانکه در تفسیر امیره است در خبر است که قال قال الرسل ربنا ولا تحملنا ما
لا طاقة لنا به فقال تبارک اسمه قد فعلت ذلک بامتک ورفعت عنهم جمیع بلایا
الامم ودر این مقام چند اشکال حادث میشود **اول** آنکه بین آیه مانحن فیه و آیه سوره بقره اختلاف و اعوجاج خواهد شد دوم
آنکه تعارض واقع خواهد شد بین این دو آیه و دو آیه سابقه الذکر که بعضی نموده اند اختلاف و اعوجاج را از قرآن سوم آنکه
منافی خواهد شد بین این آیات و آیه قل لئن اجتمعت الانس والجن الخ و صحیح است که [illegible]

خافضة لیس لوقعتها کاذبة خفضت اعداء الله الی النار ورفعت اولیاء الله الی الجنة یعنی اگر
شود که چون لیس لوقعتها کاذبة بصفت قرار داده شود و چنانچه است یعنی لیس لوقعتها کذب است کاذبة ح
کاذبة صفة موصوف محذوف است و این از برای مبالغه است مثل بل الانسان علی نفسه بصیرة و تقدیر کلام چنین است
لیس احد کاذبة او نفسها ای لیس احدا یجیء مثل لوقعتها تصدیق میکند این بیان را آیه سوره انعام
فانهم لا یکذبونک از جمله قول امام صادق در خبر مفضل الخطاب فانها قرئت علی ابی عبد الله فقال بلی والله
لقد کذبوه اشد التکذیب وانما انزلت لا یکذبونک ای لا یأتونک بحق یبطلون حقک
حاصل این است که از جمله اصول معتبره تصدیق بعض قرآن است بعض دیگر را که از جمله فقرات این سوره فقره لیس لوقعتها
کاذبة است که تصدیق میکند او را آیه مذکوره و از اینجا معلوم شد آنچه در تفسیر دیگران است و آیه مذکوره که ذکر آنها سابقا
است اذا رجت الارض رجا وبست الجبال بسا فکانت هباء منبثا فهو در تنزیل این آیه مبارکه
این است زمانیکه حرکت داده شود زمین حرکت دادنی و [illegible] پاره کرده شود کوهها پاره شدنی پس بوده باشد کوهها غبار
متفرق زیرا که این آیه بملاحظه آیه سوره نازعات یوم ترجف الراجفة و آیه سوره فجر اذا دکت الارض دکا
دکا و آیه سوره حاقه وحملت الارض والجبال فدکتا دکة واحدة از جمله آیاتی است که پیدا است معنی او
عالم و جاهل و غیر از تنزیل معانی دیگر ندارد و مراد از رج و دک ارض در آیات مذکوره زلزله است که در آیه سوره
حج است یا ایها الناس ان زلزلة الساعة شیء عظیم الخ چنانچه در بیان امام علیه السلام در خبر سیم جابر است
قال فی قوله کلا اذا دکت الارض دکا دکا هی الزلزلة الخ و بنا فرموده اند تمام قرآن در زمان او در رجعت
از جمیع آیات مذکوره قال حتی یبلغ الکتاب اجله والامر مقادیره والحق اجر الحق باوله
وجاء من امر الله ما یریده من تجدید خلقه اما والسماء وفطرها وادج الارض
وارجفها وقلع جبالها ونسفها ودک بعضها ببعض امر هیبته وجلاله ان یحرق سطحه
الخ حاصل این است بعد از زلزله ارض و کوبیدن جبال بر بعضی بعض میشود ارض صاف [illegible] کجی و بلندی که مسئله در
آیه سوره طه است ویسئلونک عن الجبال فقل ینسفها ربی نسفا فیذرها قاعا صفصفا

دست چپ در از پشت کما بیّنه امام باقر در خبر سیم کا ره تفسیر آیه فرموده قال اذا اراد الله قبض

الکافر الی ان قال ثم یجیئی صحیفته تطیر من خلف ظهره فتقع فی شماله ثم

یأتیه ملک فیثقب صدره الی ظهره ثم یفتل شماله الی خلف ظهره ثم یقال

اقرء کتابک الخ پس شکافته شدن سینه بجهت آنست برکت بیانات ائمه هادیه سیم

اگر مراد از اصحاب میمنه طائفه مؤمنین و اصحاب مشئمه طایفه یهود و نصاری دارند سابقون طایفه انبیاء و اوصیاء

و مرسلین و جهه غیر مرسلین است که طائفه اولی صاحب چهار روح روح البدن و روح القوة

و روح الشهوة و روح الایمان هستند و طائفه ثانیه صاحب سه روح روح البدن

و روح القوة و روح الشهوة هستند و طائفه ثالثه صاحب پنج روح روح البدن

و روح القوة و روح الشهوة و روح الایمان و روح القدس هستند کما اینکه

در قول امیر المؤمنین است در خبر جابر) تفسیر بقیه سوره مثل تفسیر سور

اربع باقیه در مجلد بعد ان شاء الله تعالی والحمد لله رب

العالمین والصلوة والسلام علی محمد و آل محمد

واللعنة علی اعدائهم الی یوم القیام

۱۳۴۵

فی سنه هزار و سیصد و چهل و پنج قمری

کتبه العبد عباس بن نجف غفر لهما

بحق محمد و آله اجمعین

مخفی بر احدی نباشد که غیر از بهاء این جلد و کذا بقیه مجلدات معهود عمل

بانها را الا بلعنة خدا و رسول و جمیع ناس گرفتار شود که [illegible] معهود و عمل

حبس کنند و [illegible] نمایند باطل او

بسم الله

اعوذ
بالله السمیع
العلیم من الشیطان
الرجیم انه لقرآن کریم فی کتاب
مکنون لا یمسه الا المطهرون بر ناید
اعالی و ادانی از اهل اسلام پوشیده نباشد
این مجلد ثالث از تفاسیر ائمه هادیه علیهم السلام است
ناسخ عامه تفاسیر خاصه و عامه است زیرا که در تفسیر
قرآن کریم بحکم آیه و لا تقف ما لیس لک به علم دو امر
لازم است یکی امن بمفاد آیه و یکی امن بمراد از آیه و واضح است
که اول حاصل میشود برکه علوم ثلثه لغة و صرف و نحو بخلاف ثانی
که حاصل نشود مگر بترجمه این مترجمین کتاب خدای تعالی پس دانسته شد که
تفاسیر آیات الهیه مدار بیانات این قیمین قرآن چه بطریق
اصول ایشان و چه بطریق نصوص ایشان پس باید از این
اساس مرهون غفلت شود که باعث در اقدام است
در تفاسیر آیات الهیه چنانکه در اصول خمسه
در مجلد اول توضیح داده شده است بر ارباب
طالبین حق و صلوات و سلام علی ائمة المعصومین
الطاهرین و رحمة الله و
برکاته

هذا تفسير الأئمة

ناسخ تفاسير الأمة من الخاصة و العامة لمن له الرغام بعد هؤلاء البررة الكرام عليهم صلوات الله الملك العلام و له الحمد في كل الكلام

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين

الحمد لله رب العالمين و الصلوة و السلام على محمد خيرة الأولين و الآخرين و على آله سادة العباد أجمعين و اللعنة على أضدادهم و أعدائهم إلى جامع الخلائق أجمعين و بعد چون حجتی از اخبار ثقات از اهل عصمت [illegible] در ترتیب سور [illegible] اصل نقص [illegible] بر خلاف ترتیب [illegible] لذا از اول امر بنا نهاده می‌شد که از برای تقدیم هر یک جهتی ذکر شود و گذشت وجه در تقدیم [illegible] تفسیر یس وجه [illegible] که دلالت می‌کند بر [illegible] شان از بین بقیه سور اول آنکه این سوره قلب قرآن است کما یفیده امام صادق [illegible] قال إن لكل شيء قلبا و إن قلب القرآن يس دوم آنكه قرائت او معادل است با قرائت دوازده نوبت قرآن كما از رسول خدا [illegible] در خبرها [illegible] فإن من قرء هذه السورة يريد بها الله عز و جل غفر الله له و أعطي من الأجر كأنما قرء القرآن اثنتي عشرة مرة سيم آنكه منفعه و برکت است [illegible] این سوره قرائت کند او را اگر گرسنه [illegible] سیر شود و نه تشنه گر اینکه سیراب شود و نه برهنه گر اینکه پوشیده شود و نه عزب گر اینکه زن گرفته شود و نه ترسنده گر اینکه در امان شود و نه [illegible] گر اینکه [illegible] شود و نه محبوس گر اینکه بیرون آید و نه مسافر گر اینکه یاری شود بر سفر آن و نه خوانده شود بر محتضر گر اینکه آسان شود بر آن و نه خواند [illegible] گم شده از آن گر اینکه [illegible] چنانکه رسول [illegible] در خبر [illegible] فرموده فقال يا علي اقرء يس فإن في يس عشر بركات ما قرأها جائع إلا شبع و لا ظمآن إلا روي و لا عزب إلا تزوج و لا عار إلا كسي و لا خائف إلا آمن و لا مريض إلا برئ و لا محبوس إلا أخرج و لا مسافر إلا أعين على سفره و لا يقرؤن عند ميت إلا خفف الله عنه و لا رجل له ضالة إلا وجدها [illegible] این سوره [illegible] خواند [illegible]

در بیانات راجعہ باسماء رسول ﷺ

بسم اللہ الرحمن الرحیم گذشت در تفسیر سورۂ بقرہ وغیرہا ضرورت و تاویلات و تحقیقات این آیہ مبارکہ مرجع
کن اعادہ فائدہ مہمہ ندارد و یٰس آیۂ طٰہٰ و تنزیل این کلمہ مبارکہ این است محمد کما اینکہ در بیان ہم روایت در خبر فصل الخطاب قال
یٰس محمد ص و در اینجا چند امر باید دانستہ شود اول آنکہ حذف شدہ است حرف ندا کہ عبارت است از یا کما اینکہ تصدیق میکند اینرا
حذف حرف ندا را آیہ سورہ یوسف یوسف اعرض عن ہذا دوم اگر گفتہ شود چہ مانع است از اینکہ یاسین عبارت باشد از یا محمد
بتصدیق کلمہ مبارکہ طٰہٰ کہ عبارت است از یا محمد کما اینکہ امام باقر و صادق در خبر بیان فرمودہ اند قالا فانزل اللہ تبارک و تعالی طٰہٰ بمعنی
یا محمد الخ ج اگر مانع آیہ سورہ صافات است سلام علی آل یٰس کہ مراد از یاسین در اینجا نیز رسول است کما اینکہ در قول امیر ع
در خبر فصل الخطاب قال ان رسول اللہ یٰس و نحن الذین قال اللہ سلام علی آل یٰس و مانع است کہ در صورت بودن
یس عبارت از یا محمد تقدیر چنین خواہد شد سلام علی آل یا محمد کہ غیر مستقیم است و منافی است با آیہ قل لئن اجتمعت الانس والجن الخ
سوم اگر گفتہ شود کہ معارض این مانع قول امام صادق است در خبر نود و ہم بحار در معنی یٰس و اما یٰس فانہ اسم من اسماء النبی و معناہ یا
ایہا السامع الوحی الخ زیرا کہ مانع است کہ اشارہ است بیا و سین اشارہ بسمع و یا اشارہ است بوحی و این بیان شاہد است کہ یاسین
عبارت است از یا محمد کما اینکہ ہمین بیان در کلمہ طٰہٰ است کما اینکہ در قول امام صادق است در خبر بیان قال قلت یا ابن رسول اللہ ما معنی قول
اللہ عز و جل طٰہٰ قال طٰہٰ اسم من اسماء النبی و معناہ یا طالب الحق الہادی الیہ الخ ج قول صدوق کہ
در خبر مذکور محکم است در اینکہ یاسین اسم است از برای رسول خدا کما اینکہ امام باقر نیز فرمودہ اند در خبر بیان قال ان لرسول اللہ
اثنی عشر اسما خمسۃ فی القرآن محمد و عبد اللہ و احمد و یٰس و ن الخ و خبر مذکور از امام صادق متشابہ است در اینکہ یاسین
لغۃ عربیت معنای او چنانکہ ذکر شد یا در لغۃ طی بلکہ خبر دیگر از آنحضرت ہم معنای طٰہٰ تصدیق میکند کہ معنای مذکور در لغۃ طی است پس باید رد شود
متشابہ از خبار بر محکم او کما اینکہ در اصول مذہب گذشت خ ق اگر گفتہ شود کہ چہ جہت است از قرآن کہ مراد از یاسین محمد است ج جوہرۂ
انک لمن المرسلین است در بعد از این کلمہ مبارکہ کما اینکہ ارشاد بسوی او فرمودہ است امام صادق در خبر بیان قال یٰس اسم رسول اللہ
والدلیل علی ذلک قولہ انک لمن المرسلین علی صراط مستقیم الخ ششم آنکہ وجہ چیست در تسمیہ رسول ص
بیک اسم یعنی بیاسین ج وجہ علم خدا تعالی است باسقاط کلمہ محمد را در آیہ سورہ صافات سلام علی آل محمد کما اینکہ در خبر او اسقاط مذکور
ہفتم است کہ این تسمیہ برای باشد در حفظ اسقاط منافقین کما اینکہ امیر ع در خبر فصل الخطاب فرمودہ قال قولہ سلام علی آل یٰس ان اللہ

النبی بهذا الاسم حیث قال ربی لعلمه انهم یسقطون سلام علی آل محمد کما اسقطوا غیره پس اگر گفته شود وجه تسمیه صحیح لیکن فائده و نتیجه در او چه خواهد بود جواب فائده و نتیجه علام است از جناب تعالی اینکه عطا شده با آل محمد فضیلتی که باحدی عطا نشده است که عبارت از فضل سلام خداست بر آل محمد در آیه مذکوره کما اینکه امام ثامن در خبر فضل کتاب فرموده اند قال المأمون فهل عندك فی الآل شیء اوضح من هذا فی القرآن فقال نعم اخبرونی عن قول الله تبارك قال العلماء یس محمد لم یشك فیه احد قال ابو الحسن فان الله اعطی محمدا و آل محمد من ذلك فضلا لا یبلغ احد كنه وصفه الا من عقله و ذلك ان الله لم یسلم علی احد الا علی الانبیاء فقال تبارك و تعالی سلام علی نوح فی العالمین و سلام علی ابراهیم و قال سلام علی موسی و هرون و لم یقل سلام علی آل نوح و لا علی آل موسی و لا علی آل ابراهیم و قال سلام علی آل یس یعنی آل محمد و الحمد لله رب العالمین و بقیه کلام در این باب یعنی اسم رسول الله مذکور است بغیر این مقام از ذکر مطلب کشت در اول سوره بود آنچه راجع است بحروف مقطعه در اول حرف پس راجع کن اعاده فائده بهمه در **واما نفقهت** از این کلمه مبارکه اول آنکه سنت و جاست صلوات بر آنحضرت بمجرد ذکر آن کما اینکه امام صادق در خبر اول و جبرئیل فرموده اند قال والصلوة علی النبی واجبة فی کل المواطن و نیز در قول رسول است در خبر اول مستدرك قال من ذکرنی فلم یصل علی فقد شقی **دوم** آنکه مستحب است تسمیه اولاد باسم یس کما اینکه امام رضا فرموده در خبر سیم و دوم فرموده اند قال اصدق الاسماء ما سمی بالعبودیة و افضلها اسماء الانبیاء **سیم** آنکه جفاء است اگر کسی خداوند تعالی چهار ولد داده باشد و یکی از آن چند ولد را مسمی باسم رسول اکرم نکند کما اینکه امام صادق در خبر الکتاب فرموده اند قال ان النبی قال من ولد له اربعة اولاد لم یسم احدهم باسمی فقد جفانی **چهارم** آنکه مکروه است کنیه ابی القاسم اگر تسمیه بیاسین شود و لد کما اینکه مکروه است تسمیه بمحمد چنانچه آنحضرت فرموده اند در خبر کتاب قال نهی عن اربع کنی الی ان قال و عن ابی القاسم اذا کان الاسم محمدا زیرا که یس هم محمد است چنانکه از خبر اسماء آنحضرت که ذکر شد معلوم است و الحمد لله رب العالمین **پس** **پنجم** آنکه فهمیده است از این لفظ یعنی یس که ابراهیم و موسی و هرون نیز آل یس شده اند چنانچه گفته شده است چنانکه تصدیق میکند این را آیه بعد انه من عبادنا المؤمنین چنانچه در بقیه فقرات است سلام علی ابرهیم انه من عبادنا المؤمنین و سلام علی موسی و هرون انهما من عبادنا المؤمنین زیرا که عبارت آل یس بانه مقتضای عربیت انهم من عبادنا المؤمنین است نه چنانچه ذکر شد علاوه بر اینکه سلامات در آیات متقدمه **حاصل** است احسانات مذکوره مسلم علیهم است و حسانی نسبت آل کذا نسبت بمحمد ذکر شده است اینکه سلام در اینجا بحق فهماند بمقابل او باشد

دردل

کہ بودن آیہ نحن فیہ سلام علی آل یاسین کہ خسف بعض کلام ہست شده است آیہ قل لئن اجتمعت الانس والجن الخ ج
اولا حجتی قائم شده است بر اینکہ آل یاسین لغتی است در الیاس چنانچہ در آیہ سابق و ان الیاس لمن المرسلین ورد شده مثل قول امام صادق در خبر نجم
قال ذکرت الیاس النبی الخ معلوم است بدون آیہ ہست و ثانیا آنکہ باقول صدیق الامرہ در خبر سابق بیان منافقین بغلط نموده اند الحمد
اشکالی در مرجع ضمیر نخواہد ماند و ثالثا آنکہ لغتی نظم کلام موقوف است باثبات این نقص موجود در مصحف باید گفته شود چنانچہ گفته شد والحمد للہ رب
العالمین و بعد از این ان شاء اللہ خواہد آمد کلام در این باب در سوره صافات والقرآن الحکیم انک لمن المرسلین
علی صراط مستقیم تنزیلات در تنزیلات این آیات مبارکات این است قسم بقرآن حکیم تحقیق تو ہر آینہ از مرسلین بر صراط مستقیمی چنانچہ
تصدیق میکند فقره اولی را آیات مشابہ آن مثل آیہ ق والقرآن المجید و بناء میکند از قرات بعد قول امام صادق در خبر متقدم و معناه یا ایها
السامع الوحی والقرآن الحکیم انک لمن المرسلین علی صراط مستقیم زیرا کہ بنفسہ بذکر تنزیلات بدون اضافہ نمودن چیزی
برہان است بر بودن تاویل غیر تنزیل آن ما پس اشکالی در تفسیر مذکور نیست بلی چیزی کہ اراده باید رسیده شد اول آنکہ قرآن عبارت از جملہ کتاب است چنانکہ در
قول امام صادق است در خبر ... قال سألت ابا عبد اللہ عن القرآن والفرقان اهما شیئان ام شیء واحد قال
القرآن جملة الکتاب والفرقان المحکم الواجب العمل به و جملہ کتاب بعضہ ... است چنانکہ امام صادق
در خبر بعض بخطاب فرموده اند قال ان القرآن الذی جاء به جبرئیل علی محمد سبعة عشر الف آیة و این جملہ کتاب دفعہ واحده
نازل در بیت المعمور بعد بیست سال بر رسول صلی نازل شده است چنانکہ نیز امام صادق در ہمان کتاب فرموده اند قال نزل القرآن جملة
واحدة فی شهر رمضان الی البیت المعمور ثم نزل فی طول عشرین سنة دوم آنکہ مراد در حکیم بودن قرآن
متقن بودن قرآن است چنانکہ ابناء میکند از این قول امیر در دعا قال وهو الذی فی السماء اله وفی الارض اله
وهو الحکیم العلیم اتقن ما اراد خلقه من الاشیاء کلها بلا مثال سبق بعبارة اخری ... خست
ناصح است بدون غش و هادی است بدون اضلال و محدث است بدون کذب چنانچہ آنحضرت در خطبہ دیگر کلام خود در نہج البلاغہ فرموده
قال واعلموا ان هذا القرآن هو الناصح الذی لا یغش والهادی الذی لا یضل والمحدث الذی لا
یکذب وما جالس هذا القرآن احد الا قام عنه بزیادة او نقصان زیادة فی هدی و نقصان فی عمی
واعلموا انه لیس علی احد بعد القرآن من فاقة ولا لاحد قبل القرآن من غنی فاستشفوه من ادوائکم

در بیان آیهٔ تنزیل العزیز الرحیم الخ

فاستعینوه بالله وانکم فان فیه شفاء من اکبر الداء وهو الغی والنفاق والکفر والضلال الخ پس اگر گفته شود
در قول امام صادق پرسیده شده که فرقان محکم است پس چگونه حکم شده است بمتشابهات قرآن که عبارت از خبر کتاب ج گذشت در جواب آنکه آیات
متشابهات در حکم آیات محکمات است در کلام امام قال ولیس کل آیة متشابهة فی القرآن الا کانت الآیة حجة علی حکم الآیات اللاتی
امر بالاخذ بها وتقلیدها وهی قوله هو الذی انزل علیک الکتاب منه آیات محکمات هن ام الکتاب واخر متشابهات
الخ و واضح است که در این حدیث متشابهات در حکم محکمات شده صادق است حکیمیت جمیع قرآن پس اگر ثابت برکت اصول مستقیم
ائمه صراط مستقیم عبارت است از صراط بگاه امام صادق در خبر فضل فرموده قال اهدنا الصراط المستقیم صراط الانبیاء وهم
الذین انعم الله علیهم الخ و بعبارهٔ اخری طریقیکه موصل باشد بسوی محبت خدا تعالی و متبع باشد جنت خدا تعالی را و مانع باشد از اینکه اتباع هوا
شود برای کما اینکه امام صادق فرموده اند در خبر ان قال ارشدنا الی الصراط المستقیم ارشدنا للزوم الطریق المؤدی الی محبتک
والمبلغ جنتک والمانع من ان نتبع اهواءنا فنعطب او ناخذ بآرائنا فنهلک پس اگر گفته شود که وجه تعقیب علی
صراط مستقیم بقصه انک لمن المرسلین با اینکه معلوم است که مرسلین از طرف خدا تعالی میشوند گفته شود مراد مستقیم ج وجه تفریع فرع است اصل
گویا گفته شده است از جهت اینکه مراد مستقیم هستند مرسلین میباشند تصدیق میکند این بیان را آیات کثیره مثل آیه نعلم ما یسرون وما
یعلنون انه علیم بذات الصدور وامثال آن که در سوره هود باشاره شده و گذشت در تفسیر فاتحه اخبار در جهت صراط مستقیم رجوع کن
فائده مهمه در سوره گذشت و تفسیر سوره و فهم آنچه راجع است بغیر خدا تعالی مراجعه کن **تنزیل العزیز الرحیم لتنذر قوما**

ما انذر آباؤهم فهم غافلون لقد حق القول علی اکثرهم فهم لا یؤمنون

ظهورات وتنزیلات این آیات مبارکات این است قرآن متعمم به تنزیل عزیز رحیم است از برای اینکه انذار نمائی قومی را آنچه انذار شده اند آباء
ایشان پس ایشان غفلت دارنده هستند هر آینه ثابت است قول بر اکثر ایشان پس ایشان ایمان نمیآورند زیرا که تصدیق میکند فقره اولی را آیات کثیره
مثل آیه سوره مؤمن تنزیل الکتاب من الله العزیز العلیم و آیه سوره زمر تنزیل الکتاب من الله العزیز الحکیم و تصدیق میکند بقیه فقرات را
قول امام صادق در خبر ان قال سألته عن قول الله لتنذر قوما ما انذر آباؤهم فهم غافلون عن الله وعن رسوله وعن
وعیده و آیه سوره حقف اولئک الذین حق علیهم القول فی امم قد خلت من قبلهم من الجن والانس انهم
کانوا خاسرین و آیه سوره زمر ولکن حقت کلمة العذاب علی الکافرین و آیه سوره قصص قال الذین حق علیهم القول الخ

در بیانات راجعه بآیه متقدمه

وآیه سوره حج وکثیر حق علیه العذاب وآیه سوره یس ان الذین حقت علیهم کلمة ربک لا یؤمنون وکذا از امثال اینها که بعضی

میکند آیه یس فیها که مراد از قول کلمه عذاب است که عبارت است در آیه یس فیها از آیه بعد انا جعلنا فی اعناقهم اغلالا الخ پس اشکالی در تفسیر مذکور نیست و مثلا

و نقضا بلی با چه بر دست بشود اول که تنزیل در آیه یس فیها بضم لام است کما اینکه تصدیق میکند این را آیات کثیره مثل آیه سوره مؤمن حم تنزیل الکتاب الخ

وآیه سوره فصلت حم تنزیل من الرحمن الرحیم وآیه سوره جاثیه حم تنزیل الکتاب العزیز الحکیم و بکسر لام است کما اینکه تصدیق میکند این را آیات کثیره مثل آیه

سوره حاقه انه لقول رسول کریم الی قوله تنزیل من رب العالمین وآیه سوره واقعه انه لقرآن کریم الی قوله تنزیل من رب العالمین

وآیه سوره فصلت وانه لکتاب عزیز الی قوله تنزیل من حکیم حمید حاصل این است که کلمه تنزیل در آیه یس فیها بضم لام و بکسر لام هر دو

قرائت شود بتصدیق آیات مذکوره که از جمله فرمایشات ائمه قول مشهور است که در امثال منبه شده است ان القرآن یصدق بعضه بعضا

واما فتح لام چنانچه در مصحف مشهور است پس مصدقی ندارد از آیات و بعضی هم ملتفت نشده است و مراد و معلوم است که بنا بر ضم خبر خواهد شد از برای مبتدای محذوف یعنی هو

بلکه بنا بر فتح مفعول خواهد از برای فعل ناصبی که تنزیل منقطع گفته بشود در اصطلاح نحاة بحذف و کسر لام که احتیاج بتقدیر نیست و صفت است از برای والقرآن الحکیم

و انسب است با آیه قل لئن اجتمعت الانس والجن الخ از جهه عدم تقدیر زیرا که آنچه افصح است باید قرآن حمل بر او شود بحکم آیه مذکوره بخلاف آیات مصدقه

متعدده که احتیاج بتقدیر رسیده و الحمد لله رب العالمین دوم آنکه مراد از عزیز صاحب عزت بدون انتقام است کما اینکه در دعای جوشن است

قال یا عزیز الانتقام و بعباره اخری صاحب عزت است که ذلت ندارد و کما اینکه در قول موسی بن جعفر علیه السلام است در خبر دوم بحار قال والعزیز

الذی لا یذل و مراد از رحیم رحیم بودن خداوند است بعباد مؤمنین در تخفیف طاعات خود بر ایشان و بعباد کافرین در رزق بر آنها و دعوت آنها بسوی نعمت خود کما

اینکه عسکری علیه السلام در خبر دوم بحار فرموده اند قال الرحیم بعباده المؤمنین فی تخفیفه علیهم طاعاته و بعباده الکافرین فی

الرزق لهم وفی دعائهم الی موافقته و گذشت در تفسیر بسمله در سوره بقره و بقیه بیانات در رحیم مراجعه کن اعاده نمودیم سیم

آنکه لتنذر متعدی است از برای تنزیل بعباره اخری تنزیل قرآن از برای این است که انذار و تخویف نمائی قوم خود را کما اینکه تصدیق میکند این را آیات

کثیره مثل آیه سوره کهف الحمد لله الذی انزل علی عبده الکتاب لینذر بأسا شدیدا من لدنه وآیه سوره شوری وکذلک اوحینا

الیک قرآنا عربیا لتنذر ام القری ومن حولها وتنذر یوم الجمع لا ریب فیه وآیه سوره ابراهیم کتاب انزلناه الیک لتخرج

الناس من الظلمات الی النور الخ و گذشت در سوره هود آنچه انذار شد بقوم هود و قوم نوح و هود و صالح و لوط و ابراهیم و موسی و شعیب از عذاب دنیا

و آخرت آیا و قوم محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله مراجعه کن چهارم آنکه آنچه تعبیر شده در تنزیل است یعنی بود واما تاویل آن این است که قول عذاب

در بیان آیهٔ انا جعلنا فی اعناقهم الخ

ثابت است رسانیکه قرینی گفته بروایت امیر المؤمنین بعد از آنکه امام صادق در خبر صافی فرموده اند لقد حق القول علی اکثرهم

قال ممن لا یقرون بولایة امیر المؤمنین والائمة من بعده فهم لا یؤمنون بامامة امیر المؤمنین والاوصیاء من بعده

فلما لم یقروا کانت عقوبتهم ما ذکر الله انا جعلنا فی اعناقهم الخ و انا نفقهات [illegible] آیات مبارکات اول

آنکه انذار [illegible] خدا و رسول [illegible] از جمله انا نحن [illegible] قرآن و رسول [illegible] از باب ایاک

اعنی واسمعی یا جارة است چنانکه گذشت در سوره [illegible] دوم آنکه عدم ایمان [illegible]

[illegible] که [illegible] آیه مبارکه است حرام است [illegible] از آیه و از اخبار [illegible] قول امام صادق در خبر دوم [illegible] قال سئلت

ابا عبد الله عن الکبائر فقال هن فی کتاب علی سبع الکفر بالله [illegible] آنحضرت در خبر [illegible] قال من انکر هذا الامر فهو

کافر انا جعلنا فی اعناقهم اغلالا فهی الی الاذقان فهم مقمحون وجعلنا

من بین ایدیهم سدا ومن خلفهم سدا فاغشیناهم فهم لا یبصرون

وسواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون ترجمه آیات [illegible] این آیات مبارکات

این است بتحقیق قرار دادیم در گردنهای کسانیکه ایمان نیاوردند غلها پس آن غلها تا چانها است پس آنها گرفته چشمان هستند و قرار دادیم از پیش

دستهای آنها سدی را و از پشت آنها سدی پس فرو گرفتیم آنها پس آنها رویت نمیکنند و مساوی است بر آنها انذار کنی آنها را و انذار نکنی آنها

ایمان نیاورند [illegible] تصدیق میکند این بیان را قول [illegible] در خبر [illegible] قال الیهودی فان ابرهیم حجب عن نمرود بحجب ثلث قال لقد

کان کذلک ومحمد حجب عن من اراد قتله بحجب خمس فثلثة بثلثة واثنان فضل قال الله عز وجل وهو یصف

امر محمد وجعلنا من بین ایدیهم سدا فهذا الحجاب الاول ومن خلفهم سدا فهذا الحجاب الثانی فاغشیناهم

فهم لا یبصرون فهذا الحجاب الثالث ثم قال واذا قرأت القرآن جعلنا بینک وبین الذین لا یؤمنون بالآخرة

حجابا مستورا فهذا الحجاب الرابع ثم قال فهی الی الاذقان فهم مقمحون فهذه خمسة حجب [illegible]

نمودن [illegible] آیات بدون اضافه نمودن چیزی [illegible] ولایت [illegible] در تفسیر آیات مبارکات [illegible] چند

دانسته شود اول آنکه [illegible] است که فقرهٔ انا جعلنا الخ بعد از [illegible] وجعلنا من بین ایدیهم الخ است [illegible]

[illegible] از [illegible] قول امام صادق در خبر صافی که وجعلنا من بین ایدیهم الخ در [illegible] است و انا جعلنا الاغلال فی اعناقهم

در امور موکوله بآیه مذکوره البیان

الخ در قیامت است قال هذا فی الدنیا و فی الآخرة فی نار جهنم مقمحون بنا بر این بیان ترتیب آیات سوره کاتب چنین است وجعلنا
من بین ایدیهم سدا و من خلفهم سدا فاغشیناهم فهم لا یبصرون انا جعلنا فی اعناقهم اغلالا فهی الی الاذقان فهم
مقمحون الخ و از اینجا معلوم شد که مشهوره که برخلاف این ترتیب است باید طرح نمود و الحمد لله رب العالمین دوم آنکه مراد از سد پس
حائل شدن هیبت آنحضرت است چنانکه در قول امام فرموده است در شان نزول آیه که در ابی جهل و جماعتی نازل شده است که قصد کرده بودند قتل نبی ص را در خبر از
عن ابی جعفر فی قوله تعالی وجعلنا من بین ایدیهم سدا و من خلفهم سدا فاغشیناهم یقول فاعمیناهم فهم لا یبصرون
الهدی اخذ الله بسمعهم و ابصارهم و قلوبهم فاعماهم عن الهدی نزلت فی ابی جهل و نفر من اهل بیته و ذلک ان النبی
قام یصلی و قد حلف ابو جهل ان رآه یصلی لیدمغنه فجاءه و معه رجل آخر و النبی قائم یصلی فجعل کلما رفع الحجر لیرمیه
اثبت الله یده الی عنقه و لا یدور الحجر بیده فلما رجع الی اصحابه سقط الحجر من یده ثم قام رجل آخر و هو من رهطه ایضا
و قال انا اقتله فلما دنا منه فجعل یسمع قراءة رسول الله ص فارعب فرجع الی اصحابه فقال حال بینی و بینه کهیئة الفحل یخطر
بذنبه فخفت ان اتقدم سیوم آنکه مقمحون در آیه بحذف عبارت از مغمون نهاده شد قول مرحوم در خبر اول فهی الی الاذقان فهم
مقمحون قال فهذه خمسة یحجب چنانچه در تفسیر علی بن ابراهیم است و دیگرانهم اتباع نموده اند زیرا که قمح لغة چنانچه بمعنای رفع راس آمده است بمعنای غض بصر
آمده است قال فی القاموس اقمح رفع راسه و غض بصره الا اینکه معنای اول مصداق ندارد بخلاف معنای دوم که بیان مرحوم است از جهت اینکه حجاب
بودن این فقره لازم دارد که افصح عبارت باشد از غض بصر علاوه بر این بودن مقمحین صیغه مفعول تفسیر بر فعل از مفعم که صیغه معلوم است
صحیح نیست بلکه در تفسیر صحیح فقد رفعت رؤسهم است و از اینجا نیز دانسته شد که جمیع تفاسیر این کتاب که بدون مدرک است میشود از عصمت
و الحمد لله رب العالمین چهارم آنکه معلوم از قول امام صادق در خبر بیان نزول آیه یا محمد سواء علیهم الخ است نه آنچه در مصحف است
قال ثم قال یا محمد سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون حاصل این است که عوض کلمه او یا محمد است و از اینجا معلوم شد بطلان قرائت
مشهوره که در مصحف است پنجم آنکه آنچه تفسیر تنزیل آیه است وهما دو بلا یعنی و قماح یعنی در آخرت عقوبة است از جهت انکار
ولایت علی و ائمه بعد از آن چنانکه امام صادق در خبر بیان فرموده فقال ثم قال وجعلنا من بین ایدیهم سدا و من خلفهم سدا
فاغشیناهم فهم لا یبصرون عقوبة منه حیث انکروا ولایة امیر المؤمنین و الائمة من بعده فی الدنیا و الآخرة فی النار
مقمحون الخ و کذا عدم ایمان بسبب ولایت است چنانکه در خبر مذکور قال ثم قال یا محمد سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون

قرائت ۲

در بیانات راجعه بآیه انما تنذر الخ

بالله وبولایة علی ومن بعده الخ پس گذشته شود چنین عدول از منطق بنا بر تفسیر مذکور که در باره جهنم است چگونه تعبیه سفینه های تعبیر شده است چگونه گفته شود
انا جعلنا فی اعناقهم الخ که تا آخر گفته شود الا من اذن له الرحمن در تفسیر سوره عم مراجعه کن اعاده نشد بهمه ذلك و اما تفقها به که اگر در آیه
وجعلنا … فهم لا یبصرون … باعث معظم است که با آنکه رسول بر قریش قرائت فرمودند در خبر برهان وقال وجاء جبرئیل فاخذ بید رسول الله
فاخرجه علی قریش وهم نیام وهو یقرء علیهم وجعلنا الآیة انما تنذر من اتبع الذکر وخشی الرحمن بالغیب
فبشره بمغفرة واجر کریم ظهر و تنزیل این آیه … آنست این است … غیر این … و تخویف بکی کسی که اتباع نموده است قرآن
و رسیده است رحمن را بغیب پس بشارت ده او را بمغفرت و اجر کریم زیرا که این آیه بملاحظه آیات متقدمه او را خشنود آیتی است که میداند معنای او را عالم اهل بیت
و تصدیق میکند او را این آیه سوره ذاریات وذکر فان الذکری تنفع المؤمنین و آیه سوره اعلی فذکر ان نفعت الذکری سیذکر من یخشی
پس اشکالی در تفسیر مذکور نیست بلی بچند امر دانسته شود اول آنکه گفته شود مصداق چیست و بسا که مراد از ذکر در آیه نحن فیها قرآن است چنانچه مصداق آیات
کثیره است مثل آیه سوره حجر وقالوا یا ایها الذی نزل علیه الذکر انک لمجنون و آیه انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون دوم
آنکه مراد از خشیت رحمن بغیب ترس از خدا تعالی است نسبت بامور که غائب است از حواس و ایمان بخدا تعالی لازم میدارد آنها را مثل بعث و حساب و جنت و نار
و تصدیق میکند این آیه سوره بقره الذین یؤمنون بالغیب بیان عسکری در خبر برهان قال الذین یؤمنون بالغیب یعنی بما غاب عن حواسهم
من الامور التی یلزمهم الایمان بها کالبعث والحساب والجنة والنار وتوحید الله وسائر ما لا یعرف بالمشاهدة وانما
یعرف بدلائل قد نصبها الله عز وجل علیها کآدم وحوا وادریس ونوح وابراهیم والانبیاء الذین یلزمهم الایمان بهم
وبحجج الله وان لم یشاهدوهم ویؤمنون بالغیب وهم من الساعة مشفقون سیم آنکه آنچه تقریر شد در تنزیل آیه بود
اما تاویل او آنکه مراد از اتباع ذکر اتباع امیرالمؤمنین ع است کما یکرد در قول امام صادق است در خبر برهان قال سئل قال انما تنذر من اتبع
الذکر وخشی الرحمن یعنی امیرالمؤمنین ع واما تفقهها چه بیان نحن فیها اول آنکه راس حکمت خوف از خدا تعالی است چنانکه
خدا مصدر خبر دوم … فرموده اند قال رأس الحکمة مخافة الله عز وجل دوم آنکه خوف از خدا تعالی واجب است چنانکه … ولا تخشوا
الناس واخشونی و آیه انما یخشی الله من عباده العلماء و آیه ومن یتق الله یجعل له مخرجا است چنانکه … رسول اکرم
در خبر دوم وسائل قال یا علی ثلث منجیات خوف الله فی السر والعلانیة والقصد فی الغنی والفقر وکلمة العدل فی
الرضا والسخط سیم آنکه … از خدا تعالی … معلوم است از قول امام صادق در خبر کتاب … ذکر فقال … استحق الله

کلام

در بیان آیات راجعه بآیهٔ انا نحن نحیی الخ

كأنك تراه وإن كنت لا تراه فإنه يراك وإن كنت ترى أنه لا يراك فقد كفرت وإن كنت تعلم أنه يراك ثم برزت له بالمعصية فقد

جعلته من أهون الناظرين إليك چهارم آنکه خوف از مقام پروردگار عبارتست از اینکه شخص بداند که خدا میشنود آنچه میگوید و میداند آنچه میکند از خیر و شر چنانکه

امام صادق در خبر کتاب مذکور فرموده انه قال في قول الله عز وجل ولمن خاف مقام ربه جنتان قال من علم أن الله يراه ويسمع ما يقول ويعلم

ما يفعله من خير أو شر فيحجزه ذلك عن القبيح من الأعمال فذلك الذي خاف مقام ربه ونهى النفس عن الهوى پنجم آنکه خوف

خدا تعالی موجب خوفست چنانکه خوف از خدا تعالی موجب حفظ نفس است چنانکه امام صادق در خبر کتاب فرموده اند قال من عرف الله خاف الله ومن خاف الله حفظ نفسه

دیگر خوف از خدا تعالی باقی نگذارد زبان از خائف که نطق کند بآن چنانکه امام صادق در خبر کتاب فرموده اند يقول الخائف من لم تدع له الرهبة لسانا ينطق به

دیگر حب شرف و ذکر مجتمع نمیشود در قلب خائف چنانکه امیر المؤمنین فرموده اند قال إن حب الشرف والذكر لا يكونان في قلب الخائف الراهب هفتم صحیح نباشد ...

گرچه محسن باشد چنانکه پیغمبر فرموده اند در خبر کتاب قال إن المؤمن لا يصبح إلا خائفا وإن كان محسنا ولا يمسي إلا خائفا وإن كان محسنا ...

باب در کلمات بعضی از تعلیم إنا نحن نحيي الموتى ونكتب ما قدموا وآثارهم وكل شيء أحصيناه في إمام

مبين ظاهر تنزیل این آیه مبارکه این است که بتحقیق ما چنانکه هستیم زنده میکنیم مردگان را و مینویسیم آنچه تقدیم میدارند و آثار ایشان را و هر چیز را احصا نمودیم در امام مبین از جمله قول امام صادق

در خبر است قال أما سمعت قول الله عز وجل إنا نحن نحيي الموتى ونكتب ما قدموا وآثارهم وكل شيء أحصيناه في إمام مبين که اکتفا

شده است در او بذکر آیه مبارکه بدون اضافه نمودن چیزی در تنزیل او که مطلب نیست که تنزیل او مراد نیست ... در تفسیر مذکور نیست تفصیلی در اینجا چند امر است اول

آنکه اگر گفته شود حیات عبارتست از چه چیز حیات عبارتست از جمع نمودن بین روح و جسد که چون گفته شود حیات چه فرق وجدا نمودن بین روح و جسد عبارتست از ممات

چنانکه مفهوم است از قول امام صادق در خبر بسیار قال فهكذا الإنسان خلق من شأن الدنيا وشأن الآخرة فإذا جمع الله بينهما

صارت حياته في الأرض لأنه نزل من شأن السماء إلى الدنيا فإذا فرق الله بينهما صارت تلك الفرقة الموت پس حیات و مرگ در این

بحث قیاسا عبارتست از دمیدن ارواح در جسدها پس اگر گفته شود وجه تعبیر از این معنی به کلمه إنا نحن نحيي در آیه مبارکه چیست اینکه ... بکلمه نحیی تنها که

اینکه در آیه سوره بقره است اذ قال إبراهيم ربي الذي يحيي ويميت و وجه افاده حصر این صفت است که صفات خدا تعالی است و در سوره حجر و إنا لنحن

نحيي ونميت ونحن الوارثون و در سوره شعرا فإنهم عدو لي إلا رب العالمين الذي خلقني فهو يهدين

والذي هو يطعمني ويسقين وإذا مرضت فهو يشفين والذي يميتني ثم يحيين پس اگر این صفت ... در حد تعالی

صفات است پس چگونه دمیدن روح در جسد که عبارت بود از حیات از کجاست چنانکه امام صادق در خبر دوم بحار فرموده اند قال إن الله عز وجل

در بیان تفقهات راجعه بایهٔ مذکوره است

در امر چهارم معلوم شد که مراد از امام مبین کتاب مقدرات است چنانکه مشهور است که مراد امیر المؤمنین ع باشد چه آن علم خدا است که دو قسم است علم مبذول که عبارت از
علم مقدرات که رسیده است بملائکه و رسل و ائمه ع و علم مکفوف که عبارت است از علم بداء و محو و اثبات که مخصوص بحق تعالی است چنانکه امام باقر ع در خبر دوم بحار فرموده اند قال ع
انّ لله علمين علماً مبذولاً و علماً مكفوفاً فاما المبذول فانه ليس شيء يعلمه الملائكة و الرسل الا نحن نعلمه و اما المكفوف فهو
الذي عنده في امّ الكتاب و واضح است که در این هنگام که نه بدی حاصل شده بعلم مبذول که علم مقدرات است هر شیء را امام مبین یعنی امیر المؤمنین ع احصا نموده است تفقهات
راجعه بآیه نحن نحیی اولیٰ آنکه اجتناب از محقرات ذنوب واجب است چنانکه در آیه نحن نحیی است بیان امام صادق ع در خبر فصل الخطاب قال انّ رسول الله صلى الله عليه وآله نزل
بارض قرعاء فقال لاصحابه ائتوا بحطب فقالوا يا رسول الله نحن بارض قرعاء ما بها من حطب قال فليأت كل انسان بما قدر عليه فجاؤوا به حتى
رموا بين يديه بعضه على بعض فقال رسول الله صلى الله عليه وآله هكذا تجتمع الذنوب ثم قال اياكم و المحقرات من الذنوب فان لكل شيء طالباً
الا و ان طالبها يكتب ما قدموا و آثارهم و كل شيء احصيناه في امام مبين و بدیهی است که محقرات ذنوب عبارت است از آنکه شخص معصیت
بکند و بگوید طوبی است از برای من اگر غیر این از برای من نباشد چنانکه امام صادق ع در خبر بحار فرموده اند قال اتقوا المحقرات من الذنوب فانها
لا تغفر قلت و ما المحقرات قال الرجل يذنب الذنب فيقول طوبى لي لو لم يكن لي غير ذلك دوم آنکه نیات معاصی مغفور است چنانکه
امام صادق ع در خبر اول بحار فرموده اند لو كانت النيات من اهل الفسق يؤخذ بها اهلها اذاً لاخذ كل من نوى الزنا بالزنا و كل من نوى
السرقة بالسرقة و كل من نوى القتل بالقتل و لكن الله عدل كريم ليس الجور من شأنه و لكنه يثيب على نيات الخير اهلها و اضمارهم
عليها و لا يؤاخذ اهل الفسق حتى يفعلوا پس اگر گفته شود مصدق بر این تخصیص در آیه نحن نحیی چه خواهد بود با ابهام و اطلاق آیه نحن نحیی
نکتب الخ جواب مصدق و مخصص آیه سوره بقره است ان تبدوا ما في انفسكم او تخفوه يحاسبكم به الله فيغفر لمن يشاء و يعذب
من يشاء الخ با بیان آیه سوره که در خبر بحار است سأله اليهودي فان هذا سليمان قد سخرت له الرياح فسارت به في بلاده غدوها
شهر و رواحها شهر فقال له علي ع لقد كان كذلك و محمد ص اعطي ما هو افضل من هذا انه اسري به من المسجد الحرام الى
المسجد الاقصى مسيرة شهر و عرج به في ملكوت السموات مسيرة خمسين الف عام في اقل من ثلث ليلة حتى انتهى الى ساق العرش
فدنا بالعلم فتدلى له من الجنة رفرف اخضر و غشي النور بصره فرأى عظمة ربه عز و جل بفؤاده و لم يرها بعينه فكان
قاب قوسين بينها و بينه او ادنى فاوحى الى عبده ما اوحى فكان فيما اوحي اليه الآية التي في سورة البقرة قوله لله ما
في السموات و ما في الارض و ان تبدوا ما في انفسكم او تخفوه يحاسبكم به الله فيغفر لمن يشاء و يعذب من يشاء

والله علیک کل شیء قد یری وکانت الامة قد عرضت على الانبياء من لدن آدم الى ان بعث الله تبارك اسمه محمداً وعرضت على الامم فابوا ان يقبلوها من ثقلها وقبلها رسول الله وعرضها على امته فقبلوها فلما رأى تبارك وتعالى منهم القبول علم انهم لا يطيقونها فلما ان سار الى ساق العرش كرر عليه الكلام ليفهمه فقال آمن الرسول بما انزل اليه من ربه فاجاب مجيباً عنه وعن امته فقال والمؤمنون كل آمن بالله وملائكته وكتبه ورسله لا نفرق بين احد من رسله فقال جل ذكره لهم الجنة والمغفرة على ان فعلوا ذلك فقال النبي اما اذا فعلت بنا ذلك فغفرانك ربنا واليك المصير يعني المرجع في الآخرة فاجابه الله جل ذكره وقد فعلت ذلك بك وبامتك ثم قال عز وجل اما اذا قبلت الآية بتشديدها وعظم ما فيها وقد عرضتها على الامم فابوا ان يقبلوها وقبلتها امتك فحق علي ان ارفعها عن امتك وقال لا يكلف الله نفساً الا وسعها

الخ حاصل این است که آیه ان تبدوا ما فی انفسکم [illegible] منسوخ است باین آیه از جهت [illegible] لا یکلف الله نفساً الا وسعها [illegible]

کتب [illegible] ستیم آنکه اطفال قبل از بلوغ [illegible] معلوم است [illegible] راجع بودن آیه [illegible]

[illegible] علاوه بر [illegible]

وسائل از امام صادق قال ان اولاد المسلمین الی ان قال فاذا بلغوا الحلم کتبت علیهم السیئات چهارم آنکه [illegible]

معلوم است [illegible] ولکنه یثبت علی نیات الخیر اهلها واضمارهم علیها پنجم آنکه [illegible]

[illegible] امام صادق [illegible] قال ان المؤمن لیُنوی الذنب فیحرم رزقه [illegible]

بنیر [illegible] واضرب لهم مثلاً اصحاب القرية اذ جاءها المرسلون اذ ارسلنا اليهم اثنين فكذبوهما فعززنا بثالث فقالوا انا اليكم مرسلون قالوا ما انتم الا بشر مثلنا وما انزل الرحمن من شيء ان انتم الا تكذبون قالوا ربنا يعلم انا اليكم لمرسلون وما علينا الا البلاغ المبين قالوا انا تطيرنا بكم لئن لم تنتهوا لنرجمنكم وليمسنكم منا عذاب اليم قالوا طائركم معكم ائن ذكرتم بل انتم قوم مسرفون [illegible]

[illegible] پس گفتند بتحقیق ما بسوی شما فرستاده شده‌ایم [illegible]

[illegible] بتحقیق ما بسوی شما فرستاده شده‌ایم [illegible]

تا خیر میرسید بشما اگر منتهی نشوید و ترک نکنید هر آینه سنگسار نمائیم شما را و برسد بشما از ما عذاب دردناک گفتند شومی شما با شما است آیا اگر پند داده شوید

بلکه شما زیاده روی کنندگانید بحدیث صحیح از امام روایت است انه سئل عن قول الله واضرب لهم مثلا فقال بعث الله رجلين الى اهل مدينة انطاكية فجاءاهم

بما لا يعرفون فغلظوا عليهما فاخذوهما وحبسوهما في بيت الاصنام فبعث الله الثالث فدخل المدينة فقال ارشدوني الى باب

الملك قال فلما وقف على الباب قال انا رجل كنت اتعبد في فلاة من الارض وقد احببت ان اعبد اله الملك فابلغوا كلامه الملك فقال

ادخلوه الى بيت الالهة فادخلوه فمكث سنة مع صاحبيه فقال لهما بهذا ينقل قوم من دين الى دين لا بالخرق افلا رفقتما

ثم قال لهما لا تقران بمعرفتي ثم ادخل على الملك فقال له الملك بلغني انك كنت تعبد الهي فلم ازل وانت اخي فسلني حاجتك

قال ما لي من حاجة ايها الملك ولكن رايت رجلين في بيت الالهة فما حالهما قال الملك هذان رجلان اتياني يضلاني عن ديني

ويدعواني الى اله سماوي فقال ايها الملك فمناظرة جميلة فان يكن الحق لهما اتبعناهما وان يكن الحق لنا دخلا معنا

في ديننا وكان لهما ما لنا وعليهما ما علينا قال فبعث الملك اليهما فلما دخلا اليه قال لهما صاحبهما ما الذي جئتماني به قالا

جئنا ندعو الى عبادة الله الذي خلق السموات والارض ويخلق في الارحام ما يشاء ويصور كيف يشاء وانبت الاشجار

والثمار وانزل القطر من السماء قال فقال لهما الهكما هذا الذي تدعوان اليه والى عبادته ان جئنا باعمى يقدر ان

يرده صحيحا قالا ان سألناه ان يفعل فعل ان شاء قال ايها الملك علي باعمى لم يبصر شيئا قط قال فاتي به فقال لهما

ادعوا الهكما ان يرد بصر هذا فقاما وصليا ركعتين فاذا عيناه مفتوحتان وهو ينظر الى السماء فقال ايها الملك

علي باعمى آخر قال فاتي به فقال لهما ادعوا الهكما ان يرد بصر هذا فقاما وصليا ركعتين فاذا عيناه مفتوحتان وهو ينظر

الى السماء فقال ايها الملك علي باعمى آخر فاتي به فسجد سجدة ثم رفع راسه فاذا الاعمى بصير فقال ايها الملك حجة بحجة علي بمقعد

فاتي به فقال لهما مثل ذلك فصليا ودعوا الله فاذا المقعد قد اطلقت رجلاه وقام يمشي فقال ايها الملك علي بمقعد

آخر فاتي به فصنع كما صنع اول مرة فانطلق المقعد فقال ايها الملك قد اتيا بحجتين واتينا بمثلهما ولكن بقي شيء فان كان هما

فعلاه دخلت معهما في دينهما ثم قال ايها الملك بلغني انه كان للملك ابن واحد ومات فان احياه الههما دخلت

معهما في دينهما فقال له الملك وانا ايضا معك ثم قال لهما قد بقيت هذه الخصلة الواحدة قد مات ابن الملك

فادعوا الهكما ان يحييه قال فخرا ساجدين لله عز وجل واطالا السجود ثم رفعا راسيهما وقالا للملك ابعث

الی قبر ابنک تجده وقد قام من قبره ان شاء الله تعالی قال فخرج الناس ینظرون فوجدوه قد خرج من قبره ینفض رأسه من
التراب قال فاتی به الی الملک فعرف انه ابنه فقال له ما حالک یا بنی قال کنت میتا فرأیت رجلین بین یدی ربی
الساعة ساجدین یسألانه ان یحیینی فاحیانی قال یا بنی تعرفهما اذا رأیتهما قال نعم قال فاخرج الناس جملة
الی الصحراء فکان یمر علیه رجل رجل فیقول له ابوه انظر فیقول لا ثم مر علیه باحدهما بعد جمع کثیر فقال هذا
احدهما واشار بیده الیه ثم مروا ایضا بقوم کثیرین حتی رأی صاحبه الآخر فقال وهذا الآخر فقال النبی صاحب
الرجلین اما انا فقد آمنت بالهکما وعلمت ان ما جئتما به هو الحق فقال الملک وانا ایضا آمنت بالهکما وآمن
اهل المملکة کلهم حاصل خبر مذکور اینست که بعد از ارسال رسل بقریهٔ انطاکیه و تکذیب ایشان شمعون تدبیر نمود که رسل خود را بر رسول ثالث بخواهش رسول ایشان
ایشان حیات میت را اجابت نمودند ایشان تا این مرده اسلام آوردن پادشاه قریه و اهل مملکت ببرکت تقویت رسول ثالث پس اشکالی در تفسیر مذکور نیست از
جهت بعضی که گمان کرده چند امر باید دانسته شود اول آنکه مراد از مرسلین در آیه یا محتمل است که فرستادگان عیسی بوده اند که عیسی ایشان را در وداع اصحاب خود بسوی انطاکیه فرستاده و از کرد
ایشان از ضعفا دعوت نمودند ایشان را از جبابره و مراد از ثالث شمعون وصی عیسی است که بعد از علم آن بکمال مذکور در حبس بسته در انطاکیه آمده و در استخلاص ایشان نمود بکلام
امام صادق در خبر بجا فرموده فقال ان عیسی لما اراد وداع اصحابه جمعهم وامرهم بضعفاء الخلق ونهاهم عن الجبابرة
فوجه اثنین الی انطاکیة فدخلا فی یوم عید لهم فوجداهم قد کشفوا عن الاصنام وهم یعبدونها فعجلا علیهم
بالتعنیف فشدا بالحدید وطرحا فی السجن فلما علم شمعون بذلک اتی انطاکیة حتی دخل علیهما فی السجن وقال
الم انهکما عن الجبابرة ثم خرج من عندهما وجلس مع الناس مع الضعفاء فقبل یطرح کلامه الشیء بعد
الشیء فاقبل الضعیف یدفع کلامه الی من هو اقوی منه واخفوا کلامه اخفاء شدیدا فلم یزل یتراقی الکلام
حتی انتهی الی الملک فقال منذ متی هذا الرجل فی مملکتی قالوا منذ شهرین فقال علی به فاتوه فلما نظر الیه
وقعت علیه محبته فقال لا اجلس الا وهو معی فرأی فی منامه شیئا افزعه فسأل شمعون عنه فاجاب بجواب
حسن فرح به ثم القی علیه فی المنام ما اهاله فاول له بما ازداد سرورا فلم یزل یحادثه حتی استولی علیه ثم
قال ان فی حبسک رجلین عابا علیک قال نعم قال فعلی بهما فلما اتی بهما قال ما الهکما الذی تعبدان
قالا الله قال یسمعکما اذا سألتماه ویجیبکما اذا دعوتماه قالا نعم قال شمعون فانا ارید ان استبری

ذلك منكما قالا فإن قال هل يشفي لكما الأبرص قالا نعم فأتي بأبرص فقال سلاه أن يشفي هذا قال فمسحاه فبرئ قال وأنا أفعل

مثل ما فعلتما قال فأتي بآخر فمسحه شمعون فبرئ قال بقيت خصلة إن أجبتماني إليها آمنت بإلهكما قالا وما هي قال ميت

تحييانه قالا نعم فأقبل على الملك وقال ميت يعنيك أمره قال نعم ابني قال اذهب بنا إلى قبره فإنهما قد أمكناك

من أنفسهما فتوجهوا إلى قبره فبسطا أيديهما فبسط شمعون يديه فما كان بأسرع من أن صدع القبر

قام الفتى فأقبل على أبيه فقال ما حالك قال كنت ميتا ففزعت فزعة فإذا ثلاثة قيام بين يدي الله باسطو أيديهم يدعون الله

أن يحييني وهما هذان وهذا فقال شمعون أنا لإلهكما من المؤمنين فقال الملك أنا بالذي آمنت به يا شمعون من

المؤمنين وقال وزراء الملك ونحن بالذي آمن به سيدنا من المؤمنين فلم يزل الضعيف يتبع القوي فلم يبق با

لانطاكية أحد إلا آمن به **حقم** که مراد از شمعون که ثالث است در آیه ما نحن فیها شمعون بن حمون صفا است که وصی عیسی است خلیفه

بر مؤمنین گذشته شد زمانیکه حضرت عیسی به آسمان رفت کما اینکه رسول خدا در خبر پنجم بجابر فرمود فقال فلما اراد الله ان یرفعه اوحی الیه ان یستودع

نور الله و حکمته و علم کتابه شمعون بن حمون الصفا خلیفته علی المؤمنین ففعل ذلك الخ **ششم** آنکه اگر گفته شود از دو خبر مذکور معلوم

شد که اثنین رسل عیسی بودند و در این هنگام چگونه صادق است آیه ما نحن فیها اذ ارسلنا الیهم اثنین که خدا تعالی اسناد ارسال بخود داده است

و حال آنکه رسول مسیح بودند نه رسول خدا تعالی **ج** آنکه عیسی مؤید است بروح القدس کما اینکه در آیه سوره بقره است و آتینا عیسی بن مریم البینات

وایدناه بروح القدس گذشت در تبصره سیم در کیفیت علم معنوی که خدا تعالی ارسال خود را در آنها لطف فرموده بود و اخبار فرموده ازآن فعل خود پس بنا بر این

بیان مختصر ارسال عیسی ارسال خدا تعالی است پس اشکالی نیست در این تجدید **چهارم** آنکه از دو خبر مذکور در تفسیر آیه ما نحن فیها معلوم شد تعزیز اثنین بثالث

بعد از گرفتن آمده و بعد از آن بوده است و عبارت خبری در آخر امر بوده است و بنا بر این تفریع فقالوا انا الیکم مرسلون بعد تعزیز ایشان بثالث

کما اینکه در مصحف است محل نظر و تأمل است بلکه با قطع نظر از دو خبر مذکور تفریع مذکور مجمل است زیرا که واضح است بعد تعزیز اثنین بثالث محلی نمی خواهد در

فقالوا انا الیکم مرسلون تا آخر آیات که این امر دخل بکند آیه ما نحن فیها را در تحت اصل قول اصول شده که آنچه از قرآن محل نظر و تأمل است

از حوادث منافقین است و مقتضای این اصل در خبر مذکور است نظم آیه مبارکه چنین باشد اذ جاءها المرسلون اذ ارسلنا الیهم اثنین فکذبوهما

فقالوا انا الیکم مرسلون قالوا ما انتم الا بشر مثلنا وما انزل الرحمن من شیء ان انتم الا تکذبون قالوا ربنا یعلم انا الیکم

لمرسلون وما علینا الا البلاغ المبین قالوا انا تطیرنا بکم لئن لم تنتهوا لنرجمنکم ولیمسنکم منا عذاب الیم قالوا

طائرکم معکم ائن ذکرتم بل انتم قوم مسرفون ع ۱۹ یٰس اگر گفته شود فقره فقالوا انا الیکم مرسلون آخر تفصیل است از اجمال

فقره اذ ارسلنا الخ چنانچه همین فقره یعنی فقره اذ ارسلنا الخ تفصیل است از اجمال فقره اذ جاءها المرسلون ج عدم ذکر فقره در تفصیل شده صحیح است

که فقره فقالوا انا الیکم الخ تفصیل از اجمال نیست نیز جواب است برین دخل بودن ثالث در فقالوا آخر آیات آیه اینست که منع شود از جمیع امور مذکوره و فقالوا

تا آخر تفصیل از برای فقره اذ ارسلنا الیهم اثنین فکذبوهما ع ۱۹ یٰس که نظیر نادر آیه ما نحن فیها عبارتست از اینکه اگر صدمه دستینه با

رسد از شما و نفر رسید بهم و تصدیق میکند این بیان را آیه سوره اعراف وان تصبهم سیئة یطیروا بموسی ومن معه الخ و از بیجا واضح شد معنای

این ذکرتم که عبارت است اینکه صدمه دستینه شما خود تان است اگر تذکر شده باشید این را یعنی از رذی اسراف شما است کما اینکه شاهد است برا او آخر آیه

بل انتم قوم مسرفون ع ۱۹ یٰس اگر گفته شود اسراف چگونه منشا صدمه دستینه ایشان است ج زیرا که اسراف عباره است از استحلال محارم و سفک دما چنانکه امام

باقر در خبر برهان فرموده انه قال المسرفون الذین یستحلون المحارم ویسفکون الدماء و برین هر که استحلال محارم و سفک دما است موجب صعوبت برتری

و آخر دینا است کما اینکه امام حسن در خبر سیم بحار فرموده انه قال ما من فعل یفعله العباد من خیر او شر الا ولله فیه قضاء قلت فما

معنی هذا القضاء قال الحکم علیهم بما یستحقون علی افعالهم من الثواب والعقاب فی الدنیا والآخرة سشم اگر گفته

شود که چه مناسبت است در تعقیب آیات مذکوره واضرب لهم مثلا الی آخر آیات بآیات متقدمه ج مناسبت بین این آیات و آیه متقدمه تمثیل است از برای

جامه مرتی که در آیه متقدمه است انا نحن نحیی الموتی و بعباره اخری تمثیل حیات مرتی چنانست که در قضیه ارسال مرسلین بسوی قریه انطاکیه بوده است بتقریبات

والحمد لله رب العالمین وانا نقفیهم تنبیهات از جمله آیه ما نحن فیها اول آنکه اغاثه ملهوف و تنفیس از مکروب واجب است کما اینکه معلوم است

از آیه ما نحن فیها و بنا بکند از قول امیر در خبر دوم قال من کفارات الذنوب اغاثة الملهوف والتنفیس عن المکروب و در جمله است

برین آیه سوره مائده ومن احیاها فکانما احیا الناس جمیعا زیرا که بجا از قتل چنانچه معلوم بجاه مرد ... است مثل ابدان

در موضعیکه آب نباشد کما اینکه امام صادق در خبر مصادیق آیه مذکوره قرار داده اند قال ومن سقی الماء فی موضع لا یوجد فیها

الماء کان کمن احیا نفسا ومن احیاها فکانما احیا الناس جمیعا دوم آنکه تطیر یعنی فال بد زدن حرام است یعنی

طیره که در مورد آیه ما نحن فیها است کما اینکه معلوم است از آیه و نیز بنا بکند از اخبار متواتره مثل قول رسول الله در خبر اول بحار قال وضع عن

امتی تسعة اشیاء الی ان قال والطیرة والحسد والتفکر فی الوسوسة فی الخلق ما لم ینطق الانسان بشفته سوم است

از این خبر و امثال او که موضوعه قلم از طیره مخصوص بصورت عدم اظهار ... و لیس موضوع تقدمت دسترسیم آنکه اسراف عبارتست از

الحول

استدلال بدان کرده و سبقت ... که در خبر سبق نسبت داده شد حرام است کما اینکه آیه ... فیما معروض شد علاوه بر آیات دیگر شاهد آیه سوره مؤمن إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي
مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ
أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ وَمَا لِيَ لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ أَأَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ
آلِهَةً إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لَا تُغْنِ عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا وَلَا يُنْقِذُونِ إِنِّي آمَنْتُ
بِرَبِّكُمْ فَاسْمَعُونِ ظاهر مراد و نزول این آیات مبارکات این است که بعد از آمدن رسولان عیسی بانطاکیه و تبلیغ رسالت بسوی ایشان و
تکذیب نمودن ایشان را آمد از اقصای مدینه انطاکیه مردی بشتاب گفت ای قوم من اتباع نمائید مرسلین را اتباع کنید کسی را که سؤال نمیکند شما را مزدی و ایشان
هدایت شده اند و چیست از برای من عبادت نکنم کسی را که خلق نموده است مرا و بسوی آن رجوع داده خواهید شد آیا اتخاذ نمایم از غیر آن خدایان را که اگر اراده
کند مرا رحمن بضرری مغنی و بی نیاز ننماید از من شفاعت آنها چیزی را و نه خلاص کنند مرا بتحقیق من در این هنگام اتخاذ بغیر آن نمایم در گمراهی آشکار است
بتحقیق من ایمان آورده ام به پروردگار شما پس بشنوید قول مرا زیرا که این آیات مبارکات مسند ... قسمی است از آیات که میدانند معنای آنها را
عالم و جاهل که بغیر از معنای دیگر اراده و کما اینکه در مثال نمائید قصص انبیاء و تفسیر سوره بود دانسته شد که در کتاب تفسیر مذکور است مثلاً بلی به چند امر دانسته
شود نیز اول آنکه رجل در آیه ... فیما عبارت است از حبیب نجار بجهة بیان رسول خدا است در خبر از آن قَالَ الصِّدِّيقُونَ ثَلٰثَةٌ حَبِيبُ
النَّجَّارِ مُؤْمِنُ آلِ يٰسٓ الَّذِي يَقُولُ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ وَحِزْقِيلُ مُؤْمِنُ آلِ فِرْعَوْنَ
وَعَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَهُوَ أَفْضَلُهُمْ دوم آنکه این رجل که عبارت از حبیب نجار است مردم قریه انطاکیه روز دوم از نصیحت و اندرز را کشته
کما اینکه امام باقر خبر داده بلکه در خبر پنجم ... قَالَ قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ إِنَّ الْمُغِيرَةَ يَقُولُ إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يُبْتَلَى بِالْجُذَامِ وَلَا بِالْبَرَصِ وَلَا بِكَذَا وَ
كَذَا فَقَالَ إِنْ كَانَ لَغَافِلًا عَنْ صَاحِبِ يٰسٓ إِنَّهُ كَانَ مُكَنَّعًا ثُمَّ رَدَّ أَصَابِعَهُ فَقَالَ كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى تَكَنُّعِهِ أَتَاهُمْ فَأَنْذَرَهُمْ
ثُمَّ عَادَ إِلَيْهِمْ مِنَ الْغَدِ فَقَتَلُوهُ و مکنع عبارت است از مجذوم کما اینکه تفسیر بهمان حضرت فرموده اند قَالَ قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ هَلْ يُبْتَلَى الْمُؤْمِنُ
فَقَالَ وَهَلْ يُبْتَلَى إِلَّا الْمُؤْمِنُ حَتَّى إِنَّ صَاحِبَ يٰسٓ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ كَانَ مُكَنَّعًا قُلْتُ وَمَا الْمُكَنَّعُ قَالَ كَانَ بِهِ
جُذَامٌ سوم آنکه این رجل سبقت ... بوده است که ایمان آورده ... بآن حضرت و ... سبقت ... است در بعثت محمد بن عبد الله
در ایمان بآن حضرت ... کما اینکه در خبر است از امام باقر قَالَ السَّابِقُونَ أَرْبَعَةٌ ابْنُ آدَمَ الْمَقْتُولُ وَسَابِقٌ فِي أُمَّةِ مُوسَى وَهُوَ مُؤْمِنُ
آلِ فِرْعَوْنَ وَسَابِقٌ فِي أُمَّةِ عِيسَى وَهُوَ حَبِيبٌ النَّجَّارُ وَالسَّابِقُ فِي أُمَّةِ مُحَمَّدٍ وَهُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ و این رجل ... است

یا موسی اذن له فی الشفاعة یوم القیمة لمن یرید در نمودن یک شمر دعا صی را افضل است از عبادت یکسال که شخص قائم
اللیل و صائم النهار باشد چنانکه در خبر عسکری ع است قال قال علی بن الحسین ع اوحی الله الی موسی حببنی الی خلقی
وحبب خلقی الی قال یا رب کیف افعل قال ذکرهم آلائی ونعمائی لیحبونی فلان ترد آبقا عن بابی
او ضالا عن فنائی افضل لک من عبادة سنة بصیام نهارها وقیام لیلها قال موسی ع ومن هذا العبد
الآبق منک قال العاصی المتمرد قال فمن الضال عن فنائک قال الجاهل بامام زمانه تعرفه والغائب عنه بعد
ما عرفه الجاهل بشریعة دینه تعرفه شریعته وما یعبد به ربه ویتوصل به الی مرضاته و بعضی کلام در این باب گذشت
نیز بمقام والحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین قیل ادخل الجنة قال یا لیت قومی یعلمون بما
غفر لی ربی وجعلنی من المکرمین خطره نزول این آیه مبارکه این است که همین گفته شد از برای
مومن آل یس که حبیب نجار است حین معاینه مرگ بقتل اهل انطاکیه دخول بهشت را گفت آن بیچاره پیش قوم من بسید نشنید (?)
بآنچه مغفرت نموده است از برای من پروردگار من و قرار داده است مرا از اکرام شدگان از جمله قول امام باقر ع در خبر متقدم از صاحب یس
قال یا لیت قومی یعلمون و قول دیگر آنحضرت ع در خبر متقدم ثم عاد الیهم من الغد فقتلوه و قول امام صادق ع در خبر سیم
فقال انها اذا بلغت الحلقوم اری منزله فی الجنة فیقول ردونی الی الدنیا حتی اخبر اهلی بما اری
فیقال له لیس الی ذلک سبیل و قول رسول ص در خبر ... فقال ان ملک الموت لیقف من المومن عند موته
موقف العبد الذلیل من المولی فیقوم هو واصحابه لا یدنوا منه حتی یبدأ بالتسلیم ویبشره بالجنة ترکیب الی (?)
نیت در تفسیر مذکور از جمله نصوص مذکوره بلی به چند امر دانسته شود اول آنکه تواحب (?) یا لیت قومی یعلمون الخ نفع دیگر است
قوم خود را اما بیکه در خبر صافی است قال فی الجوامع ورد فی حدیث مرفوعا انه نصح قومه حیا ومیتا دوم آنکه مراد از جنت
مامور بدخول جنت دنیا است و مراد بدخول دخول روح است اما اول که از جمله آیات و روایات متواتره مثل آیه سوره واقعه اما
ان کان من المقربین فروح و ریحان وجنة نعیم با بیان امام صادق ع در او که سابقا ذکر شد یقول فروح و ریحان
یعنی فی قبره وجنة نعیم یعنی فی الآخرة و اما دوم از جمله خبر متواتره مثل قول امام باقر ع در خبر سیم قال ان لله
جنة خلقها الله فی المغرب وماء فراتکم هذا یخرج منها والیها تخرج ارواح المومنین من حفرهم

عِندَ كُلِّ مَاءٍ فَتَسقُطُ عَلَى ثِمَارِهَا وَتَأكُلُ مِنهَا وَتَتَنَعَّمُ فِيهَا وَتَتَلَاقَى وَتَتَعَارَفُ الخ وبقیه کلام درین

باب موکول است بغیر این مقام وگذشت در تفسیر سوره و قصه بعض سور راجعه باین مقام مراجعه کن والحمد لله رب العالمین وَمَا

أَنزَلنَا عَلَى قَومِهِ مِن بَعدِهِ مِن جُندٍ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا كُنَّا مُنزِلِينَ إِن كَانَت إِلَّا

صَيحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُم خَامِدُونَ ظهور در تنزیلات این آیات مبارکات این است و نازل نکردیم بر قوم

رجل جانی ساعی که حبیب نجار است از بعد کشتن آن از لشکری از آسمان و نه بودیم نازل کننده آن لشکر را از برای هلاک آن قوم و نیست آن نازله از

آسمان مگر یک صیحه پس ایشان خاموش شدند بدرستی که این آیات با جمله آیات متقدمه از قسمی است که تاویل بهادر تنزیل آن بعد است و نیز تصدیق میکند

او را آیه سوره قمر إِنَّا أَرسَلنَا عَلَيهِم صَيحَةً وَاحِدَةً فَكَانُوا كَهَشِيمِ المُحتَظِرِ وآیه سوره انبیاء فَمَا زَالَت تِلكَ دَعوَاهُم حَتَّى

جَعَلنَاهُم حَصِيدًا خَامِدِينَ وگذشت در سوره هود بعض امور راجعه بمقام مثل قول امام صادق فَلَمَّا كَانَ نِصفُ اللَّيلِ أَتَاهُم

جَبرَئِيلُ فَصَرَخَ صَرخَةً خَرَقَت أَسمَاعَهُم وَفَلَقَت قُلُوبَهُم فَمَاتُوا أَجمَعِينَ فِي طَرفَةِ عَينٍ صَغِيرُهُم وَ

كَبِيرُهُم پس بکار نیست در تفسیر مذکور صلاة بنفس بلکه چه لابد دانست اوّل که اگر گفته شود وجه عدم انزال ما را که عبارت از صیحه و صاعقه است

دکوفا یعنی بعد از قتل رسیدن آل اسر که حبیب نجار است چه خواهد بود جواب وجه آن آوردن قوم بعا که است در علم باری تعالی که از جمله فرد عی است

که در حدیث وَكَذَلِكَ نُرِي إِبرَاهِيمَ نحو است با بیان رسول خدا صلی در خبر احتجاج فَقَالَ رَسُولُ اللهِ يَا أَبَا جَهلٍ أَمَا

عَلِمتَ قِصَّةَ إِبرَاهِيمَ الخَلِيلِ لَمَّا رُفِعَ فِي المَلَكُوتِ وَذَلِكَ قَولُ رَبِّي وَكَذَلِكَ نُرِي إِبرَاهِيمَ مَلَكُوتَ

السَّمَاوَاتِ وَالأَرضِ وَلِيَكُونَ مِنَ المُوقِنِينَ قَوَّى اللهُ بَصَرَهُ لَمَّا رَفَعَهُ دُونَ السَّمَاءِ حَتَّى أَبصَرَ الأَرضَ

وَمَن عَلَيهَا ظَاهِرِينَ وَمُستَتِرِينَ فَرَأَى رَجُلًا وَامرَأَةً عَلَى فَاحِشَةٍ فَدَعَا عَلَيهِمَا بِالهَلَاكِ

فَهَلَكَا ثُمَّ رَأَى آخَرَينِ فَدَعَا عَلَيهِمَا بِالهَلَاكِ فَهَلَكَا ثُمَّ رَأَى آخَرَينِ فَدَعَا عَلَيهِمَا بِالهَلَاكِ

فَهَلَكَا ثُمَّ رَأَى آخَرَينِ فَهَمَّ بِالدُّعَاءِ عَلَيهِمَا فَأَوحَى اللهُ إِلَيهِ يَا إِبرَاهِيمُ اكفُف دَعوَتَكَ عَن عِبَادِي

وَإِمَائِي فَإِنِّي أَنَا الغَفُورُ الرَّحِيمُ الجَبَّارُ الحَلِيمُ الحَكِيمُ لَا تَضُرُّنِي ذُنُوبُ عِبَادِي كَمَا لَا تَنفَعُنِي طَاعَتُهُم

وَلَستُ أَسُوسُهُم بِشِفَاءِ الغَيظِ كَسِيَاسَتِكَ فَاكفُف دَعوَتَكَ عَن عِبَادِي وَإِمَائِي فَإِنَّمَا أَنتَ

عَبدٌ نَذِيرٌ لَا شَرِيكَ فِي المُلكِ وَلَا مُهَيمِنٌ عَلَيَّ وَلَا عَلَى عِبَادِي وَعِبَادِي مَعِي بَينَ خِلَالٍ ثَلَاثٍ

اما نا بوا الی فتبت علیهم و غفرت ذنوبهم و سترت عیوبهم و اما کففت عنهم عذابی لعلمی بانه
سیخرج من اصلابهم ذریات مؤمنون فارفق بالآباء الکافرین و اتانی بالامهات الکافرات و
ارفع عنهم عذابی لیخرج ذلک المؤمن من اصلابهم فاذا تزایلوا احل بهم عذابی و حاق بهم بلائی
و ان لم یکن هذا و لا هذا فان الذی اعددته لهم من عذابی اعظم مما تریده بهم فان عذابی لعبادی
علی حسب جلالی و کبریائی یا ابراهیم فخل بینی و بین عبادی فانا ارحم بهم منک و خل بینی و بین
عبادی فانی انا الجبار الحلیم العلام الحکیم ادبرهم بعلمی و انفذ فیهم قضائی دوم آنکه اگر گفته
شود وجه مناسبت تعقیب به این عبارت آیه سابقه چیست یعنی آیات وما کنا منزلین بزما انزلنا علی قومه الخ چیست وجه مناسبت ذکر آن است
بعد از بیان فرج و بعبارة اخری چنین است تقدیر آیات ما انزال عذاب بر هیچ قومی از اقوام کردیم با تمرد و عصیان ایشان با علم ما بایمان آوردن ایشان بآیات
ایشان که از جمله آن اقوام قوم مؤمن آل یس است که انزال عذاب بر ایشان ننمودیم با تمرد و عصیان و قتل نمودن مؤمن آل یس از جهة علم بحصول ایمان از ایشان
و تصدیق میکند این را امثال این آیه مثل آیه انه یعلم ما یسرون و ما یعلنون انه علیم بذات الصدور در سوره هود و غیره
پس بدین بیان مشکل حل شود ما بیگانه اصابه صواب شود در آیات بینه والحمد لله رب العالمین یا حسرة علی العباد ما
یاتیهم من رسول الا کانوا به یستهزءون ظاهر تنزیل این آیه مبارکه این است ای حسرت باشد بر
بندگان نیامد ایشان را از رسولی مگر بودند با رسول استهزاء کنندگان کما اینکه تصدیق میکند این را آیه سوره انعام قد خسر الذین کذبوا
بلقاء الله حتی اذا جاءتهم الساعة بغتة قالوا یا حسرتنا علی ما فرطنا فیها و که از مثل این آیه که
بملاحظه ایشان و ملاحظه آیات سابقه از جمله آیات است که پیدا است معنای او را عالم و جاهل اشکالی در تفسیر مذکور مثبت مسائلی چند از آن بسته
شود اول آنکه اگر گفته شود وجه تعقیب این آیه را بآیه سابقه چیست ج وجه عدم تحسر و تلهف غیر نزول علیهم العذاب است بخلاف مستهزئین
رسل که نزل علیهم العذاب و با تحسر و تلهف بودند کما اینکه تصدیق میکند این امر را آیه سابقه حتی اذا جاءتهم الساعة بغتة قالوا یا
حسرتنا الخ و بعبارة اخری ایشان از تمرد و عصیان خالی بودند از تعذیب و تحسر بخلاف غیر ایشان که معذب و متحسر بودند غایت امر این است
از جهة ملازمت بین نزول عذاب و حسرت در آیه سابقه وما انزلنا علی قومه الخ تعبیر با جمله استلزام شده است که نزول عذاب باشد
و در این آیه یا حسرة تعبیر بلازم آخر که حسرت باشد شده است چنانکه نزد معانی بغیر اشکال است پس تمام و کمال ربط و ملائمت است

بین آیه یا حسرة فیها و آیه سابقه و الحمد لله رب العالمین و ثانیاً آنکه از بیان در امر اول معلوم شد که حسرت و تأسف از جمله صفت و حالت
منزل علیهم العذاب است کما اینکه تصدیق در آیه بعد فقالوا یا حسرتنا است و در این هنگام امر مشکل است در آیه یا حسرة فیها یا حسرة
علی العباد الخ که ناطق است بر عدم تعلق صفت حسرت و این اختلاف منافی است با آیه قل لئن اجتمعت الانس والجن الخ و از این
جهت است که امام سجاد در خبر فضل الکتاب قرائت فرموده است یا حسرة علی العباد پس اصلاً و نصاً معلوم شد که آیه یا حسرة فیها یا حسرة
العباد است نه آنچه در مصحف است پس اگر گفته شود که حسرت در آیه یا حسرة فیها عبارت از تأسف بر خدا است بر مستهزئین رسل نظیر آیه
فاطر فلا تذهب نفسک علیهم حسرات که نهی است از حسرات رسول مر بعد اعلان و اگر گفته شود که حسرت در رسول بر تعذیب معذور نیست
بخلاف حسرت در باره خدا تعالی گفته میشود که مقصود جزاء حسرت است کما اینکه در آیه سخر الله منهم و آیه الله یستهزئ بهم و آیه و مکروا و
مکر الله و آیه یخادعون الله و هو خادعهم است با بیان امام ثامن در خبر دوم بحار فقال ان الله عز و جل لا یسخر و لا
یستهزئ و لا یمکر و لا یخادع و لکنه عز و جل یجازیهم جزاء السخریة و جزاء الاستهزاء و جزاء المکر والخدیعة
تعالی الله عما یقول الظالمون علواً کبیراً الخ اولاً آنکه قرار دادن حسرت را بخدا تعالی مصداقی از آیات ندارد و جمیع آیات حسرت
خود کفار و منافقین است که متصف است آیه یا حسرة فیها است مثل آیه سوره بقره کذلک یریهم الله اعمالهم حسرات علیهم و ما هم بخارجین
و آیه سوره آل عمران لیجعل الله ذلک حسرة فی قلوبهم و آیه سوره انفال فسینفقونها ثم تکون علیهم حسرة و آیه سوره مریم و انذرهم
یوم الحسرة و آیه سوره حاقه و انه لحسرة علی الکافرین و ثانیاً آنکه اگر حسرة در آیه یا حسرة فیها در باره خدا تعالی قرار داده شود واضح است که اختلاف
او جاج در قرآن نفی شده است کما اینکه در اصول امینه دانسته شد و ثالثاً آنکه معلوم است که فرق است بین سخریه و استهزاء و مکر و خدعه که دلالت دارد
بر استخفاف و استحقار مقابل و حسرت که دلالت دارد بر احترام و استعظام مقابل و در این هنگام کما اینکه جزاء امور اول را است از خدا تعالی همچنین جزاء
حسرت حقیقت است از خدا تعالی که در باره مستهزئین بر رسل غیر صحیح است پس مقابله آیه یا حسرة فیها را با آیات این امور مقابله فاسده است و الحمد لله رب
العالمین و از [illegible] معلوم شد که یا حسرة علی العباد در آیه یا حسرة فیها از جمله حوادث منافقین است که جمله یا حسرة العباد را
یا حسرة علی العباد نموده اند و در این تحریف مثل اشباه کثیره او دو برهان است عقلاً و نقلاً اما برهان عقلی و نقلی اول آنکه جمیع خلفاء
ثلاثه که امضا نموده اند این آیه را بر خدا تعالی با اینکه از جهات مذکوره فاسد است اگر عامد بودند در اسناد او بخدا تعالی ثابت میشود کفر ایشان بخدای تعالی
پس کی قابل محل عهد الهی خلافت رسول مانند بودند بحکم آیه لا ینال عهدی الظالمین [illegible] حکومت [illegible] که عقول [illegible] اگر [illegible] بودند

در اسناد او ثابت میشود با دعاء اینها محل عهد الهی و خلافت رسول صراکه اینها نزول نموده اند بنفس خود شان را منزه از علما بینی عالمین بجهات مذکوره
پس باز صالح عهد الهی و خلافت رسول نمیشوند بحکم آیه لا ینال الخ علاوه بر انکار آیه قل هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون انما
یتذکر اولوا الالباب که بر موجب کفر اینها است و اما بر ان متفق و متلی **دوم** آنکه قرائت ام سجاد و آیه یا حسرة على العباد که خالی از جهات
مذکوره و رافع است اشکالات بسیار را ثابت میکند عدم قابلیت و صلاحیت آنهمه را برای عهد الهی و خلافت رسول مهم چنانچه ثابت میکند آیه مذکوره

فلذا هذا الخ والحمد لله الذی هدینا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدینا الله **الم یروا کم اهلکنا قبلهم من القرون انهم الیهم لا یرجعون وان کل لما جمیع لدینا محضرون**

ظهور و تنزیلات این آیات مبارکه این است آیا رؤیت نموده اند مستهزئین برسل چه مقدار هلاک نمودیم پیش از اینها از قرنها و تحقیق مهلکین بسوی اینها باز نمیگردند و ثبت
تمام اینها مگر بلکه جمیع شده اند نزد ما حاضر کرده میشوند زیرا که این آیات بعد از آیات سابقه او قسمی است که میداند معنای اینها را عالم و جاهل و نیز تصدیق
میکند او را آیات متواتره مثل آیه سوره مریم وکم اهلکنا قبلهم من قرن هم احسن اثاثا ورءیا و آیه سوره بنی اسرائیل وکم اهلکنا
القرون من قبلهم لما ظلموا وجاءتهم رسلهم بالبینات وما کانوا لیؤمنوا و آیه سوره انعام الم یروا کم اهلکنا من قبلهم
من قرن مکناهم فی الارض الخ و مثل آیه سوره یس ان کانت الا صیحة واحدة فاذا هم جمیع لدینا محضرون وکذا او کذا از
امثال این آیات دیگر اشکالی در تفسیر مذکور نیست مگر مثلی با چند امر دانسته شود **اول** آنکه اگر گفته شود که عباد مستهزئین برسل که رؤیت
نموده بودند هلاک قرون قبل را بلکه بعد از هلاک شدن اینها بدنیا آمده کما اینکه در آیه سوره انبیا است وکم قصمنا من قریة کانت ظالمة و
انشانا من بعدها قوما آخرین و آیه سوره انعام فاهلکناهم بذنوبهم وانشانا من بعدهم قرنا آخرین در این صورت
چگونه متصور است توبیخ اینها برؤیت هلاک قرون قبل بلکه عبارت صریح الم یعلموا انه کما میگوید صحیح است **ج** گذشت در اصول سعد مکرر که
قرآن بعض او تصدیق میکند بعض او را که از جمله این اصل مهم تصدیق آیه سوره بقره است الم یعلم بان الله یری و آیه سوره نجم است
اعنده علم الغیب فهو یری آیه نحن فیها را **حاصل** این است که داود آیه نحن فیها بمعنای یعلموا است بتصدیق آیات
مذکوره پس اشکالی در این جهت ببرکت آیات مصدقه **دوم** آنکه اگر گفته شود که جمیع عبارت جزئی است از کلمه کل بتصدیق آیات متواتره
مثل آیه سوره بقره هو الذی خلق لکم ما فی الارض جمیعا الخ و مثال و در این هنگام جمیع این دو کلمه در آیه نحن فیها مثل است
کما اینکه واضح است که منافی است این اشکال با آیه قل لئن اجتمعت الانس والجن الخ **ج** گذشت در اصول ماضیه که از جمله اصول سفره روایات

متشابهات هست بسوی آیات محکمات که از جستجو و رعایت این اصل مهم در آیه ما نحن فیها است در آیه همین سوره یس إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ و در آیه سوره قمر أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُنْتَصِرٌ سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ حاصل این است که کلمه جمیع بمعنای کل آمده نیز بمعنای مجموع آمده پس از جمله متشابهات است که باید در ضمن محکمات که آیات مذکوره است وَآيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا

وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ وَجَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ وَفَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَفَلَا يَشْكُرُونَ سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ

ظهورات در ترجمه آیات مبارکات این است و ترجمه از برای ایشان زمین مرده است زنده کردیم او را و بیرون آوردیم از او دانه را پس از آن دانه میخورند و قرار دادیم در زمین باغها از خرماها و انگورها و جاری نمودیم در آن زمین از چشمها تا اینکه بخورند از ثمر و میوه او و آنچه عمل نموده دستهای ایشان پس شکر نمی کنند منزه است کسیکه خلق نموده زوجها را تماما از آنچه بیرون میآورد زمین و از نفسهای خودشان و از آنچه نمیدانند زیرا که این آیات بملاحظه مصدقات آیات دیگر از قسمی است که معانی آنها دلیل آنها است مثل آیه سوره روم وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا و مثل آیه سوره عبس ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا وَعِنَبًا وَقَضْبًا الخ و مثل آیه سوره مؤمنین فَأَنْشَأْنَا لَكُمْ بِهِ جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ لَكُمْ فِيهَا فَوَاكِهُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ و مثل آیه سوره شعراء أَمَدَّكُمْ بِأَنْعَامٍ وَبَنِينَ وَجَنَّاتٍ وَعُيُونٍ و مثل آیه سوره زخرف وَالَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا الخ و کذا و کذا از امثال این آیات پس کی بجهت اشکالی در تفسیر آیات ما نحن فیها نیست مگر اینکه از جهة توضیح باید چند امر دانسته شود اول آنکه اگر گفته شود که مراد در این آیات از حیات ارض چیست و اخراج حبه از او و جعل جنات از نخیل و اعناب در او و تفجیر عیون در او چه مناسبت دارد با آیات متقدمه او که در بادی نظر بلا مناسبت دیده میشود جواب این آیات مبارکات مربوط است بآیه متقدمه إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَى الخ که آیات اصحاب قریه و آیات راجعه بآنها متشبث او بود کما اینکه توضیح داده شد پس در این هنگام کمال و تمام مناسبت است بین آیات ما نحن فیها و آیه إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَى الخ که اصل عنوان سخن بود کما اینکه بی اشکال است نزد تامل و توضیح الکلام این است که ای کسانیکه ایمان نیاورده بخدا و رسول و حیات ما زنده خواهیم نمود مردها را و قبل از این گذشته ایم آثار آنها را مثل حیات ما جانست که در قصه قریه انطاکیه است و در همین وجه حیات ما موتی را امور مذکوره است که هر یک را احساس میکنید و هر یک در مرتبه خود حیات است مثل حیات موتی خود زمین که مرتبه نفعی اخراج حب مثل گندم و برنج و عدس و ماش و امثال آنها که حبوبات باشد و جعل جنات و مثل خرما و انگور

و تفجیر عیونها بیان و عبارت جزئی است از احیاء ارض میته که یک آیه است کما اینکه تصدیق میکند این را یعنی یک آیه بودن را آیه بعد و آیه لهم
اللیل الخ **سیم** اگر تقدیم منه بر یأکلون زیرا که تقدیر کلام فیأکلون منه است دلیل است بر اینکه منحصر است اکل حاجتین یا در این
در احیاء ارض و بعبارة جزئی تقدیم آنچه حق او تأخیر است مفید حصر است کما اینکه تصدیق میکند این را آیه سوره هود و لله غیب السموات والارض
والیه یرجع الامر کله و کذا و کذا از اشباه این آیه **چهارم** اگر گفته شود که مقابل نخل کرم است چنانچه مقابل تر عنب است که مقتضای
این بیان واضح این است که گفته شود و جعلنا فیها جنات من نخیل و کروم یعنی قرار دادیم در ارض باغها از نخلستانها و کرمستانها نه
نخلستانها و انگورها کما اینکه در آیه نحن فیها است که سابق است آیه قل لئن اجتمعت الانس والجن الخ **ج** مصدق این آیه آیات کثیره است
مثل آیه سوره بقره فانشأنا لکم به جنات من نخیل و اعناب لکم و آیه سوره بقره ان تکون له جنة من نخیل و اعناب و کذا و کذا
از امثال این آیات **ص** اگر گفته شود کثرت آیات در این باب سبب زیاده اشکال است نه رفع اشکال کما اینکه واضح است **ج** وجه صحیح در ایراد
کرجنیت جنت که عبارت از ستر ارض مختلف است حسب اختلاف نخیل و کروم در اول ثمرات او صادق نیست بخلاف دوم **ص** اگر گفته شود جنات
من نخیل و کروم کذب لازم خواهد آمد زیرا که ستر ارض است در دوم به عناب است نه بکروم و بعبارة جزئی ثمرات کروم از جهه وقوع آنها در ارض
ساتر ارض و ثمرات نخیل در هوا است که ساتر ارض نیست و تصدیق میکند این بیان را آیاتی مثل آیه سوره رعد و فی الارض قطع متجاورات و جنات
من اعناب **حاصل** این است که نخیل و اعناب در آیه نحن فیها و امثال او بیان است از برای جنیت جنات که صادق نیست بهمین ترکیب من نخیل و
اعناب والحمد لله رب العالمین **پنجم** اگر ضمیر در من ثمره راجع است بتفجیر و بعبارة جزئی جاری نمودیم در این چشمها اینکه بخورند
از فائده این جریان چشمها که عبارت است از بقیه میوجات و سبزیجات و بقیه ماکولات عام **ششم** اگر ضمیر در عملته راجع است بمرجع ضمیر ثمره و ما در او
نافیه است یعنی ما جاری نمودیم عیون را از برای اینکه بخورند از فائده او و عمل نمود جریان عیون را دستهای آنها زیرا که اگر ما غیر نافیه قرار داده شود
از چند جهه اشکال وارد شود **اول** اگر او با فقره افلا یشکرون بی مناسبت است کما اینکه واضح است **دوم** اگر دانسته شد عقریب که ثمرات
فوائد بیان احیاء ارض است که مخصوص بخدا تعالی است **سیم** اگر اعمال ایدی آنها ثمره ماکول نمیدارد مثل تفجیر عیون کما اینکه واضح است تا اینکه مقابل
تفجیر عیون قرار داده شود زیرا که ماکولات مذکوره تماماً ثمرات تفجیر عیون است باستقلال عیون نه ثمرات اعمال کما اینکه محسوس است از برای عالی و دانی **حاصل**
این است که جمله مذکوره ایهام نسبت از قرار دادن ما در این فقره بغیر نافیه کرده است آیه قل لئن اجتمعت الانس والجن الخ **ج** **هفتم**

بلکه اگر گفته شود وجه تعقیب فقره أفلا یشکرون بر امور متقدمه او چه خواهد بود جواب اینست که شکر عبارتست از معرفت آنکه امور مذکوره
از اخراج حب و جعل جنات و تفجیر عیون که عبارتست از احیاء ارض بسته از خدا تعالی است که لازم او یعنی این معرفت مذکوره معرفت خدا تعالی
ایمان باوست چنانچه عدم معرفت خدا تعالی و ایمان باو که اصل عنوان سخن است عدم شکر امور مذکوره است کما اینکه واضح است و گذشت نظیر این در
واقعه در آیه لو نشاء جعلناه اجاجا فلولا تشکرون که متمم سیاق است تا آیه نحن فیها بعض امور راجعه بمقام مرجع کن اعاده و فایده
مهمه ندارد **هشتم** آنکه سبحان الذی الخ ظاهرست با اصل عنوان که عبارتست از مخاطبه با محمد صلعم و تقدیر کلام چنین است سبح سبحان
الذی الخ بر سیاق فقرت قبل فبشره بمغفرة واجر کریم واضرب لهم مثلا اصحاب القریة و تصدیق میکند این بیان را آیه سوره واقعه
که متمم سیاق است تا آیه نحن فیها فسبح باسم ربک العظیم بعد آیات افرأیتم ما تمنون تا اخر آیات و گذشت در اینجا که از جمله افراد شکر
تسبیح است مرجع کن حاصل این است شکر کن ایجه تسبیح کسیکه خلق نموده است ازواج اصناف را تا آخر آیه که نعمت حاصله از احیاء ارض است و شکر او است
بین مؤمنین و کافرین **نهم** آنکه مراد از ازواج ذکور و اناث از هر صنف از اصناف است چه انسان و چه غیر انسان از بقیه حیوانات بهائم کما
اینکه تصدیق میکند این را آیه سوره زخرف والذی خلق الازواج کلها **دهم** آنکه اگر گفته شود که آیه سبحان الذی
الخ ناطق است که منشأ خلق ازواج تمام سه چیز است یکی نباتات ارض دوم یکی انفسهای ازواج که عبارتست از تغذی اجنه مادامیکه در بطون
امهات اند بدماء و تغذی اطفال مادامیکه قدرت بر اکل ندارند بلبان امهات و یکی از آنچه ازواج نمیدانند و حال آنکه ازواج میدانند که منشأ
خلق ثالث چیزی نیست که خود بشان اکل بکنند زیرا که بالبدیهه حال اطفال بعد از فطام و گرفتن از شیر در تغذی حال خود از ازواج است مطلقا
چه انسان و چه حیوان و واضح است که این امر موجب کذب قرآن است آنهم چه کذب که خلاف بدیهه است و کذب قرآن منافی است با نطق
آیه قل لئن اجتمعت الانس والجن الخ و حال آنکه این منافات را نفی میکند آیه ولو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا
کثیرا و آیه قرآنا عربیا غیر ذی عوج لعلهم یتقون کما اینکه در اصول مقدمه گفته شده و واضح است که این اشکالات که هیچ عاقلی از عقلا
تصدیق نمیکند آنها را بر خدا تعالی شانه و نقض میکند آیه نحن فیها را در تحت اصل دوم از امور مقدمه که آنچه از قرآن موجود محل نظر است از حوادث شنیعه است
و از اینجا است که امام صادق ع در خبر فضل لعطاب و مما یأکلون قرائت فرموده اند قال ومما تنبت الارض ومن انفسهم ومما
یأکلون پس از این معلوم شد چند چیز معلوم شد اول آنکه قرائت مشهوره بین قراء و مفسرین چنانچه در مصحف است مجعول است و از اعاجیب دهر
اتباع سابقین و لاحقین است این قرائت باطله را و عمل نمودن بآن است دوم آنکه مقصد فقره ومما لا یعلمون طعامهاست که داده میشوند بخدا تعالی

در تفقهات متعلقه بآیه ما ضیبد الخ

چه بعد تصدیق نموده باشند و چه بجهل ساقط اند از مرتبه عبد الهی و خلافت رسول و حجت باطنه و حجت ظاهره و سببیکه در آیه سابقه یا حسرة علی العباد
وغیرها دانسته شد سیم اگر تصدیق نمودن فقرهٔ مذکوره را اند و هرچند تعالی ثابت میکند قابلیت و صالحیت ایشان هر را از برای عبد الهی و خلافت
رسولیه و نیز حجت باطنه و حجت ظاهره بطوریکه در آیه مذکوره وغیرها بیان شد بهر حجت کن **یازدهم** اگرچه سابقاً اول در خلق ازواج که معقولات
مجرده است بلکه مراد مبانی است که واقع شده است مراد نطفه سماویه بطوریکه امام صادق در خبر بیان فرموده اند که ذکر شد در تفسیر مروی قمی قال سئلت ابا عبد الله
عن قول الله عز وجل سبحان الذی خلق الازواج کلها مما تنبت الارض ومن انفسهم ومما لا یعلمون فقال
ان النطفة تقع من السماء على النبات والثمار والشجر فیاکل الناس منها والبهائم فتجری فیهم ثم قال
ابو عبد الله ان الانسان خلق من لضعف ما یکون خلقنا من نطفة فطرت ثم جعلت علقة ثم جعلت مضغة ثم جعلت عظاما
خلیطة ثم کسی العظام لحما فتبارک الله احسن الخالقین **سس** اگر گفته شود که اطلاق کله از ازواج چگونه تخصیص داده شده است نطفه سماویه
در خبر مذکور بزوج در صنف انسان و بهیمه بلکه مقتضای اصل در قول امیر آنهم نموا ما انعمه الله شمول داشته غیر انسان و بهیمه را **ج** خود فقرات مما تنبت
الارض ومن انفسهم ومما یاکلون شاهد است که مراد از ازواج انسان و بهائم است که متعلق حیوان است پس چونکه کل نبات متعلقا میکند شمل حیوان
و در بدان ارض و شامل میکند والحمد لله رب العالمین **وامّا تفقّهات** راجعه بآیات احی فیها اول آنکه کسیکه احیاء کند ارض میته را آن
حق است بآن ارض یعنی مالک میشود بطوریکه رسول خدا فرموده اند در خبر سیم سائل قال من احیا ارضا مواتا فهو له و فرق نیست در احیاء
ارض بین اخراج حب از او و حمل حبات در او و تفجیر عیون در او بطوریکه نطق آیه احی فیها است و نیز دلالت میکند از او اخبار کثیره مثل رسول خدا در خبر کتاب مذکور
قال من غرس شجرا او حفر وادیا بدیا لم یسبقه الیه احد و احیا ارضا میتة فهی له قضاء من الله و رسوله و قول
صادق در خبر همین کتاب قال سئل وانا حاضر عن رجل احیا ارضا مواتا فکری فیها نهرا او بنی فیها بیوتا و غرس نخلا فقال
هی له الخ و نیز فرق نیست بین حب و بین عمارت ارض خربه بطوریکه امام باقر در خبر همین کتاب فرموده اند ایما قوم احیوا شیئا
من الارض عمروها فهم احق بها وهی لهم **دوم** آنکه اگر کسی بعد از احیاء ارض و عمارت او ترک نمود او را تا اینکه مثل اول میته
و خربه شود نیز از ملک آن خارج میشود و مالک است احیاء و عمارت کننده ثانی بطوریکه امام صادق فرموده اند در خبر سیم سائل یقول ایما رجل اتی
خربة بائرة فاستخرجها وکری انهارها و عمرها فان علیه فیها الصدقة فان کانت ارض لرجل قبله فغاب عنها
وترکها فاخربها ثم جاء بعد یطلبها فان الارض لله ولمن عمرها و امام ع در خبر کتاب مذکور تحدید فرموده اند مدت زوال ملکیت

قال ان الارض لله تعالى جعلها وقفا على عباده فمن عطل ارضا ثلث سنين
یا و عمارت کننده بر تعطیل سه سال پی در پی بدون علت
متوالية بغير علة اخذت من يده ودفعت الى غيره وبقيه مردم در این باب موکول است بغیر مقام سیّم آنکه زکات ...
حرام است کما سیکه معلوم است از آیه بحث فیها علاوه بر آنچه در این سوره و قصه این باب دانسته شد مرجعه کن چهارم آنکه ...
واجب است کما سیکه معلوم ست از آیه بحث فیها بتمام آنچه در سوره و قصه بیان شده رجعه کن والحمد لله رب العالمین وآية لهم الليل نسلخ منه
النهار فاذا هم مظلمون والشمس تجري لمستقر لها ذلك تقدير العزيز
العليم والقمر قدرناه منازل حتى عاد كالعرجون القديم لا الشمس
ينبغي لها ان تدرك القمر ولا الليل سابق النهار وكل
في فلك يسبحون صورت و ترجمه این آیات مبارکات این است و نشانه ایست برای ایشان شب ...
روز را پس ناگاه ایشان در تاریکی باشند و آفتاب جاری میشود برای محل قرار او و این تقدیر عزیز علیم است و ماه را تقدیر کردیم منازل ...
صورت خوشه خرما و جای شکوفه خرما ماه آفتاب سزاوار است برای او اینکه دریابد ماه را و نه شب سبقت گیرنده است روز را و هر یک در فلکی سباحت میکنند
زیرا که این آیات مبارکات برکت اخبار که ذکر شده است در اینها همین آیات بدون اضافه نمودن چیزی در اینها که حجت است این امر رجعت ...
که مربیت اینها مراد است مثل خبر برهان از امام صادق قال قال الله عز وجل لمحمد قل لو ان عندي ما تستعجلون به لقضي الامر
بيني وبينكم قال لو اني امرت ان اعلمكم الذي اخفيتم في صدوركم من استعجالكم بموتي لتظلموا اهل بيتي
من بعدي فكان مثلكم كما قال الله عز وجل وآية لهم الليل نسلخ منه النهار فاذا هم مظلمون وخبر برهان از کتاب ...
از رسول خدا الشمس ... تقول يا رب من اين تأمرني ان اطلع من مغربي ام من مطلعي فذلك قول الله عز وجل والشمس
تجري لمستقر لها ذلك تقدير العزيز العليم وخبر ... قال قضى امير المؤمنين في رجل اوصى فقال اعتقوا
كل عبد قديم في ملكي فلما مات لم يعرف الوصي ما يصنع فسئل عن ذلك فقال يعتق عنه كل عبد له في ملكه
ستة اشهر وتلا قوله تعالى والقمر قدرناه منازل حتى عاد كالعرجون القديم انما ينتهي بالشبه ما لهلال
في تقوسه وضئولته بعد ستة اشهر من اخذ الثمرة منه وخبر چهارم مجار از امام ... في قوله لا الشمس ينبغي الخ
يقول الشمس سلطان النهار والقمر سلطان الليل لا ينبغي للشمس ان تكون مع ضوء القمر بليل ولا يسبق

اللیل النهار یقول لا یذهب اللیل حتی یدرکه النهار وکل فی فلک یسبحون یقول یجیء وراء الفلک بالاستدارة

پس اشکالی که بجهت تفاسیر مذکوره منسبق میشود چند امر باید دانسته شود اول آنکه اگر گفته شود که سبقت نهار از لیل در آیه ثانی فهمیده نمی شود دلالت می کند بر

سابقیت لیل بر نهار و حل آنکه فقره ولا اللیل سابق النهار دلالت دارد بر سابقیت نهار بر لیل کما اینکه انبناء میکند از این قول امام سابع

در خبر چهارده هم بحار قال ان الله جل ذکره خلق النهار قبل اللیل قول امام ثامن در خبر صافی فی قوله تعالی ولا اللیل سابق

النهار ای قد سبقه النهار و این هر منافات دارد با آیه قل لئن اجتمعت الانس والجن الخ سبقت نهار از لیل خود

دلیل است بر حقیقت نهار و عارضیت لیل کما اینکه انبناء میکند از این نکته دقیقه قول امام صادق در خبر اول وسائل در تحقیق ظلمت را بعد شفق

فان الله خلق حجابا من ظلمة مما یلی المشرق ووکل به ملکا فاذا غابت الشمس اغترف ذلک الملک

غرفة بیدیه ثم استقبل بها المغرب یتبع الشفق ویخرج من بین یدیه قلیلا قلیلا ویمضی فیوافی

المغرب عند سقوط الشفق فیسرح الظلمة ثم یعود الی المشرق فاذا طلع الفجر نشر جناحیه فاستاق

الظلمة من المشرق الی المغرب حتی یوافی بها المغرب عند طلوع الشمس پس اشکالی نیست در این باب دوم

آنکه فقره والشمس تجری لمستقر لها ظاهر است که از برای شمس محل استقراری هست و در این صورت معارضه خواهد شد بین این

فقره و آیه سوره لقمان وسخر الشمس والقمر کل یجری لاجل مسمی وکذا و کذا از امثال این آیات که ناطق است که شمس و قمر هر دو

سیر کنند بدون سکون چنانکه میکند در آیه سوره انعام است وجعل اللیل سکنا والشمس والقمر حسبانا و آیه سوره رحمن والشمس

والقمر بحسبان حل اشکال این است که این آیات و اشباه آنها دلالت دارد بر تحرک و جریان شمس و قمر بدون استقرار آنها که ثابت

با آیه ما نحن فیها که میگوید از برای شمس محل استقرار است و بعبارة اخری دو اشکال است در مقام یکی در تفرقه بین شمس و قمر که آیات مذکوره یکسان اند دیگری

استقرار شمس و این امر منافات دارد با آیه قل لئن اجتمعت الانس والجن الخ که داخل میکند این امر آیه ما نحن فیها را در تحت اصل دوم

امری که بجز از قرآن محل نظر است از حوادث منافقین است وجه است بر این بیان. بدون قرائت امیر که منزل قرآن است والشمس

تجری لا مستقر لها در خبر بعض صحف قال ابو جعفر قرء امیر المؤمنین پس فقره والشمس تجری لا مستقر لها

واز اینجا یعنی از این حمل بعض معلوم شد که قرائت مشهوره که در مصحف است باطل است که باید طرح شود از بین والحمد لله رب العالمین

سیم آنکه تقدیر العزیز العلیم عبارتست از صنع رب عزیز در فلک خود و بخلق خود کما اینکه رسول خدا در خبر چهارده هم بحار فرموده

در تتمۀ بیانات راجعه بآیات متقدمه

ذلك تقدير العزيز العليم یعنی صنع الرب العزيز في ملكه بخلقه الخ **چهارم** آنکه واضح است که ظلمت صفت لیل
است نه صفت شخصیکه لیل بر ایشان داخل واقع شده کما اینکه تصدیق میکند این بیان را آیه سوره یونس كانما اغشيت وجوههم قطعا من
الليل مظلما و نیز واضح است که شخص در بین هنگام که لیل بر ایشان داخل واقع شد مظلم علیهم میشد کما اینکه نیز تصدیق میکند این را
آیه سوره بقره واذا اظلم عليهم قاموا و نیز واضح است که مقتضای این بیان همون این است که مظلمون در آیه نحن فیها بفتح لام باشد
نه بکسر لام چنانکه قرائت مشهوره بین قراء و مفسرین است نه چنانکه در مصحف **اگر گفته شود** که اظلام لغة عبارتست از دخول در ظلام في القاموس
واظلموا دخلوا في الظلام و بنا بر این بیان کسر لام در آیه صحیح است چنانکه مشهور است **جواب** آنست که در این هنگام یعنی در هنگامیکه
مظلمون در آیه بمعنای داخلون في الظلام باشد که عبارتست از داخل شوندگان در تاریکی خلاف مراد از آیه خواهد شد زیرا که مقتضای
سلخ نهار از لیل ظاهر شدن لیل است بر ایشان نه داخل شدن ایشان در لیل و تصدیق میکند این بیان همون را علاوه بر آیات مصدقه مذکوره آیه فلما
جن عليه الليل در آیت اول و ... تقدير ابوادي الفرض ويقبل الليل ثم يزيد الليل
ارتفاعا الخ حاصل این است که دخول فعل لیل است نه فعل مظلم علیهم علاوه بر اینکه فرق است بین داخل شونده در تاریکی و داخل گردیده شده در
تاریکی که مراد از آیه نحن فیها است پس کسر لام در آیه از جمله حوادث متناقض است بتصدیق آیات مصدقه مذکوره **پنجم** آنکه
والقمر در آیه نحن فیها القمر را است بفتح راء زیرا که خود قمر آیه است مثل لیل و شمس نه تقدیر قمر در منازل کما اینکه تصدیق میکند این را آیه سوره
اسراء وجعلنا الليل والنهار آيتين فمحونا آية الليل وجعلنا آية النهار مبصرة با بیان امیر در خبر چهاردهم که
سئل ابن الكواء امير المؤمنين عن المحو الذي يكون في القمر فقال الله اكبر الله اكبر رجل اعمى يسئل
عن مسئلة عمياء اما سمعت الله تع يقول وجعلنا الليل والنهار آيتين فمحونا آية الليل وجعلنا
آية النهار مبصرة الخ و نیز تصدیق میکند این را حدیث جابر مثل خبر ... از بحار فقال لا تستقبلوا الشمس والقمر
ببول ولا غائط فانهما من آيات الله از بحار پس مدلل شد که قرائت مشهوره بین قراء و مفسرین که بفتح راء است چنانکه در مصحف است
از جمله حوادث متناقض است که حذف مصدقات مدلوله است علاوه بر خلاف نظم فقرات سابقه بر این فقره زیرا که مقتضای نظم کلام این است
وآية لهم الليل الخ وآية لهم الشمس الخ وآية لهم القمر الخ زیرا که واضح است که شمس و قمر هر دو بالطرف مستند بلیل عبارت
از این است که جمود قصه بعد هر یک از این سه آیه بیان است از برای آیه اما لیل سلخ نهار از او و اما شمس مستقر نبودن است از برای او و اما قمر تقدیر

و است در منازل با ستعانی که در قرائت و الحمد لله رب العالمین **ششم** آنکه فتح فاء و لام در آیه نحن فیها محل

نظر است زیرا که اگر تنوین در هریک از کلمه کلٌّ و کلمه فلکٍ عوض از مضاف الیه باشد که تقدیر آیه چنین باشد کلٌّ واحدٍ یعنی از شمس و قمر فی فلکه لازم

آید که تعبیر یسبحون بصیغه جمع بی مورد باشد کما اینکه تصدیق میکند این را آیات سابقه وسخّر الشمس و القمر کلٌّ یجری الی اجلٍ

مسمّی وسخّر الشمس و القمر کلٌّ یجری لاجلٍ مسمّی زیرا که سباحت در آیه نحن فیها عبارت است از جریان و هریک از این آیات

تصدیق میکند دیگری را بلی تعبیر بجمع صحیح است اگر تقدیر کل چنین باشد کلهما فی فلکٍ واحدٍ این هم ممنوع است یعنی سباحت

و جریان هر دو در یک فلک ممنوع است از جهة قول امام باقر ع در خبر متقدم که مجری شمس و قمر دریا و را فلکست باستداره نه در خود فلک فلکٌ و کلٌّ

فی فلکٍ یسبحون یقول یجیء یجری فی را الفلک بالاستدارة و این اشکال عظیم که در حل شد آیه نحن فیها را در تحت

اصل سابق الذکر که آنچه از قرآن محل نظر است از حوادث منافقین است و نیز حجه است بر این بیان تصریح امام سجاد ع در خبر چهاردهم بکار که شمس و قمر در یک فلک

یعنی کشتی میشند که این میکند از آیه نحن فیها قال ان من الآیات التی قدّرها الله للناس مما یحتاجون الیه البحر الذی

خلقه الله بین السماء و الارض قال و ان الله قدّر فیه مجاری الشمس و القمر و النجوم و الکواکب ثم قدّر ذلک

کلّه علی الفلک ثم وکّل بالفلک ملکاً معه سبعون الف ملک فهم یدیرون الفلک فاذا دارت

الشمس و القمر و الکواکب معه فنزلت فی منازلها التی قدّرها الله فیها لیومها و لیلتها الخ پس محل

و نقص ثابت شد که آیه فُلک بضم فاء و جزم لام است نه آنچه در مصحف مشهور بین قراء و مفسرین است الی الآن از فتح فاء و لام و این مطلب نیز از عجایب

دهر است که حال این امر تا بد در حسن بعض دیگر مخفی مانده است بر اکابر و اصاغر در اعصار و امصار و در این باب آنچه تقریر شد در آیه یا حسرةً

علی العباد از بعد از خلافت خلفاء ثلثه و بعد از خلافت ائمه اثنی عشر نیز مقرر است طابق النعل بالنعل مراجعه کن و الحمد لله رب العالمین

هفتم آنکه آنچه ذکر شد در تنزیل آیه مبارکه بود و اما تاویل او یعنی فاذا هم مظلمون عبارتست از ظهور ظلمت بعد از وفات

رسول ص بسبب پوشیده شدن فضیلت اهل بیت آنحضرت صلوات الله علیهم کما اینکه امام باقر ع فرموده در خبر صافی قال یعنی قبض محمد ص و ظهرت

الظلمة فلم یبصروا فضل اهل بیته و اما تفقهها را راجع بآیات نحن فیها اول آنکه مکروه است استقبال

نمودن شمس و قمر در حال قضاء حاجت چنانکه گذشت در قول رسول خدا ص قال لا تستقبلوا الشمس و القمر ببولٍ و لا غائطٍ فانهما آیتان

من آیات الله پس باید خبری که وارد است ظاهر نمودن فرح از رای شمس و قمر کما اینکه در قول دیگران حضرت ع است و در خبر اول دوم نهی

أن يبول الرجل وفرجه باد للشمس والقمر و علت در خبر اول معلوم شد که اینست ظاهر بودن فرج را وقت انزال منی از
برای شمس و قمر زیرا که منی اشد است از بول کما اینکه در قول امام صادق ع است در خبر اول سابق قال ذكر المني وشدده وجعله
أشد من البول الخ دوم مکروه است تزویج و کذا مسافرت بودن قمر در برج عقرب کما اینکه امام صادق ع در خبر دوم مستدرک
فرموده اند قال من سافر أو تزوج والقمر في العقرب لم ير الحسنى سوم آنکه مکروه است جماع در دو شب روز
آخر ماه کما اینکه در قول رسول است در خبر سیم سابق قال يا علي لا تجامع أهلك في آخر درجة إذا بقي يومان فإنه إن قضي
بينكما ولد يكون عشارا أو عونا للظالمين ويكون هلاك فئام من الناس على يده چهارم جماع در آن وقت که
محاق شهر گفته شود موجب سقط ولد است کما اینکه از امام ع است در خبر کتاب مذکور قال من أتى أهله في محاق الشهر فليسلّم
لسقط الولد پنجم آنکه مکروه است جماع در شب اول هلال و شب نصف ماه و شب آخر ماه چنانکه در قول رسول خدا است در خبر سیم
سابق قال يا علي لا تجامع امرأتك في أول ليلة من الهلال ولا في ليلة النصف ولا في آخر ليلة فإنه يتخوف
على ولد من يفعل ذلك الخبل فقال علي ولم ذاك يا رسول الله فقال إن الجن يكثرون غشيان
نسائهم في أول ليلة من الهلال وليلة النصف وفي آخر ليلة أما رأيت المجنون يصرع في أول الشهر و
في وسطه وفي آخره ششم مکروه است جماع من غياب شمس و غياب شفق در شب بین طلوع فجر و طلوع شمس در روز کما اینکه امام ع
در خبر دوم مستدرک فرموده اند سئل يكره الجماع في وقت من الأوقات فقال نعم من طلوع الفجر إلى طلوع
الشمس ومن غياب الشمس إلى غياب الشفق وکذا مکروه است جماع در شب و روزی که در هریک آیه از آیات واقع شود مثل کسوف شمس
در روز و خسوف قمر در شب و زلزله و باد سیاه و باد زرد و باد قرمز در هر یک کما اینکه در ذیل خبر مذکور است قال وفي الليلة التي ينكسف
فيها القمر وفي اليوم الذي تنكسف فيه الشمس وفي اليوم والليلة اللذين تزلزل فيهما الأرض وعند الريح
الصفراء والسوداء والحمراء ولقد بات رسول الله عند بعض نسائه في الليلة التي انكسف فيها القمر
فلم يكن منه إليها شيء فلما أصبح خرج إلى مصلاه فقالت يا رسول الله ما هذا الجفاء الذي
كان منك في هذه الليلة فقال ما كان جفاء ولكن كانت هذه الآية فكرهت أن أتلذذ فيها فأكون
ممن عيّر الله في كتابه بقوله إن يروا كسفا من السماء ساقطا يقولوا سحاب مركوم ثم قال محمد بن علي ع

در اصول خمسه دانسته شد و از بیانات مبرهن و مدلل شد که تعبیر از مرسیمه به الفلك المشحون را بالسفن المملوّة و باتباع بقیه مفسرین آنرا نیز از جمله عجایب است والحمد لله رب العالمین **دوم** آنکه واضح است که بآیه حمل ذریه از برای انعام محل تامل است زیرا که محسوس نبودن حمل ذریه ایشان در فلک جاری چگونه این قضیه آیه وجه است از برای ایشان در حیات مرئی بلا این قضیه آیه وجه است از برای ذریه مقصود نیست که این روایات سابقه از حیات ارض میته تا آخر که جمیعا در امور حسیه است و نیز مثبت اعراق ذریه مناسبت ندارد و با آیه بودن حمل از برای انعام و کذا مثبت مرکوب در آیه بودن یا نبودن حمل ذریه آیه از برای کفار از جهه محسوس نبودن **حاصل** اینست که محسوس چگونه مثل غیر محسوس میشود پس حکم این امر مذکوره که بر یک محل نظر است و حمل سفینه آیه نحن فیها را در تحت اصل دو قول به همه که آنچه محل نظر است از قرآن از حوادث مذهبی است و آیه متعدده ءَاَمِنْتُمْ اَنْ يُعِيدَكُمْ فِيهِ تَارَةً اُخْرَى فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِفًا مِنَ الرِّيحِ فَيُغْرِقَكُمْ بِمَا كَفَرْتُمْ ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ عَلَيْنَا بِهِ تَبِيعًا تصدیق میکند آیه نحن فیها وَآيَةٌ لَهُمْ اَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ است که در این صورت جمیع اشکالات مذکوره مرتفع خواهد شد کما اینکه واضح است و کمال مناسبت و تمام دقت خواهد بود در اجزاء فقرات نحن فیها و از این بیانات امور چند چیز معلوم شد **اوّل** آنکه آنچه توجیه شده در این آیه از مفسرین مثل حمل نمودن ذریه را در آیه نحن فیها بابا و در فلک یعنی کشتی نوح و مثال این توجیه جمیعا باطل است **دوم** آنکه قرائت مشهوره که اتباع نموده اند قرّاء و مفسرین الی الآن که مخالف است با اصول مذکوره نیز باطل است و عدم اصابه این نکته از علماء شیعه از سابقین ولاحقین در اعصار و امصار از جمله عجایب است **سیم** آنکه تصدیق حقیقه آیه نحن فیها را از جهة حالی که نیست بر عدم قابلیت انها از برای عهد الهی چند دفعه دلیلست بسیار که در آیه یَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ دانسته شد مرجع کن و الحمد لله رب العالمین **چهارم** مراد از آیه مَا يَرْكَبُونَ در آیه نحن فیها مثل فلک است در جریان انعام مرکوبه است مثل خیل و بغال و حمیر و ابل کما اینکه تصدیق میکند این را آیه همین سوره اَوَلَمْ يَرَوْا اَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ اَيْدِينَا اَنْعَامًا فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ وَذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ الخ و آیه سوره نحل وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا الخ **پنجم** آنکه صریخ در آیه نحن فیها عبارتست از مستغیث یعنی کسیکه طلب کند اغاثه را نه عبارتست از مغیث یعنی اغاثه کننده و فریاد رسنده زیرا که بمعنی مستغیث گردیده بقرینه وَلَا هُمْ يُنْقَذُونَ که بعد واضح است و این معنی است بآیه قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْاِنْسُ وَالْجِنُّ الخ **حاصل** کلام اینست که کلمه صریخ متشابه است یعنی دو معنی دارد فَاِنَّ فِي الْقَامُوسِ وَالصَّارِخُ الْمُغِيثُ وَالْمُسْتَغِيثُ ضِدٌّ كَالصَّرِيخِ و بقرینه وَلَا هُمْ يُنْقَذُونَ محکم است کما اینکه رد میشود این متشابه بمحکم کما اینکه در اصول خمسه دانسته شد

و بنا بر این بیان مامون معنی آیه مبارکه چنین میشود نیست کسیکه طلب اغاثه کنند از برای سرنشین و از اینجا معلوم و مبرهن شد بطلان تفسیر صافی در
فلا صريخ لهم يقول لا مغيث لهم يحرسهم والحمد لله رب العالمين ششم آنکه الا رحمة منا
در آیه ما نحن فیها در تقدیر الا برحمة منا است کما سیشهد بتصدیقه مبلغ او در آیه سوره هود ولما جاء امرنا نجينا هودا والذين
معه برحمة منا و آیه دیگر همین سوره فلما جاء امرنا نجينا صالحا والذين معه برحمة منا من این است
که رحمة منصوب است بنزع خافض بتصدیق آیات مذکوره که نسخه آنها سیاق است با آیه ما نحن فیها در اینجا و انعقاد نظما اینده واضح است و بعبارت اخری
حصر نقباء و خلاص سرنشین است برحمت و سفینه ایشان بتصدیق میکند این بیان مامون را آیه متقدمه ثم لا تجدوا لكم علينا به تبيعا
و از اینجا نیز معلوم و مبرهن شد بطلان تفسیر صافی در فقره مبارکه که رحمة را علت قرار داده است قال الا لرحمة برر که واضح نیست که آیه
مبارکه در مقام حصر است لا غیر بتصدیق معدقات مذکوره علاوه بر صحت تقدیر باء از تقدیر لام بحسب معنی لازم می آید و از آیه قل لئن
اجتمعت الانس والجن الخ ظاهر شد لاریب است والحمد لله رب العالمين هفتم آنکه عطف ومتاعا
بر رحمة در آیه ما نحن فیها محل تامل و نظر است از جهات کثیره که جمله بطل شدن حصر نقاذ در رحمت است کما ینبغی و واضح است و جمله دیگر استثنا
به ان نشأ نغرقهم منافات دارد زیرا که تقدیر کلام چنین است وان نشأ نغرقهم فلا صريخ لهم ولا هم ينقذون
الا متاعا الى حين و اگر بخواهیم غرق بکنیم ایشان را پس طلب فریادرسی از برای ایشان نیست و نه ایشان خلاص شونده هستند مگر بجهت تمتع بودن تا
تا وقت موت و واضح است که این معنی منافی است با آیه قل لئن اجتمعت الانس والجن الخ و بجهت آیات معدقه مذکوره و مثال اینها
مثل آیه ولا يزالون مختلفين الا من رحم ربك حجت است بر انحصار جهت منقذة در رحمة لا غیر و واضح است که این جهات ثلث
که هر یک منافی است با آیه قل لئن اجتمعت الانس والجن الخ داخل میشد آیه ما نحن فیها را در تحت اصل در قول اینهم هر چه از قرآن
محل تامل است از جوانب منافی است و آیات مذکوره برحمة منا و جهات سرعت بتصدیق میکند که آیه ما نحن فیها بدون واو است الا رحمة
منا متاعا الى حين که در این هنگام جمیع جهات مذکوره مرتفع خواهد شد و کمال و تمام مناسبت خواهد بود در عدم انقطاع رحمة منقذه تا
موت کما ینبغی و واضح است تامل نما و از اینجا چنانچه معلوم شد اول آنکه آنچه در تفسیر صافی است از قرار دادن ومتاعا عطف بر قول
الا رحمة وليتمتعوا بالحيوة باطل است بحکم آیات و جهات مذکوره دوم آنکه قرائت مشهوره که در مصحف است که از عمل اتباع
شده است اعالی و ادانی باطل است و مخالف اصل مذکور است سیم آنکه بتصدیق خلفاء ثلثه این آیه ... تعالی جهه بعده

و چه بخیل بجهت بلیه و جهت ظاهره ساقط اند از مرتبه عهد الهی و خلافت رسالت صلحا چنانکه تقریر شد در آیه یا حسرةً علی العباد

ترجمه کن وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَمَا خَلْفَكُمْ
لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا
كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ ظاهر ترجمه نزول این آیات مبارکات این است و هر گاه گفته میشود از برای اینها
بپرهیز کنید آنچه میان دستهای شما است و آنچه در پشت شما است شاید رحمت کرده شوید و نیاید اینها را آیه از آیات پروردگار اینها مگر اینکه بودند
از او اعراض کننده زیرا که این آیات بملاحظه آیات متقدمه مراد از قسمی است که میدانند معانی اینها را عالم و جاهل نظر بکثرت مراجع ضمائر
در این آیات همان مراجع مذکور است در آیات متقدمه و نیز تصدیق میکند فقره اولی را قول صادق ع در خبر صافی قال معناه اتقوا
ما بین ایدیکم من الذنوب وما خلفکم من العقوبة و تصدیق میکند فقره ثانیه را آیه سوره مؤمنون قد کانت
آیاتی تتلی علیکم فکنتم علی اعقابکم تنکصون پس اشکالی در تفسیر آیات مذکوره مبتنیه بجبلی بچند امر است نبوده
اول آنکه اگر گفته شود که واضح است اتقاء هر یک از ما بین ایدیکم که ذنوب است وما خلفکم که عقوبة است بنابر تفسیر مذکور از امام
صادق مستلزم دیگری است و بعبارة اخری اتقاء هر یک لازم دارد اتقاء دیگری را زیرا که عقوبت اخرویه مسبب است از ذنوب دنیویه
کما اینکه معلوم است و در این هنگام حاصل میشود تکرار در آیه با آنکه فیها که منافات دارد با آیه قل لئن اجتمعت الانس والجن الخ
ج واضح است که عقوبت اخرویه مسبب است از مطلق ذنوب چه ذنوب بین ایدی و چه ذنوب غیر بین ایدی کما اینکه تصدیق میکند این را آیه
واتقوا النار التی وقودها الناس والحجارة از جهت اصل در قول امیر که دانسته شد در اصول مانند ابهموا ما ابهمه الله
مخصوص است بذنوب بین ایدی پس تکرار که منافی است با آیه قل لئن اجتمعت الخ نخواهد شد و بعبارة اخری عطف اصل است بر فرع
و تصدیق میکند این را آیات کثیره مثل آیه سوره هود ولا یزالون مختلفین الا من رحم ربک ولذلک خلقهم و روایات
مثل روایت مستدرک از امام ثامن ع وکل سهو بعد الخروج من الصلوة فلیس بشیء ولا اعادة فیه لانک
قد خرجت علی یقین والشک لا ینقض الیقین پس اشکالی نیست بحمد الله و منته دوم آنکه اگر گفته شود واضح است
که اتقاء بین مذکورین یعنی اتقاء ذنوب و اتقاء عقوبت ببیان مذکور موجب رحمت است کما اینکه تصدیق میکند این را آیات متکاثره مثل آیه سوره
طلاق ومن یتق الله یکفر عنه سیئاته ویعظم له اجرا و آیه سوره یوسف انه من یتق ویصبر فان الله لا یضیع

اجر المحسنین نه بر سبیل ترجی است که در آیه نحن فیها است بحکم کلمه لعلکم و واضح است که در این احکام اختلاف و اعوجاج ج
واقع خواهد شد بین آیه نحن فیها و آیات مذکوره و امثال آنها و حال آنکه گذشت در اصول ماضیه که اختلاف و اعوجاج در قرآن نیست
او لا گذشت در اصول ماضیه مفسره که از جمله آنها وجوب رد متشابهات آیات است بمحکمات آنها که از جمله فروعات این اصل هم رد آیه نحن
فیها است بر آیات مذکوره و وجه تشابه این است که هدایت لازم رحمت است و اشکال مذکور در صورت اراده ملزوم است و اما باراده
لازم که هدایت است اشکال مرتفع است و تقدیر کلام این است لعلکم تهتدون و تصدیق میکند این توجیه را در آیه نحن فیها
قول عترت ع که هر یک مبین است از دیگری کما اینکه در اصول متقدمه دانسته شد یعنی قول امام صادق ع در خبر دوم و قول رجل نصرانی
عطس عند ابی عبد الله فقال ابو عبد الله رحمک الله فقالوا انه نصرانی فقال یهدیه الله حتی
رحمه پس چنانچه عترت ع تعبیر فرموده است از لازم که هدایت بملزوم که رحمت است همچنین در نقل اکبر که قرآن است تعبیر شده
از لازم بملزوم پس اشکالی نیست بحمد الله تعالی و ثانیاً آنکه اشکال مذکور وارد است در صورتیکه آیات مذکوره بصیغه مجهول قرائت شود
اما اگر بصیغه معلوم قرائت شود نیز اشکال مرتفع است و تقدیر کلام چنین است لعلکم ترحمون انفسکم و تصدیق میکند این نقل اکبر را
نقل صغیر یعنی قول حدیث اکبر ع در نهج البلاغه فارحموا نفوسکم اما ترحم من نفسک ما ترحم من غیرک لعل کلمه از
برای طمع آمده همچنین از اشفاق آمده است قال فی القاموس لعل کلمة طمع و اشفاق و شفق از برای حرص ناصح بر اصلاح
منصوح آمده است قال فیه الشفق محرکة الی ان قال و حرص الناصح علی اصلاح المنصوح و در این احکام اشفاق
واضح است که قائل بعد از اتقوا است بکلمه لعلکم مخاطبین و ثالثاً آنکه کلمه لعل از خدا تعالی بمعنای وجوب است کما اینکه عسکری علیه السلام
فرموده اند در خبر برهان قال و لعل من الله واجب لانه اکرم من ان یعنی عبده الی منفعة یطمعه فی فضله
ثم یخیبه الا تری کیف قبح من عبد من عباده اذا قال لرجل اخدمنی لعلک تنتفع بی و لعلی
انفعک ثم یخدمه ثم یخیبه و لا ینفعه فان الله عز و جل اکرم فی افعاله و ابعد من القبیح فی اعمال
من عباده الخ اگر گفته شود که این وجوه ثلثه صحیح و اصل نفس و محل است اگر قول لعل خدا تعالی باشد و در آیه نحن فیها حکایت
قول از خدا تعالی نیست و قول پس اصل اشکال ساقط است از بین ج واضح است بملاحظه آیات اول سوره که مراد از قائل یعنی امر تعالی
دزدی و اتقیا غیر رسول ص است که قولش قول خدا تعالی است کما اینکه تصدیق میکند این را آیه سوره نجم و ما ینطق عن الهوی

إن هو إلا وحی یوحی و نیز بیکند از این آیه قول امام حسن عسکری در خبر سیم از قال لأن رسول الله الی آن قال فکان متبعاً
لله مؤدیاً عن الله ما أمره به من تبلیغ الرسالة انتهی لعلکم ترحمون عبارتست از لترحموا کما بیّنه عسکری در خبر کور فرموده اند قال
لعلکم تتقون لها وجهان احدهما خلقکم وخلق الذین من قبلکم لعلکم کلکم تتقون ای لتتقوا ع ما مثل
این است که هر یک از وجوه اربعه مذکوره رافع اشکال است در وجه یا سی ل وده به نیز در الحمد لله رب العالمین و از این بیانات معلوم شد بطلان تفسیر مبنی بر
از جمله قال لعلکم ترحمون لتکونوا اجتنبتم رحمة الله جنة او لا تفسیر رحمت برجاء رحمت تفسیر رای است جنة اینه این تفسیر منافی لغت
آیات متعدده در وجوب تکفیر سیئات و عدم اجر با نقاء وجهٔ ثانی تفسیر فصل مجهول را معلوم باطل است سیم انکه اگر گفته شود که جواب
اذا در آیه ممکن نیست خواهد بود زیرا که بدون جواب ممکن نیست تأمل است ج جواب جمله شرطیه یعنی واذا قیل لهم اتقوا الخ جمله لا تتقون است
مقصد بین آیات کثیره که شاهده لسیاق است با آیه ممکن نیست مثل آیه سوره مرسلات واذا قیل لهم ارکعوا لا یرکعون و آیه سوره
بقره واذا قیل لهم آمنوا کما آمن الناس قالوا انؤمن کما آمن السفهاء الخ و آیه سوره مائده واذا قیل لهم تعالوا
الی ما انزل الله والی الرسول قالوا حسبنا ما وجدنا علیه آباءنا و آیه سوره بقره واذا قیل لهم اتبعوا ما انزل الله
قالوا بل نتبع ما الفینا علیه آباءنا و کذا از امثال این آیات بلی نظر تأمل در این است که مصدقات مذکوره بیش از آنها جمیعا
مذکور است جواب شرط در آنها که مصدقات علاوه بر اینکه انقطاع کلام بدون تمام بودن و مجهول بودن مقدر خلاف آیه قل
لئن اجتمعت الخ است که میگوید قرآن بالغ نیست فصاحت اوج کلام بشر باید حذف جسمیه جوابیه از حوادث منافقین باشد واذ اینجا
معلوم شد بطلان تفسیر بیضاوی قال وجواب اذا محذوف دل علیه ما بعده کأنه قیل اعرضوا او لا اسناد حذف رابجهت
منافی آیه قل لئن اجتمعت الخ کما بیّنه اشاره شد و ثانیاً اعراض از آیات در آیه بعد این آیه واضح است که اسناد و دلالت بر جمله
اعرضوا باطل یعنی بیجا است منه و نصا بخلاف جمله لا تتقون که دال است بر او جمله شرطیه واذا قیل لهم اتقوا بقصد این آیه مذکوره
واذا قیل لهم ارکعوا لا یرکعون در الحمد لله رب العالمین چهارم انکه مراد از آیات در آیه ممکن نیست آیات قرآن است
اینکه مقصد بین سیئه این در آیه سوره سجده ومن اظلم ممن ذکر بآیات ربه ثم اعرض عنها و آیه سوره فرقان والذین
اذا ذکروا بآیات ربهم لم یخروا علیها صما و عمیانا و آیه سوره کهف اولئک الذین کفروا بآیات ربهم
ولقائه و آیه سوره مؤمنون ولو اتبع الحق اهواءهم لفسدت السموات والارض ومن فیهن بل اتیناهم

بذکرهم

بذكرهم فهم تتلى عليكم فكنتم على اعقابكم تنكصون حاصل اينست كه معنى اين آيه مباركه مثل آيات متقدمه از
همان معنى آيات اول سوره است مثل وسواء عليهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم فهم لا يؤمنون كه اين آيه و آيات متقدمه او
تصديق ميكند مثل متقدمه مذكوره كه مراد از آيات در آيه نحن فيها آيات قرآن است **پنجم** آنكه آنچه تقرير شده در تنزيل بوده و آنانكه در آن
عبارتست از امر باتقاء و ولايت طواغيت كه فلان و فلان و فلان است و نهى است از اتباع آنها كه آنچه در قول امام صادق ع است در خبر
نص كه لطف قال **وإذا قيل لهم اتقوا ما بين ايديكم وما خلفكم من ولاية الطواغيت فلا تتبعوهم لعلكم**
ترحمون و اما **تفقهات** رجع با آيات نحن فيها **اول** آنكه اتقاء از ذنب بين ايدى و اتقاء عقوبة خلف واجب است كما آنكه
معلوم است از آيه نحن فيها و آيات متقدمه **دويم** آنكه تقوى عبارتست از طاعت بدون معصيت و ذكر بدون نسيان و شكر بدون كفران
كما آنكه سابقا اشاره شده در قول امام صادق در خبر برهان **سئل الصادق عن التقوى فقال هى طاعة فلا يعصى و ان يذكر**
فلا ينسى وان يشكر فلا يكفر **سيم** آنكه اعراض از آيات قرآنيه كفر است كما آنكه معلوم است از آيه نحن فيها و آيات متقدمه
متقدمه او مرحله كن (?) **وإذا قيل لهم انفقوا مما رزقكم الله قال الذين كفروا**
للذين آمنوا انطعم من لو يشاء الله اطعمه ان انتم الا فى ضلال
مبين ظاهر تنزيل اين آيه مباركه اين است در وقتى كه گفته ميشود از براى كفار انفاق نمائيد از آنچه رزق داده است شما را خدا
ميگويند كسانيكه كافر شده اند از براى كسانيكه ايمان آورده اند آيا اطعام نمائيم كسى را كه اگر ميخواست خدا اطعام ميكند او را نيستيد شما مگر در گمراهى
آشكار نظر باينكه مراجع ضماير در او نيز همان مراجع ضماير در آيات متقدمه است و نيز تصديق ميكند او را بعينى بودن او از قسمى است كه بيند (?)
معنى او را عالم و حاصل نظائر او مثل آيه سوره بقره و مثل سكارره (?) او كه اشاره ببعض او شده در آيات متقدمه مثل **وإذا قيل لهم آمنوا كما**
آمن الناس قالوا انؤمن كما آمن السفهاء پر اشكالى در تفسير اين آيت مثل بلى بچند امر است نخست **اول**
آنكه گر گفته شود با معلوم بودن متين (?) كفار در آيه نحن فيها چگونه امر شده است در او بانفاق آنها و **معبادة اخرى** امر با نفاق بعد از تصديق
بخدا تعالى و رسول ص است زيرا كه امر بانفاق رجوع با رسل بها است ولكنا قبل از ايمان بخدا تعالى و تصديق رسول ص چگونه متصور است امر او و تصديق
ميكند اين بيان مارا قول امام باقر ع در امر ولايت ائمه هدى ع كه افضل و اوجب ارسل بها الرسول ص است در كافى و از **قال لى ابى جعفر ع**
اخبرنى عن معرفة الامام منكم واجبة على جميع الخلق فقال ان الله عز بعث محمدا ص الى الناس اجمعين

رسوله وحجته على جميع خلقه في ارضه فمن آمن بالله وبمحمد رسول الله صلى الله عليه وآله واتبعه وصدقه فان معرفة الامام منا واجبة عليه ومن لم يؤمن بالله وبرسوله ولم يتبعه ولم يصدقه ويعرف حقهما فكيف يجب عليه معرفة الامام وهو لا يؤمن بالله ويعرف حقهما قلت فما تقول فيمن يؤمن بالله ورسوله ويصدق رسوله في جميع ما انزل الله ايجب على اولئك حق معرفتكم قال نعم الخ ترجمه است ربیان مذکور قول امام صادق

قال قال لي ابو عبد الله عليه السلام يا ابان اترى ان الله عز وجل طلب من المشركين زكوة اموالهم وهم مشركون به حيث يقول ويل للمشركين الذين لا يؤتون الزكوة وهم بالآخرة هم كافرون قلت له كيف ذلك جعلت فداك فسره لي فقال ويل للمشركين الذين اشركوا بالامام الاول وهم بالائمة الآخرين كافرون يا ابان انما دعا الله العباد به فاذا آمنوا بالله وبرسوله افترض عليهم الفرائض و واضح است که این اشکال منافات دارد بآیهٔ قل لئن اجتمعت الخ ج از آنچه در تقریر اشکال گرفته شد از جهت باطنه وجهه ظاهره معلوم شد که امر باتفاق لازم دارد ایمان بخدا تعالی وتصدیق رسول مراد و ورود اشکال در صورتیست که اراده مردم که امر باتفاق است شده باشد واما با اراده لازم که ایمان بخدا تعالی وتصدیق رسول است پس اشکال مرتفع است وتصدیق بخدا این اراده را اراده بدایت از جهت در آیهٔ متقدمه کما اینکه در قول امام صادق که ثقل اصغر است دانسته شد حاصل کلام این است که ثقل کبر و ثقل صغر متحد الحکم هستند کما اینکه در اصول ماضیه بیان شد پس هر حکمیکه از برای یکی باشد آن حکم در دیگری جاری خواهد بود و تعبیر بملزوم و اراده لازم در ثقل اصغر محکوم به است پس او نیز در ثقل کبر محکوم به است و نیز تصدیق بخدا این امر را آیهٔ ویل للمشرکین در خبر متقدم با بیان امام صادق که اراده شده است از او اشراک با امام که لازم دارد اشراک بخدا تعالی اشراک با امام را پس در این آیه تعبیر شده است از لازم که شرک با امام است بملزوم که اشراک بخدا تعالی است بعین آیهٔ ما نحن فیها چنانچه دانسته شد و اگر خواسته باشی که آیهٔ متقدمه واذا قیل لهم آمنوا الخ محکم است و آیهٔ ما نحن فیها مثل آیهٔ ویل للمشرکین الخ متشابه است که واجب است رد آن بمحکم کما اینکه در اصول ماضیه گذشت والحمد لله رب العالمین و از این بیانات ما نیز چند امر دانسته شد **اول** آنکه قول مشهور که کفار و مشرکین مکلفند بفروع باطل است بحکم جهة باطنه وجهة ظاهره مذکوره و نیز حجت است از این اخبار وارده در عدم قضاء آنچه فوت شده است در زمان کفر و شرک با امام عن عمار الساباطي قال قال سليمان بن خالد لابي عبد الله وانا جالس اني منذ عرفت هذا الامر اصلي في كل يوم صلاتين اقضي ما فاتني قبل معرفتي

نزل لاتفعل فان الحال التی کنت علیها اعظم من ترك ما ترکت من الصلوة دوم تتمه تفسیر صافی آیه کریمه
واذا قیل لهم انفقوا مما رزقکم الله (علی محاکم) جل ست از چند وجه اول آنکه این تفسیر مخالفت با آنچه تقریر شد از جهت
وجه ظاهره دوم آنکه تخصیص نفاق رزق را بخوارج که مخالف اصل در قول میرزا است که در جمله نزد [illegible] شده انطعم من لو یشاء الله اطعمه
سوم آنکه حمل بودن امر بنفاق را در آیه بر نفاق خوارج کفار مخالف است با نهی از تصدق بر کفار و مشرکین کما اینکه در قول صدوق کبیر است در خبر
دوم و سال فال ولا تصدقوا بشیء من نسككم الا على المسلمين الخ و نیز در قول امام صادق است در خبر اول مسند فال و
لا تطعموا من ینصب لشيء من الحق او دعا الى شيء من الباطل چهارم آنکه اگر گفته شود ماموریت بودن مرجع ضمیر در واذا
قیل لهم لعدم تصدیق آیات سابقه و آیات لاحقه چگونه وضع مظهر شده مقام مضمر در جواب بلکه مقتضای فصاحت قرآن که بحکم آیه قل لئن اجتمعت
الخ است و تصدیق میکند این بیان را آیات متعدده که اجرای در جمیع مضمر است واذا قیل لهم ارکعوا لا یرکعون واذا قیل
لهم امنوا کما امن الناس قالوا انؤمن کما امن السفهاء واذا قیل لهم تعالوا الى ما انزل الله والى الرسول قالوا حسبنا
ما وجدنا علیه اباءنا الخ الى غیر ذلك بعبارة اخری بتصدیق این آیات متعدده باید این آیه هم چنین باشد واذا قیل لهم انفقوا
مما رزقکم الله قال الذین امنوا الخ حاصل اشکال این است که اگر ضمیر در آیه تعمیم داده شود بر مومنین و کافرین خلاف نظم آیات سابقه
و آیات لاحقه لازم خواهد آمد ولیکن اشکال مذکور مرتفع است و اگر مراعات نظم کلام شود و تخصیص داده شود ضمیر بکافرین اشکال مذکور لازم خواهد
و آیات مذکوره و مثال انکار آن او که موافق است با قل لئن اجتمعت الخ علاوه بر اصل در قول امیر که آنچه در قران محمل است از جواب
ساقط است تصدیق میکند که آیه چنانست که ذکر شد واما تفقهیات راجع به آیه پس چند امر است اول آنکه انفاق کاشف از دلیل است
بر یقین باخلاف کما اینکه رسول خدا در خبر دوم و سی فرموده اند فال ومن ایقن بالخلف سخت نفسه بالنفقه و
قال الله عز وجل وما انفقتم من شیء فهو یخلفه وهو خیر الرازقین دوم آنکه شخص مسئول نخواهد بود از
صدقه بعد از اداء انفاق زکوة کما اینکه امام باقر در خبر کتاب مذکور فرموده اند یقول لا یسئل الله عبدا عن صدقة بعد
الزکوة سیم آنکه دهنده زکوة سخی ناس است کما اینکه امام صادق در کتاب مذکور فرموده اند فال واسخی الناس من ادی
زکوة ماله ولم یبخل على المؤمنين بما افترض الله لهم فی ماله چهارم آنکه تحصین اموال بزکوة است کما
امام ثامن در کتاب مذکور فرموده اند فال ان علة الزکوة تحصین اموال الاغنیاء و بعبارة اخری ضایع نشدن در بردن بحر کر بکه زکوة

در تتمهٔ امور متعلقه بابواب متقدمه

شده است زکوة او چنانچه امام صادق در خبر آن کتاب فرموده اند قال ما ضاع مال في بر ولا بحر الا بترك الزكوة پنجم
که زکوة واجبه دو قسم است ظاهره و باطنه زکوة ظاهره عبارتست از عین غلات اربع و انعام ثلثه و زکوة باطنه عبارتست از آنچه برادرش
احوج باشد چنانچه امام صادق در خبر کتاب مذکور فرموده اند قال كنت عند ابي عبد الله فسأله رجل في كم تجب الزكوة
من المال فقال له الزكوة الظاهرة ام الباطنة تريد فقال اريدهما جميعا فقال اما الظاهرة ففي كل الف خمسة
وعشرون واما الباطنة فلا تستأثر على اخيك بما هو احوج اليه منك ششم آنکه زکوة یکی از اثافی
یعنی سه پایه اسلام است که عبارت از ولایت و صلوة و زکوة است که هر یک بدون دیگری صحیح نیست چنانچه امام صادق در خبر
اول باب فرموده اند قال اثافي الاسلام ثلثة الصلوة والزكوة والولاية لا تصح واحدة الا بصاحبتيها
و بقیه احکام راجعه بزکوة موکول است بغیر این مبحث هفتم آنکه قبول نمیشود صدقه شخص و حال آنکه رحم آن محتاج است چنانچه عالم یعنی موسی
بن جعفر در خبر دوم وسائل فرموده اند قال لا يقبل الله صدقة وذو رحم محتاج هشتم آنکه افضل صدقه صدقه بر رحم
صاحب عداوتست چنانچه رسول خدا در خبر کتاب مذکور فرموده اند سئل رسول الله اي الصدقة افضل فقال على
ذي الرحم الكاشح نهم آنکه حرامست تصدق بر ناصب حق و داعی بسوی باطل چنانچه دانسته شد در اخبار متعدده
بر قول امام صادق در خبر اول باب مذکور قال من اشبع ناصبا ملأ الله جوفه يوم القيمة نارا معذبا كان او مغفورا
دهم آنکه یکی نیست تصدق بر کسیکه ولایت و عداوت او معلوم نیست چنانچه امام صادق در آن کتاب فرموده اند قال قلت لابي عبد الله
اطعم سائلا لا اعرفه فقال نعم اطعمه ما لم تعرفه بولاية ولا بعداوة ان الله يقول وقولوا للناس حسنا
یازدهم آنکه انفاق در نهی مقبول نشود با بودن ماخوذ از حلال چنانچه انفاق در مامور مقبول نشود با بودن ماخوذ از حرام چنانچه امام صادق
فرموده اند در خبر دوم باب قال لو ان الناس اخذوا ما امرهم الله به فانفقوا فيما نهاهم الله عنه ما قبله منهم ولو اخذوا
ما نهاهم الله عنه فانفقوه فيما امرهم الله به ما قبله منهم حتى يأخذوه من حق وينفقوه في حق دوازدهم
آنکه اذیت متصدق علیه و منت بر آن باطل میکند صدقه را چنانچه امام صادق فرموده اند قال قال رسول الله صلعم من اسدى
الى مؤمن معروفا ثم آذاه بالكلام او منّ عليه فقد ابطل الله صدقته و نیز حرامست چنانچه در قول ذکر
آنحضرت است در خبر آن کتاب قال الا وان الله حرم على المنان الجنة سیزدهم آنکه حرامست رجوع در صدقه چنانچه

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده اند در خبر کتاب مذکور فقال صلی الله علیه و آله إنما مثل الذی یتصدق بالصدقة ثم یعود فیها مثل الذی یقیء ثم یعود
فی قیئه و بقیه کلام در این باب موکول است بغیر این مقام والحمد لله رب العالمین وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ
صَادِقِينَ مَا يَنظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ فَلَا
يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ ظاهر است و ترجمه این آیات مبارکات
این است میگویند کفار و منکرین بعث که چه زمان است این وعده بعث اگر هستید راستگویان منتظر نیستند مگر یک صیحه را که اخذ میکند ایشان را و حال
آنکه ایشان مخاصمه مینمایند پس استطاعت ندارند وصیت نمودن را و نه بسوی اهل خودشان رجوع کننده هستند زیرا که این آیات بلا شبهه در آیات متقدمه و آیات
متاخره او رجوع آنها باین است که ولادت آنها در ترجمه آنها است و تصدیق میکند این را آیات کثیره مثل آیه سوره مؤمنون أَيَعِدُكُمْ أَنَّكُمْ إِذَا مِتُّمْ
وَكُنتُمْ تُرَابًا وَعِظَامًا أَنَّكُم مُّخْرَجُونَ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ و آیه سوره نمل وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَإِذَا كُنَّا
تُرَابًا وَآبَاؤُنَا أَئِنَّا لَمُخْرَجُونَ لَقَدْ وُعِدْنَا هَٰذَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا مِن قَبْلُ إِنْ هَٰذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ الی
قوله تعالی وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ و کذا و کذا از اشباه این آیات پس اشکالی نیست در تفسیر آیات مبارکه
بلی بچند امر دانسته شود اول آنکه مراد از مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ الخ این است که اگر صادق هستید در وعده بعث و قیامت معین کنید
بگوئید چه وقت است او کما اینکه تصدیق میکند این را آیه سوره نازعات يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا فِيمَ أَنتَ مِن
ذِكْرَاهَا إِلَىٰ رَبِّكَ مُنتَهَاهَا و آیه سوره اعراف يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا
عِندَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ و در این هنگامیکه مراد در آیه نحن فیها استفهام از وقت قیامت و ساعت شد
کما اینکه در آیات متقدمه سؤال از وقت ساعت و قیامت است اشکال خواهد شد باینکه واعد یعنی وعده دهنده بعث و قیامت
رسول خدا است فقط بشهادت آیه سابقه أَيَعِدُكُمْ أَنَّكُمْ إِذَا مِتُّمْ وَكُنتُمْ تُرَابًا وَعِظَامًا أَنَّكُم مُّخْرَجُونَ و وعده حضرت
چگونه خطاب و استفهام در آیه نحن فیها از مؤمنین است بتصدیق قرینه لِلَّذِينَ آمَنُوا الی إِنْ أَنتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ
و خطاب إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ حاصل اشکال این است باختصاص وعده برسول خدا چگونه استفهام از وقت از مؤمنین شده است بلکه مقتضی
او این است که استفهام از رسول خدا شود که واعد است کما اینکه در آیات مذکوره از رسول خدا سؤال از وقت ساعت شده است و
اشکال مندفع است بآیه قَالَ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الخ بترجمه است و این بیان قول امام صادق در خبر فضل لخطاب که آیه مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ یا محمد

عن ابی عبد الله فی قوله عزّ وجلّ و یقولون متی هذا الوعد ان کنتم صادقین که در بصورت معلق است آیه بحث فیها با آیات
سابقه و هر یک تصدیق میکند دیگری را پس آنچه بعضا معلوم شد که آیه بحث فیها متی هذا الوعد یا محمد است نه آنچه در مصحف که مشهور
بین قرّاء و مفسرین و غفلت از این نکته تا حال از غرابت و صحیح است که حدیث سقوط خلفاء از مرتبهٔ خلافت و ثبوت او از برای ائمه هدی که از بقا
دانسته شده اینجا جاریست خوب که خطاب جمیع در آیه بحث فیها ان کنتم صادقین با اینکه معلوم شد در امر اول که آیه یا محمد است
محل تأمل است بنزد که تکذیب و انکار کفار رسول را منافات دارد تفخیم و تعظیم بصیغهٔ جمع را و تصدیق میکند این بیان را آیات مثل آیه سوره اعراف
قال ان کنت جئت بآیة فأت بها ان کنت من الصادقین و آیه سورهٔ شعرا قال فأت به ان کنت من الصادقین
و آیه دیگر همین سوره فأت بآیة ان کنت من الصادقین و آیه سورهٔ هود قالوا یا نوح قد جادلتنا فاکثرت جدالنا فأتنا
بما تعدنا ان کنت من الصادقین و کذا و کذا از خطابات کفار و مشرکین به انبیاء و مرسلین که جمیعا بصیغه مفرد است مثل آیه سوره
هود قالوا لقد علمت ما لنا فی بناتک من حق و انک لتعلم ما نرید ما گر در جواب این اشکال گفته شود که آیه متعدد دیگر
مثل تصدیق میکند آیه بحث فیها و یقولون متی هذا الوعد ان کنتم صادقین گفته میشود که او در قول امام صادق ع در خبر مذکور که
آیه یا محمد است معلق است که شامل است هر دو آیه را یعنی این آیه و آیه بحث فیها را و ثانیا که اشکال منافات تکذیب و انکار با تفخیم و تعظیم
در این آیه نیز جاریست علاوه بر مصدقات مذکوره و صحیح است که این اشکال منافی است با آیه قل لئن اجتمعت الخ بلکه مقتضای این
آیه و شهادت آیات سقط سؤال از وقت و آیات مذکوره در خطابات انبیاء و مرسلین این است در این دو آیه که گفته شود و یقولون
متی هذا الوعد یا محمد ان کنت من الصادقین که در این تعبیر کمال مناسبت است که کفار منکرین بعث و ساعت تعیین
وقت بعث و ساعت را برهان صدق وعد بعث و ساعت قرار داده نزد خودشان و مطالبه تعیین نموده استهزاء و استهزاء از آیات
سموعه و الحمد لله رب العالمین سبیتم ما ینظرون الا صیحة واحدة در آیه بحث فیها محل نظر و تأمل است زیرا که
اخبار به اینکه کفار منکرین نظر میکنند صیحه واحده در حالیکه نظر نمودن تا حین انقضاء آجال خودشان موجب کذب این اخبار است
کشف است با آیه قل لئن اجتمعت الخ و بعبارة اخری مستفهمین از وقت بعث و قیامت نظر و رؤیت نکردند صیحه واحده را
پس چگونه قرآن خبر داده است که رؤیت میکنند علاوه بر اینکه نظر بصیحه بی ربط است بلکه سماع مناسب است با صیحه کما ینبه حجة آیت
بر این بیان آیه سوره ق یسمعون الصیحة بلکه مصداق آیه مبارکه چنین است که گفته شود ما ینتظرون الا صیحة واحدة

الخ انذار و تخویف میشود که یک صیحه و تصدیق میکند این را آیه سوره زمر الم یاتکم رسل منکم یتلون علیکم آیات ربکم
وینذرونکم لقاء یومکم هذا قالوا بلی الخ و آیه سوره انعام الم یاتکم رسل منکم یقصون علیکم
آیاتی وینذرونکم لقاء یومکم هذا قالوا شهدنا علی انفسنا الخ ص تس کلام آنچه اینجا این است که مقام
مجرای دو اصل است یکی اصل در قول مرا که هرچه از قرآن محل نظر است از خرافات منافقین است که آیه ما ینظرون از جمله فروعات این اصل است
کما اینکه تقریر شد دیگر اصل در قول دیگر آنحضرت که قرآن تصدیق میکند بعض آن بعض را که تصدیق دو آیه مذکوره آیه ما ینظرون را نیز از جمله فروعات این
اصل است و از این بیان چند چیز معلوم شد **اول** آنکه قرائت مشهوره بین قراء و مفسرین که در سمت مخالف دو اصل مذکور است باطل
شود **دوم** آنکه تفسیر معانی ینظرون با ینتظرون نیز باطل است از جهات کثیره جهة اولی آنکه تفسیر نظر را با نتظار تفسیر برای آن است
که باطل است کما اینکه در اصول ثابت شده جهة ثانیه آنکه با وجود انکار کفار وعده بعث را چگونه متصور و معقول است انتظار آنها صیحه
واحده را و حال آنکه با عدم تصور نقیض آن یعنی اخبار باو در آیه ما ینظرون نیز موجب کذب قرآن است جهة ثالثه آنکه با تحقق انتظار صیحه چگونه
صادق است صدور قول ان کنتم صادقین در خصوص وعده بعث از کفار **سیم** آنکه خلفاء ثلثه که تصدیق نموده اند فقره
ما ینظرون الا صیحة واحدة الخ را از خدا تعالی چه بعید باشد چه محل حافظ خواهند بود از مرتبه عهد الهی و خلافت رسول کما اینکه
در آیه یا حسرة علی العباد بیان شد مراجعه کن **چهارم** آنکه مراد از صیحه در آیه ما ینظرون صرخه است کما اینکه در آیه سوره هود است
در قصه قوم صالح و اخذ الذین ظلموا الصیحة الخ با بیان امام صادق ع در مجمع بحار و قال فلما کان نصف اللیل
أتاهم جبرئیل فصرخ بهم صرخة الی ان قال ثم ارسل الله علیهم مع الصیحة النار من السماء الخ
غایت امر این است که صرخه در آیه ما ینظرون از قبیل است بتوسط صور که از هول او بمیرند خلایق کما اینکه سابقا بیان شد از امام سجاد ع
قال فینفخ فیه نفخة فیخرج الصوت من الطرف الذی یلی الارض فلا یبقی فی الارض ذو روح الا صعق
ومات الخ و نیز حجت است بر این بیان آیه بعد و نفخ فی الصور الی ان کانت الا صیحة واحدة الخ پس اگر گفته شود
چه برهان و دلیل است که صرخه در آیه ما ینظرون صرخه اولی است **جواب** برهان و دلیل اختصام و عدم استطاعة توصیه و عدم استطاعت رجوع
بسوی اهل است که هیچیک در نفخه ثانیه متصور نیست علاوه بر شهادت آیه متأخر **پنجم** اگر گفته شود چه مناسبت است ما بین فقره یعنی
ما ینظرون الخ و فقره متی هذا الوعد الخ بعبارة اخری استفهام کفار از بعث و ساعت چه مناسبت دارد با تعدد

و حال آنکه بین نفخهٔ اولی و نفخهٔ ثانیه که قیامت است کما اینکه از صادق فرموده اند در خبر پنجم بحار قال یوم الوقت المعلوم یوم ینفخ فی الصور
نفخة واحدة الخ چه فصل بحال نفخه است کما اینکه نیز همین حضرت در خبر همین کتاب فرموده اند قال افیتلاشی الروح بعد خروجه
عن قالبه ام هو باق قال بل هو باق الی وقت ینفخ فی الصور الی ان قال وذلک اربعمائة سنة تسبت فیها الخلق
وذلک بین النفختین الخ حاصل اشکال این است که وعده بعث در نفخه و صیحهٔ ثانیه است و اختصام و عدم استطاعت توصیه و رجوع بسوی
اهل در نفخه و صیحهٔ اولی است که هیچیک مربوط بدیگری نیست ج اشکال مذکور لازم است در صورت انقطاع کلام در همین آیه ما نحن فیها و اما
با عدم انقطاع کلام و اتصال نفخهٔ ثانیه بنفخهٔ اولی کما اینه واضح است اشکال مذکور مرتفع است کما اینکه اشکال مرتفع بود بذکر همان نفخهٔ ثانیه
و بعبارة اخری رفع اشکال کما اینکه بنفخهٔ ثانیه میشود همچنین بهر دو نفخه نیز میشود بلکه بهتر س اگر گفته شود اختصار نفخهٔ ثانیه در جواب استفهام
کفار وجهی است در ذکر نفخهٔ اولی ج وجه توقف نفخهٔ ثانیه است که موجب بعث اولین و آخرین است بر نفخهٔ اولی که موجب موت بقیهٔ اهل دنیاست
و نقد بین میکند این بیان را اطلاق ساعت بر نفخهٔ اولی و حال آنکه ساعت اسم است از برای نفخهٔ ثانیه اما اول از جهة حدیث صافی
فی الحدیث تقوم الساعة والرجلان قد نشرا ثوبهما یتبایعان فما یطویانه حتی تقوم الساعة والرجل
یرفع اکلته الی فیه فما تصل الی فیه حتی تقوم الساعة والرجل یلیط حوضه لیسقی فما یسقیها حتی تقوم
زیرا که این امور مذکوره در این حدیث از نشر ثوب از برای مبایعه و رفع لقمه بسوی دهن و گل گرفتن حوض از برای آب انداختن متصور نیست
در نفخهٔ ثانیه و اما دوم از جهة آیات کثیره مثل آیهٔ سورهٔ قمر بل الساعة موعدهم والساعة ادهی وامر و آیهٔ سورهٔ حج یا ایها
الناس اتقوا ربکم ان زلزلة الساعة شیء عظیم یوم ترونها تذهل کل مرضعة عما ارضعت وتضع
کل ذات حمل حملها وتری الناس سکاری وما هم بسکاری ولکن عذاب الله شدید و از این بیان معلوم
شد وجه تفسیر علی بن ابراهیم است از اینکه صیحه در آیه را غیر نفخهٔ اولی قرار داده است قال وذلک فی آخر الزمان یصاح فیهم
صیحة وهم فی اسواقهم یتخاصمون فیموتون کلهم فی مکانهم لا یرجع احد منهم الی منزله ولا یوصی بوصیة
زیرا که مردن جمیع بر صیحهٔ نفخهٔ اولی محقق است در کمال وضوح است س اگر گفته شود تصدیق میکند آیهٔ ما نحن فیها را یعنی ما ینظرون
الا صیحة واحدة الخ آیهٔ سورهٔ زخرف هل ینظرون الا الساعة ان تأتیهم بغتة وهم لا یشعرون الاخلاء یومئذ
بعضهم لبعض عدو الا المتقین پس اشکالات مذکوره در او مندفع است ج اشکال در آیه ما نحن فیها از دو جهة بود که هر دو جهة در این

ازین

آیه موضوع ندارد یکی اینکه کفار مستفهمین از وقت بعث نظر و رؤیت نمودن نفخه اولی را که این هم ربطی بموضوع ندارد زیرا که بشهادت الاخلاء یومئذ
بعضهم لبعض عدو الا المتقین مراد بساعت ساعت نفخه ثانیه است و یکی اینکه نظر و رؤیت مناسبت ندارد با صیحه
که این امر هم ربطی بموضوع ندارد زیرا که نظر مناسبت است ساعت ونفخ فی الصور فاذا هم من الاجداث
الی ربهم ینسلون قالوا یا ویلنا من بعثنا من مرقدنا هذا ما وعد
الرحمن وصدق المرسلون ان کانت الا صیحة واحدة فاذا هم جمیع
لدینا محضرون ظاهرات و تنزیلات این آیات مبارکات این است و دمیده میشود در صور پس ناگهان ایشان از قبور
بسوی پروردگار خودشان شتابنده هستند میگویند ویل باشد از برای ما چه کس فرستاد ما را از خوابگاه ما میگویند ملائکه این فرستادن انگیزش بنسبت
وعده داده بود رحمن و راست گفته بودند رسولان نیست آن نفخه مگر یک صیحه پس ناگهان آنها جمیع شده اند نزد ما حاضر شده اند زیرا که تصدیق
میکند این را آیه سوره زمر ونفخ فی الصور فصعق من فی السموات ومن فی الارض الا من شاء الله ثم نفخ فیه
اخری فاذا هم قیام ینظرون و بیان امام باقر ع در خبر پنجم بحار قال فی قوله یا ویلنا من بعثنا من مرقدنا فان القوم
کانوا فی القبور فلما قاموا حسبوا انهم کانوا نیاما قالوا یا ویلنا من بعثنا من مرقدنا قالت الملائکة
هذا ما وعد الرحمن وصدق المرسلون پس اشکالی در تفسیر مذکور نیست تا با چند امر دانسته شود اول که از تعبیر
معلوم شد که نفس هذا ما وعد الرحمن الخ مقول قول ملائکه است در جواب استفهام قائمین از مراقد و در این هنگام جواب بوده
نخواهد شد با سؤال بعبارة اخری سؤال از شخص باعث است و جواب از بعث است کما اینکه واضح است نزد ادنی تامل و این اشکال اشتباه است
دارد با آیه قل لئن اجتمعت الخ پس آیه بحث فیها از آنجمله در تحت اصل در قول امیر ع است که آنچه از قرآن محل نظر است از جهت
ما فیش است و از جمله این اصل است که تفریع فرموده است همین حضرت ع آیه با بحث فیها را و قرائت فرموده اند در خبر فصل الخطاب
من بن جاره و سکون عین و کسر ثا قال و روی عن امیر المؤمنین ع انه قرء یا ویلنا من بعثنا من مرقدنا
و واضح است که در اینحال اشکال مرتفع است و مناسبت بین سؤال و جواب حاصل است و از اینجا چند امر مبرهن و مدلل شد اول که در قرائت
مشهوره بین اوائل و اواخر که در مصحف است باطل است بحکم حجة بالغه و حجة ظاهره دوم که تفطن امیر ع این مطلب را در صدر اسلام از برهان است
جدیت آنحضرت ع از برای عهد الهی و خلافت رسولت ص سیم آنکه عدم صحابه خلفاء ثلثه این غلط را در کلام ربانی تعالی دیدند و ابراز آن

جل عن ذلک برهان است بر عدم قابلیت ایشان برای عهده الهی و خدمت رسول قل هل یستوی الذین یعلمون والذین
لا یعلمون انما یتذکر اولوا الالباب دوم آنکه تقدیر در صور ان کانت الا صیحة واحدة ان کانت النفخة الا
صیحة واحدة است نفخه مذکوره که یک صیحه است بصورت اشکال خواهد شد باینکه چگونه متصور است که یک صیحه دو اثر حاصل شود یکی
قیام از مراقد و اسراع بسوی پروردگار و یکی جمع شده و حاضر شده نزد پروردگار چنانکه در بیان آیات دانسته شد و بر خلاف
واقع خواهد شد بین آیه متعدده ثم نفخ فیه اخری فاذا هم قیام ینظرون و آیه ان کانت فیها فاذا هم جمیع لدینا محضرون حاصل
اشکال این است که در آیه ان کانت فیها فاذا هم مکرر است که مقتضای او تکرار نفخه و صیحه است یکی نفخه قیام و یکی نفخه حضور و این امر منافی
با چند چیز است اول آنکه این منافی با ضمیر کانت است که راجع است بنفخه متعدده که مقتضای او وحدت نفخه است دوم آنکه منافی است
با آیه مذکوره از سوره زمر که میگوید نفخه بعث یکی است سیم آنکه این امر با صیحه در آیه متعدده سه نفخه میشود نفخه موت و نفخه قیام و نفخه حضور
که منافی است با آیه سوره زمر و روایات که میگوید نفخه دو است نفخه موت و نفخه بعث کما اینکه اشاره شد جواب آنچه متفرع میشود بر نفخه
ثانیه که نفخه بعث است سه چیز است اول قیام که در آیه سوره زمر است دوم اسراع بسوی پروردگار است از قبور سیم حضور نزد پروردگار است
که در آیه ان کانت فیها است چنانچه هر یک بکلمه فاء تفریع شده و در هر دو آیه حاصل جواب از عامه اشکالات مذکوره این است هر یک از
تفریع مذکور که منطوق کلام است محکم است که تنافی بین آنها نیست و غیر منطوق هر یک متشابه است که منافی است با منطوق دو تای دیگر
که باید رد شود بر محکم کما اینکه در اصول ثابته دانسته شد پس اشکالی در بین نیست ببرکت اصول معتبره و الحمد لله رب العالمین و از اینجا
معین شد بطلان قول سه نفخه که مخالف است با آیات و روایات مذکوره بلی میشود خود صیحه صاحب آثار متعدده باشد نه اینکه متعدد
بوده باشد و شاهد بر اینکه صیحه واحده میشود صاحب آثار متعدده باشد صیحه قوم صالح ع در آیه متعدده که یک اثر او موت ایشان است و دیگر رجفه
یعنی زلزله است فاصبحوا فی دارهم جاثمین و دیگر صاعقه است کما اینکه در آیه سوره ذاریات است فاخذتهم الصاعقة و
وهم ینظرون پس چنانچه موت و زلزله و صاعقه هر سه آثار صیحه دنیویه است همچنین قیام از قبور و اسراع بسوی پروردگار و حضور نزد
پروردگار آثار مترتبه بر صیحه اخرویه است نظیر نفخه خلق که مترتب میشود بر او آثار متکاثره کما اینکه در قول رسول خدا ص است قال ص اذا
کان یوم القیمة الی ان قال فیامر الله عز و جل نارا یقال له الفلق اشد شیء فی نار جهنم
عذابا فتخرج من مکانها سوداء مظلمة بالسلاسل والاغلال فیامر الله عز و جل ان تنفخ فی

الخلائق نفخة فتنفخ فمن شدة نفختها تنقطع السماء وتطمس النجوم وتجمد البحار وتزول الجبال وتظلم
الابصار وتضع الحوامل حملها وتشيب الولدان من هولها يوم القيمة محصل کلام این است که آیات حق
که این سه اثر مترتب است بر صیحه واما هر سه از خود صیحه است بیانی ندارد تا بگفته شود اختلاف در احتجاج است بین انما ستیم اگر
گفته شود که آیه نحن فیها که ناطق است بواسطه نفخه جبره خلایق مجتمع وحاضر نزد پروردگار معارض است با آیه سوره ق که ناطق است بر
خلایق بمحشر بعد این صیحه جبر مبائن است ونفخ في الصور ذلك يوم الوعيد وجاءت كل نفس معها سائق وشهيد
با بیان امیر در نهج البلاغه فكأن قد علقتكم مخالب المنية وانقطعت منكم علائق الامنية ودهمتكم مفظعات
الامور والسياقة الى الورد المورود وكل نفس معها سائق وشهيد سائق يسوقها الى محشرها وشاهد
يشهد عليها بعملها حاصل اشکال این است که با جمع وحضور خلایق برکت صیحه احتیاج بسوق نیست واین اختلاف در احتجاج با
منفی است در قرآن که ابهکه در اصول ... دانسته شد منافات دارد با آیه قل لئن اجتمعت الخ آیه سوره ق با بیان امیر در جمله آیات
محکمات وآیه نحن فیها از جمله متشابهات است که واجب رد دوم با اول که ابهکه در اصول ... دانسته شد زیرا که آیه نحن فیها
که این اثر یعنی جمع وحضور مترتب است بر صیحه جبره مثل نسبت برتری پروردگار را با بودن این دو اثر از خود نفخه ساکت لفظی ندارد با اصل در
قول امیر که گرد دانسته شد ابهموا ما ابهمه الله ومعارضه در ... است که آیه نحن فیها حق باشد که جمع وحضور را از خود صیحه است
وتصدیق میکند این بیان را قول همین حضرت در خبر سیم که قال واشتد المبادرون الى الله شداً شداً وتزاحف
الخلائق الى المحشر زحفاً زحفاً ورد المجرمون على الاعقاب رداً رداً وجد الامر ويحك يا
انسان جداً جداً وقربوا للحساب فرداً فرداً پس اشکالی نیست ببرکت حصول عشره والحمد لله ... چهارم
اگر گفته شود که قول رسول ص در خبر سیم که بصیحه اولی مردها زنده شوند وزنده ها مرده شوند وبصیحه ثانیه مردها زنده شوند معارض است با ایات
مشهوره در روایات که ناطق بود که بصیحه اولی زنده ها مرده میشوند وبصیحه ثانیه مردها زنده میشوند قال لما عاد رسول الله ص من تبوك الى
المدينة قدم اليه عمرو بن معدي كرب فقال النبي ص يا عمرو يؤمنك الله من الفزع الاكبر قال
يا محمد ص وما الفزع الاكبر فاني لا افزع فقال يا عمرو انه ليس كما تظن وتحسب ان الناس يصاح بهم
صيحة واحدة فلا يبقى ميت الا نشر ولا حي الا مات ما شاء الله ثم يصاح بهم صيحة اخرى فينشر

من مات ویحیون جمیعاً ج گذشت ده اصول متقدمه که از جمله اصول معاد است از اشهدی و هر خرقیت هر حسین ... کتاب ... که در حسینیه

و دو جات این اصل بهم این خبر است که مخالف آیه سوره ق و آیه ... بیغمبر مذکور است پس اشکالی در بین نیست برکت اصول لغت **پنجم**

اگر گفته شود با معروفیت اینکه صیغه خبر اختصاص ندارد در بر زمینها که کفار چگونه قائلین ... کلمه یا ویلنا را بکه ... مخصوص است بکفار

کی اینکه معلوم است اند در بر ... در خبر سیم بحار قال لقنوا موتاکم لا اله الا الله فانها انیس للمؤمن حین یمرق من قبره قال لی

جبرئیل یا محمد لو تری لهم حین یمرقون من قبورهم ینفضون التراب عن رؤسهم وهذا یقول لا اله الا الله

والحمد لله مبیض وجهه وهذا یقول یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله یعنی ولایة علی مسودا وجهه

ج مصب آیه در کفار است و در این سخن با اینها است کما اینکه معلوم شده در آیات متقدمه آیات ... پس اشکالی نیست **ششم**

اگر گفته شود که معروفیت بعث خلایق بصیغه خبر چگونه است ج کیفیت او چنان است که ارائه نموده ... جبرئیل ... در خبر سیم بحار عن ابی عبد الله

قال قال رسول الله لجبرئیل یا جبرئیل ارنی کیف یبعث الله تبارک وتعالی العباد یوم القیمة قال نعم فخرج الی

مقبرة بنی ساعدة فاتی قبرا فقال له اخرج باذن الله فخرج رجل ینفض راسه من التراب وهو یقول واللهفاه و

اللهف هو الثبور ثم قال ادخل فدخل ثم قصد به الی قبر آخر فقال اخرج باذن الله فخرج شاب ینفض راسه

من التراب وهو یقول اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله واشهد

ان الساعة آتیة لا ریب فیها وان الله یبعث من فی القبور ثم قال هکذا یبعثون یوم القیمة یا محمد **هفتم**

اگر گفته شود موت خلایق بصیغه ... و بعث خلایق بصیغه ... مثال هر یک در دنیا چه خواهد بود جواب مثال اول نوم و مثال دوم تیقظ کما اینکه امام ... فرموده

از لقمان نقل فرموده اند در خبر ... بحار قال یا بنی وانما النوم بمنزلة الموت وانما الیقظة بعد النوم بمنزلة البعث بعد

الموت پس چنانچه قدرت نیست در رفع نوم از نفس که قدرت نیست در رفع موت از نفس و همچنین چنانچه استطاعت نیست در رفع تیقظ از نفس لذا استطاعت

نیست در رفع بعث از نفس کما اینکه در خبر مذکور است قال یا بنی ان کنت فی شک من الموت فارفع عن نفسک النوم ولن تستطیع

ذلک وان کنت فی شک من البعث فارفع عن نفسک الانتباه ولن تستطیع ذلک فانک اذا فکرت فی هذا

علمت ان نفسک بید غیرک والحمد لله رب العالمین و بقیه کلام در این باب موکول است بغیر این مقام **هشتم** اگر گفته

شود که بعد از فراق ارواح از اجساد بصیغه اول که معنی موت است کما اینکه سابقا در کلام امام صادق ... دانسته شد این دو یعنی ارواح و اجساد چه خواهد شد

جواب آنکه خواهند شد مثل و مدلول که نبوده از جهة آیه سوره رحمن کُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ که ابناء می کند از قول امام صادق ع

در خبر چهارم بحار قَالَ الْأَقْلَامُ اسْتَمَى الرُّوحُ بَعْدَ خُرُوجِهِ عَنْ قَالَبِهِ قَالَ هُوَ بَاقٍ إِلَى وَقْتِ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَعِنْدَ

ذَلِكَ تَبْطُلُ الْأَشْيَاءُ وَتَفْنَى فَلَا حِسٌّ وَلَا مَحْسُوسٌ ثُمَّ أُعِيدَتِ الْأَشْيَاءُ كَمَا بَدَأَهَا مُدَبِّرُهَا وَذَلِكَ

أَرْبَعَمِائَةِ سَنَةٍ تَسْبُتُ فِيهَا الْخَلْقُ وَذَلِكَ بَيْنَ النَّفْخَتَيْنِ مس اگر گفته شود که این خبر معارض است بقول رسول

در خبر سیم بحار قال ص مَا خُلِقْتُمْ لِلْفَنَاءِ بَلْ خُلِقْتُمْ لِلْبَقَاءِ وَإِنَّمَا تُنْقَلُونَ مِنْ دَارٍ إِلَى دَارٍ وَأَنَّهَا فِي الْأَرْضِ غَرِيبَةٌ

فِي الْأَبْدَانِ مَسْجُونَةٌ ج این خبر مطلق است از اینکه بقاء ارواح تا وقت صیحه اولی است یا تا وقت صیحه ثانیه و خبر اول نص وارد است در اطلاق

این خبر که از جمله فروعات اصل در قول امام صادق ع است در اول بحار كُلُّ شَيْءٍ مُطْلَقٌ حَتَّى يَرِدَ فِيهِ نَصٌّ و از این بیان منفرد معلوم شد

آنچه در قول صدوق است از بقاء ارواح تا حشر و آنچه در قول مفید ره است از فناء ارواح بموت از جهة تمسک اول بخبر مذکور و دوم بآیه مذکوره و بعباره

اخری خبر مخصوص است بنفخ اولی و السلام علی من اتبع الهدی مس اگر گفته شود آیه متقدمه از سوره زمر وَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ

الْأَرْضِ مثل خبر مذکور از امام سجاد ع دلالت دارد بر فرق بین ارواح و اجساد نه فناء آنها و کذا آیه ما نحن فیها دلالت دارد بمعنی يَا وَيْلَنَا

مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا بر فانی نبودن این روح ج این آیات و روایت نطقی ندارد و خبر مذکور از امام صادق ع ناطق است در فناء

اشیاء و نبودن حس و محسوس که ابناء میکند از او آیه وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ و بعبارة اخری امور مذکوره متشابه

اند و خبر مذکور محکم است که باید رد شود متشابهات بر محکم فهم انکه آنچه تقریر شد در تنزیل آیات مبارکات بود و امّا تأویل او

پس عبارتست از قیام قائم و گفتن اعداء او يَا وَيْلَنَا الخ کما اینکه از امام ثامن ع است در خبر ۸ بحار قَالَ كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا

أَشْكُو جَفَاءَ أَهْلِ وَاسِطٍ وَحَمْلَهُمْ عَلَيَّ وَكَانَتْ عِصَابَةٌ مِنَ الْعُثْمَانِيَّةِ تُؤْذِينِي فَوَقَّعَ بِخَطِّهِ إِنَّ اللهَ

قَدْ أَخَذَ مِيثَاقَ أَوْلِيَائِهِ عَلَى الصَّبْرِ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَلَوْ قَدْ قَامَ سَيِّدُ الْخَلْقِ لَقَالُوا يَا

وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ یعنی به سید الخلق وَ أَمَّا

تفقهات راجعه بآیات ما نحن فیها اول آنکه اقرار دو نفخه یکی نفخه موت و دیگری نفخه بعث فرض است که از جمله دین واجب است بر نسبت

که قول بگند خدا تعالی غیر او را از عباد خود و معذور نیستند در جهل او کما اینکه از امام صادق ع در خبر اول باب ش فرموده اند سُئِلَ عَنِ الدِّينِ

الَّذِي لَا يَقْبَلُ اللهُ مِنَ الْعِبَادِ غَيْرَهُ وَلَا يَعْذِرُهُمْ عَلَى جَهْلِهِ فَقَالَ شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَأَنَّ

محمدا رسول الله والاقرار بما جاء من عند الله والصلوات الخمس وصيام شهر رمضان والغسل من

الجنابة وحج البيت والاقرار بما جاء من عند الله جملة والايتمام بائمة الحق من آل محمد ص انتهی لکن نفخه

که در اخبار سابقه دانسته شد از بودن نفخه اولی بصور اسرافیل و مردن جمیع ما بین نفخه حتی ابلیس کما اینکه امام صادق ع در خبر سیم بحار فرموده اند

قال يوم الوقت المعلوم يوم ينفخ في الصور نفخة واحدة فيموت ابليس ما بين النفخة الاولى والثانية

بعد از این نفخه اولی و از بودن نفخه ثانیه بجهة بعث و زنده شدن جمیع ما بین نفخه پس اگر گفته شود بعد از نفخه اولی عزرائیل چه خواهد شد

ج آنکه خواهد داد حق تعالی از مرگ کما اینکه رسول خدا ص در خبر سیم بحار فرموده اند فقال ص اذا كان يوم القيمة يقول الله عز

وجل لملك الموت وعزتي وجلالي وارتفاعي وعلوي لاذيقنك طعم الموت كما اذقت عبادي ص پس اگر گفته

شود که خبر از امام صادق ع سابق که بین نفخه اولی و نفخه ثانیه چهارصد سال فاصله است تعیین میکند وقت نفخه ثانیه را و حال آنکه در آیه سابقه يسئلونك

عن الساعة الخ معلوم شد که علم آن مخصوص حق تعالی است ج آیه مذکوره مطلق و مبهم است از جهة قبل از نفخه اولی و بعد از او و خبر مذکور تخصیص میدهد

آیه را بعض از نفخه اولی و بعبارة اخری قبل از نفخه اولی وقت قیامت معلوم نیست از جهة معلوم نبودن وقت نفخه اولی و آمدن او بغتة کما اینکه در قول

امام صادق ع است بعد آیات کثیره در خبر سیم بحار فقال قال عيسى بن مريم ع متى قيام الساعة فانتفض جبرئيل انتفاضة اغمي

عليه منها فلما افاق قال يا روح الله ما المسئول اعلم من السائل وله من في السموات والارض لا تأتيكم

الا بغتة و اما بعد قیام ساعت یعنی نفخه اولی معلوم است و دور نیست که این بیان در صورت بودن ساعت در آیه مذکوره ساعت بعث و شهادت

آیه ان زلزلة الساعة شيء عظيم نه آخر آیات رجحه بوده اما اگر مراد از ساعت در آیه مذکوره ساعت نفخه اولی باشد اشکال مرتفع است کما

اینکه واضح است ج وقوم اگر گفته شود دین نزد احتضار مامور است آنکه در نفخه ثانیه و نشر فائده دهد کما اینکه در قول رسول ص در خبر سیم

دانسته شد پس اگر گفته شود که این دو نفخه موت و نفخه بعث شرائط و علامات دارد ج بلی شرائط و علامات ساعت اولی بسیار است از آن جمله

ده آیه است طلوع شمس از مغرب و خروج دجال و ظهور دابة الارض و سه خسف در ارض یک خسف در مشرق و یک خسف در مغرب

و یک خسف بجزیرة العرب و خروج عیسی بن مریم ع و خروج یاجوج و ماجوج و نار است که سوق میکند ناس را بسوی محشر کما اینکه رسول خدا

در خبر سیم بحار فرموده اند فقال ص انكم لا ترون الساعة حتى تروا قبلها عشر آيات طلوع الشمس من مغربها

والدجال ودابة الارض وثلثة خسوف تكون في الارض خسف بالمشرق وخسف بالمغرب وخسف

بجزیرة العرب وخروج عیسی بن مریم ع وخروج یاجوج وماجوج وتکون فی آخر الزمان نار تخرج من الیمن من
قعر الارض لا تدع خلفها احداً تسوق الناس الی المحشر کلما قاموا قامت لهم تسوقهم الی المحشر
واول این آیات وعلامات نار مذکوره است کما آنکه آنحضرت ع در خبر همان کتاب فرموده اند قال سئل النبی ص عن اول اشراط
الساعة فقال نار تحشر الناس من المشرق الی المغرب ونیز از نجمله ایمان بنجوم و تکذیب بقدر است کما آنکه نیز آنحضرت
در همین کتاب فرموده اند قال سئل رسول الله ص عن الساعة فقال عند ایمان بالنجوم وتکذیب القدر ونیز از نجمله
نیز ذلت بودن مؤمن است ومعلوم شدن عباد وقراء زمان ظاهر شدن کما آنکه نیز آنحضرت ع در همان کتاب فرموده اند قال ع حتی یکون
المؤمن فی ذلک الزمان اذل من الامة ویظهر قراؤهم وعبادهم فیما بینهم التلاوم فاولئک یدعون فی
ملکوت السموات الارجاس والانجاس ونیز از نجمله آوردن چیزی از مشرق وچیزی از مغرب ورنگ نمودن امت آنحضرت است
بو کما آنکه آنحضرت ع در خبر همان کتاب فرموده اند قال یا سلمان ان عندها یؤتی بشیء من المشرق وشیء من المغرب
یلون امتی فالویل لضعفاء امتی والویل لهم من الله لا یرحمون صغیرة ولا یوقرون کبیراً ولا یتجاوزون
عن مسیء اخبارهم خناً جثتهم جثة الادمیین وقلوبهم قلوب الشیاطین ونیز از نجمله تکلم نمودن در امر عامه است
کسی که لائق این مرتبه نیست کما آنکه آنحضرت فرموده اند در همان کتاب قال ص یا سلمان عندها تتکلم الرویبضة فقال وما الرویبضة
یا رسول الله فداک ابی وامی قال ص یتکلم فی امر العامة من لم یکن یتکلم الخ ونیز از نجمله زینت کردن مرد است جهت
مثل زینت زن از برای شوهر خود وسبز شدن زنها است وبودن زی آنها مثل زی ملوک جباره کما آنکه نیز آنحضرت ع در خبر سیدهم بیان فرموده
قال ص یا ابن مسعود سیاتی اقوام یاکلون طیب الطعام والوانها ویرکبون الدواب ویتزینون
بزینة المرأة لزوجها ویتبرجن النساء وزیهن مثل زی الملوک الجبابرة وهم منافقوا هذه الامة
فی آخر الزمان شاربون بالقهوات لاعبون بالکعبات تارکون الجماعات راقدون عن العتمات
مفرطون فی الغدوات الی ان قال یا ابن مسعود مثلهم مثل الدفلی زهرتها حسنة وطعمها
مر کلامهم الحکمة واعمالهم داء لا یقبل الدواء افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوب اقفالها الی
ان قال وانبت همتهم الا الدنیا عاکفون علیها معتمدون فیما الهتهم بطونهم الی ان قال یا ابن

مسعود یاتی علی الناس زمان الصابر علی دینه مثل القابض علی الجمرة بکفه یقال لذلک الزمان ان کان [illegible]
ذئبا والا اکلته الذئاب یا ابن مسعود علماؤهم وفقهاؤهم خونة الا انهم فجرة اشرار خلق الله واتباعهم ومن
یاتیهم ویاخذ منهم ویحبهم ویجالسهم ویشاورهم اشرار خلق الله یدخلهم نار جهنم صم بکم عمی ماویهم جهنم
کلما خبت زدناهم سعیرا کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا العذاب الخ ونیز از انجمله ظاهر شدن زنان
کشف کننده از بدن خود و شان عبث نماینده بیرون رونده از منازل خارج شونده و در دین داخل شونده در فتنها میل کننده در شهوات سرعت کننده
لذات حلال داننده محرمات که مخلد در جهنم اند کما اینکه صدیق اکبر در خبر ششم و سال فرموده اند یقول یظهر فی اخر الزمان واقتراب الساعة
وهو شر الازمنة نسوة کاشفات عاریات متبرجات من الدین خارجات فی الفتن داخلات
مائلات الی الشهوات مسرعات الی اللذات مستحلات المحرمات فی جهنم خالدات ونیز از انجمله بیدا شدن
مردمانیست که نمی شناسند خدایتعالی را کما اینکه امام باقر در خبر پنجم بحار فرموده اند قال یا خیثمة سیاتی علی الناس لا یعرفون
الله ما هو والتوحید حتی یکون خروج الدجال وحتی ینزل عیسی بن مریم یقتل الله الدجال علی یدیه
ویصلی بهم رجل منا اهل البیت الا تری ان عیسی یصلی خلفنا وهو نبی الا ونحن افضل منه
و کذا و کذا از مثل کثیره این اخبار **واما علامات ساعة ثانیه** گذشت در سوره مرسلات و تکویر از طمس نجوم و فرج سما و نسف جبال
و غیر ذلک والحمد لله رب العالمین **فالیوم لا تظلم نفس شیئا ولا تجزون الا ما کنتم**
تعملون ان اصحاب الجنة الیوم فی شغل فاکهون هم وازواجهم
فی ظلال علی الارائک متکئون لهم فیها فاکهة ولهم ما
یدعون سلام قولا من رب رحیم ظهورات و تنزلات این آیات مبارکات این است پس روز
قیامت ظلم نشود نفسی چیزی و نه جزا داده شوید مگر آنچه بودید عمل مینمودید بتحقیق اصحاب جنت در شغلی لذت برنده هستند ایشان و زنهای ایشان
در سایها هستند بر سریرها تکیه کننده هستند از برای ایشان است در آن جنت میوه و از برای ایشان است آنچه بخواهند بر ایشان است تحیت
قولی است از پروردگار ایشان زیرا که تصدیق میکند فقرهٔ اولی را آیات کثیره مثل آیهٔ سوره مومن **الیوم تجزی کل نفس بما کسبت**
لا ظلم الیوم ان الله سریع الحساب و آیه سوره انبیا **ونضع الموازین القسط لیوم القیمة فلا تظلم نفس شیئا**

والطان

وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ در آیه سوره نساء قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ
خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَىٰ وَلَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا تفسیر میکند فقره ثانیه را قول امام صادق در خبر ریان و صافی که مراد از فتیل رشته در شکم هسته خرما است
قَالَ يَشْغَلُوا بِهَا مِنْ مَصَاصِ لِعَذَابِهِ قَالَ وَحَوَاجِبُهُنَّ كَالْأَهِلَّةِ وَأَشْفَارُ أَعْيُنِهِنَّ كَقَوَادِمِ النُّسُورِ تفسیر میکند فقره ثالثه را
قول امام صادق در خبر سیم بحار علاوه بر آنچه در ظِلٍّ مَمْدُودٍ در سوره واقعه گذشت رجوع کن قَالَ فَبَلَغَنِي أَنَّ طُوبَىٰ شَجَرَةٌ فِي الْجَنَّةِ
مَنَابِتُهُ فِي دَارِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَهِيَ لِشِيعَتِهِ إِلَىٰ أَنْ قَالَ وَوَسَطُهَا ظِلٌّ تُظِلُّ عَلَيْهِمْ يَسِيرُ الرَّاكِبُ فِي ظِلِّ
تِلْكَ الشَّجَرَةِ مِائَةَ عَامٍ قَبْلَ أَنْ يَقْطَعَهَا الخ تفسیر میکند فقره رابعه را قول همین حضرت در همین کتاب قَالَ يَعْنِي بِالْأَرَائِكِ السُّرُرَ
الْمَوْضُونَةَ عَلَيْهَا الْحِجَالُ تفسیر میکند بقیه فقرات را قول رسول خدا در خبر سیم بحار قَالَ فَإِذَا اشْتَهَوُا الطَّعَامَ جَاءَهُمْ طُيُورٌ بِيضٌ
يَرْفَعْنَ أَجْنِحَتَهُنَّ فَيَأْكُلُونَ مِنْ أَيِّ الْأَلْوَانِ اشْتَهَوْا جُلُوساً إِنْ شَاؤُوا أَوْ مُتَّكِئِينَ وَإِنِ اشْتَهَوُا الْفَاكِهَةَ
تَسْعَىٰ إِلَيْهِمُ الْأَغْصَانُ فَأَكَلُوا مِنْ أَيِّهَا اشْتَهَوْا قَالَ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ سَلَامٌ
عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ اشکالی در تفسیر ذکر میت صلوة و نصائبی باید چند امر دانسته شود اول آنکه در تفریع فقره فَالْيَوْمَ
لَا تُظْلَمُ الخ را بر فقره هُنَّ شاهد ظاهر است بر نتیجه قرار دادن عدم ظلم را شونده و عقوبه از برای اقامه قیامت بحجتین مذکورین دوم آنکه
گفته شود که چه فائده است در ذکر فقره وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ با اینکه میت بعد از لَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً کم جزء بعمل ثواباً و عقاباً
ج فائده اهتمام بعقاب کفار است کما اینکه تصدیق میکند این را آیه حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ الخ که ذکر صلوة وسطی
بعد ذکر صلوات که از جمله آنها صلوة وسطی است دلیل است بر اهتمام بشأن صلوة وسطی که صلوة ظهر روز جمعه است کما اینکه در سوره جمعه بیان شد
در محافظت مق اگر گفته شود که اهتمام در آیه بعد قد مقصود است واما در آیه هٰذن فیها چگونه مقصود است زیرا که محافظه فعل عبد است
بخلاف جزا که فعل رب است ج چون مشیت است از برای خدا تعالی در عقاب عاصین با تشنیع مشرکین کما اینکه در آیه إِنَّ اللَّهَ لَا
يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ است و واضح است که خطاب در آیه هٰذن فیها راجع بکفار است که مشیت
نیست در خطا آنها و بعبارة اخری آیه مذکوره تصدیق میکند آیه هٰذن فیها را که مشیت مغفرت نیست از برای کفار پس ذکر فقره وَلَا تُجْزَوْنَ
بعد فقره فَالْيَوْمَ لَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً بعید فائده و نتیجه نمو شده والحمد لله رب العالمین سیم آنکه اگر گفته شود که با اینکه توجه خطاب
در آیه هٰذن فیها شامل آیات متعدده ما قبل است صرف دادن خطاب را برای اصحاب جنت چه مناسبت دارد ج مناسبت رجز شیئی است

در اسئوله و اجوبه متعلقه بایه متقدمه

که گفتار است با حسان محسن بکار بسکه میرم در نهج البلاغه فرموده اذا قال ازجر المسیئ بثواب المحسن چهارم مراکه فقره ما یدعون

در آیه یا محن فیها است محل تامل است نظر باینکه بعد از دخول جنت ادعا نیست از احدی بر احدی از جهه قول امام صادق ع در خبر سیم بحار

که بایستی قبل از دخول جنت منادی بیستد یعنی هر یک عفو کننده است از دیگری قال یحشر الناس یوم القیمة متلاذمین فینادی

مناد ایها الناس ان الله قد عفی فاعفوا قال فیعفوا قوم و یبقی قوم متلاذمین قال فرفع لهم قصور بیض

فیقال هذا لمن عفی فیتعافی الناس مس اگر گفته شود که مراد از ادعاء در آیه یا محن فیها تمنی است یعنی از برای اهل جنت آنچه آرزو نمایند

ج این تعبیر منافی است با آیه سوره فصلت ولکم فیها ما تشتهی انفسکم ولکم فیها ما تدعون زیرا که اشتها عبارت

اخری است از تمنی که لازم این تکرار کلمه است در این آیه که منافی است با آیه قل لئن اجتمعت الخ مس اگر گفته شود که مراد این است که

آنچه در دنیا ادعا مینمودند از جنت و درجات از برای اهل جنت است ج آیه مذکوره بملاحظه تکرار فیها دو وجه است بر اینکه مراد ادعا در جنت است

نه در دنیا حاصل این شد که آیه یا محن فیها از جهه فقره ما یدعون محل تامل است که داخل است در تحت قول امیر ع که آنچه از قرآن محل

تامل است از حوادث منافقین است و اصل این فقره یدعون بضم عین بدون تشدید بوده است مثل آیه سوره فصلت مذکوره بتصدیق آیه

سوره ص یدعون فیها بفاکهة کثیرة و شراب یعنی از برای اهل جنت است آنچه دعوة و بخوانند با طعام نمودن کما اینکه بنا

میکند از این بیان قول امام باقر ع در خبر سیم بحار قال فلو اضاف من فی الدنیا من الانس والجن و سعهم طعاما

و شرابا و حللا و حلیا لا ینقص من ذلک شیء و بعین آیه مدرک این اضافه است و نیز حجه است از این معنی بودن دعوت

عبارت اخری از اضافه و طلب نمودن اخبار متواتره مثل قول رسول خدا ص در سیم وسائل قال لو دعیت الی ذراع شاة لاجبت

و نیز قول دیگر آنحضرت ص است در همین کتاب قال ان من اعجز العجز رجلا دعاه اخوه الی طعامه فترکه من غیر

علة و نیز قول امام صادق ع است در خبر همین کتاب قال ان من حق المسلم الواجب علی اخیه اجابة دعوته و دیگر آنست که

این بیان در آیه سوره فصلت مذکوره متعین است نظر بکلمه ما تشتهون در مقابل ما تدعون و اما در آیه یا محن فیها که خالی است

از کلمه ما تشتهون وجه دیگر است نیز و آن اینست که مراد از ما یدعون عبارتست از آنچه بخواهند از طعام و شراب بتصدیق

میکند این وجه را آیه سوره ص متکئین فیها یدعون فیها بفاکهة کثیرة و شراب نیز وجه دیگر است و آن اینست

که ما یدعون عبارتست از ما یشاؤن بتصدیق آیه سوره ق لهم ما یشاؤن فیها و لدینا مزید و مراد در این هنگام

در خبر سیم بحار

از ما یدّعون زیر است غیر زنانیکه بل حبث داده میشود کیفیت در قول رسولخدا رسیده است در بیان آیه مذکوره مثال سیم وانّه لتشرق علی ولیّ الله
المرأة لتبیت من نسائه من السّمٰی فتملأ قصوره و منازله ضوءً و نوراً فیظنّ ولیّ الله انّ ربّه اشرف علیه
او ملک من ملائکته فیرفع رأسه فاذا هو بزوجة قد کادت تذهب بنورها نور عینیه قال فتنادیه قد تنا
لنا ان نکون لنا منک دولة فیقول لها و من انت فتقول انا ممن ذکر الله فی القرآن لهم ما یشاؤن فیها
ولدینا مزید فیجامعها فی قوّة مائة شاب فیعانقها سبعین سنة من اعمار الاوّلین وما یدری اینظر الی
وجهها ام الی خلفها ام الی ساقها فما من شیء ینظر الیه منها الا رای وجهه من ذلک المکان من
شدّة نورها وصفائها الخ کیفکان هر یک از وجوه مذکوره در آیه مانحن فیها صحیح است که با خبر و مصدق است و در هر حال آیه ما یدعون
بضم عین و بدون تشدید است ششم اگر گفته شود که کلمه ما از برای من لا یعقل است بتصدیق آیه سوره انبیا انّکم وما تعبدون من
دون الله حصب جهنّم ج آیه مذکوره بیان رسول ص در اوّل مثل آیه سوره نسا تصدیق میکند که کلمه ما از برای من یعقل نیز آمده است فانکحوا
ما طاب لکم من النّساء الخ دار اینجا چند چیز معلوم شد اوّل آنکه قرائت مشهوره میان قرّاء و مفسّرین در آیه مانحن فیها بفتح دال و تشدید است
باطل است بحکم اصول مقدّمه دوّم آنکه تفسیر یدعون بتمنّون یا با دعا در دنیا کما اینکه در تفسیر صافی است باطل است کما اینکه دانسته شد علاوه بر بودن
اینها تفسیر برای سیّم آنکه مصداق من ینفقره بر خدا تعالی که خلفا ... است مطلقا چه عادل باشند و چه جاهل بیا قطعه از محل عهد الهی و خلافت ربوبیت
کما اینکه تنبیهات ائمه هدی بر این نکته ... اینکه مسموع شد حجّت است بر ثبوت خلافت ائمه هدی ع قل هل یستوی الّذین یعلمون
والّذین لا یعلمون انّما یتذکّر اولوا الالباب والحمد لله ربّ العالمین پنجم آنکه کلمه سلام در آیه مانحن فیها تقدیر تحیّتهم
فیها سلام است بتصدیق آیه سوره یونس تقدیره تحیّتهم فیها سلام و تقدیر سلام علیهم است بتصدیق آیه سوره رعد والملائکة
یدخلون علیهم من کلّ باب سلام علیکم فنعم عقبی الدّار ششم آنکه سلام در آیه مانحن فیها عبارت است از تحیّت کما
اینکه از آیه مصدّقه معلوم شد و نیز عبارت است از امان از عذاب قیامت کما اینکه در قول امیر است در خبر اوّل مستدرک قال فی تفسیر السّلام
علیکم ورحمة الله وبرکاته معناها هذه امان لکم من عذاب یوم القیمة هفتم آنکه کلمه قولاً در آیه مانحن فیها
تمیز است از سلام یعنی سلام و تحیّت قولی است از پروردگار رحیم و تصدیق میکند این را آیات بشرطیکه مثل آیه سوره ... ولکم فیها ما تدعون
نزلاً من غفور رحیم و آیه سوره آل عمران لهم جنّات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها نزلاً من عند الله

در بیان آیه وامتازوا الیوم ایها المجرمون الخ

تدبر لا وله تعالی قل کل یعمل علی شاکلته قال علی نیته پس گر گفته شود که این خبر مخالف است با خبر سابق از امام
صادق علیه السلام که نیات شر مواخذه نخواهد شد جواب خبر سابق و مثل او مخصوص است باهل فسق قال لو کانت النیات من اهل الفسق
و نیات اهل کفر نیست در اعمال آنها کما گفته امام فرموده اند قال و نیة الکافر شر من عمله لان الکافر ینوی الشر و یامل
ما لا یدرکه پس نکاح در دین بهتر است پس بهتر آن است که بهر یک از دو وجه مذکور اشکال مرتفع است و از وجه ثانی وجه در جسد و اهل جنت در
جنت نیز مرتفع شد و الحمد لله رب العالمین دوم آنکه مستحب است اختیار کردن تزویج کنیزان باکره در قول رسول که امر است در خبر سیم و سابق قال تزوجوا
الابکار فانهن اطیب شیء افواها سیم آنکه قرا ضیف دعوت سنت و واجب است کما گفته امام صادق در خبر سیم و سابق فرموده اند
قال و اما الوجوه الاربعة فقضاء الدین و العاریة و اقراء الضیف و القرض واجبات فی السنة چهارم
آنکه مستحب است به اسلام کما گفته علی بن الحسین در خبر دوم و سابق فرموده اند قال من اخلاق المؤمن الانفاق علی الاقتار و
التوسع علی قدر التوسع و انصاف الناس و ابتداؤه ایاهم بالسلام علیهم ششم سلام نیز مستحب است کما گفته امام صادق قال
در خبر کتاب مذکور فرموده اند افش السلام فی العالم پنجم آنکه بخل بسلام حرام است کما گفته رسول خدا در خبر کتاب فرموده اند
و ان ابخل الناس من بخل بالسلام و بقیه کلام در این باب موکول است بغیر این مقام و الحمد لله رب العالمین وامتازوا الیوم
ایها المجرمون الم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان
انه لکم عدو مبین و ان اعبدونی هذا صراط مستقیم و لقد اضل
منکم جبلا کثیرا افلم تکونوا تعقلون هذه جهنم التی کنتم توعدون
اصلوها الیوم بما کنتم تکفرون ظاهر است و نیز دلالت این آیات مبارکات این است و
جدا شوید امروز ای مجرمین آیا عهد نکردم بسوی شما ای پسران آدم اینکه عبادت نکنید شیطان را بدرستیکه او دشمن آشکار است و عبادت کنید مرا
این صراط مستقیم است و مراینه بتحقیق گمراه نمود شیطان از شما صنف کثیری را پس آیا نبودید تعقل نمایید این جهنم آنچنانیست که شما وعده
داده شده بودید او را برسید او را امروز بانچه بودید کفر آورده زیرا که این آیات بملاحظه آیات متقدمه او را قسمی است که سید اند معانی آنها را عالم
و جاهل و نیز اشاره میکند از فقره اولی قول امیر در خطبه هم بحار یوم لا ینفع الجد اذا عاینوا الهول الشدید فاستکانوا
و عرف المجرمون بسیماهم فاستبانوا و تصدیق میکند فقره ثانیه را آیه سوره حقاف و اذکر اخا عاد اذ انذر قومه

در امور راجعه بمقدمة البينات

بالاحقاف وقد خلت النذر من بين يديه ومن خلفه الا تعبدوا الا الله الخ و آیه سوره فاطر ان الشيطان
لكم عدو فاتخذوه عدوا تصدیق میکند فقره ثالثه را آیه سوره عنکبوت یا عبادی الذین آمنوا ان ارضی واسعة
فایای فاعبدون و تصدیق میکند فقره رابعه را آیه سوره نوح وقد اضلوا کثیرا و تصدیق میکند فقره خامسه را آیه سوره طور یوم
یدعون الی نار جهنم دعا هذه النار التی کنتم بها تکذبون افسحر هذا ام انتم لا تبصرون اصلوها
فاصبروا او لا تصبروا سواء علیکم انما تجزون ما کنتم تعملون پس اشکالی در تفسیر مذکور نیست مگر بجنبه
امر دانسته شود اول آنکه اهل سنت توجه خطاب در فقره وامتازوا الیوم ایها المجرمون بکفار از جهة توجه کلام و سخن با ایشان در
آیات متقدمه محل تأمل خواهد شد این فقره با آیه سوره طه یوم ینفخ فی الصور ونحشر المجرمین یومئذ زرقا الخ زیرا که زرق
عبارتست از عمی و در این هنگام یعنی این هنگامیکه کور محشور شدند چگونه امر بامتیاز میشود با ایشان از مطیعین مثلا اگر گفته شود که زرق در فقره مذکوره
عبارتست از کبود چشمان پس منافات در میان نیست جواب اولا اراده این معنی در آیه مذکوره بعید است با آنکه سیاق آیه در حق مجرمین است که ابکم و صمّ
که مخالف است با فقل لئن اجتمعت الخ و ثانیا در صورت تسلیم اختلاف خواهد شد بین این آیه و آیه همین سوره ومن اعرض عن
ذکری فان له معیشة ضنکا ونحشره یوم القیمة اعمی الخ وحال آنکه دانسته شد در اصول متقدمه که اختلاف در قرآن
نیست پس از جهة این دو امر وجهی نیست از برای قرار دادن زرق را در آیه مذکوره بمعنای کبود چشمان و اگر خواسته باشی بگو آیه اخیر محکمه و آیه
اولی متشابه است از جهة دو معنی زرق قال فی القاموس الزرق محرکة والزرقة بالضم لون م زرقت عینه کفرح
والزرق العمی وفيه یومئذ زرقا ای عمیا و واجبست رد آیه اولی بآیه اخیره کما آنکه در اصول متقدمه دانسته شد پس تأمل مذکور
در فقره نحن فیها مهمل است و نیز تصدیق میکند این تأمل را آیه بعد الم اعهد الخ که بمناسبت است با فقره وامتازوا الخ زیرا که در
او ترتیب است بر خلاف عهد به امتیاز و نیز امر بامتیاز بلکه مجرمین ممتاز هستند بکوری چشم موقع ندارد زیرا که مراد از امتیاز از پوشیدن است
که حاصل است بکوری جواب فقره وامتازوا عبارتست از و امتثلوا الامتیاز که تصدیق میکند این بیان را خبر علی بن ابرهیم بعید قال
قال اذا جمع الله الخلق یوم القیمة بقوا قیاما علی اقدامهم حتی یلجمهم العرق فینادون یا رب
حاسبنا ولو الی النار قال فیبعث الله ریاحا فتضرب بینهم وینادی مناد امتازوا الیوم ایها
المجرمون فتمیز بینهم فصار المجرمون فی النار ومن کان فی قلبه ایمان صار الی الجنة

در تتمۂ بیانات راجعہ بآیۂ سابقہ

اشکال این است کہ تمیز بین مجرمین و مومنین رائج است و خطاب مجرمین در مطاوعہ و قبول تمیز است لہذا آنکہ مطابق است با علم عرب

قَالَ فِي الْقَامُوسِ وَسِيرَةٍ فَامْتَازُوا از این بیان مبرهن شد کہ مقصود در آیۂ مانحن فیہا قبول تمیز در دخول است و نیز از این

بیان معلوم شد کلام آیۂ متقدم وَعُرِفَ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَاسْتَبَانُوا دہ و از معرفت بسیماہ کور بودن آنہا است

و مراد از استبانہ صیرورۃ آنہا است بطرف دو زخ اگر گفتہ شود چگونہ متصور است عبادت شیطان در آیۂ مانحن فیہا و حال آنکہ

بنی آدم نہ خود شیطان را رؤیت نمودہ اند و نہ رسولی از قبل او را رؤیت نمودہ اند بلکہ عبادت میکردند مشرکین اصنام را الا آنکہ

معتقد بودند این را آیات بسیار است مثل آیۂ سورۂ فرقان وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ

يُخْلَقُونَ و آیۂ سورۂ صافات قَالَ أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ و آیۂ سورۂ مائدہ قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا

لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا جواب آنکہ واضح است کہ منشاء صدور افعال از جوارح قلب است کہ جوارح بمنزلۂ جواسیس او هستند

هر قلب گوشی است کہ بآن شیطان نفث کرده میکند نسان را بو کما اینکہ امام صادق در خبر صافی فرموده اند قَالَ مَا مِنْ مُؤْمِنٍ

إِلَّا وَلِقَلْبِهِ أُذُنَانِ فِي جَوْفِهِ أُذُنٌ يَنْفُثُ فِيهَا الْوَسْوَاسُ الْخَنَّاسُ وَأُذُنٌ يَنْفُثُ فِيهَا الْمَلَكُ فَيُؤَيِّدُ

اللَّهُ الْمُؤْمِنَ بِالْمَلَكِ فَذَلِكَ قَوْلُهُ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ و نیز شیاطین آن را القا میکنند زخرف قول را بعضی بسوی بعضی و تعلیم میکنند

بعضی ببعضی تا آنکہ اغواء و ضلال نمایند بنو خلق را کما اینکہ امام باقر در خبر برہان فرموده اند قَالَ إِنَّ الشَّيَاطِينَ يَلْقَى بَعْضُهُمْ

بَعْضًا فَيُلْقِي إِلَيْهِ مَا يُغْوِي بِهِ الْخَلْقَ حَتَّى يَتَعَلَّمَ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ بنا بر مقصد در خلق ادطان شیطان قرار داده

شده است از اول امر کما اینکہ امام صادق در خبر علی بن ابراہیم فرموده اند قَالَ فَقَالَ إِبْلِيسُ يَا رَبِّ أَعْفِنِي مِنَ السُّجُودِ لِآدَمَ وَ

أَنَا أَعْبُدُكَ عِبَادَةً لَمْ يَعْبُدْكَهَا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا حَاجَةَ

لِي إِلَى عِبَادَتِكَ إِنَّمَا أُرِيدُ أَنْ أُعْبَدَ مِنْ حَيْثُ أُرِيدُ فَأَبَى أَنْ يَسْجُدَ فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى اخْرُجْ

مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ قَالَ إِبْلِيسُ يَا رَبِّ كَيْفَ وَأَنْتَ الْعَدْلُ

الَّذِي لَا تَجُورُ فَثَوَابُ عَمَلِي بَطَلَ قَالَ لَا وَلَكِنِ اسْأَلْ مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا مَا شِئْتَ ثَوَابًا فَأُعْطِيكَ

فَأَوَّلُ مَا سَأَلَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ الْبَقَاءَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى قَدْ أَعْطَيْتُكَ قَالَ سَلِّطْنِي

عَلَى وُلْدِ آدَمَ قَالَ قَدْ سَلَّطْتُكَ قَالَ أَجْرِنِي فِيهِمْ مَجْرَى الدَّمِ فِي الْعُرُوقِ قَالَ قَدْ أَجْرَيْتُكَ قَالَ

در بیانات راجعه بآیه سابقة الذکر

لا یلد لهم ولد الا ویلد لی اثنان واراهم ولا یرونی واتصور لهم فی کل صورة شئت قال قد اعطیتک

مال یا رب زدنی قال قد جعلت لک صدورهم اوطانا قال رب حسبی انتهی الکه شیطان دو قسم است از

جن و انس کما اینکه معلوم است از آیه سوره ناس من شر الوسواس الخناس الی من الجنة والناس و بیان امام صادق در خبر ان قال

وکذلک من الناس شیطان یحمل الناس علی المعاصی کما یحمل الشیطان من الجن پس اشکالی نیست بر کثرت بیانات

ائمه تعلیم و الحمد لله رب العالمین سیتم آنکه مشار الیه در هذا در آیه یمکن فیها عبادت خدا تعالی است با عینا صراط مستقیم

که مذکور است و مراد از عبادت خدا تعالی حسن نیت بطاعت است از وجهیکه اطاعت شود خدا از آن وجه کما اینکه امام صادق در خبر اول وسائل که مذکور شد

علاوه بر خبر مذکور انما ارید ان اعبد من حیث ارید فقال ما العبادة فقال حسن النیة بالطاعة من الوجه

الذی یطاع الله منه انتهی س اگر گفته شود بنابر این بیان بمعنی بودن عبادت عبارت از حسن نیت بطاعت از وجهیکه اطاعت شود

خدا تعالی از آن وجه چه فایده است در تعقیب این فقره بر فقره هذا صراط مستقیم با ملاحظه اینکه عبادت مذکوره صراط مستقیم است

ج فایده در این تعقیب بیان اینست که عبادت من مراد از آنهاست که انعام شده است بر ایشان کما اینکه تصدیق میکند این را آیه سوره فاتحه

اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم با بیان امام صادق در بعض اخبار قال اهدنا الصراط

صراط الانبیاء وهم الذین انعم الله علیهم الخ ج مراد از جبلا کثیرا چیست باشد بمعنی عبارت از جماعات جمع جبلة بمعنی

آیه سوره شعراء در حکایت قول شعیب واتقوا الذی خلقکم والجبلة الاولین س اگر گفته شود که جبلة کما اینکه بمعنی جماعت

آمده است همچنین بمعنی است نیز آمده است قال فی القاموس الجبل محرکة الی ان قال والطیرة الامة والجماعة و بنابر این

چه مقصود است در آیه یمکن فیها که مراد جماعات است نه امم ج اولا آنکه واضح است که خطاب منکم در آیه یمکن فیها بنی آدم است و در این کلام

اضلال امم کثیره از بنی آدم منافات دارد با آیه سوره نساء وقال لاتخذن من عبادک نصیبا مفروضا ولاضلنهم

الخ که اختصاص ندارد با ضلال البشر از امم حاصل این است آیه یمکن فیها ناطق است بجماعات وصف جبل بکلمه کثیرا یجابی بودن قبیل از امم بنی آدم

از اضلال شیطان و این منافی نیست با بعض و اطلاق آیه مذکوره علاوه بر خالی نبودن امتی از امم بنی آدم از اضلال شیطان و ثانیا اگر آیه

امر سببی قرار دادن جبل را بمعنای امم در آیه یمکن فیها لازم وارد تخصیص در آیه سوره واتقوا الذی خلقکم والجبلة الاولین

بیک امت سابقه واضح است که این بوجه است که منافی با آیه قل لئن اجتمعت الخ است س اگر گفته شود جبل جمیع کثیر است چگونه وصف او

بکثیر

در تفقهات راجعه بآیه ماضیه

بکمیر شده است بلکه بایکدیگر گفته شود ج فعل وصف جمیع نیز بیاید و تصدیق میکند این را قول امام صادق ع در خبر فصل الخطاب قال قرأت
عند ابی عبد الله لقد نصرکم الله ببدر و انتم اذلة فقال مه والله لیس هکذا انزلها الله انما انزلت و
انتم قلیل بجمع کر نقره خیره زیاده فی الحیوة الدنیا است که بعد در خبر فصل الخطاب است قال باسناد اصلوها الیوم
بما کنتم تکفرون فی الحیوة الدنیا و الحمد لله رب العالمین و اما تفقهات راجعه بآیات پس از آن اول آنکه عبادت
شیطان که عبارتست از نوکر شدن بر شیطان کما اینکه از خبر سابق معلوم شد باینکه مراد نماز کند از برای غیر خدا یا ذبح کند از برای غیر خدا
یا بخواند غیر خدا را شرکست کما اینکه امام صادق ع فرموده اند قال لا یکون العبد مشرکا حتی یصلی لغیر الله او یذبح لغیر الله
او یدعو لغیر الله و بعبارة اخری یا بر شیطان نصب شود دینی غیر دین مؤمنین کما اینکه امام باقر ع در خبر اول وسائل فرموده اند قال من نصب
دینا غیر دین المؤمنین فهو مشرک و بعبارة ثالثه آنکه عباده شیطان بغیر طاعت شیطان است و اول در امور ثلثه مذکوره است دوم
در ارتکاب معاصی است که امر میکند بانها شیطان کما اینکه امام باقر ع فرموده اند در تفسیر آیه و ما یؤمن اکثرهم بالله الا وهم مشرکون
قال شرک طاعة لیس شرک عبادة و المعاصی التی یرتکبون فهی طاعة اطاعوا فیها الشیطان فاشرکوا
بالله فی الطاعة لغیره و لیس باشراک عبادة ان یعبدوا غیر الله حاصل آنست که ترک اوامر الهیه و فعل منهیات
الهیه بدون انکار و جحود طاعت شیطان و شرک طاعت است و با انکار و جحود کفر است کما اینکه امام صادق ع در خبر اول وسائل فرموده اند
قال و معنی الکفر کل معصیة عصی الله بها بجهة الجحد و الانکار و الاستخفاف و التهاون فی کل ما
دق و جل و فاعله کافر الخ [illegible] مورث از برای غیر خدا بجای مثل امور ثلثه مذکوره عبادت شیطان و شرک عبادتست سوم اگر
گفته شود که محک و مایه تمیز اینکه آنچه در قلب انسان منقوش میشود از ملک است یا از شیطان بمقتضای خبر متقدم چه خواهد بود ج میزان بوده
و است با حکم یکی از دو حجة الهیه که عبارتست از عقول و سلسله اهل عصمت ع کما اینکه امام سابع ع در خبر اول بحار فرموده اند ان لله علی
الناس حجتین حجة ظاهرة و حجة باطنة فاما الحجة الظاهرة فالانبیاء و الرسل و الائمة و اما
الباطنة فالعقول و نیز بدیهیست که مصابری ناطق از ابلیس عبادت ابلیس است کما اینکه امام باقر ع در خبر صافی فرموده اند
قال من اصغی الی ناطق فقد عبده فان کان الناطق یروی عن الله فقد عبد الله عز و جل
و ان کان الناطق یروی عن الشیطان فقد عبد الشیطان و الحمد لله رب العالمین [illegible] آنکه

در بیان آیهٔ الیوم نختم علی افواههم الخ

در سورهٔ هود که عبادت بر سه قسم است عبادت از جهت طمع و عبادت از جهت خوف و عبادت از جهت حب و شکر چنانکه امیر ع در خبر اول دلیل رسیده
قال ان قوما عبدوا الله رغبة فتلك عبادة التجار وان قوما عبدوا الله رهبة فتلك عبادة العبيد
وان قوما عبدوا الله شكرا فتلك عبادة الاحرار سیم آنکه عبادت بنیه و دوام لازم دارد که یقین و جای
سست که ... قول رسول صلعم در خبر اول مستند که قال ولا عبادة الا بيقين
قول دیگر آنحضرت ... ولا يقبل قول ولا عمل ولا نية الا باصابة السنة ... عمل ... قول ... نیت
... امام صادق ع در خبر ... قال من شك او ظن فاقام على احدهما فقد حبط
عمله ان حجة الله هي الحجة الواضحة ... در آیه سوره لیل است وما لاحد
عنده من نعمة تجزى الا ابتغاء وجه ربه الاعلى که ... قول رسول صلعم در خبر اول مستند
قال انما الاعمال بالنيات وبقیه کلام در این باب مذکور است بغیر اینمقام والحمد لله رب العالمین اليوم نختم على
افواههم وتكلمنا ايديهم وتشهد ارجلهم بما كانوا يكسبون
ولو نشاء لطمسنا على اعينهم فاستبقوا الصراط فانى يبصرون
ولو نشاء لمسخناهم على مكانتهم فما استطاعوا مضيا ولا يرجعون
ظاهر ترجمهٔ این آیات مبارکات این است امروز که روز قیامت است مهر میزنیم بر دهنهای کفار و تکلم میکنند با ما دستهای ایشان و شهادت
میدهد پاهای ایشان بآنچه بودند کسب میکردند و اگر بخواهیم هر آینه محو مینمائیم چشمهای ایشان پس طلب سبقت نمایند صراط را پس کجا رؤیت میکنند
و اگر بخواهیم هر آینه مسخ میکنیم ایشان را بر مکان خودشان پس استطاعت ندارند گذشتن را و نه رجوع نمایند از جهة قول امیر ع در خبر ... بحار قال
قد ختم على افواههم واستنطقت ايديهم وارجلهم بما كانوا يعملون که شاهد عادل است که آیات بحسب ظاهر از جمله
آیاتیست که ... ایشان را عام ... و قول دیگر حضرت ع در ... بحار قال يختم على الافواه فلا تكلم وقد تكلمت
الايدي وشهدت الارجل ونطقت الجلود بما عملوا فلا يكتمون الله حديثا ... در تفسیر ...
... دانسته شود اول آنکه اگر گفته شود که فقرهٔ اليوم نختم على افواههم ... با آیات کریمه ... آیه
سورهٔ ق قال لا تختصموا لدى وقد قدمت بالوعيد ... آنکه ثابت شد ... در قرآن

در امور متعلقه بآیه متقدمة الذکر

نیست ج آنکه روز قیامت پنجاه هزار سال است کما اینکه در سوره معارج است تعرج الملائکة فی یوم کان مقداره خمسین
الف سنة و این پنجاه هزار سال در پنجاه موقف هر موقفی هزار سال کما اینکه امام صادق علیه السلام بیان این آیه مبارکه فرموده اند در خبر سیم بحار قال
الا فحاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا فان فی القیمة خمسین موقفا کل موقف مثل الف سنة مما تعدون
ثم تلا هذه الآیة فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة و در بصورت تعدد موقف روز قیامت اختلاف و اعوجاج مرتفع است
بودن ختم افواه در بعضی مواقف و تکلم در بعضی موقف دیگر کما اینکه صدیق اکبر هم تصریح فرموده اند در خبر سیم بحار قال ثم یجتمعون فی
موطن آخر فیستنطقون فیه فیقولون والله ما کنا مشرکین فیختم الله تبارک وتعالی علی افواههم و
یستنطق الایدی والارجل والجلود بکل معصیة کانت منهم ثم یرفع عن السنتهم الختم پس اشکالی نیست بر کت
اصول بخصوص آنها آیه دوم آنکه اگر گفته شود که آیه نحن فیها ولو نشاء لطمسنا علی اعینهم که ناطق است بر عدم طمس و محو اعین
معارض است با دو آیه سابقة الذکر از سوره طه که ناطق بر زرق بودن مجرمین که آیه یوم ینفخ فی الصور ونحشر المجرمین یومئذ
زرقا و آیه ومن اعرض عن ذکری فان له معیشة ضنکا ونحشره یوم القیمة اعمی و اصل اگر دانسته شد اختلاف و
اعوجاج در قرآن نیست ج اولا آنکه دو آیه مذکوره ناطق و محکم است حشر مجرمین بصفت عمی است و اما بعد از حشر و از منه وقوف آنها در قیامت
که پنجاه هزار سال است غیر ناطق و متشابه است و آیه نحن فیها محکم است در بعد از حشر نظر بفقره فاستبقوا الصراط که واجب رد اول بدوم
کما اینکه در اصول ضمنه دانسته شد مثل قول امام علیه السلام من رد متشابه القرآن الی محکمه فقد هدی الی صراط مستقیم ثانیا
پس اشکالی نیست با حرکت و سکنت بطبق اصول معنوی ثانیا آنکه جواب اول بنا بر این بود که مراد از طمس ولو نشاء لطمسنا الخ بملاحظه
فاستبقوا الصراط که صراط آخرت در قیامت باشد و اما اگر مراد در دنیا باشد اصل اشکال مرتفع است چنانچه واضح است بتصدیق
میکند این وجه را آیه بعد نظر بودن مسخ در دنیا و کذا آیه بعد ومن نعمره ننکسه الخ اگر آنکه گفته شود که تفریع عدم استطاعت مضی
و رجوع را بر مسخ محل تامل است زیرا که مسخ عبارت است از تحویل صورتی بصورت قبیح قال فی القاموس مسخه کمنعه حول صورته الی
اخری اقبح و بر تصدیق میکند این را اخبار متواتره مثل خبر سیم دلائل از امام سابع قال ان الخنازیر من قوم عیسی سالوا
نزول المائدة فلم یؤمنوا بها فمسخهم الله خنازیر و واضح است که این مسخ سلب قدرت از مضی و رجوع را نمی کند
جواب آنکه انحصار مسخ در دنی روح ممنوع است از جهة قول همین حضرت در خبر اول دلائل که فرمود و در ... ممسوخ است ... الخ

علی الزجاج ولئن حدثتك نفسك انه مما انبتت الارض ولكنه من الملح والرمل وهما ممسوخان

پس اشکالی نیست پس اگر مسخ در این تفسیر مسخ در ملح و رمل است در این هنگام تفریع عدم استطاعت مضی و رجوع نیز محل تأمل است زیرا که در این حکم میت شده

دیگر تفریع ندارد کما هو واضح است ج مکانت عبارت از ثبات از قوت و قدرت قال فی القاموس المکانة التؤدة یعنی آهستگی

بشیم مسخ ... عبارتست مکانت از مکان ... و تصدیق ... تفریع عدم استطاعت

و رجوع کما هو واضح است بلحاظ سلب استطاعت که عبارت از ثبات از قوت و قدرت ولیکن در اینجا مناسب این است که قرائت شود

مکاناتهم بصیغه جمع چنانچه در صافی نقل قرائت او شده است کما اینکه اعینهم که مقابل اوست در آیه متقدمه بصیغه جمع است و در این بیان

که معلوم شد بتصدیق سلب استطاعت در تفریع مراد از مسخ آنها مسخ ... آنها است واضح شد بطلان تفسیر صافی که تفسیر نموده بتغییر صورت آنها

و تفسیر مکانت بمکان والحمد لله رب العالمین چهارم آنکه اگر گفته شود که وجه از برای ختم افواه و تکلم ایدی و شهادت ارجل چیست با آنکه

مورد تکلم افواه است ج وجه ختم افواه این است که روز قیامت ... شهادت میدهند بر عمل کفار پس ... آنها شهادت ... پس ختم

میشود افواه آنها کما اینکه امام صادق ع در خبر سیم بحار فرموده اند قال یوم تعرض علیهم اعمالهم فینکرونها فیقولون ما عملنا

شیئا فتشهد علیهم الملائکة الذین کتبوا علیهم اعمالهم فیقولون لله رب هؤلاء ملائکتك یشهدون لك

ثم یحلفون بالله ما فعلوا من ذلك وهو قول الله یوم یبعثهم الله جمیعا فیحلفون له کما یحلفون لکم وهم الذین

غصبوا امیر المؤمنین فعند ذلك یختم الله علی السنتهم وینطق جوارحهم الخ پنجم آنکه از اخبار مذکوره در بیان

هذه الیوم نختم الخ علاوه بر فقره متقدمه اصلوها الیوم بما کنتم تکفرون معلوم شد که ختم افواه و تکلم ایدی و ارجل در خصوص کفار و مشرکین

و منزه جهت است این قول امام ع در خبر صافی قال ولیست تشهد الجوارح علی مؤمن انما تشهد علی من حقت علیه کلمة

العذاب فاما المؤمن فیعطی کتابه بیمینه قال الله عز و جل فاما من اوتی کتابه بیمینه فاولئك یقرؤن

کتابهم ولا یظلمون فتیلا حاصل این توجه خطاب ... در این آیه ... فیها بکفار و مشرکین است و مطلق است ... با آنکه گفته شود

که این آیه منافی است با آیه و این خبر یقرؤن کتابهم الخ والحمد لله رب العالمین و اما تفسیر مثال راجع به آیه ... فیها اول

آنکه مشیت عبارتست از هم بشیء کما اینکه امام سابع ع در خبر سیم بحار فرموده اند قال اتدری ما المشیة فقال لا قال همه بالشیء

و بعبارت اخری ذکر اول لها کما اینکه امام ثامن ع در خبر کتاب فرموده اند قال اتدری ما المشیة یا یونس قلت لا قال هو الذکر الاول

دوم آنکه مشیت محدثه است چنانکه امام صادق در خبر اول بحار فرموده اند قال المشیة محدثة بعد فهم از بیانی که سابق است بر مشیت
معلوم میگردد قول امام صادق است قال قلت لابی عبد الله علیه السلام و مشیته هما مختلفان ام متفقان فقال العلم لیس هو
المشیة الا تری انک تقول سأفعل کذا ان شاء الله ولا تقول سأفعل کذا ان علم الله فقولک ان شاء الله دلیل
علی انه لم یشأ فاذا شاء کان الذی شاء کما شاء و علم الله سابق للمشیة سیم آنکه این مشیت مذکوره حتمی است
یکی مشیت حتمیه که خطا نمیدارد و یکی مشیت عزمیه که خطاب میدارد کما اینکه بیرون در خبر کتاب فرموده اند قال ان لله مشیتین مشیة
حتم و مشیة عزم چهارم آنکه مشیت حتم عبارت از کلمهٔ کن است کما اینکه امام صادق در خبر کتاب ذکر فرموده اند قال ان
الله المشیة قبل الاشیاء ثم خلق الاشیاء بالمشیة بناء میکند از آیه سوره یس و شاهد او انما امره اذا اراد
شیئا ان یقول له کن فیکون و از این بیان بر منصف معلوم شد که مراد از مشیت در آیه نحن فیها مشیت حتمیه است که عبارت از
کن است پنجم آنکه مراد از استطاعت در آیه نحن فیها عبارت است از قوت رجل مع المعونة کما اینکه امام سابع در خبر سیم بحار فرموده اند
ان رجلا سئل العالم فقال یا ابن رسول الله انا مستطیع لما کلفت فقال له ما الاستطاعة عندک
قال القوة علی العمل قال له قد اعطیت القوة ان اعطیت المعونة قال له الرجل فما المعونة قال التوفیق
و بقیه کلام در این امور حمد که گول است بغیر این مقام والحمد لله رب العالمین **ومن نعمره ننکسه فی الخلق**
افلا یعقلون ظاهر و تنزیل این آیه مبارکه این است که کسی را که عمر میدهیم او را برمیگردانیم او را در خلقت پس آیا تعقل نمی کنند
زیرا که تصدیق میکند این بیان را آیه سوره حج و منکم من یرد الی ارذل العمر لکیلا یعلم من بعد علم شیئا و نیز گواهی میکند
نیز از قول امام صادق در خبر سیم بحار قال و علامة الکبر ثلث کلال البصر و انحناء الظهر و رقة القدم
حاصل این است که تنکیس خلق در این حالت مترتب است بر تعمیر پس فی الجمله اشکالی در تفسیر آیه مبارکه مثبت ملی توضیح او محتاج است بر دیگر
آنکه اگر گفته شود که تعمیر عبارت از چیست از عمر و حیوة دادن کما اینکه تصدیق میکند این را آیه سوره فاطر و ما یعمر من معمر و لا ینقص من
عمره الا فی کتاب و آیه سوره بقره و لتجدنهم احرص الناس علی حیوة و من الذین اشرکوا یود احدهم
لو یعمر الف سنة و ما هو بمزحزحه من العذاب ان یعمر و در این صفت که در اینجا اینکه تعمیر عبارت شد از مطلق عمر
حیوة معارضه واقع خواهد شد بین آیه نحن فیها و آیه مذکوره و منکم من یرد الی ارذل العمر لکیلا یعلم بعد علم شیئا

در بیان آیهٔ و من نعمّره ننکسه الخ

که ناطق است بمجاز تعلیل منصوص برآیه تنکیس بعد رد بسوی ارذل عمر حجبه است علاوه براین ضرورت ثانیه است بر خلاف آیه نحن قهار

حاصل اشکال آنست که بنابر این نوع چهل که سال داخل نقصان میشود نه از اول عمر حیوة کما اینکه امام صادق ع در خبر سیم بحار فرموده اند

قال اذا بلغ العبد ثلثا و ثلثين سنة فقد انتهى منتهاه و اذا بلغ احدى و اربعين فهو فى النقصان

وينبغى لصاحب الخمسين ان يكون كمن هو فى النزع جواب آیه و منکم من یرد الخ از جهه محکمات آیات است

از جهه بیان امیر ع در خبر سیم بحار که فرمود قال ان ارذل العمر خمس و خمسون سنة و آیه نحن قهار از جهه متشابهات آیات است

زیرا که چنانچه تعمیر بمعنی اعطاء حیوة آمده است نیز بمعنای ابقاء عمر و حیوة آمده است قال فى القاموس العمر بالفتح والضم و بضمتين

الحيوة الى ان قال وعمره ابقاه و گذشت در اصول هشتیه که از جمله اصول عشره مهمه این است که هر آیه متشابهه را حکم آیه محکمه است

که از جمله فروعات این اصل بودن آیه نحن قهار است در حکم آیه و منکم من یرد الخ و تصدیق میکند این بیان را قول امیر ع در خبر

هفدهم بحار قال و من نعمره ننکسه فى الخلق معناه ان من طال عمره و کبر سنه رجع الى مثل ما

كان عليه فى حال صغره و طفوليته فيستوى عليه عند ذلك النقصان فى جميع الآلة

ويضعف فى حال الآية الخ دوم آنکه اگر گفته شود که وجه تعقیب این آیه رد و آیه متقدمه حسب حج و جبرهان است بر صدق بشیر

طمس اعین و قضیه مسخ مکانات و در آیه بعبارة اخری ای کفار غیر مؤمنین بخدا و رسول و عید برهان و حجه در اینکه در مشیت و اختیار ما است

طمس اعین و مسخ مکانات شما تعمیر خلق منقلبین بطول عمر است که محسوس شما است از جهه نقصان آلات و ضعف حالات و اراده نتیجه

نیز معلوم شد وجه تعقیب در آیه طمس و مسخ بر آیات متقدمه زیرا که قدرت بر سلب لازم دارد قدرت بر اعطاء را که عبارتست از اعطاء اعین و

مکانات و بعث که انکار داشتند بر التحقيقة و بالاخره آیه نحن قهار برهان و حجه بعث و حیاة در آیه سابقه انا نحن نحیى الموتى است

کما اینکه تصدیق میکند این نکته را آیه سوره حج که حدیث تنکیس در خلق برهان بعث قرار داده شده است يا ايها الناس ان كنتم

فى ريب من البعث فانا خلقناكم من تراب ثم من نطفة ثم من علقة ثم من مضغة مخلقة وغير

مخلقة لنبين لكم ونقر فى الارحام ما نشاء الى اجل مسمى ثم نخرجكم طفلا ثم لتبلغوا اشدكم

ومنكم من يتوفى ومنكم من يرد الى ارذل العمر لكيلا يعلم من بعد علم شيئا والحمد لله رب العالمين بسم

الخ که آیه نحن قهار دست برد و خاتمه که فانست بانکه ربه جنتی و ... و نشوری است کما اینکه امیر ع در خبر اول مستدرک اولا تفسیر فرموده اند

این صنف را قال فاما کفر الجحود فاحد الوجهین منه جحود الوحدانیة وهو قول من لا رب ولا جنة ولا
نار ولا بعث ولا نشور وهؤلاء صنف من الزنادقة وصنف من الدهریة یقولون ما یهلکنا الا
الدهر وذلک رای وضعوه لانفسهم استحسنوه بغیر حجة فقال الله تعالی ان هم الا یظنون

س اگر گفته شود روی سخن در آیات متقدمه بکفار بود و در ... توجیه کلام بسوی زنادقه و دهریه چه مناسبت دارد در آیه بحث

ج جواب مراد از آیه متقدمه سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون عدم ایمان بتوحید است کما اینکه امیر
در ذیل خبر مذکور فرمود فقال وقال الذین کفروا سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون ای لا
یؤمنون بتوحید الله و حاصل کلام این دو صنف از زنادقه و دهریه این است که تولد اشیاء عالم بدوران فلک و مرور لیل و
نهار است مثلا انسان تولد آن بدوران فلک و مرور لیل و نهار است عبارت از اینکه بعد از وقوع نطفه آن در رحم برکت غذا و دوران
فلک و مرور لیل و نهار ترقی میکند از اشکال و تزاید میشود تا بحد کبر میرسد و ملخص جواب این است که اگر ادراک تزاید و ترقی انسان از حد نطفه تا حد کبر آن
بسبب اغذیه و دوران فلک و مرور لیل و نهار باشد لازم او عقلا این است که انسان مادامیکه در حیوة است در تزاید و ترقی باشد از حیث آلات و حالات
و حال آنکه تنکیس و تغییر آن از حیث آلات و حالات در ارذل عمر تجربه و ضمحه است بر بطلان این ادراک و این مذهب کما اینکه امیر در خبر
نزد هم بجا رهبر در ابطال قول این صنف و جواب او در بیان آیه بحث فرموده فقال واما الرد علی الزنادقة فقوله تعالی
ومن نعمره ننکسه فی الخلق افلا یعقلون فاعلمنا ان الذی ذهب الیه الزنادقة من قولهم ان
العالم یتولد بدوران الفلک ووقوع النطفة فی الارحام لان عندهم ان النطفة اذا وقعت نقلها
الاشکال التی تشاکلها فتتولد جنینا بدوران الفلک والاشکال التی تتلقاها مرور اللیل و
النهار والاغذیة والاشربة والطبیعة فتربی وتتنقل وتکبر فعکس تعالی قولهم بقوله ومن نعمره
ننکسه فی الخلق معناه ان من طال عمره وکبر سنه رجع الی مثل ما کان علیه فی حال صغره
وطفولیته فیستوی علیه عند ذلک النقصان فی جمیع الابدان ویضعف فی جمیع حالاته ولو
کان الامر کما زعموا من انه لیس للعباد خالق لوجب ان یکون تلک النسمة وذلک الانسان
تتزاید ابدا مادامت الاشکال التی ادعوا انها کانت قوام ابتدائه بها قائمة الفلک ثابت و

درّ یتیمه امور راجعه بآیهٔ سابقة البیان

الغذاء ممکن ومرور اللیل والنهار متصل ولما صحّ فی العقول انّ معنی قوله تعالی ومن نعمّره
ننکّسه فی الخلق وقوله سبحانه ومنهم من یردّ الی ارذل العمر لکیلا یعلم بعد علمٍ شیئاً علم انّ هذا
تدبیر الخالق المختار وحکمته ووحدانیته وابداعه الخلق فثبت وحدانیته جلّت عظمته وهذا
احتجاج لا یمکن الزنادقة دفعه بحال ولا یجدون حجّة فی انکاره الخ ص اگر گفته شود که آیه نحن فیها افلا یعقلون
بیاوهست ودر این هنگام وجهت که ضمیر از جهت لمعرین وتصدیق میکند این بیان را آیه متقدمه ولقد اضلّ منکم جبلّاً کثیراً افلم
تکونوا تعقلون غایت امر این هست که در این آیه مراجع مخاطب است ودر آیه نحن فیها مراجع غائب است علاوه بر اینکه اختیار مرجع ابعد کر
عبارت از کفار در آیه متقدمه بر آیه نحن فیها بر اقرب که عبارت از من نعمّره الخ سند است آیه قل لئن اجتمعت الخ ودر این صورت
دو اشکال وارد هست اوّل اگر تنبیه معمرین بعدم تعقل در تنکیس بوجه ودر مقام یعنی با آیات سابقه وآیات لاحقه بی ربط هست کما ایکه لا بحث
دوم اگر ارجاع ضمیر یعقلون را بکفار بیناسبت هست زیرا که باینکه مقام مقام تنبیه غافل وتوقیظ نائم است نه انذار وترهیب سابت
بصیغه غایبت کما ایکه اول تصدیق میکند آیه الم اعهد الیکم ان لا تعبدوا الشیطان انّه لکم عدوٌّ مبین ودوم را
تصدیق میکند آیه الیوم نختم علی افواههم وتکلّمنا ایدیهم وتشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون حاصل بیت که این

یا بنی آدم

امر سوم در اصل میکند آیه ما نحن فیها را در تحت اصل در قول امیر که اینچه از قرآن محل تأمل است از حوادث منافقین است وجه هست بر این بیان
تا مرن قول امیر نیز تصادم خبر مذکور بقوله تعم ومن نعمّره ننکّسه فی الخلق افلا تعقلون که بتاء قرائت فرمودند که در این هنگام
جمیع اشکالات مرتفع است ومناسبت تامه حاصل است کما ایکه شبهه در او نیست ودر اینجا چند امر دانسته شد اوّل اگر قرائت مشهوره بین
قراء ومفسرین بیاء که خلاف اصل ونصّ مذکور هست باید طرح شود دوم اگر تصدیق وامضاء خلفاء ثلثه این قرائت را بر خود استعمال چه بعد باشد
وجه نیز عیب خارج خواهد کرد انشاء از مرتبه عهد الهی وخلافت ربوبیت سیّم اگر قرائت امیر در آیه ما نحن فیها را بتاء اصل وتصدیق ثابت
میکند صاحبیت ایشان هدی مراد برای عهد الهی ونیابت ربوبیت مثل هل یستوی الّذین یعلمون والّذین لا یعلمون انّما
یتذکّر اولوا الالباب واما تفقّهات راجعه بآیه نحن فیها اوّل اگر اگر گفته شود تنکیس انسان در آلات وجوارحات که
عبارت اجزای است از وقوع انسان در نقصان واختلاط وقوع آن ارذل عمر را چه وقت است باختلاف اخبار در تحدید او رز که گذشت در قول
امام صادق که وقت او بلوغ صد وبیست سال است قال وإذا بلغ احدی وأربعین فهو فی النقصان الخ واین امر هست که در تحریم سجار

که وقت او هفتاد و پنج است قال وروي عن علي ان ارذل العمر خمس وسبعون سنة و نیز از امام صادق است

که وقت او یکصد سال است در خبر بحار کتاب قال اذا بلغ العبد مائة سنة فهي ارذل العمر و از کلام رسول الله صلی الله علیه و آله

معلوم میشود که او ما بین شصت و هفتاد است قال ما بين الستين الى السبعين معترك المنايا و نیز روایت است که وقت او نوزده

عقل یعنی عقل هفت ساله در خبر بحار قال وروي ان ارذل العمر ان يكون عقله عقل ابن سبع سنين ج جمیع وجوه

خمسه از افراد ارذل و از دون عمر است غایت امر اراده ارذل ... ارذل و اخبار مذکوره منافاتی میان آنها نیست وجه نیست بر این بیان ابهام و اطلاق

من يرد الى ارذل العمر از جهه تفریع از ضبط ارذل بهر یکی در اصول متقدمه گذشته شد ابهموا ما ابهمه الله ... است

که مناطق این پنج خبر که محکمات است تکاذب میان آنها نیست و مفاهیم هر چهار از آنها منافات دارد با منطوق پنجم آنها که متشابهات اند و گذشت در

اصول متقدمه که از جمله اصول لغات رد متشابه اخبار است بسوی محکم آنها پس جایز است اخذ بهر یک از وجوه خمسه مذکوره کما اینکه امام صادق فرموده اند

در خبر اول بحار قال اني لأتكلم على سبعين وجها ان شئت اخذت كذا وان شئت اخذت كذا و الحمد لله رب

العالمين **دوم** آنکه اگر گفته شود تنکیس عمر و ارذل آن از زمان موقع میل یک سال موجب تخفیف تکلیف و رفع تکالیف است کما اینکه تصدیق

میکند این را اخبار ... را اینکه تکالیف الهیه وارد است در عقل باد زیاده و نقصان مثل قول امام باقر در خبر اول بسیار قال انما يداق الله

العباد في الحساب يوم القيمة على قدر ما آتاهم من العقول في الدنيا و قول امام صادق در همین کتاب قال ان الثواب على

قدر العقل در این هنگام چگونه تغلیظ و تشدید شده است بر آن در خبر دوم بسیار در قول امام صادق ان العبد لفي فسحة من

أمره ما بينه وبين اربعين سنة فاذا بلغ اربعين سنة اوحى الله عز وجل الى ملكيه قد عمرت

عبدي هذا عمرا فغلظا وشددا وتحفظا واكتبا عليه قليل عمله وكثيره وصغيره وكبيره

و نیز در قول امام باقر است در خبر ... کتب قال اذا اتت على الرجل اربعون سنة قيل له خذ حذرك فانك غير

معذور وليس ابن الاربعين احق بالحذر من ابن العشرين فان الذي يطلبهما واحد وليس براقد

فاعمل لما امامك من الهول ودع عنك فضول القول ج این دو خبر مجاز ... واكتبا عليه دال و

دع عنك فضول القول در دوم نص صریح اند در اطلاق اخبار متقدمه و بعبارة اخری این دو خبر در ... عمل قبیحه است از افعال

و اقوال که ... صدور آنها از بالغین ارذل عمر بحجة بالغه ... معلوم است نیز از قول امام صادق در خبر سابق قال وينبغي لصاحب

الخمسين ان يكون كمن في النزع و نيز معلوم است از قول رسول خدا صلعم در خبر دوم مستدرك قال قال الله عزّ وجلّ انّي
لأستحيي من عبدي وأمتي يشيبان في الاسلام ان اعذّبهما ثمّ بكى فقيل له ممّ تبكي يا رسول الله
فقال ابكي لمن استحيى الله من عذابهم ولا يستحيون من عصيانه حاصل كلام اين شد كه بالجمله از اوّل عمر رفق و تخفيف
شده است نسبت بطاعات ايشان و تغليظ و تشديد شده است نسبت بمعاصي ايشان بحسب آن از اوّل كما اينكه نيز معلوم است از قول امير
در خبر دوم و سابق قال العمر الذي اعذر الله فيه الى ابن آدم ستّون سنة مثل قول رسول صلعم در خبر اوّل و سابق رفع عن امّتي
الى ان قال وما لا يطيقون و نيز حجت است براين دعا جبار وارده در تخفيف احكام مثل صوم و قيام در صلوة و غيرهما الى قبل از بلوغ
اوّل از اوّل عمر بر دو باب باب طاعات و باب معاصي يكسانست كما اينكه در قول امام صادق است ليكن با بلوغ بجده سال قال في قول الله عزّ
وجلّ اولم نعمّركم ما يتذكّر فيه من تذكّر توبيخ لابن ثمانية عشر سنة و نيز معلوم است از قول رسول خدا صلعم در خبر سيّم مستدرك
قال انّ لله تعالى ملكا ينزل في كلّ ليلة فينادي يا ابناء العشرين جدّوا واجتهدوا ويا ابناء الثلثين
لا تغرّنّكم الحيوة الدنيا ويا ابناء الاربعين ماذا اعددتم للقاء ربّكم ويا ابناء الخمسين اتاكم النذير
ويا ابناء الستّين زرع آن حصاده ويا ابناء السبعين نودي لكم فاجيبوا ويا ابناء الثمانين اتتكم
الساعة وانتم غافلون ثمّ يقول لولا عباد ركّع ورجال خشّع وصبيان رضّع وانعام رتّع لصبّ
العذاب صبّا صبّا ثمّ تكليف بر پيران كه طاقت ندارند برداشته شده است كما اينكه در اخبار كثيره است مثل قول رسول خدا صلعم
در خبر اوّل و سابق قال وضع عن امّتي تسعة اشياء السهو والخطاء والنسيان وما اكرهوا عليه وما لا
يطيقون والطيرة والحسد والتفكّر في الوسوسة في الخلق ما لم ينطق بشفتيه و در حسد در روايات ابن مسلم شيخ
و شيخه است كه طاقت ندارند بر روزه كما اينكه در قول امام باقر است قال سألته عن قول الله تعالى وعلى الذين يطيقونه
فدية طعام مسكين قال الشيخ الفاني الخ و كذا اگر طاقت نباشد بر ركوع و سجود كما اينكه در قول امام صادق است در خبر
اوّل باب قال قلت لابي عبد الله عليه السلام رجل شيخ لا يستطيع القيام الى الخلاء ولا يمكنه الركوع والسجود
فقال ليؤم برأسه ايماء الخ و از فروعات وارده اين اصل در اخبار فقه و بقيه كلام در اين باب موكول است بغير اين مقام والحمد لله ربّ
العالمين وما علّمناه الشعر وما ينبغي له ان هو الّا ذكر وقرآن مبين

ليذر

در بیان آیات راجعه بآیهٔ وما علمناه الشعر الخ

لِيُنذِرَ مَن كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ ظهور و تنزیلات

این آیات مبارکات اینست و تعلیم ننمودیم محمد را شعر و نه سزاوار است شعر از برای آن نیست آن جز تعلیم ما آنرا مگر پند و

قرآن آشکار از برای آنکه انذار و ترهیب کند کسیکه زنده و ثابت شود قول عذاب بر کافرین زیرا که بملاحظه آیات مذکوره مقصد قد

این آیات از جمله آیاتیست که تأویلات آنها در تنزیلات آنها است و مبداء معاد انظار اعلام و حاصل مثل آیه سوره حاقه اِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ

وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ و آیه سوره طور أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ الْمَنُونِ و آیه سوره صافات

وَيَقُولُونَ أَئِنَّا لَتَارِكُوا آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَجْنُونٍ و آیه سوره انبیاء بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ بَلِ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ

فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوَّلُونَ و مثل آیه سوره شوری وَكَذَٰلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ

وَمَنْ حَوْلَهَا و آیه سوره یونس إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ و کذا و کذا از امثال این آیات مبارکات که در دل

سوره‌ها بعض آنها مراجعه کن پس اشکالی در تفسیر مذکور نیست اصلا مگر چند امر باید نیز دانسته شود **اول** آنکه آیه مقصد قد سوره طور و سوره انبیاء

مقصد

حجت و بینه است که وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ در آیه نحن فیها رد قول کفار است که میگفتند محمد شاعر است مثل آیه سوره حاقه وَمَا هُوَ بِقَوْلِ

شَاعِرٍ **دوم** آنکه گفته شود که کفار در دو آیه سوره طور و سوره انبیاء توصیف کردند محمد را بشاعریت نه بتعلم شعر پس ربطی نیست بین قول کفار و رد

در آیه نحن فیها و بعبارة اخری فرق است بین وصف ایشان که در قول آنها است و وصفی که مفاد آیه نحن فیها است کما اینکه واضح است

ج ذکر شده وَمَا يَنبَغِي لَهُ که شامل است هر دو وصف را مینماید و نشاید از جهت ابهام و اطلاق قضیه و از جهت قول ایشان افتروا

مَا أَنتَ بِنِعْمَتِ اللَّهِ رافع اشکال مذکور است کما اینکه واضح است **سوم** آنکه گفته شود با اینکه سحر است رد کفار در توصیف محمد بشاعریت

بقضیه وَمَا يَنبَغِي لَهُ دیگر وجه چیست در بیان قضیه وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ با اینکه معلوم شد برکت آیات مذکوره که آنها اسناد شاعر را

بحضرت میدادند نه شاعر را و جواب اینست که این امر یعنی مناسبت بودن میان اسناد کفار و نفی در آیه نحن فیها است بآیه قُل لَّئِنِ

اجْتَمَعَتِ الخ ج باید دانست که علم دو قسم است علم در قلب و علم در لسان کما اینکه رسول خدا ص در خبر اول بحار فرموده اند قال العلم

عِلْمٌ فِي الْقَلْبِ فَذَلِكَ الْعِلْمُ النَّافِعُ وَعِلْمٌ فِي اللِّسَانِ فَذَلِكَ حُجَّةٌ عَلَى الْعِبَادِ و بعبارة اخری علم مطبوع

وَعِلْمٌ مَسْمُوعٌ کما اینکه امیر ع در خبر این کتاب فرموده فَقَالَ الْعِلْمُ عِلْمَانِ مَطْبُوعٌ وَمَسْمُوعٌ وَلَا يَنفَعُ الْمَسْمُوعُ مَا لَمْ

يَكُنِ الْمَطْبُوعُ و واضح است که در این مقام که کلمه علم از جمله متشابهات شد تعلیم در آیه نحن فیها نیز از جمله متشابهات خواهد شد

در امور راجعه بآیه ماضیة الذکر است

که صادق است در هر دو وصف مذکور یعنی وصف انشاء و انشاد که اول راجع است بعلم قلبی و فطری و دوم راجع است بعلم لسانی
و علم سمعی کما اینکه واضح است که وجه جبت رد شود بآیه سوره حاقه وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ که محکم است کما اینکه در اصول مقرر شده
شد که بسبب آیه متشابه در حکم آیه محکم است پس اشکالی در مبحث ببرکت حصول نقاوه از ائمه هدی و الحمد لله رب العالمین **دوم** آنکه اگر
گفته شود که چه وجه است در تعقیب فقره وَمَا يَنْبَغِي لَهُ از فقره وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ اینکه کافی است فقره وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ
در رد کفار سبا اینکه در امر متقدم دانسته شد ج وجه ذکر اصل است بعد فرع کما اینکه تصدیق میکند این را انظار را در آیات سابقه مثل نَعْلَمُ
مَا تُسِرُّونَ وَمَا تُعْلِنُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ **سیّم** آنکه اگر گفته شود که ذکر قرآن بکلمه ذکر در آیه نحن فیها
محل تأمل است بلحاظ تکرار که منافی است با آیه قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الخ زیرا که مراد از کلمه ذکر قرآن است نیز بشهادت آیه سوره حجر إِنَّا نَحْنُ
نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ج گذشت در امر متقدم که علم دو قسم است یکی قلبی و فطری و یکی لسانی و سمعی و در این هنگام کلمه ذکر
در آیه نحن فیها راجع است بعلم قلبی و فطری و قرآن راجع است بعلم لسانی و سمعی و تصدیق میکند اول را آیات اطلاق ذکر بر رسول
مثل سوره قلم وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ و تصدیق میکند دوم را آیات کثیره مثل آیه سوره شوری و
كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا ص جواب مثبت است که ضمیر هُوَ در آیه نحن فیها
راجع است بعلم بقرینه آیه اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى در سوره مائده پس بحمد الله رفته اشکالی در این مبحث **چهارم** آنکه اگر گفته
شود حَيًّا در آیه نحن فیها عبارت شد عَاقِلًا کما اینکه در خبر صادقی است از تفسیر مَنْ كَانَ حَيًّا أَيْ عَاقِلًا و در این هنگام منافات
خواهد شد بین این آیه و آیه سوره شوری که ناطق است که اینکه ثمره قرآن از برای انذار اهل ام القری و حول او است وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا
إِلَيْكَ قُرْآنًا لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا بعیده. جزی آیه نحن فیها بلحاظ تفسیر مذکور عام است و آیه مذکوره بلحاظ اهل ام القری
و ما حول خاص است کما اینکه واضح است بلکه صحیح نیست انذار محمد ص عموم عقلاء عالم را ابتداء ج واضح است که نظر در آیه نحن فیها بکلمه
لِيُنْذِرَ است که مجهول است و در آیه مذکوره نظر بکلمه لِتُنْذِرَ است که معلوم است که خطاب برسول ص است و عموم انذار یعنی متعلق
عاقل را یعنی منذر و بعبارت اخری معلوم بودن لِيُنْذِرَ در آیه نحن فیها از حوادث منقضی است که محل تأمل است و بفتح دال است
که مجهول است و وجه دیگر تشابه آیه نحن فیها است که باید رد شود بآیه مذکوره که خاص است مثل آیه سوره ابراهیم که عام است لِتُخْرِجَ
النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ حاصل این است که هر یک از دو وجه بتصدیق اصلی است از اصول مقرره با فتح دال و ها

نحن

در امور متعلقه به آیه فاضحة البیان

و بالتخصیص انذار باهل ام القری و ما حول او پس اشکالی در بین نیست بحمد الله والمنة **پنجم** آنکه اگر گفته شود که آیه ما نحن فیها مجمل
نیست است بملاحظه مناسبت نبودن بین علت که لینذر است و معلول که قرآن مبین است کما اینکه کمال مناسبت هست بین
علت و معلول در آیه مذکوره یعنی بین ایجاد قرآن و انذار محمد صلعم و این اشکال منافات دارد با آیه **قل لئن اجتمعت الخ**
در آیه ما نحن فیها مرجع ضمیر هو است که عبارت بود ز بیان سابق از تعلیم قرآن بتصدیق آیه مذکوره پس اشکال مرتفع است بحمد الله والمنة
ششم اگر گفته شود که از تصدیق آیه مذکوره مثل آیه سوره ابراهیم **کتاب انزلناه الیک لتخرج الناس من الظلمات الی**
النور معلوم شد علت انذار در خصوص قرآن است که علم سمعی است نه در او دیگر که علم طبعی است پس در اینصورت چگونه رسول منذر است
کما اینکه در آیه سوره قلم دانسته شد **هفتم** آنکه گفته شد که علت در آیه ما نحن فیها علت تعلیمیت که شامل است هر دو را یعنی ذکر و قرآن را
دانسته شد پس اشکالی نیست بحمد الله والمنة **هشتم** اگر گفته شود که آیه ما نحن فیها چه مناسبت دارد با آیات متقدمه چه در بادی نظر ربط و مناسبت
دیده میشود که منافات دارد با آیه **قل لئن اجتمعت الخ** آنکه ربط و مناسبت بین این آیه و آیات متقدمه ذکر اصل است بعد فرع و
بعبارة اخری تقدیر کلام چنین است ای منکرین خدا و رسول و بعث آنچه مسموع خودتان شد از پند مثل آیه **الم اعهد الخ** و آیه **و من**
نعمره الخ و از انذار مثل آیه **هذه جهنم التی الخ** و آیه **و لو نشاء لطمسنا الخ** و کذا و کذا از امثال این دو که در آیات متقدمه
شد از جهت تعلیم ما است که عبارتست این تعلیم از ذکر یعنی علم قلبی و قرآن یعنی علم لسانی نه شعر است کما اینکه میگویید که در مقام کمال ربط و
تمام مناسبت است بین آیه ما نحن فیها و آیات متقدمه **و اما تفقهات** راجعه بآیات ما نحن فیها **اول** آنکه حرام است
ضبط اشعار و ملاء بطن از او کما اینکه انبیاء میکنند از اخبار متواتره مثل قول رسول خدا صلعم در خبر اول مستدرک **قال لئن یمتلی جوف احدکم**
قیحا خیر من ان یمتلی شعرا اگر گفته شود که این معارض است با اخبار کثیره نیز مثل قول آنحضرت صلعم در همین کتاب **قال صلعم**
من الشعر حکما خبر متقدم مطلق است و خبر ثانی نص وارد است در اطلاق آن خبر و تصدیق میکند این را تفصیل
در خبر کتاب مذکور **قال کان امیر المؤمنین یعجبه ان یروی شعر ابیطالب و ان یدون و قال تعلموه و علموه**
اولادکم فانه کان علی دین الله و فیه علم کثیر حاصل نیست که تفریع نمودن امیر صلعم امر بتعلم و تعلیم را بر بودن ابیطالب
بر دین خدا تعالی و بودن علم کثیر در شعر آن که اخبار متقدمه در حرمت امتلاء جوف از شعر مخصوص است بغیر اشعار باطله از
حیث غنا و کذب کما اینکه شاهد است بر این نیز اخبار کثیره مثل قول رسول صلعم در خبر اول مستدرک **قال من تمثل ببیت شعر من الخنا**

در بیانات در الجمعه بتعقیبات ابیه مسموعه

لیلة الجمعة لم تقبل منه صلوة تلك الليلة ومن تمثّل في يوم الجمعة لم تقبل صلوته في يومه ذلك بلکه
تعبیر رسول ص در اخبار متقدمه بتیح مفسده شاید عادل است که مقصود از شعر شعر بغیر است قال ص لأن يمتلي جوف أحدكم
قيحاً حتى يريه أي يفسده خير له من أن يمتلي شعراً پس حاصل کلام در اخبار مذکوره و مثل اینها این شد که ضبط و مبتلا بودن جوف از
اشعار باطله کاذبه خیالیه حرام است و ضبط و مبتلا بودن جوف از اشعار حقه صادقه عقلیه حلال است **دوم** آنکه انشاد و انشای اشعار نیز حرام است اگر در
امور باطله کاذبه خیالیه باشد و حلال است اگر در امر حقه صادقه عقلیه باشد از جهت اطلاق اخبار بغرض صحت مسئله در امر اول معلوم شد علاوه بر اخبار وارده از
ائمه هادیه ع در بشارت شیعه انشاد به ایشان مثل دیوان منسوب بامیر ع و مثل قول امام صادق ع در خبر ربان يقول ما أحبّ الله من عصاه
ثم تمثّل فقال شعر تعصي الإله وأنت تظهر حبّه هذا محال في الفعال بديع لو كان حبّك صادقاً
لأطعته إنّ المحبّ لمن يحبّ مطيع و مثل قول سید الشهداء حسین ع در خبر عاشورا يا دهر أفّ لك من خليل از ابیات معروفه
و مثل قول امام ثامن ع در خبر اول وسائل سمعت الرضا يوماً ينشد وقليلاً كان ينشد شعراً انه ذكر ثلثة ابيات
من الشعر و کذا و کذا از ابیات منسوبه بسوی امام مهدی ع در مجلدات بحار الانوار **پس** اگر گفته شود که اشعار حقه صادقه عقلیه حلال است پس چگونه
در آیه ما هو بقول شاعر سلب شاعر فرموده است خدا تعالی از آنحضرت ص با عدم نطق آنحضرت ص بهوا بحکم آیه سوره نجم وما ينطق عن الهوى
جواب در این اشکال عظیم آنکه بنای این اشکال روی این اصل است که هر حقی در هر موضعی جایز و روا است و حال آنکه این اصل ممنوعست جدّا
زیرا که این اصل مقبول است در جائیکه آن حق منافی با غرض و مقصود در جعل آن موضوع نباشد و اما اگر آن حق منافی باشد با غرض و مقصود در جعل آن موضوع
پس ممنوعست مثل انشاد اشعار در مساجد ممنوع است و لو اینکه اشعار حقه باشد زیرا که منافی است با غرض از جعل و نصب مساجد که عبادتست از
برای قرآن کما یکه در قول رسول ص است در خبر اول وسائل قال ص من سمعتموه ينشد الشعر في المساجد فقولوا فضّ الله
فاك إنّما نصبت المساجد للقرآن و قول دیگر آنحضرت ص در خبر اول مستدرک قال ص يا أبا ذر كلّ جلوس
في المسجد لغو إلّا ثلثة قراءة مصلّ أو ذاكر الله أو سائل عن علم ایه این است که لغویت هر کس حتی در مسجد از
جهت منافی بودن است با غرض از جعل و نصب آن و کذا روایت اشعار حقه از برای صائم و محرم و در حرم و در جمعه و در شب نهی شده است بسا از
جهت اینکه منافی است با غرض از جعل امور مذکوره کما اینکه مدلول قول امام صادق ع است در خبر دوم وسائل يقول يكره رواية الشعر
للصائم والمحرم وفي الحرم وفي يوم الجمعة وأن يروى بالليل قال قلت وإن كان شعر حقّ قال و

صفت

وان

در تتمهٔ تنقیح مقاصد کو لبائیه مقدمه

وان کان شعراً حقاً و لذا مکه از مثال این امور مذکوره و از این باب است شعر از برای رسول رب العالمین که منافیست با غرض از جعل
و منصب آنحضرت ص که محل وحی الهی بودنست بحکم آیه سوره نجم ان هو الا وحی یوحی و لذا سلب شعر از شعر شده است و در آیه یحتمل عهده در آنحضرت ص
و چون این غرض در بقیه یعنی ائمه هدی منتفی است بالبداهه لذا جاری شده است بر او طیبه ایشان شعار حقه انشاء و انشاد او نیز صادر شده است
اخبار کثیره در امر با انشاد اشعار حقه مثل از امام صادق ع در خبر عاشر بحار قال یا ابا هرون انشدنی فی الحسین قال فانشدته
الخ و از این بیان معلوم شد که اصل بودن قرآن در رسول ص از باب ایاک اعنی و اسمعی یا جاره در مقام یعنی آیه ما یحتمل فیها جاری نیست تا اینکه
لغو شود مذمت شعر در غیر آنحضرت ص حاصل جواب از اشکال مذکور این شد که مذمت شعر در خصوص رسول رب العالمین است که منافی است با منصب کبرای
آنحضرت ص و بعبارة اخری از جهت خصایص نفس آنحضرت ص است بحکم آیه یحتمل فیها [illegible] آیه سوره نجم و اما در غیر آن محل نزول وحی الهی جاری نیست مجرای
اصل مذکور یعنی ممدوح است اگر حق باشد و مذموم است اگر باطل باشد مگر در موارد که منافی باشد با غرض از جعل آنها در کما [illegible] اشاره شد و از آنچه
یعنی از آنچه بیان شد معلوم شد که آنچه در این باب از سرور علم در اعصار و امصار و [illegible] صادر شده است از توجیهات [illegible]
و صدور از ائمه طاهرین ع است که باید بجا شود از جهت تفریع از قول امام ع [illegible] اصول [illegible] شد قال کلما لم یخرج من هذا البیت فهو
باطل و الحمد لله رب العالمین سیم آنکه شعر باطل [illegible] یعنی [illegible] در شب جمعه [illegible] عدم قبول صلوة شب جمعه و [illegible] قول
صلوة روز جمعه است کما اینکه در قول رسول ص دانسته شد و کذا چنین است در لیالی و ایام غیر جمعه کما اینکه در قول جمیل [illegible] علاوه بر حرمت او در
خبر اول مسند رک قال من تمثل ببیت شعر فیه خناء لم یقبل منه صلوة فی ذلک الیوم و ان تمثل به باللیل لم یقبل
منه صلوة تلک اللیلة و لقی الله عزوجل یوم یلقاه و لا خلاق له چهارم آنکه مکروه است شعر مطلقاً انشاء او
انشاد او در شب و در شهر رمضان و لو حق و در ائمه هدی [illegible] با آنکه امام صادق ع در خبر دوم وسائل فرموده اند قال لا ینشد الشعر بال
لیل و لا ینشد فی شهر رمضان بلیل و لا نهار فقال له اسمعیل یا ابتاه فانه فینا قال و ان کان فینا
و نیز مکروه است در حرم و از برای محرم اگر چه حق باشد شعر کما اینکه در خبر سابق دانسته شد پنجم آنکه حرام است شعر در مسجد مطلقا و لو اینکه حق باشد
از جهت قول رسول ص در خبر متقدم فقولوا فض الله فاک ششم آنکه شعر مطلقا چه حق و چه باطل ناقض وضو نیست از جهت قول امام
صادق ع در خبر اول وسائل قال سئلت عن انشاد الشعر هل ینقض الوضوء قال لا اگر گفته شود که این خبر مطلق است
و خبر دیگر این کتاب که انشاد شعر باطل ناقض است [illegible] اطلاق خبر مذکور که از فروعات اصل در قول امام صادق ع است که در [illegible]

در بیان آیات راجعه بابداع و ابرو البحر

دانسته شد قال کل شیء مطلق حتی یرد فیه نص قال سئلته عن نشید الشعر هل ینقض الوضوء الی ان قال

قال ع فاما ان یکثر من الشعر الباطل فهو ینقض ... اصل است که یقین ... نقض نشود بیقین نقض ... بیقین بعض ... است

بقول امام ع و در خبر همین کتاب قال انما وجب الوضوء مما خرج من الطرفین خاصة ومن النوم دون سائر

الاشیاء و در این هنگام نقض یقین بشک است که از جمله فروعات اصل در قول امام ع ... است در خبر اول ... قال ع ولا ینقض

الیقین ابدا بالشک ... از جمله فروعات اصل قول همین حضرت ع در ذیل همین خبر وانما ینقضه بیقین آخر والحمد لله رب العالمین

هفتم آنکه مستحب است تعلیم و تعلم چهارحرف ... بلکه در کلام ... در خبر صادق دانسته شد و بقیه کلام در این باب موکول است بتفسیر آیات

اولم یروا انا خلقنا لهم مما عملت ایدینا انعاما فهم لها مالکون
وذللناها لهم فمنها رکوبهم ومنها یاکلون ولهم
فیها منافع ومشارب افلا یشکرون واتخذوا من
دون الله آلهة لعلهم ینصرون لا یستطیعون نصرهم
وهم لهم جند محضرون ظهورات در ... این آیات مبارکات ... آنکه ... میکنند کفار ... خلق نمودیم

از برای ایشان از آنچه عمل نموده دستهای ما چهارپایان پس آنها از برای چهارپایان مالک هستند و ذلیل نمودیم چهارپایان را از برای ایشان پس بعض

چهارپایان مرکوب ایشان است و از بعض چهارپایان میخورند و از برای ایشان در آن چهارپایان منفعتها و آشامیدنیها پس آیا شکر نمیکنند و اخذ نموده اند

از غیر خدا خدایان را شاید نصرت کرده شوند استطاعت ندارند نصرت نمودن ایشان را و ایشان از برای خدایان لشکر هستند حاضر گردیده شده زیرا که

این ... آیات متقدمه نظر باینکه مرجع ضمائر در اینها همان مرجع ضمائر است در آیات متقدمه مراد قسمی است که میدانند معانی اینها را عالم و جاهل

تصدیق میکند این تفسیر را آیات کثیره مثل آیه همین سوره وخلقنا لهم من مثله ما یرکبون و آیه سوره نحل والخیل والبغال

والحمیر لترکبوها و آیه همین سوره ءاتخذ من دونه آلهة ان یردن الرحمن بضر لا تغن عنی شفاعتهم

شیئا ولا ینقذون ... و در نظر این آیات نیز تصدیق میکند قول امام صادق ع در خبر صافی بقوله ع لا یستطیعون

لهم نصرا وهم للآلهة جند محضرون ... در تفسیر ذکر ... اول آنکه اگر گفته شود که

عملت ایدینا دلالت میکند که اثبات ایدی میکند از برای خداوند تعالی ... لیس کمثله شیء ... و اعوجاج ...

ذکر تعقیب امور مذکوره با آیه سابقه

فائده اخری موجب تکرار است واما با فائده فائده اخری واضح است که اعاده حسن است و فائده در آیه ما نحن فیها از چند جهة است که آیات
سابقه فاقد آنها بود جهة اولی حصر حق انعام از معمولات لله باری تعالی جهة ثانیه مالکیت کفار انعام مخلوقه از معمولات لله باری تعالی را
جهة ثالثه تذلیل انعام مخلوقه که ذلیل اند از برای کفار جهة رابعه تبعیض این انعام مخلوقه که ذلیل اند از برای کفار بین مرکوب بودن آنها
مثل خیل و بغال و حمیر و آبال و ماکول بودن آنها مثل غنم و بقر جهة خامسه بودن نفع در انعام از برای کفار مثل تجارت نمودن در آنها و سایل انها
و انتفاع از اوبار و اشعار و جلود و اسمان و البان و از آنها و بودن مشرب در انعام از برای کفار مثل آشامیدن البان غنم و بقر و ابل پس اشکالی بحمد الله
والمنه در بین نیست **ششم** آنکه اگر گفته شود که وجه تعقیب آیات ما نحن فیها با آیات متقدمه چیست **ج** وجه آنکه خلق انعام متصفه
باوصاف مذکوره است که محسوس کفار است از برای بعث آنها بعد از موت چنانچه در آیه سابقه وَخَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ
مَا يَرْكَبُونَ دانسته شد و تصدیق میکند این بیان را قضیه اَفَلَا يَشْكُرُونَ در آیه ما نحن فیها زیرا که شکر نعمت عبارتست از معرفت اینکه
آن نعمت از پروردگار است کما اینکه در سوره واقعه مشروح شده و مخفی نیست که معرفت نعمت انعام متصفه باوصاف مذکوره باینکه از پروردگار است
لازم دارد ایمان ببعث را بعد از موت و چون ایمان ببعث ندارند پس شکر نعمت انعام که معرفت او باشد نمی نمایند پس توبیخ شده است باینکه
چرا شکر نمی کنند و نمیدانند که خلق انعام که ذلیل اند از باری تعالی است و از این بیان معلوم شد وجه تعقیب جمله اَفَلَا يَشْكُرُونَ را بجمله وَاتَّخَذُوا
الخ زیرا که واضح است شکر نعمت انعام که ذلیل اند که لازم دارد ایمان بخدا و رسول و بعث را مستلزم عدم اتخاذ آلهه است و کفران او مستلزم اتخاذ
آلهه است **چهارم** آنکه قضیه لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ محتمل است که قضیه لَعَلَّهُمْ يُنْصَرُونَ بنا بر اینکه يُنْصَرُونَ
مجهول باشد چنانچه در مصحف است زیرا که از قضیه لَعَلَّهُمْ يُنْصَرُونَ معلوم نیست که نصرت کفار بالهه باشد تا اینکه حکم شود الهه استطاعت
ندارند نصرت کفار را و مخفی نیست که در این هنگام ربطی میان این دو قضیه موصوف بصفت نخواهد بود که منافی است با آیه قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ
الخ و تصدیق میکند این بیان را آیه سابقه از همین سوره که شفاعت و انقاذ در او اسناد بالهه داده شده است ءَاَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ
اٰلِهَةً اِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمٰنُ بِضُرٍّ لَا تُغْنِ عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنْقِذُونَ و از این دو اصل کلی که جزء از
قرآن محل نظر است از حوادث منافقین است و یکی قرآن تصدیق میکند بعض او بعض را معلوم شد که مرجع ضمیر لَعَلَّهُمْ الهه است
کفار و يَنْصُرُونَ بصیغه معلوم است علاوه بر اینکه اتخاذ نموده اند الهه از غیر خدا شاید الهه نصرت نمایند البته فصیح است از اتخاذ
نمودن الهه از غیر خدا شاید نصرت کرده شوند و حسب بحکم آیه قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الخ حمل نمودن آیه را بر عبارت اولی و از اینجا چند امر

در تمثال الجنة بآية مقدمة الذكر

معلوم شد **اول** آنکه قرائت مشهوره که بصیغهٔ مجهول و مخالف اصول مذکوره است جعل است و خطای این طبقه حال از نظر شریف

متقدمین و متاخرین حمله این دو سنن از اعاجیب است و الحمد لله رب العالمین **دوم** آنکه موافق این قرائت مشهوره خلفاء منه

لازم دارد رد آیهٔ قُل لئن اجتمعت الخ را که ناطق است بر اینکه کلام بشر الخ نیست بضعت قرآن نزد او فوق کلام بشر است و

این رد چه متقدمین باشند و چه غیر متقدمین ساقط می‌کند آنها را از نزد عقلا و خلاف روایته **سوم** آنکه بتقاذیر این

باصول مذکوره که متفرع است از آنها آیه نحن فیها و امثال و نحو و غیره است بر صالحیت آنحضرت ع از برای عهد الهی و خوف در رتبت

کما هو کارث و رد شده است در آیه قُل هَل یَستَوِی الَّذِینَ یَعلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعلَمُونَ اِنَّمَا یَتَذَکَّرُ اُولُوا الاَلبَابِ

چهارم آنکه اگر گفته شود که آیه ماکن فیها نظر جمله لَعَلَّهُم یُنصَرُونَ محل تامل است زیرا که اتخاذ کفار اصنام را آلهه از روی اعتقاد

کفار بنصرت آلهه بوده است نه مجرد ترجی و امید نصرت و تصدیق میکند این تفسیر را قصه قوم صالح ع که قبول نمودند از صالح ع که آنچه صالح

سوال کند از آلهه اینها آلهه جواب خواهد داد کما اینکه در قصه صالح ع در تفسیر سوره هود بیان شد در خبر امام باقر ع قَالَ قَالَ وَاَنَا اَعرِضُ

عَلَیکُم اَمرَینِ اِن شِئتُم فَسئَلُونِی حَتّٰی اَسئَلَ اِلٰهِی فَیُجِیبُکُم فِیمَا تَسئَلُونِی وَاِن شِئتُم اٰلِهَتَکُم فَاِن اَجَابَتنِی

بِالَّذِی اَسئَلُهَا خَرَجتُ عَنکُم فَقَد سَئِمتُکُم وَسَئِمتُمُونِی فَقَالُوا اَنصَفتَ یَا صَالِحُ فَاتَّعَدُوا الیَومَ

یَخرُجُونَ فِیهِ قَالَ فَخَرَجُوا بِاَصنَامِهِم اِلٰی ظَهرِهِم الخ و واضح است که در این هنگام لازم خواهد آمد کذب قرآن در این جا

یعنی اتخاذ کفار اصنام را آلهه بر ترجی نصرت دین منافی است آیه قُل لَئِن اجتَمَعَت الخ بالبداهه **پنجم** اولا آنکه گذشت در آیه لَعَلَّکُم

تُرحَمُونَ از عسکری ع که لَعَلَّ بمعنای عسی است یعنی لِیَنصُرُوا و ثانیا آنکه دعوای اعتقاد کفار بنصرت نمودن آلهه اینها ممنوع است

و تصدیق میکند این منع را ظن بعین کفار بحدیث اسلام را الله که منکرین بعث در آیه سوره جاثیه وَاِذَا قِیلَ اِنَّ وَعدَ اللهِ حَقٌّ وَ

السَّاعَةُ لَا رَیبَ فِیهَا قُلتُم مَا نَدرِی اِن نَظُنُّ اِلَّا ظَنًّا وَمَا نَحنُ بِمُستَیقِنِینَ زیرا که ظن بقیامت لازم

دارد بالبداهه عدم استیقان بالوهیه اصنام و بحال آنها بعین نصرت و نیز تصدیق میکند این بیان ما را آیه دیگر همین سوره مجاوره آنکه

خدا تعالی خبر میدهد که قول بطایفه که دهر پرستند قول بظن است که لازم نیز چنانست که ذکر شد وَقَالُوا مَا هِیَ اِلَّا حَیَاتُنَا الدُّنیَا

نَمُوتُ وَنَحیَا وَمَا یُهلِکُنَا اِلَّا الدَّهرُ وَمَا لَهُم بِذٰلِکَ مِن عِلمٍ اِن هُم اِلَّا یَظُنُّونَ حاصل این است که این رد آیه دگر

و اشباه آنها تشبیه صحیح است که عبادت کفار اصنام را از روی ظن و تقلید آباء و اسلاف بوده است که این امر مستلزم ... در مسلم

در تفقهات متعلقه بآیهٔ مذکوره

الهه بر حجی نصرت پس اشکالی در بین نیست بجهة بهبود دستهٔ **پنجم** آنکه گزارش شود که فقرهٔ وَهُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُحْضَرُونَ در آیهٔ سابقه

محل تأمل است زیرا که بودن کفار از برای اصنام لشکر حاضر شده غیر مستقیم است بدیهة از جهة آنکه خودشان حاضر نشده اند از برای خدمت

جندیت اصنام و این تأمل داخل میکند فقره را در تحت اشکال و قول بر اینکه آنچه از قرآن محل تأمل است از حوادث متغیّر است و اصل فقره

مُحْضِرُونَ بکسر ضاد بوده است بتصدیق قول امام باقر علیه السلام و خبر متقدم لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ وَهُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُحْضِرُونَ

محافظ قرار دادن آنحضرت علیه السلام جندیت کفار را در مقابل عدم استطاعت نصرت الهه یعنی استطاعت ندارد الهه نصرت کفار را حال آنکه

کفار از برای الهه جندی هستند که حاضر نموده اند الهه را زیرا که درست است که عدم نصرت مقتضی است که حاضر نشوند الهه را از جهة بودن

فائده و ثمره در آنها کما اینکه هست این و صحیح است پس تقدیر فقره چنین است وَهُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُحْضِرُونَ لَهَا و از اینجا چند امر معلوم شد **اوّل**

آنکه آنچه در صافی است در تفسیر این فقره قیل أی مُعَدُّونَ لِحِفْظِهِمْ وَالذَّبِّ عَنْهُمْ أو مُحْضَرُونَ أَثَرَهُمْ فِي النَّارِ صحیح تفسیر برای آیه است

دوّم آنکه قرائت مشهوره بفتح ضاد مبین اول و آخر که مخالفت با اصل نصر مذکور باید طرح شود **سیّم** آنکه عدم اصابهٔ این نکته

از خلفاء ثلثه و بعضی از اهل خبره است اینها تنبیه ائمه هدی علیهم السلام بر این دقیقهٔ لطیفه اصل و اختصار بیان دیگر است در تنزیل خلفاء ثلثه تفضیلی از

نزد علماء ائمه هدی علیهم السلام که در آیهٔ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ است که بهر تقدیر بطلان خواهد بود

در آنها ثابت خواهد شد در ائمه علیهم السلام **وامّا تفقّهات** راجعه بآیه با عن بنیاد او چند مطلب است **مطلب اوّل** در او چند امر است

اوّل آنکه مستحب است اسب از هر کوب که عقد شده است در ناصیهٔ او خیر تا روز قیامت کما اینکه در اخبار کثیره است مثل قول رسول

در خبر دوم است قَالَ الْخَيْلُ مَعْقُودٌ بِنَوَاصِيهَا الْخَيْرُ و نیز ظاهر او عز و بطن او کنز است کما اینکه آنحضرت علیه السلام در خبر سیم کتاب فرموده اند

قَالَ فِي الْخَيْلِ ظُهُورُهَا عِزٌّ وَبُطُونُهَا كَنْزٌ و نیز متضمن در عاقبت است با داشتن خیل در ملک است از برای ترس دشمن با استعانت

بر جهاد خود کما اینکه عالم موسی بن جعفر علیهما السلام فرموده اند در خبر اول کتاب قَالَ مَنِ ارْتَبَطَ فَرَساً إِرْهَاباً لِعَدُوٍّ أَوْ يَسْتَعِينُ

بِهِ عَلَى جِهَادِهِ لَمْ يَزَلْ مُعَاناً مَا دَامَ فِي مِلْكِهِ **دوّم** آنکه بستن هر یک از اسب نجیب هر روز موجب محو ده سیئه و کتب یازده

حسنه است و بستن غیر نجیب موجب محو دو سیئه و کتب دو حسنه است و بستن او از جهة قضاء حاجت یا دفع عدو یا اراده استعمال موجب محو یک سیئه

و کتب شش حسنه است کما اینکه امام سابع علیه السلام در خبر دوم کتاب فرموده اند قَالَ مَنْ رَبَطَ فَرَساً عَتِيقاً مُحِيَتْ عَنْهُ عَشْرُ سَيِّئَاتٍ

وَكُتِبَتْ لَهُ إِحْدَى عَشْرَةَ حَسَنَةً فِي كُلِّ يَوْمٍ وَمَنِ ارْتَبَطَ هَجِيناً مُحِيَتْ عَنْهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَيِّئَتَانِ وَ

در بقیه امور متعلقه بآیه مذکوره

سند کہ قیل یا رسول الله ای المال خیر الی ان قال فقال رجل یا رسول الله فاین الابل قال ص فیها الشقاء

والجفاء والعناء وبعد الدار تغدو مدبرة وتروح مدبرة لا یاتی خیرها الا من جانبها الاشأم

اما انها لن تعدم الاشقیاء الفجرة **دوم** انکه کروه است گذشتن از قطار شتر بسبب آنکه از رسول خدا ص روایت است در خبر دوم

قال نهی رسول الله ص ان تتخطی القطار قیل ولم قال انه ما من قطار الا وما بین البعیر الی البعیر شیطان **سیم** انکه مستحب است اهتمام شتر

وتذلیل او و ذکر اسم خدا در زمان سوار شدن کما آنکه رسول خدا ص در خبر دوم وسائل فرموده اند قال ص ان علی ذروة کل بعیر

شیطانا فامتهنوها لانفسکم وذللوها واذکروا اسم الله علیها فانما یحمل الله مستحب است گفتن آیه ای که

رسول خدا ص فرموده اند در خبر دوم بیان قال فاذا رکبتموها فقولوا کما امرکم الله سبحان الذی سخر لنا هذا وما

کنا له مقرنین مکروه است گفتن [illegible] شتر را کما آنکه رسول خدا ص در خبر آتی الکتاب فرموده اند قال ص ولا یقل احدکم اربح بعیری

فان الله هو الذی یحمل و بقیه کلام در این باب نیز موکول است بغیر این مقام **مطلب سوم** نیز در او چند امر است **اول** انکه

مستحب است اختیار حمار بر بغل کما آنکه معلوم است از قول امام ع در خبر دوم وسائل قال ابو جعفر ع قم فاسرج دابتین حمارا

وبغلا فاسرجت حمارا وبغلا فقدمت الیه البغل فرأیت انه احبهما الیه فقال من امرک ان تقدمت

الی هذا البغل قلت اخترته لک قال وامرتک ان تختار لی ثم قال ان احب المطایا الی الحمر قال

فقدمت الیه الحمار فرکب ورکبت **دوم** آنکه مستحب است سوار شدن حمار با پالان کما آنکه در خبر دوم سند گذشت قال

کان رسول الله ص یحب الرکوب علی الحمار موکفا الخ و نیز سنت است سوار شدن حمار عاری کما آنکه در خبر کتاب

ذکر است قال امیر المؤمنین فتأس بنبیک الاطیب الاطهر ص الی ان قال ولقد کان یاکل علی

الارض ویجلس جلسة العبد ویخصف بیده نعله ویرقع بیده ثوبه ویرکب الحمار العاری

ویردف خلفه و بقیه کلام در این باب نیز موکول است بغیر این مقام **مطلب چهارم** نیز در او چند امر است **اول** آنکه اجر است

در نفقه مرکوبات مذکوره کما آنکه در قول رسول ص است در خبر دوم سند قال قال رسول الله ص فی قول الله عز وجل الذین

ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا وعلانیة فلهم اجرهم عند ربهم ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون

قال نزلت فی النفقة علی الخیل قال الصدوق هذه الآیة نزلت فی امیر المؤمنین وجرت فی النفقة

علی

در بیان اجوبهٔ مائیه متقدمة الذکر

و فضل ناس صاحب بر غنیمت است کما اینکه ببزار ابن حضرت ص فرموده اند قیل یا رسول الله ص فای المال خیر بعد الزرع قال ص افضل الناس رجل فی غنیمة له یتبع بها مواقع القطر یقیم الصلوة و یؤتی الزکوة یعبد الله و لا یشرک به شیئا سیم آنکه سنت است بودن در منزل گاو یا گوسفند یا بز شیرده کما اینکه در قول رسول ص است در خبر دوم وسائل قال قال رسول الله ص لعمته ما یمنعک ان تتخذی فی بیتک برکة قالت یا رسول الله ص ما البرکة قال شاة تحلب فانه من کان فی منزله شاة تحلب او نعجة او بقرة فبرکات کلهن چهارم آنکه سنت است تنظیف جای گوسفند و بز و مسح نمودن خاک و گل آنها کما اینکه رسول خدا ص در خبر دوم وسائل فرموده اند قال ص نظفوا مرابضها و امسحوا رغامها پنجم آنکه مکروه است تصغیر غنم وقت نفرین آنها کما اینکه امام ع موسی بن جعفر ع در خبر دوم وسائل فرموده اند یقول لا تصغر نعمتک ذاهبة و انفوها والجمعة و بقیه کلام در این باب موکول است بغیر این مقام **مطلب ششم** در او نیز چند امر است **اول** آنکه مکروه است خوردن گوشت حیوانات مرکوبه از خیل و بغال و حمیر کما اینکه در قول امام ع است در خبر سیم وسائل انه ع سئل عن الحمر و البغال و الخیل فقال لیس الحرام الا ما حرم الله فی کتابه و قد نهی رسول الله ص یوم خیبر عنها و انما نهاهم من اجل ظهورهم ان یفنوه الخ **دوم** آنکه مکروه است خوردن گوشت تمام از شتر و گاو و گوسفند و بز اگر نجاست خوار شوند مگر بعد از چهل روز در شتر و بیست روز در گاو و ده روز در گوسفند که باز داشته شود از خوردن نجاست کما اینکه امام ع در خبر سیم وسائل فرموده اند قال ع الناقة الجلالة لا یؤکل لحمها و لا یشرب لبنها حتی تغذی اربعین یوما و البقرة الجلالة لا یؤکل لحمها و لا یشرب لبنها حتی تغذی ثلثین یوما و الشاة الجلالة لا یؤکل لحمها و لا یشرب لبنها حتی تغذی عشرة ایام **سیم** آنکه حرام است گوشت بهیمه انعام که وطی با آنها شود و که شیر آنها کما اینکه امام ع فرموده اند در خبر سیم وسائل ان امیر المؤمنین ع سئل عن البهیمة التی تنکح قال حرام لحمها و لبنها و بقیه کلام در این باب موکول است بغیر این مقام والحمد لله رب العالمین

فلا یحزنک قولهم انا نعلم ما یسرون و ما یعلنون ظاهر تنزیل این آیه مبارکه این است که ای رسول محزون نکند ترا قول کفار تحقیق ما میدانیم آنچه پنهان می‌کنند و آنچه آشکار مینمایند زیرا که این آیه بعد از خطابه آیه سوره یونس که لا یحزنک قولهم و آیه سوره لقمان و من کفر فلا یحزنک کفره الینا مرجعهم فننبئهم بما عملوا ان الله علیم بذات الصدور و این قسمی است که مبدأ معنی او در عالم و جمیل تر از انکالی در تفسیر مذکور نیست جلالی چند امر دانسته شود **اول**

در بیان آنکه راجعه بآیه فلا یحزنک الخ

اگر گفته شود که واضح است اوامر و نواهی نسبت بامور اختیاریه است که در تحت قدرت و قوت است و در این صورت چگونه نهی شده است
از حزن از قول کفار که عبارت است از اسناد کاهنیه و شاعریه و مجنونیه و غیر ذلک از آنچه در آیه سابقه یعنی در تصدیقات آیه سابقه ذکر شده
زیرا که واضح است حزن بسبب این اقوال خارج از تحت قدرت و قوت است چنانکه کلم عبارت است از جرح قال فی القاموس الکلم
الجرح و لذا گفته شده است جراحات السنان لها التیام و لا یلتام ما جرح اللسان و این هم منافات دارد با آیه
فلئن اجتمعت الخ حاصل نیست که آیه نحن فیها محل تأمل است بملاحظه اشکال مذکور ج قولهم در آیه نحن فیها مشابه است از جهه بودن او
در خدا و جنت و نار کما اینکه در قول ایشان دانسته شد که این کفار می گفتند که لا رب و لا جنة و لا نار و لا بعث و لا نشور و از جهه
بودن او در رسول از اسناد کهانت و شعر و جنون و افتراء کما اینکه در آیات متعدده سابقه دانسته شد و آیه سوره لقمان متعدد شد و من کفر
فلا یحزنک کفره محکم است که واجب است رد آیه ما نحن فیها بر او کما اینکه در اصول فقه دانسته شده و از اینجا ظاهر شد و مدلل شد آنچه در تفسیر صافی است
از تفسیر قول در آیه ما نحن فیها بتکذیب و تحجیر در نبی مکرم این تفسیر مخالفت با آیه لا یکلف الله نفسا الا وسعها بتقریر مسموع پس
اگر گفته شود که واضح است قول در خدا تعالی اکبر است و اشد تأثیرا است در نفس کبیره رسول از قول در خود آنحضرت صلعم پس اشکال آنکه ذکر عودت خ
شود بطریق اولی و اختلاف و اعوجاج خواهد شد بین آیه ما نحن فیها و آیه لا یکلف الله نفسا الا وسعها ج اشکال مذکور وارد است
اگر فقره فلا یحزنک قولهم در آیه ما نحن فیها متعقب بود بفقره انا نعلم الخ و اما با تعقیب این اشکال مرتفع است زیرا که با علم خدای تعالی
بآنچه کفار اسرار و اعلان میکنند در آیه ما نحن فیها و رجوع آنها بسوی پروردگار و جبر دادن بآنچه عمل کرده اند در آیه متعدده سوره لقمان و ترتب است
بر او عقوبت واضح است که حزن در تحت قدرت و قوت است و از اینجا معلوم شد که فقره انا نعلم الخ بمنزله علت است از برای فقره فلا
یحزنک قولهم پس نباید محزون کند تو را قول کفار از جهه اگر ما بیاد همه آنها میکنند مطلقا پس اشکالی نیست بحمد الله و المنة ق مر
اگر گفته شود ربط و مناسبت آیه ما نحن فیها با آیات متقدمه چیست ج وجه اینست که مطلع آیات متقدمه بر آیه ما نحن فیها این آیه بود و
یقولون متی هذا الوعد یا محمد الخ که در مقول انکار رب و جنت و نار و بعث و نشور است و متعقب شد این آیه بآیات
متنوعه از جهه ذکر دلائل که بتفصیل دانسته شد و تفریع شد بر این آیه فلا یحزنک الخ که در این هنگام کمال ارتباط و تمام مناسبت حاصل است
نزد تأمل تام پس اگر گفته شود که محزونیت و مغمومیت بقول کفار در بارهٔ خدا کاشف است از عظمت و کبریائی باری تعالی در نفس رسول و در
این صورت چگونه نهی شده است از چنین امری که مستحسن است آنچه ظاهر یعنی معقول و مستحسن است که در مدخول آیه ما نحن فیها منافی است با آیه فلل

انشاها اول مرة وهو بکل خلق علیم ۞ الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا فاذا انتم منه توقدون ۞ اولیس الذی خلق السموات والارض بقادر علی ان یخلق مثلهم بلی وهو الخلاق العلیم

خبر داده شده در نزد ایات مبارکات این است و آثار روایت نموده است بتحقیق کسیکه خلق کردیم آنرا از نطفه پس وقت آنها ثابت از خصیم جدال است و میزند از برای ما مثلی و نسیان نموده است خلق خود را میگوید چه کس زنده میکند استخوانها را و حال آنکه آنها رسیده شده است بگو محمد زنده میکند آنها را کسیکه انشاء و ایجاد نموده است آنها را اول دفعه و کسیکه قرار داده است از برای شما از درخت سبز آتش را پس در هنگام شما از درخت سبز روشن میکنید آتش را و آیا نیست کسیکه خلق نموده است آسمانها و زمین را قادر بر اینکه خلق کند مثل آنها بلی قادر است و او خلاق علیم است زیرا که از قول امام صادق در شان نزول آیه در خبر سیم بحار معلوم است که آیات محکم فیها از جمله آیاتی است که تاویلات آنها در تنزیلات آنهاست قال جاء ابی بن خلف فاخذ عظما بالیا من حائط ففته ثم قال یا محمد اذا کنا عظاما ورفاتا انا لمبعوثون فانزل الله من یحیی العظام وهی رمیم قل یحییها الذی انشاها اول مرة وهو بکل خلق علیم پس اشکالی در تفسیر مذکور نیست مسئله و نصابی از جهت توضیح چند امر باید دانسته شود اول آنکه اگر گفته شود که انسان عبارت است از ابی بن خلف بسبیان امام صادق ع در خبر مذکور واضح است که رویت نموده بود خلق خود را از نطفه پس چگونه اسناد رویت نطفه خود داده شده است در آیه محکم فیها بلکه والدین او هم صادق نیست این قضیه در شان ایشان چه رسد بخود ابی بن خلف کسیکه ویرا مع آنست عنه انشاء الخ رویت از جمله کلمات متشابه است زیرا که رویت بکونت رویت بصر است و بکونت رویت قلب کما اینکه انباه میکند از این بیان هرون قول امیر ع در خبر دوم بحار قال ان رجلا جاء الی امیر المؤمنین ع فقال یا امیر المؤمنین الخ فقال له ویحک لم ترة العیون بمشاهدة الاعیان ولکن راته القلوب بحقایق الایمان معروف بالدلالات منعوت بالعلامات الخ پس حجت روایه محکم فیها بر آیه محکمه که عبارت است از آیه ومن اصدق من الله قیلا وآیه ومن احسن من الله حدیثا هم بعد اصول مقدمه دانسته شد پس اشکالی نیست بر کسیکه اهل معرفه محمد بعد و لهذا دوم آنکه اگر گفته شود که وجه ارتباط اولم یر الانسان الخ با آیات مقدمه چیست ج این به مرتبط است

ـه اخبرنی عن الله ارأیته حین عبدته فقال امیر المؤمنین لم اک اعبد من لم اره فقال کیف رأیته یا امیر المؤمنین)

الاعیان

در بیان آیات راجعه بآیه ولم یر الخ

لَمَبعُوثُونَ فَانزَلَ اللهُ مَن یُحیِی العِظَامَ الخ پس اشکال مذکور مرتفع است و اشکال غیر مشکل است والحمد لله رب العالمین پس اگر
گفته شود که ضمیر مفرد است که عبارت از پوسیده گی باشد که معدوم است از دو خبر مذکور و در ضمن این حضرت چگونه خبر واقع شده است از برای هی
بلکه عبارت صحیحه وَهِیَ رَمِیمَةٌ است و تصدیق میکند این مدعا را آیه سوره نازعات ءَاِذَا کُنَّا عِظَامًا نَخِرَةً الخ نخره جمع نخر
جمع و مفرد در او یکسانست کما اینکه تصدیق میکند این مدعا را آیه سابقه فَاِذَا هُم جَمِیعٌ لَدَینَا مُحضَرُونَ و در خبر مثل قول امیر در خبر رد
بجا قَالَ وَالفِرقَةُ اَهلُ البَاطِلِ وَاِن کَانُوا کَثِیرًا که کلمه [illegible] مؤنث در او یکسانست مثل آیه اِن کُنتَ تَقِیًّا [illegible] در فرمایش امام
صادق است در خبر مفضل بعد قَالَ فَقَرَأَ اَبُو عَبدِ اللهِ اِنّی اَعُوذُ بِالرَّحمٰنِ مِنکَ اِن کُنتَ تَقِیًّا پس اشکالی نیست بحمد الله والمنة
چهارم اگر آیه یحیی فیها قُل یَا مُحَمَّدُ است نه بدون کلمه کما اینکه در قول امام صادق است در خبر احتجاج قَالَ فَقَالَ اللهُ تَعَالیٰ
فِی الرَّدِّ عَلَیهِ قُل یَا مُحَمَّدُ یُحیِیهَا الَّذِی اَنشَاَهَا اَوَّلَ مَرَّةٍ الخ پنجم آنکه اگر گفته شود که آیه قَالَ مَن یُحیِی العِظَامَ وَهِیَ
رَمِیمٌ قُل یُحیِیهَا الَّذِی اَنشَاَهَا اَوَّلَ مَرَّةٍ محل [illegible] است زیرا که واضحست که مَن یُحیِی العِظَامَ وَهِیَ رَمِیمٌ استفهام است از شخص حی
کننده و یُحیِیهَا الَّذِی الخ [illegible] برهان عقلیست حیث عظام با این [illegible] ملاحظه نموده است جواب است سؤال و بعبارة اخری سؤال از برهان حیات
مطلوب است یُحیِیهَا الَّذِی الخ با اینکه گفته شده بود اَنّٰی یُحیِی العِظَامَ وَهِیَ رَمِیمٌ چگونه زنده میشود استخوانها و حال آنکه پوسیده است
جواب این بود یُحیِیهَا الَّذِی الخ زنده میکند کسیکه ایجاد نموده است آنها را در اول مره و تصدیق میکند این مدعا را آیه سوره بقره قَالَ اَنّٰی
یُحیِی هٰذِهِ اللهُ بَعدَ مَوتِهَا الخ و نیز تصدیق میکند این را قول زندیق با امام صادق در خبر چهارم بحار قَالَ وَاَنّٰی لَهُ بِالبَعثِ وَالبَدَنُ
قَد بَلِیَ اِلیٰ اَن قَالَ قَالَ اِنَّ الَّذِی اَنشَاَهُ مِن غَیرِ شَیءٍ وَصَوَّرَهُ عَلیٰ غَیرِ مِثَالٍ کَانَ سَبَقَ اِلَیهِ قَادِرٌ اَن یُعِیدَهَا
کَمَا بَدَاَهَا الخ که عین تفسیر یحیی فیها است کما اینکه واضحست و این اشکال [illegible] است آیه قُل لَئِنِ اجتَمَعَتِ الخ پنجم آنکه سؤال در آیه
یحیی فیها یعنی مَن یُحیِی العِظَامَ الخ نه مجرد استفهام از شخص حیات کننده است تا اینکه اشکال مذکور وارد شود بلکه سؤال در او استفهام از باب
محیی است بجهت انکار حیاة و تصدیق میکند این مدعا را آیات کثیره مثل آیه سوره اسری وَقَالُوا ءَاِذَا کُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا ءَاِنَّا
لَمَبعُوثُونَ خَلقًا جَدِیدًا که انکار بعث میکنند این مدعا را آیات کثیره مثل روایت سعد [illegible] وَقَالَ یَا مُحَمَّدُ اَتَزعَمُ اَنَّ رَبَّکَ یُحیِی
هٰذَا بَعدَ مَا تَرَیٰ که در شان نزول آیه یحیی فیها است و بعبارة اخری استفهام انکاریست و واضح است که در این هنگام فقره
یُحیِیهَا الَّذِی رد است بر جحود و انکار جاحد و منکر کما اینکه تصریح فرموده اند امام صادق را این در خبر سعد قَالَ فَقَالَ الله تعالی

ذكر امور معلومة من آيات متقدمة الذكر

منه ما هو اسهل عندكم من اعادة البالي **هفتم** كه كيفيت بعث و اعاده تن مرده بيان شده است كه امام

صادق در خبر چهارم بتفسير سوره آورده قال و انى له البعث و البدن قد بلى و الاعضاء قد تفرقت فعضو

ببلدة ياكلها سباعها و عضو باخرى تمزقه هوامها و عضو قد صار ترابا بنى به مع الطين حائط

قال ان الذى انشاه من غير شىء و صوره على غير مثال كان سبق اليه قادر ان يعيده كما بداه

قال اوضح لى ذلك قال ان الروح مقيمة فى مكانها روح المحسن فى ضياء و فسحة و روح المسىء فى

ضيق و ظلمة و البدن يصير ترابا منه خلق و ما تقذفه السباع و الهوام من اجوافها مما اكلته

و مزقته كل ذلك فى التراب محفوظ عند من لا يعزب عنه مثقال ذرة فى ظلمات الارض و يعلم

عدد الاشياء و وزنها و ان تراب الروحانيين بمنزلة الذهب فى التراب فاذا كان حين البعث

مطرت الارض مطر النشور فتربو الارض ثم تمخض مخض السقاء فيصير تراب البشر كمصير

الذهب من التراب اذا غسل بالماء و الزبد من اللبن اذا مخض فيجتمع تراب كل قالب فينقل باذن

القادر الى حيث الروح فتعود الصور باذن المصور كهيئتها و تلج الروح فيها فاذا استوى لا

ينكر من نفسه شيئا **ص** گر گفته شود كه چه فائده است در تعقيب فقره يحييها الذى به فقره و هو بكل خلق عليم و حال آنكه اين فقره مناسبت

ندارد با انشاء و ايجاد عظام باليه **ج** اين فقره در مقام علت است از براى احياء عظام باليه مقرونه متفرقه در هوا و متفرقه در زمين زنده ميشود كما اينكه

در قول ابى بن خلف و قول زنديق در دو خبر مذكور گذشته شد جواب داده شده است كه خدا تعالى كه لا يعزب عنه مثقال

ذرة و يعلم عدد الاشياء و وزنها بايد از آن اجزاء متفرقه در هوا و در ارض را تصديق بكند اين را قول امام

صادق در خبر متقدم كه تفسير و بيان است از اين فقره **هشتم** كه اگر گفته شود كه كلمه مثلهم باعتبار مرجع ضمير محل

تامل است زيرا كه چه مرجع سموات و ارض قرار داده شود و چه عظام رميم قرار داده شود غير سته هم است اما اول تصديق او در آيات

كثيره است مثل آيه سوره صافات رب السموات و الارض و ما بينهما ضمير تثنيه است و اما دوم تصديق او در آيه

قبل است قل يحييها ضمير مونث است **ص** اگر گفته شود كه مرجع ضمير اهل است كما اينكه تصديق او در آيات كثيره مثل آيه

و جاء ربك آيه و اسئل القرية و آيه اينما العير بيان امام صادق در آيه مذكوره اينكه مراد از خلق سموت و ارض

اصدق من الله قیلا اگر فرموده است قل لئن اجتمعت الخ و الیها الذی هدینا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا
ان هدینا الله گفته شود که فقره الذی جعل لکم الخ محل تامل است زیرا که نعت قرار دادن الذی موصول را از برای موصول اول که عبارتست از الذی
انشاها اول مرة صحیح نیست کما لا یخفی صحت بلکه عبارت صحیحه و الذی جعل الخ است که در تقدیر چنین است قل یحییها الذی جعل لکم الخ
و او مستحسن که حذف حرف عاطفه مخل باشد کما اینکه در فقره ما نحن فیها است خلاف بقل لئن اجتمعت الخ است پس اگر گفته شود که تصدیق
میکند آیه ما نحن فیها را آیات کثیره مثل آیه سوره انفال انما المؤمنون الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم و اذا تلیت علیهم آیاته زادتهم
ایمانا و علی ربهم یتوکلون الذین یقیمون الصلوة الخ که الذین دوم معطوفست بر الذین اول بدون حرف عاطفه ج چنانچه
تصدیق میکند آیه ما نحن فیها را آیات مذکوره همچنین تصدیق میکند او را آیات کثیره دیگر که ذکر شده است حرف عاطفه مثل آیه سوره فرقان و عباد
الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما و الذین یبیتون لربهم سجدا و قیاما
و الذین یقولون الی قوله و الذین اذا انفقوا الی قوله و الذین لا یدعون الخ حاصل آنست در ادای ذکر شده است و در عطف مثل آیه
سوره غاشیه وجوه یومئذ ناعمة که عطف است بر وجوه یومئذ خاشعة بدون حرف عاطفه در ادای ذکر شده است و در عطف مثل آیه
سوره عبس وجوه یومئذ مسفرة که عطف شده است بر او و وجوه یومئذ علیها غبرة و کلام در این هنگام در این است که حرف
عاطفه مطابق آیه قل لئن اجتمعت الخ است یا ذکر او مطابق است بهر دو صحت مقتضای آنکه عدم حذف و سط امر ذکر آنست
ج الذی نعت است از ضمیر یعنی و هو بکل خلق علیم و تصدیق میکند این را آیات کثیره مثل آیه سوره حشر هو الله الذی لا اله
الا هو عالم الغیب و الشهادة هو الرحمن الرحیم هو الله الذی لا اله الا هو الملک القدوس مثل آیه سوره آل عمران
لا اله الا هو العزیز الحکیم و در بعضی سوره شده در آیه متقدمه انما المؤمنون الخ که الذین نعت است از ضمیر پس اشکالی نیست در آیه
ما نحن فیه بحمد الله و المنة و تقریب میکند این بیان را و امر کمی قرار دادن الذی جعل لکم الخ را جزو آیه قل یحییها الخ در قول امام صادق در خبر احتجاج
قال فقال الله تعالی فی الرد علیه قل یا محمد یحییها الذی انشاها اول مرة و هو بکل خلق علیم الذی جعل لکم من الشجر
الاخضر نارا فاذا انتم منه توقدون فاراه الله من نبیه و یکی خبر بحار از تفسیر بن ابراهیم در نشان و هو الذی جعل لکم من
الشجر الاخضر **و اما تفقهات** راجعه بآیات ما نحن فیها **اول** آنکه فقرات جمله مروی از اولین و آخرین ... ایشان
نطق آیات ما نحن فیها است از اعاده اعیان مواد و اشباه صور و حسب عبارة اخری قرار بعث من فی القبور کیفیت اینکه امام صادق در خبر متقدم ...

مكاثر ولا للاحتراز بها من ضد مثاور ولا للازدياد بها في ملكه ولا لمكاثرة شريك في شركه ولا لوحشة كانت
منه فاراد ان يستانس اليها ثم هو يفنيها بعد تكوينها لا لسأم دخل عليه في تصريفها وتدبيرها ولا لراحة
واصلة اليه ولا لثقل شيء منها عليه لم يمله طول بقائها فيدعوه الى سرعة افنائها لكنه سبحانه دبرها
بلطفه وامسكها بامره واتقنها بقدرته ثم يعيدها بعد الفناء من غير حاجة منه اليها ولا استعانة
بشيء منها عليها حاصل اشکال بهت که آیه قل یحییها الذی الخ و امثال کثیره ناطق است بباقی بودن تراب و جاشین مثل قول امام
صادق در خبر متقدم حتى لا يبقى لحم ولا عظم الا طينته التي خلق منها فانها لا تبلى تبقى في القبر مستديرة حتى يخلق
منها كما خلق اول مرة و در خبر مذکور ناطق است که بعد فنا تراب و جاشین بعبارت اخری اول ناطق است باعاده موجود و دوم ناطق است باعاده
معدوم ج از این اشکال عظیم آنکه اعاده اشیا بعد افنای آنها و در خبر مذکور خود این کلمه دلالت دارد بر اینکه اشیا معاده نحوه آنها نحوه قبل از فنا است که از
جمله آنها تراب و جاشین است که عودت میکند مثل آنچه قبل از فنا بود و صحیح است که در این هنگام رشته احیا باقی است مثل مصادق اخبار رجعت
مثل قول امام صادق در خبر سیم بحار قال اذا اراد الله ان يبعث امطر السماء على الارض اربعين صباحا فاجتمعت الاوصال
ونبتت اللحوم و اگر دانسته شود که اخبار فنا مذکوره از جمله متشابهات اخبار است و اخبار بعث از جمله محکمات اخبار است که وجه رد اول بر دوم بجا
است که در اصول متقدمه دانسته شد پس اشکال مرتفع است بحمد الله و منه و از اینجا معلوم شد که تراب جاشین و ملاحظه دارد زندگی اعاده بعد عدم و بقی احیا موجود
از تراب معاد یعنی خاک نه و جاشین که اعاده داده شده است و از اینجا معلوم شد که خلق مثل در آیه نظر بحال کفار است در احیا عظام بالیه نظر بواقع و نفس الامر
که چه میشود که اعاده معدوم است پس اگر گفته شود بنا بر این تقریر بقیه اهل ارض که بنفخه اولی فانی شده بعد از اعاده چگونه بعث در حق آنها صادق است چه
اگر از بعث کما اینکه دانسته شد ج اشکال مذکور وارد است در صورتیکه معنی اشیا بنفخه اولی باشد و دلیلی بر این قائم نشده است بلکه آنچه قائم شده است فنا
هر شیء است مثل قول امام در خبر سیم بحار البنا بلکه از آیه کریمه كل من عليها فان قال يا ذا الذي كان قبل كل شيء ثم خلق
كل شيء ثم يبقى ويفنى كل شيء و اخبار بعث نصوص وارده است در ملاقات این اخبار منبه ازینکه از جمله فرعیات است که در قول امام در اذا
که در اصول دانسته شد که كل شيء مطلق حتى يرد فيه نص پس فنای اشیا بعد از اماته اهل ارض و اهل سما است کما اینکه معلوم است از
قول امام صادق در خبر سیم بحار يقول اذا امات الله اهل الارض لبث كمثل ما خلق الخلق ومثل ما اماتهم
واضعاف ذلك ثم امات اهل السماء الدنيا الخ و بقیه کلام در این باب مذکور است بعبارت انما امره اذا

در بیانات راجعه بابتداء امره الخ

اراد شیئا ان یقول له کن فیکون فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیء
والیه ترجعون ظاهر و صریح این آیه مبارکه در نهایت عجز است که کسیکه خلق نموده است سموات و ارض را تمامیکند زنده نماید چیزی را بگوید
بشو پس میشود پس منزه است کسیکه بدست اوست ملکیت هر شیئی و بسوی آن رجوع داده میشوید زیرا که این آیه بمنزله دلیل قول امام صادق در خبر سابق قال
فقال الله تعالی فی الرد علیه فقل یا محمد یحییها الذی انشاها اول مرة وهو بکل خلق علیم الذی جعل لکم من
الشجر الاخضر نارا فاذا انتم منه توقدون الی آخر السوره که فرموده تا آخر سوره قسمی است که بیان شد معنای او از اعاظم رجال جهت قصد
نمودن بمرتبه بدون ضد و نظیری که دو نیز اینجا سکونت است که آیه ما نحن فیها قول امام صادق در خبر دوم که قال خلق الله المشیة قبل الاشیاء ثم
خلق الاشیاء بالمشیة که مراد از خلق مشیت خلق کلمه کن است و مراد از خلق اشیاء مشیت خلق اشیاء است بکلمه کن و قول امام رضا در خبر سیم که
قال کلام الخالق للمخلوق لیس ککلام المخلوق للمخلوق ولا یلفظ بشق فم ولسان ولکن یقول له کن فکان بمشیته ما
خاطبه به موسی من الامر والنهی من غیر تردد فی نفس و قول امام سابع در خبر پنجم که قال فارادة الله هی الفعل لا غیر ذلک
یقول له کن فیکون بلا لفظ ولا نطق بلسان ولا همة ولا تفکر ولا کیف لذلک کما انه بلا کیف تصدیق میکند این آیه را و آیه
سوره مؤمنین قل من بیده ملکوت کل شیء و آیه کریمه سوره افحسبتم انما خلقناکم عبثا وانکم الینا لا ترجعون
پس اشکالی در تفسیر آیه نیست حسن و تناسب با جمله مرموزه شد **اول** آنکه گفته شد که وجه در تعقیب این آیه بر آیات سابقه صحیح است که
این آیه از باب تفریع و فرع است که عبارت است از احیاء عظام رمیم و اصل که عبارت است از کیفیت مطلق ایجاد و تکوین اشیا کما آنکه در تعقیب آیات سابقه
دانسته شد و بعبارة اخری انکار منکرین بعث و احیاء عظام بالیه و معترف بودن ایشان بخلقت مالیه اول مرة و همچنین خلق سموات و ارض نحوه ایجاد و تکوین ما
در جمیع اشیاء یک نحو است و او قول کن است لا غیر کما آنکه تصدیق میکند این بیان را کلمه حصریه در آیه ما نحن فیها که عبارت است از انما و تفرقه بگذارد
ما دو افراد و موجه است و تصدیق میکند این بیان را آیه سوره لقمان ما خلقکم ولا بعثکم الا کنفس واحدة **دوم**
آنکه از برای خدا تعالی دو اراده است مثل نسبت اراده حتمیه که در آیه ما نحن فیها است و اراده عزمیه که عبارت است از امر و نهی خداتعالی که قابل صواب است
بخلاف اراده حتمیه که مطلب ممکن نیست که امام سابع در خبر سیم بیان فرموده اند قال ان لله ارادتین ومشیتین
ارادة حتم وارادة عزم ینهی وهو یشاء ویامر وهو لا یشاء او ما رایت ان الله نهی آدم وزوجته ان
یاکلا من الشجرة وهو شاء ذلک ولو لم یشأ لم یاکلا ولو اکلا لغلبت مشیتهما مشیة الله وامر

ابرهیم بذبح ابنه وشاء ان لا یذبحه ولو لم یشأ ان لا یذبحه لغلبت مشیة ابرهیم مشیة الله عز وجل

واز این خبر مثل اخبار متقدمه در تفسیر آیه ما نحن فیها معلوم شد که اراده و مشیت چه فرق میان این دو در خدا تعالی متحد است بخلاف دیگر

بودن مشیت عبارت از ذکر اول بودن و اراده عبارت از عزیمت بر ذکر اول کما اینکه امام ثامن ع در خبر سیم بحار فرموده فقال لی تدری

ما المشیة یا یونس قلت لا قال هو الذکر الاول تدری ما الارادة قلت لا قال العزیمة علی ما یشاء در عرض

سیم اگر گفته شود وجه چیست در تفریع فقره فسبحان الذی الخ بر فقره متقدمه بر او ج وجه این است که چون پیش مذکور شد از برای شما

ای کفار منکرین بعث قدرت خدا تعالی بر احیاء عظام بالیه بطریق اولی از نشأ آنها اول مره و جعل نار از شجر اخضر و خلق سموات و ارض

لازم این قضیه بودن مثبت قدرت بر هر شیء است بمکین واقدار خدا تعالی و بعبارة اخری بقدرت کامله خدا تعالی پس تفریع شد بر این تنزیه

باری تعالی از عدم قدرت بر بعث و احیاء عظام بالیه گر با تقدیر کلام چنین است فسبحوا سبحان الذی بقدرته ملکیته وقدرته

کل شیء و نها را می‌کند از بعض عبارات عسکری در خبر سیم بحار قال هو المالک لما ملکهم والقادر علی ما علیه اقدرهم

س اگر گفته شود که با این بیان وجه ذکر والیه ترجعون چیست ج آنکه داخل است این فقره در تحت عموم قضیه بیده ملکوت کل شیء

و بعبارة اخری وجه اعاده قضیه چون گفته شد که عبارت است از بعث باشد قضیه بیده ملکوت کل شیء اول چیست ج وجه اهتمام شأن او است

زیرا که بود محل انکار همین رجوع و بعث و تصدیق کنند بعض عادات آیات کثیره مثل آیه متقدمه در همین سوره فالیوم لا تظلم نفس شیئا

ولا تجزون الا ما کنتم تعملون و آیه سوره بقره حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی بحمد لله رب العالمین

و اما تفقهات راجع بین سوره مبارکه اول آنکه تعلیم سوره یس باولاد مامور به است که او ریحان قرآن است کما اینکه امام صادق ع در

خبر بحار فرموده اند فقال علموا اولادکم یس فانها ریحانة القرآن دوم آنکه قرائت یس در شب قبل از خواب حافظ قاری است تا صبح

قرائت او در روز حافظ قاری است تا شب کما اینکه آن حضرت ع فرموده اند در خبر ثواب مذکور فقال من قرءها قبل ان ینام او فی نهاره

قبل ان یمسی کان فی نهاره من المحفوظین المرزوقین ومن قرءها فی لیله قبل ان ینام وکل الله به الف

ملک کلهم یحفظونه من شر کل شیطان رجیم ومن کل آفة سیم آنکه قرائت کننده سوره یس مکتوب می‌شود در عوض خود

شود از برای آن حسنه بعدد خلق دنیا و خلق آخرت و در آسمان هزار هزار و محو شود از آن مثل آن سیئه و اصابه نشود او را فقری و نه غرمی و نه

و نه رنجی و نه جنونی و نه جذامی و نه وسواسی و نه دردی که ضرر رساند او را و تخفیف داده شود بر آن سکرات موت و متولی او

در تتمه امور راجعه بآیه سابقة الذکر

قبض روح آن را و راضی شود خدا تعالی از برای آن سعه در معیشت را و فرح نزد لقاء خود را و رضا بثواب در آخرت از او مغفرت باید خدا تعالی از برای ملائکه
همین بسیکه در سموات و آنکه در زمین است بتحقیق راضی شدم از فلان پس طلب کنید مغفرت را از برای آن کما اینکه امام علیه السلام در خبر صافی فرموده اند
قَالَ مَنْ قَرَأَ يٰسٓ فِي عُمْرِهِ مَرَّةً وَاحِدَةً كَتَبَ اللّٰهُ لَهُ بِكُلِّ خَلْقٍ فِي الدُّنْيَا وَبِكُلِّ خَلْقٍ فِي الْآخِرَةِ وَفِي السَّمَآءِ بِكُلِّ وَاحِدٍ أَلْفَ
أَلْفِ حَسَنَةٍ وَمَحَى عَنْهُ مِثْلَ ذٰلِكَ وَلَمْ يُصِبْهُ فَقْرٌ وَلَا غُرْمٌ وَلَا هَدْمٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا جُنُونٌ وَلَا جُذَامٌ وَلَا وَسْوَاسٌ
وَلَا دَآءٌ يَضُرُّهُ وَخَفَّفَ اللّٰهُ عَنْهُ سَكَرَاتِ الْمَوْتِ وَأَهْوَالَهُ وَوَلِيَ قَبْضَ رُوحِهِ وَكَانَ مِمَّنْ يَضْمَنُ اللّٰهُ لَهُ السَّعَةَ
فِي الْمَعِيشَةِ وَالْفَرَحَ عِنْدَ لِقَآئِهِ وَالرِّضَا بِالثَّوَابِ فِي آخِرَتِهِ وَقَالَ اللّٰهُ لِلْمَلٰٓئِكَةِ أَجْمَعِينَ مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ
قَدْ رَضِيتُ عَنْ فُلَانٍ فَاسْتَغْفِرُوا لَهُ **چهارم** آنکه کسیکه بنویسد سوره یس را باب گلاب و زعفران و بعد بنوشد بیاشامد
او را هفت نوبت بیاشامد هر روز یک نوبت حفظ نماید آنچه بشنود و غلبه کند بر کسیکه مناظره نماید و بزرگ شود در چشمهای مردم کما اینکه امام صادق در خبر
برهان فرموده قَالَ مَنْ كَتَبَهَا بِمَاءِ وَرْدٍ وَزَعْفَرَانٍ سَبْعَ مَرَّاتٍ وَشَرِبَهَا سَبْعَ مَرَّاتٍ مُتَوَالِيَاتٍ كُلَّ يَوْمٍ مَرَّةً حَفِظَ
كُلَّ مَا سَمِعَهُ وَغَلَبَ عَلَى مَنْ يُنَاظِرُهُ وَعَظُمَ فِي أَعْيُنِ النَّاسِ **پنجم** آنکه کسیکه بنویسد سوره یس و تعلیق کند بر جسد خود ایمن گردد
بر جسد خود از حسد و عین و از جن و انس و جنون و عرض و هوام و اوجاع باذن خدا تعالی کما اینکه نیز آنحضرت در خبر سابق کتاب فرمود قَالَ وَمَنْ كَتَبَهَا
وَعَلَّقَهَا عَلَى جَسَدِهِ أَمِنَ عَلَى جَسَدِهِ مِنَ الْحَسَدِ وَالْعَيْنِ وَمِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالْجُنُونِ وَالْهَوَامِّ وَالْأَعْرَاضِ
وَالْأَوْجَاعِ بِإِذْنِ اللّٰهِ تَعَالَى وَإِذَا شَرِبَتْ مَآءَهَا امْرَأَةٌ دَرَّ لَبَنُهَا وَكَانَ فِيهِ لِلرَّضِيعِ غِذَآءً جَيِّدًا بِإِذْنِ اللّٰهِ تَعَالَى
ششم آنکه اگر قرائت شود سوره یس نزد هر مریض نزد موت آن نازل شود بعدد هر آیه ده ملک قیام نمایند پیش روی آن صفوف و استغفار کنند
از برای آن و تشییع نمایند جنازه او را و قبول نمایند بر آن و حاضر شوند غسل و دفن آن را کما اینکه رسول خدا در خبر برهان فرموده اند قَالَ ع
مَنْ قَرَأَهَا عِنْدَ كُلِّ مَرِيضٍ عِنْدَ مَوْتِهِ نَزَلَتْ عَلَيْهِ بِعَدَدِ كُلِّ آيَةٍ مَلَكٌ وَقِيلَ عَشَرَةُ أَمْلَاكٍ يَقُومُونَ
بَيْنَ يَدَيْهِ صُفُوفًا يَسْتَغْفِرُونَ لَهُ وَيُشَيِّعُونَ جَنَازَتَهُ وَيُقْبِلُونَ عَلَيْهِ وَيُشَاهِدُونَ غُسْلَهُ وَ
دَفْنَهُ **هفتم** آنکه اگر قرائت شود سوره یس نزد مریض نزد موت قبض نکند ملک الموت روح او را تا اینکه آورد از برای او شربتی از جنت کما
اینکه رسول خدا فرموده اند در خبر برهان قَالَ وَإِنْ قُرِئَتْ عَلَى مَرِيضٍ عِنْدَ مَوْتِهِ لَمْ يَقْبِضْ مَلَكُ الْمَوْتِ رُوحَهُ حَتَّى يَأْتِيَهُ رِضْوَانُ بِشَرْبَةٍ
مِنَ الْجَنَّةِ يَسْقِيهَا وَهُوَ عَلَى فِرَاشِهِ وَيَقْبِضُ رُوحَهُ وَهُوَ نَائِمٌ وَيَدْخُلُ قَبْرَهُ وَهُوَ رَيَّانُ وَمَنْ كَتَبَهَا بِمَاءٍ

بزرد و علقهما علیه کانت له حرزا من کل آفة وسوء **هشتم** اگر قرائت کند [illegible]
سوره طه را کما اینکه رسول خدا صلعم در خبر اول مستدرک فرموده اند قال ص لا یقرء اهل الجنة من القرآن الا یس وطه
اگر قرائت فرموده اند خدا بتعالی سوره یس و طه را قبل از خلق آدم بدو هزار سال پس زمانیکه ملائکه شنیدند گفتند خوش باشد از برای امتی که نازل
میشود این بر آنها و خوش باشد از برای جوفیکه حمل نماید این را و خوش باشد از برای زبانهائیکه تکلم نمایند باین کما اینکه رسول خدا در خبر اول مستدرک
فرموده اند قال ع ان الله تعالی قرء طه ویس قبل ان یخلق آدم بالفی عام فلما سمعت الملائکة القرآن قالوا
طوبی لامة ینزل هذا علیها وطوبی لاجواف تحمل هذا وطوبی لالسن تتکلم بهذا **دهم** اگر کسیکه قرائت کند
سوره یس را قبل از خواب ایمن شود از فشار قبر کما اینکه در خبر است از امام صادق قال ع من قرأها فی لیلة قبل ان ینام وکل
به الف ملک کلهم یحفظونه من شر کل شیطان رجیم ومن کل آفة وان مات فی یومه ادخله الله الجنة
وحضر غسله ثلثون الف ملک کلهم یستغفرون له ویشیعونه الی قبره بالاستغفار فاذا دخل فی
لحده کانوا فی جوف قبره یعبدون الله وثواب عبادتهم له وفسح له فی قبره مد بصره وامن من ضغطة
القبر ولم یزل فی قبره نور ساطع الی عنان السماء الی ان یخرجه الله من قبره فاذا اخرجه لم یزل ملائکة الله
یشیعونه ویحدثونه ویضحکون فی وجهه ویبشرونه بکل خیر حتی یجوزوا به علی الصراط والمیزان ویوقفونه
من الله موقفا لا یکون عند الله خلق اقرب منه الا ملائکة الله المقربون وانبیائه المرسلون وهو
مع النبیین واقف بین یدی الله لا یحزن مع من یحزن ولا یهتم مع من یهتم ولا یجزع مع من یجزع
ثم یقول له الرب تبارک وتعالی اشفع عبدی اشفعک فی جمیع ما تشفع وسلنی اعطک عبدی
جمیع ما تسال فیسال فیعطی ویشفع فیشفع ولا یحاسب فیمن یحاسب ولا یوقف مع من یوقف
ولا یذل مع من یذل ولا یکتب بخطیئة ولا بشیء من عمله ویعطی کتابه منشورا حتی یهبط من عند الله
فیقول الناس باجمعهم سبحان الله ما کان لهذا العبد من خطیئة ویکون من رفقاء محمد
یازدهم اگر [illegible] **دوازدهم** اگر قرائت [illegible]
[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

چون قرائت اهل جنت منحصر است در سوره یس و طه چنانکه رسول خدا ص در خبر اول استماع کرد فرموده قال لا یقرء اهل الجنة من القرآن

الا یس وطه و نیز این دو سوره توام بوده است در قرائت خدا تعالی قبل از خلق آدم بدو هزار سال کما اینکه در اخبار منقوله در سوره یس دانسته شد

قال ان الله تعالی قرء طه ویس قبل ان یخلق آدم بالفی عام الخبر لذا متعقب شد تفسیر سوره یس بتفسیر سوره طه و تقدیم دانسته شد سوره یس از

جهة کثرت فضل قرائت او بر قرائت طه کما اینکه بیان رفته شد بسم الله الرحمن الرحیم گذشت در سوره فاتحه تفسیرات

و دلالت این آیه مبارکه مراجعه کن اعاده فائده مهمه ندارد طه ظهور تنزیل این آیه مبارکه نسبت با محمد کما اینکه امام صادق ع در خبر بیان فرموده اند

قال قلت لجعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب یا بن رسول الله ما معنی قول الله عز و جل طه قال طه اسم

من اسماء النبی پس تفسیر مذکور نسبت بطه در بخار و دانسته شود از جهة توضیح مطلب اول اگر تفسیر طه بمعنای یا محمد گفته

چنانکه امام صادق فرموده اند در خبر بیان قال فانزل الله تبارک و تعالی طه بلغة طی یا محمد پس اگر گفته شود وجه چیست در نداء آنحضرت

بلغة طی که چه نسبت بلغة عرب که محمد است ج وجه اعلام است بحرف طا طالب حق بودن آنحضرت و بحرف ها هادی بودن آنحضرت است بسوی حق

چنانکه امام صادق در خبر صافی فرموده قال و اما طه فاسم من اسماء النبی و معناه یا طالب الحق الهادی الیه پس

اگر گفته شود وجه چیست در خطاب آنحضرت ص بخطاب یعنی خطاب طالب حق ج وجه چیست که مدت ده سال باطراف اصابع ایستاده طلب الحق یا آنکه ورم

نمود دو قدم آنحضرت ص و زرد شده وجه آنحضرت پس خطاب شد بخطاب طالب حق کما اینکه امیر فرموده اند در خبر صافی قال لقد قام

رسول الله عشر سنین علی اطراف اصابعه حتی تورمت قدماه و اصفر وجهه یقوم اللیل اجمع حتی

عوتب فی ذلک فقال الله تعالی طه الخ پس اگر گفته شود که این خبر مخالفت با خبر و سائل که آنحضرت ص بعد بلند نمودند یک پای خود را

پس مخاطب شد بخطاب طه قال یعنی ابا عبد الله ان رسول الله بعد ما عظم او بعد ما ثقل کان یصلی

و هو قائم و رفع احدی رجلیه حتی انزل الله تعالی طه الخ ج نظر بر یک نفی نمیکند دیگری را و عشر سنین در خبر اول و بعد

ما ثقل در خبر دوم جمع و صحیح است که کیفیت خبر دوم بعد کیفیت خبر اول بوده است پس مثل این مثنیت بجمع بوده است دوم اگر که از برای محمد

ده اسم است در قرآن که از جمله آن ده اسم طه است محمد و رسول و احمد و عبد الله طه و یس و ن و مدثر و مزمل

و ذکر چنانکه امام صادق ع در خبر بیان فرموده اند قال یا کلبی کم لمحمد من اسم فی القرآن فقلت اسمان او ثلثة

در تتمهٔ امور متعلقه بسورهٔ طه است

فقال یا کلبی له عشرة اسماء وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل و مبشرا برسول یاتی من بعدی
اسمه احمد ولما قام عبد الله یدعوه کادوا یکونون علیه لبدا وطه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی ویس و
القرآن الحکیم انک لمن المرسلین علی صراط مستقیم ون والقلم وما یسطرون ما انت بنعمة ربک بمجنون
ویا ایها المدثر ویا ایها المزمل فاتقوا الله یا اولی الالباب الذین آمنوا قد انزل الله الیکم ذکرا فالذکر
اسم من اسماء محمد ونحن اهل الذکر فاسئل یا کلبی عما بدا لک فقال نسیت والله القرآن کله
فما حفظت منه حرفا اساله ش گفته شود که این خبر معارض است با قول امام ع در خبر ریان نیز که اسماء آنحضرت ص دوازده است پنج از
قرآنست محمد واحمد وعبد الله ویس ون قال ان لرسول الله اثنی عشر اسما خمسة فی القرآن محمد واحمد
وعبد الله ویس ون ج اختلاف بین این خبر و خبر متقدم از دو جهة ملاحظه شود یکی ده بودن اول و دوازده بودن دوم و یکی ده بودن اول
قرآن و پنج بودن دوم در قرآن و در هر یک از دو اختلاف تکاذبی در بین نیست بلکه هر یک با فی مثبت نفی دیگر را او بعبارة اخری اختلاف
بین نطق است که محکم است و مفهوم است که متشابه است که واجب است رد او بمحکم کما اینکه در اصول مقدمه دانسته شد واما وجه ذکر پنج یا ده لابد
بجهتی بوده است مثل اشهر اسماء آنحضرت ص در قرآن یا اشهر مثلا پس اشکالی نیست بحمد الله والمنه چنانچه کثیره است نظائر او در اخبار وارد
واما تاویل کلمه مبارکه یعنی طه پس عبارتست از طهارت اهلبیت محمد ص وتصدیق میکند این را آیه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس
اهل البیت ویطهرکم تطهیرا الی آخره بلکه امام صادق ع در خبر ریان فرموده اند قال فی قوله طه طهارة لاهل بیت محمد
ثم قرء انما یرید الله الخ و تاویل دیگر این کلمه مبارکه چنانکه تقدیم نوشته شد یا طالب الحق الهادی الیه واما تفقهها
راجع بکلمه مبارکه پس گذشت در کلمه مبارکه یس مراجعه کن که تماما جاریست در اینجا اعاده فائده مهمه ندارد و الحمد لله رب العالمین ما انزلنا
علیک القرآن لتشقی الخ ظهر و تنزیل این آیه مبارکه اینست نازل کردیم بر تو قرآن را از برای اینکه بشقا بمانی زیرا که
قول امام ع در خبر ریان فانزل الله سبحانه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی ازجهة نقصان بودن ذکر آیه و بس حجة وحجة است
که این آیه مبارکه از جهة قسمی است که میدانستنای او را عالم و جاهل پس اشکالی در تفسیر آیه مبارکه نیست صدقتی با یادآوری دانسته شود اوّل
اگر اگر گفته شود که آیه انکن فیها باعتبار اسناد شقاوت بآنحضرت ص منافی است با آیه سوره نجم ما ضل صاحبکم وما [illegible]
گذشت در اصول مقدمه که اختلاف و اعوجاج نفی شده است از قرآن و این اختلاف و اعوجاج مخالف است با آیه قل لئن اجتمعت الخ

بیکپا در صلوة کما اینکه معلوم شد از قول امام صادق ع در خبر متقدم قال کان یصلّی وهو قائم ووضع احدی رجلیه و قول بحضرت

افلا اکون عبداً شکوراً که معلوم میشود که این هم از جهت شکر است و نیز معلوم است این حکم و حکم سابق و حکم لاحق از طریق قول امام باقر

در خبر اول بیان قال الصحیح یصلّی قائماً از بجا و ضع و مرس شدگی بودن بیک پا در صلوة جایز است کما اینکه در فصل سجاد ع بود در بیت در خبر

اول بیان قال رأیت علی بن الحسین فی فناء الکعبة فی اللیل وهو یصلّی فاطال الصلوة حتی جعل یتوکّأ

علی رجله الیمنی ومرّة علی رجله الیسری ستیم الخ ایستادن در صلوة باطراف اصابع و کذا ایستادن بیک پا بر وجهی که

مورث جهد شود حرام است از جهت آیه نحن فیها و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة و الحمد لله رب العالمین الا تذکرة

لمن یخشی خود تنزیل این فقره مبارکه اینست نازل کردیم ما قرآن را مگر از برای پند دادن از برای کسیکه میترسد زیرا که باین فقره میلا جعفر قول

امام باقر و صادق در خبر بیان فانزل الله تبارک وتعالی طه بلغة طی یا محمد ما انزلنا علیک القرآن لتشقی

الا تذکرة لمن یخشی که نقصار فرموده بذکر آیه بدون اضافه نمودن چیزی از جمله اینست که بعد معنای او را عالم و جاهل و نیز تصدیق

میکند این را آیات کثیره مثل آیه سوره مدثر ان هذه تذکرة و مثل آیه سوره ق فذکّر بالقرآن من یخاف وعید پس اشکالی در تعیین

نیست اصلا و نصابی نیز باید اموری دانسته شود اول آنکه اگر گفته شود که وجه چیست در قرار دادن قرآن را تذکره از برای خصوص ذوی الخشیه در آیه

نحن فیها مثل آیه سوره ق وجه عدم فائده در تذکیر قرآن است در غیر ذوی الخشیه انکه انبیاء میکند از این بیان قول امیر ع در خبر اول بیان قال العلم

علمان علم مطبوع ومسموع لا ینفع المسموع اذا لم یکن المطبوع که تصریح فرموده این کلام را در وجه دیگر خود در نهج البلاغه قال

واعلموا انه من لم یعن علی نفسه حتی یکون له منها واعظ وزاجر لم یکن له من غیرها زاجر ولا واعظ دوم

آنکه اگر گفته شود که آیه نحن فیها مجاز جمع بین معنی متعدده که عبارتست از لتسعد به کما اینکه در قول امام صادق ع در خبر متقدم دانسته شد ما انزلنا

علیک القرآن لتشقی بل لتسعد به و حصر جهت انزال به تذکره محل تأمل است حاصل اشکال آنکه حصر انزال قرآن در تذکره ذوی الخشیه

منافی است با انزال او برای سعید بودن رسول ص و واضح است که این امر منافات دارد با آیه قل لئن اجتمعت الخ و اگر خواسته باشی که بعد از ترجمه

نفی انزال قرآن بقید لتشقی دیگر محل نخواهد ماند از برای استثناء تذکره ذوی الخشیه اینجا صحبت در این نظر و تأمل داخل شده آیه نحن فیها را

تحت اصل و قول بر اینکه آنچه از قرآن محل نظر و تأمل است از حوادث منافقین است و وجه صحیح بدون الا اینست ما انزلنا القرآن

علیک لتشقی تذکرة لمن یخشی نازل کردیم قرآن را بر تو باینکه شقاوت نمائی و حال آنکه او تذکره است از برای کسیکه برسد معاد

در تفقهات متعلقه بآیه سابقة البیان

الشقاء است زیرا که مراد از لیشقی بل لیسعد به شقاوت و سعادت ظهوریه باشد تعقیب آن
بقرآن بوده است پس منافی نیست و بین بحمد الله و منه **وَاَمَّا تَفَقُّهَات** راجعه به آیه بحث فیها **اَوَّل** آنکه خداوند تعالی
بنده را از شقاوت ذاتیه نقل میدهد بسعادت ذاتیه بخلاف عکس چنانکه امام صادق ع در خبر سیم بحار فرموده اند قال اِنَّ اللّٰهَ تَعَ
یَنقُلُ العَبدَ مِنَ الشَّقَاءِ اِلَی السَّعَادَةِ وَلَا یَنقُلُهُ مِنَ السَّعَادَةِ اِلَی الشَّقَاءِ **دُوُّم** آنکه میزان در ثبوت سعادت
ذاتیه و شقاوت ذاتیه ختم عمل است بسعادت و شقاوت چنانکه امیر المؤمنین ع در خبر سیم بحار فرموده اند قال حَقِیقَةُ السَّعَادَةِ
اَن یَختِمَ الرَّجُلُ عَمَلَهٗ بِالسَّعَادَةِ وَحَقِیقَةُ الشَّقَاءِ اَن یَختِمَ المَرءُ عَمَلَهٗ بِالشَّقَاءِ چنانچه میزان در عمل نیز
خواتیم او است چنانکه رسول خدا ص در خبر کتاب مذکور فرموده اند قال ص اَلعَمَلُ بِخَوَاتِیمِهٖ اَلعَمَلُ بِخَوَاتِیمِهٖ اَلعَمَلُ بِخَوَاتِیمِهٖ
سِیُّم آنکه معیار و محک در معرفت سعادت ذاتیه سعید و شقاوت ذاتیه شقی ایمان و تقوی است در اول و تکذیب و عصیان است
در ثانی چنانکه در کلام امام ثامن ع دانسته شد و بقیه کلام در این باب موکول است بغیر این مقام **تَنزِیلًا مِمَّن خَلَقَ الاَرضَ
وَالسَّمٰوَاتِ العُلیٰ** ظاهر تنزیل این آیه مبارکه مثبت قرآن مذکور تنزیل است از کسیکه ایجاد نموده است زمین و آسمانهای
بلند را زیرا که این آیه مبارکه بملاحظه آیات بسیاره مثل آیه سوره حدید هُوَ الَّذِی خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَالاَرضَ فِی سِتَّةِ اَیَّامٍ از
جمله آیاتی است که میدانند معنای او را عالم و جاهل پس اشکالی در تفسیر مذکور نیست بلی باید چند امر دانسته شود **اَوَّل** اگر گفته شود که وجه حکمت
در آیه بحث فیها خلق ارض مقدم داشته شده است بر خلق سماوات ج وجه مقدم بودن ارض است بر سماوات پس مقدم شده است در ذکر کما
اینکه امام صادق ع در خبر چهاردهم بحار فرموده اند قال ع خَلَقَ الاَرضَ قَبلَ السَّمَاءِ انتهی پس که خلق ارض قبل از خلق سما است
پس چگونه در آیه مذکوره در سوره حدید خلق سماوات مقدم داشته شده است از خلق ارض ج این آیه متشابه است و آیه سوره بقره اَلَّذِی
جَعَلَ لَکُمُ الاَرضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً محکمه است که وجه بسبب رد اول بر دوم لما بلد احوال حینئذ دانسته شد پس
اگر گفته شود که وجه محکمیت در آیه مذکوره چیست ج وجه حکمت چه با شد است که با ثبت سماء توقف دارد بر فرش است ارض مثل حرمت خیمه که
یعنی ثامن الائمه ع در خبر چهاردهم بحار قال قُلتُ اَخبِرنِی عَن قَولِ اللّٰهِ وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الحُبُکِ فَقَالَ هِیَ مَحبُوکَةٌ
اِلَی الاَرضِ وَشَبَّکَ بَینَ اَصَابِعِهٖ فَقُلتُ کَیفَ یَکُونُ مَحبُوکَةً اِلَی الاَرضِ وَاللّٰهُ یَقُولُ رَفَعَ السَّمٰوَاتِ
بِغَیرِ عَمَدٍ تَرَونَهَا فَقَالَ سُبحَانَ اللّٰهِ اَلَیسَ یَقُولُ بِغَیرِ عَمَدٍ تَرَونَهَا قُلتُ بَلیٰ فَقَالَ ثَمَّ عَمَدٌ وَلٰکِن لَا تَرَونَهَا

کیف ذلک جعلنی الله فداک قال فبسط کفه الیسری ثم وضع الیمنی علیها فقال هذه ارض الدنیا
والسماء الدنیا علیها فوقها قبة الخ پس بکالی بیت بحمد الله والمنه گذشت در سوره جمعه وجه بودن اراجعه بارض و سموات اگرچه
کن اعاده فائده مهمه دارد دوم آنکه اگر گفته شود که وجه در توصیف سموات که جمع سما است بعلی که جمع علیا است مثل فضل جمع فضلی و اول
جمع اولی چیست آنکه سما متضمن است معنای علو و رفعت را کما آنکه دانسته شد در آیه سوره بقره والسماء بناء و در قول امام من جرح
اعلام بکثرت و زیادت علو سموات است که مقتضای فعل تفضیلست زیرا که فاصله بین ارض و سما بقدر بصر است کما آنکه امیر فرموده اند فقال
فکم بین السماء والارض قال مد البصر ودعوة بذکر الله فیسمع ولا تقول غیر ذلک پس بکالی بیت بحمد الله
والمنه و گذشت در سوره جمعه وجه صیغه جمع بودن سما و مفرد بودن ارض مراجعه کن اعاده فائده مهمه دارد سیم آنکه اگر گفته شود وجه
چیست در تعقیب آیه الرحمن فیما با آیه متقدمه ج تفخیم و تعظیم شان منزل است که عبارتست از قرآن که باید اهتمام باو شود در جمله مذکوره بودن او
کما آنکه تصدیق میکند این مدعا را آیات کثیره مثل آیه سوره یس والقرآن الحکیم انک لمن المرسلین علی صراط مستقیم
تنزیل العزیز الرحیم پس اگر گفته شود که تنزیل در سوره یس و اشباه او نعت است از برای قرآن که هر دو معرف اند اول بال و دوم باضافه و اما در آیه
الرحمن فیما پس چگونه نعت واقع شده است با آنکه قرآن معرفست بال و تنزیلا نکره است ج تنزیلا نعت نیست از تذکرة نه از قرآن و عبارة جزئی بین نزده
سجده و از ارسال قرآن تنزیل خلق ارض و سموات علی است پس بکالی بیت بحمد الله والمنه الرحمن علی العرش استوی
ظاهر تنزیل اینفقره مبارکه چیست که خدا تعالی مستوی است در هر شیء قربیت بعض اشیاء و ابعدیت بعض اشیاء در آن منتفی است کما آنکه
امام صادق علیه السلام خبر داده فرموده اند سئل عن قول الله عز وجل الرحمن علی العرش استوی قال استوی علی کل شیء
فلیس شیء اقرب الیه من شیء پس بکالی در تفسیر کریمت نشانی باده دانسته شد اول آنکه گفته شود که کلمه الرحمن وجه
مرفوع بودن او چیست بلکه محل حال است زیرا که منقطع است از فقره سابقه مثل آنکه در مصحف است بلکه الرحمن مبتدا و جمله استوی خبر قرار داده شود
ربطی در بین این دو فقره نخواهد ماند کما آنکه واضحست و این منافی است با آیه قل لئن اجتمعت الخ علاوه بر احتیاج تقدیر مصداق این خلل
میکند آنکه کلمه را تحت محل در قول امیر که هیچ از قرآن محل خلل است از حوادث مناقض است و آنکه کسورست که صفت از برای من که مجرور است
و تصدیق میکند این مدعا را بعینی موصول بموصوف رفع میشود در آیه سوره زمر اولئک الذین هدیهم الله و اولئک هم اولوا
الالباب و واضحست که در این هنگام کمال ربط و تمام مناسبت بین این دو فقره حاصل خواهد شد و از اینجا یعنی دو اصل مذکور کمی سهل است

در تفقهها راجعه با آیه ما نحن فیها

اگر در چیزی یا بر چیزی باشد چه عیب لازم آید ج لازم آید عیب احتیاج که از صفات حادث است نه قدیم کما اینکه امام علیه السلام در خبر دوم بجا فرموده
قَالَ اِنَّهُ لَوْ كَانَ فِي مَكَانٍ لَكَانَ مُحْدَثًا لِاَنَّ الْكَائِنَ فِي مَكَانٍ مُحْتَاجٌ اِلَى الْمَكَانِ وَالْاِحْتِيَاجُ مِنْ صِفَاتِ
الْحَدَثِ لَا مِنْ صِفَاتِ الْقَدِيمِ س اگر گفته شود که چه عیب است از آن که محصوریت و محمولیت بر خدا تعالی واقع شود ج محمول و محصور
اسم نقص است و از برای خدا تعالی است اسماء حسنی کما اینکه در آیه سابقه از آیه ما نحن فیها است و امام ثامن علیه السلام در خبر برهان تصریح باو فرموده اند
قَالَ كُلُّ مَحْمُولٍ مَفْعُولٌ بِهِ مُضَافٌ اِلَى غَيْرِهِ مُحْتَاجٌ وَالْمَحْمُولُ اِسْمُ نَقْصٍ فِي اللَّفْظِ وَالْحَامِلُ فَاعِلٌ وَهُوَ
فِي اللَّفْظِ مِدْحَةٌ وَكَذٰلِكَ قَوْلُ الْقَائِلِ فَوْقَ وَتَحْتَ وَاَعْلٰى وَاَسْفَلَ وَقَدْ قَالَ اللّٰهُ لَهُ الْاَسْمَاءُ الْحُسْنٰى
فَادْعُوهُ بِهَا وَلَمْ يَقُلْ فِي كُتُبِهِ اِنَّهُ الْمَحْمُولُ بَلْ قَالَ هُوَ الْحَامِلُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَالْمُمْسِكُ لِلسَّمٰوٰاتِ
وَالْاَرْضِ اَنْ تَزُولَا وَالْمَحْمُولُ مَا سِوَى اللّٰهِ وَلَمْ نَسْمَعْ اَحَدًا آمَنَ بِاللّٰهِ وَعَظَمَتِهِ قَالَ فِي دُعَائِهِ
يَا مَحْمُولُ و بقیه کلام در این باب در قول است بغیر نیمه **وَاَمَّا تَفَقُّهُهَا** راجعه بآیه ما نحن فیها **اوّل** آنکه کسی که گمان کند خدا
در چیز است مشرک و کافر است مثل گمان اینکه در چیز است یا از چیز است یا بر چیز است زیرا که رد نموده است آیه لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ را و گذشت در قول امام صادق
و از کتاب خدا تعالی کافر است علاوه بر قول همان حضرت علیه السلام در خبر دوم بجا قَالَ مَنْ زَعَمَ اَنَّ اللّٰهَ فِي شَيْءٍ اَوْ مِنْ شَيْءٍ اَوْ
عَلٰى شَيْءٍ فَقَدْ اَشْرَكَ و قول بر آنحضرت علیه السلام قَالَ مَنْ زَعَمَ اَنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ شَيْءٍ اَوْ فِي شَيْءٍ اَوْ عَلٰى شَيْءٍ
فَقَدْ كَفَرَ قُلْتُ فَسِّرْ لِي قَالَ اَعْنِي بِالْحِوَايَةِ مِنَ الشَّيْءِ لَهُ اَوْ بِاِمْسَاكٍ لَهُ اَوْ مِنْ شَيْءٍ سَبَقَهُ س اگر گمان بودن
خدای بر عرش شرک و کفر است مراد از آیه ما نحن فیها احاطه خدا تعالی است بر ملک خود بدون قربیت بعض و ابعدیت بعض ج چنانکه وارد
شده است در قول امام صادق علیه السلام در خبر دوم بجا که خدا تعالی نازل میشود بسوی سماء دنیا در شب جمعه از اول شب و در غیر شب جمعه در ثلث
آخر شب قَالَ اِنَّ الرَّبَّ تَبَارَكَ وَتَعَالٰى يَنْزِلُ كُلَّ لَيْلَةِ جُمُعَةٍ مِنْ اَوَّلِ اللَّيْلِ وَفِي كُلِّ لَيْلَةٍ فِي الثُّلُثِ
الْاَخِيرِ اَمَامَهُ مَلَكٌ يُنَادِي هَلْ مِنْ تَائِبٍ يُتَابُ عَلَيْهِ هَلْ مِنْ مُسْتَغْفِرٍ فَيُغْفَرُ لَهُ هَلْ مِنْ سَائِلٍ
فَيُعْطٰى سُؤْلَهُ اَللّٰهُمَّ اَعْطِ كُلَّ مُنْفِقٍ خَلَفًا وَكُلَّ مُمْسِكٍ تَلَفًا فَاِذَا طَلَعَ الْفَجْرُ عَادَ الرَّبُّ اِلٰى عَرْشِهِ
فَيَقْسِمُ الْاَرْزَاقَ بَيْنَ الْعِبَادِ ج همین امام صادق علیه السلام در خبر سیم دلیل بطور اصل فرموده اند که این شنیده شد شبیه
قول ناس را پس از برای تقیه است کما اینکه در قول ابو حنیفه شنیده شد قَالَ مَا سَمِعْتَهُ مِنِّي يُشْبِهُ قَوْلَ النَّاسِ فِيهِ التَّقِيَّةُ

در بقیهٔ مطالب متعلقه بابه مذکوره

و آنچه بیان آن واجب است در بحث بر نکته‌ای است دیگر که این آیه با ملاحظه آیات کثیره قسمی است که دیده اند معانی آن را علماء و بال
زل. در سوره شوری له ما فی السموات و ما فی الارض آیه سوره ... رب السموات و الارض و ما بینهما
در تفسیر مذکور نسبت بما در اینجا چند امر باید دانسته شود اول آنکه ملاحظه شود که وجه تعقیب این آیه بما سابقه چیست ج
وجه بر تفخیم و تعظیم تنزیل است که این امر موجب تفهیم شأن او است در مراعات مراقبت و محافظت فیه ممن خلق الخ
و تعقیبه الرحمن الخ و این جهت نیست است ممن مثل الرحمن بنظره کمثل الحمار یحمل اسفارا و آیه و آیة لهم اللیل
نسلخ منه النهار دوم آنکه مراد از ما فی السموات خلق در هر یک از هفت آسمان و خلق بین هر دو آسمان است
کما اینکه در قول امام صادق ع است در خبر چهارم بحار قال سألته عن السموات السبع فقال سبع سموات
لیس منها سماء الا و فیها خلق و بینها و بین الاخری خلق حتی ینتهی الی السابعة لکن بشر ارض که در سوره [illegible]
سوره جمعه بیان شد چهار از دارای خلق و دو تای او خالی از خلق است که این ارض که در تحت است دارای مسکن است پنج ارض دارای
خلق و دو ارض خالی میشود کما اینکه امام صادق ع در خبر مذکور فرموده قلت و الارض قال سبع منهن خمس فیهن خلق
من خلق الرب و اثنتان هوا لیس فیهما شیء سیم آنکه گذشت که هر آسمانی پانصد سال است و بین هر دو آسمان
نیز پانصد سال مسافت و موضع قدمی نیست مگر آنکه در او ملکی است تسبیح و تقدیس میکند خدا تعالی کما اینکه امام صادق ع در خبر چهارم بحار فرموده اند
الملئکة اکثر ام بنو آدم فقال و الذی نفسی بیده لملئکة الله فی السموات اکثر من عدد التراب
فی الارض و ما فی السماء موضع قدم الا و فیها ملک یسبحه و یقدسه و لا فی الارض شجر و لا مدر
الا و فیها ملک موکل بها یأتی الله کل یوم بعملها و الله اعلم بها و این ملائکه سه قسم هستند صاحب دو بال
و صاحب سه بال و صاحب چهار بال کما اینکه رسول خدا ص فرموده اند در خبر چهارم بحار قال الملائکة علی ثلثة اجزاء
لهم جناحان و جزء لهم ثلثة اجنحة و جزء لهم اربعة اجنحة چهارم در سموات سبع بحاریست که عمق یکی از آنها پانصد سال
است و در آن بحار ملکی است که آب بحار تا زانوی آنها است حیث ملکی از آنها گر بیند از برای او هشت هزار و چهار صد بال و [illegible]
و جبه و صورتی چهار انسان کما اینکه رسول خدا ص در خبر چهارم بحار فرموده اند قال ص ان فی السموات السبع لبحارا عمق
احدها مسیرة خمسمائة عام فیها ملائکة قیام منذ خلقهم الله عز و جل و الماء الی رکبهم لیس

در امور راجعه بآیه ناصیة الذکر است

الله تبارک وتعالی امر الحوت بحمل الارض وکل بلدة من البلدان على فلس من فلوسه فاذا اراد الله عزّ

وجلّ ان یزلزل ارضاً امر الحوت ان یحرّک ذلک الفلس فیحرّکه ولو رفع الفلس لانقلبت الارض

باذن الله ج [illegible]

در این باب [illegible] پنجم [illegible] قدرت الله

[illegible] امام صادق [illegible]

وارد شده قال سئل الزندیق فیما سئل اباعبدالله ع فقال ع وضع الارض على الحوت والحوت فی الماء

والماء فی صخرة مجوّفة والصخرة على عاتق ملک والملک على الثری والثری على الریح والریح

على الهواء والهواء تمسکه القدرة ولیس تحت الریح العقیم الا الهواء والظلمات ولا وراء

ذلک سعة ولا ضیق ولا شیء یتوهّم ثم خلق الکرسی فحشاه السموات والارض والکرسی اکبر

من کل شیء خلق ثم خلق العرش فجعله من الکرسی [illegible]

[illegible] قال سئلت اباعبدالله ع عن الارض على ای شیء هی قال

على الحوت قلت فالحوت على ای شیء هو قال على الماء قلت فالماء على ای شیء هو قال على الصخرة

قلت فالصخرة على ای شیء هی قال على قرن ثور املس قلت فعلى ای شیء الثور قال على الثری

قلت فعلى ای شیء الثری فقال هیهات عند ذلک ضلّ علم العلماء ج [illegible]

[illegible] قال ان العالم اذا شاء ان یعلم

علم قال سئلت اباعبدالله ع عن الامام یعلم الغیب قال لا ولکن اذا اراد ان یعلم الشیء اعلمه

الله ذلک [illegible]

قال [illegible] کل شیء على الثری وعلى القدرة والقدرة تحمل کل شیء [illegible]

[illegible] الثری [illegible]

تجهر بالقول فانّه یعلم السرّ واخفى [illegible]

در امور موکوله بآیه متقدمة الذکر

المعجزی و تصدیق میکند این معنا را آیات بسیار مثل جَآءَ رَبُّكَ و مثل وَاسْئَلِ الْقَرْيَةَ و مثل ابتغوا العزة بنسبت مد
این جمله تمام در صدق آیه وَمَنْ اَصْدَقُ مِنَ اللّٰهِ قِيلًا وَمَنْ اَحْسَنُ مِنَ اللّٰهِ حَدِيثًا و بحمد الله ... چهارم
دیگر آنکه در آیه ما نحن فیها بیان است از من در آیه متقدمه که موصوفست باوصاف مذکوره و بنابراین کلمة الله خبر است نه ضمیر کما اینکه ...
زیرا که در صورت ضمیر منقطع خواهد شد از قبل خود و ارتباطی میان آیه ما نحن فیها و آیه متقدمه نخواهد بود کما اینکه واضح است که منافی است
آیه قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الخ و تصدیق میکند اینمعنا را نیز آنچه دانسته شد در فقره اَلرَّحْمٰنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوٰى از اینکه معرا اسم
نقص است و از برای خدای تعالی است اسماء حسنی و نیز تصدیق میکند او را آیات کثیره مثل آیه سوره ابراهیم اِلٰى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ
اللّٰهِ الَّذِي الخ و از اینجا ظاهر میشود که خبر کلمه الله در مصحف از حوادث متفقین است و قرائت مشهوره مین اولی او خبر از قرائت
و مفسرین باید طرح شود که مخالف اصول است پنجم آنکه اسماء حسنای خدای تعالی چهار هزار است که هزار را او داند که چه متعالی
که هزار را نداند کسی مگر خدای تعالی و ملائکه و هزار را نداند کسی مگر خدای تعالی و ملائکه و پیغمبران و هزار را امید اند که سیصد او در تورات است و سیصد
در انجیل است و سیصد او در زبور است و یکصد او ظاهر است در قرآن و یکی او مکتوم است کما اینکه رسول خدا ص در خبر دوم بحار فرموده اند
اِنَّهُ قَالَ اِنَّ لِلّٰهِ اَرْبَعَةَ آلَافِ اِسْمٍ اَلْفٌ لَا يَعْلَمُهَا اِلَّا اللّٰهُ وَاَلْفٌ لَا يَعْلَمُهَا اِلَّا اللّٰهُ وَالْمَلٰئِكَةُ
وَاَلْفٌ لَا يَعْلَمُهَا اِلَّا اللّٰهُ وَالْمَلٰئِكَةُ وَالنَّبِيُّونَ وَاَمَّا الْاَلْفُ الرَّابِعُ فَالْمُؤْمِنُونَ يَعْلَمُونَ
ثَلٰثُمِائَةٍ مِنْهَا فِي التَّوْرٰيةِ وَثَلٰثُمِائَةٍ فِي الْاِنْجِيلِ وَثَلٰثُمِائَةٍ فِي الزَّبُورِ وَمِائَةٌ فِي الْقُرْاٰنِ تِسْعَةٌ وَتِسْعُونَ
ظَاهِرَةٌ وَوَاحِدٌ مِنْهَا مَكْتُومٌ مَنْ اَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ ششم آنکه گفته شد که این خبر نفی دارد از
جمیع چهار هزار اسم که اسماء حسنی است خبر پنجم ظاهر است که اسماء خدای تعالی چهار هزار و آیه ما نحن فیها ظاهر است که اسماء
خدای تعالی حسنی است بجز ابهام و گذشت در معنی صفت قول امیر ع ... نعمة الله پس برکت این ... ثابت
شد که جمیع اسماء خدای تعالی حسنی است هفتم آنکه گفته شد که بنابر این بیان معارضه خواهد شد میان خبر مذکور و خبر دیگر همین کتاب از
حضرت ع که از برای خدای تعالی نود و نه است قَالَ اِنَّ لِلّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ تِسْعَةً وَتِسْعِينَ اِسْمًا مَنْ دَعَا اللّٰهَ
بِهَا اسْتَجَابَ لَهُ الخ و واضح است که هر یک از دو خبر نطقی ندارد در نفی دیگری و خبر ثانی بلحاظ اسماء در قرآن است کما اینکه نص
دلیل خبر اول است و از اینجا واضح است که منافاتی نیست میان این دو خبر و خبر دیگر دوم بحار که ناطق است که اسماء حسنی سیصد و شصت است

در بیان مطالب راجعہ بمناسبۃ الذکر

کہ این سیصد و شصت [illegible] است از دوازده رکن برای هر رکنی سی اسم از این دوازده رکن [illegible] به سه اسم که از برای [illegible] است

از [illegible] مجهول [illegible] است این سه اسم دیگر این چهار که [illegible] است و یکی محجوب مخزون است

[illegible] صادق در خبر [illegible] کتاب فرموده فقال ع ان الله تبارک وتعالی

خلق اسماً بالحروف غیر منعوت وباللفظ غیر منطق وبالشخص غیر مجسد وبالتشبیه غیر موصوف

باللون غیر مصبوغ منفی عنه الاقطار مبعد عنه الحدود محجوب عنه حس کل متوهم مستتر

غیر مستور فجعله کلمة تامة علی اربعة اجزاء معاً لیس منها واحد قبل الآخر فاظهر منها ثلثة

اسماء لفاقة الخلق الیها وحجب منها واحداً وهو الاسم المکنون المخزون بهذه الاسماء الثلثة

التی اظهرت فالظاهر هو الله وتبارک وسبحان لکل اسم من هذه اربعة ارکان فذلک

اثنا عشر رکناً ثم خلق لکل رکن منها ثلثین اسماً فعلاً منسوباً الیها فهو الرحمن الرحیم

الملک القدوس الخالق البارئ المصور الحی القیوم لا تاخذه سنة ولا نوم العلیم

الخبیر السمیع البصیر الحکیم العزیز الجبار المتکبر العلی العظیم المقتدر القادر

السلام المؤمن المهیمن المنشئ البدیع الرفیع الجلیل الکریم الرازق المحیی الممیت

الباعث الوارث فهذه الاسماء وما کان من الاسماء الحسنی حتی تتم ثلثمائة وستین

اسماً فهی نسبة لهذه الاسماء الثلثة وهذه الاسماء الثلثة ارکان وحجب للاسم

الواحد المکنون المخزون بهذه الاسماء الثلثة وذلک قوله عز وجل قل ادعوا الله

او ادعوا الرحمن ایاً ما تدعوا فله الاسماء الحسنی [illegible] اسم اول که موصوف باوصاف

مذکوره [illegible] چیست [illegible] کن که تمام او [illegible]

[illegible] فاظهر منها ثلثة اسماء

[illegible] و اما تقفیات اول [illegible]

[illegible] فقال ان الله عز و جل

ذکر تفسیر آیہ هل اتاك حديث موسیٰ

تسعة وتسعين اسماً من دعا الله بها استجاب له ومن احصاها دخل الجنة وهي الله
الاله الواحد الاحد الصمد الاول الآخر السميع البصير القدير القاهر العلي الاعلى
الباقي البديع الباري الاكرم الظاهر الباطن الحي الحكيم العليم الحليم الحفيظ
الحق الحسيب الحميد الحفي الرب الرحمن الرحيم الذاري الرازق الرقيب الرؤف الرائي
السلام المؤمن المهيمن العزيز الجبار المتكبر السيد السبوح الشهيد الصادق
الصانع الطاهر العدل العفو الغفور الغني الغياث الفاطر الفرد الفتاح الفالق
القديم الملك القدوس القوي القريب القيوم القابض الباسط قاضي الحاجات المجيد
المولى المنان المحيط المبين المقيت المصور الكريم الكبير الكافي كاشف الضر الوتر النور
الوهاب الناصر الواسع الودود الهادي الوفي الوكيل الوارث البر الباعث التواب الجليل الجواد الخبير
الخالق خير الناصرين الديان الشكور العظيم اللطيف الشافي **دوم** کہ عبادت اسماء حسنی

کفر و عبادت اسماء حسنی و بغیر قصد شدہ ست این اسماء حسنی شرک است و عبادت بغیر قصد شدہ بہ این اسماء حسنی توحید است کہ

بلکہ امام صادق [illegible] در بحار فرمودند فقال فمن عبد الاسم دون المعنى فقد كفر ولم يعبد شيئاً
ومن عبد الاسم والمعنى فقد كفر وعبد اثنين ومن عبد المعنى دون الاسم فذاك
التوحيد [illegible] **وهل اتاك حديث موسى**

اذ رای نارا فقال لاهله امكثوا اني آنست نارا لعلي آتيكم منها بقبس او اجد على النار هدى

[illegible]

[illegible]

[illegible] **فلما**

موسى [illegible] باهله آنس من جانب الطور نارا قال لاهله امكثوا اني آنست

در بیانات موکوله بابه سابقة الذکر

الی جانب الطور الغربی الایمن فی عشیة شاتیة شدیدة البرد اظلم علیه اللیل واخذت
السماء ترعد وتبرق وتمطر واخذ امرأته الطلق فعمد موسی الی زنده فقدح مرات فلم تور
فتحیر وقام وقعد واخذ یتامل ما قرب وبعد تحیرا وضجرا فبینا هو کذلک اذ آنس من
جانب الطور نارا فحسبه نارا فقال لاهله امکثوا انی آنست نارا لعلی آتیکم منها بقبس او
اجد علی النار هدی یعنی من یدلنی علی الطریق وکان قد ضل الطریق الخ و نیز در بیان ذکر این حضرت
است در آیه مقصد قوله ذکره. قال آتیکم بقبس من النار تصطلون من البرد او اجد علی النار هدی
کان قد اخطأ بقول او اجد عند النار طریقا هشتم آنکه اگر گفته شود وجه خطاب جمیع مذکر در آیه نحن
فیها چیست با اینکه مخاطب امرأه آنست زن بوده است با آنکه همان دختر شعیب است چنانکه معلوم است از خبر مذکور حاصل اینکه
مراد از اهل در آیه نحن فیها زوجه موسی است که مخاطب شده بخطاب جمع مذکر قال فی القاموس واهل الرجل زوجته
بلکه عبارت صحیحه فقال لاهله امکثی وآتیک است ج جمع مذکر بودن مخاطب باعتبار کلمه اهل است که مشعر جمع مذکر
میشود و باز کما اینکه تصدیق میکند او را آیات کثیره مثل آیه سوره عنکبوت ان اهلها کانوا ظالمین و آیه سوره کهف استطعما
اهلها فابوا ان یضیفوهما و آیه سوره اعراف ولو ان اهل القری آمنوا واتقوا لفتحنا علیهم برکات
من السماء والارض کذا و کذا و کذا از امثال این آیات که شامل است اهل را و اهل را تفسیر نموده اند بزن کما اینکه تفریع میشود این
ازین قول سابق ابعثوا اما ابعثه الله بس اشکالی نیست ببرکت اهل تفسیره و اما تفقهات راجعه به آیه نحن
فیها اول آنکه باید شخص بآنچه امید ندارد بیشتر امیدوار باشد از آنچه امیدوار است کما اینکه تصدیق او در آیه نحن فیها است ببیان امام صادق در خبر
پنجم بحار بقول کن لما لا ترجو ارجی منک لما ترجو فان موسی ذهب یقتبس نارا فانصرف
الیهم وهو نبی مرسل دوم آنکه مستحب است الصاق خد ایمن و ایسر را بخاک بعد از صلوة کما اینکه در قول امام صادق
در مقام موسی در اینجا است قال وکان موسی اذا صلی لم ینفتل حتی یلصق خده الایمن بالارض والایسر
سیم آنکه مستحب است بعد از رفع رأس از سجود مسح موضع سجود و مرور دادن دست را بآنچه میرسد از بدن کما اینکه ثابت است از
در دو در مقام کما اینکه نیز در قول امام صادق هست در خبر اول که قال اوحی الله الی موسی بن عمران الذی

در تفسیر آیه فلما آتیها نودی یا موسی

لِمَ انتجبتُكَ من خلقي واصطفيتُكَ لكلامي فقال لا يا ربّ فأوحى الله إليه إنّي اطّلعتُ إلى الأرض فلم أجد عليها أشدّ تواضعاً منك فخرّ موسى ساجداً وعفّر خدّيه في التراب تذلّلاً منه لربّه فأوحى الله إليه ارفع رأسك وأمِرَّ يدك على موضع سجودك وامسح بها وجهك وما نالته من بدنك فإنّه أمانٌ من كلّ سقمٍ وداءٍ وآفةٍ وعاهةٍ والحمد لله ربّ العالمين **فلمّا أتيها نودي يا موسى إنّي أنا ربّك فاخلع نعليك إنّك بالواد المقدّس طوى وأنا اخترتك فاستمع لما يوحى** ظاهر تنزیل این آیه مبارکه این است پس چون نزدیک آمد موسی آن شجره را ندا کرده شد ای موسی بتحقیق من پروردگار تو هستم پس خلع کن دو نعل خود را بدرستیکه تو در وادی مقدس که طوی است هستی و من اختیار کردم تو را پس استماع کن از برای آنچه وحی میشود زیرا که این آیه مرتبطه آیه سوره قصص فلما أتيها نودي من شاطئ الواد الأيمن في البقعة المباركة من الشجرة أن يا موسى إنّي أنا الله ربّ العالمين اخبار این آیه است که معنای او را عالم و جاهل ... پس اشکال در تفسیر و ... باید امری دانسته شود **اول** آنکه موسی منتهی شد بوی آن شجره در حقیقت مشتعل شده از اسفل او تا اعلای او چنانکه امام صادق ع در خبر پنجم بحار فرموده فقال فلمّا انتهى إلى النار فإذا شجرة تضطرم من أسفلها إلى أعلاها **سیم** اگر گفته شود که این مخالف است با خبر دیگر همین کتاب از امام باقر ع که دید نوری ممتد است از عنان سماء تا شجره عظیمه فقال فلمّا أتاها رأى نوراً ممتدّاً من عنان السماء إلى شجرة عظيمة **نتیجه** واضح است که هیچ یک از دو خبر ذکر نطقی ندارد در نفی دیگری تا اینکه متکاذب باشند بلکه هر یک از وجوه کلام ائمه علیهم السلام است **دوم** آنکه هر وقت قصد اقتباس کند از آن نار مشتعله بر شجره از روی بوسی کرد پس موسی بفزع آمد و دید نار رجوع بمکان خود نمود و رجعت نار بسوی شجره مشتعل چنانکه امام در خبر پنجم بحار فرموده فقال فلمّا ذهب نحو النار يقتبس منها أهوت إليه ففزع منها وعدا ورجعت النار إلى الشجرة فالتفت إليها وقد رجعت إلى مكانها فرجع الثانية ليقتبس فأهوت إليه فعدا وتركها ثمّ التفت وقد رجعت إلى الشجرة فرجع إليها الثالثة فأهوت فعدا ولم يعقّب أي لم يرجع لیکن این بود آوردن بعد از عقب شدن خود است **سیوم** ... امام در خبر بحار فقال فلمّا دنا منها تأخّرت عنه فرجع وأوجس في نفسه خيفة ...

در امور راجعه بآیه متقدمة البیان

اگر گفته شود که آیه نحن فیها محل نزاع است که فرموده یا موسی انی انا ربک با آیه سوره قصص ان یا موسی انی انا الله رب العالمین

که اختلاف بین این دو آیه از چند جهت است جهت اولی بودن ان در آیه سوره قصص بدون او در آیه نحن فیها جهت ثانیه بودن انا الله

رب العالمین در آیه سوره قصص و ربک در آیه نحن فیها و واضح است که این اختلافات با وحدت قضیه منافی است با آیه قل لئن اجتمعت الخ

و روایات وارده بیان میکند از آیه سوره قصص مثل قول امام باقر در خبر جزیم بجا قال فنودی من شاطئ الوادی الایمن فی

البقعة المبارکة من الشجرة ان یا موسی انی انا الله رب العالمین و ان الق عصاک الخ و قول ابی عبد الله

در خبر همین کتاب قال فناداه الله ان یا موسی انی انا الله رب العالمین قال موسی الخ علاوه بر اینکه انا الله

رب العالمین در مقام واضح است که اشد مناسبت است از انا ربک بنسبت با آیه قل لئن اجتمعت الخ جواب خبر اول از اخبار مذکوره جهت

واضح است که نداء متعدد بوده است پس جایز است نداء اول انا ربک باشد و نداء دوم انا الله رب العالمین باشد و در هر یک از دو آیه

اکتفاء شده است بیک نداء و انا ربک منعقب بفاخلع نعلیک است چنانکه در آیه نحن فیها است و انا الله رب العالمین منعقب است

بالق عصاک است چنانکه در سوره قصص است و لیکن این بیان مشکل است با آیه سوره نمل که نداء در این قضیه غیر این دو است فلما جاءها

نودی الخ و یا موسی انه انا الله العزیز الحکیم و الق عصاک و صواب در جواب این است که گفته شود که اختلاف در

این نداء بلکه مطلق اختلاف کلمات در این قضیه در این سه سوره طه و قصص و نمل از باب وجوه تنزیلیه است و اختلاف در عبارت

سنت

سه معنی زیرا که بضرورت مصادیق انی انا ربک و انی انا الله رب العالمین و انه انا العزیز الحکیم یکی است و جمیع

این کلمات بر آن صادق است **چهارم** آنکه اگر گفته شود که نداء را موسی از چه محلی شنید جواب از ظاهر وادی راست آن شجره

بقعه مبارکه است چنانکه در آیه سوره قصص است نودی من شاطئ الواد الایمن فی البقعة المبارکة من الشجرة

ان یا موسی الخ و نداء از شجره است و قصه این تکمیل میکند این را آیه سوره مریم و نادیناه من جانب الطور الایمن

فقره در اراده موسی بعضی از نفر از قوم خود بتکلیم خدا تعالی آن را واحد است کلام در شجره بوده است کما اینکه امام ثامن در خبر جهم فرموده

قال ثم اختار منهم سبعین رجلا لمیقات ربه فخرج بهم الی طور سیناء فاقامهم فی

سفح الجبل و صعد موسی الی الطور و سأل الله ان یکلمه و یسمعهم کلامه فکلمه الله

تعالی ذکره و سمعوا کلامه من فوق و اسفل و یمین و شمال و وراء و امام لان الله عز و جل